Rog

Zoran [illegible]

295

انتشارات دانشگاه تهران

۵۵۳

مزدیسنا

و

ادب پارسی

تألیف

دکتر محمد معین

استاد دانشکدهٔ ادبیات

تهران

۱۳۳۸

چاپخانهٔ دانشگاه

بها : ۱۱۰ ریال

دیباچهٔ چاپ دوم

نگارنده بین سالهای ۱۳۱۹-۲۰ پایان‌نامهٔ دکتری خود را تحت عنوان «مزدیسنا وتأثیر آن درادبیات پارسی» تدوین وتألیف کرد، و دوست فاضل استاد هانری کربن مقدمه‌ای بران بزبان فرانسوی مبنی بر تلخیص مطالب کتاب نوشت، ومجموع درسال ۱۳۲۶ جزو انتشارات دانشگاه تهران (شمارهٔ ۹) چاپ ومنتشر شد.

«مزدیسنا» مورد توجه ونقد گروهی از دانشمندان ایرانی وخارجی گردید.

استاد هانری کربن نظر خود را درطی مقدمهٔ فرانسوی کتاب[۱] بتفصیل بیان کرده‌اند.

استاد گرونبام **G. E. von Grunebaum** در **Journal of Near East Studies** منتسب بدانشگاه شیکاگو (امریکا)، درشمارهٔ ژانویه ۱۹۴۹ تقریظی نگاشت وکتاب مورد بحث را معرفی کرده، وترجمهٔ خلاصهٔ آن در مجلهٔ «خبرهای دانشگاه» (تهران) جلد سوم جزوهٔ هشتم ص ۱۰ ثبت گردیده است.

استاد فریتز مایر **Fritz Meier** درمجلهٔ **Artibus Asiae** که در **Ascona** (سویس) منتشر میشود، درجلد **XIII** شمارهٔ ۳ (۱۹۵۰) صفحات ۲۳۰ - ۲۳۲ کتاب مزبوررا مورد بحث وانتقاد قرار داد.

برخی‌از دانشمندان بوسیلهٔ ارسال‌نامه «مزدیسنا» را ستوده، ونظرخودراراجع ببعض مطالب آن اظهار کرده‌اند، از جمله آقای **V. Courtois** از بزم ایران **Iran Society** کلکته، هند (در نامهٔ شمارهٔ ۱۸-۵-۱۹۴۸) و استاد پرپیردمناش **Pierre Jean de Menasce** استاد مدرسهٔ تتبعات عالیهٔ پاریس درنامهٔ(مورخ ۲۶ ژوئن ۱۹۴۸)را باید نام برد.

۱- که فقط ۳۵۰ نسخه از آن‌چاپ شد و ۳۰۰ نسخهٔ آن‌ضمیمهٔ متن فارسی و ۵۰ نسخه جداگانه منتشر گردیده است.

دانشمندان ایرانی نیز بنوبهٔ خود نگارنده را تشویق فرموده‌اند[1]

پارسیان هند علاقه‌ای خاص بدین کتاب نشان داده‌اند:

انجمن ایران‌لیگ درنامهٔ مورخ اول ماه مه ۱۹۴۸ وآقای **Ervad Kanga** محقق پارسی در نامهٔ مورخ ۱۹ سپتامبر ۱۹۴۶ و دکتر اونوالا **J. M. Unvala** و بتلی والا **Batlivala** درنامه‌های مکررخود ازانتشار کتاب اظهارخوشوقتی کردند.

همچنین محققان نقدها واظهارنظرهایی کرده‌اند. برخی (مانند استاد فریتزمایر وبعضی ازهموطنان ما) ازعنوان کتاب ومرور ـ شاید سطحی ـ مطالب متن پنداشته‌اند که نظرنگارنده اغراق درتعظیم و تبجیل تمدن وفرهنگ ایرانیان ـ ومخصوصاً آیین زرتشتی ـ و کوچك نشاندادن فرهنگهای دیگر ـ مخصوصاً فرهنگ اسلامی ـ است. این امر پنداری بیش نیست.

هدف نگارنده ـ چنانکه از دیباچهٔ چاپ اول ودیباچهٔ کتاب حاضر مستفاد است، نشان دادن این نکته است که حملهٔ عرب با همهٔ صلابت ومهابت رابطهٔ ایران اسلامی را بالکل با ایران پیش از اسلام قطع نکرده است، ونمیتوانست بکند، چه تاریخ نشان داده است که وقایع عظیم در زندگانی ملل هرقدر تأثیر شگرف داشته باشد، باز نمیتواند رابطهٔ دوره‌های قبل وبعد را یکباره بگسلد.

نگارنده ـ تا آنجا که مقدوربود ـ کوشید تا دربحث از مطالب کتاب، بیطرف بماند، هرچند بیطرفی مطلق گویا احدی را میسر نیست.

در چاپ قبلی وچاپ کنونی کتاب حاضر جای جای عظمت تمدن و فرهنگ اسلامی ـ که مزجی ازتمدن تازیان مسلمان، ایرانیان وملل دیگراست ـ نشان داده شده است.

مسأله‌ای که بدان باید توجه داشت، آنست که درین گونه کتب ورسایل، که توجه نویسنده معطوف بیك موضوع است، ناگزیرهمان موضوع‌را با ذره‌بین تحقیق بزرگ مینماید، تا درانظار آشکار گردد، وناچار از بحث بسیاری از مسایل وابسته

---

۱ ـ از جمله رجوع به مجلهٔ یغما سال اول شمارهٔ ٤ ص ۱۵۱ و مجلهٔ پیام نو سال چهارم شمارهٔ ۱ ومقدمهٔ استاد پورداود بر کتاب حاضرشود.

بموضوع اصلی صرف نظر میکند ، همین امرخود برخی ازخوانندگان را دچاراشتباه میسازد ، ولی محقق دقیق حقیقت را تشخیص خواهد داد .

عنوان کتاب « مزدیسنا وتأثیر آن در ادبیات پارسی » نیز مورد بحث محققان داخلی وخارجی (مخصوصاً بعضی ازخاورشناسان امریکایی ودانشجویان ایرانی درامریکا) گردید .

بعضی معتقدبودند که کلمهٔ «تأثیر» بربرخی ازمباحث که درطی کتاب اظهارشده، صادق نیست . درینجا بحثی لغوی پیش میآید ، و آن دانستن معانی حقیقی ومجازی لغت عربی «تأثیر» واستعمال آن در زبان پارسی دری است :

« تأثیر » بمعنی : اثر کردن[1] ، نشان کردن[2] ، اثر ونشان گذاشتن[3] است ، و«اثر» اعم ازنیك وبد وزشت وزیباست ، وما در فصول مختلف کتاب ، تأثیر نیك وبد مزدیسنا را در نویسندگان و گویندگان و علاقه یا نفرت آنان را نسبت بدین آیین نشان داده‌ایم[4] .

معهذابرای رفع سوءتفاهم بهتردانستیم که درچاپ حاضر، عمل باحتیاط کنیم، وعنوان کتاب را «مزدیسنا وادب پارسی» قرار دهیم .

درمطالب فصلها تجدیدنظر کلی بعمل آمده ، ودر مجلد حاضر ، بخش چهارم ، بهرهٔ ششمی بعنوان «فرهٔ ایزدی» افزوده شده است . درنیمهٔ دوم از چاپ سابق توجه نویسنده بیشتر بشعر فارسی معطوف شده و از نویسندگان کتب منثور ـ جز در طی مطالب بحثی بعمل نیامده بود، درطبع دوم آن بخش، فصلی را به «نثرپارسی» اختصاص خواهیم داد .

کتاب حاضر در دو مجلد انتشارخواهد یافت، واینك مجلد اول آن دردسترس خواستارانست .

۱ـ مصادر زوزنی .
۲ـ تاج المصادر بیهقی .
۳ـ از منتهی الارب .
۴ـ مثلا در دقیقی وفردوسی اثر نیك ودرخاقانی اثر بد بجاگذاشته است .

در پایان کتاب حاضر فهرست موضوعات ضمیمه شده است ، ولی فهرست اعلام وفهرست لغات وفهرست مآخذ کتاب درپایان مجلد دوم ضمیمه خواهد شد.

ازخوانندگان فاضل درخواست دارد که شیوهٔ پسندیده‌ای را که نسبت بتألیفات دیگر نگارنده پیش گرفته‌اند ، درمورد مطالب کتاب حاضر نیز تعقیب کنند و نظر خود را مرقوم دارند وبنشانی نویسنده ارسال فرمایند .

تهران . شهریور ۱۳۳۸

م . معین

بقلم آقای ابراهیم پورداود

استاد اوستا وفرهنك ایران باستان

بنام خداونـد جان و خرد   کزین برتر اندیشه برنگذرد

خداوند نام و خداوند جای   خداوند روزی‌ده ورهنمای

خداوند کیهان وگردان سپهر   فروزندهٔ ماه وناهیدومهر.

تأثیر آیین ایران باستان نه فقط درمنظومه هایی چون شاهنامه و گرشاسبنامه و در آثار منثوری مانند قابوسنامه و سیاستنامه و جزاینها دیده میشود ، بلـکه در سراسرادبیات هزارسالهٔ فارسی چه نظم وچه نثرنیز هویداست،ونبایستی هم جزاین باشد ، زیرا اقلیم ونژاد وزبان ما همان است که درچند هزارسال پیش بود ، با این تفاوت که سرزمین کنونی‌ما پاره‌ایست از این زمین بزرگ، ودراستیلای بیگانگان نژاد غیرآریایی باین دیار راه یافت، وزبان ما مانند همهٔ زبانهای‌زندهٔ روی زمین در گردش طولانی‌خود تغییری یافته ازفرس هخامنشی بهیئت فارسی درآمد. آنچه اکنون در این مرز و بوم داریم هیچیك نوزاد نیست ، بهریـك از شئون ملی خود بپردازیم می‌بینیم راه چندین هزارساله سپرده واز ریشه وبن بسیار کهنسال سرزده است . زندگی وطرز فکر ، مانند نژاد وزبان ما ، دنبالهٔ زندگی و اندیشه ونژاد و زبان مردمانی‌است که خودنیاگان ما درچند هزارسال پیش بشماراند . آنچه درسیر تاریخ براین‌دیار گذشت‌وتحولاتی که در رفت وآمدبیگانگان روی‌داد، وتندبادهای حوادث زمان که بدین‌مرز وبوم وزید درخت تناورملیت مارا ریشه کن‌نکرد ، فقط شاخه‌های نو ازآن سرزده ، اما خود تنه و ریشه همچنان پا برجاست و از سرچشمهٔ دیرین خود سیراب است . ایران باهمهٔ پیش آمدهای ناگوار مشخصات خود را از دست نداده‌است . هنوزمردمان این کشوربا اینهمه تاخت وتازاقوام بیگانه ، درخطهٔ آسیاعلائم خصوصی خودرادارا هستند، وباطوایف سامی‌ومغول‌نژاد مشتبه‌نمیشوند، وحتی از همنژادان‌آریایی خود که در سرزمین‌های دیگرآسیا هستند ، بازشناخته میگردند وبانام دیرین خود ایرانی خوانده میشوند . این امتیاز فقط در نام نیست ، بلکه در تمام شئون ملی که بدان اشاره کردیم نمایان و آشکار است . ایران با آب

وهوای خاص خودو با وضع کوه ودره ورود ودشت و کویر خویش مردمان مخصوصی می‌پروراند و بسا هم اقوام بیگانه که بدین سرزمین تاختندواعقاب آنان چندی در اینجا زیستند تغییر ماهیت یافته بشکل و طبع بومیان در آمدند. در هر خاك و محیطی این خاصیت نهفته است جزاینکه در سرزمین ایران بیشتر بروز داده شده و آزمایش یافته‌است. تاریخ ایران این مسئله را بخوبی ثابت کرده‌است. بسابیگانگانی که بدین کشور رسیدند و پس از دوسه پشت، در زمرهٔ خاندان‌های ایرانی بشمار آمدند. حتی در مهمترین و بزرگترین امر معنوی قومی که دین است، همین تحول درایران روی داد. دینی که از فاتحین عرب بایرانیان رسید، دراینجا رنگ و روی ایرانی گرفته، تشیع خوانده شد و ازمذهب اهل سنت امتیاز یافت. همچنین فارسی که نویسندگان ایرانی پس از استیلای عرب آثار گرانبهای خود را بدین زبان بیادگار گذاشتند، باهجوم هزارها لغت تازی، اساس ایرانی خودرااز دست نداد. بنابراین اگر بگوئیم ادبیات فارسی بیرون از تأثیر مزدیسنا یعنی دین دیرین ایران - نیست، بخطا نرفته‌ایم اگراین تأثیر ویا نفوذ بچشم همه کس نیاید برای این است که از ادبیات ایران پیش از اسلام آگاه نیستیم و آن را ندیده‌ایم، چنانکه نمیدانیم اینهمه آداب ورسوم وعادات زندگی ما از کجا سرچشمه گرفته است. اگر آداب و رسوم وطرز زندگی ولهجات گوناگون ایران را جستجو کنیم و داستانها و افسانهائی که در گوشه و کنار ازمردمان کوه ودره ودشت ودیه و شهر شنیده میشود گرد آوریم و در کتابی مدون سازیم، خواهیم دید که این گونه عادات و رسوم بیش از آنست که گاهی در اینجا و آنجا از این وآن دیده و شنیده‌ایم، واگر هم از ایران باستان اطلاعی داشته باشیم خواهیم دانست که بیشتر آنها ازایران باستان بیادگار مانده‌است. خود نگارنده بسیاری ازاین عادات وداستانهارا درسراسر ایران وسرزمین هائی که ایرانی نشین بوده وهست مانند ترکستان روسیه و افغانستان سراغ دارم که بخوبی یادآور ایران باستان است و گاهی هم مفهوم یك جملهٔ اوستایی راروشن میکند ومعنی خبری راکه یکی از نویسندگان قدیم یونان ورم دربارهٔ ایران یاد کرده و گنگ مینماید، معلوم میسازد. همچنین است تأثیر مزدیسنا درادبیات فارسی؛ تا دراین زمینه تحقیقی نکنیم ونتیجه را در کتابی مدون نسازیم نمیتوانیم دریابیم که تاچه اندازه گویندگان

مسلمان ایرانی، افکار و اصطلاحات گویندگان زرتشتی پیش از اسلام را بمیراث برده‌اند. همهٔ سخنسرایان ایرانی، چه آنان که غرور ملی بحد کمال داشته مانند فردوسی، و چه آنان که چندان پای بند گذشتهٔ مرز و بوم خود نبودند مانند ناصرخسرو، خواه‌نخواه در تحت نفوذ آیین ایران باستان بودند، و در آثار آنان این نفوذ را کم و بیش میتوان دید، و این نفوذ قهری است زیرا الفاظی که برای بیان فکر خود بکار برده‌اند همان الفاظی است که در چند هزار سال پیش در سر زبانهای مردم این مرز و بوم بود؛ و ناگزیر هر لفظ، اندیشهٔ خاصی در بردارد، و این اندیشه و یا فکر بدون اینکه گوینده یا نویسنده متوجه باشد کار خود را میسازد و در قالب الفاظ خود نمایی میکند. پس جای شگفتی نیست اگر با لغات روزگار هخامنشیان و اشکانیان و ساسانیان که با تغییری زبان ما را تشکیل می دهند، اندیشه و تعبیری هم از آن دوران و بسا بالاتر، در ادبیات ما دیده شود. در ادبیات فارسی، از حدود کلمات گذشته، بتعبیرات و تشبیهاتی برمیخوریم که در اوستای چندین هزار ساله هم دیده می شود و در نوشته های پهلوی بیشتر.

رشته‌هایی که ایران پس از اسلام را با ایران باستان می‌پیوندد در همهٔ شئون ملی ما پیداست. البته شئون ملی را نباید با اخلاق شخصی مشتبه ساخت و ادعا کرد که اخلاق را هم از نیاگان دلیر و بزرگوار خود بارث برده‌ایم. یکی از آن رشته‌ها که تاکنون نگسیخته، رشته‌ایست که ادبیات دلکش فارسی را بآیین ایران باستان پیوسته است، و آن موضوع همین کتاب است. اقوام دیگر کهنسال که مانند ایرانیان آسیبهای فراوان دیدند اما زبان و ملیت خود را نگاهداشتند چون یونانیان، نیز این رشتهٔ پیوند را ازدست ندادند. آنان هم بدین نیاگان خود پایدار نماندند، اما در ادبیات خود از گروه پروردگاران دیرین خویش روی نگردانیدند و قلم بروی گذشتهٔ درخشان خود نکشیدند. بگویندگان مسلمان ایرانی هم از دین یکتاپرستی نیاگانشان لغات و تعبیراتی بارث رسید و سرمایهٔ زبان فارسی گردید، آنچنانکه ادبیات فارسی همیشه با مهر و نشان ایران باستان آراسته است. دل یك گویندهٔ ایرانی پس از خاموش شدن آتشکده ها، باز آتشکدهٔ عشق است و درمان دردش در دست پیر مغانی است که دیر گاهی است از دیار دیرین خود رخت بربسته دیگر دست کسی بدامن وی نمیرسد.

این گوینده که روی بآتش کرده ودست نیاز بسوی مغان برآورده مانند یک شاعر عیسوی کیش یونانی به المپ (Olympia) پناه نمیبرد و از باخس (Bachos) چاره نمی‌جوید .

گفتیم موضوع این نامه بدست دادن رشته‌ایست که ادبیات فارسی‌را بادبیات مزدیسنامی‌پیوندد ، یابعبارت دیگر ازیکسو نشان دادن برخی لغات و اصطلاحات نظم و نثرفارسی است که معادل آنها در اوستایی که هنوز در دست داریم نیز دیده میشود،وازسوی دیگرنمودن افکار ومفاهیم مزدیسنا درادبیات فارسی است.این امر که تاکنون سابقه نداشته بکوشش آقای دکتر محمد معین صورت گرفت و خدمت شایانی نسبت بادبیات فارسی انجام گردید . پیداست که چنین خدمتی باید بدستیاری کسی‌صورت پذیرد که ازادبیات فارسی بهره‌مند وبا ادبیات مزدیسنا نیزآشنا باشد . خوشبختانه گرد آورندهٔ فاضل این نامهٔ بزرگ و سودمند از این هردو برخوردار است . خود نگارنده که گواه کاردشوارایشان بودم بخوبی‌میدانم که درهنگام‌هشت سال چه رنجی درسراینکار بردند تاچنین گنجی اندوختند . گذشته از کار و کوشش بسیار که از مشخصات ایشان است ، چنین تألیفی بدون ذخیرهٔ علمی و شوق سرشار صورت نمیگیرد . خوانندگان این‌نامهٔ ارجمند خود خواهند دریافت که یك رشته از لغات مزدیسنا که درادبیات فارسی‌بکار رفته آنچنانکه باید توضیح وریشه وبن آنها نشان داده شده‌است و درهرجمله‌ای‌ازنظم‌ونثر که این واژه ها آمده ابهام برطرف گردیده است ، همچنان خواهند دانست معانیی که در فرهنگها برای آنها یاد شده چیزی جزحدس ناخوش وسست نیست .

ازاینها گذشته بسیاری ازمسائل مزدیسنا دراین‌نامه یادشده که دانستن‌آنها ادیبان فارسی‌زبان را بایسته‌است .

برنج اندر آری تنت را رواست | که خود رنج بردن بدانش‌سزاست
برنج اندر است‌ای خردمند! گنج | نیابد کسی گنج‌نابرده‌رنج(فردوسی).

پورداود

تهران. خردادماه۱۳۲۶

دیباچه

مزدیسنا آیین رسمی ایران .
حملهٔ عرب و نتایج آن .
مهاجرت پارسیان .
زرتشتیان ایران .
ایرانیان مسلمان .
منظور از تألیف کتاب .

بنام خدا

درروزگار کهن ، شبی در آسمان نجد ایران ستاره‌ای طلوع کرد .
افق تیره و تار ، ابرها متراکم ، زمین و زمان آشفته ، مردم و جانوران مضطرب و پریشان بودند . ستارهٔ فروزان مجالی برای تجلی انوار آسمانی نیافت . خودرا آرام آرام ازپس ابرهای انبوه بسوی خاور کشید ، شب و روز راه پیمود تا بساحت شمال خاوری برفراز شهر بلخ رسید . درباری با شکوه ، مردمی مستعد و شهریاری توانا یافت . نخستین بار پرتو مقدس خویش را برپیشانی او بتافت ، راهی بدلش باز کرد، واز آنجا اول صفحهٔ ضمیردرباریان وسپس اهل بلخ و آنگاه جهان متمدن خاور نزدیك را روشن ساخت .

از آن زمان تاکنون قریب دوهزار و پانصدبار زمین مدار خودرا بگرد آفتاب طی کرده، بیش ازدو هزار و پانصد بهار ، تابستان، پاییزوزمستان پدید آمده ، بیش ازسی و نه هزار بارقمردور کرهٔ زمین گردیده، ازپرتو نور خویش شبان تیرهٔ خاکیان را منورساخته است کاخهای بلند ، شهرهای باشکوه، اقوام و ملل نیرومند، ازقانون طبیعت - تخریب ازپی تکوین - پیروی کرده بدیار نیستی شتافته‌اند ، اماهنوزپرتو آن نور مقدس باقیست و بردلهای گروهی روشندل وپاك ضمیر می‌تابد .

آن ستاره خودزرتشت پیامبر ایرانی است که انوار جانبخش وی کانون مزدیسنا رافروزان ساخته‌است .

مزدیسنا
آیین رسمی
ایران

مزدیسنا[1] **Mazdayasna**
کلمه‌ایست اوستایی، همان زبانی که بخشی از کتاب دینی اوستا[2] بدان برزبان زرتشت جاری شده. این کلمه صفت ومرکب ازدو جزء است :

---

۱ — بعضی براستعمال کلمهٔ « مزدیسنا » اعتراض کنند و گویند چون در پهلوی «مزدیسنیه» آمده، درفارسی باید «مزدیسنی» گفت. استعمال مزدیسنی طبق قاعده صحیح است،
بقیهٔ حاشیه در صفحهٔ بعد

«مزده» بمعنی داناودرعرف آیین زرتشتی بخدای یگانه اطلاق میگردد[۱] و «یسنا» بمعنی ستایش[۲]. درپهلوی مزدیسنا را (مزدسنیه Mazdêsnîh) گویند[۳].

دراوستا «مزدیسنا» بارها آمده است. در بسیاری ازموارد باصفت (زرتشتی) و بمعنی (دین آوردهٔ زرتشت) یکجا استعمال شده[۴]، بسا نیز با کلمهٔ (راستی پرست) همراه است[۵].

پیروان آیین مزدیسنا را مزدیسنان[۶] (بپهلوی Mazdêsnân) گویند[۳].

درحدود قرن هفتم آیین مزدیسنا پدید آمد[۷] و روز بروز بردامنهٔ نفوذ آن بیفزود. ازاخبار مورخان یونانی برمیآید که اوستا کتاب آسمانی مزدیسنان درزمان هخامنشیان مدون بوده[۸] وایرانیان طبق آن رفتار میکردند[۹].

بقیه ازحاشیهٔ صفحهٔ قبل

ولی باید دانست که نه مزدیسنا و نه مزدیسنی، هیچیک در نظم و نثر دری دیده نشده. آخر کلمات اوستایی معرب بست و آخر کلمات فارسی ساکن، حرف آخر کلمات اوستایی مختوم به a ـ را درفارسی بسوق طبیعی تبدیل به â ـ کرده‌اند، مثلاً یسنه Yasna که نام بخشی ازاوستاست، درفارسی (هم زرتشتیان وهم دیگران) یسنا Yasnâ گویند و نویسند، واهورهمزده Ahura Mazda را اهورامزدا تلفظ کنندو نویسند. بنابراین اشکالی دراستعمال «مزدیسنا» نیست، بخصوص که زرتشتیان هم مزدیسنا وهم مزدیسنی را بکارمیبرند.

۲ ـ رك: بخش سوم

---

۱ ـ رك: بخش چهارم بهرهٔ ۱. ۲ ـ ازهمین ریشه است کلمهٔ «یشت» اوستایی و «یشتن» پهلوی (بمعنی ستایش کردن) وجشن پارسی. رك: بخش سوم.

۳- Nyberg, Hilfsbuch des Pehlevi. II, s. 148.

۴ ـ رك: یسنا ۱۲ بندهای ۶ و ۸ ـ فروردین یشت بند ۸۹ ـ ویسپرد ۴ بند ۲ و ۱۵ بند ۱ وغیره. ۵ـ رك: مهریشت بندهای ۶۶ و ۱۲۰. (پورداود. یشتها ج ۱ ص ۲۸).

۶ـ ظاهراً قدیمترین مأخذی که این اصطلاح را آورده تاریخ سیستان (ص ۳۴) است.

۷ـ رك: بخش دوم. ۸ـ رك: بخش سوم. ۹ـ پورداود. گاتها. چاپ اول ص ۴۹ ـ ۵۱.

پس از هجوم اسکندر[۱] و تثبیت حکومت یونانیان در ایران[۲] و نفوذ آنان درشئون ملی، اگرچه دین ایرانی از بین نرفت ولی اوستا پراگنده و پریشان گردید. درسنت زرتشتیان ودر بسیاری از کتب پهلوی مانند دینکرت[۳] و بندهشن وارداي ویرافنامه مسطور است که اوستای هخامنشیان را اسکندر بسوخت[٤] و ازهمین رو اورا گجستك یعنی ملعون لقب دادند.

پس از انقراض سلسلهٔ سلوکیان در ایران وتأسیس سلسلهٔ اشکانیان بدست ارشك اول درحدود ۲۵۰ پیش از میلاد[٥] بازتمدن یونانی برایرانزمین تسلط داشت. مع‌هذا ایرانیان در اجرای آیین دینی خود آزادتر بودند و هرقدر برطول سلطنت پارتیان می‌افزودو بالنتیجه ازدورهٔ حکومت یونانیان دورمیشدنداز نفوذ تمدن اینان

۱ـ اسکندر در۳۳۳ ق. م. درایسوس ودر۳۳۱ ق. م. درگوگمل برسپاهیان داریوش سوم غلبه کرد. داریوش در ۳۳۰ ق. م. کشته شد واسکندرمالك الرقاب ایران گردید. وفات وی بسال ۳۲۳ ق. دربابل اتفاق افتاد. رك: تاریخ ایران باستان ج ۲ ص۱۲٤۲ـ ۱۹۳٦. ۲ـ از۳۲۳ ق. م. تا۲۵۰ق.م. رك: تاریخ ایران باستان ج۳ ص۱۹٥٤ـ ۲۲۰۲.

۳ـ مندرجات دینکرت بویژه راجع باوستا بسیارمهم است وازحیث مطالب علمی سرآمد همهٔ کتب پهلویست. پس ازبررسیهای خاورشناسان غالب مطالب آن راجع باوستا بصحت پیوسته‌است. دینکرت درامور دین تعصب وتسامح ندارد وحتی صراحةً مینویسد اوستایی که اکنون دردست‌است آن کتاب مقدس قدیم نیست، بلکه تا آن اندازه‌ای که موبدان عهدساسانی کلام مقدس را ازبرداشتند همان اندازه جمع آوری شده‌است (پورداود. گاتها چاپ اول ص۵۱). ٤ـ دردینکرت آمده: بیست ویك نسك اوستارا زرتشت سپیتمان بگشتاسب داد وبنا بسنت دیگر بدارا پسر داراسپرد. دو نسخه ازآن یکی درخزینهٔ شاپیگان ودیگری در دژنپشت موجود بود. مجموعاً اوستا هزارفصل داشت. اسکندر ملعون وقتی که قصرشاهنشاهی ایران راآتش زد، کتاب مقدس‌را نیز باآن بسوخت. نسخهٔ دیگر را یونانیان ازشاپیگان برگرفته بزبان خود ترجمه کردند. اما اصل شاپیگان (شایگان ـ شیزیکان؟) بتحقیق معلوم نیست ولی دژنپشت یعنی قلعهٔ اوراق را باید بدفترخانه(دبیرخانه) ترجمه کرد (گاتها. ایضاً ص٤۲). قال الامیر ابوالوفاء المبشر بن فاتك فی کتاب مختار الحکم و محاسن الکلم: ان الاسکندر لماتملك مملکة دارا واحتوی علی فارس، احرق کتب دین المجوسیة وعمدالی کتب النجوم والطب والفلسفة، فنقلها الی اللسان الیونانی، وانفذها الی بلاده، واحرق اصولها. (عیون الانباء فی طبقات الاطباء. ابن ابی اصیبعه ج ۱ ص ۹) ولی بعض محققان معاصراین قول را مردود میدانند. رك: گیرشمن. ایران. ترجمهٔ نگارنده ص۲۷۲.

٥ـ رك: ایران باستان ج ۳ ص ۲۲۰۰ـ۲۲۰۳؛ ایران، تألیف گیرشمن، ترجمهٔ نگارنده ص۲٤۲.

بطور محسوس کاسته میگردید، چنانکه در اواخر عهد اشکانیان خط یونانی از میان رفت و خط پهلوی جایگزین آن گردید. طبق روایات از پادشاهان این دودمان ولخش (بلاش) اشکانی[۱] دستور داد تا اوستای پراگنده و پریشان را از اطراف و اکناف گرد آوردند. برخی از شاهان این سلسله بتقوی و تدین معروف بودند: تیرداد پادشاه ارمنستان برادر بلاش اول اشکانی (۵۱–۷۸ میلادی) برای آنکه آب دریا را نیالاید از مسافرت بحری صرفنظر کرد و خودرا از راه خشکی بدربار روم رسانید تا تاج پادشاهی را از دست امپراتور بگیرد[۲].

پس از انقراض سلسلهٔ اشکانی نوبت پادشاهی باردشیر پاپکان (۲۲۶–۲۴۱ میلادی) سردودمان ساسانی رسید. ظهور وی دیباچهٔ کتاب سعادت ایران بشمار میرود. ملیت ایران از پرتو کوششهای او رونقی مخصوص یافت. این پادشاه اساس سلطنت خویش و اخلاف را بر آیین مزدیسنا بنیاد نهاد[۳]. وی علاقهٔ بدین را بارث برده بود: ساسان پدر بزرگش دراستخر متولی معبد ناهید (اناهیت)[۴] بود، ازینرو اردشیر باهمتی مخصوص دراحیای آیین باستانی کوشید. در روی سکه‌ها آتشکده بعنوان علامت ملی معرفی گردید. او خودرا در کتیبه‌ها[۵] مزدیسنا یعنی ستایندهٔ مزدا[۶] خوانده. آنچه مورخان در خصوص دینداری وارتباط پادشاهی باروحانیت بدو نسبت داده‌اند، فردوسی در شاهنامه ضمن اندرزهای وی بپسرش شاپور تلخیص کرده گوید:

۱– درسلسلهٔ اشکانیان پنج ولخش (بلاش) هست. دارمستتر گمان میکند که درزمان ولخش اول که ازسال ۵۱ تا ۷۸م. سلطنت کرده و معاصر Neron امپراتور روم بوده، درهمان اوقات که انجیل نوشته شد، اوستا نیزمدون گردید. درمیان پادشاهان اشکانی، بویژه خانوادهٔ بلاش اول بپارسایی و دینداری نامبردار بودند. ولخش درپاسخ دعوت امپراتور (نرو) بدو نوشت: «توخود باین جا بیا چه از برای تو گذشتن ازین دریای بیکران آسانتر است.» ومراد او مانند برادرش، نیالودن آب مقدس بود ولی (نرو) معنی جواب را نفهمید و آنرا دشنامی پنداشت. گلدنر میگوید دیگر پادشاهان پارت نیز دیندار و خداپرست وزرتشتی نیک بودند. (گاتها ص۵۲) ولی برخی از محققان معاصر درتدوین اوستا بزمان بلاش تردید کرده‌اند. رك: ایران. تألیف گیرشمن ترجمهٔ نگارنده ص۲۶۸ ببعد. ۲– گاتها ص۵۲. بعضی گفته‌اند که آب در همهٔ ازمنه نزد ایرانیان مقدس بوده و اختصاصی بآیین زرتشتی نداشته. رك ایران. تألیف گیرشمن ترجمهٔ نگارنده ص۲۶۸–۶۹. ۳– هرچند بعضی دربن امرهم تردید دارند. ٤– رك: پور داود. یشتها ج۱ ص ۱۵۸–۱۷۶؛ ایران. گیرشمن ص۲۹۱. ۵– که اکنون نیز باقی میباشند. ٦– رك: بخش چهارم بهرهٔ ۱.

چنان دین و دولت بیکدیگرند | تو گویی که در زیر یك چادرند
نه بی‌تخت شاهی بود دین بپای | نه بی‌دین بود شهریاری بجای[۱]

بقول دینکرت اردشیر، هیربدان هیربد تنسر[۲] را بدربار خویش خواند، وویرا فرمود تا اوستارا مرتب سازد. مطهربن‌طاهر المقدسی در کتاب البدء والتاریخ، جزء سوم ص ۱۵۵ (طبع پاریس ۱۹۰۳م) پس ازذکر نام ملوك اشکانی آرد: «سپس دورهٔ ملوك‌الطوایف سپری شد، وسلطنت به بنی‌ساسان رسید. اول پادشاه ساسانیان اردشیر بن بابك بن‌ساسان الجامع پسر دارا بود.»[۳]. گردیزی در زین الاخبار، در (طبقهٔ چهارم، ملوك‌ساسانیان) گوید: «اردشیرالجامع بن بابك بن‌شاه ساسان... خویشتن‌را شاهانشاه نام کرد و «جامع» ازبهر آن خواندندی اورا که همهٔ دانایان پارس‌را جمع کردوفرمود تا کتابهای مغان که ضایع شده بودجمع کنند...»[۴] پسراردشیرشاپور اول (۲۴۱-۲۷۲ میلادی) نیز کار پدررا دنبال کرد وبدستور وی آنچه دراوستا، دربارهٔ

۱ - مفهوم همین گفتار اردشیر درضمن احادیث نبوی آمده (هرچندسندا بن‌حادیث قابل تأمل‌است): احمدبن عمربن‌علی نظامی عروضی‌درچهارمقاله نویسد: «پس پادشاه نائب امامست، وامام نائب پیغامبرو پیغامبر نائب خدای‌عزوجل، وخوش گفته‌درین معنی فردوسی:

چنان دان که شاهی و پیغمبری | دوگوهر بود دریك‌انگشتری.

وخود سید ولدآدم میفرماید: الدین والملك توأمان - دین‌وملك دو برادرهمزادند که‌درشکل ومعنی‌ازیکدیگر، هیچ زیادت ونقصان ندارند (چهارمقاله، باهتمام نگارنده چاپ سوم‌زوارص۱۸). ۲-تنسر ازدانشمندان‌مشهورعهدساسانی‌است. مسعودی درمروج الذهب‌والتنبیه والاشراف ازوسخن‌میراند ومیگوید که وی از ابناء ملوك الطوایف‌بود. پدرش درفارس شهریاری داشته ولی تنسر ازآن چشم پوشید وزهد و تقوی برگزید ودر بسط سلطنت اردشیرخدمات شایان کرد وکلیهٔ ملوك‌الطوایف ایرانرا بفرمانبرداری ازاردشیر دعوت کرد وخود درمسائل‌دینی‌وقوانین مدنی‌دارای‌تألیفات بوده‌است.مسعودی قسمتی ازنامهٔ اورا که ازطرف اردشیر بابکان بپادشاه طبرستان جسنفشاه(گشنسپ‌شاه) نوشته واورا باطاعت دعوت میکند ضبط کرده وهمهٔ آن‌نامه که یکی‌ازاسناد معتبرودلکش تاریخ ایرانست از روی ترجمهٔ ابن‌المقفع در تاریخ طبرستان بتوسط محمدبن حسن بن اسفندیار بفارسی‌ترجمه شده، وترجمهٔاین‌نامه جداگانه توسط آقای مینوی‌چاپ ومنتشر گردیده‌است. درسنت زرتشیان است‌که تنسر دررأس گروهی ازموبدان‌که برای تدوین و ترتیب اوستا جمع شده بودند قرار داشته است. ۳ - پیرنیا. ایران باستان ج ۳ ص۲۵۶۷و۲۵۶۸. ٤- پیام‌نو۳:۰ ص۱۷. - همین مطلب در مقدمهٔ قدیم ارداویرافنامه (ارداویرافنامه بقلم نگارنده ص ۵۸ ببعد) آمده.

علوم پزشکی، جغرافیا، ستاره شناسی و فلسفه در یونان و هندوستان و کشورهای دیگر متفرق بود بدست آورده باوستای موجود افزودند. از آن پس نیز در محافظت کتاب مقدس و شرح و تفسیر آن و جمع آوری اوراق دینی بهیچوجه کوتاهی نکردند تا درزمان شاپوردوم (۳۱۰-۳۷۹ میلادی) پسر هرمز، بواسطهٔ اختلافاتی که درمعنی برخی از جزوه‌های اوستا ایجاد شده بود، بفرمان وی پیشوای نامبردار روحانی، آدز بدپور مهر اسپند (ماراسپند)[1] اوستارا مرور و اشتباهات موبدانرا در مورد معانی و گزارش آیات رفع کرد و آنگاه مندرجات کتاب مقدس را مسجل گردانیده ازقوانین کشور شمردند.

پس از آذر بد مهراسپندان نیز باین تفسیر افزوده شد و توضیحاتی بدان الحاق گردید مثلاً تفسیر پهلوی وندیداد طبق بررسیهای خاور شناسان پس از سال ۵۲۸ میلادی، بشکلی که اکنون داراست در آمده، چه در گزارش یک جملهٔ وندیداد (فر گرد ٤ بند ٤٩) ازمزدك بامدادان (پسر بامداد) که در تاریخ مزبور بفرمان خسرو اول انوشروان (۵۳۱-۵۷۹م.) کشته شد، نام برده شده‌است[2].

دراواخر سلطنت ساسانیان، یعنی درقرن ششم میلادی خط دین دبیری (یا خط اوستایی) پرداخته شد، تا ایرانیان بدان وسیله توانستند کلمات مقدس را خوب وصحیح تلفظ کنند[3].

بطور کلی عهدساسانیان بزرگترین دورهٔ رونق آیین مزدیسنا بود. روحانیت زرتشتی دراین عصر بکمال اقتدار رسید، چنانکه گاهی موبدان و اشراف ضد شاه متحد میشدند. نفوذ موبدان در جامعه بحدی مسلم بود که حتی در زندگانی فردی شهریان نیز دخالت میکردند. تقریباً همه مسایل میبایست توسط همین طبقه قطع وفصل شود، «نفوذ موبدان نقط برپایهٔ قدرت روحانی ایشان و همچنین داوریهای عرفی که ازطرف دولت موافقت شده بود، ونیز قدرت آنان در تبرك بخشیدن ولادتها،

۱ـ آذر بد مهراسپندان ازمشهورترین موبدان عهد ساسانی وازمقدسان زرتشتی است. در سنت مزدیسنان معجزات و کراماتی برای او قایل شده بسیاری از کتب ادعیهٔ پهلوی وپازند را بدونسبت داده‌اند، وبنا بسنت کهن‌خرده اوستا گردآوردهٔ همین موبدان موبداست (پورداود. خرده اوستا ص۳۰-٤۱).

۲ـ گاتها ص ۵٤.

۳ـ گاتها ص ٤۸.

ازدواجها وغیره .. واقدام بتطهیر وقربانیهامتکی نبود ، بلکه دارابودن املاك ارضی ومنابع سرشاری که از طریق جرایم دینی و عشریه ، وصدقات و هدایا وصول میشد مؤید نفوذ آنان بود . بعلاوه روحانیت زرتشتی دارای نوعی استقلال وسیع بود ، و میتوان گفت که موبدان تقریباً دولتی درمیان دولت ایجاد کرده بودند . »[۱]

موبدان کارهای عوام ورفتار خواص را مورد بازرسی قرار میدادند . رهبری اخلاقی و روحی ملت بویژه ثانیمهٔ اول قرن ششم میلادی بدانان اختصاص داشت موبد زرتشتی معتقد بود که حکومت موظفست او را ضد مبدعان دینی یاری کند، وحکومت نیز کور کورانه تقلید میکرد و بدیهی است که بالنتیجه از اینهمه قدرت سوء استفاده های فراوان میشد .

درهمین عصر فرقه هایی ظهور کردند که کمابیش ازمزدیسنا نشأت یافته بودند: مذهب زروانی که درمیان طبقات اشراف رواج یافته ومعتقد بود که زروان اعظم پدر هرمزد (اهورامزدا) و اهریمن است[۲] ، دین مانوی که آیین مزدیسنا و دین مسیح و آیین بودا را درهم آمیخته بود، ودین مزدکی که یك نوع مسلك اشتراکی بشمار میرفت. اما بایددانست که همهٔ آنها در قدرت مرکزی روحانیت زرتشتی مستهلك گردیدند[۳].

حملهٔ عرب و نتایج آن

پس ازظهور اسلام اعراب درصدد تسخیر ایران برآمدند . در رمضان سال ۱۳ هجری در جنگ بویب (نزدیك کوفهٔ کنونی) با ایرانیان روبروشدند . در این جنگ هردسته نیروی طرف را سنجید . سپس در جنگ قادسیه (رمضان سال ۱٤ هجری) وجلولا[٤] (سال ۱۸ هجری) ایرانیان شکستهای سخت خوردند و بالنتیجه عراق بتصرف تازیان درآمد[٥] وپس ازجنگ نهاوند (سال ۲۱ هجری) که تازیان آنرا «فتح الفتوح» نامیده اند قدرت شاهنشاهی ساسانیان درهم شکست ، وراه برای فاتحان بازشد .

ازاین پس ، وضع مردم هرشهرستان بسته بتصمیم مرزبان (حاکم) آن بود .

۱– Christensen , Sassanides . p . 112 .

۲– Ibid . p . 114 sqq.

۳ – Dr . Gh . Sadighi, Les Mouvements Religieux Iraniens (Introduction .)

٤ – نزدیك حلوان . ٥ – مداین پایتخت ساسانیان در سال پانزدهم هجری تسخیر گردید.

برخی از مرزبانان در برابر هجوم بیگانگان مقاومت میکردند و سرنوشت آنان در جنگ تعیین میشد، و گروهی نیز ناگزیر درخواست صلح کرده بپرداخت جزیه ملزم میگردیدند. با اینهمه ملت ایران یکباره مطیع نگشت، اغتشاش و آرامش متناوباً پدیدار میشد و پایداری در برابر نیروی مهاجم مدتی دراز ادامه یافت. یزدگرد، آخرین پادشاه ساسانی دست از کوشش برنداشت وهمواره درجمع سپاه میکوشیدتا شاید بتواند پیشرفت تازیان را متوقف سازد، ولی اعراب بدومجال توقف نمیدادند، و وی ناگزیر ازشهری بشهردیگر میرفت تادر نتیجهٔ خیانت امرا بدست آسیابانی در مرو کشته‌شد[۱]. این واقعه بسال سی‌ویکم هجری مطابق ٦٥٢ میلادی‌اتفاق افتاد[۲].

پس‌ازاین‌حادثه ایران‌ضمیمهٔ کشورتازیان گردید وحکام نواحی‌مختلف آن از جانب خلفا گماشته میشدند. ایرانیان محکوم ارادهٔ آنان بودند. صدمات ومشقاتی که مردم ایران از تازیان دیدند صفحات تاریخ را پر کرده است. بزرگترین آنها ضربتهای معنوی بود که برفرهنگ ایران واردآمد. سرجان ملکم درتاریخ ایران خود نویسد[۳]: «پیروان پیغمبر عربی از پایداری ولجاجی که ایرانیان در دفاع ملک ومذهب خویش‌نمودند چنان درخشم بودند که چون‌دست یافتند هرچیزرا که‌موجب تقویت ملیت‌دانستند عرضهٔ‌تخریب وهلاک‌ساختند، شهرهاباخاک‌یکسان و آتشکده‌ها باآتش سوخته شد، وموبدان راکه مأمورمواظبت امور و مباشرت خدمات معبدها وهیکلها بودند ازدم تیغ گذراندند و کتب فضلای ملت اعم ازآنکه درمطلق علوم نوشته شده بود یا درتاریخ ومسایل مذهبی، باکسانی که اینگونه کتابها در تصرف ایشان بود در معرض تلف‌آوردند. عربِ متعصب بجز قرآن درآن ایام نه کتابی میدانست و نه میخواست که بداند، موبدان را مجوس و ساحر میدانستند و کتب ایشان را کتب سحرمینامیدند. ازحال کتب یونان و روم میتوان قیاس کرد که کتب مملکتی‌مثل ایران چقدرازآن طوفان باقی‌خواهد ماند.»

اساساً درمیان خود اعراب اهل سواد بسیار کم بود،وباسوادان محترم نبودند

۱ـ رك: بخش چهارم بهرهٔ ۵.

۲ـ رك: تاریخ‌طبری (جزء ۳ص ۷۱ـ۷٦) ومروج‌الذهب مسعودی(جزء۱ص۲۳۹).

۳ـ رك: تجلیات روح ایرانی تألیف آقای ایرانشهر: چاپ تهران ص۳۵ـ۳٦.

وبلکه نوشتن را ننگ میشمردند چنانکه مورخ معروف عرب، الواقدی نویسد که در اوایل اسلام از تمام قبیلهٔ قریش فقط ۱۷ تن نوشتن را بلد بودند و آخرین شاعر بدوی عرب ذوالرمه باسواد بودن خود را پنهان میکرد و میگفت قدرت نوشتن در میان ما بی ادبی شمرده میشود[۱]. جاحظ در کتاب البیان والتبیین خود نقل کند که روزی یکی از امراء قبیلهٔ قریش کودکی را دید که بمطالعهٔ کتاب سیبویه مشغولست، فریاد بر آورد: «شرم بر تو باد؛ این شغل آموزگاران و گدایان است!». در آن روزگار آموزگاری یعنی تعلیم اطفال در میانهٔ عرب بسیار خوار بود، زیرا حقوق آنان ٦۰ درهم بیش نبود، و این مزد در نظر ایشان بسیار ناچیز میآمد[۲].

عبدالرحمن بن خلدون[۳] در فصل معنون به «العلوم العقلیة واصنافها» گوید:

«وقتی که کشور ایران (بدست عرب) فتح شد کتب بسیاری در آن سرزمین بدست تازیان افتاد. سعد بن ابی وقاص (سردار عرب) بعمر بن الخطاب درخصوص آن کتب نامه نوشت و در ترجمه کردن آنها برای مسلمانان رخصت خواست، عمر بدو نوشت که آن کتب را در آب افکند چه اگر آنچه در آنهاست رهنمایی است خداوند مارا برهنماتر از آن هدایت کرده است، و اگر گمراهی است خدا مارا از شر آن محفوظ داشته. بنابراین آن کتابهارا در آب یا در آتش افکندند و علوم ایرانیان که در آن کتب مدون بود ازمیان رفت و بدست ما نرسید.»[٤]

ابوریحان بیرونی[٥] دربارهٔ خوارزم، در آثار الباقیه نویسد[٦]: «وچون قتیبة بن مسلم دوباره خوارزم را، پس ازمرتد شدن اهالی آن فتح کرد، اسکجموك را بر ایشان والی گردانید. وقتیبه هر کس را که خط خوارزمی میدانست واز اخبار و اوضاع ایشان آگاه بود واز علوم آنان مطلع، بکلی فانی ومعدوم الاثر کرد، وایشان را در

۱ـ تجلیات روح ایرانی ص ۳٦ـ۳۷. ۲ـ تاریخ ادبیات تألیف آقای دکتر صورتگر ازانتشارات مؤسسهٔ وعظ وخطابه ص ۱۰. ۳ـ متولد بسال ۷۳۲ در تونس ومتوفی بسال ۸۰۸ در قاهره. ٤ـ یشتها ج ۲ ص ۲۰. ابوالفرج بن العبری در مختصر الدول وعبداللطیف بغدادی در کتاب الافادة والاعتبار وقفطی درتاریخ الحکماء (درشرح حال یحیی النحوی) وحاجی خلیفه در کشف الظنون ودکتر صفا درتاریخ علوم عقلی ازسوختن کتب اسکندریه توسط عرب سخن رانده‌اند، ولی شبلی نعمانی دررسالهٔ بعنوان «کتابخانهٔ اسکندریه» (ترجمهٔ سیدمحمدتقی فخرداعی. تهران ۱۳۳٥) وهمچنین آقای مینوی (سخن ٤:۷ ص ٥۸٤) این قول را رد کرده‌اند. ٥ـ متولد بسال ۳٦۲ در بیرون (خوارزم) ومتوفی بسال ٤٤۰ هجری درغزنه. ٦ـ ص ۳٥ـ۳٦.

اقطار ارض متفرق ساخت و لذا اخبار و اوضاع ایشان بدرجه‌ای مخفی و مستور مانده است که بهیچوجه وسیله‌ای برای شناختن حقایق امور در آن کشور بعد از ظهور اسلام در دست نیست.» باز ابوریحان درهمان کتاب نویسد[۱]: «و چون قتیبة بن مسلم نویسندگان ایشان (نویسندگان خوارزمیان) را هلاك کرد و هربدان ایشان را بکشت و کتب و نوشته‌های آنانرا بسوخت، اهل خوارزم امی ماندند ودر اموری که محتاج الیه ایشان بود فقط بمحفوظات خود اتکاء کردند و چون مدت متمادی گردید و روزگار در از بر ایشان بگذشت امور جزئی مورد اختلاف را فراموش کردند و فقط مطالب کلی مورد اتفاق در حافظهٔ آنان باقی ماند.»[۲]

دولتشاه سمرقندی در تذکرة الشعرای خود نویسد[۳]: «و نیز حکایت کنند که امیرعبدالله بن طاهر که بروزگار خلفای عباسی، امیرخراسان بود روزی در نیشابور نشسته بود، شخصی کتابی آورد و بتحفه پیش او بنهاد، پرسید که «این چه کتابی است؟» گفت: «این قصهٔ وامق و عذراست. خوب حکایتی است که حکما بنام شاه نوشیروان جمع کرده‌اند» امیرفرمود که «ما مردم قرآن خوانیم، بغیراز قرآن و حدیث پیغمبر چیزی نمیخواهیم ما را از این کتاب در کار نیست، و این کتاب تألیف مغان است و پیش ما مردود است.» فرمود تا آن کتاب را در آب انداختند و حکم کرد که درقلمرو من هرجا که تصانیف عجم و مغان باشد جمله را بسوزانند. از این جهت تا روزگار آل سامان اشعار عجم را ندیده‌اند و اگر احیاناً نیزشعر گفته باشند مدون نکرده‌اند»[٤]

نفوذ اسلام درذهنهای مردم ایران طوری ریشه دوانید که خط قدیم (پهلوی) خود را نیز ترك کرده خط عربی را فراگرفتند و تاچند قرن زبان عربی زبان رسمی حکومت گردید. کلمان هوار، دانشمندفرانسوی در کتاب تاریخ ادبیات عرب نویسد[۵]:

«اوستا که کتاب دینی ساسانیان وشکل جدید دین قدیم اهورمزدا بود، ازمیان برخاسته، آثاری از آن جز درچند آتشکده که استیلا کنندگان ایران (اعراب) در گوشه و کنار آن باقی گذاشته بودند، دیده نمیشد.

«زبان فارسی از رسمی بودن افتاد و تنها یك زبان مکالمه گردیده، ازخصایص

۱ - ص ۴۸. ۲ - ترجمهٔ عبارات از علامهٔ مرحوم محمد قزوینی است که استاد پور داود درجلد دوم یشتها ص ۲۱-۲۳ نقل کرده‌اند. ۳ - چاپ لیدن ص ۳۰.
٤- بدیهی است که قول دولتشاه اگر مؤید نداشت، حجت نبود.
۵- C. Huart, Histoire de la litterature Arabe, 1902, p. 62.

یک زبان ادبی چیزی جز آن باقی نمانده بود. ایرانیان فقط بزبان عربی می نوشتند. تأثیر زبان عربی طوری ثابت ومحکم ماند که تا امروز زبان فارسی خود را از نفوذ آن نتوانسته‌است برهاند»[1].

صدمات تازیان منحصر بدینها نبود. آنان از بادهٔ آن همه ثروت و گنجینه‌های رایگان که از ایران برده بودند مست ومغرور گشته خود را بالاتر و زبردست تر قرارداداند وبرخلاف اصول اسلامی باصل ونسب وتقدم خود دراسلام افتخار کردند، افراد امم دیگر میبایست خودرا بیکی ازقبیله‌های تازیان منسوب کنند وبعبارت‌دیگر ازموالی وبندگان آن‌قبیله‌باشند تا بتوانند حقوق خود را محفوظ دارند. عرب تا بدانجا تعصب جاهلیت را احیاء کرد که ایرانیان‌را پست وخوارشمرده نام پادشاهان باعدل وداد ایرانرا بزشتی یاد میکرد[2].

نتایج اسلام

شکی‌نیست که حملهٔ عرب نتایج نیکوهم دربرداشته است: «آیینی نودارای‌محاسن واصول‌عدالت وقوانین منظم‌آورد، وانتشاراسلام درایران روح تازه وایمان قوی‌تری دمید که دومایهٔ مطلوب نیز براثر آن باین دیار آمد: یکی زبان بسیار غنی و پرمایه ووسیع یعنی‌عربی بود .. این زبان وقتی که بایران‌آمد، وبتدریج بازبان لطیف ونغزودلکش آریایی و تمدن ایرانی‌ممزوج و ترکیب شد و جوش‌کامل خورد وبوسیلهٔ سخنوران بزرگ ایرانی‌قرون چهارم و پنجم وششم وچند نفر بعدازآن سکهٔ فصاحت کم نظیرخورد، برای ما زبانی بوجود آورد که لایق بیان‌همهٔ مطالب گردید ونمایندهٔ درخشان‌آن سعدی وحافظ وناصر-خسرو و امثال‌آنها هستند ... دیگری علوم ومعارف و تمدن بسیار عالی پرمایه‌ای بود که بوسیلهٔ ترجمه‌های کتب یونانی وسریانی‌وهندی بزبان عربی درمشرق‌اسلامی وقلمروخلافت شرقیه از اواسط قرن دوم تا اواخرقرن سوم بین مسلمین آشنا بزبان عربی وبالخصوص ایرانیان انتشاریافت ... ازاقیانوس بی کران علوم وفنون وآداب وحکمت یونانی‌نسبةً کم کتابی- که‌درقرن دوم موجودبود- ماند که مسلمین ترجمه نکردند ... براثرآن ترجمه‌های عربی از یونانی علم وحکمت وهمهٔ فنون چنان در ممالک اسلامی‌ومخصوصاً درایران رواج یافت که هزاران عالم نامدارمانندابن‌سینا

۱ - تجلیات روح ایرانی ص ۳۷.
۲ - تجلیات روح ایرانی ص ۳۹.

و فارابی و بیرونی و محمدبن زکریای رازی وغیرهم با ده هزاران تألیف مهم (البته ۹۹ درصد بعربی) بظهور آمدند و تمدن بسیار درخشان اسلامی قرون ۲ تا ۷ اسلام، که شاید پس از یونان و روم بزرگترین و عالی ترین تمدن دنیا باشد، بوجود آمد...» [۱]

از آغاز تسلط عرب، ایرانیان از لحاظ دیانت ناگزیر بودند یا قبول دین اسلام کنند و یا جزیه بپردازند. در نتیجه آنان بسه بخش تقسیم شدند:

مهاجرت پارسیان

۱ - گروهی از پیروان آیین باستانی یعنی بهدینان نخواستند دست از آیین نیاکان بردارند، و از سوی دیگر تحمل فرمان‌برداری بیگانه و پرداخت جزیه را نیز نداشتند، از اینرو ترک دیار را بر ترک کیش و آیین برتری دادند، و نخست سر بکوه و بیابان نهادند. در سالهای دراز کوههای خراسان، پناهگاه آوارگان بود تا آن سامان نیز بچنگال دشمن درآمد، بناچار از آنجا هجرت گزیدند.

گروهی از ایرانیان بسوی چین رفتند. بارها در سالنامه های چین از وجود مهاباد (موبد) درشهر کانتن اسم برده میشود[۲]. مسعودی[۳] در تاریخ خویش از بودن زرتشتیان و آتشکده های بسیار درچین سخن میراند. شاید مراد همان زرتشتیانی باشند که همراه پسر یزدگرد بچین رفته‌اند، وسالنامه‌ها از آنان خبر میدهد:

بقول چینیان یسه‌سه Yessessé (یزدگرد) از پسر آسمان، امپراتور تای‌تسونگ Tai Tosung مدد خواست و او امتناع کرد. پس از مرگ یزدگرد که ایرانیان دسته‌دسته از وطن خود مهاجرت کردند، گروهی نیز با پسر یزدگرد بنام پیلوسه Pilussé (پیروز) بتخارستان که آنوقت متعلق بچین بود پناه بردند. در سال ٦٦٢ میلادی امپراتور اورا بشاهی ایران شناخت ودر سال بعد پیروز بچین رفت وجزو سرداران مستحفظ مخصوص امپراتور گردید. درسال ۶۷۷م. درمحلی موسوم بچانگ‌نگان Cang-ngan[۴] آتشکده‌ای ساخت ودرهمین سال بمرد. پسرش نی‌نیسه Ni-Nissé (نرسی) درخدمت امپراتور بماند، و پس از چندی این شاهزاده بالشکری همراه یکی از سرداران

۱- سیدحسن تقی‌زاده، خطابهٔ «تحولات اجتماعی ومدنی ایران در گذشته» در انجمن روابط فرهنگی ایران وانگلیس. تهران ۱۳۳۵.

۲- کانتن Canton درجنوب چین، پایتخت ایالت کونانگ‌تونگ Konang Tung وجمعیت آن نهصد هزارتن است. ۳- در قرن چهارم هجری میزیسته.

٤- Andrees Handatlas, s. 480 (Tschang-ngan).

امپراتور بطرف ایران حرکت کرد تا تخت و تاج اجداد خویش را بازستاند. چون سردار چینیان باشاهزادهٔ ایرانی نساخت، ناچار وی در سال ۷۰۷م. دوباره بچین برگشت و دردربار امپراتور موظف بود. در سال ۷۵۰م. - یعنی دراوایل خلافت بنی عباس- باز یك دسته از ایرانیان بمهاجران ایرانی چین ملحق گردیدند. بدیهی است که وجود زرتشتیان در چین بواسطهٔ شهزادگان ایرانی بیشتر از وجود مهاجران هندوستان شهرت یافته‌است[۱].

اما گروه دیگراز ایرانیان، از خراسان بسوی جزیرهٔ هرمز و خلیج فارس حرکت کردند وچندی در آنجا بسر بردند، ولی بازدشمن مهلت نداد؛ ناگزیر ایران- میهن نیاکان خودرا - بدرود گفته‌رهسپار دیار هندشدند. شرح این مسافرت در داستانی منظوم بنام (قصهٔ سنجان) ذکرشده[۲]، در آن منظومه آمده‌است: ایرانیان،

۱- ازاینرو مسعودی از آنان یاد میکند ولی ازمهاجران هند نامی نمیبرد. باید دانست که تنها زرتشتیان نبودند که از جور اعراب هجرت گزیدند بلکه عیسویان ایران نیز بهرجا که توانستند فرار کردند (رك : ایرانشاه. پورداود ص ۱۰-۱۱).

۲- این رساله منظومهٔ مختصریست بنظم پارسی نسبهٔ قدیم و مشهور به «قصهٔ سنجان» ومشتمل برحوادث مهاجرت پارسیان به‌هند. سرایندهٔ آن بهمن کیقباد پسر دستور هرمزدیارسنجانا میباشد(سنجان شهر کوچکی است در گجرات هندوستان و«الف» درزبان گجراتی مانند«ی» درفارسی وعربی علامت نسبت‌است، سنجانا یعنی منسوب بسنجان و اهل سنجان). بهمن پور کیقباد از خاندانی بنام ودانشمند بود. قصهٔ سنجان ازروی سنت پارسیان که اززمان دیرین تاریخ مهاجرت خودرا سینه بسینه نقل میکردند، اززبان دستوری دانا و بزرگ که‌سمت استادی بر ناظم‌داشته(سراینده نام‌اوراذکر نمیکند) برشتهٔ نظم کشیده شده ودرخردادروز (ششم)ازفروردین ماه سال نهصدوشصت ونه یزدگردی مطابق سال ۱۶۰۰ میلادی بپایان رسیده. قدیمترین نسخهٔ خطی قصهٔ سنجان که اکنون دردستست بخط هیربد داراب پسرهرمزدیار پسرقوام‌الدین پسر کیقباد سنجانا گرد آورندهٔ روایت‌درسال ۱۰۶۱ یزدگردی مطابق ۱۶۹۲ میلادی نوشته شده. این‌قصه ارزش ادبی ندارد، چه‌اشعارش بسیارسست وناپخته‌است وپیداست که زبان پارسی نزد زرتشتیان‌هند، پس‌از گذشتن نهصد سال ازلطافت اصلی‌خود دورشده بگونهٔ دیگری‌در آمده‌است. بهمن کیقباد خودشاعر نبود ولی بمنظور آنکه‌داستان مهاجرت آسانتر بذهنها سپرده شود وپارسیان آنرا بخاطر سپارند بنظم آن پرداخته. خود گوید :

خجل گشتم زخامی سخنها   ندارم بهره‌ای زینگونه فنها.

اما چون قصهٔ سنجان یگانه سند تاریخی‌است، خاورشناسان اروپاوپارسیان‌هنددر موضوع مهاجرت آنرا مورد توجه واستفاده قرارمیدهند،وصحت مطالب آن بااندك‌تفاوت

مقام وجای وباغ و کاخ وایوان | همه بگذاشتند از بهر دینشان ،
بکوهستان همی ماندند صد سال | چوایشانرا بدینگونه شده حال ...

پس از چندی که مسلمانان بکوههای خراسان[۱] نیز دست یافتند، زرتشتیان بجزیرهٔ هرمز شتافتند[۲]:

ابا دستور و بهدین یگانه | بسوی شهر هرمز شد روانه[۳] ،
در آن کشور چوسال آمده و پنج | ز دروندان[۴] کشیده هریکی رنج...

دراین جزیره نیزازلشکریان عرب بتنگنا افتاده بسوی هندوستان‌ازراه‌دریا مهاجرت کردند :

زن و فرزند در کشتی نشاندند | بسوی هند کشتی تیز راندند .

[دنبالهٔ حاشیهٔ صفحهٔ پیش]

ازروی قراین تاریخی باثبات رسیده‌است(رك. ایرانشاه. پورداود. مقدمه).

قصهٔ سنجان درجلددوم «روایات» پارسی ص ۳۴۳-۳۵٤ درج‌شده ، ونیزدرزمرهٔ نسخ‌خطی کتابخانهٔ ملی پاریس‌موجوداست(فهرست بلوشه. نسخ زرتشتی ص ۸۵ و ۱۰٦). ترجمهٔ لاتینی‌قصهٔ سنجان که دراول ژوئیهٔ ۱۷۵۹ بپایان رسیده نیزدرکتابخانهٔ ملی‌پاریس مضبوط است (فهرست‌بلوشه ص ۱۰۷).

۱ - یاقوت درمعجم‌البلدان‌نوشته : خراسان‌ازطرف عراق تاآزادوار بیهق کشیده میشود وازطرف هند تخارستان وسیستان و کرمان حدودآنست، وبنابراین درآن هنگام بسیاروسیعتر ازحدود امروزی‌بوده‌است (رك. برهان قاطع مصحح م. معین«خراسان»). ازخطبهٔ عروسی پارسیان که درجزوخرده اوستا موجوداست، وهنوزهنگام عقد،موبدان آنرامیسرایند، بخوبی برمیآید که پارسیان ازخراسان مهاجرت کرده‌اند، چه درین خطبه که بزبان گجراتی(اشرواد) وبپهلوی (پتمان پتوندی) یعنی‌پیمان وصلت یا «پیمان‌نامه» گویند درجزومهریهٔ عروس از زرسرخ نیشابوریاد میشود. این‌خطبه یاعقدنامه بی‌شك‌از عهد ساسانیان‌باقی‌مانده‌است (ایرانشاه. ص ۷).

۲ - یاقوت درمعجم‌البلدان نوشته : جزیرهٔ هرمز بندر کرمانست‌و کلیهٔ‌مال‌التجارهٔ هندوستان ازاین‌بندر وارد کرمان وسیستان وخراسان میشود .

۳ - پیشوایان دین را دستورومو بدوهیربد میگویند ودیگرطبقات رابهدین .

٤ - دروند (بضم اول) فقط در ادبیات زرتشتی استعمال میشود . دراوستا درگونت dregvant بمعنی‌شریر وخبیث ودروغزن‌آمده. رك.

P. Horn, Grundriss der Neupersischen Etymologie, s. 272.

ورك . برهان قاطع مصحح نگارنده: دروند .

چو کشتی سوی هند آمد یکایك   بدیب ۱ افتاد لنگر دار بی شك .
در آن بودند بهدین نوزده سال   شده آخر منجم زد یکی فال ۲ .

منجمان و موبدان صلاح دیدند که‌از آن سرزمین گذشته بدیار گجرات شتابند، ناگزیر کشتیها بدریا انداخته بادبانها برافراشتند و روانه شدند پس از چندی دریانوردی دچار طوفانی سهمگین گشتند، همه دست ستایش بسوی خداوند درازو نذر کردند که اگراز مهلکه جان بدر برند و بکنار رسند آتش بهرام برافروزند۳. دعاها مستجاب شد و تلاطم دریا فرونشست :

ز یمن آتش بهرام فیروز   از آن سختی همه گشتند بهروز.
کشتیها بسنجان رسید ۴ .

۱ ـ دیب جزیره‌ایست در خلیج عمان ، درجنوب شبه جزیرهٔ Kathiavar ، مساحتش ۲۰ میل مربع وسکنهٔ آن ۱۹۰۰ تن است(ورك. دیب ، در برهان قاطع مصحح نگارنده).

۲ ـ بلاذری (متوفی بسال ۲۷۹) نویسد: بن‌مسعود پس‌از فتح جیرفت ومطیع‌ساختن کرمان بسوی‌خواف شتافت، گروهی‌ازایرانیان که بدانجا مهاجرت کرده بودند درجزیرهٔ هرمز ایستادگی کردند.عاقبت سردارعرب بر آنان چیره‌شد وبسیاری ازآنان ازراه دریا فرار کردند وبرخی‌بسوی مکران‌شتافتند ودسته‌ای بسیستان‌روی‌نهادند. جزیرهٔ هرمز که مشهور بمغستان است شاید ازهمان اوقات که پناهگاه زرتشتیان گردید بدین نام موسوم شده باشد .

۳ ـ آتشکده‌های بزرگ ویا « درب مهر»های مهم را آتش بهرام (ورهرام) گویند وآنها بمنزلهٔ Cathédrale های‌عیسویان میباشند ـ رك. بخش چهارم‌بهرهٔ۲.

٤ ـ سنجان هندوستان، شهری که زرتشتیان در آنجا رحل‌اقامت افکندند، یادآور سنجان ایرانست. یاقوت درمعجم‌البلدان ازچهارسنجان که همه درخراسان قدیم‌واقع‌بود سخن رانده‌است: نخست نام قلعه‌ایست دردروازهٔ مرو که‌آنرا (درسنگان) نیزمیگفتند. دوم محلی‌است درباب‌الباب دربند ـ سوم جایی‌است نزدیك نیشابور ـ چهارم قلعه‌ایست درخواف. (نیزسنجان Senejân نام دهی‌است نزدیك‌سلطان‌آباد(اراك)درسرراه اراك بملایر)، اگر بگوییم که نورسیدگان خراسانی باین گوشهٔ هندوستان، نام شهراصلی خویش‌را داده‌اند چندان بخطا نرفته‌ایم، چه آتشکدهٔ خودرا نیز که بلافاصله پس‌ازورود ساختند ، بیاد کشورویران‌شدهٔ ایران وپادشاه ناکام‌آن «ایرانشاه» خواندند. مستشرق معروف امریکایی جکسن نویسد : زرتشتیان در سال ۷۱٦ میلادی یعنی٦٥ سال پس‌از کشته شدن یزدگرد سوم وارد سنجان شدند و٦۰ سال دیگر یعنی درسال ۷۷٥ بازدستهٔ دیگری بآنان ملحق شد.

چنین حکم قضا شد هم از این پس سوی سنجان رسیدند آن همه کس.

راجهٔ ۱ محل (جادی رانه)۲ نام داشت. نماینده‌ای از ایرانیان نزد راجه رفت وازاو درخواست تا درقلمرو خود پناهگاهی بدانان سپارد :

مر او را نام جادی رانهٔ بود سخی و عادل و فرزانهٔ بود،
اباهدیه به‌پیشش رفت دستور که‌اندر علم‌ودانش بود مشهور.

نخست راجه از لباس و آلات جنگ آنان بترسید و برای تاج و تخت خود بیندیشید. دستور بدو اطمینان داد که از آنان گزندی بملك وی نرسد:

همه هندوستان را یار باشیم سر خصمانت را هرجا بپاشیم،
یقین‌دانی که ما یزدان پرستیم برای دین زدرو ندان برستیم.

راجه از دین و آیین آنان پرسید، و پس از آن بایشان اجازهٔ اقامت داد بشرط آنکه بزبان ایرانی سخن نگویند و زنانشان بلباس هندوان درآیند و آلات جنگ را از خود دور کنند ، و درهنگام شام مراسم عروسی خود بجای آورند . دستور همه را پذیرفت وازطرف راجه زمینی بدانان اعطا شد که سراسر جنگل و بیابان و ویران بود، ایرانیان آنجا را آباد کرده «سنجان» نام دادند :

مر اورانام سنجان کرد دستور بسان ملك ایران گشت معمور.

پس از چندی دیگر باره دستور نزد راجه شتافت ودرخواست رخصت برای ساختن آتش بهرام کرد . پس از اخذ اجازه آتش بهرام، که در کشتی نذر کرده بودند، برافروخته شد و آنرا «ایرانشاه» نام نهادند. کارایرانیان درسنجان بواسطهٔ آلات و ابزاری که ازخراسان باخود آورده بودند بالا گرفت، بخوشی و آسایش چند صدسال درآنجا گذراندند ۳.

پارسیان پس ازسیصدسال اقامت درسنجان ، بشهرهای دیگر گجرات پراکنده شدند.در آن روزگارها نزاعها ومشاجرات بسیار رویداد . امروز درشهرهای مهم هند

۱ - امرا و پادشاهان نواحی جزء هند بنام راجه یا راجا مشهورند.

۲ - Jadi Rana (ایران واهمیت آن. بلسارا. ص۳۸).

۳ - زرتشتیان هندوستان، چندقرن پس ازورودبهند ، در کوه کنهری Kanheri که در ۲۵ میلی بمبئی واقع است، پنج کتیبهٔ پهلوی از خود بیادگار گذاشته‌اند.

مشاغل مهم علمی، صنعتی و تجاری را پارسیان در دست دارند[۱].

از آغاز مهاجرت، این گروه وفادار که بنام «پارسیان» خوانده میشوند آداب و شعایر دیرین ملی خود را محفوظ داشته در اجرای مراسم و آیین پیشینیان خویش چیزی فرو گذار نکرده‌اند. باوجود این جدایی همیشه ایران را میهن اصلی خود میدانند، و آزادی و پایداری آنرا میخواهند و از اظهار محبت و وفاداری بدان خودداری نمیکنند وهنوز چشم براهند که روزی بیاید تا مانند مرغان دور از آشیان، خودرا در آغوش کشور باستانی و مرز و بوم ساسانی بیفکنند[۲].

زرتشتیان ایران

۲- گروه دیگر از ایرانیان که با حفظ آیین مزدیسنا در میهن خویش باقی ماندند، ناچار متحمل رفتارهای خشن و ناشایست ملت غالب و هم میهنان خود گردیده همواره مورد تحقیر و اهانت و مجبور بنهفتن عقاید و آیین اجدادی خویش بودند و در اجرای آداب و مراسم دینی آزادی نداشتند و روزگار بتلخی میگذرانیدند. مؤلف تاریخ سیستان گوید[۳]: «زیاد ابن ابیه ربیع را معزول کرد از سیستان، و عبیدالله بن ابی بکره را بسیستان فرستاد. (آمدن عبیدالله ابی بکره بسیستان اندر سنهٔ احدی وخمسین) و او را فرمان داد که چون آنجا شوی شاپور رهمه هربدان[۴] را بکش، و آتشهاء گبرکان برافکن. پس او بسیستان شد برین جمله، و دهاقین و گبرکان سیستان قصد کردند که عاصی گردند بدین سبیل...»[۵].
میشله[۶] مورخ نامی فرانسه حال ایرانیان آن دوره را اینگونه توصیف میکند:

«چون شب فرا میرسید اعضای خانواده گردهم می آمدند و روزهای گذشتهٔ خودرا باحسرت و سوگواری یادآوری میکردند، دلها بجوش و خروش میآمد. رازها

۱- رك. ایرانشاه تألیف آقای پورداود، ازانتشارات انجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی- چاپ بمبئی. آوریل ۱۹۲۵ ص۱-۱۵.

۲- تجلیات روح ایرانی ص۲۹-۳۰، برای اطلاع از شرح احوال زرتشتیان هندوستان، رك. قصهٔ زرتشتیان و بیان آتش بهرام نوساری، بمبئی ۱۹۳۳.

۳- ص۹۲. ۴- کذا، وشاید «شاپورمه موبدان» باشد، زیرا شاپور ظاهراً اسم خاص است نه لقب، ومعلوم هم نیست که رؤسای هیربدان ملقب به «شاپور» بوده‌اند، و بنظر میرسد که شاپور بزرگ هربدان و مغان سجستان بوده است (بهار) قس. مسمغان (مصمغان) = مه مغان.

۵- مسلمانان سیستان مانع اجراء این اعمال شدند.

۶- Michelet, Bible de l'humanité.

و آرزوها از پس پرده بیرون آمده خود نمایی میکرد، گویی روح قدیم ایران در برابر چشم آنان مانند پریان خیالی نمودار میگشت و با ایشان درد دل میگفت و آنانرا قوت قلب می بخشید و تسلی میداد.»[۱]

در اغانی آمده[۲]: ابن المقفع پس از اسلام آوردن، روزی از مقابل آتشکده‌ای میگذشت، بدین بیت احوص تمثل جست:

یا بیت عاتکة الذی اتعزل حذر العدی وبه الفؤاد موکل[۳].

در قرون نخستین اسلام تا قرن پنجم، دین زرتشتی در ایران هنوز بسیار رایج و عدهٔ پیروان آن کیش زیاد بود. در کتب جغرافی عربی و مخصوصاً در احسن التقاسیم مقدسی و مسالك الممالك اصطخری از کثرت مجوس در ولایت پارس و فراوانی آتشکده ها در آن دیار و همچنین در ولایات دیگر ایران مکرر سخن رفته است[۴]. بدیهی است که در نتیجهٔ رسوخ کامل اسلام در اقطار و اکناف کشور و رنجهای بیشماری که بپیروان آیین مزدیسنا وارد میآمد، روز بروز از عدهٔ آنان کاسته گردید تا بدین درجه رسید که اکنون شاهد آنیم. امروز بخش اعظم زرتشتیان در یزد و کرمان اقامت دارند.

از این ابیات ناصرخسرو (۳۹۴-۴۸۱) برمیآید که زرتشتیان در عصر او، برای تشخیص از مسلمانان، شاره‌ای بر دوش می افکندند:

در بلخ ایمنند زهر شری میخوار و دزد و لوطی و زن باره،
ور دوستدار آل رسولی تو از خانمان کنندت آواره.
زیشان برست گبر و بشد یکسو بر دوخته رگو بکتف شاره.
رست او بدان رگو و نرستم من برسر نهاده هیجده گز شاره[۵].

پرد مناش در «تاریخ تمدن ایران» تحت عنوان «پایداری مزدیسنا در برابر اسلام» نویسد[۶]:

«درهم شکستن امپراتوری ساسانی بدست اعراب مسلمان بهیچوجه نتوانست روح ایرانی و دین مزدایی را بکلی منهدم سازد. ایرانیان بقایای تمدن پاك و بی آلایشی را که بزودی در دامن دین جدید شکفته می‌شد تقدیم عالم اسلام کردند: بزرگترین

۱- تجلیات روح ایرانی ص۳۰. ۲- ج ۱۸ ص ۱۹۹.
۳- محمد قزوینی. وفیات معاصرین. (مجلهٔ یادگار ۵:۳ص ۷۰). ۴- مجلهٔ کاوه دورهٔ جدید شمارهٔ ۱ ص۲ ؛ ح. ۵- دیوان ناصرخسرو ص۳۸۶. ۶- بهمکاری جمعی از دانشوران ایرانشناس اروپا. ترجمهٔ جواد محیی، ص ۲۶۸-۲۷۲ (با تصرف مختصر).

متفکرین اسلام ایرانی، و برجسته‌ترین نمونهٔ هنر اسلامی از معماری تا کوزه گری دارای خصلت ایرانی است. اسلام از راه فلات[1] ایران بآسیای مرکزی و سرزمین اقوام ترك و مغول و چین راه یافت. ولی باید در نظر داشت که ایران بیك بار و تمام و کمال رنگ اسلام نپذیرفت. پایداری آیین مزدایی در برابر اسلام بهیچوجه مورد تردید و انکار نتواند بود. فاتحان در وهلهٔ اول بهیچوجه نتوانستند تمام مخالفین اسلام را بیك ضربت از پیش بردارند. اعلان جنگ «قرآن» علیه مشرکین شامل حال تمام فرق غیرمسلمان نبود. در کتاب آسمانی مسلمانان باهل کتاب بانظر دیگری می‌نگریستند. بنا باخبار و احادیث «مجوسان» نیز گاهی در زمرهٔ اهل کتاب محسوب شده[2] و منشأ تعالیم پیامبر آنان الهام آسمانی ذکر شده است. از اینرو پیروان ادیان دیگر با تعهد پرداخت مالیات سرانه‌ای بنام «جزیه» از هر تعقیب و مجازاتی مصون می‌شدند. گاهی حفظ احترام امکنهٔ مقدسه یا پرداخت مبلغ هنگفتی بعنوان غرامت شرط تسلیم فلان یا فلان شهر بود.

مورخین و جغرافی‌دانان عرب که نوشته‌هایشان از مهمترین منابع تاریخی بشمار میرود از شهرها و آتشکده‌های زیادی که هنوز در قرون سوم و چهارم (هجری) پابرجای بوده‌است سخن میرانند. در این معابد و آتشکده‌ها مسلماً عدهٔ زیادی موبدان و روحانیون بانجام تکالیف دینی می پرداخته‌اند. از طرفی درجهٔ اهمیت آنها بحدی بوده‌است که در مدارك تاریخی از آنها نام برده‌اند.

آیین مزدایی هماره برای انجام‌دادن آداب دینی احتیاج بوجود روحانیون تعلیم دیده‌ای دارد. دستگاه دینی مزدایی مدت مدیدی برای خدمت بگروه معدود مزداییان وجلب کسانی که دچار تردید و تزلزل شده و یا بسوی آیین فاتحین گرایش یافته بودند فعالیت می‌نمود. در سدهٔ نهم ودهم میلادی زرتشتیان بتهاجم قلمی پرداخته و بتدوین ونگارش متون پهلوی ساسانی همت گماشتند.

متون مزبور در بارهٔ جهان بینی «ثنوی» و عبارتند از «زند اکاسیه» که معمولا بنام بندهشن[3] وفصول «زات سپرم» که ترجمهٔ خلاصه‌ای از آنست، بالاخره مجموعهٔ سنن فلسفی ـ دینی واز آن جمله تمایلاتی که از اصول اوستا کمی دوراست

۱- مراد «نجد ایران» است (م.م.) ۲- رك. عنوان «آیات واحادیث» درهمین کتاب.

۳- یعنی اصل ومبدأ آفرینش.

یا «مفاوضهٔ فرزانه وفرزانگی» که جواب گوی مسألهٔ جبر و تفویض بوده ومسألهٔ ابدی وسوزانی است که درالهیات اسلامی جای برجسته‌ای برای خود دارد.

حال این سؤال پیش میآید که آیا وجود عقاید مزدایی و احساس ضرورت مبارزه باآن ، درمیان مسلمین زمینهٔ تجسسات فکری وفلسفی را که قرآن مایه‌ای از آن بدست داده بود فراهم ساخته‌است ؟

درقرآن به پیدایش شر ومبنای گناه بشر اشاراتی رفته‌است. آیین مزدایی باین مسأله پاسخ آسان و اصولی خاصی میدهد، بدین معنی که «شر» را بوجودی دربرابر خدا نسبت داده و آنرا نیز چون خدا قدیم وازلی معرفی میکنند. بی گفتگو « روح شر» ازحیث نیرو وعظمت بپای خدا نمیرسد و بالاخره در برابر وی با شکست مواجه میگردد، بااین‌حال در برابر خدا چون مانعی پیدا شده و اعمال آنرا محدود میسازد. پاسخی که آیین مزدایی بمسألهٔ «خیر وشر» میدهد لااقل این نتیجه را دارد که خدا را ازمسئولیت «بدیهایی» که درجهان می بینیم مبرا میسازد.

دربسیاری از آثارمزدایی آن عصر این «تم» تکرار شده‌است. در «دینکرد» نصف بیشتر مطالب وقف دفاع از ثنویت در برابر یکتا پرستی مطلق ادیان کلیمی ، مسیحیت واسلام است. اگردر کتاب مزبور یاآثاردیگر بصراحت‌ازاسلام وپیامبرآن سخن بمیان نمیاید ، دلیل‌آنرا جز بررعایت جانب احتیاط نمیتوان نسبت داد . بااین حال نظریات خاص مسلمانان شدیداً مورد حمله قرار گرفته‌است . دریکی از آثار مزدایی بنام «شکند گمانیك ویچار» یعنی (حل نهائی شکیات) اثر نویسنده‌ای بنام «مردان فرخ» جزئیات نظریات مسلمین و کتابهای دینی ادیان سه گانهٔ فوق‌باحرارت تمام مورد حمله واستهزا قرار گرفته است. اگرباین مسأله توجه شود که دربحبوحهٔ قرن دهم میلادی اقلیت نیرومندی اززرتشتیان ساکن «کازرون» شیرازبوده‌وحاکم شهرمزبورنیزشخصی زرتشتی‌بوده ومسلمانان را تحت تعقیب وشکنجه قرارمیداده است ، هرگز از شدت حملهٔ «مردان فرخ» دچارشگفتی نخواهیم شد.

البته اغماض وضعف‌مخدومان نوظهور نمیتوانست تا مدتهای مدید ادامه‌یابد. جوامع زرتشتی هرروزبیش‌ازپیش از زندگی در محیطی سراپا تحقیرآمیزوتحت فشار مالیاتهای خرد کننده بجان میآمدند. ازاوایل قرن هشتم میلادی‌مهاجرت‌دسته

جمعی مزداییان آغاز شد. بیك پارسرو کلهٔ زرتشتیان در گجرات واقع در ساحل شمال غربی هندوستان پیدا شد. آثار عبور واقامت مزداییان در دیو، سنجان، انکلسار، نوساری وسورت وبالاخره در بمبئی - که مرکز اقامت اصلی آینده شان میشد - باقی است. ده قرن بعد آنکتیل دوپرون برای بدست آوردن کلید مطالعات مزدایی در این شهر بسراغ مهاجرین شتافت. آداب دینی باستانی و رسوم و عادات خانوادگی و اجتماعی زرتشتیان در این شهر سالیان دراز در برابر نفوذ «هندوان» پایداری نمود.

در قرن هفدهم میلادی آیین «پارسیان» حس کنجکاوی اکبرشاه مغول امپراطور هند را تحریك نمود. او آیین پارسی را غنی ترین معتقدات دینی جهان دانست وعده‌ای از پارسیان را بدربار خویش خواند، ولی تصمیمات او بهمین جا منتهی شد. کمی بعد پارسیان هند باهمکیشان خود که در ایران بودند، پیوند ارتباط برقرار نمودند. از نوشته های پارسیان چنین برمیاید که مزداییان ایران هم درصدد تزکیهٔ آداب ورسوم پارسیان هند - که اسیر فقر وفاقه شده بودند - برآمدند.

یك قرن بعد مزداییان هند بنوبهٔ خود بیاری همکیشان ایرانی خود شتافتند. در آن موقع در اثر فشار و تبلیغ مسلمانان جامعهٔ زرتشتی ایران بانهدام محکوم شده بود، مالیاتهای سنگین براین گروه تیره روز دهقان وصنعتگر تحمیل وعملا آنهارا بسوی فاقه و نیستی سوق میداد. در بمبئی کمیته‌ای از پارسیان هند تشکیل شد. پارسیان هند در اثر نفوذ رژیم بریتانیا بیش ازاقوام و ملل دیگر شیوهٔ کار اروپایی را فرا گرفته بودند.

این بازرگانان توانگر بسال ١٨٥٤ بهزینهٔ مشترك خویش «مانکجی لیمجی هتریا» را نمایندهٔ خویش قرار داده واو را بیاری زرتشتیان ایران فرستادند. وی بتأسیس مدارس وتهیهٔ جهیزیه برای دختران فقیر وتأسیس بنگاه‌های خیریه پرداخته ضمناً نمایندگان سیاسی فرانسه وانگلستان را نسبت بسرنوشت زرتشتیان علاقمند ساخت. بسال ١٨٨٢ شاه باالغاء دریافت جزیه موافقت نمود، ولی مزداییان ایران هنوز هم از ایفای نقش قابل اهمیتی همانند پارسیان هند محروم بودند.

تعداد زرتشتیان ایران بسیار کم و بیشتر آنها در حوالی یزد و کرمان متمرکزند. روحانیون زرتشتیان ایران غالباً کم سواد، و کتاب دینی آنان بسیار کم و نادراست.

بسیاری از کتابهای آنان از بین‌رفته ویا نصیب دانشمندان اروپا وهند شده‌است.

امروز نیز مانند دورهٔ حیات «آنکتیل دو پرون» برای کسب اطلاعات دربارهٔ آیین مزدیسنا باید راه «بمبئی» یا «نوساری» را درپیش گرفت، وبرای آشنایی با ادبیات عتیق ایران بپاریس و کپنهاك مراجعه نمود.

علمای امروزی ایران نیز که بیش‌از پیش نسبت بآیین ایرانیان پیش ازاسلام ابراز علاقه میکنند، برای بررسی آن درخود ایران از امکانات بسیار نا چیزی برخوردارند.

تا کنون «پارسیان هند» بدانشمندانی که‌آیین زرتشتی را مورد مطالعه قرار داده‌اند، کمکهای ذیقیمتی نموده‌اند. آنهابتشویق مورخین‌ازقبیل «هاوگ» آلمانی و «وست» انگلیسی و «دارمستتر» فرانسوی بانتشار متون مهم مزدایی همت گماشته ونسخه‌های متعددی از آنها را بکتابخانه های اروپا و آمریکا هدیه کرده‌اند. سعی و کوشش‌پارسیان هند فقط محدود بنشر مسایل فقه واصول نبود بلکه در سایهٔ جد وجهد آنان آیین مزدایی زمینهٔ تازه‌ای برای رشد وتوسعه پیدا کرده ومرحلهٔ‌نوینی درحیات آیین‌باستانی ایران پدید آمده است: ثنویت با نرمش‌خاصی بمیدان‌آمده و «هرمزد» را بصورت خدای واحد ومهربان معرفی نموده‌است. روزبروز آداب‌دینی و عرف وعادات زرتشتیان جنبهٔ اخلاقی ومعنوی بخود میگیرد. روح باستانی «گاتها» که دراثرخشونت وناهنجاری ازدست رفته بود، بصورت اصلی خود تجلی میکند. باین ترتیب پارسیان هند امروزه پیشروترین جناح ویگانه جماعتی که‌ازقید فرقوی رهایی یافته‌اند، محسوب شده وخود را وارث شایستهٔ سنت «هند واروپایی» باستانی که تاریخ‌آن حتی‌تا زمانهای «ودا» و پیش‌از «اوستا» نیز میرسد، معرفی‌میکنند.

ایرانیان مسلمان

۳- اماایرانیانی که‌بدین‌اسلام درآمدند،ازآغاز ظاهراًاز نعمت آزادی و برادری که میوه های شیرین آن دین حنیف بود برخوردار بودند[۱]، ولی همینکه حرارت انقلاب سیاسی‌روی بخاموشی گذاشت ودورهٔ‌چهار خلیفهٔ اول بپایان رسید وزمام‌امور بدست‌بنی‌امیه‌افتاد،

۱- درتاریخ سیستان (ص۹۱آمده): «آمدن ربیع الحارثی بسیستان بعمل درسنهٔ ست واربعین- ربیع بیامد بسیستان‌وسیرتهاء نیکونهاد، ومردمانراجبر کردندتاعلم‌وقرآن وتفسیر آموختند، وداد وعدل فرونهاد وبسیار گبر کان‌مسلمان گشتنداز نیکویی سیرت‌او.»

«تخت را بامنبر برابر» وپادشاهی را باخلافت توأم‌ساختند، وتعصب جاهلیت رامبنی بر افتخارعرب وتذلیل ملل‌دیگر، برخلاف مبانی اسلامی‌رواج دادند، وبویژه درمورد ایرانیان، که گروهی از آنان جزوبردگان (موالی)عرب‌بودندازانواع تحقیرواهانت خودداری نمیکردند ۱. براثر این اوضاع کم کم پیشوایان ایران از خواب غفلت و رخوت که هرملت در نتیجهٔ انقلاب سیاسی مدتی دچار آن میگردد بیدار شدند، آنگاه آثار استیلا و فرمانروایی بیگانه را درك کردند و بحقیقت بندگی و زیردستی پی‌برده ارزش آزادی و استقلال را دریافتند. آثار این هشیاری بصور گوناگون ذیل درآمد:

نهضتهای سیاسی، مانند نهضت ابومسلم‌خراسانی‌وانقراض‌خلافت بنی‌امیه۲، خروج بابك خرمدین درآذربایجان ۳، ظهور مازیار درطبرستان‌وحمزة‌بن عبدالله درسیستان ۴ وطاهریان درخراسان وصفاریان درسیستان و سامانیان درماوراءالنهر وآل زیاردرشمال وآل‌بویه درمرکز وجنوب ایران ۵.

نهضتهای مذهبی، مانند طرفداری از آل علی وترویج تشیع ۶، ظهور به‌آفرید پسرماه فروردین۷، خروج مقنع واتباع‌او «سپید جامگان» ۸ وظهورسند-

---

۱- تاریخ ادبی بقلم اقبال، مجلهٔ دانشکده. سال‌اول شمارهٔ۶ص۲۹۴-۲۹۵.

۲- تجلیات روح ایرانی ص ۴۷-۵۰. ۳- که درحدودسال۲۰۱ درعهدمأمون خروج کرد وتا سال ۲۲۱ (زمان معتصم) بعصیان خود ادامه داد. رك. مجلهٔ مهرسال ۳ شمارهٔ۲ ضمن مقالهٔ (شعوبیه) بقلم‌آقای همائی. ۴- تاریخ سیستان مصحح ملك‌الشعراء بهار، چاپ خاور ص ۱۵۶ ببعد. ۵- برای‌اطلاع ازتاریخ این‌خاندانها رجوع شود به: زین‌الاخبارگردیزی چاپ ایرانشهر(برلین) ص ۵-۶۲ مجمل التواریخ والقصص مصحح ملك‌الشعراء بهار، چاپ تهران ص۳۸۶-۴۰۴؛ تاریخ طبرستان بتصحیح اقبال: قسم‌دوم‌وقسم‌سوم‌وقسم چهارم؛ تاریخ سیستان‌مصحح ملك‌الشعراء بهار چاپ خاور ص ۱۷۲ ببعد. ۶- تجلیات‌روح‌ایرانی‌چاپ تهران‌ص۴۱-۴۶؛ خاندان نوبختی تألیف اقبال،مقدمه. ۷- مقالهٔ قدیمترین آثاربقلم اقبال درمجلهٔ شرق سال اول‌شمارهٔ دوم.

۸- رك. مجلهٔ مهرسال سوم شمارهٔ ۳؛ تاریخ بخارا تألیف ابوبکرمحمدبن‌جعفر نرشخی ترجمهٔ ابونصر احمد بن نصرقباوی تلخیص محمدبن زفربن عمر، مصحح آقای مدرس‌رضوی‌ص ۷۷ ببعد.

باد [۱] و راوندیه [۲].

پیدایش فرق متنفذ، مانند شعوبیه[۳] واخوان الصفا [۴].

کوششهای علمی وادبی ایرانیان، مانند ابن مقفع [۵] و بهرام بن مردانشاه [۶] وزادویه بن شاهویه وعمر بن فرخان و بهرام هروی مجوسی ومحمد بن بهرام وغیره [۷].

نفوذ ایرانیان، مانند آل برمك[۸] و آل سهل[۹] در دربار خلافت [۱۰].

از طرف دیگر زبان شیرین پارسی (که خود از بزرگترین ارکان ملیت ایران است) باظهور گویندگانی مانند محمد بن وصیف سگزی، حنظلهٔ بادغیسی، ابوشکور بلخی، شهید بلخی، رودکی، دقیقی و فردوسی و پیدایش نثر نویسانی مانند بلعمی، مترجمان تفسیر طبری، مؤلف حدود العالم، نویسندهٔ الابنیة عن حقایق الادویه، مؤلف تاریخ سیستان و مؤلفان شاهنامهٔ ابومنصوری و بهمت فرهنگ نویسانی مانند اسدی وفرخی وقطران تبریزی، بر بنیادی استوار قرار گرفت وامروز از پرتو کوشش آن

---

۱ - رك. طبری جلد سیم ص۱۱۹ ؛ مروج الذهب مسعودی جلد ششم ؛ تاریخ یعقوبی جلددوم ص۴۴۱؛ کتاب البلدان تألیف یعقوبی ص۳۰۳؛ تاریخ طبرستان چاپ دارن ص ۴۷ ؛ تاریخ سواحل خزر تألیف دارن ص ۴۴۲ ؛ کتاب (نام نامهٔ ایرانی) تألیف یوستی ذیل کلمهٔ **Sumbat** ؛ تجلیات روح ایرانی چاپ دوم ص ۵۶.

۲ - تاریخ ادبیات تألیف آقای دکتر صورتگر ص۱۷.

۳ - رك. سلسله مقالات «شعوبیه» بقلم آقای همائی، در سال سوم مجلهٔ مهر ؛ تاریخ ادبی بقلم اقبال. مجلهٔ دانشکده شمارهٔ ٦ ص ۲۹۷.

٤- تاریخ ادبیات ایران بقلم آقای بدیع الزمان فروزانفر، چاپ مؤسسهٔ وعظ وخطابه ص ٥٦-٦۰.

٥ - ابن مقفع تألیف اقبال چاپ برلین، ایرانشهر ؛ مقدمهٔ کلیله ودمنه مصحح آقای قریب ؛ مقدمهٔ کلیله ودمنهٔ ابن المقفع بقلم محمد حسن نائل المرصفی چاپ مصر ۱۹۲۷.

٦- مجلهٔ کاوه، دورهٔ جدید سال دوم شمارهٔ ۳ ص۱٤ - ح.

۷- الفهرست ص ٢٤٤-٢٤٥؛ تاریخ حمزه ص ٨.

٨- رك. برمکیان تألیف لوسین بوار **L. Bouvart, Les Barmecides, Paris 1912.** ؛ مقدمهٔ تاریخ برامکه بقلم آقای قریب.

۹ - تجارب السلف مصحح اقبال ص ١٦٢-١٦٨.

۱۰- رك. تتبعات اسلامی تألیف گلدزیهر اتریشی **Goldzieher, Mohammedanische Studien , Band 1. s. 109.**

بزرگان واخلاف آنانست که ما بتکلم بزبان پارسی مفتخریم [۱].

دارمستتر گوید [۲]: «ازوقتی که ایران را بخود واگذاشتند، با شور وشعف بسیار بخاطره‌های گذشتهٔ خودْ توجه نمود. با وجود ورطهٔ عمیق وعبره ناپذیری که اسلام بین گذشته وحال او پدید آورده بود، دوست داشت آن جهان گذشتهٔ افسانه‌یی را که اساطیروامثال وقصص، آنرا بروجود قهرمانان خیالی یا واقعی مانندفریدون و گشتاسب ورستم واسکندر و بهرام متکی کرده بود، دوباره بعث واحیا کند.»

منظور از تألیف کتاب حاضر

دانشمندان خاور و باختر درشرح هریك ازاین نهضت‌ها و اقدامات کتابها ورساله ها پرداخته‌اند وامروزه دانستن آن حقایق برمتتبعان مشکل نیست، اماموضوعی که دریافت آن آسان نمی‌نماید مسألهٔ تأثیریست که مزدیسنا ـ آیین زرتشت ـ پس‌ازانقراض سلسلهٔ ساسانیان وظهوراسلام درروح ملت ایران باقی گذاشته‌است.

ازروشهایی که روانشناسان معاصر برای ادراك روحیات اقوام وملل گذشته بکارمیبرند، روش «مشاهدهٔ بیرونی غیر مستقیم» است وآن عبارتست از مطالعهٔ کیفیات نفسانی ازخلال تاریخ، نژاد شناسی، علم ادیان، فقه اللغه، علوم، صنایع وبویژه ادبیات ـ انتخاب روش مزبور ازآن‌جهت‌است که بشربخود کیفیات روحانی پیشینیان، بهیچوجه دسترس ندارد، چه اقوام و ملل باهمهٔ افکار و عقاید خود در «قرون خالیه» فرورفته‌اند، ناگزیر برای اندریافت‌آن عقاید وافکار بایدتظاهرات خارجی یعنی اشارات، اقوال و افعال را که «آثار باقیهٔ» آنان میباشد، در قاموس نفس خویش ترجمه وتعبیر کرد.

اما برای «ادبیات»، دانشمندان دومفهوم قائلند [۳]: ادبیات بمعنی عام وادبیات بمعنی خاص.

۱ــ برای اطلاع ازاحوال بزرگان‌مزبوررجوع‌شود به‌تاریخ ادبیات تألیف‌آقای فروزانفر ازانتشارات‌وعظ وخطابه؛ ونیزسخن‌وسخنوران‌تألیف معظم له؛ تاریخ ادبیات تألیف‌آقای دکترشفق؛ تاریخ ادبی تألیف‌مرحوم اقبال (مجلهٔ دانشکده)؛ تاریخ‌ادبیات تألیف دکترصفا(دوره).

۲ـ مبانی شعرپارسی، ترجمهٔ زرین کوب: دانشنامهٔ شمارهٔ ۲ ص ۱۰۸.

۳ ـ رك. تاریخ ادبیات عرب. بروکلمن **Brockelmann**؛ دائرة المعارف بریتانیا (**Literature**). دائرةالمعارف فرانسه (**Litterature**).

ادبیات بمعنی عام شامل کلیهٔ شقوق فعالیتهای فکری و روحی یك ملت از نظم و نثر؛ و نگاشته‌های مربوط بهنرهای زیبا، ریاضیات، طبیعیات، فلسفه، تاریخ، نژاد شناسی، ملل و نحل، فقه‌اللغه و خلاصه فرهنگ کامل ۱ آن میباشد ۲؛ و ادبیات بمعنی خاص فقط شامل اشعار و نوشته‌های منثور ادبی است ۳.

منظور نگارنده از تدوین کتاب حاضر نشاندادن تأثیر مزدیسنا-آیین زرتشت-در ادبیات پارسی است، منتهی ادبیات بمعنی عام خود. در حقیقت مزدیسنا مانند آب زلالی است که از سرچشمه‌ای پاك تراوش کرده، دیری در کوهستانی مصفی و باطراوت بسیر خود ادامه داده؛ ناگهان بمنطقه‌ای سنگزار تصادف میکند. صخره‌های صما پیشرفت آنرا متوقف میسازد، اما جویبار نزه مأیوس نمیگردد، بخشی از آن راه خود را کج کرده ناحیت مزبور را از راست و چپ دور میزند و دور میشود، و بخش اعظم آن سر بزیر خاك فرو میبرد، زیر سنگها را میکاود و در اعماق زمین راهی میجوید و بسیر خود ادامه میدهد، و گاه بگاه سر بلند میکند و خودرا بسطح زمین میرساند، اندکی برروی زمین راه میسپرد، باز بمانعی گران برمیخورد، همان شیوهٔ دیرین را دنبال میکند و مجدداً سر بزیر خاك فرو میبرد.

کسی که بخواهد جویبار مصفی را بشناسد، و راه آنرا در مناطق مختلف تشخیص دهد، باید نخست از سرچشمه آغاز کند، بدرستی درماهیت آب، صبغهٔ محیط و خصایص آن دقیق شود، امتیازات آنرا نسبت بچشمه های دیگر دریابد، آنگاه در امتداد جویبار حرکت کند، چون بمنطقهٔ سنگزار برسد، دیدهٔ بصیرت بگشاید، نقشه‌ای دقیق ازاین ناحیت بردارد، اینجاو آنجا شیارها، جویها و رود ها بیند، بهر یك نزدیك شود و چگونگی آبهاراو خواص آنهارا بررسی کند، نتایج را

۱- Culture.

۲- برخی ازقدما شمارهٔ علوم ادبی را ۱۲ میدانستند وشاعری آنها رادراین دو بیت نام برده : نحووصرف عروض بعده لغة ثم اشتقاق وقرظ الشعر انشاء ، کذا المعانی بیان، الخط قافیة تاریخ هذا لعلم العرب احصاء .
ومؤلف کتاب نفایس الفنون فی عرایس العیون ۱۵ فن دانسته وعلوم بدیع، دواوین وامثال راافزوده است . رك قسم اول از کتاب مزبور ص ۹-۷۶.

۳- بدیهی است که گاهی ادبیات اخص ازحدود خود تجاوز کرده وارد قلمرو ادبیات عالی میشود.

با مستدرکات قبلی بسنجد، آنچه را که موافق بیند یادداشت و همین شیوهٔ پسندیده را در تمام منطقه اعمال کند و بدین طریق همهٔ فروع و شاخه های جویبار اصلی را پیدا نماید، و در صحیفهٔ نقشهٔ خویش مرتسم سازد.

وظیفهٔ نگارنده در نگارش این کتاب همانند وظیفهٔ یك چنین سیاح کنجکاوست، اما تا کجا از عهده بر آمده است، داوری آن باخوانندگان دانشمند و نقاد است، که:

فکر هر کس بقدر همت اوست.

در پایان این دیباچه، وظیفهٔ خود میداند که سپاسگزاری خویش را از استادان معظم: آقایان بدیع الزمان فروزانفر وملك الشعراء بهار[1] وفاضل تونی، که بهنگام تعلم در دورهٔ دکتری ادبیات پارسی، از خوان فضل و فضیلت ایشان بهره ها برده، بویژه استاد ارجمند آقای پور داود که علاوه بر راهنماییهای فراوان در طرح و تدوین مطالب و مندرجات این رساله کتابخانهٔ گرانبهای خویش را در معرض استفادهٔ نگارنده گذاشتند؛ عرضه دارد؛ باشد که در آستان معلای آن رهبران علم وادب پذیرفته آید.

محمد معین

۱ـ ملك الشعراء بهار چهار سال پس از طبع اول این کتاب، در اول اردیبهشت ماه ۱۳۳۰ شمسی برحمت ایزدی پیوست.

بخش اول

آیین آریاییان پیش از ظهور زرتشت

دین آریایی - آسمان ، خدای بزرگ - مهر - آتش - دوگانگی - ابرها - ایندره - وریتره - وآهی - سومه - منتره - انعکاس دین آریایی در شاهنامه :
۱- یزدان پرستی ۲- پیامبران
۳- روحانیان ۴- دوگانگی
۵- ستاره‌پرستی ٦- آتش‌پرستی

آیین آریایی

پیش از آنکه آریاییان[۱] بایران و هندوستان مهاجرت کنند، در سرزمینی[۲] با هم زیسته یك قوم راتشکیل میدادند.

قوم هند و ایرانی و اسلاف آنان - یعنی طایفهٔ هندو اروپایی - هیچ نوع یادگار و اثری که حاکی از طرز زندگانی، درجهٔ تکامل قوای مادی و معنوی، معتقدات آنان در بارهٔ محیطی که میزیستند، باقی نگذاشته‌اند. اما از قراین چنین برمیآید که در آیین هندو اروپایی بیك زوج خدا اعتقاد داشتند، که عبارت بود از خدای بزرگ - رب‌النوع عناصر طبیعی، قلل جبال، طوفان و باران - و ربة‌النوع بزرگ - که گاهی آفتاب و گاهی زمین محسوب میشده است. در معاهده‌ای که بین پادشاه ختیان (هتیان) وحاکمی از مردم میتانی منعقد شده، نام میتره (مهر)[۳]،

---

۱ - .E. B نویسد: «آریان Aryan اصطلاحیست که بمعانی متعدد اطلاق‌شده. ماکس مولر Max Müller آنرا بویژه در بارهٔ همهٔ زبانهایی که پیشتر بعنوان هند و اروپایی یا هند و ژرمانی شناخته شده استعمال کرده، بهمین وجه وی آریا Aryas را در مورد همهٔ متکلمان بدین زبانها بکار میبردو هم او در کتاب «Biographies of Words and the Home of the Aryas» نویسد: آریاییان Aryas کسانی هستند که بزبانهای آریایی تکلم میکنند، رنگشان هرچه و خونشان از هرنژاد باشد. ماکه آنها را آریایی مینامیم منظوری جز از نظر دستور زبان آنان که آریاییست، نداریم» (ص ۲٤۵). اصل‌وریشهٔ arya هرچه باشد، اینقدرواضح‌است که این کلمه بتداعی، معانی بسیار را بخاطر میآورد و مللی که متعلق ببخش خاوری هند و اروپاییان بودند، خود را بدین نام مفتخر میدانستند.» .L. XX نوشته: «آرین Aryen از نظر زبانشناسی زبانیست که بدستهٔ هندو ایرانی ازطایفهٔ هندواروپایی Indo-européenne داده شده - این کلمه از واژهٔ آریا Arya مشتقست. اجداد مشترك ملل هندوایران خود رابدان نام معرفی میکردند، حتی کلمهٔ ایران خود از همین ریشه آمده‌است. برخی‌از زبانشناسان‌سابقاً اصطلاح آرین Aryen را بمجموع‌السنهٔ هندو اروپایی اطلاق کرده‌اند، ولی اکنون عموماً این اصطلاح را متروك گذاشته‌اند.»

۲- باحتمالی‌در حدود شمال ماوراء النهر ودریای خزر. ۳- شرح آن بیاید.

ایندره [۱]، و نستیه [۲] یادشده که همه خدایانی هستند متعلق بآیین هند و اروپایی [۳]، ولی آریاییانی که بهندوستان مهاجرت کردند مجموعه‌ای را که مرکب از هزاروانندی دعا و سرود است و اکنون یکی از کتابهای چهارگانهٔ هندوان و کهن ترین آنها محسوب میشود یعنی ریگ ودا Rig Véda را بیادگار گذاشته‌اند [۴]. این سند تاریخی برای محققان باریك بین بسیار گرانبهاست. قسمت اعظم سرودهای ریگ‌ودا مربوط بقدیمترین دورهٔ سکونت آریاییان و تبدیل زندگانی چادرنشینی بآبادی گزینی ایشان، در بخش شمال باختری هندوستان میباشد. این قسمت که اکنون به «پنجاب» نامزد است، در آن‌زمان بواسطهٔ رودهند و شعب آن، «هفت‌رود» یا «هفت آب» نامیده میشد و مجموعهٔ ریگ ودا که مربوط باین قطعه است بسیار قدیمتر از گاتهای زرتشت است که‌شرح آن بیاید [۵]. بدون شك این سرودها افکار تازه‌ای راحاکی نبوده است، بلکه همان معتقداتی‌را که آریاییان‌تازه‌وارد از شمال باخود آورده بودند، روایت میکنند. بنا براین از روی همین سرودها، اگر از معتقدات ابتدایی نژاد هند و اروپایی که مبدأ پیدایش دو دینی که صورةً و معنی بعید، ولی از لحاظ نشأت نژادی قریب بیکدیگرند ـ یعنی برهمایی هند و مزدیسنای ایران ـ شده است، نتوان پی برد؛ در هر حال در بارهٔ عقاید هند و ایرانیان که طبقهٔ دوم هند و اروپاییان میباشند، میتوان اطلاعات گرانبهایی بدست آورد.

کهن‌ترین دورهٔ حیاتی نژاد آریا که بدان دسترسی داریم زمانی است که ما آریاییان را در عرصهٔ دنیا دارای آن‌درجه از معتقدات روحانی می‌بینیم که میتوان آنرا طبیعی محض نامید. آریاییان این‌دوره درتحت تأثیر تظاهرات قوای طبیعی وطن خود که بواسطهٔ زندگانی نیمه‌چادر نشینی و نیمه آبادی نشینی دایماً شاهدآن

۱ـ شرح آن بیاید. ۲ـ Nasatia ۳ـ رك. گیرشمن: ایران ص۴٤ـ۴۵.

٤ـ ودا Véda درسنسکریت‌ازریشهٔ vid بمعنی‌دانستن است‌و خود بمعنی علم‌هم آمده،و آن مجموعهٔ کتابهای مقدس هندوان قدیم و متعلق بدین برهمایی است و شامل چهار کتاب‌است: ـ Asharva - Véda, Yajur- Véda , Sâma - Véda, Rig Véda ـ هر ودا مجموعه ایست از سرودها که باوزان مختلف و در بارهٔ خدایان متعدد ساخته‌شده ولی‌اساساًمربوط بفدیه، روشن کردن‌ونگهداشتن آتش مقدس‌است(L.XX)

٥ـ رك. بخش سوم.

بودند، قوای طبیعت را پرستش میکردند. آنان قوی و تظاهرات سودمند طبیعت را بعنوان خدایان و موجودات مقدس ستایش کرده مورد عبادت خود قرار میداده اند: آسمان پاك، نور، آتش (در مظاهر سه گانهٔ خود که برق آسمان و شعلهٔ آتش معابد و سوخت اجاق خانواده باشد)، آفتاب، زمین که در حکم مادر مهربانست، بادها، آبها و رعد احیا کننده و فرحبخش.

در برابر این قوای نیك وسودمند، قوای زیان بخش طبیعت کمتر است. مظاهر آنها تاریکی و خشکی (کم بارانی) میباشد که آریاییان آنها را در اشکال اهریمنان و ارواح مضر در نظر خود مجسم میکردند. آنان از این ارواح مضر متنفر بودند، آنها را لعنت میکردند و هیچوقت در صدد بر نمیآمدند که رضایت خاطر شانرا فراهم و بواسطهٔ قربانیها، اورادو عبادتهای مختلف غضب ایشانرا مبدل برحمت سازند[1] و همین خود یکی از مهمترین وجوه اختلاف اساسی معتقدات اقوام آریایی با اقوام ترك و مغول میباشد، چه مطابق عقیدهٔ اینان باید قوای مضر را بوسیلهٔ عبادت و قربانیها ارضا کرد، باید مرحمت و دفع مضرت آنان را خرید و باایشان ساخت.

اما آریاییان عقیده داشتند باید با ایشان جنگید و بر آنان غلبه کرد و نخستین وظیفهٔ قوای سودمند طبیعت یاری کردن انسانست درین مبارزه: کار روشنایی مبارزه با تاریکی - و - وظیفهٔ باد و رعد جمع کردن ابرهایی که اهریمنان خشکی متفرق میسازند، و نیز جهاندن برق و ریختن بارانست.

همین مختصر اشاره بمعتقدات آریاییان احساسات شرافتمندانهٔ آنانرا نسبت بخدایان خود ثابت مینماید که ایشان در روابط و مناسبات خود با معبودان خویش قایل بترس و تملق نبوده اند، بلکه فقط بستایش و درخواست یاری و سپاسگزاری میپرداختند، یعنی رابطهٔ آنان باآلهه مبتنی براعتماد و صمیمیت بوده است.

دو مزیل در «تاریخ تمدن ایران» تحت عنوان «ادیان ایران باستان» نویسد[2]: «در اوایل دوران تاریخی، مردم ایران بدین واحدی معتقد نبودند، زیرا اقوام و طوایف متعددی با زندگی تخته قاپو و عشایری نمیتوانستند معتقدات واحدی داشته باشند، مثلاً معتقدات سکه ها (سیت ها) که هرودوت در کتاب چهارم تاریخ

۱ـ اما چنانکه بیاید قربانی وفدیه (برای خدایان وارواح نیك) معمول بوده است.
۲ـ تاریخ تمدن ایران بهمکاری جمعی از دانشوران ایران شناس اروپا، ترجمهٔ جواد محیی ص ۸٦ ببعد.

خود بشرح آن پرداخته است بهیچوجه شباهتی بعقاید دینی پارسها ندارد . دین رایج درمیان پارسهانیز بنوبهٔ خود اختلاف فاحشی بامعتقدات قبایل ساکن مشرق ایران داشت.

امروزه فقط دربارهٔ آیین مزدیسنا (مزدایی) که بتدریج در قسمت اعظم ایران باستان رواج یافت اطلاعات کافی دردست است . مجموعهٔ تعالیم مزدایی در کتاب اوستا مندرج است. کتاب مزبور حاوی نظریهٔ مزدایی و در عین حال نظریات اصلاحی زرتشت است . زرتشت در معتقدات اصلی مزدایی اصلاحات اساسی و عمیقی بعمل آورده است، و از اینرو هنگام بحث ازدین مزدایی بهیچوجه شخص زرتشت یاعقاید اصلاحی او مورد نظر ما نیست .

آیین مزدایی همانا شکل ایرانی آیین دیرین و مشترك هندو اروپاییهاست . در کتابهای «ریگ ودا» و «اوستا» بوجوه مشترك بسیار که غالباً در لباس عبارات واحدی بیان شده است برمیخوریم ، حتی قسمتی ازاسماء ربانی نیز دردو کتاب با هم قابل تطبیق است . از اینرو میتوان گفت که «آیین مزدایی» میراث زمانهای دیرین و دوره‌هایی است که در آن هندیان و ایرانیان وحتی هند و اروپاییان زندگی مشترك داشته‌اند. ایرانیان افکار ونظریات دیرین را درجامهٔ اندیشه‌های نو پذیره شده‌اند.»

بواسطهٔ اعتماد و صمیمیتی که اساس معتقدات آریاییانست ، دینی ساده وروشن ایجاد شد که آنرا بطریق ذیل میتوان خلاصه کرد [1]:

خدای بزرگ

کهن ترین و عالیمقامترین خدای نژاد آریا ، آسمان صاف محیط بر عالم ، بمعنی وسیع این واژه است . اسم آسمان در زبان سنسکریت، ودرریگ‌ودا (قدیمترین کتب سنسکریت) ابتدادیاوه Dyâuh [2] بوده که بعدها به وارون Vârun یا وارونه Vâruna تبدیل شد . دیاوه تا کنون نیز بشکل Dyaos بمعنی آسمان مرئی است ، و وارونه معکوساً به اورانس Ouranos تبدیل‌شده ، که درزبان یونانی بمعنی آسمانست [3] . این نامها مارا بدورهٔ

۱ــ رك . سلسله مقالات « ما در نظر دیگران » ترجمهٔ س . معظم‌خراسانی از «تاریخ‌مادوایران» تألیف‌مادام‌راك زین‌روسی درمجلهٔ دانشکده (بمدیریت ملك‌الشعراء بهار) شماره‌های ۲ـ ۴ ـ ۶ـ ۷ـ ۹ .

۲ــ همانریشهٔ deus لاتینی و (دیو) پارسی و dieu فرانسوی.

۳ــ Ouranos یا Uranus خدای یونانی‌مظهر آسمان که مربوط بخدای‌لاتینی Caelus یا Caelum میباشد. طبق کتاب Théogonie تألیف Hésiode اورانوس بسر Gaea (زمین) بود که باوی ازدواج کرد وازاین‌وصلت گروهی ازخدایان وموجودات متولد شدند مانند ؛ Océan ، Titan ، Cyclope ها ، غولها و غیره (L. XX.)

بدوی نژاد آریا و زمانی که اسلاف مللی که بعدها اروپا رامسکن خود قراردادند و در شرف قیام برای مهاجرت از میهن اصلی خود بودند ، سیر میدهد .

هند وایرانیان مسلماً بخدایان متعدد اعتقاد داشتند ، ولی ظاهراً برای آسمان تفوق مقامی قایل بودند ، از این رو بکلمهٔ دیااوه و وارونه اغلب کلمهٔ آسوره Asura یعنی بزرگ و ولینعمت ، را می‌افزودند . و همچنین گاهی برای وارونه صفت Viçva Vedas یعنی «همه‌دان» استعمال میشده [۱] . آفتاب چشم وارونه محسوب میگردید ، آتش در موقع تظاهر بشکل برق ، پسراو ، وقسمت مرئی آسمان ستاره دار ، جامهٔ سلطنتی وی بشمارمیرفت . وارونه تنها مظهر قوای مادی طبیعت نیست بلکه از نظر قوای معنوی نیزدارای صفات اخلاقی عالیست . او برقرار کنندهٔ آسمان و زمین است . اوایجاد کننده وحافظ نظم سعادت دنیاست، و انحراف ازاین قوانین گناه و نخستین مرحلهٔ هرنوع کژی و کاستی است . بهمین جهت از گناهها بدرگاه وارونه توبه کرده عفو می‌طلبیدند ، زیرا که وارونه همانطور که رحیم است ، جبار نیز هست و از همهٔ گناهان بزرگترین تقصیر در نظر او دروغ است [۲]. آسمان در همهٔ ادوار تاریخی در نزد ایرانی مانند دیگر اقوام مظهر (عظمت) بوده است [۳] .

دومزیل نویسد [۴] : «آیین مزدایی در شکل اولی خود، اعتقادبخدای واحدی بنام «اهورمزدا» را تبلیغ میکند . اهورمزدا همان خدایی است که پادشاهان ایران بزرگی اورا میستایند. اهورمزدا ، چنانکه از اسم وی پیداست «خدای خرد» است[۵]. از اینجا اهمیت عظیم نقش تصورات ذهنی و اخلاقی و مجرد در دینی که جنبهٔ کاملا طبیعی دارد روشن میشود . اهورمزدا ، آفرینندهٔ جهان و خدای آسمانهاست و بر کاینات فرمان میراند . او نظیر نور آسمانهاست ووجود عالم ناشی از دانایی اوست. پرستش پروردگاردر عین حال احترام به نظم عمومی جهان وخود «اهور مزدا» است.

پس از «اهورمزدا» تعدادبسیار شخصیتهای ملکوتی بنام یزته (ایزدان) گوش

۱ـ نظیر (هروسپ آگاه) در پازندبرای هرمزد و(علام الغیوب) دراسلام برای الله.

۲ـ مجلهٔ دانشکده ، شمارهٔ ۷ ص ۳۷۱ .

۳ـ آسمان گومفروش این عظمت کاندر عشق خرمن مه بجوی خوشهٔ پروین بدو جو.
«حافظ»

٤ـ تاریخ تمدن ایران ص ۸۷ . ۵ـ رك . بخش ٤ بهرهٔ ۱ .

بفرمان اهورمزدا هستند. این شخصیتها همانا قوای طبیعی و عناصر مختلفی از قبیل آتش و آب، خورشید و ماه، آسمان وزمین و باد و غیره هستند. هریك ازعناصر بشکل خاص و با سرودهای مخصوص مورد ستایش قرار میگیرد. اهدای قربانیها از قبیل بخاك ریختن شراب و شیرهٔ نباتات معطر که همان «سومه» وداست، همچنین قربانی کردن تعداد بسیار گاو و اسب و شتر و گوسفند یاآداب دینی مربوط بجلب خیر و برکت متداول است.»

میتره (مهر)

نام وارونه در اغلب خطابه‌ها با نام رب‌النوع منوردیگری بنام میتره Mitra همراهست. میتره لغة بمعنی دوست و مظهر روشنایی روز است. میتره (سنسکریت) یا میثره Mithra (اوستا) که بمنزلهٔ افولون Apollon [1] ایرانی است باخدای آسمان رابطهٔ نزدیکی‌دارد [2] بحدی که آن‌دو در حکم یکجفت غیرقابل تجزیه و تفکیك میباشند. وارونه-میتره، میتره - وارونه، مانند همند و هیچیك بردیگری تقدم ندارد، این هردو دارای یك فکر میباشند ومتفقاً نظام عالم و قانون راستی را حفظ میکنند و باهم ناظر کارها و دلهای نوع بشرند، همه چیزرا می‌بینند و همه‌چیز را میدانند. شدت پیوند این‌دو بحدیست که حتی در موقع حرکت، سواریك گردونهٔ دوچرخه میشوند. درحقیقت بقول مولانا: چون یکی روحند اندر دو بدن.

آفتاب را اغلب چشم وارونه - میتره ویا وارونه‌مینامند. چه چیز مناسب‌تر از ترکیب آسمان وروشنایی است؟ میتره - وارونه: آسمان منور.

اگر چه بعض قراین‌ارتباط میتره ووارونه‌را باپنج رب‌النوع دیگرروشنایی میرساند- و این ترتیب ارباب انواع ویژهٔ دورهٔ هندو ایرانی نژاد آریا نبوده است بلکه در جزو معتقدات دورهٔ قبل از آن‌نیز دیده میشود- ولی این ارباب انواع در

۱- یکی از خدایان‌عمدهٔ یونانی، خدای نور، صنایع و پیشگویی‌است. برخی‌از علما قایلند که منشأ این خدا مشرق است و بعضی‌آنرا خاصهٔ یونانی تصور میکنند. قدما خود، آپولونهای متعدد میشناختند ولی امروزه یك اپولون دوری (A . dorien) و یك آپولون‌ایرونی (A . ironien) میشناسند، افسانه‌های آن‌دو باهم مخلوط شده آپولون‌پسر Zeus و Lêto میباشد. (L.XX)

۲- Z.A.vol .3 ، p. XLIV

درجات نازل و دارای اهمیتی کمتر بوده‌اند و چنین بنظر میرسد که پنج رب النوع اخیر فقط انعکاسات وجودی ومشتقات وارونه ومیتره بوده‌اند که برای تکمیل شمارهٔ هفت ، که در انظار و افکار همهٔملل بویژه آریاییان مبارك ومقدس بوده‌است۱،ایجاد شده‌اند . این هفت آلهه رابنام آدیتیه Aditia نام برده‌اند ۲.

دومزیل درعنوان «ادیان ایران باستان» نویسد۳: «مهر (میتره) خدای پیمان، مالك چراگاههای‌وسیع ، نگهبان خستگی ناپذیر ، و حامی درستکارانست .چیزی از نظر او پنهان نمی‌ماند ، زیرا میتره چشم روز و خورشید غروب ناپذیر است . میتره همه‌جا حاضر و ناظر است ، هزار گوش وهزاران چشم دارد .

میتره نسبت بشریران و پیمان شکنان بی‌رحم ، ولی نسبت بستایش کنندگان مهربان است . آنان که میتره‌را بپرستند از خیر و برکت باران و افزایش احشام و محصول و زراعت فراوان بر خور دارند . « رشنو» و «سرئوشه» تحت فرمان میتره هستند و مجازات گنهکاران و کج‌اندیشان باآنهاست .»

رب‌النوع آتش یکی از نامهای متعدد برق - پسر آسوره وارونه - درزبان سنسکریت «آدروان» ۴ یعنی‌دارای آذر وآتش‌است . قصص مذهبی‌این اسم رابران کسی که آتش را بنوع بشر داده ، و سوزاندن‌قربانیهارادرمعابد مقررفرموده بصورت‌اسم خاص‌درآورده‌است . تاکنون درهندوستان طبقهٔ خاصی ازروحانیان وجود دارد که موسوم به **آدروان** هستند و وظیفهٔ مستقیم آنان خدمت بآتش مقدس و آتشهایی که برای سوزاندن قربانیها و فدیه‌ها اختصاص دارند ، میباشد . مطابق سنت هندوان ، اینان از نژاد همان کسی هستند که آتش را کشف کرده است .

अथर्व

اگر درین موضوع بیشتر کنجکاوی کنیم ، خواهیم دید که نخستین کاشف آتش چیزی جز خدای عنصر آتش ، خود آتش ـ که بشکل برق از آسمان برمین

۱- یشت ۱ ص ۷۴ـ ۷۹ . ورك . شمارهٔ هفت وهفت پیکر نظامی بقلم نگارنده.

۲-آدیتیه Aditia یا Aditya هفت خدای هندو ایرانی‌است که‌درودا نام‌سه‌تن از آنها بمارسیده : میتره Mitra، وارونه Vâruna، Indra و Aditi نام‌ربةالنوعی است که مادر آدیتیه محسوب شده (LXX.E.B)

۳- تاریخ تمدن ایران ص ۸۷ .

۴- Adharvan یا Atharvan

نازل شده - نیست و بعبارت دیگر «آذر» پسر «وارونه» است .

آدری âdri در زبان سنسکریت یعنی شعله و « آدریو » âdrio بمعنی مشتعل است، و این هردو واژه بعنوان صفت خدای آتش موسوم به اگنی Agni بسیار دیده میشود[۱] . بنابراین آذریکی از قدیمترین نامهای آتش درزبان آریایی است ، وشاید هم کهن‌ترین نام آن باشد ، چنانکه یك واژهٔ یونانی که مسلماًمربوط بدورهٔ ماقبل هندو ایرانی نژاد آریایی است این مطلب را تأیید میکند و آن کلمه اتراگنه atragne میباشد که بمعنی مولدآتره (آذر) است. این کلمه اسم یک نوع نباتی بوده است که در ادوار بسیار کهن بوسیلهٔ اصطکاك آن تولید آتش میکرده‌اند. ولی این عادت بقدری باستانی بود که حتی در دورهٔ کلاسیك (قدیم) یونان نیزمتروك شده بوده و خود این نبات هم بطور قطع شناخته نمیشده است .

مقدس بودن عنصر آتش میان تمام اقوام قدیم مانند عدد هفت مشترك و آن همیشه مورد ستایش مخصوص و محبت نوع بشر بوده است زیرا که آتش ، دوست و مصاحب سودمند انسان است . آتش در اجاق خانواده فقدان اشعهٔ آفتاب و گرمی خورشید را جبران میکند ودافع زیانها و پلیدیهایی است که در تاریکی پنهانند و خوابهای بدوموجودات موذی را ازانسان دور میسازد . آتش در معبد واسطهٔ رابطه باعالم روحانی است ودعاهای بشر را باشعلهٔ خود که بمنزلهٔ بالهای آتشین است، بسوی آسمان میبرد[۲] .

سرود آتش- ریگ ودا، کتاب مقدس هندوان با سرود آتش ، آغاز میشود و آنرا دانشمندی بنام «مدوچندس» پسر «وشوه متره» در بحر موسوم به گایتری Gaytri در نه بیت سروده و آن چنین است :

بیت ۱ـ من میستایم اگنی را که پروهت (نمایندهٔ روحانی) است . هنگام پرستش[۳]

۱ـ اگنی (اغنی) آتش مقدس و رب النوع آتش در وداست . او همه چیز را می بیند ولی در عین حال رحیم و بخشاینده است . (L.XX.)

۲ـ مجلهٔ دانشکده ، شمارهٔ ۹ ص ۴۶۰ - ۴۶۱ .

۳ـ درمتن (یجنسیه) از یجنه + اسیه آمده. یجنه ازهمان ریشهٔ یزشن ویسن بمعنی جشن است که در اصل بمعنی پرستش بوده .

او که روشن است واو که‌رتوك ۱ و هوتار است ۲ است و او که‌دهندهٔ ثروت‌است‌در پاداش پرستش .

بیت ۲- اگنی شایستهٔ ستایش بود از (سوی)دانشمندان باستان و نیز میباشد از (سوی‌دانشمندان) کنونی . باشد که او دیوان (خدایان) را اینجا بیاورد .

بیت ۳- بوسیلهٔ اگنی پرستنده‌اش ثروت می‌یابد ، که روز بروز افزون می شود، وآنکه‌وسیلهٔ شهرتست و بسیارفرزندان پیوست میکند (یا آنکه پرستنده‌اش بهترین قهرمانانان میگردد .)

بیت ٤- ای‌اگنی ! تنها آن‌پرستش که درآن مانعی پیش‌نیاید و تواز همه‌سو آنرا نگهداری ، چنین پرستش بسوی دیوان (خدایان)میرود .

بیت ٥- اگنی هوتا ، او که در بجا آوردن رسوم پرستش فرزانه و راست است و خدایی است که آوازهٔاوشگفت آور است در اینجا باایزدان دیگر بیاید .

بیت ٦- ای اگنی ! توشادی میآوری برای‌آنکه نیازمیدهد ، وآن‌درحقیقت ای انگیرس ۳ شادی برای تو میباشد .

بیت ۷- ای اگنی ! ما بتو نزدیك‌میشویم روزبروزو شب و روز نیازخویش را با اندیشه بتوپیشکش میکنیم (یعنی در اندیشه بتو ارادت میورزیم و بسخن و پرستش آنرا روزان و شبان خدمت تو تقدیم میکنیم و ما بدین وسیله بتو تقرب میجوییم) .

بیت ۸- خداوند نیازهانگهبان کارراست،روشنی دهنده و درجای‌خودتوانا.

بیت ۹ - ای اگنی ! آسان رس باش بما مانند پدر بپسر و با ما بمان برای بهبودی ما ۴ .

۱- در متن (رتوجم) از کلمهٔ (رتوك) یعنی کسی که بگاه معین پرستش میکند .

۲- درمتن (هوتارم) از (هوتار) بمعنی‌خواننده .

۳-انگیره وانگیرس‌نام‌یکی‌ازدانشمندان بزرگ‌است که‌اتهروانان(آثرون) یعنی روحانیان نگهبان آتش از دودهٔ او بودند . کلمهٔ‌انگیرس‌از ریشهٔ «انگار» است بمعنی شرارهٔ آتش.

٤- رك .کارنامهٔ ایرانیان در عصر اشکانیان . تألیف‌آقای شوشتری .ج۲ص٤-۷.

دوگانگی

آریاییان از دیرباز بدو مبدأ خیر و شر قایل بودند. از یکسو خدایان و از سوی دیگر اهریمنان قرار داشتند. امور نیک و خیر مانند روشنایی و باران را بخدایان نسبت میدادند و امور بد و شر همچون تاریکی و خشکی را باهریمنان. آتش، پسر آسمان، در شکل ابتدایی خود ـ که برق باشد ـ در مبارزهٔ ارواح منور، که حامل و حامی روشنی، گرما و زندگانی هستند، با روانهای پلید، تاریکی و خشکی عامل مؤثر شمرده میشود.

دومزیل در عنوان «ادیان ایران باستان» نویسد ۱: «در مقابل خدا و ملکوت (روشنایی و فراوانی و ترقی) دنیای شر و تاریکی که در آن دیوان (دئوها) فرمانروایی میکنند، قرار دارد. اعتقاد به ثنویت **dualisme** از خصوصیات طرز تفکر ایرانی است. در اینجا جز تاریکی، شرارت گندیدگی و انهدام چیزی بچشم نمیخورد. دنیای شر تحت فرمان روح پلیدی است بنام «اهرمئنیو» یا «اهریمن». از جیوش اهریمن از دیو خشم یا «أئشمه» که گرز خون آلودی بدست دارد، همچنین «استوویداتو» که نعشها را متلاشی میسازد، میتوان نام برد. جادوگران که بی ایمانی و مرگ وانهدام حیوانات در روی زمین را برعهده دارند دستیاران «استوویداتو» محسوب میشوند.»

میدان این مبارزه بین آسمان و زمین، در جو است.

انقلابهایی که در نظر ما معمولا در قالب تظاهرات هوایی جلوه گر میشوند وما بندرت در آنها تعمق میکنیم، برای آریاییان قدیم که دارای روح حساس وفکر مصور بودند، مظهر مبارزهٔ شدیدی بود که بین موجودات فوق بشر و قادر برخیر و شر بعمل می آمد، واین نمایش را در پردههای مختلف خیال خود مجسم میکردند.

این نمایش بدو صورت متمایز، با عوامل و بازیگران مختلف در کمون عقاید آنان جلوه گر است: از یکسو دو نیروی نیکوکار عالی، یعنی نور و باران، که مبدأ دیگر نیکیها هستند قرار دارند، و از سوی دیگر خطرناکترین دشمنان انسان یعنی قوایی که باعث سلب نور و باران میگردند.

۱ـ تاریخ تمدن ایران. ترجمهٔ. ص ۸۸.

مبارزه‌در برابر کار کنان تاریکی وشب نسبة آسانتر و آن طبیعة با فتاب محولست.
باوجود این همین مبارزه را فکر نژاد آریایی با هزاران رنگ آمیزی ظریف مجسم کرده درانواع تظاهرات جلوه گرمیسازد، و بدین‌وسیله‌مبدأ بیشتر افسانه‌های مربوط بآفتاب همان‌معتقدات اولی آریاییانست ۱ . شعبهٔ ایرانی ازهندو ایرانیان‌زیاد فکر خودرا باساطیر راجع بآفتاب معطوف نداشته‌اند ، بلکه این‌افسانه‌ها انعکاس ضعیفی در معتقدات روحانی آنان یافته است .

نمایش دوم که‌در زمینهٔ مبارزه راجع بآبهای آسمانی بعمل میآید و مربوط بافسانه‌های رعدی آریاییانست ، توجه آنان را زیادتر جلب کرده‌ودارای هیجان‌وروح شدیدی میباشد ، ادوار متفاوت وپرده‌های مختلف آن باهم تفاوت‌دارند. گاهی بنظر می‌رسد که فتح وغلبه باارواح نیکوکار است، و گاهی برعکس تصور میرود دسیسه کاری دشمن برای ضبط آبهای حیاتبخش آسمانی متعدد است : زمانی خدعه‌ای بکار می‌برد وخودرا به‌اشکال گونا گون متشکل می‌سازد، یعنی بصورت ابرهای مختلف در می‌آید ، و گاهی باکمال‌غضب قوای نیکو کار را مورد حمله قرارمیدهد.

باید دانست که همهٔ ابرها ، ابرهای بارانی نیستند : اگر بعضی از آنها بروی زمین تشنه و بریان از گرمی آفتاب ، آب زندگی میریزند و رفع عطش میکنند ، بالعکس برخی‌از آنها باران را در خود حبس کرده در اعماق بطون خویش پنهان میدارند ، تاآنگاه که‌نیزهٔ آتشین‌برق آنهارا از هم‌بشکافد و باران زندانی‌رانجات دهد . این اختلاف ابرها ، که‌ما کمتر‌مورد توجه‌قرار میدهیم - زیرا عادت کرده‌ایم بطورسطحی درتظاهرات طبیعت بنگریم - در نظر کسانی که‌باطبیعت هماهنك‌بوده، همهٔ زندگانی خود را محکوم‌بارادهٔ طبیعت میدیدند و ناگزیر برای ادامهٔ معیشت، شناختن کامل تظاهرات طبیعت را ضروری میدانستند ، مسلم ولازم مینمود . فکر شاعرانه و قدرت توصیفی آریاییان ، نه تنها آنهارا بقالب هزاران تشبیهات ساده و مشابه میریخته است بلکه آنهارا مبدل باشخاص زنده و روابطشانرا باهم بمبارزهٔ حیاتی تبدیل میکرد . این تشبیهات از حیث سادگی‌از یک‌طرف ، واز‌جهت کمال

---

۱ - مجلهٔ‌دانشکده شمارهٔ ۹ ص٤٦٢.

از سوی دیگر موجب حیرت جهانیانست، و ما نمونه‌ای از آن در ذیل ثبت میکنیم ۱:

ابرها

دماغ ساده و با محبت یک قوم شبان، بآسانی صحنهٔ آسمانرا با مرتعی سبز و خرم مقایسه کرده، ابرهای لطیف را که در فضای آسمان بآهستگی در جنبشند بگله‌های گاو که در چراگاه حرکت میکنند، مشابه میسازد، و باران نیکوکار که برای تغذیهٔ زمین و همهٔ موجوداتی که در آن سکنی دارند بکار میرود بمنزلهٔ شیر احشام تصور میشود؛ آری:

مزرع سبز فلك دیدم وداس مه نو یادم از کشتهٔ خویش آمد و هنگام درو ۲.

یقیناً اعتقاد باینکه ابرها گاوانی هستند که در آسمان حرکت میکنند بواسطهٔ سادگی تشبیه یکی از کهن‌ترین عقاید آریاییانست.

در اساطیر آریایی برای ابرها تشبیه دیگری نیز موجود است که اگر چه بسادگی تشبیه فوق نیست، ولی خالی از تناسب و لطف هم نمیباشد: ابرهای سپید لطیف را بزنان زیبا تشبیه کرده‌اند. این دختران آسمانی، حامل آبهای مقدس، زنان آسوره‌ها و بویژه زن **آسوره وارونه** میباشند. همین ابرها مادر برق، – یعنی آتش آسمان – هستند.

از این تشبیهات پدیدار میگردد ارواح پلید، که مانع ریزش باران شده، خستگی و گرسنگی را باعث میشوند، در حکم گاو دزد وزن دزدند. این دزدان آنها را یابکلی محو ویا درغارهای تاریك وحصارهای استوار خودزندانی میکنند. نفرت یک قوم شبان و نجیب نسبت بگاو دزد وزن دزد محتاج بشرح نیست. مطابق افسانه های آریایی ابرهای سیاه که در کنار افق پیدا میشوند وشکل قلل جبال ویادیوارها و برجهای کنگره دار قلاع را دارند، زندان ابرهای بارانی میباشند.

ایندره

इन्द्र

درین هنگامست که **ایندره Indra** یا **آندره Andra** ۳ رب النوع رعد – سلاح درخشانی برتن کرده دوچرخهٔ جنگی خود را باسبان تندو خاکستری رنگ گلگون (ابرهای تندرو

۱– همان مقاله ص ۴۶۳. ۲– حافظ دیوان مصحح قزوینی ص ۲۸۱

۳– ایندره (شدید) پادشاه دیوان (خدایان هند)، سلطان آسمان، رب النوع رعد

بقیهٔ حاشیه در صفحهٔ بعد

خاکستری) بسته، بادوست دایمی خود وایو Vâyu (باد که در طبقات عالیهٔ هوا میورزد) آمادهٔ جنگ میشود. بادهای تند که سپاه ایندره را تشکیل میدهند، دنبال او میروند، و جنگ آغاز میگردد. سپاهیان رعد بکوه یا حصاری که زندانست حمله میکنند. زندانبانان تاب مقاومت نیاورده پایداری آنان بر اثر ضربات شدید و مکرر حربهٔ آتشین ایندره در هم شکسته، قلل کوه و دیوارهای قلعه فروریخته، مطابق تشبیه نخستین گاوان خلاص میشوند و شیر خودرا بروی زمین میریزند، و طبق تشبیه دوم دختران و زنان اسیر رهایی یافته محصول خویش را بزمین تشنه تقدیم میکنند [۱].

وریتره و اهی اگر بابرهایی که در آسمان گردش میکنند، نظر افکنیم، خواهیم دید که باشکال گوناگون، از قبیل صورت انسان، جانوران، مخلوقات عجیب و غریب، دورنماها، شهرهاوغیره متشکل میشوند.

چنانکه گفتیم همهٔ این ابرها بارانی نیستند. اجداد آریایی ما، ابری را که باران نمیداد بزرگترین دشمن خود میدانسته بنام وریتره Vritra میخواندند. وریتره یعنی مخفی کننده و دزد، و بنابراین و ریترهن Vritrahan (در اوستا ورثراغن و در پهلوی ورهرام و در پارسی بهرام) [۲] در اصل بمعنی (وریتره کش) میباشد [۳].

بقیهٔ حاشیه از صفحهٔ قبل

آورندهٔ بارانهای فراوان و حامی آریاییان محسوب شده. او را گاهی پسر Aditi (ربةالنوع فضا) میدانند و زمانی برادر توأم اگنی Agni خدای آتش محسوب میداشتند. این دو گاهی خدای دوگانه (Agni - Indra) و زمانی سه گانه (Agni - Soma - Indra) یا (Agni - Vâyu - Indra) را تشکیل میدهند (L.XX)

۱- مجلهٔ دانشکده، شمارهٔ ۹ ص ٤٦٤ - ٤٦٥.   ۲- رك. بخش چهارم بهرهٔ ۲: آتش بهرام.

۳- Benveniste et Renoué, Vrtra et Vrthragna, Etude de mythologie indo-iranienne. (Cahiers de la Société Asiatique, III, Paris 1934); P-J. de Menasce, La Promotion de Vahrâm (Revue de l' Histoire des Religions)

بقیهٔ حاشیه در صفحهٔ بعد

این نام بزرگترین و محترمترین لقبی است که بخدایانی که بوریتره حمله میکنند و بدن او را سوراخ سوراخ ساخته باران محتوی آنرا بزمین میریزند، داده شده. بویژه ایندره که بزرگترین دشمن وریتره است و نیزه آتشین او - برق - کافیست که این دزد باران را نابود کند، بدین لقب خوانده میشود. در فرهنگهای پارسی (آب‌دزد) و (قطره دزد) بمعنی مطلق ابر آمده[۱] و آن در اصل ابری بوده که باران را در خود ضبط و از باریدن منع میکرد.

اهریمن دیگری موسوم به اهی अहि Abi - مار یا اژدها - در کوه مسکن دارد و دیوان را بیاری خود میطلبد. اهی، رعد سیاه بوران و طوفانست که با هزاران حلقه و پیچ و تاب بر فراز قلهٔ کوه می‌پیچد و دیوار مانند بسوی آسمان بالا میرود. با این مار هم، همان ایندرهٔ پرطاقت مصاف داده اورا میکشد.

در ریگ‌ودا بارها از این مبارزه سخن رفته است و یقیناً ماری که در اساطیر و ادبیات رزمی و افسانه‌های اغلب ملل موجود است همان اهی آریاییان قدیم است

بقیهٔ حاشیه از صفحهٔ قبل

دکتر آبراهامیان نوشته (دین قدیم ایرانیان. یادنامهٔ پور داود باهتمام نگارنده ج ۱ ص ۱۰۷): «یکی از خدایان دین قدیم ارمنی و اهاگن Vahagn است که به «خدای اژدها کش» معروف بود، زیرا او مارهایی را که سبب یا نمایندهٔ تاریکی بودند، می کشت. در سنن باستانی ارمنی، سرودی باشکوه دربارهٔ چگونگی تولد واهاگن ضبط شده است:

«آسمان از درد وضع حمل رنج می کشید. از ساقه‌های نی دود بر آسمان می‌رفت. از ساقه‌ها شعله‌ها بر آسمان میشد. در میان شعله‌ها جوانی دوید. او ریشی آتشین داشت، و چشمهایش یك جفت خورشید بود. این جوان واهاگن بود.» ارمنیان باستانی پهلوانیها و شجاعت‌ها بواهاگن نسبت میدادند، از جمله غلبه بر مارهای گمراه کننده (نظیر آنچه که در متن فوق آمده)، دیگر دزدیدن کاه‌های بارشام Barsham (این کاهها بعداً در آسمان پراکنده شده و کهکشان را تشکیل داد). ارمنیان قدیم برای او معابدی ساختند که از آنها معبد Vahevahian بود (که خود از سه معبد تشکیل میشد) و آن بفرمان گریگور Grigor خلیفهٔ بزرگ ارمنی ویران شد. دیگر در مشرق کوه Varag، و دیگر در Aghbak صغیر (ایالت جنوب وان).

۱- رك. برهان قاطع، ذیل «قطره دزد».

که متدرجاً علت تشبیه- که ابرهای سیاه باشد - از میان رفته ولی مشبه به - یعنی ماریا اژدهای بدکار- درخاطرها محفوظ مانده است [۱] ؛ آری بقول جامی :

باشد اندر صورت هرقصه‌ای — خرده بینان را ز معنی حصه‌ای.

داستان آژی دهاك Aji Dahâka (جزو اول آن همان اهی سنسکریت است) که افسانهٔ نزاع تری‌تنه Traitana با مارسه‌سر(درودا) را شامل‌است ، دراوستا بصورت منازعهٔ ثره‌اته‌اونه Thraêtaona (یعنی فریدون) با مارسه‌سر [۲] : - Aji Dahâka thrikameredha xshvaesh [۳] آمده [۴] . فردوسی نیز این نام را بعنوان (ضحاك) و (اژدها) [۵] که دومار (بجای مارسه‌سر) بر کتفش رسته بود ، و فریدون با او جنگید و ویرا منکوب کرد ، معرفی مینماید [۶] .

اما تشبیه ابر بمار که در ادبیات پارسی آمده ، منشأی باستانی دارد که‌ذکر آن گذشت . منوچهری در وصف ابر گوید :

۱- مجلهٔ دانشکدهٔ شمارهٔ ۹ ص۴٦٦ . ۲- یا سه‌پوزه(دکترصفا. حماسه‌سرایی درایران‌چاپ۲ ص۴۵۷ - ۸). ۳- خشوئوه xshvaewa در اوستا بمعنی‌زود خزنده وتند رونده است و آن دربند ٦۵ از فرگرد۱۸ وندیدادآمده . درگزارش پهلوی اژی شپاك Aji - Shepâk آمده و در توضیحات افزوده‌اند : مارشپاك . اکنون درپارسی (مارشیبا)گوییم . ناظم (ویس ورامین) گوید: سردیوار اوپرمارشیبا-جهان اززخم آنها ناشکیبا . کلمهٔ (شیبا) که‌درفرهنگها بمعنی افعی ضبط‌شده در واقع صفت ماراست . رك . پورداود. یسنا ج۱ ص۱٦۲ ح ۲. ۴- رك . Yasna IX·7, note 2 (Z. A.).

۵- فردوسی در بارهٔ جمشید گوید :

نهان بود چند ازدم اژدها (ضحاك) — بفرجام هم زو نیامد رها.

(شاهنامهٔ بخ ج ۱ ص ۳۴) . خورشگر هرروز مردی جوان را — بکشتی ومغزش برون آختی — مر آن اژدهارا خورش ساختی(همان‌مجلد ص۳۵). ونیزاورا (اژدهافش)مینامد : کی اژدهافش بیامد چو باد — بایران‌زمین‌تاج برسر نهاد (ص۳۳) . بایوان ضحاك بردندشان — بدان اژدهافش سپردندشان (ص۳۵) و نیز (اژدهاپیکر)ش‌میخواند: شنودند کانجایکی‌مهترست — براز هول شاه اژدهاپیکرست. (ص ۳۳).

٦- رك . Z.A.vol . 3, p . XLIV

بر آمد ز کوه ابر مازندران چو مار شکنجی و ماز اندر آن[۱].

درین بیت ناصر خسرو تشبیه مذکور آشکارتر است.

در بارهٔ ابر گوید:

بغرد همچو اژدرها چو بر عالم بیاشوبد ببارد آتش دود از میان کام و دندانش[۲].

سومه یکی از امتیازات معتقدات آریاییان عزت نفس و شرافتمندییست که ایشان در شناسایی طبیعت اعم از روحانی یا جسمانی، زمینی یا آسمانی، و نیز در روابط خود با قوای فوق طبیعت آشکار میکردند.

بدیهی است آریاییان مانند پیروان همهٔ ادیان معتقد بادعیه و فدیه بوده‌اند ولی در این اعمال، روحی مخصوص نشان میدادند. ابراز ذلت و فروتنی را در برابر آلهه روا نمیدانستند. آریایی مستمندانه استمداد و طلب یاری نمیکردند، بلکه خود در حدودی معین بخدایان خویش مساعدت مینمود. آریایی تصور میکرد که در کشمکش خدایان نیك، ارواح منور و قوای سودمند با اهریمنان و قوای بد، انسان نیز باید شرکت و معاضدت کند.

در نظر او سرودها، سپاسگزاریها و مدایح انسان سبب تهییج و تشجیع خدایان میشود. فدیه‌ها در حکم ضیافتهایی است که برای مهمانان عالیمقام و عزیز تهیه میکنند. خدایان دوستانه دعوت دوستان خود را می پذیرند. همانطور که انسان از غذا قوت میگیرد، آنان نیز بواسطهٔ این ضیافت‌ها قوی میشوند. مخصوصاً این اثر در شیرهٔ گیاه مقدس سومه Soma (سنسکریت) یاهئومه Haoma (اوستا) که روح را فرح میبخشد موجود است. این نوشابه خدایان را مسرور و قوی دل ساخته حس جنگجویی آنانرا تهییج میکند. گویی خدایان بدین نوشابه نیازمندند و اگر بقدر کافی از این مایع معجز نما ننوشند قادر نخواهند بود که بر دشمنان غلبه نمایند. بویژه **ایندره** مطابق سرودها مقادیر بسیاری از این مایع مسکر را میآشامد و پس از آن هیچ قوه‌ای قادر نیست در برابر او مقاومت ورزد.

این گیاه کوهستانی ـ سومه ـ دارای ساقهٔ نرم و پر الیاف است و شیره‌ای سپید برنگ

---

۱ ـ مازشکاف که اندر چیزی افتد (لغت فرس)، چین و شکن. ۲ ـ دیوان ناصر خسرو ص ۲۱۶.

شیر دارد[1] و آنرا در کتب طبی «هوم المجوس» گویند.

«هوم المجوس، گیاهی است ساقش، یك عدد باریك وصلب و گلش زرد و تیره و شبیه بیاسمین و برگش ریزه است، و ظاهراً از جنس ارغوان زرد باشد، و نزد بعضی بخورمریم است. در اول سیم گرم و خشك وجالی ومفتح سدد و باحدت و بسیار مجفف وطبیخ گل او جهت حصاة مثانه واحتباس بسیار بول مفید وذرور گل او حابس خون جراحات وقدر شربتش یك مثقال و زیاده از دو مثقال او کشنده و بتخفیف قوی است.»[2]

«هوم المجوس، بضم هاء و سکون واو ومیم والف ولام و فتح میم وضم جیم و سکون واو وسین، لغت عربی است و آنرا «مراتیا»[3] نیز نامند.

ماهیت آن- گیاهی است اسفل، ساق آن یك عدد و باریك صلب، و گل آن زرد و تیره شبیه بیاسمین و برگ آن ریزه و شکوفهٔ آن شبیه بیاسمین و شکوفهٔ مشکطرا مشیع، وصاحب تحفه نوشته که ظاهراً از جنس ارغوان زرد باشد و بعضی بخور مریم دانسته‌اند. حکیم میر عبدالحمید نوشته: آنچه متحقق شده هوم المجوس گلی است که آنرا جعفری نامند، اقسام میباشد: قسمی پنج برگ و قسمی مضاعف»[4] عصارهٔ این گیاه‌را میجوشانند بحدی که دارای رنگ شود. استعمال این مایع در موقع قربانی یکی از کهن‌ترین و بهترین رسمهای عبادت آریاییست. این نوشابه را روی آتش میریختند، الکلی که‌در آن موجود بود سبب اشتعال آتش میگردید. روحانیان نیز در موقع اجرای مراسم عبادت بقدر کفایت از آن مینوشیدند. این نوشابه نه تنها مقدس و گرامی بود، بلکه از غرایب معتقدات آریایی این است که برای این گیاه درجهٔ خدایی قایل بوده‌اند. سومه‌یکی از خدایان مقتدر که مورد

---

۱ - طبق آزمایشهای آقایان Dr. Aitchinson انگلیسی و کنت ر.دمکنم R de Mecquenem رئیس سابق‌هیأت حفاران فرانسوی شوش؛ گیاه مزبور همان Ephedra Vulgaris است که عصاره‌اش بنام Ephédrine در طب بکار میرود (از افادات شفاهی دمکنم). در افغانستان نیز (ریواس) را (هوم) گویند که بگیاه مورد بحث ربطی ندارد. (و نیزرك پورداود. یشتهاج ۱ ص۴۷۱).

۲ - تحفهٔ حکیم مؤمن: هوم المجوس.

۳- «مراتیا» و «مرائیه» (ضریرانطاکی ج۱ص ۲۵۴) و «مزاتیة» (ایضاً ص ۲۹۱) مصحف «براهه» = براهوم است.

٤ - مخزن الادویه تألیف محمد حسین بن محمد هادی عقیلی علوی. بمبئی ۱۲۷۳ قمری ص ۵۷۷.

پرستش و احترام بوده ، محسوب میشد .وی درموقع رأفت نیکو کار و بهنگام غضب خطرناك وقهار بود. علت اسناداین دو خاصیت نیز تاحدی واضحست،زیرا که نوشابه‌های مهیج و مسکر ، اگر باندازهٔ کمی استعمال شود، باعث تقویت روح و بدن وموجب انبساط خاطر و سرعت فکر میباشد ، برعکس استعمال آنها بمقادیر زیاد سبب زوال هوش و کسالت شود و بسااتفاق‌افتد که بواسطهٔ شدت تهییج موجب جنون میگردد. بجافرموده‌است شاعر شیراز :

صوفی ازباده باندازه‌خوردنوشش باد ورنه اندیشهٔ این کارفراموشش باد.

همین آثار متضاد یقیناً فکر سادهٔ آریاییان را متأثرساخته باعث احرازمقام خدایی سومه شده است . استخلاص از خیالات و فراموشی موقت زحمات و غصه‌ها، زیاد شدن قوهٔ فعاله و نیرومند شدن روح ،آزادی بیان ، پیدایش احساسات‌شاعرانه ولطیف ، حتی پیش‌بینی‌ها و پیش گوییهای صایب که‌بواسطهٔ نوشیدن سومه‌حاصل میشد ، این حس را در آریاییان تولید میکرد که گویا یك قوهٔ خارجی فوق بشری درو‌جود آنان حلول میکند . این قوهٔ ربانی که برایشان مسلط میگردد و در میان گیاه مقدس بودیعت نهاده شده ، خدایی است موسوم به‌سومه ، که دوست ومطلوب خدایان وافراد بشراست .

علت تصور محبت خدایان دیگر نیز نسبت بسومه معلوم‌است ،زیرا که‌مطابق قواعد روانشناسی انسان همواره معبودان خویش را دارای همان احساسات و احتیاجاتی که خود داراست - منتهی بمقیاسی بزرگتر و شدیدتر - میداند [۱] : بهمین جهت آریاییان تصور میکردند که چون خود آنان سومه را درست میدارند، قهراً خدایان ایشان هم‌بایدشدیدتر آنرا دوست داشته باشند . لهذا در مواقع جشن‌وسور، که بعقیدهٔ آریاییان خدایان نیز در آنها حضور بهم‌میرسانند ، مقدار زیادی‌مشروب سومه میبایست حاضر باشد تا میهمانان آسمانی تر دماغ و زنده دل شده ، باقوای مضاعف‌ازهمان‌مجلس‌ضیافت‌بجنگ‌وریتره‌واهی‌وپیروان‌آنان-دزدان گاوومستور کنندگان باران - بروند [۲] .

---

۱ ـ مضمون‌حدیث: کلماميز تموه باوهامکم بادق‌معانیه، فهومخلوق لکم‌مردود الیکم.

۲ ـ مجلهٔ دانشکده ، پارسیان ، ص ٤٦٨ .

علاوه بر اینکه آریاییان تصور میکردند که با دعاهای خود (منتره) خدایان را یاری میکنند، چنین معتقد بودند که در خود دعا، بلکه در بعض کلمات آن، که برزبان رانده میشود، و نیزدر برخی تر کیبات لفظی قدرتی مکتوم است که خدایان را بهمراهی و حتی اطاعت و انقیاد مجبور میکند و انسانرا قادر میسازد که بانیروی خود برارواح پلید و زیان بخش غلبه کند. بنابراین منتره Mantra (که امروز بفارسی منتر گوییم و معنی اصلی خود را ازدست داده‌است) یا عبارت مقدس، حربه‌ای مؤثر و قوی بود که در برابر آنان بکار برده میشد. بمرور ایام در باب قدرت منتر مبالغه ورزیده بحد خرافات رساندند و تصور کردند که بعضی ازافرادبشررا، که‌دارای استعداد مخصوص طبیعی هستند، منتر میتواند بهرامری قادر کند، ولی اعتقادابتدایی آریاییان نسبت باثرمنتر، چنانکه گفته شد ساده بود و در حدود تصورات آنها منطقی بشمار می‌رود.

دارمستتر نویسد: «دعای بشر معمولا مطابق باطبیعت است. انسان دعای نزول باران را در مواقع خشکی میخواند ومعمولا مستجاب میشود، زیرا که بعداز خشکی حتماً باید باران بیاید. انسان در موقع تاریکی خواهش روشنایی میکندومسلماً بعد از تاریکی باید روشنایی باشد. بعبارت دیگر، انسان احتیاجات سادهٔ خودرا نسبت بهر چیزی بهنگام فقدان آن چیزدرضمن دعا میخواهد، درصورتیکه مطابق مقررات خود طبیعت، همان مقصود قهراً باید موجود شود، بنابراین انسان می بیند که دعای او مقرون باجابت می گردد و از این قضیه چنین نتیجه میگیرد که در خوددعا اثر اجرای آن موجود است.»

نباید فراموش کرد که در آن زمان احتیاجات آریاییان بسیارساده بوده‌است و آنان در ضمن ادعیه چیزی مافوق عادت نمیخواستند، بلکه همان نیازمندیهای معمول درخواست میشد: خواستن اولادو اعقاب متعدد وسالم، تکثیر گاوو گوسفند، سلامت وطول عمر، غلبه بر دشمنان درجنگ. همهٔ این آرزوهای ساده که‌موضوع دعاهای آریاییان بود، چیزهایی است که بدون هیچ نوع دعایی هم قهراً نصیب آنان میشد، زیرا که زندگانی ساده و سالم و تفوق عددی طایفهٔ آنان موجب حصول این مقاصد میگردید؛ ولی چون اشخاص بی‌علم و ساده، در هر چیزی علل خارق عادت را

بر علل طبیعی ترجیح میدهند ، همین حصول مقصود عقیدهٔ آریاییان‌را در بارهٔ اثر منتر راسخ‌تر میکرد [۱].

بهمین مناسبت منثره (منتر) در اوستا بمعنی سرود گوی و پیامبر استعمال شده (از آن جمله در هپتان‌هایتی [هفتان یشت‌بزرگ]، یسنای ۳۶ بند پنجم [۲]، و نیز در اوستا منثره سپنته Manthra Spenta که در پهلوی مار سپند شده [۳] بمعنی کلام مقدس است . در بارهٔ منتره‌ها ، عبارتی در هندوستان شایع است ، این چنین : « همهٔ جهان مطیع خدایانست . خدایان مطیع منتره‌هاهستند . منتره‌ها مطیع برهمنان‌اند، از اینرو برهمنان خدایان مامحسوب میشوند . » [۴]

☆ ☆ ☆

دو مزیل نویسد [۵] : « آیین مزدایی ، دین مثبت فعالی است و از حدود تشریفات خشك و خالی قدم فرا می نهد . تعالیم دین مزدایی جنبهٔ کاملاً اخلاقی و درعین حال باتصورات اساطیری پیوند ناگسستنی دارد . منظره‌ای که خدایان بزندگی و سرنوشت می‌بخشند ، صورت پیکار و مبارزه دارد . این منظره انعکاسی از شرایط زندگی قبایلی است که برای ادامهٔ زندگی مجبور بمبارزهٔ دایم باقبایل دیگر و تلاش در حفظ اموال و احشام خویش و فتح سرزمینهای جدید و گله‌های تازه میباشد .

خطوط مشخصهٔ معتقدات ایرانی که بهمهٔ‌اعصار تعلق دارد یعنی احساس‌عمیق و واقعیات موجود تصورات حساس و انعطاف پذیردر تعالیم‌مزدایی بخوبی هویداست. سرنوشت انسان بافنای تن بپایان نمیرسد . مزدایی باایمان در آخرت پاداش‌خواهد یافت ، و در رستاخیز جهانی از سعادت سرمدی برخوردار خواهد شد .

در آیین مزدایی بسیاری از معتقدات دین بودایی هندی منعکس است. عامل اساسی در اینجا آتش است. آتش درمحراب زبانه میکشدو باهدایای دایمی از خاموشی آن

۱ـ مجلهٔ دانشکدهٔ ، پارسیان ، ص ٤٦٩ .　　۲ـ رك . بخش ۸ بهرهٔ ۱ .

۳ـ دو نام پدرموبدبزرگ عهدشاپور دوم، آذر بادمارسپندان .

٤-Cf . Monier Williams, Religious Life and Thought in India , p . 201 sqq .

۵ـ ترجمهٔ تاریخ تمدن ایران ص۸۸ -۹.

جلوگیری میشود. شباهت آداب دینی در دو آیین فوق بدینجا منتهی نمیشود بلکه قربانی کردن حیوانات، وجود روحانیونی که انجام دادن تشریفات دینی بعهدهٔ آنهاست و همچنین خواندن سرودها شباهت موجود را تکمیل میکند. با این حال شیوهٔ ستایش آتش در دین ایرانی بیشتر آشکار است، و درست بهمین دلیل از سوزاندن و دفن مردگان خودداری میشود، زیرا عقیده بر آنست که نعش مردگان آتش و زمین را که پاکیزه‌اند ملوث خواهد ساخت، ازین‌رو نعش مردگان را بدشتها برده وطی تشریفات خاص درهوای آزاد قرار میدهند.

آیین مزدایی در لفاف مبهمات و مجردات پوشیده نیست، بلکه با تصاویر زنده و روشنی درلحنهای حماسی سرودها بیان میشود. دراینجا بحث برسر دوران قهرمانانه‌ای است که کفر وشرك در آن بردنیا فرمان میراند. ضمن مدح خدایان، دلبستگی بزندگی جنگجویان، کمال مطلوب عصر محسوب میشود. آتش جنك در میان قبایل زبانه میکشد و صفوف تازه‌ای بمیدان میآید. میتره باقهرمانی بی نظیری نبردها را رهبری میکند، نیروهای دشمن را درهم میشکند، سررا از تن آنان جدا میسازد و پادشاهان را درهم میکوبد. جنگاوران سوار ارابه‌ها باهم بنبرد برخاسته‌اند، اسبان شیهه میکشند و آوای باران تیر و چکاچاك تبرزین بگوش میرسد.

مزداییان زندگی مرفه و پربرکتی برای قهرمانان درنظر میگیرند. ثروت و سعادت بروی یلان لبخند میزند. گله های بیشمار، زنان زیبا، جواهر و عطریات، خیر و برکت که نشانهٔ فضل خداوندیست همه و همه نعمتهایی است که بعنوان پاداش در انتظار مزداییان با ایمانست ....»

☆ ☆ ☆

در پایان این مقال، خلاصه‌ای از دین اسلاف آریاییان یعنی طایفهٔ «هند و اروپایی» را که بعدها در میان قوم هندو ایرانی تادیرباز (درمیان هندوان تاپیدایش ریگ و دا و درمیان ایرانیان تاآغاز بعثت زرتشت) باقی بود بصورت مواد ذیل می نگاریم:

۱- آیین آریاییان و اسلاف ایشان مبتنی بر تألیه قوای طبیعی بود و آنان بخدایان متعدد که هریك را مظهر یکی ازقوای طبیعت میدانستند اعتقاد داشتند. درمیان این

مظاهر مهمتر از همه روشنایی و باران بود.

میتره(سنسکریت) و میثره (اوستا) خدای آفتاب،ایندره خدای رعد (و تنها خدایی که‌صورت تجسم‌داشته)،یمه Yama (سنسکریت) و ییمه Yima (اوستا)[۱]پسر خورشید که نخستین بشریست که مرگ براو چیره شده بردوزخ حکومت‌میکند[۲]، وارونه(در ودا بمنزلهٔ همان اهورای اوستاست) که نظام عالم را حفظ میکند، از خدایان آنان محسوب میشدند[۳].

۲- خدایان این طایفه بصورت مذکر ومؤنث شناخته‌می‌شدند چنانکه:خدای بزرگ‌آسمان،دیاا‌وهDyâuh (سنسکریت)،Zeus (یونانی)، Jupiter (لاتینی)، Tiu یاZiol(توتنی)-وهمچنین‌خدای آتش Agni (سنسکریت)، Ignis (لاتینی)، Ugnis (لیتوانی) و Ogni (اسلاوی باستانی) مذکر بوده اند.

خدای سپیده دم Ushàh (سنسکریت) ، Ushanh (اوستایی)،Auszra (لیتوانی) ، Eostra (آنگلوساکسنی) وAurora (لاتینی)مؤنث بشمار رفته‌اند. در ودا مصرح است که اوشاه دختر دیا اوه (آسمان)است.

۳ ـ طایفهٔ مزبور خدایان آسمانی را بخانواده‌های زمینی تشبیه میکردند، همچنانکه درخانواده،پدر بزرگ‌وفرمانرواست وهریك‌از دیگرافرادبترتیب دارای شأنی میباشد، در عوالم علوی نیز همین ترتیب برقرار است:

آسمان که از میان خدایان تنها اوست که‌جاویدانست[۴] پدر بشمارمیرود، و این معنی از لقبی که در زبانهای هند و اروپایی بدو داده‌اند مشهود است: Dyâuh pita (سنسکریت) - Zeus pater (یونانی) و Ju-piter

---

۱- Z. A., p. XLIV-XLV . ۲- این نام‌همانست که‌درداستانهای‌ملی مابصورت جمشید درآمده‌است. ۳- رك. مذهب وفلسفهٔ هندوان. مجلهٔ مهرسال۳ شمارهٔ ۹. ٤- از اساطیر آریایی است: سپیده‌دم ازآفتاب شکست میخورد، ابر آفتاب را مغلوب کرده‌پنهانش میسازد؛ رعد وبرق ابررا شکست‌میدهند؛فقط آسمانست که شب و روز تغییر ناپذیر و جاویدانست.

(لاتینی) تعنی (خدای) آسمان (ملقب به) پدر. از اینجا مستفاد میشود که طایفهٔ مذکور بآسمان پدر خطاب میکردند و سپیده‌دم را دختر او ودیوان [۱] راپسران او محسوب میداشتند و منشأ پدری«اهورمزدا» در مزدیسنا و ابوت خدای بزرگ در دین مسیح از همین اعتقاد ناشی است[۲].

٤ـ اعتقاد بدوگانگی درمبادی خیر و شر از معتقدات قدیم آریاییان محسوب می‌شود: بدیها وخوبیها راهریك منشأی بود که با یکدیگردایم در جنگ بودند. قوای خیر باعث سعادت وقوای شر مسبب تیره بختی افرادبشمار میرفت. مظاهر خیر روز و فصول معتدل و فراوانی و تندرستی و زیبایی و راستی و مظاهر شر، شب و زمستان و خشکسالی و قحط و امراض و زشتی و دروغ و امثال آنها بوده است[۳].

٥- معتقدات مزبور بویژه اعتقاد بقوای طبیعت بمرور درمیان آریاییان بصورت اعتقاد بخدایان مختلف در آمد، «چنانکه برای خورشید و ماه وستارگان و ابر و باد و آب وخاك، علایم واشکالی مصنوع درست کرده آنهارا قوای خدایی یاخدایان کوچك میدانستند، و کم کم این تصورات سبب تولید عقیده بخدایان متعدد وشرك[۴] گردیده به‌بت پرستی منجر شد.»

«درچنین دورهٔ ضلالت و کفر زرتشت پیمبر (همانطور که حضرت محمد در دورهٔ دیگری بین قوم بی‌تربیت‌تر از آریاییان ظهور کرد) آشکار گردید ومانند یك پیغمبر و مصلح جدی شروع بانهدام بنیان کفر و دوپرستی نموده بطوری ایمان و عقیدهٔ اصلی آریایی را بشکل جدید و بلندی بنیاد نهاد که برای یک جامعهٔ

۱ـ daêvah سنسکریت؛ daêvo اوستا، deus لاتینی، dêvas لیتوانی، dia ایرلندی قدیم، dieu فرانسوی، dêv پهلوی و دیو پارسی همه از ریشهٔ div दिव سنسکریت، بمعنی درخشیدن است که بخدایان اطلاق شده‌وچون زرتشت‌خدایان پیشین را از کرسی عزت فرود آورد درمزدیسنا دیو بمعنی اهریمن وپیروان اومستعمل شد.

۲ـ رك. مجلهٔ سخن سال اول شمارهٔ ٤ مقالهٔ «خدا چگونه پدر گردید؟» بقلم نگارنده. ۳ - سیر تمدن ص ١٤-١٥. ٤- polythéisme

متمدن شایستهٔ قبول باشد.»[۱]

ابوریحان بیرونی در آثارالباقیه گوید[۲]: «پادشاهان پیشدادی و بعض شاهان کیانی متوطن بلخ بودند، و نیرین (خورشید وماه) و کواکب و کلیات عناصر را تعظیم و تقدیس میکردند تا هنگام ظهور زردشت پس از گذشتن سی سال از پادشاهی گشتاسب.»

و نیز بیرونی در موضع دیگر همان کتاب آرد[۳]: «اما مجوس اقدم کسانی بودند که پیش از ظهور زردشت میزیستند، واز آنان کسی صرف وساده که بدین زردشت نباشد، یافته نشود. بلکه ایشان نیزازقوم اویندویا از مهرپرستان(شمسیه) باشند، ولی آنان اشیاء قدیمه را نام برند و بدین خود نسبت کنند، و این اشیاء از نوامیس شمسیه وقدماءحرانی مأخوذ است.»

چنانکه درفوق مشاهده شد، و کتب دیگر عربی نیز مؤید آنست «مجوس قدیم» یا «مجوس اقدم» به پیروان دین ایرانیان پیش از زرتشت اطلاق میشده است[۴].

۶ - قراین وامارات میرساند که ایرانیان بمرور دردین آریایی تصرفاتی قایل شدند چنانکه «ازوقتیکه تاریخ ایرانیان معلوم است مزدا(مزدا اهوراو بعدهااهورمزدا) خدای بزرگ طوایف شهرنشین ومتمدن شرقی وغربی ایران محسوب میشده است. مزداپرستی قدیمتر ازدین زردشتی است. مزدا خدای قبیله یا ملتی معین نیست و خدای عالم وپروردگار بنی آدم است. ازاینجهت روابط افراد انسان باقوای آسمانی دردیانت مزدایی خیلی محکمتر است از آنچه دردیگرادیان آسیای وسطی آمده است. مخصوصاً جنبهٔ اخلاق شخصی درنهایت پاکی وروشنی دراین دین هویدا و آشکار است. دین ایران بواسطهٔ این دوصفت که یکی عموم وشمول ودیگری صفا وخلوص اعتقادیست رفته‌رفته درادیان شرق نزدیك نافذ گردید.»[۵]

---

۱ - سموئیل لنگ باب ۱۳. ترجمهٔ دینشاه (کتاب فلسفهٔ ایران باستان ص ۳۵).

۲ - چاپ زاخائو ص ۲۰۴. ۳ - ص ۳۱۸. ۴ - تقی‌زاده. گاه‌شماری ص ۱۱۴.

۵ - رك. ایران درزمان ساسانیان. کریستنسن ص ۱۳.

انعکاس دین آریایی درشاهنامه

از تفحص و بررسی دقیق در شاهنامهٔ فردوسی ، که مهمترین سند روایات ملی ایران است[۱] ، جسته جسته اطلاعاتی ، راجع بدین آریایی ایرانی (پیش از ظهور زرتشت) بدست می‌آوریم . برخی از این معلومات با نتیجهٔ تحقیقات دانشمندان خاورشناس مطابقست، ولی از بخش دیگر نیك پیداست که نویسندگان خداینامك(مأخذ اصلی شاهنامه‌ها) در تحت تأثیر سنن زرتشتی بنگارش آنها پرداخته‌اند . اینك خلاصهٔ این اطلاعات را درزیر مینگاریم :

۱ - یزدان پرستی بروایت فردوسی کلیهٔ پادشاهانی که پیش‌از زرتشت میزیستند یزدان‌پرست[۲] بوده‌اند :

گیومرث[۳] :

کی نامور سر سوی آسمان   برآورد و بدخواست بر بدگمان،
بدان برترین نام[۴] یزدانش را   بخواند و بپالود مژگانش را . [۵]

سیامك ، چون برتخت نشست گفت :

که : « برهفت کشور منم پادشا   بهر جای پیروز و فرمانروا ،
« بفرمان یزدان پیروزگر   بداد ودهش تنگ‌بسته کمر» [۶].

هم درضمن داستان سیامك ، فردوسی گوید :

نیا راه‌ی[۷] بود آیین و کیش   پرستیدن ایزدی بود ، پیش. [۸]

ومراد از نیای سیامك ، گیومرث است.

۱- رك . فردوسی نامهٔ مهر. ۲ - چنانکه در بخش ٤ بیاید یزدان جمع ایزد است و آن نامیست که بهریك ازفرشتگان دین مزدیسنا اطلاق میشده ولی در پهلوی و پارسی یزدان خاصة دربارهٔ خالق متعال استعمال شده است. ازامثله‌ای که درفوق ذکرشد کاملا پیداست که مراد فردوسی از (یزدان) همان خدای تعالی است نه فرشتگان.

۳ - نخستین پادشاه پیشدادی بقول فردوسی و نخستین بشرطبق روایات زرتشتی.

٤ - مراد اسم اعظم است که درمزدیسنا نیز شناخته بود. ۵ - شاهنامهٔ بخ ج ۱ ص ۱۸. ٦ - شاهنامهٔ بخ ج۱ ص۱۸. ۷ - ن‌ل: همین. ۸ - شاهنامهٔ بخ ایضا ص۱۸.

۹- رك: بخش ٤ بهرهٔ ۲ (آتش) ۱۰ - شاهنامهٔ بخ ج ۱ ص۲۱.

هوشنگ، پس از آنکه آتش را کشف کرد،

جهاندار پیش جهان آفرین نیایش همی‌کرد و خواند آفرین[۱].

تهمورث، پس از اهلی کردن دامها،

چنین گفت: «کاین را نیایش کنید جهان آفرین را ستایش کنید.»
«که او دادمان بر ددان دستگاه ستایش مر اورا، که بنمود راه.»[۲]

فریدون چون ظلم ضحاک دید،

سوی مادر آمد کمر بر میان بسر بر نهاده کلاه کیان،
که من رفتنی‌ام سوی کارزار ترا جز نیایش مباد ایچ کار،
ز گیتی جهان آفرین برتراست بدو زن بهر نیک و بدهر دو دست.
فرو ریخت آب از مژه مادرش همی خواند با خون‌دل داورش،
به یزدان همی گفت: «زنهار من سپردم بتو، ای جهاندار من.»[۳]

هم فریدون گوید:

جهان را همه سوی داد آورم چو از نام دادار[۴] یاد آورم[۵].

کیخسرو چون از دنیا منصرف شد با خود گفت:

سپاسم ز یزدان که او داد فر بدین گردش اختر و پای و پر
کنون آن به آمد که من راهجوی شوم پیش یزدان پر از آب روی
مگر هم بدین خوبی اندر نهان فرستادهٔ کامکار جهان
روانم بر آن جای نیکان برد که این تخت و تاج کیی بگذرد[۶].

گشتاسب نیز پیش از ظهور زرتشت چون بتخت نشست،

منم گفت، یزدان پرستنده شاه مرا ایزد پاك داد این کلاه[۷].

---

۱ - رك. بخش ٤ بهرهٔ ۲ (آتش). ۲ - شاهنامهٔ بخ ج ۱ ص ۲۱. ۳- همان کتاب ج ۱ ص ٤۸.

٤ - در اوستا داتر dâtar از ریشهٔ دا dâ (آفریدن، دادن) بمعنی آفریدگار.
۵- ج۱ص٤۹. ٦ - ج ۵ ص ۱٤۰٦. ۷ - بسیار شبیه است بقول پادشاهان هخامنشی در آغاز سنگ‌نبشته‌های خود: بزرگست اهورمزدا. او بزرگترین خدایانست. او داریوش را شاه کرده. او شاهی را بدو داده، بخواست اهورمزدا داریوش شاه است (سنگ‌نبشتهٔ داریوش در تخت جمشید. ایران باستان ج ۲ ص ۱۵۹٦) - خدای بزرگست اهورمزدا، او که این زمین را آفریده، او که آن آسمان را آفریده، او که بشر را آفریده، او که شادی را برای بشر آفریده، که خشیایارشا را شاه کرده (همان کتاب ج۲ص۱۹۵۷).

بـدان داد مـا را کـلاه بزرگ | که بیرون کنیم از رمهٔ میش گرگ،
سوی راه یزدان بیـازیم چنگ | بـر آزاده گیتی نداریـم تنگ
چو آیین شاهان بجای آوریـم | بدانـرا بدین خدای[1] آوریم[2].

حتی دقیقی مردم عصر لهراسب[3] و گشتاسب را پیش از ظهور زرتشت یزدان‌پرست خوانده:

چو گشتاسب‌راداد لهراسب‌تخت | فرود آمداز تخت و بر بست‌رخت
ببلخ گزین شد بر آن نو بهار | که یزدان پرستان آن‌روزگار
مر آن‌خانه را داشتندی چنان | که مر مکه‌را تازیان‌این‌زمان.

همهٔ نامه هایی که شاهان دو سلسلهٔ پیشدادی و کیانی بدیگر فرمانروایان نوشته‌اند، مسبوق بنام‌یزدان وخدای بزرگست.

(فتح‌نامهٔ منوچهر بنزد فریدون) بدین‌وجه آغاز میشود:

نخست‌از جهان‌آفرین کرد یاد | خداوند خوبی و پاکی و داد
سپاس از جهاندار فریاد رس | نگیرد بسختی جز او دست کس
که‌او رهنمایست وهم دلگشای | که‌جاوید باشد همیشه بجای[4].

بیشتر دراینگونه نامه‌ها یزدان‌را بنام « خداوند ستارگان » میخوانند[5]. نوذر پادشاه پیشدادی نامه‌ای بسام جد رستم نویسد:

بسگسار مـازندران بود سام | نخست‌از جهان‌آفرین بود نام
خداوندناهید و بهرام‌وهور | که هست آفرینندهٔ پیل و مور
همه بـا توانایی او یکی است | بزرگست بسیار و یاالند کیست
کنون‌ازخداوندخورشیدوماه | درودی بجان منوچهر شاه[6]...

کیکاوس بشاه مازندران نویسد:

نخست آفرین کرد بر دادگر | کـزوگشت پیدا بگیتی هنر

۱- فردوسی چندین بار ازدین ایرانیان آن زمان یادمیکند ولی نامی‌خاص برای‌آن قایل‌نیست. ۲- ج۶ ص۱۴۹۶. ۳- که او نیز یزدان پرست‌بود:

جهان آفرین را نیایش گرفت | نیایش ورا در فزایش گرفت
چنین گفت کز داور داد پاک | پر امید باشد وباترس و باک...

(ج۶ ص۱۴۴۵). ۴- ج۱ ص۱۱۳. ۵- رك. آخرهمین بخش (ستاره پرستی). ۶- ج۱ ص۲۴۴.

خرد داد و گردان سپهر آفرید | درشتی و تندی و مهر آفرید
بنیک و ببد دادمان دستگاه | خداوند گردنده خورشید و ماه[۱].

رستم که بدین کهن باقی بود، چون اسفندیار را (در کنار هیرمند) بدید،

تهمتن ز رخش اندر آمد فرود | پیاده همی داد یل را درود:
پس از آفرین گفت کز یك خدای[۲] | همی خواستم تا بود رهنمای...

بدیهی است که پرستش خدای یگانه درمیان ایرانیان پیش از ظهور زرتشت معمول نبود. درستست که وارونه Vâruna درنزد آریاییان (بویژه نزد هندوان) خدای آسمان بشمار میرفت (که شرح آن گذشت). چنانکه Zeus و Jupiter نزد یونانیان و رومیان[۳]. این خدای را بنام آسوره‌ویچ وداس Asura Viçvavedas یعنی «آسوره، دانای همه چیز»[۴] میدانستند. (بعدها همین مفهوم نزد ایرانیان مزدیسنان باهور مزدا «سرور دانا» اسناد داده شد)[۵]، ولی بهیچوجه آریاییان باستان بوحدت[۶] معتقد نبودند، بلکه مشرك بوده بتعدد آلهه[۷] اعتقاد داشتند (چنانکه گذشت). اینکه برخی از خاورشناسان[۸] نظر بتصور ظهور زرتشت در زمان گشتاسب (ویشتاسب) پدر داریوش وعدم انتشار دین مزدیسنا در زمان نخستین پادشاهان هخامنشی و از طرف دیگر اصرار و تأکید داریوش و دیگر شاهنشاهان هخامنشی در بکار بردن واژهٔ (اهور مزدا) که او را (بغ بزرك)[۹] معرفی میکنند[۱۰]، استنتاج کرده‌اند که ایرانیان پیش از ظهور زرتشت بخدای اعظم (اهورمزدا) معتقد بودند تصوری نابجاست، چه بطوری که در بخش سوم بیاید در گاتها (کهن‌ترین کتاب مزدیسنا که بخشی از آن از خود پیامبر ایران زرتشت مانده) که زمان تألیف آن پیش از آغاز یا در آغاز شاهنشاهی هخامنشیان است، بسا خدای یگانه بنام (مزدا) یا (اهورا) استعمال شده. در مواردی نیز که دو واژهٔ مزبور بهم ملحق گردیده، همواره مزدا مقدم بر اهورا است یعنی بصورت مزدا اهورا مستعملست. قرنها میبایست طول بکشد تا الحاق این دو و تقدم و تأخر آنها بطور رسمی، صورت مذهبی بخود گرفته و ورد

۱- ج۲ ص۳۵۷. ۲- مراد وحدت آفریدگار است.
۳- Z.A.vol.1.p.22 ۴- همان مفهوم اسلامی (علیم علی کل شیء). ۵- ایران ساسان، ص۱۳. ۶- Monothéisme ۷- Polythéisme ۸- Hertel آلمانی و Meillet و Darmesteter فرانسوی و جاکسن Jackson آمریکایی - رك: گاتها. پورداود چاپ اول ص۲۹. ۹- خدای اعظم. ۱۰- سنگنبشتهٔ بغستان (بیستون).

زبانها گردد، تادر کتب دیگر اوستا ۱ (اهوره‌مزده) ویا در سنگنبشته‌های هخامنشی «اهورامزدا» استعمال شود۲، ولی باید دانست که نام (مزدا) وپرستش او سابق بر دین زرتشتی است ۳.

از آنچه گفته‌شد مستفاد گردید که ایرانیان پیش از بعثت زرتشت بخدای مستقل یگانه‌ای معتقد نبودند، و اینکه فردوسی در شاهنامه همهٔ آنان را یزدان پرست میخواند و پیرو خدای متعال (برتر) و خداوند ماه و خورشید وستارگان میداند ۴، ناگزیر در مأخذ او که شاهنامهٔ منثور ابومنصور عبدالرزاق است همین انتساب بعمل آمده بود و چون مواد آن نیز از خداینامك عصر ساسانیان فراهم شده بود، پیداست که مؤلفان زرتشتی خداینامك تحت تأثیر کامل مزدیسنا و نظر بتعصب ملی ایرانیان و افتخار ۵ باینکه ایرانیان همواره خداپرست وموحد بودند، واقع‌شده کلیهٔ پادشاهان را یزدان‌پرست معرفی کرده‌اند.

۲ - پیمبران نویسندگان خداینامه بجهاتی که در فوق گذشت، نخواستند جهان پیش از زرتشت را از حجت خالی تصور کنند، از اینرو همچنانکه درمیان بنی اسرائیل انبیاء مانند داود وسلیمان هم جنبهٔ پادشاهی داشتند وهم جنبهٔ نبوت، ایرانیان نیز بپادشاهان خود هردو جنبه را اسناد داده‌اند، فردوسی از قول جمشید گوید:

منم گفت با فرهٔ ایزدی همم شهریاری وهم موبدی ۶.

دربرخی از این پادشاهان، فرهٔ ایزدی سزبور نیرومندتر بود واز این جهت مهبط الهام ربانی بودند، چنانکه هنگامیکه سیامك بدست اهریمن کشته شد، سروش بکیومرث فرود آمد:

درود آوریدش خجسته سروش که: «زین بیش مخروش وباز آرهوش»
«سپه‌ساز وبرکش بفرمان من ۷ برآور یکی گرد از آن انجمن»۸
«از آن بدکنش دیو، روی زمین بپرداز وپرداخته کن دل ز کین.» ۹

۱ـ که در بخش سوم شرح آنها بیاید. ۲ـ گاتها. پورداود. چاپ اول ص ٤٦.
۳ـ ایران. ساسان. ص۱۳. ٤ـ رك. پایان همین بخش. ۵ ـ در برابر یهودیان که بقدمت عهد دین خود مفتخر بودند و در مقابل مسیحیان نو خاسته که نفوذ دین آنان در ایران عصر ساسانی روز بروز روبتزاید بود. ۶ ـ یشتها. پورداود ج ۱ ص ۱۷۷. ۷ ـ یزدان (اهور مزدا). ۸ـ انجمن دیوان.
۹ـشاهنامهٔ بخ ج۱ص۱٦.

جمشید نیز بتأییدات الهی مؤید ومهبط الهام ربانی بود :

چنین تا بر آمد برین ، سالیان — همی تافت از شاه فر کیان
جهان بد بآرام - از آن شادکام — ز یزدان بدو نو بنو بد پیام .

اما بعدها که :

منی کرد آن‌شاه یزدا نشناس — زیزدان به‌پیچید وشد ناسپاس[1]،

تأییدالهی منقطع گردید .

فریدون چون بجنگ ضحاك تصمیم گرفت ، ملهم شد :

سروشی بدو آمده از بهشت — که‌تاباز گوید بدوخوب وزشت
سوی مهتر آمـد بسان پری — نهانش بیاموخت افسونگری
که تا بندها را بداند کلید — گشاده بافسون کند ، نا پدید
فریدون بدانست کان ایزدیست — نه آهرمنی و نه کار بدیست[2].

کیخسرو چون بعزلت تصمیم گرفت و نصیحت بزرگانرا نشنید ،

چو ایشان[3] برفتند - بیدار شاه — بفرمود تـا پردهٔ بـارگاه
فروهشت و بنشست دربان ، بدر — بنومیدی از شـاه پیروزگر
جهاندارشد پیش برترخدای — همی‌خواست تا باشدش رهنمای
همی گفت که‌ای کردگار سپهر — فروزندهٔ نیکی و داد ومهر! »
«ازین‌شهریاری ، مراسودنیست — گرازمن‌خداوند خشنودنیست »
«زمن گرنکویی‌و گررفت‌زشت — نشست مرا جای ده دربهشت. »
چنین پنج هفته خروشان بپای — همی بود در پیش برتر خدای.
شب تیره از رنج نغنود شاه — بدانگه که برزدسراز چرخ ماه،
بخفت‌او وروشن روانش‌نخفت — که اندر جهان با خردبود جفت.
چنان‌دید درخواب کورابگوش — نهفته بگفتی خجسته‌سروش :
« کنون آنچه جستی همه یافتی — اگر زین جهان تیز بشتافتی، »
« بهمسایگی داور پاك ، جای — بیابی و زین تیرگی درمپای. »

۱- شاهنامهٔ بخ. ج۱ ص ۲۶. ۲ - شاهنامهٔ بخ ج۱ص۵۰. ۳ - یعنی بزرگان ایران.

سپس سروش بدو دستورهایی داد[۱]. زندگانی کیخسرو در اواخر عمر بیشتر بزندگی انبیا واولیا شباهت دارد[۲].

همین گونه تصور نویسندگان خداینامك درمؤلفان اسلامی تأثیر بخشیده‌است. حمزهٔ اصفهانی در «سنی ملوك الارض والانبیاء»[۳] ازقول ایرانیان کیخسرو را بسمت پیامبری معرفی کرده و شیخ شهاب الدین سهروردی نیز در کتب خود کیومرث، فریدون و کیخسرو را حامل «خمیرهٔ حکمت» دانسته‌است. نتیجهٔ این نوع بینش[۴] آن شد که مؤلف کتاب (دساتیر)[۵] پانزده پیغامبر ایران را بترتیب ذیل معرفی میکنند:

مه‌آباد - جی‌افرام - شای‌کلیو - وخشوریاسان - وخشورگلشاه[٦] - وخشور سیامك - وخشورهوشنگ-وخشورتهمورس-وخشورجمشید-وخشور فریدون -وخشور منوچهر - و خشور کیخسرو - و خشور زرتشت - ساسان نخست -

---

۱ - شاهنامهٔ بخ ج۵ص۱۴۱۲- ۱۴۱۳. ۲- رك. شاهنامهٔ بخ ج ۵ ص ۱۴۱۲- ۱۴۴۱. ۳ - چاپ برلن ص۲۷. ٤ - Perception ۵ - استاد پور داود در مجلهٔ ایران امروز سال دوم شمارهٔ ۱۱ وهمچنین در کتاب فرهنك ایران باستان ص۱۷ - ۵۱ مقالهٔ جامعی در اثبات مجعول بودن این کتاب مرقوم داشته‌اند ازآن‌جمله درص۱۷ مجلهٔ مزبورنگاشته‌اند: «خاندان نخستین پیغمبر که آبادیان خوانده شده درهنگام یکصد زاد سال خسروی کردند. هرزاد دردساتیر دوهزار واد سال‌است وهرواد سه‌هزار جاد سالست وهرجاد یکهزار هرد سال وهرمرد یکهزار ورد سال و هرورد یکهزار فرد سالست. یکفرد یکمیلیون سالست. یکمیلیارد سال‌را یک اسپار خوانند. ده‌میلیون سال‌را یک سمار گویند. صدهزار سال‌را یک سلام خوانند. بنا برین یک‌زاد میشود دوهزار تریلیون‌سال. اینک خودتان حساب‌بکنید وبه‌بینید یکصد زادسال که مدت شهریاری خاندان آبادیانست چندسال میشود.» ودر ص۲۷ نوشته‌اند: «هیچ نمیدانستیم زبانی در طی صد هزارها ملیون سال تغییر نمی‌یابد در صورتیکه زبان کنونی ما فارسی باپهلوی و پهلوی بافرس هخامنشی تفاوت بسیار دارد و این تغییرات فقط درمدت یکهزار سال‌روی‌داد، زیرا میان اردشیرسوم هخامنشی (۳۳۸ - ۳۵۹ پیش از مسیح) که کتیبهٔ وی بزبان فرس هخامنشی هنوز موجود است و حنظلهٔ باد غیسی که چند شعر ازو بجا مانده بیش از هزار و یکصد واندی فاصله نیست. اما زبان دساتیری ازعهد مهاباد علیه‌السلام که حسابش را خودتان کرده‌اید و خوب میدانید که درچه زمانی میزیسته تاعهد ساسان پنجم همزمان خسرو پرویز، هیچ تغییر نیافته است» واژهٔ دساتیر نیز جمع عربی دستوراست که بدین کتاب آسمانی‌ایرانیان (!) اطلاق شده. (نیزرك. آذر کیوان وپیروان اوبقلم نگارنده). ٦-همان گرشاه، لقبی‌است که بکیومرث داده‌اند وگر بمعنی کوهست).

پنجم ساسان.

و بهر یك صحیفه‌ای آسمانی نسبت میدهد که متن آنها را با ترجمهٔ پارسی ثبت کرده است. تعجب در اینست که مؤلف این کتاب (پند نامه‌ای از سکندر) که در نظر مزدیسنان گجستك (ملعون) خوانده شده و سوزانندهٔ نامهٔ مقدس اوستا معرفی گردیده، ضمن این صحایف آسمانی؛ نقل و ترجمه کرده است [۱]. بقرار اظهار مؤلف این کتاب، زرتشت سیزدهمین پیامبر ایرانی است و پیش از او دوازده پیغمبر برای هدایت مردم مبعوث شده بودند که هفت تن شهریار [۲] ایران بوده اند و نام آنان در شهنامه‌ها مذکور است.

اعتقاد بنبوت پادشاهان مزبور از کتاب دساتیر بنویسندگان بعدی [۳] رسیده، برخی از مؤلفان [۴] نیز در کتب خود مه‌آباد و جمشید و دیگرانرا بعنوان نبی معرفی کرده‌اند.

۳- روحانیون

جمشید چون بپادشاهی رسید مردم را بچهار صنف متمایز تقسیم کرد: نخستین طبقهٔ روحانیان بودند که در شاهنامه بنام «کاتوزیان» خوانده شده‌اند [۵].

گروهی که کاتوزیان خوانیش ٭ برسم پرستندگان دانیش،
جدا کردشان، از میان گروه ٭ پرستنده را جایگه کرد کوه [۶]،
بدان تا پرستش بود کارشان ٭ نوان پیش روشن جهاندارشان [۷].

فردوسی درضمن سرگذشت‌های شاهان، ازاین طبقه گاهی بمناسبت وظایف

۱- بین زرتشت وساسان نخست. ۲- جز سیامك که سمت ولایتعهد داشته. ۳- عصر تألیف این کتاب زمان صفویه (قرن دهم هجری) میباشد رك. آذر کیوان بقلم نگارنده.
٤- مانند حاج میرزا زین‌العابدین شیروانی مؤلف بستان السیاحه در ترجمهٔ (مه‌آباد) و (جمشید) ومیرزا تقی متخلص بحکیم مؤلف (گنج دانش) درذکر (مه‌آباد) وفرهنگهای پارسی مانند برهان وانجمن آرا. ٥- راجع بدین واژه، رك. بخش ٥ بهرهٔ ۳. ٦- نظر بپرستش طبیعت واجرای مراسم طبیعی. رك. همین بخش ص۲٥ و ٤۱. ۷- شاهنامهٔ بخ ج۱ ص۲۳ - برای شرح طبقات چهارگانه رك. بخش ٥ بهرهٔ ۳.

دینی بنام «موبدان» و «دین آوران» و گاه نظر بهوشمندی و فراست «بخردان» و زمانی بسبب مقام عالی پیشوایی «ردان» و بسا نیز بمناسبت اطلاع ایشان بر علم احکام نجوم «ستاره‌شناسان» نام میبرد.

منوچهر پیشدادی:

بفرمود پس، شاه تا موبدان ستاره‌شناسان و هم بخردان ۱
بجویند تا اختر زال چیست؟ بدان اختر از بخت سالار کیست؟ ۲
[سام] چنین گفت بانامور بخردان که: «ای پاک و هشیار دل، موبدان...» ۳

نوذر پیشدادی بیدادگری پیشه کرد،

بگیتی بر آمد ز هر جای غو جهان را کهن شد سر از شاه نو
که او رسمهای پدر در نوشت ابا موبدان و ردان تند گشت ۴.

کاوس بسیاوش گوید:

« چنین یافتم اخترترا نشان ز گفت ستاره شمر موبدان.» ۵

آنان نظر بمراتب فهم و درایت و اطلاعات و معلومات همواره طرف مشورت پادشاهان بودند. کیقباد،

سوی پارس بنهاد آنگاه روی چو چنگ زمانه رسید اندروی
نشست از بر تخت با موبدان ستاره شناسان و با بخردان ۶.

چون تعلیم و تربیت عصر بعهدهٔ آنان محول بود، درمجالس شاهان ارزش علمی کسان را هم ایشان تعیین میکردند. فردوسی در (پژوهش کردن موبدان از زال) گوید:

---

۱ - نباید از این بیت استنتاج کرد که موبدان و ستاره‌شناسان و بخردان سه صفت متمایز است. ابیات بعدی ازالهٔ هر گونه شکی را مینماید. مع‌هذا از شاهنامه برمیآید که بین موبدان و صفات مزبور عموم و خصوص من‌وجه موجود است بدین‌معنی که همواره موبدان بخرد و ستاره شناس و بیدار دلند، ولی بخردانی هم هستند که موبد نیستند. ۲ - ج ۱ ص ۱۴۴. ۳ - ج ۱ ص ۱۴۶. ۴ - ج ۱ ص ۲۴۳. ۵ - ج ۳ ص ۵۳۷.
۶ - ج ۲ ص ۳۱۴.

بخواند آن زمان زال را شهریار[۱] کزو خواست کردن سخن خواستار.
نشستند بیدار دل بخردان همان زال با نامور موبدان،
بدان تا بپرسند ازو چند چیز سخنهای بنهفته در پرده نیز[۲].

در امور عرفی (مانند ازدواج) نیز سروکار مردم با موبدان بود. کیکاوس چون سودابه‌را دید،

نگه کرد کاوس خیره بماند بسودابه بر، نام یزدان بخواند
یکی انجمن ساخت با بخردان ز بیدار دل، پیر سر موبدان.
سزادید سودابه‌را جفت خویش ازو کام بستد بآیین و کیش[۳].

باید دانست که بلاشك در ایران پیش از ظهور زرتشت روحانیان وجود داشتند وحتی بقول هردوتوس، طایفهٔ مغان (که آنرا یکی از طوایف شش گانهٔ ماد میشمارد) سمت روحانیت دینی داشتند و زرتشت نیز ازمیان مغان ظهور کرد. بنا براین اصطلاح (موبدان) که ریشهٔ لغوی آن با (مغان) یکی است بجا و مناسب استعمال شده است.

۴ - دوگانگی اعتقاد بدو مبدأ خیر وشر واسناد اعمال نیك بدان، و کردار زشت بدین، از فحوای شاهنامه مستفاد است. اهریمن و پیروان او (دیوان) همه جا بفریفتن و گمراه ساختن مشغولند. ابلیس ضحاك را می‌فریبد:

چنان بد که ابلیس روزی بگاه بیامد بسان یکی نیکخواه،
دل مهتر از راه نیکی ببرد. جوان، گوش گفتار اورا سپرد،
همانا خوش آمدش گفتار اوی. نبود آگه اززشت کردار اوی.
بدوداد هوش ودل وجان وپاك پراکند بر تارك خویش خاك.

اهریمن ویرا بکشتن پدر وتصاحب تاج وتخت برانگیخت: آنگاه،

۱- منوچهر. ۲- ج ۲ ص ۲۰۸. ۳- ج ۲ ص ۳۸۷ - فردوسی از این آیین وکیش نامی نمیبرد ولی بعکس پس از ظهور زرتشت اغلب از دین و ملت پهلوی و زردشتی یاد میکند.

جوانی بیاراست از خویشتن — سخنگوی و بینا دل و پاک‌تن،
همیدون بضحاک بنمود روی — نبودش بجز آفرین گفتگوی.
بدو گفت:«اگرشاهرا درخورم — یکی نامور مرد خوالیگرم[1].»
چو بشنید ضحاک، بنواختش — زبهر خورش جایگه ساختش[2].

وبدین ترتیب شاهرا بخوردن گوشت جانوران معتاد ساخت:

بخونش بپرورد بر سان شیر — بدان تا کند پادشه را دلیر،
سخن هرچه گویدش، فرمان کند — بفرمان او دل گروگان کند.

روزی ضحاک،

بدو گفت بنگر که تا آرزوی — چه خواهی؟ بخواه از من ای نیکخوی!

وی درخواست کرد که دستوری دهد تا کتف اورا ببوسد.

چو بوسید، شد برزمین ناپدید — کس اندرجهان این شگفتی ندید:
دو مار سیه از دو کتفش برست — غمین گشت و از هر سویی چاره جست.

چون پزشکان از مداوا عاجز شدند،

بسان پزشکی پس ابلیس، تفت — بفرزانگی نزد ضحاک رفت،
بدو گفت کاین بودنی کار بود — بمان تا چه گردد، نباید درود،
خورش ساز و آرامشان ده بخورد — نشاید جزاین چاره‌ای نیز کرد.
بجز مغز مردم مدهشان خورش — مگر خود بمیرند از پرورش[3].

پس از نزول سروش برفریدون،

فریدون بدانست کان ایزدیست — نه آهرمنی و نه کار بدیست[4].

فردوسی در «تاختن کردن منوچهر برسپاه تور» گوید:

بدانگه که روشن جهان تیره گشت — طلایه پراگند بر گرد دشت،
به پیش سپه، قارن رزم زن — ابا رای‌زن سرو، شاه یمن.

۱ـ خورشگر، طباخ. ۲ـ شاهنامهٔ بخ ج ۱ ص ۳۱. ۳ـ ایضاً ج ۱ ص ۳۳.
۴ـ ایضاً ج ۱ ص ۵۰.

خروشی بر آمد ز پیش سپاه / که : «ای نامداران وشیران شاه!»
«بدانید کاین جنگ آهرمن است / جهان آفرین را بدل دشمن است.»
«میان بسته دارید و بیدار بید! / همه در پناه جهاندار بید»!
«کسی کوشود کشته زین رزمگاه / بهشتی شود شسته پاك از گناه.» [۱]

کیکاوس را نیز ، اهریمن میفریبد :

چنان بد که ابلیس ، روزی بگاه / یکی انجمن کرد پنهان ز شاه،
بدیوان چنین گفت« کامروز کار / برنج و بسختی است با شهریار.»
«یکی دیو باید کنون چربدست / که داند همه رسم وراه نشست،»
«شود جان ، کاوس بیره کند / بدیوان بر، این رنج کوته کند.»
«بگرداندش سر ز یزدان پاك / فشاند بر آن فرزیباش ، خاك.»

(دیوی دژخیم) این کار پذیرفت و باجرای دستور پرداخت .

دل شاه از آن دیو بیراه شد / روانش ز اندیشه کوتاه شد [۲].

وهم کیکاوس ، چون قصد تسخیر مازندران (که جایگاه دیو سپید و پر از مخاطرات بود) کرد ، طوس با مهتران رای زد که باید رسولی نزد زال فرستاد،

مگر کو گشاید یکی پند مند / سخن بر دل شهریار بلند
بگوید که این اهرمن داد یاد / در دیو هرگز نباید گشاد . . .
یکی شاه را دردل اندیشه خاست / بپیچیدش آهرمن ازراه راست [۳].

کیخسرو چون باوج عزت رسید با خود اندیشید :

ز یزدان همه آرزو یافتم / وگر دل همه سوی کین تافتم.
روانم نباید کـه آرد منی / بد اندیشد و کیش آهرمنی.
شوم بد کنش همچو ضحاك وجم / که با تور وسلم اندر آیم بهم ...
بیزدان شوم ناگهان ناسپاس / بروشن روان اندر آرم هراس.

۱ـ شاهنامهٔ بخ ج۱ ص۱۰۸ . ۲ـ ج۲ ص۴۰۹ ـ ۴۱۰ . ۳ـ ج۲ ص۳۱۸ .

ز مـن بگسلد فرهٔ ایـزدی گرایم بکژی و نا بخردی ...
بگیتی بماند ز من نام بـد همان‌پیش یزدان سرانجام بد ۱.

داستان کشته شدن‌سیامك بدست‌دیو و جنگ گیومرث و هوشنك باا‌و و کشتنش و بند کردن‌تهمورث‌دیوان‌را و قصهٔ‌دیوسپیدمازندران ، و کشتن‌رستم‌ارژنگ‌وا کوان دیووغیره‌را سخت مشهور ودرشاهنامه مسطور است .

۵- ستاره‌پرستی

خیام(؟)درنوروزنامه، اندرروزگار گیومرث‌نویسد ۲:
«موبدان جمع آمدند و تاریخ نهادند ، و چنین گفتند موبدان عجم که داناآن روزگار بوده‌اند .... ایزد تعالی آفتاب‌را از نور بیافرید و آسمانها وزمینهارا بدوپرورش‌داد ، وجهانیان چشم بروی‌دارند که نوریست از نورهاء ایزد تعالی ، و اندروی باجلال و تعظیم نگرند که در آفرینش وی ایزد تعالی را عنایت بیش ازدیگران بوده‌است ، و گویند مثال این‌چنانست که ملکی بزرگ اشارت کند بخلیفتی ازخلفاء خویش ، که اورا بزرگ‌دارند وحق هنروی‌بدانند که هر که‌ویرا بزرگ داشته‌است ملك‌رابزرگ داشته باشد.»

و نیز در همان کتاب ، ضمن داستان طهمورث آمده ۳ : « و رهبان بزسپ ۴ در ایام او بیرون آمد ، ودین صابیان ۵ آورد . و او دین بپذیرفت ، و زنار بربست، وآفتاب‌را پرستید . »

۱- ج۵ص۱٤۰۵. ۲- چاپ تهران ص۳. ۳- ص۸. ٤- مراد بوذاسپ(بودا) است ولی بایددانست که‌طهمورث پادشاه‌افسانه‌یی‌است‌وظهور بودا درقرن‌ششم‌ق.م. بوده.
۵- در مورد صابیان نویسندگان اسلامی اختلاف بسیار دارند : خوارزمی صاحب مفاتیح العلوم گوید :« کلدانیان آنانند که صابیان وحرانیان نامیده میشوند، و بقایای ایشان در حران وعراق هستند ، وپیغمبر خود بوذاسپ رامیدانند که درهند ظهور کرد، و برخی‌از ایشان میگویند که هرمس بوده است . اما بوداسف درروزگارشاه طهمورث‌بود ودبیری پارسی را اوآورد، واین‌قوم را در زمان مأمون بود که صابئین نام نهادند ، اما صابیان حقیقی فرقه‌ای از نصاری‌و باقیماندههای سمنیان‌درهند ودرچین هستند.»ابن‌الندیم‌مختصری از عقاید صابیان حران در کتاب الفهرست ضمن(مقالة‌التاسعه) آورده . رك. چاپ مصرص ٤۵٤ ببعد ؛ چاپ لندن ص ۳۲۰ ببعد ؛ نوروزنامه ص ۸۵ . بیشتر نویسندگان اسلامی و مفسران قرآن صابئان را بستاره پرستان تعبیر کرده‌اند . محققان غربی راجع بآنان تحقیقات مفید انتشار داده‌اند که مجال ذکر آنها نیست.

علاوه بر اینکه فردوسی اغلب یزدان را بنام « خداوند خورشید و ماه »[۱] ذکر میکند، دقیقی نیز در داستان اعتکاف لهراسب در نو بهار، بدین موضوع اشاره نماید:

بیفکند یاره، فرو هشت موی — سوی داور دادگر کرد روی،
همی بود سی سال پیشش بپای — بدینسان پرستید باید خدای.
نیایش همی کرد خورشید را — چنانچون که بدراه جمشید را[۲].

وهمو در شاهنامه، راجع بایوانی که گشتاسب ساخت گوید:

برو بر نگارید جمشید را — پرستندهٔ ماه وخورشید را[۳].

بهمین مناسبت است که مؤلف تاریخ طبری نویسد: گشتاسب وپدرش لهراسب بردین صابئان بودند تاهنگامی که زردشت نزد ایشان آمد[۴]، ومحمدبن محمود آملی در نفایس الفنون آورده[۵]:

« زمان او (گشتاسف) زردشت ظاهر شد و مردمان را از دین صابیان[۶] بازداشت و بدین مجوس دعوت کرد. » و صابیان در نظر مسلمانان بستاره پرستی معرفی شده‌اند.

۶ - آتش‌پرستی

درسنت زرتشتیان آمده‌است:

درآغاز آفرینش آتش هستی یافت و بسه بخش تقسیم شده، از جنبش بادگرد جهان میگشت، تا هر یك بجایی آرام گرفت. آذر گشسب[۷] درآغاز پادشاهی کیخسرو در گزن فرود آمدو آتش شهریاری وجنگیان شمرده میشد. آتش دوم موسوم است بآذر فرنبغ[۷] که آتش پیشوایان دینی است وآن در فارس اندر کاریان فرود آمد. آتش سوم آذر برزین‌مهر نام‌دارد و آن آتش برزیگران است که

۱ـ که شرح آن درهمین بخش گذشت. ۲ـ شاهنامهٔ بخ. ج۶ ص۱۴۹۶. ۳ـ ایضاً. ج ۶ ص ۱۴۹۹. ۴ـ الشاهنامه، ترجمهٔ فتح‌بن‌علی البنداری چاپ مصر ج ۱ ص۳۳۳. ۵ـ قسم‌اول درعلوم اواخر ص۲۲۲. ۶ـ دراصل. صابیان (!) ۷ـ شرح آن دربخش ۴ بهرهٔ۲ بیاید.

درخراسان اندر ریوند نیشابور نزول کرد ۱.

از روایت فوق و روایات دیگری که از این پس ۲ بیاید مستفاد میشود که پرستش آتش پیش از ظهور زرتشت درمیان ایرانیان معمول بوده ۳. فردوسی نیز رسم پرستش آتش را بهوشنك انتساب میدهد :

یکی روز ، شاه جهان سوی کوه — گذر کرد باچند کس همگروه.
پدید آمد از دور ، چیزی دراز — سیه رنگ و تیره تن و تیز تاز،
دو چشم از برسر چو دو چشمه خون — ز دود دهانش جهان تیره گون.
نگه کرد هوشنك باهوش و هنك ۴ — گرفتش یکی سنك و شد پیش جنك،
بزور کیانی بیازید دست — جهانسوز مار، از جهانجو بجست،
بر آمد بسنك گران سنك خورد — هم آن و همین سنك بشکست خرد،
فروغی پدید آمد از هر دو سنك — دل سنگ گشت از فروغ آذرنگ ۵.
نشد مار کشته ، ولیکن ز راز — پدید آمد آتش از آن سنك، باز.
هر آنکس که بر سنك آهن زدی ۶ — ازو روشنایی پدید آمدی.
جهاندار پیش جهان آفرین — نیایش همیکرد و خواند آفرین.
که اورا فروغی چنین هدیه داد — همین آتش آنگاه قبله نهاد،
بگفتا : « فروغیست این ایزدی — پرستید باید اگر بخردی. » ۷

تعجب در اینست که فردوسی خود ، از این پیش یعنی در داستان سیامك گوید :

۱ـ پورداود. گاتها چاپ اول ص ۲۳ـ ۲۵. ۲ـ بخش ٤ بهرهٔ ۲ : آتش. ۳ـ رك. همین بخش ص ٤۰ ببعد. ٤ـ همین مصراع فردوسی موجب اشتقاق لغة عامیانهٔ فرهنك نویسان گردیده که معنی هوشنگ را از هوش و هنگ گرفته اند (رك. برهان قاطع). ٥ـ یعنی آتشین رنك، سرخ و بمعنی برق و اخگر هم آمده . نظامی : که از غم بجانم رسید آذرنك. ٦ـ بدیهی است که در آغاز پیدایش آتش، از تصادم دو قطعه سنگ (چنانکه در داستان فوق آمده) مانند سنگ چخماق، آتش بدست میآوردند ؛ چه هنوز عهد آهن نرسیده بود که بشر آتش را کشف کرد. ۷ـ سپس فردوسی از جشن سده که بهمین مناسبت بنیاد نهاده شد ، سخن رانده (شاهنامهٔ بخ ج ۱ ص ۱۸ - ۱۹) .

بدانگه بدی آتش خوب رنگ چو مر تازیان راست محراب سنگ[۱].

در شاهنامه، در بارهٔ هوم معاصر کیکاوس و کیخسرو (پس از آگاهی از حال افراسیاب) آمده:

نخستین بر آتش نیایش گرفت جهان آفرین را ستایش گرفت،
بپردخت و بگشاد راز نهفت همه دیده با شهریاران بگفت[۲].

ساختن آتشکده‌ها دراین عصر معمول بوده[۳]: لهراسب پیش از ظهور زردشت در بلخ،

یکی شارسانی بر آورد شاه پراز برزن و کوی و بازار گاه،
بهر برزنی جای جشن سده[۴] همه گرد بر گرد، آتشکده.
یکی آذری ساخت برزین بنام که بد با بزرگی و با فرو کام[۵].

بعدها خود او در آتشکده اعتکاف گزیده بعبادت پرداخت:

بدان خانه شد[۶] شاه یزدان پرست فرود آمد آنجا و هیکل ببست،
ببست آن در بافرین خانه را نهشت اندر آن خانه بیگانه را.
بپوشید جامهٔ پرستش پلاس خرد را برینگونه باید سپاس.
بیفکند یاره، فرو هشت موی سوی داور دادگر کرد روی.
همی بود سی سال پیشش بپای بدینسان پرستید باید، خدای[۷].

چون کیخسرو خواست از دنیا منقطع گردد ایرانیان بدو گفتند:

همه پیش یزدان ستایش کنیم بآتشکده در، نیایش کنیم،
مگر پاك یزدان ببخشد بما دل موبدت[۸]، بر درخشد بما[۹].

و نیز از شاهنامه بر میآید که معابدی برای موبدان ساخته شده و بپرستش اختصاص داشت[۱۰].

۱ـ شاهنامهٔ بخ ج ۱ ص ۱۸. ۲ ـ ایضاً ج ۵ ص ۱۳۹۱. ۳ ـ در ملل و نحل شهرستانی پس از ذکر آتشکده‌هایی بنام آفریدون و بهمن و سیاوش وارجان آمده: «واین آتشکده‌ها پیشتر از زرادشت بنا کردند.» (ملل و نحل ترجمهٔ افضل الدین صدر ترکهٔ اصفهانی ص ۲۶۹).
٤ ـ مراد همان جشن آتش است. رك. بخش ٤ بهرهٔ ۲. ٥ ـ ج ٦ ص ١٤٤٦.
٦ـ مراد نوبهار است که باشتباه آتشکده معرفی شده. رك. بخش ٦ بهرهٔ ۲: دقیقی.
۷ـ ج ٦ ص ١٤٩٦. ۸ـ مراد از موبد زاهد است. دل موبد یعنی دل زاهدوار، پرهیزکار از دنیا. ۹ـ ج ٥ ص ١٤٣۷. ۱۰ ـ ولی تصریحی نشده براینکه این نوع معابد مانند عصر آینده (زرتشتی) همان آتشکده بوده است.

کیکاوس برای موبد بزرگ دستورداد معبدی بسازند :

ز جزع یمانی یکی گنبدی نشستنگه نامور موبدی،
ازیرا چنین جایگه کرد راست که دانش از آنجای هر گز نکاست[۱].

فردوسی ازاین معابد به«جای پرستش» تعبیر آورده :

کیخسرو پس از تنبه وتصمیم بانقطاع ،

سر هفته را گشت خسرو نوان بجای پرستش نبودش توان،
بهشتم ز جای پرستش برفت بر تخت شاهی خرامید تفت[۲].

هم او :

بیامد بجای پرستش ، بشب بدادار دارنده بگشاد لب . .[۳]

و نیز «جایگاه پرستش» گفته است :

مرا جایگاه پرستش بس است که این گنج من بهر دیگر کس است[۴].

هردوتوس گوید : ایرانیان معابد خودرا بر جای مرتفع میساختند[۵]. فردوسی نیز گوید :

گروهی که کاتوزیان خوانیش[۶] برسم پرستندگان دانیش،
جدا کردشان [۷] از میان گروه پرستنده را جایگه کرد کوه [۸].

دربارهٔ «هوم»،

پرستشگهش کوه بودی همه ز شادی شده دور و دور ازرمه.

و نیز گوید :

یکی جای دارم برین تیغ کوه پرستشگهی نیز دوراز گروه[۱۰].

در تاریخ سیستان ، شرحی از آیین سیستانیان پیش از ظهور زردشت یاد شده است[۱۱].

۱- ج۱ص۴۰۹. ۲- ج۵ ص۱۴۰۷ . ۳- ج۵ ص۱۴۰۹. ۴- بنقل لغت نامهٔ دهخدا: پرستش . ۵- Herodotus, 1, 131; cf. Strabo XV.

۶- رك. عنوان «فردوسی» درهمین کتاب. ۷- فاعل«جمشید» است.

۸- شاهنامهٔ بخ ج۱ ص۲۴. ۹- ایضاً ج۵ ص۱۳۸۷. ۱۰- ایضاً ج۵ ص۱۳۹۱.

۱۱- تاریخ سیستان ص۶۲۹ .

بخش دوم

زرتشت مؤسس مزدیسنا

وجه اشتقاق ، پدر، مادر، نسبت ، زمان ، نام خانوادگی ، مولد ، خانواده ، پسران، دختران، پسر عم ، محل بعثت ، پادشاه معاصر، پیروان ، شهادت.

زرتشت در ادبیات پارسی .

۱ ـ زرتشت و شهریاران :

فریدون ، منوچهر ، گشتاسب.

۲ ـ زرتشت و انبیای بنی اسرائیل:

ابراهیم خلیل ، ارمیای نبی ، عزیر ، انتقاد ، آیین مزدیسنا و کیش موسی ، زرتشت وماراسپند ، وخشورسیمباری، زرتشت در استخر ، انتساب شعبده ، نسبت پیسی ، زرتشت وصاحب البحر.

نشسته بیك دست چون زردهشت
که با زند واستآمده ازبهشت.
فردوسی.

زرتشت

وجود تاریخی یا وهمی

بعضی از دانشمندان مانند هوسینگ **M.G. Hüsing** فرضیه‌ای اظهار کرده‌اند مبنی بر اینکه زرتشت کاملا وجودی موهوم است[1]. باید دانست که موهوم بودن شخصیت فردفرد پیامبران و پیشوایان دینی، از طرف اشخاص مختلف اظهار شده[2]، ولی امارات و قراین تاریخی وقیاس ووجود ادیان مشخص ولزوم انتساب آنها بشارع نخستین شان منطقاً وجود پیشوایان دینی را اثبات میکند[3].

وجه اشتقاق

نام مؤسس مزدیسنا باشکال ذیل در زبان پارسی استعمال شده است.

زردشت:

بر آیین **زردشت** پیغمبرم ز راه نیاکان خود نگذرم. فردوسی.

زردهشت (بضم چهارم):

خجسته پی نام او **زردهشت** که اهریمن بد کنش را بکشت. دقیقی.

زردهشت (بکسر چهارم):

یکی سرو آزاده را **زردهشت** به پیش در آذر اندر بکشت. دقیقی.

زراتشت:

۱ـ Mitteil d. Geograph. Gesellschaft, 1919, p. 409, sqq.

۲ـ حتی راجع به عیسی ع و محمد ص.

۳ـ A. Christensen, Quelques notices sur les plus anciennes périodes du Zoroastrisme. Copenhague, p. 81.

روان‌شد دین پاك مزدیسنان   زپیغمبر **زراتشت** سپتمان. زرتشت‌بهرام‌پژدو.

زرتهشت :

لب‌یاقوت رنگ و نالۀ چنگ   می‌چون لعل و کیش **زرتهشتی**. دقیقی .

زره‌تشت (بتخفیف وتشدید دوم):

یکی تازه کن قصۀ **زره‌تشت**   بنظم دری وبخط درشت. زرتشت‌بهرام.

زارتشت، زارهشت، زاردهشت، زاردشت، زارتهشت، زارهوشت، زرادشت، زراهشت ، زره‌دشت،زره‌هشت[۱] و معمولتر از همه **زردشت**[۲] و **زرتشت**[۳] میباشد.

این نام در گاتها ، در حین معرفی پیامبر خویش را بصورت زرثوشتره Zarathushtra آمده[۴]. دروجه‌اشتقاق‌این‌اسم،ازدوهزار سال‌پیش تا کنون نویسندگان حدسها زده‌اند . دینون **Deinon** یونانی زرتشت را به **ستایندۀ ستاره** ترجمه کرده‌است.

آنچه بتحقیق پیوسته‌است‌اینست که این‌نام مرکبست از دو جزو : زرته ، اشتره . در مورد زرته اختلاف بسیار است : ویندیشمن **Windischmann** و مولر **Müller** آلمانی آنرا (باجرأت) معنی کرده ومفهوم کلمۀ مرکب (دارندۀ شتر باجرأت) میشود . کاسل **Cassel** آنرا (پسرستاره) تصور کرده . دهارله **De Halez** بلژیکی بمعنی (رخشان‌مثل‌زر«طلا») پنداشته‌است. دارمستتر **Darmesteter** جزو نخستین را «زراتو» دانسته وبمعنی (زرد) گرفته. بارتولمه **Bartholomae** گوید[۵]: زرثوشتره از : زرنت **zarant** ،صفت بمعنی‌پیر(هندی‌باستان ـ **járant** صفت، استی‌شرقی **zärond** + **usthtra** بمعنی شتر آمده . پس‌جمعاً بمعنی «دارندۀ شترپیر» است. باید دانست که کلمۀ «زر» دراوستا زئیریته **zairita** آمده‌ومناسبتی‌باوجه اشتقاق برخی ازخاورشناسان ندارد.

۱ـ جهانگیری ، برهان، انجمن آرا ، التفهیم ابوریحان، فرهنگ شاهنامه.

۲ـ رك . بیت اول صفحۀ قبل.   ۳ـ رك. نامۀ تنسر. ترجمۀ ابن اسفندیار، مصحح مینوی ص ۴۰ .   ۴ـ در پهلوی Zartuxsht (نیبرگ ۲۵۴) و باروچا (فرهنك پهلوی ص ۵۰۸) در پهلوی Zartôsht و Zaratôhasht ضبط کرده است .   ۵ـ بارتولمه ۱۶۷۶ .

درجزو دوم‌این نام اشکالی نیست چه‌هنوز کلمهٔ شترواشتر در زبان پارسی مستعمل است. حدس قوی میرود که معنی ترکیبی کلمه «دارندهٔ شتر زرد» باشد .

نباید اظهار شگفتی کرد که نام پیامبر ایرانی مرکب از نام چهارپایی است ، چه بسیاری از نامهای ایرانی از اسب و گاو وشتر (چهارپایان سودمند) مرکبست ، چنانکه اسم پدرزن زرتشت فراششتر (فراشا، فرا = مقدم + اشتر بمعنی شتر) یعنی دارندهٔ شتر راهوار یاتندرو ، و نام پدر زرتشت پوروشسب (پوروش بمعنی دورنگ وسیاه‌وسپیدوپیر + اسب)یعنی دارندهٔ اسب پیر است[۱] .

نویسندگان فرهنگهای پارسی[۲]نوشته‌اند: زرتشت بمعنی آفریدهٔ اول، ونفس کل ، ونفس ناطقه،وعقل‌فلك عطارد ، ونورمجرد ، وعقل‌فعال ، وربالنوع‌انسان ، وراست گوی ، ونوریزدان‌باشد ؛ وزردشت را نیز گویند که پیشرو وپیشوای آتش‌پرستانست. بایددانست که کلیهٔ معانی مذکور مجعول وناشی‌از عقاید پیروان‌آذر کیوان است[۳] .

نام‌خانوادگی: سپیتمه

نام پیغمبر در گاتها ودیگرقطعات اوستا ، گاهی بنام خانواده‌اش «سپیتمه» افزوده شده : زرثوشتره سپیتمه[۴]. گفته میشود . نام اخیر را در پهلوی و زبان پارسی اسپیتمان یا سپنتمان[۵]خوانده‌اند . ظاهراً معنای آن (ازنژادسپید) ویا (ازخاندان سپید) میباشد، چه در جزواول‌آن سپیته spita (سپیت ، سپید) شکی‌نیست[۶] . مؤلف انجمن‌آرا این‌کلمه را « سپنتان » آورده است[۷] . زرتشت بهرام پژدو آنرا بشکل « سپتمان » درارداویرافنامه بتصحیف استعمال کرده گوید :

۱- برای اطلاع ازوقه‌اللغهٔ عامیانهٔ «زردشت»، رك.فرهنگ‌رشیدی وغیاث‌اللغات.

۲- برهان، انجمن‌آرا، آنندراج. ۳-رك. آذر کیوان‌وپیروان او بقلم‌نگارنده.

٤- یا «سپیتامه» Spitâma (هرتسفلد.زرتشت‌وجهان اوص۵۱). ۵- بتصحیف.

٦- هرتسفلد، سپیتامه‌را خانواده‌ای از «ماد» میداند که در «رگا» (ری)حکومت داشته است (زرتشت وجهان او ص ۵۱) . ۷- ذیل «زردشت بزرگ».

که اورا نام زردشت سپتمان گزیده از همه خلقان ودامان[1].

ونیز گوید:

روان شد دین پاك مزدیسنان ز پیغمبر **زراتشت سپتمان**.

معرب این کلمه درتاریخ طبری[2] اسفیمان ودر مروج‌الذهب[3] استیمان(اسبیمان.ظ) یاد کرده‌اند[4].

دربارهٔ مولد زرتشت اختلاف است :

مولد ومنشأ زرتشت

۱ـ طبری[5] وپیروان او ابن‌الاثیر[6] وخواندمیر[7] اورا ازمردم‌فلسطین دانسته‌اند . این پندار از آنجا ناشی شده که خواسته‌اند وی را شاگرد یکی از انبیای بنی‌اسرائیل معرفی کنند وماراجع بآن درهمین مبحث تحت‌عنوان «زرتشت وانبیای‌بنی‌اسرائیل» بحث‌خواهیم کرد .درهرحال این‌قول براساسی‌نیست وامروزه طرفداری ندارد .

۲ـ بعضی منشأ زرتشت‌را پارس دانسته‌اند .درنظام‌التواریخ ونفایس‌الفنون‌آمده[8]: « زمان او (گشتاسف) زردشت ظاهر شد و مردمان را از دین صابیان بازداشت و بدین مجوس دعوت کرد و گشتاسف‌ازخراسان بفارس‌آمد وبدو بگروید وبه‌زندخواندن‌مشغول شدوآتشکده‌ها فرمود ساختند. »

مؤلف تبصرة‌العوام گوید[9] وی ازاهل آذربایجان بود و درپارس مقیم شد.

این قول متروك است وهیچیك از محققان اخیر ومعاصر باآن موافقت‌ندارند.

۱ـ دام dâm دراوستا بمعنی‌خانه وسرای ودر پهلوی بمعنی موجوداتست (بارتولمه ص۷۳۵) .

۲ـ تاریخ‌طبری جزواول ص۲۹۳ . ۳ـ مروج‌الذهب جزواول‌ص۱۹۳.

٤ـ درحبیب‌السیرچاپ اول تهران ج ۱ ص۷۲ نام پدر زرتشت «آسیمان» آمده که محرف همین نام است .

٥ـ تاریخ‌طبری جزو اول‌ص ۲۸۲.

٦ـ کامل التواریخ ج ۱ص۱٤٥.

٧ـ حبیب‌السیرچاپ اول‌تهران‌ج ۱ ص۷۲ .

٨ـ نظام‌التواریخ ص۱۸؛ نفایس‌الفنون ، قسم‌اول‌درعلوم‌اواخر ص۲۲۲.

٩ـ ص ۱۳ .

۳- بعضی «ری» را مولد او دانسته‌اند. در رسالهٔ پهلوی «شهرستانهای ایران» بند ٦۰ آمده: «شهرستان [ری را] ... ساخت زرتشت پسر سپتامان از آن شهرستان بود.»[۱] طبق سنت مخصوصاً خانوادهٔ «دغدو» مادر زرتشت از «رگا» (ری) دانسته شده[۲].

شهرستانی[۳] وخواندمیر[۴] مادر زرتشت‌را از ری میدانند وهدایت درانجمن آرا گوید[۵] که وی به «ری» آمد.

هرتسفلد خانوادهٔ سپیتمان - خانوادهٔ زرتشت - را از رگا (ری) میداند و گوید[٦] که زرتشت در خانهٔ پدر خویش پوروشاسپه (پورشسب) در رگا متولد گردید.

مؤلف حبیب‌السیر، بنابریك روایت او را از اهل دماوند دانسته‌است[۷].

«رغا»، «رگا» یا ری قدیم جزو ماد بزرگ محسوب میشد؛ و بنابراین روایت زرتشت مادی محسوب میگردد. پلینیوس بزرگ (۲۳-۷۹م.) در «تاریخ‌طبیعی» خود، جزو سی‌ام بند ۲ او را بعنوان زرتشت مادی[۸] یاد کرده‌است[۹]. هرتسفلد هم‌زرتشت‌را مادی دانسته‌است[۱۰].

دراوستا یسنای۱۹ بند۱۸ ازری بنام«رغهٔ زرتشت» یاد شده. درجای دیگر اوستا در فرگرد اول وندیداد بند ۱۵ نیز از ری یاد شده گوید: «دهمیان این کشورهای باشکوه؛ رغه‌دوازدهمین‌است که‌من‌اهورمزدا بیافریدم» درتفسیرپهلوی‌این بند،مفسر آنرا ری آذربایجان میداند وبعد گوید: برخی آنرا همین ری میدانند. ازین عبارت مستفاد میشود که دو ری داشته‌اند. اما ری اصلی (ماد بزرگ که خرابه های آن نزدیك تهران

۱- شهرستانهای ایران. ترجمهٔ‌صادق هدایت. مجلهٔ‌مهر۳:۷ص ۱۷٤.

۲- Early religious poetry of persia, p. 49.

۳- الملل‌والنحل چاپ‌لیپزیك باهتمام کرتن‌ص۱۸۵.

٤- حبیب‌السیر چاپ‌اول‌تهران‌ج۱.ص۷۲. ۵- در «زردشت».

٦- زرتشت‌وجهان‌اوص۵۱. ۷- حبیب‌السیر چاپ اول‌تهران ج۱ص۷۱.

۸- Zaratum medos.

۹- Pline, Histoire Naturelle, traduit par M.E. Littré. tome 2. Paris 1883, p. 322.

۱۰- زرتشت و جهان اوص ۵۱.

دیده‌میشود - ودر کتیبهٔ بغستان(بیستون)داریوش‌بنام رگا Ragâ یاد شده)مرکزروحانیت ایران‌محسوب‌میشدوموبدان‌موبد که عنوان زرتوشترتمه Zaratushtro- tema -یعنی مانند زرتشت - داشت درهمین ری‌اقامت‌میگزید. همچنانکه پاپ سابقاً دربخشی ازایتالیا سلطنت‌داشت (وهنوزهم در واتیکان شبه‌حکومتی دارد) ایالت ری نیز مرکز فرمانروایی مادی ومعنوی موبدان موبدبود.

ابوریحان بیرونی از موبدان‌موبد ری نام برده بدو عنوان مصمغان (مس‌مغان)[۱] میدهد واورا از بلوك نهاوند (دماوند) میشمرد.

یاقوت نیز درمعجم‌البلدان از برج وباروی‌استوناوند درناحیهٔ دنباونددرایالت ری گفتگومیکند ومیگوید که عرب نتوانست آنرا بزودی فتح کند. این مرکز در عهد مهدی خلیفهٔ‌عباسی بدست تازیان افتاد وبقول طبری فتح استوناوند بسال ۱٤۱ هجری صورت گرفت ومسمغان با دو دختر خود اسیر گردید[۲].

ری مرکز مغان‌بود وآنان قومی بودند که ازدیرباز روحانیت را بخود اختصاص داده بودند، پس از رواج دین زرتشت، این گروه نیز بآیین وی گرویدند و ریاست روحانی را همچنان حفظ کردند، تابدانجا که مغ مترادف زرتشتی گردید .تصور میرود بعدها برای‌ایجادارتباط بین‌زرتشت‌ومغان،مادراوو بعضی‌خوداوراmادی‌وازاهل‌ری دانسته‌اند.

٤- در سنت زرتشتیان، زرتشت از مردم مغرب ایرانست و گروه بسیار از محققان همین نظر را اختیار کرده‌اند[۳].

غالباً مورخان ایرانی وتازی اورا بآذربایجان انتساب داده‌اند، از آن جمله است ابن‌خردادبه وبلاذری وابن‌الفقیه ومسعودی وحمزهٔ اصفهانی ویاقوت وقزوینی و ابوالفداء که ویرا از آذربایجان یاد کرده‌اند ومخصوصاً ارمیه را محل ولادت او گفته‌اند[۴]. طبری وپیروان او- هر چند زرتشت را اصولا از فلسطین نوشته‌اند[۵]- معتقدند که وی از آنجا

۱- یعنی بزرك مغان. ۲-پورداود. گاتها چاپ اول‌ص۲۵-۲٦.

۳- رك. کریستنسن. یادداشتی‌چنددرخصوص قدیمترین ادوار آیین زرتشتی ص۸۱.

٤-دررسالهٔ‌مجعول«سیاحت نامهٔ‌فیثاغورس»(ترجمهٔ‌اعتصامی ص٦٤و۱۳۵)اززرتشت به «مصلح‌ارمی» تعبیرشده. یاقوت درمعجم‌البلدان ذیل«ارمیه» زرتشت را بدانجا نسبت داده است. ۵- چنانکه گذشت.

بآذربایجان مهاجرت کرده‌است.

حمزهٔ اصفهانی نوشته[۱]: «کشتاسب کان فی‌سنة ثلثین من‌ملکه و خمسین من عمره ، اتاه زردشت (من) آذربیجان».

مؤلف غرراخبارملوك‌الفرس گوید[۲]:«و کان (زردشت)من‌موقان‌من بلاد آذربیجان».

شهرستانی آرد[۳]: «زرادشت بن بورشسب، الذی‌ظهر فی‌زمان کشتاسف‌بن‌لهراسب‌الملك، وابوه کان من‌آذربیجان ، وامه من‌الری.»

وهم شهرستانی گوید[۴]: «جعل(الله‌تعالی) روح زرادشت فی شجرة‌انشأهافی اعلی علیین وغرسها فی‌قلة جبل من‌جبال آذربیجان یعرف باسموندخر .» اسموندخر محرف «اسنوند جر» (اسنوند گر)است یعنی کوه‌اسنوند ، وآن کوهی‌بود درآذربایجان[۵].

شهرزوری درنزهة‌الارواح گوید[۶]:«زردشت‌میگوید اصل‌من‌ازآذربایجان است،آنجا که‌آفتاب‌ازشانه‌های‌اهلش‌زایل‌شونده‌است‌وبخارات‌همیشه‌متکاثف‌است‌وبرفها دایم‌ریزنده.»

مؤلف مجمل‌التواریخ والقصص‌نویسد[۷]: « (زردشت) ازآذربایگان ببلخ رفت .»

یاقوت درمعجم‌البلدان ذیل « ارمیه» گوید : «بینها (ارمیة) وبین البحیرة نحو ثلاثةامیال اواربعة، وهی‌فیمایزعمون مدینة زرادشت نبی‌المجوس. »ـ خواندمیر[۸] ومحمد قاسم کاشانی[۹] محل ریاضت زردشت را کوه سبلان (آذربایجان) نوشته‌اند .

در انجمن آرای ناصری‌آمده[۱۰]:« گویند وی در شهر اردبیل وسبلان ظهور کرده واصلش از شهری‌بوده در میانهٔ مراغه وزنگان که شیر(شیز) نام‌داشته، به ری‌آمده، واز ری رو بتختگاه شاهنشاه لهراسب و گشتاسب نهاده که آنرا ایرانشهرمینامیده‌اند... »

عدهٔ بسیارازنویسندگان‌شرق‌وغرب‌همین‌راه‌حل‌راپذیرفته‌و گفته‌اند که‌وی‌درمغرب ایران متولد شد وسپس‌بسوی‌شمال‌شرقی‌ایران رفت ودین‌خودرا درآن ناحیه رواج‌داد[۱۱].

۱ـ تاریخ‌سنی‌ملوك‌الارض‌والانبیاءص۲۷. ۲ـ چاپ‌زتنبرك(ترجمهٔ گشتاسب).
۳ـ الملل‌والنحل چاپ لیپزیگ باهتمام کرتن ص ۱۸۵ .
۴ـ الملل والنحل چاپ لیپزیك باهتمام کرتن ص ۱۸۵ـ۱۸۶ .
۵ـ بندهشن. یوستی‌ص۶۵. ۶ـ ترجمهٔ آن(کنزالحکمه) ص۱۹۴.
۷ـ ص۹۲. ۸ ـ حبیب‌السیر چاپ اول تهران ج ۱ ص۷۲ .
۹ـفرهنك سروری :زردشت. ۱۰ـ در: زردشت وزرتشت.
۱۱ـ کریستنسن. یادداشتی‌چند، درخصوص قدیمترین ادوار آیین‌زرتشی. ص۸۱.

۵ ـ بعض خاورشناسان از زمان انکتیل‌دوپرون **Anquetil Duperron** ببعد«بلخ» را مولد ومنشأ او دانسته‌اند[۱]. نولد که موطن اوستارا شمال شرقی ایران داند[۲]. استاد هنینگ نیز شمال شرقی ایران ـ یعنی خوارزم ومرو وهرات ـ را مرکز زرتشت میداند[۳].

گشتاسب ، پادشاه حامی زرتشت از شمال‌شرقی یا مشرق ایران بود، ودراین امر خلافی نیست. زرتشت که خودرا به‌دربار گشتاسب معرفی کرد ومردم را بدین خودخواند، کتاب وی ـ نخستین سرودهای مقدس ـ میبایست بزبانی باشد که مردم آن ناحیه بفهمند.

دراین صورت مسایل ذیل پیش میآید :

۱ـ آیا زرتشت خود از مردم همان ناحیه بوده؟ درین صورت زبان اصلی او همان زبان قوم گشتاسب بوده است.

۲ـ آیا زرتشت ازناحیهٔ دیگری بسوی گشتاسب رفت؟ دراین‌صورت قاعدةً بین‌زبان اصلی او ـ چه اصل وی آذربایجان باشدیا ری ویا موضع دیگر ـ وزبان قوم گشتاسب میبایست اختلافی بین باشد ، درین صورت چگونه فصیح‌ترین سرودهای مقدس‌رابزبان قوم بومی سروده است؟

ازین رو گروهی از محققان طرفدار این عقیده‌اند که زرتشت خود از مشرق یا شمال شرقی ایران بوده است واو را بدلایلی بمغرب ایران نسبت داده‌اند.

استاد هنینگ گوید[۴] بعدها که ایرانیان ایالت شرقی خودرا ازدست دادند سعی کردند زرتشت را بمغرب ـ ماد یا آذربایجان ـ نسبت دهند .

برخی نیز گفته‌اند که درعهد ساسانی که ایالت ارمنستان بکیش مسیحیت گروید، وآذربایجان ازسوی شمال ومغرب باایالات مسیحی روم هم‌سرحدشد، روحانیان ورجال‌دولت کوشیدند که آذربایجان‌را پایگاهی مقدس معرفی کنندو بدین‌وسیله سدی سدید ایجاد نمایند.

۱ـ پورداود . گاتها چاپ اول ص۲۳ ؛ ورك . کریستنسن. یادداشتی چند درخصوص قدیمترین ادوار آیین زرتشتی ص۸۱.
۲ـ حماسهٔ ملی ایران. ترجمهٔ علوی ص۲ـ۳.
۳ـ هنینگ. زرتشت ص۴۳.
۴ـ هنینگ. زرتشت ص۴۳.

بهمین ملاحظه آب دریاچهٔ ارمیه (در اوستا چئچسته **Caecasta**)[۱] در اوستا[۲] و بندهش و دیگر کتب پهلوی مقدس شمرده شده است. آتشکدهٔ معروف گزن موسوم به آذر گشسب[۳] نیز بهمین مناسبت مورد توجه و احترام بوده است.

زمان زرتشت

دربارهٔ عصر زرتشت اقوال مختلف است:

یونانیان قدیم زمان او را بسیار بالا برده‌اند. خسانتوس **Xantus** (۵۰۰-٤۵۰ ق.م.)[٤] - که ظاهراً قدیمترین کسی است که نام زرتشت را برده - ومورخان دیگر (بنقل از او) نوشته‌اند که: پیغمبر ایران شش هزار سال (بنابنسخ دیگر ۶۰۰ سال) پیش از لشکر کشی خشیارشا پادشاه هخامنشی ضد یونان میزیسته[۵]. دراین صورت اگر تاریخ مزبور را ۶۰۰ بدانیم[۶] زمان زرتشت در حدود سال ۱۰۸۰ پیش از مسیح خواهد بود.

ارسطو **Aristoteles** و ادکسوس **Eudoxus** نوشته‌اند که زرتشت شش هزارسال پیش از وفات افلاطون (متوفی بسال ۳٤۷ ق.م.) میزیسته[۷]. هرمدروس **Hermodoros** پنجهزار سال پیش از جنگ یونان وترویا **Troya** را ذکرمیکند، بنابراین زمان زرتشت ۶۱۰۰ سال پیش از مسیح میشود. بروسوس **Beroso**[۸] مورخ کلده (قرن سوم میلادی) زرتشت را سرسلسلهٔ پادشاهان ماد میداند که ازسال ۲۳۰۰ تا

۱- درفارسی «چیچست» در نزهة القلوب حمدالله مستوفی مقالهٔ سوم باهتمام لیسترنج سال ۱۳۳۱ ص۸ «بحیرهٔ چیچست» آمده، ولی درغالب نسخ شاهنامهٔ فردوسی بتحریف «خنجست» یاد شده است.

۲- سیروزهٔ بزرك بند۹ (پورداود. خرده اوستا ص۱۹۹)؛ آتش نیایش بند۵ (خرده اوستا ایضاً ص۱۳۱)؛ آبان یشت بند٤۹.

۳- رك. بخش٤ بهرهٔ۲.

٤- بعضی ازمحققان معاصر دوخسانتوس قائل شده‌اندوخسانتوس دوم متأخر است، رك. J. Hertel, Die Zeit Zoroasters. Leipzig 1924, s. 16.

۵- هرتل درکتاب مذکور (ایضاً) شك خودرا نسبت بقائل این‌قول که زرتشت ۶۰۰۰ سال پیش از لشکر کشی خشیارشا باشد، وگوینده همان خسانتوس قدیم واصلی باشد، اظهار میدارد (تقی‌زاده).

۶- طبق حدس اوستا شناسان بنابر تقریب حداقل.

۷- عدد پنجهزار وشش هزار سال درمیان مورخان سنتی شده است.

۲۰۰۰ پیش ازمیلاد در کلده (!) سلطنت میکردند. فرفوریوس **Porphyrios** (متوفی بسال ۳۰٤م.) زرتشت را استاد وآموزگار فیثاغورث فیلسوف یونانی میداند. بنابراین قول، وی در نیمهٔ قرن ششم پیش از میلاد میزیسته‌است.

اگرچه غالب این‌اخبار بی‌اساس‌است ولی دال‌برآنست که زرتشت متعلق بزمانی قدیم میباشد ودردوهزارسال پیش از این هم مانند امروز درمورد زمان اواختلاف بوده. سنت زرتشتیان برخلاف اقوال‌یونانیان طرفدار زمان‌نزدیکتراست وبسیاری‌ازدانشمندان آنرا مقرون بحقیقت دانند: اردای ویرافنامه‌وزات سپرم (از کتب پهلوی) زمان بعثت زرتشت‌را در ۳۰۰ سال‌پیش‌از اسکندر میشمرند. بندهشن درسال ۲۵۸ پیش‌از انقراض سلسلهٔ هخامنشی‌بدست اسکندر ذکر کرده‌است. ابوریحان بیرونی‌دراین‌تاریخ‌با بندهشن موافقست. مسعودی درمروج‌الذهب از زمان رسالت‌زرتشت تافتح‌اسکندر۲۵۸ سال‌فاصله قایل شده، بنابراین پیغمبر معاصر کوروش و گشتاسب پدر داریوش میشود. آنچه در سنت مشهورتر است اینست که در سال ٦٦ پیش از مسیح زرتشت تولد یافت، واین مطابقست با آنچه اردای ویرافنامه درظهور پیغمبر ذکر کرده، چه فتح اسکندر در سال۳۳۰ ق. م. وقوع یافت وزرتشت درسی‌سالگی‌مبعوث گردید. تاریخ زندگانی‌زرتشت طبق سنت بقرارذیلست:

پیغامبر در حدود ٦٦۰ق.م. بدنیا آمد. درسن ۲۰سالگی یعنی بسال٦٤۰ ق. م. گوشه‌گیری اختیار کرد. درسن سی‌سالگی‌یعنی بسال ٦۳۰ ق. م. بپیامبری مبعوث شد ودر نزدیك دریاچهٔ ارمیه دربالای کوه سبلان، مانند موسی در کوه طورسینا ومحمد در کوه حرابالهام غیبی رسید (کوه سبلان از زمان قدیم تاکنون محل توجه وزیارتگاه زرتشتیان بوده است). درچهل ودوسالگی یعنی بسال٦۱۸ ق. م. کی گشتاسب را پیرو آیین‌خود کرد. در۵۸۳ ق.م. بسن هفتادوهفت‌سالگی، بهنگام‌هجوم لشکریان ارجاسب تورانی زرتشت دریك آتشکدهٔ بلخ کشته شد[۱].

دلایلی که برای رد قول سنت اقامه میکنند بقرار ذیلست:

٦٦۰ سال پیش از مسیح عصر تاریخی‌ایرانست. سکوت گاتها(که ازخودزرتشت

۱ـ رك. همین بخش، عنوان «شهادت زرتشت» ص ۷۹ـ۸۰.

و نخستین پیروان اوست) در کلیهٔ امور راجع باین زمان قهراً ما را از قید تاریخ سنتی میرهاند و ناگزیر باید بزمان بالاتری منتقل شویم. زرتشت در گاتها خواستار آنست که پادشاهی بزرگ وتوانا برانگیخته شود وسرسر کشان را دربرابر قانون فرود آورد و براهزنان گوشمالی دهد، دهگانان بیچاره را از گزند غارت و دستبرد یاغیان برهاند، درصورتیکه زرتشت (بقول سنت)در سال ۶۶۰ بجهان آمده ودر۵۸۳ ق.م. در گذشته‌باشد، درمدت رسالت‌خود بادو پادشاه بزرگ ومقتدر مادیعنی: فرورتی (۶۴۷ _ ۶۲۵ ق.م.) و وهوخشتره(۶۲۵_۵۸۵ق.م.) معاصر بوده‌است، بنابراین ناچار میبایست از آنان اسمی بمیان‌آورده‌وازهگماتانا (همدان) پایتخت بزرگ ومهم ماد یادی کرده باشد.

آقای پورداود نوشته‌اند: چون درمورد زمان زرتشت ،دلیلی مثبت در دست نیست، باید بدلایل منفی توسل جست، از آن‌جمله سکوت هرودتس معتبرترین مورخ یونانی (متولد بسال۴۸۴ ق.م.) یعنی‌نودونه سال پس‌از وفات سنتی زرتشت[۱]، دربارهٔ زرتشت‌است، چه‌اگر وی فقط یکصد سال پس‌از زرتشت میزیسته لااقل در جزو شرح وقایع‌زمان‌یکی از چهار پادشاه ماد: دیاکو، فرورتی، وهوخشتره وایشتوویگو، اسمی‌هم ازپیامبرایران میبرد، درصورتیکه محققاً درآن زمان دین زرتشت در بخشی از ایران رواج داشته است وهمین‌سکوت مورخ مزبور دلیل است که وی پیغمبر را متعلق بزمانی بسیار قدیمتر میدانسته‌است.

از طرف دیگرافلاطون وارسطو که‌نخستین بسال ۳۴۷ ق.م. ودوم بسال۳۲۲ق.م. وفات کرده وبنابرتاریخ سنت (اگردرست باشد) دوسه‌قرن پس‌از زرتشت میزیسته‌اند، بدیهی‌است اگر در زمان زرتشت دچار اشتباه میشدند ممکن‌بود یکی دوقرن تاریخ حیات او را پایین و بالا برده باشند، نه‌اینکه ویرا متعلق به‌شش‌هزارسال پیش اززمان خود بدانند، همین‌امر نیز دلالت دارد که در زمان آنان هم دانشمندان زرتشت را از ازمنهٔ بسیار کهن میدانستند .درهرحال نظر گروهی از علمای سابق‌ومعاصر – بادرنظر

۱- بعضی برآنند که هرودتس‌خود بایران سفر کرده‌است.

گرفتن دلایل فوق وتدقیق در زبان گاتها (سرودهای زرتشت)[۱] و قراین دیگر (که ذکر آنها موجب تطویل کلام است) بر این است که زمان زندگانی زرتشت از ۱۱۰۰ سال پیش از مسیح پایین تر نیست[۲].

دالا **Dhalla** دانشمند پارسی زمان وی را درحدود ۱۰۰۰ ق.م. نگاشته است[۳]. بعضی مانند دهارله **De Harlez**[۴] تاریخ اورا قبل از قرن چهاردهم پیش از میلاد مسیح و برخی دیگر مانند ادوارمایر **E.Meyer**[۵] وهم مسلکان اودرقرن دهم قبل از میلاد یا جلوتر میدانند. بعضی نیز مانند بارتولمه **Bartholomae**[۶] ووزندونك **Wesendonck**[۷] و گروهی دیگر درقرن نهم، و کریستنسن **Christensen** بدون اتکای بروایات زرتشتی، درقرن هفتم[۸] قرار داده‌اند. طرفداران تاریخ سنتی برای توجیه این ایرادات و تأیید نظرخود دلایلی اقامه میکنند که مجال ذکر آنها نیست. درهرحال امروزه غالب محققان باتاریخ سنتی موافقت دارند. وست **West** وجاکسن **Jackson**[۹] وعدهٔ دیگر بااستناد بروایات مزبور واصلاح وتصرف در آنها ظهورزرتشت را بین ۶۶۰ و ۵۸۳ ق.م. دانسته‌اند.

هرتل **Hertel** بتصور یکی بودن هردوویشتاسپ وقراین دیگر تولدپیامبر ایران را در قرن ششم دانسته، و لمان‌هاوپت **Lehman Haupet**[۱۰] حتی در عهد سلطنت داریوش گفته‌است[۱۱]. استاد ست درمقاله‌ای نتیجه گرفته که سه ربع اول قرن ششم ق.م. عصر

۱- رك. بخش سوم کتاب حاضر. ۲- رك. پورداود. گاتها چاپ اول ص۲۶-۴۳؛ یسناج۱ ص۷۵-۱۱۰.

۳-M.N.Dhalla, Zoroastrian Theology. New York 1914, p.11.

۴- در ترجمهٔ اوستای خویش. ۵-E.Meyer, Geschichte des Alterthums.

۶-Bartholomae, Zaratustras Leben und Lehr, Heideiberg 1924. ۷-Otto von Wesendonck, Urmenschen und Seele in der Iranische überlifering, s.81.

۸-Les Kayanides, Copenhague. ۱۳ ونیز ایران. ساسان ص۱۳

۹- در کتاب «مطالعات ایرانی».

۱۰- Oriental Studies in honour of Cursetji Erahschji Pavry. London 1933, p 249,281 تحت عنوان Wam lebte Zarathustra?

۱۱- تقی‌زاده. گاه‌شماری در ایران قدیم ص۲۶۱ و حاشیهٔ ۱۱۵ در ص۶۲.

زرتشت است، وتاریخ تولداورا در۵۹۹ق.م. میداند و۵۲۲را بعنوان تاریخ وفات زرتشت ـ که روث **Röth** وفلوگل **Floigl** گفته‌اند ـ نزدیك بحقیقت میشمارد[۱].

هرتسفلد **Herzfeld**[۲] باتکای قوی بروایت فاصلهٔ ۲۵۸ ساله بین زرتشت واسکندر (ولی باتفسیر اسکندر به«تاریخ اسکندری» یعنی سلوکی وبوحدت مصداق ویشتاسب اوستایی وویشتاسپ هخامنشی) ولادت زرتشت را در۵۷۰ ق. م. دانسته است، وهم او درجای دیگر[۳] زرتشت را معاصر کوروش بزرگ وداریوش اول میداند وتاریخ تولد زرتشت را در ۵۶۹ ق. م. یاد میکند.

آقای تقی‌زاده نوشته‌اند[۴]:«.... ظن قوی میرود که زردشت ۲۵۸سال قبل از استیلای اسکندر برایران وقتل دارا (۳۳۰ـ۳۳۱ق.م.) بوده یا۲۷۲سال قبل ازوفات اسکندر (سنهٔ ۳۲۳ ق.م.) ولذا موضوع قابل بحث عبارت از آن خواهد بود که این فاصله چنانکه گفته شد تاتولدزردشت است یابعثت او(درسال سی ام ازسلطنت گشتاسب) ویاایمان گشتاسب، وبنابراین بایدتولد زردشت رادرسنهٔ ۵۸۸قبل ازمسیح یاسنهٔ ۶۱۸ ویا۶۳۰قبل ازمسیح دانست، واگر فاصلهٔ ۲۷۲تاوفات اسکندر را حقیقی فرض کنیم؛ اعداد فوق۵۹۵ و۶۲۵و۶۳۷ میشود ... هرتسفلدهم معتقداست که عدد۲۵۸قدیمی واصلی است وبعدهاازروی حساب یابعضی عقایدمذهبی ساخته نشده است...» استادهنینگ هم تاریخ روایتی راميپذيرد وبانظر آقای تقی‌زاده موافق است[۵].

۱-H.C. Seth, The Age of Zoroaster and the Rigveda, in. «Nagpur University Journal», December 1941, No. 7.p.9.

۲- Cf. Oriental Studies»... Pavry. p.132-136 تحت عنوان The traditional date of Zoroaster.

۳- زرتشت وجهان او ص۵۱.

٤- مجلهٔ یادگار سال پنجم شمارهٔ ۸-۹ تحت عنوان «تاریخ زردشت» ونیزرك: S.H.Taqizadeh, The «Era of Zoroaster» (from the Journal of the Royal Asiatic Society, April 1947).

۵- W.B.Henning, Zoroaster, p. 35 sqq.

آقای فریتزمایر درمقاله‌ای که بعنوان معرفی وانتقاد ازچاپ اول کتاب حاضر نوشته گوید: «تاریخ صحیح (عصر زرتشت) رانمیتوان دقیقاً تعیین کرد. آخرین نظریه در این باب ازجانب Franz Altheim درمجلهٔ Speculum ۱۹۵۰، ص۱۸۹ ببعد بیان شده است.» Fritz Meier, Artibus Asiae. XIII.3(1950) p.230-232.

جدول اول

نسب نامهٔ زرتشت

شمارهٔ ترتیب	بندهش، دینکرد، زادسپرم ۱		مروج الذهب	تاریخ طبری
۱	منوش چیهر ۲	Mânûshcihar	منوشهر ـ منوجهر	منوشهر
۲	دوراسرب	Dûrâsrôbô ۳	دورشر ـ دوسر [دورسرو]	خوراسرو [دوراسرو. ظ.]
۳	آئیریك ـ یا ـ راجان	Airic یا Rajan ٤	ارج ـ آرح	رج
٤	نیازم ـ یا ـ ایازم ٥	Nayâzem یا Ayâzem	هایزم، هایرم [هایزم]	ادرا [آدزم.ظ.]
٥	وائدیشت ـ یا ـ ویدشت	Vaêdisht یا Vidasht	واندست، داندست [وایدست]	ویدس
٦	سپیتام ـ یا ـ سپیتامان	Spitâm یا Spitâmân	اسبیمان، استیمان	سفمان
۷	هردار ـ یا ـ خرذر ٦	Hardhâr یا Xaredhar	هردار، هرزان [هردار]	هردان [هردار. ظ.]
۸	ارجدارشم ـ یا ـ هاردرشم	Arejadharshm یا Hardarshm	ارحدس، ۰۰۰ ارحدس	الحدی [الحدس. ظ.]
۹	پاترسپ ـ یا ـ پائیتی رسب ۷	Paêtrasp یا Pâitirasp	باتیر، مامیر	فیافیل [فباتیل. ظ.]
۱۰	چیخش موش ـ یا ـ کاخشموش ۸	Cixshmûhs یا Kaxshmûsh	حخیش، حجیس [جخشمش]	حخشنش [جخشمش. ظ.]
۱۱	هئچتسپ ۹	Haêcatâsp	هجدسف، هجندرست [هجدسف]	منجدسف [هجدسف. ظ.]
۱۲	اروگدسپ ـ یا ـ آورودسپ ۱۰	Urugadhasp یا Aurvadasp	اریکدسف، اربکردشت [اریکدسف]	ارنجد [اریجد (سف). ظ.]
۱۳	پتیرگتارسپ ۹ ـ یا ـ پائی تراسپ	Patiragtarâsp یا Paitrâsp	فذراسف: قیدرست [فذراسف]	فردواسف [فذراسف. ظ.] ۱۱
۱٤	پوروشسپ ۹	Pôrûshâsp	بورشسف، بررست [بورشسف] ۱۲	بوسنسف [بورشسف] ۱۲
۱۵	زرتشت	Zarathusth	زرادشت، زرادشت	زرادشت ۱۳

۱- Jackson, Zoroaster, p. 19. ۲- Cf. Avesta, Yt. 13. 131: Manush Cithra. ۳- Dûrasrôb (وچرکرت دینیك) رك ح.۹.

٤- Rajishn (وچرکرت). ٥- Cf. Dinkart, 9.33 5. ٦- Haridâr (وچرکرت) ۷- Paêtirisp (وچرکرت).

۸- Cf. Avesta, Yt. 13. 114 : Kâxshni; Cixsmush (Vacarkart). ۹- جکسن طبق قرائت قدیم آخر این کلمه را با واو خوانده

۱۰- Urvandasp (Vacarkart); Ahûrvatâsp (Zsp. 13.6.) ۱۱- در زین‌الاخبار (نسخهٔ عکسی ص 8b). فبدازاسب

۱۲- ملل و نحل شهرستانی چاپ لیپزیك ص ۱۸٥: بورشسب ودر زین‌الاخبار (ایضاً) : بورسسب. ۱۳- دربارهٔ نسب زرتشت، رك. کتاب هفتم دینکرد، فصل ۲ بند ۷۰ (SBEt. vol. XLVII p.34) وزادسپرم باب ۱۳ بند ٦ (ibid. p. 139) وبندهشن باب ۳۲ (SBE. vol. V. p. 140) ومروج الذهب مسعودی (ترجمهٔ باربیه دمنار) ج ۲ ص ۱۲۳.

نسب زرتشت

درسنت‌است[1] که سپیتمه نهمین جد زرتشت است، بهمین مناسبت نام خانوادگی اوسپیتمان (یا سپنتمان) میباشد ،وچهارمین جد اورا هیچتسپ[2] خوانده‌اند. زرتشت خود ، در موضوع عروسی دخترش[3] ویرا از دودمان هیچتسپ و از پشت سپیتمه میخواند .

کتب دینی پهلوی ومروج الذهب[4] وتاریخ طبری[5] سلسلهٔ نسب زرتشت رامطابق جدول صفحهٔ مقابل نگاشته‌اند .

بدیهی است که ارزش این نسب‌نامه فقط از لحاظ روایت‌است، نه‌از لحاظ تاریخ[6].

مؤلف غرر اخبارملوك الفرس گوید: «ذکر ابن‌خردادبه ـ ان زردشت‌کان منوچهری النسب». دربندهشن،دینکرد، زات‌سپرم ،مروج‌الذهب وتاریخ‌طبری نیزهمین نسبت‌آمده[7] و سبب آنکه نسب زرتشت رابه منوچهررسانیده ازآن بالاترنرفتند ؛ ظاهراً آنست که‌مغان و موبدان برطبق سنت کهن بدین نسب‌نامه مینگریستند، چه منوش چیشره برطبق برخی افسانه‌های هند وایرانی همان‌آدم ، بشرنخستین‌است[8].

پدر

نام پدر زرتشت بقول‌مسعودی[9] بورشسف وبقول طبری[10] بوسنسف وبگفتارمؤلفان‌فرهنگهای‌پارسی[11] پورشسب‌پسرپتیراسب(فدراسف، فردواسف) بود . اصل این نام پوروشاسپ **Pôrûshâsp** است که جزو اول آن پوروش بمعنی دورنگ، سیاه وسپید وپیر وجزو دوم بمعنی‌اسب است . یعنی دارندهٔ‌اسب‌پیر.

۱ـ در کتب پهلوی بندهشن ودینکرد وزات سپرم. ۲ـ در گاتها دوبار آمده‌است.

۳ـ که‌شرح آن بیاید(ص۹۳). ٤ـ بترتیب:ج۱ص۱٤۲ازچاپ قاهره سنهٔ۱۳٤٦ وج۱ص۹۸ ازچاپ‌مصر سنهٔ۱۳۰۳وج۱ص۱۹۳ از چاپ قاهره مصحح محمد محیی‌الدین عبدالحمید ـ دوچاپ اخیر باهم موافقند وفقط نام (ارحدس) در چاپ دوم نیامده .

۵ـ تاریخ طبری چاپ مصر، ج۱ ص۲۹۵ .

٦ـ بسیاری‌از نسب نامه‌های انبیاو سلاطین مجعول است‌وحتی ازقول پیامبراسلام روایت کرده‌اند: کذب النسابون ماقبل قحطان .

۷ـ رك . نسب نامهٔ زرتشت (جدول مقابل) .

۸ـ بنونیست . مغان درایران باستان ص۱۹ .

۹ـ درمروج الذهب‌چاپ‌مصر،ج۱ص ۱٤۲ .

۱۰ـ چاپ‌مصر،ج۱ص۲۹۵ . ۱۱ـ برهان،انجمن آرا .

فرهنگ نویسان نگاشته‌اند که نسب پورشسب بدوازده واسطه بشاهنشاه ایران منوچهر بن ایرج بن فریدون منتهی میشود[۱] واین درست مطابق شجرة النسبی است که درجدول مسطور ثبت شده. ونیز درفرهنگها نام وی «پورشب» بدون سین آمده[۲]. زراتشت بهرام پژدو، نام وی وپدر اورا دراین بیت آورده است:

بگفتش همه‌راز، با پورشسب همان مژده‌بردند زی پیترسب[۳].

این نام در اوستا نیز آمده است[۴].

مادر

درملل ونحل شهرستانی[۵] آمده: «امه (ای امزرادشت) من الری واسمها دغدو».

در انجمن آرا آمده[۶]: «نام مادرش[۷] را **دغدویه** نوشته، وپارسیان گویند دودوی[۸] است بمعنی بی‌بی وجده که آنرا بپارسی مادر بزرگ گویند یعنی مادر مادر.» و نیز درهمان کتاب آمده: «مادر او[۷] دغدویه هم از اولاد فریدون بوده.» ـ این نام را **دغدو** هم ذکر کرده‌اند، زرتشت بهرام پژدو گوید:

روایت کند موبد روزگار که بگرفت **دغدو، بزردشت** بار.

از هادخت نسك اوستا که از دست رفته، بخشی در فصل XL صد در باقی‌مانده است ودرآن نام پدر ومادر زرتشت مذکور است[۹]:

ما آزاریوئیش زرثوشتره ما پئوروشسپهه ما دوغدوام انترپائی‌تیش.

mâ âzârayôish Zarathushtra mâ Pourushaspahe mâ Dugdô-vam aêthrapaitish.

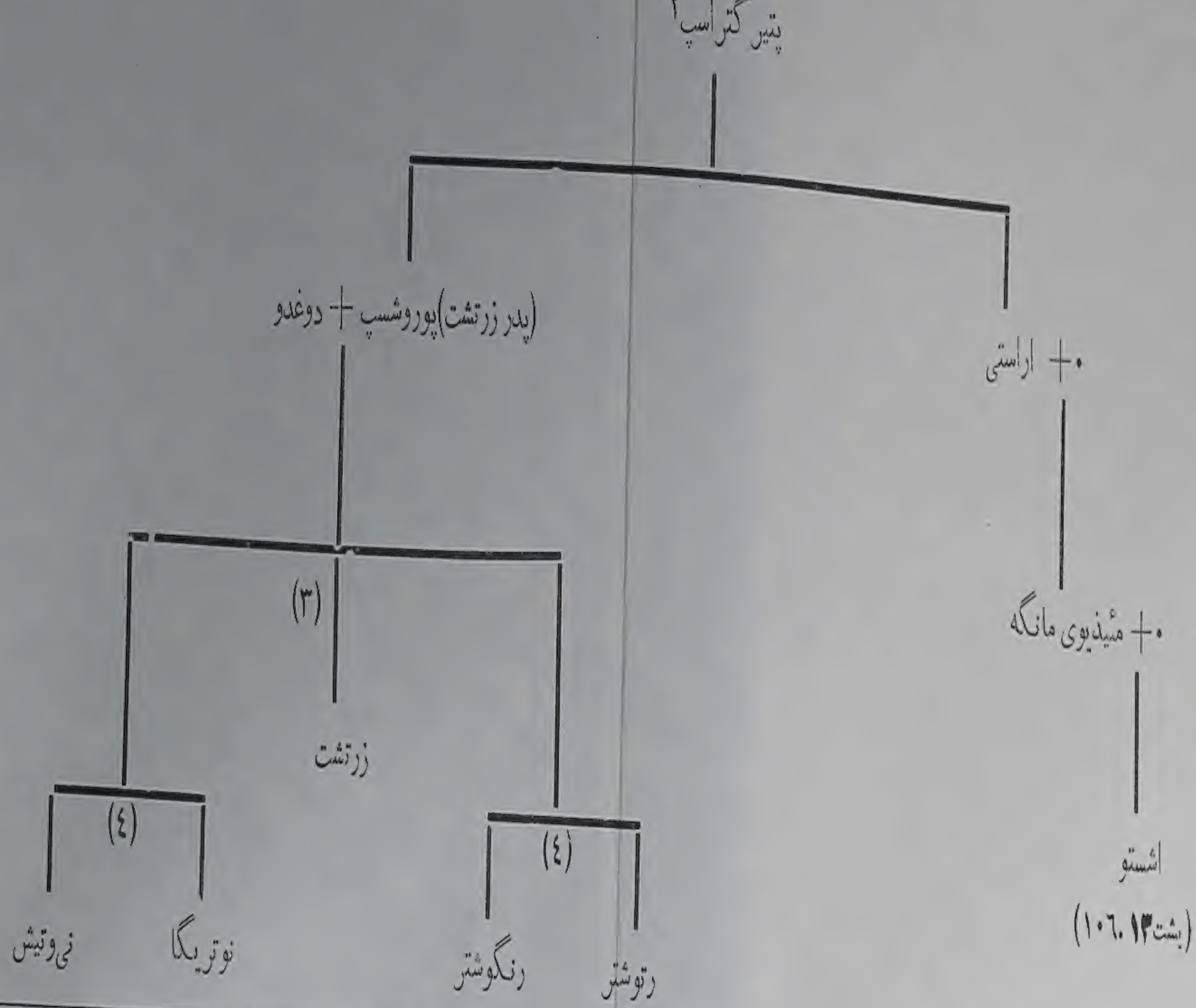
یعنی: میازار، ای زرتشت، نه پورشسب و نه دوغدو ونه استادان (هیربدان) را. در این آیه پوروشسب ودوغدو نمونهٔ همهٔ پدران ومادران بشماررفته‌اند ومفهوم جمله اینست: والدین را میازارید[۱۰].

۱ـ انجمن آرا (زردشت وزرتشت وزرهشت). ۲ـ برهان ذیل همین کلمه.
۳ـ دراینجا ضرورت شعر را، یاء برتاء مقدم شده برخلاف اصل. رك. جدول شمارهٔ ۱.
٤ـ در آیه‌ای که بعداً ثبت میشود. ٥ـ چاپ لیپزیك ص ۱۸٥.
٦ـ ذیل (زردشت وزردشت بزرگ). ۷ـ مادرزردشت.
۸ـ ونیز: دودویه (انجمن آرا ذیل پورشسب). ۹- Cf. Z. A, vol. 3. p. 151.
۱۰ـ چنانکه درقرآن نیز آمده: فلاتقل لهما اف ولاتنهرهما. سورهٔ ۱۷ (بنی اسرائیل) آیهٔ ۲٤.

برابر صفحهٔ ۹۰

جدول دوم

شجرهٔ نسب خاندان پدری زرتشت[1]



۱- Jackson ,Zoroaster .p.20.

۲ـ جکسن طبق قرائت قدیم کلمات پهلوی حرف «۱» را که در اواخر اسماء و کلمات پهلوی افزوده میشد ، أ (O) خوانده ، نام فوق را (پتیر گتراسپو) نوشته است.

۳ـ طبق منتخبات زادسپرم، زرتشت یکی از پنج برادر بود ۰ در این کتاب آمده: « از چهار برادر زرتشت نام دو برادر مهتر او: رتوشتر Ratûshtar ورنگوشتر Rangûshtar ودو برادر کهتر او: نوتریگا Nôtarîgâ ونی‌وتیش Nîvêtish است ۰» [رك . زادسپرم ۱۵، ۵. ترجمهٔ وست .SBE.XLVII.144 و همچنین SBE.v.187,note]

٤ـ قرائت پهلوی این کلمات مشکوك است

دغدو هم‌ریشهٔ **دختر ودخت** پارسی ودوتر **Daughter** انگلیسی ودتر در لهجهٔ گیلکی‌است[۱].

بقول هرتسفلد نسب زرتشت از طرف مادر به استیاگس **Astyages** پادشاه مادمیرسد[۲]. بدیهی‌است که این‌حدس درصورتی میتواند مورد توجه قرار گیرد که تولد زرتشت طبق‌عقیدهٔ هرتسفلد در ۵٦۹ ق.م. اتفاق افتاده باشد .همچنین هرتسفلد گوید : کوروش بزرگ پس‌ازفتح عظیم خود (برماد) بامادرزرتشت ازدواج کرد. بنابراین،دختر کوروش ، اتوسه **Atossa** خواهراندر زرتشت میشود. آتوسه با کبوجیه پسر کوروش و جانشین وی ازدواج کرد، وپس ازمرك‌این پادشاه، آتوسه زن جانشین اوداریوش گردید. پس‌بدین‌وجه زرتشت برادرزن کبوجیه و داریوش هردو میشد[۳].

بنابرآنچه گفته‌شد بعقیدهٔ هرتسفلد ،زرتشت ازطرفی بخاندان شاهی‌مادمتعلق بود وازسوی دیگر باخاندان سلطنتی هخامنشی مربوط‌میشد[۴]، ولی این‌قول طرفداری ندارد.

برادران

طبق سنت زرتشت دارای چهاربرادربوده است[۵].

خانوادهٔ زرتشت

زنان

مسألهٔ زنان زرتشت روشن‌نیست، ولی بقول هرتسفلد[٦] وی دارای سه زن بود:

نخست زن‌اولی‌او که اسمش معلوم نیست و باقوی احتمال مادر ایست‌واستر[۷]وسه دختر وی بوده است . زن دوم زرتشت که مادر هورچیثره واوروتت‌نره‌بوده . زن سوم که پس‌ازمسافرت بخاور ایران، وپیروی کردن دربار ازاو ، بعقدش درآمد، دخترفراشتر برادر جاماسب (وزیر گشتاسب) بود . پیغمبر دریسنای ۵۱ بند۱۷ درخصوص این وصلت گوید:

«فرشوشترهو گوه[۸]،پیکربزرگواری‌بمن‌بنمود، ازبرای‌دین‌نیکش‌مزدااهورای‌توانا آنچه‌آرزوشده بدوبخشاید، تاازدارایی‌راستی‌برخوردار گردد[۹].»این‌آیه چنین تفسیرشده :

۱- رك . فرهنك اوستای بارتولمه ص۷٤۷. ۲- زرتشت‌و جهان‌او ص۵۱.
۳- ایضاً ص۲۰٤. ٤-رك. هنینك. زرتشت ص٤ .
۵- رك: جدول دوم . ٦- زرتشت وجهان‌اوص۵۷ .
۷- پسرزرتشت که‌ذکرش‌بیاید. ۸- ذکروی بیاید. هوگوه‌نام‌خانوادگی‌اوست.
۹- نقل‌ازترجمهٔ پارسی‌یسنا بخط وگزارش استادپورداود (هنوزبچاپ نرسیده) .

«فرشوشترهو گوه دخترعزیز[خود] را بزنی بمن‌داد، ومزداهورای‌توانا برای‌ایمان پاك‌او دخترش را بدولت راستی‌رساناد.»[۱]

چنانکه درآیهٔ فوق دیده‌میشود اسمی‌ازاین زن زرتشت درمیان نیست، ولی نام او در فروردین یشت هووی Hvôvi آمده است. در دینکرت نیز همین نام مذکور است.

درفروردین‌یشت، بند۹۸ ازسه‌پسر زرتشت یادشده ازاینقرار:

پسران زرتشت

۱-ایست‌واستره Isat-vâstra

۲-اوروتت‌نره Urvatat-nara

۳- هوره چیثره Hvare-Cithra

در ادبیات کنونی‌زرتشتیان این‌پسران‌رابنام: ایسدواستر، اروتدنر وخورشیدچهر نام میبرند. چنانکه ربانیون‌وپیشوایان دین‌یهود خود را از پشت هارون برادرموسی‌دانند، دربندهشن نیز کلیهٔ موبدان ازپشت بزرگترین پسر زرتشت - یعنی ایسدواستر- بشمار رفته‌اند واورا نخستین **موبدان‌موبد** دانند.

اروتدنر رئیس‌ورهبر طبقهٔ برزیگران وخورشیدچهر نخستین رئیس‌وافسر رزمیان محسوب شده است. بنابراین سنت ، طبقات سه گانه[۲] بدست سه پسر زرتشت ایجاد شده است.

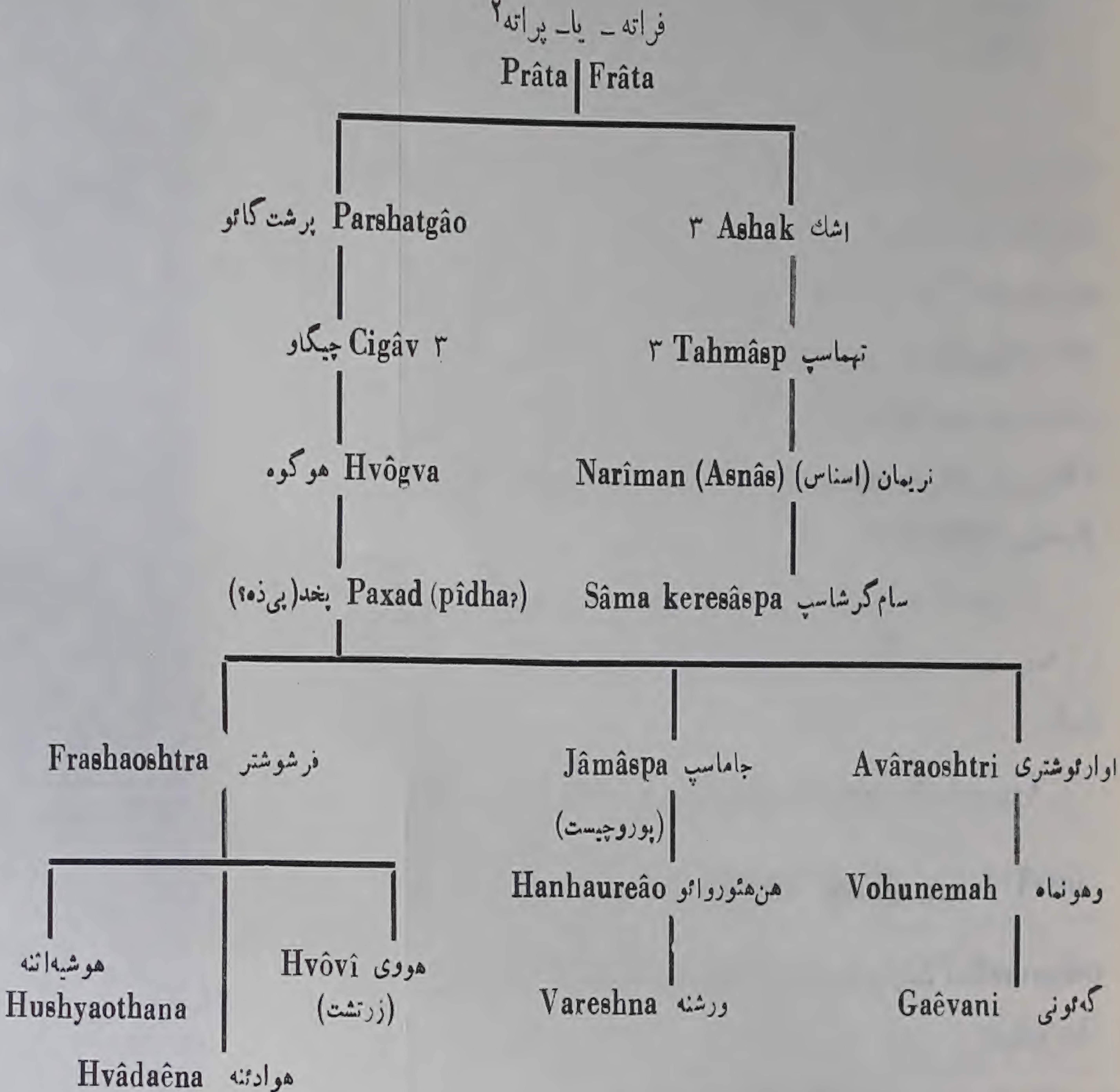
یکی از پسران پیمبر نیز در مهاجرت از مغرب ایران بااو همراه بوده است. در یك قطعه زرتشت از این پسر یاری میطلبد ولی نامش را نمیبرد. در یسنای ۵۳ بند۲ گوید:

« یاران دین، کی گشتاسب وپسرزرتشت سپنتمان‌وفراشتر برای خشنودی خدا

۱- گاتها. چاپ ۱ ص۳۳. ۲- رك - بخش۶ بهرهٔ۳(فردوسی).

جدول سوم

شجرهٔ نسب خاندان «هووی»[۱]



۱ـ که‌زرتشت از آن‌خاندان زنی گرفت وبدان‌دختری داد. رك. Jackson, Zoroaster, p. 22.

۲- Cf. Jusit, Iran. Namenbuch. s. 396.

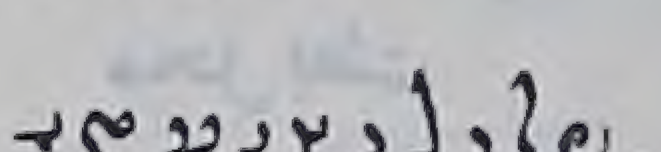
۳ـ در اوستا یادنشده .

راه دین یقینی که اهورمزدا فرستاد روشن و فراخ کنند.»- اگرچه در این آیه نامی از او برده نشده ، ولی از دیگر قسمتهای اوستا و کتب پهلوی میدانیم که این پسر باید همان ایست واستر باشد که بزرگترین پسر زرتشت وظاهراً از زن اولی او بوده است.

دختران زرتشت

زرتشت دختری داشته بنام پئوروچیسته **Pouruçista** . این نام مرکبست از دو جزو: جزو اول آن پورو همان پر فارسی است وجزو دوم چیسته بمعنی دانش وعلم است. مجموعاً یعنی (پردان) . زرتشت اورا بجاماسب[1] داد . چندین قطعه از یسنای ۵۳ راجع بعروسی این دختر است . چنین مستفاد میشود که درمجلس عروسی وی، چندین عروس وداماد دیگر نیز حضورداشتند و کی گشتاسب هم دراین بزم شرکت داشت.درقطعهٔ سوم یسنای مزبور پدر عروس، پیامبر ایران گوید : «اینك توای پوروچیست ، از دودمان هیچتسپ، و ازپشت سپیتمه ، توای جوانترین دختر زرتشت!او، زرتشت، باپاك منشی وراستی ومزدااز برای تویاوردین، جاماسب را بر گزید . **اکنون برو باخردت مشورت کن ، آنگاه با اندیشهٔ نیك مقدسترین کردار پارسایی را بجای آور.»**

از این جملهٔ « جوانترین دخترزرتشت» برمیآید که ویرادختران دیگرهم بوده است، و از همین روست که دیگر بخشهای اوستا و کتب پهلوی سه دختر بزرتشت نسبت داده اند.

فروردین یشت نام سه دختررا دربند۱۳۹چنین ذکرمیکند[2]: ۱- فرنی  **Frêni** ، ۲- ثریتی  **Thriti** ، ۲- پئوروچیستی  **Pouruçisti** - اکنون در ادبیات زرتشتیان این سه نام: فرن ، تهرت و پوروچیست گفته میشوند.

پسرعم زرتشت

یکی از خویشان زرتشت که هم از مغرب ایران با او بدربار کی گشتاسب آمد وجزو یاران متنفذش بشمارمیرود مدیومانگه

---

۱ - ذکر وی بیاید .

۲- بخلاف قول هرتسفلد در زرتشت وجهان او (ص۵۷) که یك دختر برای زرتشت قایل است .

Maidhyôi Mâwngha سپیتمه‌میباشد.زرتشت یك بار از اودر یسنای ۵۱ بند۱۹ نام برده‌است:

« مدیومانگه سپیتمه پس از آنکه دردل خویش دریافت وشناخت آنکس را که از برای جهان دیگر کوشاست، همت‌خواهد گماشت تادیگران رابیا گاهاند، از آنکه پیروی آیین مزدا در طی زندگانی بهترین چیزهاست. »

در یشت سیزدهم که بفروردین یشت نامزد است ، ازمدیومانگه و همهٔ خویشان وبستگان زرتشت نام برده‌میشود .مدیومانگه پسراراستی **Erâsti** میباشد وطبق کتاب پهلوی زات سپرم میدانیم که او پسر عموی زرتشت است . مدیومانگه امروز **مدیوماه** تلفظ میشود و طبق سنت وی نخستین کسیست که ایمان آورده است[1]. و این مفهوم از فروردین یشت کردهٔ ۲٤ بند ۹۵ بخوبی برمیآید: «فروهر مدیوماه مقدس پسراراستی رااینك میستاییم، نخستین کسی که بگفتاروآموزش زرتشت گوش‌فراداد. » دربندهشن فصل ۳۲ بندهای۲و۳آمده :«از پیترسپ دوپسرماند: یکی‌پوروشسب ودیگری‌اراستی. ازپوروشسب زرتشت بوجودآمد وازاراستی‌مدیوماه۔ هنگامی که زرتشت دین‌آوردونخست درآریاویچ مراسم ستایش بجای‌آورد، مدیوماه دین‌وی پذیرفت.» ـ از بند ۱۰٦ فروردین‌یشت نیز به فروهراشستو **Ashastu** پسرمدیوماه درود فرستاده شده‌است[2].

مدیوماه لغةً بمعنی« کسی که در میان ماه (پانزدهم ماه) تولد یافته » میباشد[3].

محل بعثت

از گاتها برمیآید که زرتشت درسرزمینی است که هنوز بشاهراه تمدن‌وتربیت نرسیده، راهزنی‌وغارت وصحراگردی وچادرنشینی متداول بوده‌است . آیین آریایی درآنجا رایج است . مردم بگروهی از خدایان اعتقاد دارند وبفدیه وقربانی‌اهمیت زیاد میدهند ، بزراعت وپرورش گله و رمه اعتنا نمیکنند ، برخلاف قسمت غربی ایران که بواسطهٔ آمیزش با آشور و بابل زود تر بدایرهٔ تمدن پا نهادند .

هرچند در گاتها بررسی کنیم بهیچوجه از مندرجات آن بواقعهٔ تاریخی مهمی بر

۱ـ گاتها چاپ اول ص۳٤. ۲ـ رك.جدول شمارهٔ۲. ۳ـپورداود. یشتهاج۱ص۸۰. نسبت مدیوماه بەزرتشت همانند نسبت علی ٤ به پیامبر اسلام(ص)است .

نمیخوریم تاازروی‌آن زمانی معین برای سراینده‌ٔ آنها تعیین کنیم. گذشته‌از نام«توران» نیز باسم‌محل‌دیگری تصادف‌نمیکنیم که بتوانیم‌پیرامون‌آن گشته برای‌حدس و احتمال خودپایه و بنیانی بسازیم. همین‌قدر دانشمندان اوستاشناس راعقیده برآنست که ظهور پیغمبر وترویج دین اودرخاور ایران صورت گرفته‌است[۱]. کریستنسن در تاریخ «ایران در زمان ساسانیان» نوشته[۲]: «ظاهراً در بعضی نواحی شرقی که فعلا جزو افغانستان جدیداست، زرتشت قیام کرد.»

تبعید ومهاجرت زرتشت

هرتسفلد در کتاب«زرتشت وجهان او» گوید: زرتشت‌خواست در جامعهٔ عصرخویش تهذیب‌واصلاحی[۳]بعمل آرد ولی منظور وی انحلال جامعهٔ مذکورنبود. اوبیشتر میخواست وضع‌تقسیم‌اراضی را اصلاح کند وبجای بندگی کور کورانهٔ رعایا و عبودیت‌مطلق، فرمانبرداری ارادی و دلخواه را جایگزین سازد[۴]. بسبب همین‌افکار وانتشار آنها، زرتشت‌را ازهمهٔ‌حقوق‌مدنی محروم وتبعید کردند[۵].

هرتسفلد درجای دیگر[۶]دلایل اخراج وتبعید زرتشت راشرح دهد، وآن‌دربحث‌از میثره **Mithra** ،مهر« پیمان و تعهد اخلاقی که شالدهٔ جامعه برآن قرارداشت» است. وی گوید پیامبر را اخراج کردند، چه او **mithradruxsh** یا **drugvant** یعنی پیمان‌شکن نسبت بجامعه یامبدع ورافضی بشمار رفته بود. محکمه‌ای که‌زرتشت راتبعید کرد مرکب بوداز نجباوروحانیان‌ماد[۷]. پیامبر ترك خانمان کرد ومهاجرت گزید، چنانکه محمد ص پیامبر اسلام از مکه هجرت گزید ورو بسوی مشرق آورد.

هرتسفلد گوید: وی راه خراسان پیش گرفت و نخست خواست در خانهٔ‌وه‌ویه **Vêhviya** پناه جوید. وه‌ویه در کومش(قومس) (درشمال دامغان) مسکن داشت،وآن

۱-طبق‌سنت زرتشت در باختر (بلخ) ظهور کرد و نیز برخی‌معتقدند که گشتاسب در حدود سیستان (سگستان) فرمانروا بود. هرتسفلد گوید: زرتشت‌درسفرخود بمشرق‌درطوس باحاکم‌یا والی‌پارت ویشتاسپه ملاقات کرد و اوبدر داریوش شاهنشاه هخامنشی است، وهنینگ قول‌اورا ردمیکند (هنینك. زرتشت‌ص۵-۶). ۲- ص۱۳. ۳- رفرم.

۴- زرتشت وجهان‌او، ص ۳۴۹. ۵- ایضاً. ۶- ایضاً ص۴۸۵.

۷- ایضاً ص۱۹۵.

خانواده‌ای پارسی بود که کوروش درپارت بدان اقطاعات داده بود[۱]. هرتسفلد جاده‌ای را که زرتشت طی کرده نام میبرد وحتی گوید وی درکالسکه‌ای دواسبه سفر کرد(!) هنگام سفر زمستان بود، زیرا زرتشت بیرون درقصر وه‌ویه ایستاده از سرما میلرزید[۲]. وه‌ویه، که یکی از کویان (کیان = نجبا) بود ـ اورا پناه نداد وزرتشت براه خودبسوی توسه Tôsa (بعدها طوس) ادامه دادودر آنجا کوی ویشتاسپه (= کی گشتاسپ) وی‌راپناه‌داد. ویشتاسپه یك تن پارسی بود که نام مادی داشت[۳].

هرچند داستان پناه جستن زرتشت از کوی (کی) مذکور در گاتها آمده ولی جزئیات این سفر ـ چنانکه هرتسفلد شرح داده ـ بیش از جنبهٔ تحقیقی جنبهٔ تخییلی دارد. وی همهٔ این مطالب را فقط از اشعار زرتشت ـ گاتها ـ استخراج کرده‌است[۴].

شهرزوری در نزهة‌الارواح گوید[۵] (ازقول زردشت پس از ریاضت وی): «درهمین اوقات من بطرف مشرق مسافرت کردم ودرنزد رستم ـ که آقای احرارشهرداوران بود ـ رفتم، ودین‌را براو عرضه کردم. او گفت: ابتدابرویدنزد گشتاسب که بزرگترین سلاطین مشرق زمین‌است و کسی‌است که رایش صوابست وخطا نمیرود، اگر اودین ترا قبول کند، ما هم اطاعت خواهیم کرد.»

در گاتها، یسنا ۵۱ (وهوخشتر گات) بند ۱۲ چنین آمده:

«او را خشنود نساخت چاکرفرومایهٔ کوی (کی) در گذر زمستان، آن زرتشت سپنتمان را، آنچنان که اورابفرود آمدن بازداشت، آن هنگامی که چارپایانش بسوی وی رفتند وازسرما لرزان (بودند)»[۶]

ازاین عبارت سفر زرتشت را از جایی (باحتمال اغلب ازمغرب) بسوی مشرق یاشمال شرقی استنباط کرده‌اند.

---

۱ ـ ایضاً ص ۲۲۰.   ۲ ـ ایضاً ص ۲۲۷.   ۳ ـ هرتسفلد درهمان کتاب ص ۳۶۷ گوید که زرتشت وویشاسپه یکدیگررا در تیسفون (عراق) ملاقات کرده بودند (!)

۴ ـ رك. هنینگ. زرتشت ص ۵.   ۵ ـ ترجمهٔ پارسی ص ۱۹۵-۱۹۶.

۶ ـ پورداود. ترجمهٔ گاتها چاپ ۲ ص ۱۴۲، ورك. ج ۲ ص ۳۵۲-۵۴ همان کتاب.

پادشاه معاصر زرتشت

در سنت آمده که زرتشت درعصر کی گشتاسب ظهور کرد و این پادشاه‌دین ویرا پذیرفت‌وبهمین مناسبت دین زرتشتی‌رواج یافت. زرتشت دراوستا طوری ازویشتاسپه سخن‌میراند که میرساندوی زنده است نه چنانکه ازشاهی افسانه‌یی گفتگو کند. برخی تصور کرده‌اند که گشتاسب، همان ویشتاسپه پدر داریوش است ، وازاینرو دانشمند آلمانی هرتل **Hertel** در رسالهٔ مختصر خود از گاتها استشهاد کرده گوید : «زرتشت درچند قطعه از گاتها ، ازویشتاسپه پدر داریوش درخواست میکند که دست گماتای مغ را از تاج وتخت شاهی ایران کوتاه کند و دو باره سلطنت را درخاندان هخامنشی برقرار سازد. » وبهمین‌ملاحظه نویسندهٔ مزبور اظهار میکند که یسنای ۵۳ (از فصول گاتها) بین دوم آوریل و بیست و نهم سپتامبر سال ۵۲۲ ق. م. انشاء شده است [1]. اگر چه داریوش در سنگ‌نبشتهٔ بغستان میگوید : « گماتای مغ در نهم ماه گرمه پده (مطابق دوم آوریل سال ۵۲۲ پیش از مسیح) بنام بردیا [2] پسر کوروش برادر کبوجیه تخت شاهی ایران را غصب کردو من بیاری اهور مزدا در دهم ماه باگ ایادیش (مطابق ۲۹ سپتامبر ۵۲۲ پیش از مسیح)او را باچند تن ازیارانش کشتم » ولی باید دانست که یسنای مورد استشهاد هرتل پریشان و بواسطهٔ لغات نادربسیار مبهم است ، و درآغازآن از عروسی دختر زرتشت با جاماسپ وزیر کی گشتاسپ یاد شده‌است.

هرتسفلد در کتاب «زرتشت و جهان او» ویشتاسپه(گشتاسب) معاصر زرتشت‌را راهمان **Vîshtâspa** اوستا و خشترپاون (شهربان ، والی) پرثوه(پارت) وپدر داریوش اول میداند.

از متون تواریخ می‌دانیم که پس از کشته شدن گماتا بلافاصله خود داریوش شاهنشاه ایران شد ، پس‌چرا زرتشت ازاین شاهنشاه نامدار و مقتدرهخامنشی نامی نمیبرد، ولی از پدرش گشتاسپ که استاندار (خشتره پاون ، شهربان) ایالتی بیش نبود(آنهم از طرف پسرش) اینهمه سخن میراند ؟ داریوش در سنگ نبشتهٔ بغستان بپدرش عنوان

---

۱ - پور داود . گاتهاچاپ۱ ص ۲۹ .
۲-اسمردیس یونانیان .

پادشاهی نمیدهد بلکه از او نیز مانند دیگر شهربانهای کشور خود نام میبرد از آن‌جمله در کتیبهٔ مزبور منقوش است : « داریوش شاه گوید : پرثوه (پارت ، خراسان حالیه) وو رکانه (گرگان) از من یاغی‌شدند و خود راپیرو پرورتیش **Pravartish** خواندند. مردم آنجا از پدرم ویشتاسپه (گشتاسب) که‌در پارت بود سرپیچیدند ، آنگاه ویشتاسپه بالشکرش که‌نسبت باو باوفا مانده بود بیرون رفت ، ودر یك‌شهر پارت موسوم به ویشپه اوزاتیش **Vishpa Uzatish** بمنازعه‌پرداخت . اهورمزدا اورا یاری نمود ، بخواست اهورمزدا گشتاسپ لشکر یاغی راسر کوبی کرد. دربیست ودوم ماه ویخنه **Viyaxna** (مطابق ۵ فوریهٔ سال ۵۲۱ پیش از مسیح) این ستیزه رویداد .»

داریوش‌متمم این‌خبر گوید : «من از ری(رگا)لشکری بیاری ویشتاسپه فرستادم و در یك شهر پارت موسوم به پتیگربنا **Patigrabanâ** دو باره در اول ماه گرمه پده **Garmapada**(مطابق ۳ آوریل سال ۵۲۰ ق . م.) جنگی واقع شد وویشتاسپه‌قوای متمردان را درهم شکست و دیگر باره کشور پارت بزیر فرمان من درآمد . »

ازاین عبارات نیك پیداست که ویشتاسپه پدر داریوش عنوان پادشاهی ندارد ، در صورتیکه زرتشت بحامی خود گشتاسب صریحاً عنوان پادشاهی میدهد ، وسنت نیز بلخ را بعنوان مرکز و پایتخت این شاه ذکر میکند .

دلیل دیگر اینکه داریوش مکرر اسامی آباء و اجداد خود را چنین یاد میکند : «داریوش پسر ویشتاسپه ، پسر ارشام ، پسرآریارمنه ، پسر چیش پیش ، پسر هخامنش.»[۱] و نام شاهان سلسلهٔ کیانیان که بقول سنت در بلخ سلطنت داشتند دراوستا و کتب پهلوی وتاریخ سنی ملوك الارض والانبیاءِ حمزهٔ اصفهانی وآثارالباقیهٔ بیرونی‌وشاهنامهٔ فردوسی وغیره چنین آمده است:

کیقباد ، کیکاوس ، کیخسرو ، کی لهراسپ ، کی گشتاسپ ـ یعنی در کتیبهٔ بغستان ویشتاسپ پسرارشام‌ودر سنت‌ویشتاسپ حامی‌زرتشت،پسرائوروت اسپه**Aurvat-Aspa**

۱ ـ رك. مجلهٔ آموزش و پرورش‌سال۱۵ شمارهٔ ۸و۹ و۱۰ ، مقالهٔ «شاهان کیانی وهخامنشی در آثار الباقیه» بقلم نگارنده .

(لهراسب) میباشد.

یشت نوزدهم موسوم بزامیاد که نظر بمندرجاتش ازقدیمترین یشتها محسوبست، مفصلا از سلسلهٔ کیانیان و فر کیانی و افراسیاب تورانی برای رسیدن به فره و یاخره گفتگو میکند. از مطالعهٔ یشت مزبور بخوبی برمیآید که حامی زرتشت ابداًمربوط بپدر داریوش نیست.

گروه دیگرازخاورشناسان نیز این دو ویشتاسپه را دوتن تصور کرده‌اند وحتی غالب دانشمندان و محققان پارسی نیز برین عقیده اند. بدیهی است که این گشتاسپ (کوی ویشتاسپه)باآن اقتدار که در داستانها آمده، نبوده ولی شخصیت تاریخی داشته‌و فی‌المثل امیری بوده در مشرق ایران (طبق سنت در بلخ) و باقوی احتمال در سگستان (سیستان).

در پایان این مقال باید گفت که ویشتاسپه یا گشتاسب اسمی است که از مدت سه هزار سال پیش تا امروز در میان ایرانیان معمولست. در متون میخی که در آسیای صغیر (متعلق بسال ۸۵٤ ق. م.)ازتیگلات پیلسر **Tiglat pilsar** پادشاه آشور پیدا شده و درآن، ضمن اسامی بزرگان آریایی (بویژه ایرانی)، کشتاشپی **Kushtashpi** آمده که لغةً بنا بعقیدهٔ خاورشناسان همان گشتاسپ‌است. از گاتها برمیآید که‌ویشتاسپه نامی هم درآن‌سوی ایران امارت داشته است[۱].

شخصیت زرتشت

در بارهٔ شخصیت واقعی زرتشت اختلاف است:

۱ـ جادوگر ـ گروهی ازمخالفان اورا جادوگر وساحر خوانده اند، و ما در همین مبحث، در عنوان «زرتشت در ادبیات پارسی» از آن بحث خواهیم کرد.

۲ـ درنظر هرتسفلد ـ زرتشت درنظر هرتسفلد اصلا مردی سیاستمدار بود. وی دچار مشکلات بسیار شد. تنها هدف او از نظر سیاسی ترقی دادن وضع کشاورزان

۱ـ پورداود. گاتها چاپ اول ص**۲۹ ـ ۳۳**.

در ماد بود ومیخواست برزگران را از یوغ بردگی نجات بخشد [۱]، و بنابرین با طبقات حاکمه- مالکان عمده، نجبا وروحانیان- وارد منازعه شد. وی دررغا **Rağhâ** -مسقط الرأس خود- بمنزلهٔ مردی انقلابی معرفی شد، و بمحکمه‌ای که ریاست آن با گوماتا **Gaumâta** مغ- که بعدها تخت سلطنت را غصب کردوبامر داریوش کشته شد- جلب گردید. گوماتا زرتشت را به تبعید محکوم کرد،و کبوجیه- که‌درآن‌زمان‌نایب السلطنهٔ ماد بود (زیرا همهٔ این وقایع در زمان سلطنت کوروش اتفاق افتاد) - داوری مزبوررا تأیید کرد [۲]. زرتشت از این رفتار بسیار رنجیده خاطر گردید و بیش از همه از کبوجیه آزرده شد که بمناسبت خویشاوندی، طبق مقررات، میبایست از او جانب داری کند. زرتشت تبعید گردید، و از جادهٔ رغا (ری) به‌طوس عازم مشرق شد و در طوس بدربار ویشتاسپه پدر داریوش که والی پارت بود راه یافت و توجه دو برادر جاماسپه (جاماسب) و فرشوشتره (فرشوشتر)را که از رؤسای خاندان پارسی بودند جلب کرد و باآنها وصلت نمود، وآنان برای درخواست عفوجهت زرتشت بدربار کوروش کبیر رفتند ولی با وجود قرابت زرتشت با کوروش‌نتیجه‌ای‌نگرفتند [۳]. کوروش در گذشت وپسرش کبوجیه بسلطنت رسید و بقول هرودتوس بامر شاه، پرکساسپس **Prexaspes** که یکی از نجبای‌پارس بود مأمور شد مخفیانه برادرشاه بردیا را بکشد، واوچنین کرد. کبوجیه بفتح‌مصر شتافت. پرکساسپس بقول هرتسفلد برادر جاماسپه وفرشوشتره و بنابر این عم زن زرتشت بود. پرکساسپس هرچند درحفظ سر بسیار محتاط بود مع‌هذا داستان قتل بردیارا را ببرادرش فرشوشتره گفت و او بدخترش بازگو کرد، ودختر او هم بشوهرش زرتشت باز گفت. زرتشت اطرافیان‌خود- ازجمله داریوش- را تبلیغ کرد تا انتقام بگیرند. داریوش بدین طریق بسلطنت رسید و بنابرین زرتشت سهمی بزرگ درین امر دارد.

اما چرا داریوش در کتیبهٔ بیستون (بغستان) که بیادگار پیروزیهای خود بجا گذاشته نامی از زرتشت نمی‌برد؟ این نکته است که منتقدان فرضیه‌های هرتسفلد بر او خرده گرفته‌اند. اما هرتسفلد پاسخ میدهد که این امربدستور خود زرتشت انجام گرفته،

۱- زرتشت وجهان او I . ۳۴۹ ورك . ص ۱۹۹ .
۲- ایضاً ص ۲۰۲ . ۳- ایضاً ص ۲۰۳.

زیرا وی‌میخواسته درتاریکی‌و گمنامی کار کند، ولی بایددانست که دراینجاما بادوشخصیت روبروهستیم که درآثارخود همواره‌دم ازحقیقت میزنند وراستی‌را وظیفهٔ عمدهٔ بشر میدانند و دروغ ودروغگو وحیله گر را محکوم میکنند، و یکی از این دو کسی‌است که‌ایرانیان قرنها وی را پیامبر خود می‌شناختند[۱].

۳- درنظر نیبرگ - زرتشت نیبرگ بکلی با آنچه که هرتسفلد میگوید فرق دارد. وی در موضعی در ناحیهٔ سیحون و جیحون ،آن سوی نواحیی که بامما‌لك متمدن بابل و بین‌النهرین تماس داشتند ، در میان قومی که تاریخ نداشتند میزیسته است. وی مردی ماقبل‌تاریخی بود. درحالی که هرتسفلد تاریخ‌های‌معینی‌برای غالب‌حوادث زندگانی زرتشت میدهد ، نیبرگ اظهار میکند که طرح‌مسألهٔ تاریخ زرتشت غیر ضروری و بیفایده است[۲].

زرتشت در میان قبیلهٔ خود بوراثت شغل طبابت یافت . وی با اعتقاد وظایفی‌را که مرتبط بدین شغل بود در میان قبایل وحشی آسیای داخلی - پیش از آنکه آنها توسط شاهنشاهی ایران مطیع و متمدن گردند- بعهده داشت.آیین آنان را‌میتوان نوعی ازشمنیت[۳] دانست. هدف عمدهٔ‌اودوامر است که‌ازحیث‌اهمیت یکسانند: ور[۴] وجادو[۵].اساطیر و حکمت الهی و همهٔ مراسم و آداب قبایل اولیه ناشی از ور و جادوست . ور ، که داوری خدایی و عبارت بود از ریختن فلز گداخته بر روی مدعی. اظهار و تبیین حقایق توسط جمعی بریاست زرتشت - که عنوان پزشك و رئیس شمنان داشت - انجام میگرفت .

جادو عبارتست از صحنه ای که در آن آداب و مراسم مقدس انجام میگیرد . اساساً آن اصطلاحی بود برای «سرود سحرآمیز» ، وبصورت اسم جمع بمعنی« گروهی‌از مردم که درسرودهای‌سحرآمیزشرکت میکنند» بکارمیرفت. دراثنای جادو، افراد قبیله-که‌جزوجامعهٔ مقدس‌پذیرفته شده‌اند - گاه گاهی‌میبایداعمالی‌انجام دهند که‌منجربخلسه

۱- هنینك . زرتشت ص۴-۷ .

۲- Nyberg , Die Religionen des alten Iran , p . 45.

۳- Shamanism.

۴- Ordeal (رك.فخرالدین گرگانی‌درجلددوم کتاب‌حاضر)

۵- Maga .

و جذبه میشود. وسایل عمدهٔ این کار، سرود خواندن و محتملاً رقصیدن بود. برای رسیدن بنتایج سریعتر بنگ میکشیدند.

شرکت کنندگان درین مراسم بزودی به حالت جذبه می‌افتادند، و شروع میکردند بگفتن کلمات و هجاهای نامفهوم، و در اغمائی کامل فرو میرفتند. در چنین حالتی آنان می پنداشتند که بنوعی اتحاد صوفیانه با خدا - یا باحتمال غالب با وهومنه **Vohu manah** (بهمن)- دست یافته اند. روانهای آنان، بدین وسیله از بدن خارج میشد، و بنواحی‌عالیتر پرواز میکرد و بارواح دیگران - که آنان نیز بهمین وسیله یا بسبب مرگ پرواز کرده بودند - ملحق میگردید. بین دو طریقهٔ مزبور فرقی نیست، چنانکه مامیگوییم «خواب برادر مرگ‌است»، شمن‌پرستان میگفتند: «جذبه برادر مرگ است». وهومنه، نام جامع روانهای آزاد، یا گیهانی، روان آزاد الهی بود.

استاد هنینگ در کتاب خود «زرتشت»[1] بانتقاد اقوال هرتسفلد و نیبرگ هردو می‌پردازد و افراط وتفریط آن دورا نکوهش میکند و چنین مینماید که حق بااوست.

۴- **پیغامبر** - زرتشتیان وبسیاری دیگرزرتشت را پیغمبری‌ازپیغمبران متعدد دنیا میدانند که برای هدایت خلق ظهور کرده است.

آقای‌موله نخست میکوشد ثابت کند که زرتشت جنبهٔ پیامبری نداشته و گوید[2]: «ما آنقدر پیش نمیرویم که ثابت کنیم زرتشت خود هرگز سابقاً بمنزلهٔ پیامبر - بمعنی انجیلی کلمه - ملحوظ نگردیده؛ مسأله غامض‌ترازآنست که بتوان بضرس قاطع درباب آن‌حکم کرد. درهر حال، مؤلفان عهد باستان متأخر، اورا بمنزلهٔ مؤسس عقیدهٔ مغان (mage) و مؤلف نوشته‌های آنان میدانند. مؤلفان یونانی از او بمنزلهٔ فیلسوف سخن میرانند، ولی‌این قول تغییری درماهیت‌مسأله‌نمیدهد...» دراینکه گروهی کثیر ازایرانیان باستان زرتشت را پیغامبر میدانستند، شکی نیست.

1- W. B. Henning. 1951. 2- M. Molé, Deux aspects de la formation de l' Orthodoxie zoroastrienne. p. 308 - 309.

رفرم زرتشت

ژ. دو مزیل در «تاریخ تمدن ایران» تحت عنوان «رفرم زرتشت» چنین نوشته[۱]: «در بین شخصیتهای تاریخی متعددی که به رفرم مذهبی[۲] برخاسته‌اند کسی اسرار آمیزتر از زرتشت نمیتوان یافت، زیرا از محل و زمان تولد وی و جزئیات زندگیش اطلاعی جز این در دست نیست که وی راهبی بوده و توانست یکی از شاهزادگان[۳] مشرق ایران را وادار بقبول آیین خود سازد.

با این حال از خواندن آثار منظومی که از وی برجای مانده و یا شاگردان نزدیکش بسبك او سروده‌اند میتوان یقین داشت که واقعاً مردی بنام زرتشت وجود داشته منتهی دربارهٔ شخصیت وی غلو کرده‌اند.

در اینجا از سبك بیان یا فصاحت زرتشت که بیش از آثار «مالارمه» و «پگی» بر ابهام پرسایه روشن و تکرار ستوه آور مبتنی است، سخن بمیان نخواهیم آورد، بلکه نظر بر آنست که در بارهٔ یکی از «رفرم‌های» باستانی تاریخ مذاهب بررسی نماییم.

رفرم زرتشت جنبهٔ اساسی وعمیقی دارد. گرچه ظاهراً زرتشت درصدد پیشنهاد تشکیلات اجتماعی نوینی نیست، ولی مبنای اقتصادی نوینی را طرح ریزی میکند.

امروز همه درین باره متفق القولند که: **زرتشت سیستم اقتصادی خودرا در دورانی که گروهی از آرینها[۴] از کوچ نشینی بصورت تخته قاپو درمیآمدند پیشنهاد نموده است.** ...

گروه مزبور از گله چرانی بطور ییلاق و قشلاق بدام پروری در نقاط محصور و معین می پرداختند. درست بهمین دلیل، گاو بصورت وسیلهٔ پر ارزش و قابل احترامی جلوه گر و از نظر مذهبی[۵] اهمیت زیادی پیدا میکند. شگفت‌آورنیست که‌درست درهمین

۱- تاریخ تمدن ایران بهمکاری جمعی از دانشوران ایران شناس اروپا با مقدمه بقلم هانری ماسه ورنه گروسه. ترجمهٔ جواد محیی. تهران ۱۳۳۶ ص ۹۱ ببعد.

۲- دینی (م. م.) ۳ ـ امرای (م. م.) ٤- آریاییان (م. م.)

۵- دینی (م. م.)

زمان تپالهٔ گاو بعلت احتیاج زیاد به کود حیوانی در مراتع خاص دام پروری ارزش فراوانی یافته و ادرار گاو در ردیف مواد پاك وتطهیر کننده‌ای قرارمیگیرد.

زرتشت ، بحق نخستین مصلحی است که بـه تبلیغ « توحید و عظمت خداوندی » پرداخته وبخدای واحد وقادری که کبریای اوبیش ازخدایان کیشهای قبلی است معتقداست. از پروردگار واحدی بنام «خداوند خود» نام میبرد[۱]».

زرتشت ، که مرد روحانی دانشمندی بود در وضع قبلی توجیه جهان که اعتقاد به‌خدایان متعدد بر روی آن استـوار بود تغییری نداد . بنا بمصلحت بزرگتری ظاهر سیستم « هیرارشی»[۲] عوامل و قوی را باسایه روشن آن حفظ کرد ، ولی بجای خدایان خود مختاری که حتی گاهی درمقابل هم قرار میگرفتند ، فقط بشش‌جوهر مجرد ـ که در عین حال مظاهر خدای واحدند ـ قایل‌شد . شش جوهر مجرد مزبور گاهی‌بمنزلهٔ جلوهٔ جمال پروردگار، وزمانی‌بمنزلهٔ نخستین آفریدگان ودستیاران وی‌درفرمانروایی بر جهان بشمارمیرفتند.

تعالیم اخلاقی و خداشناسی زرتشت ، با جهان بینی نوینی که همانـا وسعت نظر و تعمیم مبـارزهٔ خیر وشر است ، توأم میباشد .

مبارزهٔ نیك و بد در تعالیم زرتشت با نبردهای شدید و حماسی اساطیر بـاستانی که بین برخی از خدایان رزمجو وجانوران مهیب و یا دیوان برپا میشد شبـاهتی‌ندارد. ازنظر زرتشت فقط یك مبارزه ، مبارزهٔ خاصی وجود دارد ... ولی چه مبارزه‌ای !

بی گفتگو زرتشت برخلاف برخی از پیروان خویش و یا طرفداران مذهب مانی به‌ثنویت معتقد نبوده است .

بنظر زرتشت از ابتدای آفرینش جهان بدست«خدای مهربان» دو روح پیداشده ، وهریك از این دو ، دست به «انتخاب» مهمی زده‌است.

تعیین‌سرنوشت جهان بسته‌باین‌انتخاب تاریخی بوده :یکی از آن«نیـکی»ودیگری

۱ـ مراد مزدا اهورا = اهورمزداست (م . م .)

۲ـ سلسله مراتب (م . م.)

« بدی» را بر گزیده .روح نیك وبدهریك برای خود قهرمانان ، دستیاران و وسایل کار خاصی آفریده وبالاخره «نیکی» و«بدی»را ایجاد نموده‌اند.

ازاینرو اولین وظیفهٔ هرفرد باایمان درزند گی روزمره ، مبارزهٔ درونی با نیروهای شر است .

مبارزه با نفس یکی ازهزاران مظاهر پیکاری‌است که مجموع آنها بموازات‌هم‌مبارزهٔ عظیم وواحد جهانی‌را تشکیل میدهد . مبارزهٔ بزرگ ازاول تاپایان جهان بین دو روح که‌نیکی وبدی‌را بر گزیده‌اند، ادامه خواهد یافت.

یکی از نتایج طبیعی جهان‌بینی زرتشت ، وسعت‌نظر ناشی ازآنست . گمان میرود هند واروپاییان مشرك که افکارشان متوجه نیکبختی ولذائذ دنیوی بوده توجهی بجهان بینی‌مزبور معطوف‌نداشته‌اند . مقصود ما دراینجا توجه‌بآخرت وزند گی اخروی، مکافات عمل ونظایرآنهاست که معادل آنها در مسیحیت به‌عدل‌الهی‌وملکوت خدا وعذاب‌جاودانی تعبیرشده‌است .

زرتشت در زمینهٔ تغییر آداب وتشریفات مذهبی شجاعت بی‌نظیری از خود نشان داده است .

قاعدة زرتشت باوجود اعتقاد بتوحید میبایست درحفظ ظواهرامر وانجام (دادن) تشریفات‌مذهبی بسبك‌قدیم‌اصرارورزد ، زیرازرتشت کسی‌بود که درجامعهٔ روحانیون بدنیا آمده ودرآن پرورش‌یافته بود.ازاینرومنافع‌صنفی‌وی‌ایجاب‌مینمود که کوچکترین‌تغییری درآداب مذهبی بخصوص‌هدایای‌ترادیسیونی[1] وارد نسازد .

با این‌حال زرتشت با تهور شگفت آوری دست بعمل زده وآداب مذهبی‌را ازاصل د گر گون ساخته‌است.

زرتشت قریب چهارصد سال تاهزارسال‌پیش‌ازمیلاد مسیح ـ نه‌تنها مراسم قربانی را منع کرد بلکه ریختن‌شراب برخاك ورسم «سوما»[2] را نیز که در نزدهند واروپاییان بسیار

۱ـ سنتی (م.م) ۲ـ سوم=هوم،رك.ص۴۹-۵۱.

محترم بود ازآداب مذهبی حذف کرد. بطوریکه میدانیم رسم اخیردرآیین باستانی هندیان[۱] مقام بزرگی داشته‌است.

آیین زرتشت برپایهٔ اندیشهٔ پاک[۲]، گفتار پاک[۲] و کردارپاک[۲] استوار است. کوشش ومبارزهٔ درونی انسانی برای کمک بحصول پیروزی جهانی نیکی بربدی اس اساس آیین زرتشت بشمار میرود. هرچیزی جزاین یاوه و گناه‌است. زرتشت میگوید: «شراب سکرآور کثیف» چگونه میتواند بنیکی کمک کند؟ گاو مرددهقان اگردردست صاحبش باشد مفیدتر از آن نیست که درراه خدای بی‌نیاز ذبح شود؟[۳]

براستی که افکار و تعالیم زرتشت بسیارپیشرو و شجاعانه بوده است، ولی پس از در گذشت وی، آنچه که امروز بنام آیین زرتشتی نامیده میشود بسرنوشت ادیان و مذاهب دیگر گرفتار آمد. ساده‌تر بگوییم، تعالیم استاد تحت تأثیر سنن جاری واحتیاجات زندگی وتمایلات مؤمنین تغییر صورت داد.

نوعی ازشرک جای توحیدرا گرفت وملائکهٔ مقربین باخدای بزرگ کوس همطرازی زدند. ذبح قربانی بامراسم شگفت آوری پای بعرصه نهاد واخلاقیات جای خود را به بررسی امور وجدان باز گذاشت. البته تاموقعی که جامعهٔ بشری از افراد قهرمان وفرزانه تشکیل نیافته است میتوان این نقص را بروی بخشید، ولی نمیتوان منکرشد که زرتشت افکار بسیار عالی وخردمندانه‌ای بیان داشته‌است.

درپایان کلام بهتر است به‌اشعاری چند ازاین مرد بزرگ اشاره شود. «گاتهای» دوم که توسط آقای «ژ. دوشن- گیمن» ترجمه شده است، حاوی قطعهٔ منظومی است که با خواندن آن انسان بی‌اختیار بیاد کتاب مقدس وآثار «بوسوئه» می‌افتد. سبک کلام‌همانند تورات ومضمون آن شبیه افکار «بوسوئه» است. موضوع چکامهٔ مزبور ستایش پرشور توحید خداوندی است:

«وجود گرانمایه‌ای فضاهای خوشبخت را بانور خود روشن نموده»

۱ـ هندوان (م.م.)　　۲ـ نیک (م.م.)　　۳ـ کی ای مزدا، مردان پیام را خواهند شناخت؟ کی پلیدی این می را خواهی برانداخت (گاتها چاپ ۲. پورداود ص۱۱۸: یسنا ۴۸ بند۱۰).

«وبا نیروی خود عدل وداد را بیافرید.»
«وآنرا پشتیبان اندیشهٔ نیك قرارداد . »
« ای‌فرزانه ! این اندیشه به‌نیروی‌تو»
« بخداوندگار نزدیکتر گشت!»

اینك چکامهٔ دیگری که بحق میتواند حتی مورد تأیید « سن‌فرانسوا » نیز قرار گیرد:

« آنها که قربانی میکنند ازمقررات وآیین گله داری سرمیپیچند. »
«آنها بر گاو ستم میرانند واورا رنج میدهند .»
«پروردگارا ! درهای‌حکمت برویشان باز کن!»
«تا در سراچهٔ بدی عاقبت‌کارخویش ببینند!»

بالاخره از قطعهٔ زیر بتعریف جامعی از آنچه در مذاهب جدیدتر بنام پارسایی معروف است برمیخوریم:

« مرد پارسا مقدس است »
«وبااندیشه‌و گفتارو کردار و»
«وجدان‌خویش به‌بسط عدالت یاری‌میکند ... »

آری‌این اشعار درنقطه‌ای‌ازترکستان فعلی[۱] درحدود قرنهای دهم تاچهارم پیش‌از میلاد سروده شده‌است .»

تعلیمات زرتشت

خلاصهٔ تعلیماتی‌را که‌از گاتها برمیآید میتوان بطریق ذیل‌خلاصه کرد .

۱ـ شناختن خدای بزرگ ـ زرتشت ضد گروه پروردگاران آریایی ودین پیشین آریاییان برخاست. «مزدا» ،«اهورا» یا «مزدا اهورا» ـ سروردانا ـ را بخدایی جهان شناخت . از گروه پروردگاران پیشین روی گردانید، دئوه **daeva** (دیو)راکه نام معمول‌خدایان‌آریایی‌بود، خدا ومعبود دوستاران دروغ‌خواند. همهٔ‌عظمت وجبروت ازآن مزدا اهوراست . اوست‌آفرینندهٔ‌یکتا وخداوند توانا .دریسنای٤٤ گوید:

۱ــ جزو سرزمینهای ایرانیان آریایی (م.م.)

«از تو میپرسم ای‌مزدا اهورا، کیست پدر راستی؟ کیست نخستین کسی که راه سیر خورشید وستاره بنمود؟ از کیست که ماه گهی تهی‌است و گهی پر؟ کیست نگهدار زمین در پایین و سپهر در بالا؟ کیست آفریننده آب و گیاه؟ کیست که بباد وابر تندروی آموخت؟ کیست آفریننده روشنایی‌سودبخش وتاریکی؟ کیست که‌خواب وبیداری آورد؟ کیست که بامداد ونیمروز وشب قرارداد ودینداران را به‌ادای فریضه گماشت؟ کیست آفریننده فرشته مهر ومحبت آرمتی؟ کیست که ازروی‌دانش وخرد احترام پدردردل‌پسر نهاد؟» پس‌ازاین پرسشها زرتشت خود درپاسخ گوید: من‌میکوشم ای مزدا! ترا که بتوسط خرد مقدس آفریدگار کلی، بدرستی بشناسم».

اشه(راستی)، وهومنه(بهمن، به‌منش)، اشاوهیشته (اردی‌بهشت)، و هوخشتره (شهریاری‌نیك)، آرمتی(بردباری وفروتنی واخلاص)، هئوروتات (خرداد، رسایی وسلامت و عافیت)، امرتات (امرداد، جاودانی)، سروشه(سروش)، آتر(آتش) ازصفات مختص اهوراست که گاهی نیز فرشته‌آسا جلوه میکنند[1].

۲-اهریمن - انگره مئنیو یااهریمن-خردخبیث- در گاتها مقابل‌سپنته مئنیو یا سپند مینو-خرده‌قدس-قراردارد نه‌در برابرمزدااهورا. دریسنا ٤٥ بند۲ آمده:«من‌میخواهم سخن‌بدارم ازآن دو گوهری که درآغاز زندگانی وجود داشتند، ازآنچه‌آن(گوهر) خرد مقدس‌بآن(گوهر) خردخبیث(انگره‌مئنیو) گفت: اندیشه وآموزش وخرد وآرزو و گفتار و کردارو زندگانی وروان ماباهم یگانه ویکسان نیست.»[2]

۳-تکلیف انسان- درمقابل دوقوه نیکی‌وبدی، نوروظلمت، تکلیف انسان درجهان چیست؟

زرتشت دریسنا ۳۰ بند۳ گوید: «مرد دانا بایدخود برابر گزیند.» دربند۸ همین یسنا گوید: «کشور جاودانی(بهشت) ازآن کسی‌خواهد بود که در زندگانی خویش با دروغ بجنگد، وآنرا دربند کند وبدست راستی‌بسپرد.» جهان عبارت‌است از رزم‌جاودانی‌خوبی وبدی. آرزوی هر کس بایدآن‌باشد که دیوبدی مغلوب شود وراستی وخوبی پیروز گردد.

۱- بعدمفهوم این‌اسامی‌راشرح خواهیم‌داد. ۲- دراین باره بحث خواهیم کرد.

حکمت زرتشت را درسه جملهٔ ذیل باید خلاصه کرد: منش نیك، گفتار نیك ، کردار نیك[۱].

۴ـ جهان دیگر ـ درروزواپسین آنچه را که‌ازانسان‌درطی‌زندگانی ازبدی وخوبی سرزده برابرهم‌میسنجند. اگردرترازوی‌اعمال کفهٔ‌خوبی‌سنگین‌ترشود ،فتح‌راستی‌وشکست دروغ‌است. وخشورزرتشت خود داورمحکمهٔ اهوراست.پس‌ازآن‌هنگام گذشتن‌ازپل‌چنوت (صراط) که در روی رودی ازفلز گداخته برافراشته‌اند فرارسد. نیکوکاران خرم‌وخوش‌از روی‌آن بگذرند وبسرای ستایش بکشور جاودانی بکاخ پاك منشی بخانهٔ راستی ببارگاه اهورامزدا درآیند وبپاداش موعود رسند. اگردرآن روز بدی‌فزونی کند ، مرد گنه‌کار از وجدان‌خویش‌رنج بیند وازسرپل‌چنوت در رود ژرف فلز گداخته سرنگون گردد،وبکوخ دیوو کلبهٔ دروغ درآید . اگر بدی وخوبی یکسان باشد ناگزیرنه از بخشایش فردوس بهرمند گردد ونه از شکنجهٔ دوزخ درآزار باشد. جای‌چنین کس‌در همستکان[۲]ـهماره‌آرام ویکسانـ باشد[۳].

پیروان زرتشت

بجز بستگان زرتشت وپادشاه معاصر وی که پیرو آیین اوبودند، کسان ذیل نیز از پیروان نامبرداراو محسوبند .زرتشت در دربار گشتاسب،فراشتر(فرشه‌اوشتره **Frashaushtra**) [۴]وبرادرش جاماسب **Jâmâspa**[۵] راکه از خاندان هو گوه **Hvogva** [۶] بودند ، و هردو وزیر کی گشتاسپ بشمار میرفتند ، با خود همراه کرد . دختر فراشتر را ـ چنانکه گفته شد ـ بزنی گرفت ودخترخود پوروچیست را نیز به‌جاماسب داد[۷].

۱- درین باره بحث‌خواهیم کرد. ۲ـ برزخ. ۳- درفصول آینده‌دراین‌موضوعات بیشترسخن‌خواهیم‌راند. ٤- یعنی‌دارندهٔ شترراهوار. ٥- جزواول‌آن‌نامعلوم‌وجزودوم بمعنی‌اسب‌است. ٦ـرك.جدول‌سوم‌شجرهٔ نسب‌خاندان‌هووی. ٧ـهرتسفلد در«زرتشت وجهان‌او» ص۱٦۲ گوید:زرتشت درطوس‌دویاریافت: **Frashushtra** و **Zhâmâspa** که ازخاندان **Hâugva** بودند ونخستین پدرزن پیامبر گردید.هم هرتسفلدآرد(ایضاًص ۲٤٤)آنگاه‌که پیامبر درجزیره‌ای درد‌ریاچهٔ سیستان ؛ ازاملاك ویشتاسپه اقامت داشت، دودوست وی (فرشوشتروژاماسپ) حکم تبعید او را لغو کردند ، وهم اوگوید که آنان درفاصلهٔ سنوات ۵۳۹و۵۲۹ق.م. بدربار کوروش بزرك‌التجا جستند (ایضاً ص۲۰۳) پس ازازدواج زرتشت ،آنگاه که مهمان ودر کنف حمایت ویشتاسپه بود ،«گاتهای‌هجرت» (یشت٤٦) را تألیف کرد(ایضاً). این اقوال هم مبتنی برتخیلات نویسنده است .

در فروردین یشت پس از «مدیوماه» از شش تن از نخستین پیروان زرتشت یاد شده، اینچنین: اسموخوانونت Asmô Xvanvant: اشنوخوانونت Ashnô Xvanvant گوین Gavayan ، پرشت گئو Parshat Gao ، وهوستی Vohvasti ، ایسونت Isvant [1]. سموئیل لنگ در باب ۱۳ کتاب خود نویسد[2]:

« مامیتوانیم منظرهٔ عظیمی را که قریب ۳۲۰۰ سال پیش از این در شهر بلخ پایتخت باختر تشکیل یافت ، درنظر خود مجسم نماییم .پادشاه و درباریان منتظر استماع بیانات واعظ بزرگی میباشند که میخواهد با نان تعلیم جدیدی دهد وایشان را براه بهتری هدایت کند. گشتاسب باظهارات زرتشت گوش میدهد و عاقبت همانگونه که سخنان اگستین Augustine درخاطر اتلبرت Ethelbert مؤثر واقع شد. زرتشت نیز بقوهٔ عقل وفصاحت بادلایل متین شاه ودرباریان راپیرو عقیدهٔ خود ساخت. این ترویج عقیده بدون هیچگونه معجزه انجام گرفت[3]، زیرا چنانکه خود زرتشت فرموده ودریسنای ۳۰ ضبط است ، اوفقط بردلایل عقلی اتکا داشت ومطابق منطق وبیان ادعای خودرا ثابت کرد.»

در بیرون از حدود کشور کی گشتاسب ، خانواده ای از امرای تورانی بنام فریان Frians نیزطرف توجه پیامبر است.این خانواده هنوز بهزرتشت نگرویده ولی بااومخالفتی هم ندارد، بطوریکه وی امیدوار است که آنانرا از پیروان خویش گرداند.

در یسنای ٤٦ قطعهٔ ۱۲ راجع باین موضوع گوید : « اگر روزی راستی بدستیاری فرشتهٔ محبت (آرمتی) بنزد نبیرگان ستودهٔ **فریان** تورانی جای گزینند ، آنگاه وهومن آنانرا در بهشت جای دهد واهورمزدا آنانرا درپناه خود گیرد.»[4]

از گاتها برمیآید که زرتشت درحین ساختن آن سرودها هنوز درآغاز رسالت خویش است و یاران و همراهانش زیاد نیستند، و در دایرهٔ پیروانش شمارهٔ اشخاص متنفذ مانند کی گشتاسب و فراشتر وجاماسپ وایستواستر ومدیوماه کم میباشد، ولی درمقابل دشمن

۱ـ رك. پورداود. یشتها.ج ۱ ص ۸۰ـ۸۱.

۲ـ فلسفهٔ ایران باستان ص ۳۵-۳٦.

۳ـ برخلاف اقوال نویسندگان اسلامی که ذکر آنها درپایان همین فصل بیاید .

٤ـ رك . یوشت فریان ومرزبان نامه بقلم م. معین ص ۳-٤.

زیاد دارد[۱].

شهادت زرتشت

شهادت زرتشت طبق روایات بدست یك‌تن تورانی‌بنام براتروکرش Brâtrok-rêsh ، برات درش Brât-resh ، برات رییشن Brât-rôyishn ویابرادرش Brâd-rêsh[۲] (باختلاف قرائتهای پهلوی) انجام گرفت . نام این شخص در بندهشن وزاث‌سپرم ذکر شده‌است وجزوپنج برادری که ازخاندان کرب Karap بودند معرفی گردیده[۳] . دربهمن یشت فصل ۲ بند۲ آمده : «زرتشت ازاهورمزدا بیمرگی(جاودانی) خواست . اهورمزدا در پاسخ گفت : اگرمن ترا جاودان سازم آنگاه تور برادرش ،هم بیمرگ خواهدشد[۴] وبنابراین رستاخیز هم ممکن نخواهدبود.»

جاکسن Jackson امریکایی گوید که زرتشت در سن هفتاد و هفت سالگی کشته‌شد[۵]. واین‌مطابق‌سنت زرتشتیانست . درداتستان دینیك(کتاب دینی پهلوی) آمده[۶] : «برادرکرش بهترین مردان(زرتشت) رابکشت.»

در سنت مزدیسنان آمده که در حین شهادت ، در دست زرتشت مهرهٔ ستایش (تسبیحی) بود وچون آن گجسته خواست ویرا بکشد ، زرتشت مهره بگسیخت و اورا بسوزانید.

طبق روایات داستانی ،این‌واقعه در حملهٔ دوم‌ارجاسب تورانی ببلخ صورت گرفت. درآن زمان گشتاسب درسیستان بود و دربلخ جزلهراسب پدرپیر و منزوی گشتاسب کس نبود. اونیزدرجنگ کشته‌شد ،تورانیان بآتشکدهٔ نوش‌آذر که‌مقام زرتشت بود رفتند ووی را باهشتادهیربددیگر بکشتند . فردوسی شرح این‌واقعه را بتفصیل آورده است[۷].

در زین‌الاخبار[۸] نام قاتل بوربن‌دااین‌وش(کذا) آمده ودر جوامع الحکایات عوفی[۹]

۱- گاتها چاپ اول ص۳۶.

۲- Jackson, Zoroaster, p. 28.

۳- S B E. vol. 47. p. 143-147

۴- زیرا درعلم ازلی چنین مقدرشده بود که او قاتل زرتشت باشد .

۵- Jackson, Zoroaster p. 127.

۶- فصل۲صفحهٔ ۲۱۸ (ضمن کتب‌مقدس مشرق.وست) .

۷- رجوع شود : بخش ۶ بهرهٔ ۳(فردوسی).

۸- نسخهٔ‌عکسی کتابخانهٔ ملی تهران صفحهٔ 18b.

۹- منتخب‌جوامع الحکایات باهتمام‌ملك‌الشعراء بهارص۲۰-۲۱.

محل شهادت اوشهر «فسا» (فارس) ذکرشده . زرتشتیان طبق سنن دینی پنجم دی‌ماه کنونی را که منطبق با خیر (=خور) روز است، روزدر گذشت زرتشت دانند وباقامهٔ مراسم پردازند.

انجمن آرا نویسد : «بعد از سی سال ازحکومت گشتاسپ، ارجاسپ از ترکستان بدار الملك بلخ تاخته لهراسب را بکشت وتور **براتور** [۱] بآتشخانه آمده زرتشت را از پای درآورد ومدت عمرش هفتادوهفت سال بوده‌است.»

هرتسفلد در «زرتشت وجهان او»، روایت قتل زرتشت را ردمیکند و گوید که آرامگاه وی هنوز دست ناخورده وآمادهٔ حفریات باستان شناسان است، ولی باید دانست که در خصوص شهادت زرتشت روایات بسیار است [۲].

زرتشت درادبیات پارسی

۱ - زرتشت و شهریاران

فریدون ومنوچهر

نویسندگان پارسی وتازی رابطه‌ای بین زرتشت و فریدون قایل شده‌اند، بویژه نسبت پدری پیامبر ایران را، طبق سنت بمنوچهر پادشاه پیشدادی رسانده‌اند [۳]، و اوپسر ایرج پسر **فریدون** بود . از طرف دیگر نسبت زرتشت را از طرف مادرش (دغدویه) نیز بفریدون منتهی میدانند [۴].

حمزهٔ اصفهانی در تاریخ خود آورده [۵]:

« وعلی رأس ثلثین سنة من ملکه [ای فریدون] ظهر ابراهیم الخلیل النبی علیه السلام . »

در کتاب مجمل التواریخ والقصص ،نیز که پیامبران معاصر هریك ازشاهان ایران را طبق معمول [۶] نام میبرد، آمده [۷]: «اندرعهد فریدون، ابراهیم علیه السلام پیغامبر بود.»

در نوروزنامهٔ منسوب بخیام آمده [۸]:

۱- یعنی براتر کرش تورانی .

۲- Cf. Jackson, Zoroastrian Studies p. 251-255 .

۳- رك. جدول شمارهٔ ۱. ۴- انجمن آرا، برهان قاطع .

۵- سنی ملوك الارض ص ۲٤. ٦- معمول مورخان اسلامی مانند طبری وحمزه.

۷- چاپ تهران مصحح مرحوم ملك الشعراء بهار ص ۹۰. ۸- ص ۱۰.

«چون صد وشصت وچهار سال ازملك افریدون بگذشت دوردوم ازتاریخ گیومرث تمام شد، واو دین ابراهیم علیه‌السلام پذیرفته بود.»

چنانکه در همین فصل بیاید نویسندگان ایرانی بعدها (ابراهیم) را همان (زرتشت)دانسته‌اند، لذا برخی‌تصور کرده‌اند که زرتشت، پیغمبر معاصر فریدون بودوهمین امر موجب تصرف نساخ در یك مصراع گشتاسپ نامۀ اسدی طوسی شده و شرح آن چنین است:

اسدی، در کتاب مزبور در (داستان گرشاسب با شاه طنجه) گوید[1]:

پیمبر **براهیم** بود آن زمان — که‌بودی**فریدون** خدیوجهان[2].
بصحفش[3] برین‌خورد سوگندنیز — بدان دو گوا داد بسیار چیز.

ناسخان کتاب، بمناسبت خلط نام ابراهیم با زرتشت؛ بیت اول را بصورت ذیل درآورده‌اند:

پیمبر **براهیم** بود آن زمان — بدش نام **زردشت**، از آسمان.

علاوه از سستی لفظی ومعنوی مصراع دوم، مراد گوینده ذکرنام فریدون پادشاه عصر بود که پیشتر مذکور نیفتاده است، وقول مؤلف مجمل‌التواریخ(که دربالا گذشت) نیز مؤید آنست که در مصراع دوم تصرفی نابجا شده است[4].

گشتاسپ

داستان ظهورزرتشت در زمان گشتاسپ وپیروی شاه ازاو در کتب تازی وپارسی مشهور است، و ما ذیلا از تواریخ پارسی نمونه‌ای بدست میدهیم:

بلعمی در تاریخ خود نوشته‌است[5]:

«چون گشتاسب بملك بنشست، بررعیت عدل و داد کرد و جهان را از مشرق تا

۱- چاپ تهران، مصحح آقای یغمائی ص۴۴۱.
۲- عین قول مؤلف مجمل‌التواریخ. ۳- کتاب آسمانی ابراهیم‌خلیل.
۴- متأسفانه‌در کتاب گرشاسب‌نامه چاپ‌اخیر همین مصراع مصحف در متن قرار داده شده واصل درحاشیه مضبوط است.
۵- چاپ کانپور ص۲۰۶ و نیز رك: بخش۴ بهرۀ۲.

مغرب آبادان کرد، ودین آتش پرستی را نصرت کرد و **مغان** را یکی پیغامبر بوده است که او را **زردشت** گویند ...... از بیت المقدس به عراق آمد و از عراق ببلخ شد نزد گشتاسب[۱]، و دعوی پیغامبری کرد و گفت خدای عزوجل مرا بسوی توفرستاده‌است، وترا فرموده است که دین **آتش پرستی** را فزون کنی وترا این شریعتها فرموده است.»

دقیقی در شاهنامهٔ خود ظهور زردشت را در زمان گشتاسب چنین شرح میدهد:

چو یکچند گاهی برآمد برین[۲] — درختی پدید آمد اندر زمین
از ایوان گشتاسب تا پیش کاخ — درختی گشن بیخ وبسیار شاخ
همه برگ او پند وبارش خرد — کسی کز چنان برخورد، کی مرد؟
یکی پاك پیدا شد اندر زمان — بدست اندرش مجمر عود وبان
خجسته پی‌ونام او **زردهشت** — که **اهریمن** بد کنش‌رابکشت
بشاه جهان گفت : پیغمبرم — ترا سوی **یزدان** همی رهبرم[۳].

درمجمل‌التواریخ‌والقصص آمده[٤]: «پادشاهی گشتاسب صدوبیست سال‌بود- اندراول عهد او **زردشت** پیش وی آمد ودعوت کرد و **آتش پرستیدن** فریضه کرد، و دین معین نهاد ... گشتاسب او را بپذیرفت.

«پسر گشتاسف، اسفندیار، نوخاسته بود، جهان‌رابتیغ‌سپری کرد، تادین **زردشت** گرفتند و آتشگاهها بنهاد بهر کشوری.»

قاضی ناصرالدین عبدالله بن عمربیضاوی درنظام‌التواریخ[۵] نویسد[٦]:

«گشتاسب‌بن‌لهراسب- درزمان او **زردشت** پیدا شد و مردم بدین **مجوس** دعوت کرد واز دین صابیان بازداشت ودر کوه نشست و استخر مقام خود ساخت.. پس گشتاسف بدین زردشت بگروید و باستخر آمد ودرآن کوه بنشست وبزند خواندن

۱- در اصل چاپی: بدر گشتاسب! ۲- از سلطنت گشتاسب.
۳- برای اطلاع از بقیهٔ داستان وشرح آن رك. بخش٦ بهرهٔ۲.
٤-چاپ تهران ص۵۱. ۵-مؤلف بسال ٦۷٤ هجری، چاپ آقای کریمی سال۱۳۱۳.
٦- ص ۱۸ .

مشغول گشت ودراین‌جایگاه آتشکده‌ها ساخت.»

نظیرهمین اقوال درفرهنگهای پارسی مضبوطست[۱].

۲ـ زرتشت وانبیای بنی‌اسرائیل

پس‌از حملهٔ عرب بایران،همچنانکه دین مزدیسنا دربرابر دین اسلام سراطاعت فرودآورد ، و زبان ایرانی با زبان تازی مخلوط گردید ، و خط پهلوی از رواج افتاد، ورسوم وعادات مرزوبوم ایران دیگر گون گشت، داستانهای ملی‌مانیز باقصه‌های‌سامیان آمیخته شده ، پادشاهان ونامواران ایران با پیامبران بنی اسرائیل رابطه وخویشاوندی یافتند[۲].

در فارسنامهٔ ابن‌البلخی‌آمده[۳]: «مادر این کیرش[۴] دختر یکی‌از انبیاءِ بنی‌اسرائیل، نام این مادراو اشین گفتندی و برادر مادرش اورا توریة آموخته‌بود!»ونیز درجای دیگر همان کتاب‌آمده[۵]: « مادر بهمن[۶] از فرزندان طالوت پیغمبرعلیه‌السلام بودست ودختری از نژاد راخبعم[۷] بن‌سلیمان علیه السلم زن او بود ، راحب نام وبرادرش زربابل رامدتی ملك کنعان وبنی‌اسرائیل داده‌بود تاآنگاه که گذشته شد ...»

ونیز درهمان کتاب‌آمده[۸]:«بعضی ازاهل تواریخ گفته‌اند که در کتابی ازآن‌پیغمبر بنی‌اسرائیل یافته اند که ایزد عزوجل وحی فرستاد ببهمن که من‌ترا بر گزیدم ومسیحی گردانیدم، باید که ختنه کنی خویشتن را وشرع کاربندی، وبنی‌اسرائیل‌رانیکوداری وباز بیت‌المقدس‌فرستی ، وبیت‌المقدس‌را آبادان گردانی، واو همچنین کرد واین توفیق یافت،

۱ـ رك. برهان ، انجمن آرا ، جهانگیری ، غیاث، آنندراج .
۲ـ پورداود . یشتهاج ۲ ص۲۰۷ . ۳ـ ص ۵۳ .
۴ـ کورش هخامنشی . ۵ـ ص ٥٤ .
٦ـ کیانی . ۷ـ رحبعام.
۸ـ ص۵۳ـ٥٤ .

ونام آن کتاب« کورش» است.»[۱]

مواعظ کلمانتین[۲] و اپیفانیوس[۳] رابطهٔ زرتشت و نمرود را گواهی میدهند. ازطرف دیگر موبدان زرتشتی نیز، که خود منبع اخبار تاریخی و داستانی ایران باستان بودند، نظربتعصب مسلمانان کوشش میکردند که پیروان مزدیسنا راهم، چنانکه پیغامبر اسلام فرموده بود در زمرهٔ « اهل کتاب» بشمار آورند[۴]، وبدین‌سبب ناگزیرپیامبر خود را بچند تن ازانبیای بنی‌اسرائیل که مورد قبول سه‌فرقهٔ یهود ونصاری ومسلمان بودند، انتساب دادند[۵]. مورخان اسلامی که اخبار ایران را از موبدان میشنودندآنها را حقیقت دانستند ودرتواریخ خودمانند تاریخ طبری وترجمهٔ بلعمی ومروج‌الذهب و کامل‌ابن‌الاثیر وغیره وارد کردند. بدیهی است که ضمناً نظرتعصب آمیزفرق دیگر نیز درداستانها وارد شد، که شرح آن بیاید.

شیث

در برخی از منابع قدیم زرتشت را با شیث[۶] تورات[۷] یکی دانسته‌اند[۸]، ولی این امر اساسی ندارد.

ابراهیم خلیل

بیشتر نویسند گان و گویند گان، زرتشت را همان ابراهیم خلیل دانسته‌اند، وبرخی نیزوی را از نواده‌های ابراهیم محسوب داشته‌اند.

۱- بعضی نویسند گان قدیم بهمن کیانی‌را همان کورش هخامنشی دانسته‌اند.

۲-The Clementine Homilies .IX.4.

۳-Panarion,ed. K.Holl. Griech. Christl. Schriftstelle, XXV.3,2.

٤- رك. بخش ٥: آیات و احادیث.

٥- نظیر همین امر را آقای پورداود در مصاحبهٔ خود با صبیان (صابئین) بغداد ملاحظه کرده‌اند. آنان خودراز پیروان‌ابراهیم‌خلیل و کتاب‌آسمانی‌خویش‌را «صحف» معرفی میکردند، در صورتی که فی‌الحقیقه نه‌پیرو اوهستند ونه‌چنین کتابی‌موجود است.

٦-Seth.

۷- که دراسلام پیغمبری محسوب شده.

۸-Cf. Bousset. Hauptprobleme der Gnosis, 1907,pp. 278 - 382.

گفته شد که موبدان کوشش داشتند مؤسس دین خود را با پیامبران مورد قبول مسلمانان ونصاری ویهود تطبیق کنند تاهم اهل کتاب شمرده شوند وهم کمتر مورد طعن قرار گیرند، کریستنسن نوشته[۱]:

« در صدر اسلام زرتشتیان برای افزودن نیروی کیش خویش زردشت و ابراهیم‌را یکی شمرده‌اند » . اما در انتخاب ابراهیم و انتساب زرتشت بدو، امور ذیل را میتوان دخیل دانست:

۱ـ تنها آیه‌ای از قرآن که درآن ذکری از مجوس (زرتشتیان) بمیان‌آمده، آیهٔ هفدهم از سورهٔ بیست ودوم «سورة الحج» است:

«ان الذین آمنوا والذین‌هادوا والصابئین والنصاری و**المجوس**والذین اشرکوا، ان‌الله یفصل بینهم‌یوم‌القیامة، ان‌الله علی کل‌شیءٍ شهید.»[۲]

ترجمه، کسانیکه ایمان آوردند و کسانیکه یهودی شدند و صابیان و نصرانیان و مجوس و کسانیکه شرك ورزیدند ، خدا درروز جزا بین آنان حکم خواهد کرد ، [و] خدا برهرچیز شاهد است.

از طرف دیگرانبیای اولوالعزم را مسلمانان منحصر به : نوح ، ابراهیم ، موسی ، عیسی ومحمد(ص) میدانستند. گذشته ازپیغمبر اسلام ، انتساب زرتشت بموسی وعیسی‌نیز برخلاف مدلول آیهٔ فوق بود ، چه مجوس را برابر پیروان آنان وفرقه ای جداگانه محسوب داشته است . نوح نیز بواسطهٔ قدمت زمان[۳] و عدم انتساب کتابی آسمانی بدو[۴] بر کنار مانده ، ناگزیر ابراهیم خلیل را که هم از انبیای اولوالعزم و هم صاحب کتاب آسمانی(صحف) شمرده میشد انتخاب و زرتشت را بدو نسبت دادند.

---

۱ ـ سلطنت قباد وظهور مزدك ، ترجمهٔ آقایان فلسفی و بیرشك ص۶۰ ح ۱.

۲ـ تفسیر این آیه در بخش ۵ بیاید.

۳ـ چه نوح قرنها پیش از ابراهیم بود و او نیز قرنها پیش از موسی میزیست و موسی در ۱۵۰۰ق.م. زندگانی‌میکرد واز حیث زمان مقدم‌برعصر زرتشت بود.

۴ـ ونیز تردید برخی ازاهل‌خبر دراینکه نوح از انبیای‌اولوالعزم‌باشد.

۲- در قرآن، سورهٔ بیست و یکم «سورة الانبیاء»، درداستان ابراهیم آمده[۱]:

«قال: افتعبدون من‌دون الله مالاینفعکم ولا یضرکم، اف‌لکم ولما تعبدون من دون‌الله، افلا تعقلون؟ قالوا: حرقوه وانصروا آلهتکم ان کنتم فاعلین. قلنا: یا نارکونی برداً وسلاماً علی‌ابراهیم. وارادوا به کیداً فجعلناهم الاخسرین. ونجیناه ولوطاً الی‌الارض التی بارکنا فیها للعالمین.»

ترجمه: [ابراهیم بقوم] گفت: آیا جزخدای[یگانه]، آنچه را که شمارا نه سودی دارد و نه زیانی، میپرستید؟ - اف برشما و بدانچه - جزخدای- میپرستید. آیا تعقل نمیکنید؟ [قوم] گفتند: اورا بسوزانیدوخدایان خودرا یاری کنید، اگر نصرت دهند گانید. ما(خدا) گفتیم: ای آتش برابراهیم سرد وسلامت باش. [قوم] خواستند بااودشمنی ورزند، ما آنان را زیانکار گردانیدیم. او (ابراهیم) ولوط را نجات داده بزمینی که جهانیان را درآن برکت دادیم فرستادیم[۲].

در روایات آمده که این کار بفرمان نمرود صورت گرفت. در تورية نام نمرود معاصرابراهیم نینوس **Ninus** آمده است[۳]. ابوریحان بیرونی نیزهمو را معاصر خلیل داند[۴]، ومؤلف جنات‌الخلود درفهرست نامهای نمارده‌نویسد[۵]: «وشمیره، دخترانادس، که اونیز نمروده وعاشق **ایلیوس** برادر زادهٔ خود شده، میسر بهم رسید که ارشد نمارده و مدعی ربوبیت و در محاربهٔ ابراهیم‌علیه‌السلام عاجز شده اورا از منجنیق بآتش انداخت وسوخت. مدت ملکش سی‌وسه سال وهلاکش بدست بعوضه بود.»

بنابراقوال فوق، رابطهٔ ابراهیم خلیل با آتش وسازگار بودن آتش با وی مبرهن گردید. عطار درمنطق‌الطیر گوید:

۱- آیهٔ ۶۷ تا ۷۱. ۲- درتوریةازاین واقعه‌ذکری بمیان نیامده.

۳ - سفرپیدایش. باب ۱۲ بند ۵.

۴- یسناج ۱ ص۸۸ بنقل ازآثارالباقیه جدول ملوك بابل (تولد ابراهیم درزمان نینوس وگرفتاری وی درعصر زامیس بن نینوس).

۵- چاپ تهران ص۹۲.

چون **خلیل** آن کس که از **نمرود** رست خوش تواند کرد در آتش نشست.
سر ببر **نمرود** را همچون قلم چون **خلیل‌الله** در آتش نه قدم.

زرتشت نیز ، چنانکه بیاید باحترام وتقدیس آتش شهرت داشته است ، توافق این دو درموضوع آتش، بتداعی معانی هریك دیگری را بخاطر میآورده ، ناچار زرتشت را با ابراهیم یکی دانستند.

شهرستانی گوید[۱] : « ومجوس را سبب تعظیم آتش چند امر بود: یکی آنکه جوهری شریف علویست ، و دیگر آنکه خلیل علی نبینا وعلیه السلام را باحراق تعرض نرسانید . . . »

۳ـ ابوریحانی بیرونی نویسد[۲]: « ابراهیم از سخط و قهر نینیاس[۳] پسر نینوس نمرود گریخته بفلسطین رفت واین مهاجرت بسن هفتاد ودو سالگی وی انجام گرفت. » - در توریة نیز آمده که ابرام (ابراهیم) درهمین سن مهاجرت گزید[۴]. چنانکه میدانیم ابراهیم بابلی بوده و بابل از شهرهای مجاور ومدتها جزو کشور ایران بشمار میرفته ، از طرف دیگر زرتشت نیز بنا باساطیر مندرج در کتب اسلامی[۵] درسوریه وفلسطین میزیسته وبراثر نفرین پیامبر بنی‌اسرائیل ازشهر تبعید شد و بعراق آمد! از اینرو ملاحظه میشود که سرگذشت ابراهیم وزرتشت دراین‌موضوع نیز با هم مشابهت دارد.

٤ ـ طبق روایت کتاب دینی پهلوی (ایاتکار زیران) منشی دربار کی گشتاسب (ابراهام) نام داشته (نظر باینکه مکاتبات درباری ایران باقوی احتمال تارواج خط پهلوی بخط آرامی صورت میگرفته ودبیران سامی نژاد در دربار کار میکرده‌اند) وهمو بود که نامهٔ ارجاسب را برای شاه وامرا قرائت کرد وپاسخ نوشت.

از سوی دیگر تعلیم وتربیت درایران باستان بدست موبدان انجام میگرفته و در زمان کی گشتاسب خود پیغمبر درحقیقت پیشوای موبدان بشمار میرفته است، بعید نیست

۱ ـ ترجمهٔ ملل ونحل شهرستانی بقلم افضل‌الدین صدر ترکهٔ اصفهانی باهتمام جلال نائینی چاپ اول ص۲٤۸.
۲- پورداود. یسنا ج ۱ ص۸۸ بنقل از آثار الباقیه.
۳- Ninyas.
٤ـ سفر پیدایش باب ۱۲ بند ٥.
٥ـ رك. تاریخ بلعمی ترجمهٔ طبری.
٦ـ البته داستان است.

که در روایات چنین تصور شده باشد که مکاتبات دربارهم تحت نظر او اداره میگردیده وهموبوده است که‌بنام (ابراهام) خوانده شده.

۵ـ شهرت انتساب ایرانیان بابراهیم خلیل از جهت نسب [1]، بتخلیط ابراهیم و زرتشت کمکی مؤثر کرده‌است.

مسعودی گوید[2]:

«گفتار کسانی که پس‌ازظهوراسلام قایل‌شدند که ایرانیان‌ازاولاداسحاق‌بن‌ابراهیم خلیل‌اند و درتأیید قول خود باشعار فرزندان معدبن عدنان ـ که بمناسبت انتساب خود بایرانیان، بریمینیان افتخار کرده و گفته‌اندآنان(ایرانیان) ازاولاد پدرایشان‌ابراهیم‌اند- تمسك جسته‌اند ،چنانکه جریربن عطیةبن الخطفی التمیمی بانتساب به‌نزار بریمن فخر ورزیده گوید[3]:

ابـونـا خلیـل الله لاتنـکرونه فاکرم بابراهیم جداً و مفخرا
و ابناء اسحاق اللیوث اذا ارتدوا حمائـل موت لابسیـن السنورا
اذا افتخروا عدوا **الصبهبذ** منهم و **کسری** وعدوا**الهرمزان**[4]وقیصرا
[5]ابونـا ابواسحـاق یجمـع بیننا اب کان مهـدیاً نبیاً مطهرا[6]
[7] و یجمعنا و الغر **ابناء فارس** اب لانبالی [8] بعده مـن تأخرا
ابونـا خلیـل الله والله ربنـا رضینا بما اعطی الاله و قدرا.

۱ـ هرچند که حقیقت تاریخی ندارد. ۲ـ التنبیه والاشراف ص۹۴-۹۶.

۳ـ این‌قطعه درمروج‌الذهب چاپ مصر جزواول ص۲۰۲ نیزآمده ، بیت اول را ندارد وچهاربیت اضافه دارد ودربقیهٔ ابیات هم اختلافاتی است که نقل میکنیم.

۴ـ طبق‌مروج‌الذهب ؛ودرتنبیه: الهرمذان.

۵ـ پیش‌از این بیت درمروج‌الذهب بیت‌های‌ذیل آمده :

وکان کتاب‌الله فیهم و نوره وکانوا باصطخرالملوك‌وتسترا
ومنهم‌سلیمان‌النبی‌الذی دعا فاعطی بنیاناً وملکاً مقدرا .

۶ـ مروج:اب‌کان‌مهدیاًوملکاًمعمرا.

۷ـ پیش‌از‌ین بیت‌درمروج‌ابیات‌ذیل‌آمده :

وموسی‌وعیسی‌والذی‌خر ساجداً وانبت زرعاً دمع عینیه اخضرا
و یعقوب منهم زاده‌الله حکمة وکان ابن یعقوب نبیاً مطهرا.

۸ـ مروج: لایبالی.

وقول اسحاق بن سوید العدوی، عدی قریش[۱]:

اذا افتخرت قحطان یوماً بسؤدد — اتی فخرنا اعلی علیها واسودا
ملکناهم بدء باسحاق عمنا — وکانوا[۲] لنا عونا[۳] علی الدهر اعبدا
و یجمعنا و الغر **ابناء فارس**[۴] — اب لانبالی[۵] بعده من تفردا[۶].

وقول بعضی از نزاریان:

و اسحاق و اسماعیل مدا — معالی الفخر والحسب اللبابا
فوارس فارس و بنو نزار — کلا الفرعین قد کبرا و طابا.

وایرانیان در زمان باستان بسوی مکه آمده، نذرهای بزرگ، ازجهت تعظیم ابراهیم خلیل پسرش‌را، میآوردند.

و خانهٔ کعبه نزد ایشان مهمترین معابد سبعهٔ بزرگ وزیارتگاههای جهان است[۷]، ومردی بدان تولی جست. وی اورا طول‌عمر بخشید، وبقول عربی در جاهلیت، استشهاد کرده‌اند:

۱- این قطعه نیز درمروج‌الذهب جزواول ص۲۰۲ بااختلافاتی آمده‌است.

۲- مروج: وصاروا. — ۳- مروج: غرماً.

٤- مروج: ابناء سادة. — ٥- مروج: لایبالی.

٦- پس ازاین بیت درمروج بیت ذیل آمده:

هم ملکوا شرقاً و غرباً ملوکهم — و هم منحوهم بعد ذلك سؤددا.

۷- مسعودی درمروج‌الذهب ج۱ص۲۰۵ آرد: یکی از شعرای فرس بعد از ظهور اسلام گوید:

و ما زلنا نحج البیت قدماً — و نلقی بالاباطح آمنینا
وساسان بن بابك سار حتی — اتی البیت العتیق یطوف دینا
فطاف به وزمزم عند بئر — لاسمعیل تروی الشاربینا.

زمزمت **الفرس** علی زمزم[۱]	و ذاك فی سالفها الاقدم[۲].

وقول کسانی که قایلندمنوشهر(منوچهر)- که نسبت همهٔ ایرانیان بدوبرمیگردد- (منشخر) پسر (منشخرباغ)[۳]است، واو (یعیش) پسر (ویزك) است ،وویزك پسر (اسحاق) پسر (ابراهیم‌خلیل)است، وآنان بقول یکی‌ازشعرای ایران پس‌ازاسلام استشهاد کرده‌اند که در مقام افتخار گفته[۴] :

ابونا **ویزك**[۵] و به اسامی[۶]	اذاافتخر[۷] المفاخربالولاده
ابونـا **ویزك**[۵] عبد رسول	له شرف‌الرسالة و الزهاده
فمن‌مثلی اذا افتخرت قروم[۸]	وبینی مثل واسطة‌القلاده.»

۱ـ فقه‌اللغهٔ عامیانه وخلط زمزم (باژ) زرتشتیان با زمزم (اسم‌چاه مکه).

۲ـ یاقوت درمعجم البلدان آورد «زمزم... وهی‌البئرالمبارکة المشهورة ... وقیل سمیت بذلك‌لان‌سابورالملك لماحج البیت اشرف‌علیهاوزمزم فیها والزمزمة کلام‌المجوس وقراءتهم علی‌صلاتهم وعلی‌طعامهم .. وفیها یقول‌القائل :

زمزمت الفرس علی زمزم	و ذاك فی سالفها الاقدم .

وقال‌المسعودی: والفرس تعتقدانهم‌من‌ولدابراهیم‌الخلیل‌علیه‌السلام‌وقدکانت‌اسلافهم تقصدالبیت الحرام وتطوف به‌تعظیماً لجدهاابراهیم وتمسکاً بهدیه وحفظاً لانسابهاوکان آخرمن‌حج منهم ساسان‌بن‌بابك وکان‌ساسان اذا اتی‌البیت طاف‌به‌وزمزم‌علی هذه‌البئر. وفی ذلك یقول‌الشاعر فی‌القدیم من‌الزمان:

زمزمت الفرس علی زمزم	و ذاك من سالفها الاقدم .

وقد افتخر بعض‌شعراء الفرس بعد ظهورالاسلام:

وما زلنا نحج البیت قدماً	و نلقی بالاباطح آمنینا
وساسان بن بابك سارحتی	اتی البیت العتیق باصدینا
وطاف به وزمزم عند بئر	لاسمعیل تروی الشاربینا.»

۳ـ درطبری چاپ لیدن ج اص ۴۳۲ «منشخر نر»، ودرفارسنامهٔ ابن‌البلخی ص۱۲ «میشخوریار» (یعنی‌همیشه‌آفتاب‌یار!)آمده .درمجمل‌التواریخ والقصص ص۱۴« ملك منوچهر بن‌مسحر» یادشده .صحیح آنست که«منشخر»،مصحف منشچر = منوش‌چهر = منوچهراست، وباغ‌ظاهراً همان بغ (خدا)است .

۴ـ این‌قطعه بااختلافاتی درمروج الذهب آمده .

۵ـ مروج‌الذهب‌ج‌اص۲۰۳ : وترك . در کتاب مذکورآمده : وترك همان‌اسحق‌نبی است (مروج. ج۱ ص۲۰۲).ـدرنام‌نامهٔ یوستی«ویزك» نام چندتن‌آمده است که ربطی با شخص مورد بحث ندارد .

۶ـ مروج: احاجی. ۷ـ مروج:اذا فخر. ۸ـ مروج:قرون.

در فرهنگ فارسی بفارسی‌خطی که مؤلف آن شناخته نیست ودرعهد زندیه تألیف شده ،متعلق بکتابخانهٔمرحوم علی‌اکبردهخدا ذیل«زارتشت» آمده :«... ومحققین مجوس گویند زردشت بزبان سریانی نام ابراهیم‌خلیل‌است علیه‌السلام که کعبهٔ معظم‌را او بنا نهاد وآتشکده ساخت وقرنهای دراز اعظم آتشکده‌های عالم بوده است، وباین سبب در گفتن ونوشتن تعظیم کنند . واین نیز بغایت دور مینماید بنحوی که گذشت ، بروایت بعض‌اصحاب مجوس زردشت وبرزین هردو از پیشوایان ملت‌ابراهیم بوده‌اند، وابراهیم را نیز آتش‌پرست گویند... »

مجموع یا بعضی از این‌قراین سبب گردید که زرتشت درادبیات ما همان ابراهیم شناخته شود . این توافق باانواع مختلف درنظم‌ونثر جلوه گراست : شهرستانی در ملل ونحل‌خود[1] نویسد: « المجوس و اصحاب الاثنین و المانویة وسائر فرقهم المجوسیة یقال لهم‌الدین الاکبر والملة العظمی ،اذ کانت دعوة الانبیاءِ بعد ابراهیم الخلیل علیه‌السلام، لم تکن فی‌العموم کالدعوة الخلیلیة ولم یثبت لها من‌القوة و الشوکة و الملك والسیف مثل‌الملة الحنیفیة ، اذ کانت ملوك العجم کلها علی ملة ابراهیم. » اگرچه وی تصریح نکرده‌است که زرتشت همان ابراهیم بوده ولی‌چون‌پادشاهان ایران را پیرو دین‌ابراهیم خلیل میداند ، ومامیدانیم که آنان تابع زرتشت بودند ، پیداست که درزمان شهرستانی (قرن‌ششم هجری) نام این دوتن بایکدیگر تخلیط شده بود .

اسدی درلغت فرس[2]، دروازهٔ (وستا) نویسد :«تفسیر زندست، وزندصحف ابراهیم بود.» بنابراین مؤلف مزبور هم بین زردشت وابراهیم رابطه‌ای قایل بوده‌است.

مؤلف مجمل التواریخ والقصص ، ضمن ذکر پیامبران معاصر پادشاهان ایران نویسد[3] :

« اندرعهد گشتاسب ، **زردشت** بیرون آمد ، و گشتاسب دین وی بپذیرفت و گویند نهم پسر بود از آن ابراهیم خلیل علیه السلام . »[4]

۱- چاپ بمبئی ص ۱۱۱(چاپ کرتن. لیپزیك ص۱۷۹-۱۸۰). ۲-چاپ تهران مصحح مرحوم اقبال ص ۷ . ۳ - چاپ تهران ص۹۲. ٤ - شرح (نهم پسر) درهمین بخش ص ۱۲۶-۱۲۷ بیاید .

دربرهان آمده : « نام اصلی او [1] ابراهیم است . » و در چند سطر بعد: « گویند : زردشت بزبان سریانی ! نام ابراهیم پیغمبر علیه‌السلام است ، و بروایت دیگر زردشت و برزین [2] هر دو پیشوایان ملت ابراهیم علیه السلام بودند.»

مؤلف انجمن آرا همین قول را تکرار کرده ، زراتشت را لقب براهام داند [3] . از این اقوال برمیآید که بعدها تصوردیگری دراین‌موضوع ایجاد شده وآن‌اینکه(ابراهیم زرتشت)را جز(ابراهیم=ابراهام) پیمبر بابلی تصور کردند وچنین پنداشتند که ابراهیم نام و زرتشت لقب پیامبر مجوس بوده است ، چنانکه برخی دیگر بعکس زرتشت را نام دیگر ابراهیم خلیل دانسته‌اند [4] .

نویسندهٔ معاصر آقای نفیسی درفرهنگنامهٔ پارسی‌نوشته‌اند [5] : «در روایات ایران که ظاهراً درچهار پنج‌قرن پیش پیدا شده ابراهیم را همان زردشت پیامبر ایران قدیم دانسته‌اند و کتاب زند را باو نسبت داده‌اند وحتی دربعضی ازمآخذ ضعیف [6] ابراهیم‌زردشت نوشته‌اند . و نیز کتابی مختصر در شرایع ابراهیم زردشت بنام (زوره) رواج داده‌اند که گویند برای پادشاه هند نوشته است .» [7]

دراصل این انتساب شکی‌نیست، ولی اینکه نسبت مزبوردرچهار پنج قرن پیش ، یعنی درقرن‌های نهم ودهم هجری نشأت کرده‌باشد مورد تأملست ،چه‌اسدی(متوفی بسال ٤٦٥) در فرهنگ خود [8] و خاقانی (متوفی بسال ٥٩٥) و عطار (متوفی در نیمهٔ‌اول قرن هفتم) دراشعار خویش نیزبدین موضوع اشارت کرده‌اند .خاقانی گوید [9] :

اگر قیصر سگالد راز **زردشت** کنم تازه رسوم **زند واستا**

بگویم کان‌چه زندست‌وچه آتش کز آن **پازند**و**زند** آمد مسما ؟

چه‌اخگر ماندازآن‌آتش که‌وقتی **خلیل‌الله** در آن افتاده دروا؟

۱ـ یعنی زردشت. ۲ـ که‌درفرهنگها نام‌موبدی شناخته‌شده که‌آتشکدهٔ برزین بدومنسوبست، رک. بخش٤ بهرهٔ۲ (برزین‌مهر). ۳ـ ذیل‌واژهٔ(زردشت)و(زراتشت).

٤ـ رک:پایان همین مبحث. ٥ـ ج۱چاپ تهران ۱۳۲۰، ذیل (ابراهیم) .

٦ـ مانند فرهنگ برهان قاطع‌وانجمن آرا وجنات‌الخلود (م.م.)

۷ـ رک . بخش۷ بهرهٔ۲ . ۸ـ در بالا گذشت . ۹ـ چاپ تهران مصحح مرحوم عبدالرسولی ص ۲٤ .

هدایت درانجمن‌آرا[۱] پس از این ابیات نویسد: «مرا در این بیت حکیم[۲] تأمل بلکه تعجب است زیرا که خلیل‌الله ابراهیم سالهای بسیار سابق بر زردشت بوده است.»

ازاین عبارت برمیآید که مؤلف مزبور ازانتساب زرتشت پیامبر زرتشتیان باابراهیم پیامبر سامی آگاهی نداشته وفقط نام زردشت را ابراهیم میدانسته است[۳]، وهم خاقانی درستایش رشیدالدین وطواط در قصیده‌ای گوید[۴]:

کمان گروههٔ[۵] **گبران** ندارد آن مهره

که چار مرغ **خلیل** اندر آورد ز هوا.

چار مرغ خلیل اشاره به‌چهار مرغیست که در قرآن، سورهٔ دوم (سورة البقرة) آمده[۶]:

«واذ قال: ابرهیم: رب! ارنی کیف تحیی‌الموتی؟ قال: اولم تؤمن؟ قال: بلی، ولکن لیطمئن قلبی. قال: فخذاربعة من‌الطیرفصرهن الیك، ثم‌اجعل علی کل جبل منهن جزء، ثم ادعهن یأتینك سعیاً واعلم ان الله عزیزحکیم.»

یعنی: هنگامیکه‌ابراهیم گفت: خدایا بنما مرا که چگونه‌مردگان‌را زنده‌میکنی؟ فرمود: آیا باور نداری؟ گفت: چرا، ولی برای، آن خواستم تا دلم آرام گیرد. فرمود: چهار مرغ بگیر وآنها را نزد خویش پاره پاره کن. آنگاه‌برفراز هر کوه پاره‌ای از آنها بیفکن، سپس آنهارا بخوان، بشتاب نزد تو‌آیند، وبدان که خدا غالب وداناست.

بعضی معنی مجازی چهار مرغ‌را در بیت فوق چهار عنصر دانسته‌اند[۷] ودر هر حال مفهوم بیت چنین است:

دین زرتشتی، که مردم مؤسس آن‌را همان خلیل‌الله دانسته‌اند، آن قابلیت و استعدادرا که چهار مرغ کوفته را از فراز جبال بخواند، یاعناصر را از هوا مسخر سازد،

---

۱ ــ در ذیل (زردشت). ۲ ــ مراد خاقانی است. ۳ ــ انجمن آرا درذیل (زردشت وزردشت بزرگ). ۴ ــ چاپ تهران مصحح عبدالرسولی ص۳۳.
۵ـ فلاخن. ۶ـ آیهٔ ۲۶۲. ۷ـ شرح خاقانی. دیوان‌مصحح عبدالرسولی.
۸ـ دیوان‌مصحح آقای نفیسی ص۲۶۹.

ندارد . از این تعبیر شاید بتوان گفت که خاقانی خود در انتساب ابراهیم بزرتشت تردید داشته‌است.

شیخ عطار در قصیده‌ای گوید[1]:

گر دی بصومعه در ، مرد **خلیل** بدم — امروز پیش **مغان** چون **گبر آزریم** .

دراین بیت **خلیل** را همان پیامبر سامی و گبر را بمعنی مطلق کافر وبت پرست (پیروآزر سنگتراش که پدریا عم ابراهیم ومشرك شمرده شده) دانسته وفی‌الجمله‌ازذکر خلیل و گبر ومغان بانتساب موردبحث ،نظر داشته‌است.

حافظ در غزلی گوید :

بباغ تـازه کن آیین دیـن **زردشتی**

کنون که لاله بر افروخت آتش **نمرود**[2].

در این بیت نیز زردشت راهمان ابراهیم دانسته که در آتش نمرودش خواستند بسوزانند.

در«فرهنگ پهلوی،زند وپازند بپارسی»ـ که نسخهٔ خطی آن در کتابخانهٔملی پاریس موجود است (شمارهٔ ۲۱۴ از فهرست بلوشه) ـعنوان کتاب چنین‌است :

«لغات کتاب زند، پازند ووستا ،این هرسه کتاب از گبرانست که ابراهیم زرتشت در دین آتش پرستی تصنیف کرده‌است.»[3]. در مجمل التواریخ والقصص آمده[4]:

« گویند (زردشت) نهم پسر بود از آن ابراهیم خلیل علیه السلام . » در« کلام پیر»آمده[5]: « درزمان ابراهیم‌علیه‌السلام مولانا ملك السلام میخواندند و امروز این طائفهٔ محقه در دعایا مولانا ملك‌السلام میگویند،**وامت حضرت ابراهیم راگبران‌خوانند،** و ایشان هم گویند که ملك السلام باز آید ... و زردشت حجت مولانا بود ، ودر آخر دور ابراهیم ظهور کرد.»

۱ـ دیوان مصحح آقای نفیسی ص۲٦۹. ۲ـ رك . دیوان حافظ مصحح قزوینی ص ۱۴۹ . ۳ ـ فهرست نسخ خطی فارسی کتابخانهٔ ملی پاریس تألیف بلوشه ج ۱ شمارهٔ ۲۱٤. ٤ـص۹۲. ٥ ـ کلام پیر یا هفت باب (شاه سید ناصر) درآیین اسمعیلیه باهتمام ایوانف بمبئی ۱۹۳۵ ص ٦٤.

خلط زردشت وابراهیم در اذهان موجب آن شد که دربرخی اشعار تصرفاتی نابجا بعمل آورند. ازآن جمله در شاهنامهٔ فردوسی آمده[1]:

بُرآن دین[2] **زردشت پیغمبرم** ز راه نیاکان خود نگذرم.

پس از بیت فوق دربرخی‌از نسخه‌های شاهنامه این بیت را افزوده‌اند:

نهم‌پورز **زردشت‌پیشین** بداوی[3] **براهیم**، پیغمبر راستگوی.

واین همان قول است که مؤلف مجمل التواریخ نقل کرده[4]. در نسخه‌های صحیح شاهنامه این بیت نیست. هدایت آنرا در انجمن آرا[5] آورده و زردشت پیامبر ایران را **زردشت ثانی** مینامد ومینویسد: «زردشت ثانی بزعم فردوسی به‌نه‌پشت، بزردشت‌بزرگ میرسد که گفته: نهم‌پور . . . . . . ونام او نیز براهام بوده چنانکه مرقوم شد[6] وبعضی گفته‌اند که مقصود فردوسی از زردشت پیشین مه‌آباداست که‌نسبت زردشت به‌نه‌واسطه باو میرسیده.»[7]

مهاباد همانست که در کتاب دساتیر نخستین پیامبر! معرفی‌شده‌است. بدیهی است. که بیت فوق ازآن فردوسی نیست چه‌موضوع تعدد پیامبران بنام زرتشت‌درعصر فردوسی رایج نبوده ودر کتابی‌مذکورنیست، ودساتیر نیزچهار پنج قرن پس از گویندهٔ بزرگ ما تدوین‌شده است.

دریکی از نسخه‌های خطی‌شاهنامه[8] بیت مسطوربصورت ذیل آمده:

نهم دین **زردشت‌پیشین** بروی **براهیم** پیغمبر راستگوی.

ودرنسخهٔ دیگری چنین‌ثبت شده‌است[8]:

کدامست **زردشت** ای نیکخوی؟ **براهیم** پیغمبر راستگوی.

همچنین تصرف ناسخان را دریك بیت اسدی (در گرشاسب‌نامه) که بصورت ذیل

۱ـ درداستان بهرام گور، آنجا که بهرام‌جوانوی دبیر را دستور میدهد که نامه‌ای بمرزبان ایران نویسد. رك. شاهنامهٔ بخ، ج ۷ ص ۲۱۱۸.

۲ـ بآئین. ن.ل. ۳ـ نهیم دین‌زردشت پیشین بروی (ایضاً همان‌صفحه).

٤ـ شرح این‌مسأله درهمین بخش بیاید. ٥ـ ذیل (زردشت‌بزرك).

٦ـ درذیل‌واژهٔ (زردشت). ۷ـ رك. همین بخش، عنوان. زردشت سپنتمان وزردشت آذرباد. ۸ـ متعلق بآقای‌محیط‌طباطبائی. ـ رك. فردوسی نامهٔ مهر ص ٦٤٥ـ٦٤٦.

درآورده‌اند:

پیمبر براهیم بود آن زمان بدش نام زردشت از آسمان.

رپیش ذکر کردیم[۱].

در فرهنگهای پارسی « زروان بزرگ » (زمان بزرگ) را که مورد پرستش فرقهٔ زروانیان بود[۲]. ابراهیم دانسته‌اند. برهان نویسد: «زروان بزرگ بزبان پهلوی نام حضرت ابراهیم علیه السلام است!»

ارمیای نبی

آقای پورداود نگاشته‌اند: «پیغمبر ایران[۳] را شاگرد **ارمیا** یا عزیر شمردند.»[۴] جاکسن **Jackson** آمریکایی در کتاب زرتشت نوشته[۵]: «طبری زرتشت را شاگرد ارمیای‌نبی داند.» ولی عین گفتار طبری در تاریخ وی بقرار ذیل است[۶]:

« قال هشام: فی‌زمان بشتاسف ظهور **زرادشت** الذی‌تزعم **المجوس** انه‌نبیهم و کان زرادشت ـ فیما زعم قوم من‌علماءِ اهل‌الکتاب ـ من اهل فلسطین، خادماً لبعض تلامذة **ارمیا** النبی، خاصاً به اثیراً عنده. »

یعنی: هشام گفت، در زمان گشتاسپ ظهور زردشت ـ که مجوس او را پیامبر خود میدانند ـ واقع شد وزردشت، چنانکه گروهی ازدانشمندان اهل کتاب (یهود ونصاری) برآن‌رفته‌اند، از اهل‌فلسطین وخدمتگزار یکی ازشاگردان ارمیای نبی‌بوده، ازخواص و یاران نزدیکش بشمارمیرفت.»[۷]

۱ـ همین بخش، عنوان (فریدون ومنوچهر) ص، ۱۱۲ ببعد. ۲ـ رک. پایان همین بخش.

۳ ـ زرتشت. ۴ ـ یشتها. ج ۲ ص۲۰۷.

۵ـ Zoroaster,p.38 ۶ـ تاریخ طبری چاپ مصر ج۱، ص۲۸۲.

۷ـ شهرزوری در نزهة‌الارواح (ترجمهٔ پارسی ص۱۹٤) آرد (ازقول خودزرتشت!): «پدرمن‌چون‌غالب اوقات بطرف حران‌مسافرت‌میکرد، دریکی ازسفرها مرا همراه‌خود بحران‌بردو بحکیمی ازحکماء آن‌سامان سپردتا بمن‌حکمت آموزدومن ازاو حکمت را ارث بردم وجانم بواسطهٔ کلمات آن‌حکیم‌روشن گردید..» قس. داستان پیامبر اسلام ص و بحیرای راهب.

فتح بن علی البنداری مترجم شاهنامهٔ فردوسی بتازی نیزعین همین قول‌را از طبری نقل کند[۱]، بنابراین زرتشت را بلاواسطه شاگرد ارمیا نخوانده بلکه‌اورا شاگرد شاگرد ارمیا دانسته‌اند، بهمین ملاحظه طبری درجای دیگر نوشته[۲]:

«ذکر بعضهم ان رجلا من بنی‌اسرائیل یقال‌له‌سمی، کان نبیاً، وانه بعث الی بشتاسف، فصار الیه الی بلخ، و دخل مدینتها، فاجتمع هو و زرادشت صاحب المجوس، وجاماسب العالم بن فحد، و کان سمی یتکلم بالعبرانیة، و یعرف زرادشت ذلك بتلقین و یکتب بالفارسیة مایقول سمی بالعبرانیة، ویدخل جاماسب معهما فی ذلك، و بهذاالسبب سمی جاماسب العالم.»

یعنی: آورده‌اند که مردی از بنی‌اسرائیل که ویرا(سمی) میگفتند پیامبر بود، ووی بسوی گشتاسب مبعوث گردید، بدین‌منظور روی ببلخ آورد و بدان‌شهر درآمد، آنگاه با زردشت پیشوای‌مجوس‌وجاماسب فرزانه‌پور فحداجتماع کرد. سمی بزبان عبرانی سخن میگفت، وزردشت بتلقین این زبان‌را درمییافت ،وخود آنچه‌را که سمی به عبرانی میگفت به پارسی مینوشت ، جاماسب نیز در این کار با آنان شرکت میکرد و بهمین جهت به «فرزانه» نامبردار گردید.»[۳] ولی در میان انبیای مشهور بنی‌اسرائیل، کسی بنام سمی نامزد نیست[۴].

مؤلف جنات الخلود نیز در جایی که از (ملوك الکیانیة) سخن میراند نویسد:

«گشتاسب یکصدوشصت‌سال- ودرعصر(او)**ابراهیم‌زردشت** ،ملت خود را رواج داد واز انبیاء**دانیال**و **ارمیاء** و **عزیر** و فیثاغورس حکیم بود.» بدین وجه نویسندهٔ کتاب مزبور چهار پیغمبر مذکوررا معاصر یکدیگر وهمعهد گشتاسب محسوب داشته است، ولی ذکری ازشاگردی زردشت نزد ارمیاء بمیان نیاورده.

۱-الشاهنامه چاپ مصر ج۱،ص۳۳۲. ۲- تاریخ‌طبری ج۱ص ۲۹۵.

۳-(عالم)را درعبارت‌فوق (دانا) یا(دانشمند) بایدتعبیر کرد ،ولی چون‌جاماسب در سنت مزدیسنان به(فرزانه) نامزدست، همین تعبیررا ترجیح دادیم.

٤-رجوع‌شود بکتب (توریة).

جاکسن درعلت این تخلیط نوشته[۱] :حدس‌زده میشود که مورخان اسلامی‌نام عبری ارمیاه **Armiah** را با محل ارمیه، که زاد گاه پیامبر ایران‌است[۲]مشتبه‌ساخته این‌نسبت را بدو داده‌اند[۳].

عزیر بلعمی در تاریخ خود، که ترجمهٔ طبریست[۴]،آورده[۵]:«واو[۶]شاگرد عزیرعلیه‌السلام‌بود.» بنابراین‌مؤلف مزبور **عزیر**را بجای (سمی) طبری ثبت وناگزیر این‌نام را ازمأخذ دیگری نقل کرده‌است.

مؤلف مجمل‌التواریخ والقصص‌نیز نوشته[۷] : «(زردشت) شاگرد **عزیر** بود.»

فردوسی درشاهنامه، اندر زادن نوشزاد از زن مسیحیهٔ انوشیروان، گوید[۸]:

بدین مسیحا بد آن ماهروی[۹] — ز دیدار او شهر پر گفتگوی
یکی کودک آمدش‌خورشید‌چهر — ز ناهید تابنده تر، و ز سپهر
ورا نامور خواندی، **نوشزاد** — نجستی بر آن خوب رخ تندباد
ببالید برسان سرو سهی — هنرمند و زیبای شاهنشهی
چو دوزخ بدانست وراه بهشت — **عزیر** و مسیح وره **زردهشت**
نیامد همی **زند واستش** درست — دو رخ‌را بآب مسیحا بشست[۱۰].

ودر بیت ماقبل آخر عزیر را نظر بتقارن ذهنی با زردشت ، ذکر کرده است والا چون عزیرازانبیای اولوالعزم نبوده میبایست عادة‌بجای او نام موسی رایاد کند، وظاهراً فردوسی خواسته است ازنظر نوشزاد بداستان (شاگردی زردهشت نزدعزیر) که پیش از

---

۱ - Zoroaster,p.197 —198 .

۲-یعنی‌حوالی‌دریاچهٔ چیچسته **Caecasta**. رك. بخش٤ بهرهٔ۳(آذرگشسب).

۳- بنقل‌از: **References to Zoroaster, by Gottheil,p.30.no.2**

٤-ولی‌در بسیاری‌از اخبار بااصل‌فرق‌دارد وحتی‌نسخه‌های چندی که اکنون دردست است با هم از لحاظ عبارات و مطالب موافقت ندارند.

۵-چاپ کانپور. ص۲۰٦.

٦- یعنی‌زرتشت.

۷-چاپ‌تهران‌ص۹۲.

۸-چاپ بمبئی ج٤ ص۱۰.

۹-زن‌مسیحی‌انوشیروان.

۱۰-یعنی‌نوشزاد غسل‌تعمید یافت ومسیحی شد.

وی نیز، زبانزد دانشمندان بوده بنگرد[۱].

علت انتساب شاگردی زرتشت نزد عزیر - چنین تصورمیرود که پس از انتشارخبر شاگردی زرتشت نزدیکی از شاگردان ارمیای‌نبی[۲] یکی از پیامبران قریب العهد (حتی طبق روایات اسلامی[۳]) اورا که درضمن کتب مقدس (تورية) نیز کتابی‌آسمانی(یعنی کتاب عزراء) بدو اختصاص دارد، انتخاب کردند. ازطرف دیگر مفسران آیهٔ ۲۶۱ ازسورهٔ بقره (که شرح آن بیاید) را بارمیاء وعزیر(هردو) نسبت داده‌اند، واین امر تقارن‌ذهنی‌دوپیغمبر را در نظر مسلمین ثابت میکند.

الیسع

مؤلف حبیب السیر پس از ذکر شاگردی زردشت نزد عزیر، از قول مؤلف تحفة الملکیه آورده که زردشت شاگرد الیسع بوده است[۴]، وآنهم اساسی‌ندارد.

ایوب

بعضی زرتشت را باایوب خلط کرده‌اند. درفضائل بلخ آمده[۵]: «بعضی گفته‌اند که ملك فارس را گشتاسب بنا کرده‌است، وچنین نقل کنند که چون گشتاسب بمرورود رسید، ملك تعالی‌وتقدس‌پیامبری بوی‌فرستاد نام او ایوب علیه‌السلام، و گفت: برو شهر بلخ را بنا کن! گشتاسب در حال عنان بگردانید بسوی بلخ، وبی توقف روی باین مهم آورد، وبالشکر بهیچ جا مقام نکرد تابدین زمین رسیدند وفرمان پیغامبر حق جل جلاله را قیام نمودند و بقتال و کارزار کفار بایستاد تا منهزم کردشان...»

۱- و نیز ممکن‌است فردوسی بآیهٔ ۳۰ ازسورهٔ نهم «وقالت الیهود عزیر بن الله..» - که درهمین‌مبحث نقل خواهد شد - نظرداشته باشد.

۲- و بخصوص چون (سمی) شهرتی نداشته‌است.

۳- مؤلف تفسیرقمی (علی بن‌ابراهیم) نوشته: و کان عزیر لما سلط الله بختنصر علی بنی اسرائیل‌هرب‌ودخل‌فی عین وغاب فیها، و بقی‌ارمیا میتاً مائة‌سنة ثم‌احیاه‌الله تعالی (چاپ تهران ص۸۰) و نیز جنات الخلود که‌ارمیاء وعزیر ودانیال وزردشت‌را معاصردانسته (چنانکه دربالا گذشت).

٤- رك. حبیب‌السیر چاپ‌خیام ج ۱ ص۲۰۰.

۵- فصل‌اول‌از کتاب فضائل بلخ مترجم بسال ٦٧٦هجری ازمتن عربی تألیف شیخ‌الاسلام صفی الدین ابوبکر عبدالله‌بن عمر بن محمد بن داود واعظ بسال ٦۱۰. رك. Chrestomatie persane تألیف Ch. Schefer جلداول‌سال۱۸۸۳م. پاریس.

پیداست که دراینجا ایوب را بجای زرتشت گذشته‌اند.

انتقاد اقوال سابق

روایات قدما در مورد انتسابهای فوق ، که صرفاً جنبهٔ روائی و داستانی داشته در قرون اخیر، نزد دانشمندان باختر بگونه‌های سیاسی و اجتماعی درآمد وحتی برخی از آنان، درقرن تحقیق و تتبع، برروی حقایق پرده کشیده تحت تأثیرات نژادی گفتارهای افسانه‌آمیزه‌زبوررا تأیید وبقول‌خوداثبات کرده‌اند[۱]. اینك ناگزیر بطریق اختصار بانتقادافسانه‌های‌مذکورمیپردازیم:

۱ ـ شیث و زرتشت ـ شیث (بمعنی عوض) طبق سفر تکوین تورات (۵:۳ـ۸ ، ۶:۲) پسرآدم وحواست و۹۱۲سال‌زیسته[۲]! بنابرین‌اگرهم اوراشخصیتی‌تاریخی بدانیم‌بین زمان او وعهد زرتشت هزاران سال فاصله است .

۲ـ ابراهیم وزرتشت ـ ابراهیم وزرتشت دوپیغمبر بوده‌اند نه‌یك‌تن وجهات‌امتیاز آن دو که برارباب تتبع روشن‌است ازاینقراراست :

الف ـ نام ونژاد ابراهیم پیغمبر که نام اصلی‌او رام[۳] (وبعدهاابراهام[۴])بود اصلاً از نژادسامی[۵] بوده‌است . وی‌را پسر تارح ونبیرهٔ دهم سام[۶] پسر ارشد نوح[۷] دانسته‌اند. بعلاوه نام اونیز عبرانی[۸](ازشعب السنهٔ سامی) و(اب‌رام) بمعنی(کسی که پدرش والامقام است) و (ابراهام) بمعنی (پدرجماعت‌بسیار) میباشد .

اما زرتشت پیامبر که نام اصلی او زرثوشتره 𐬰𐬀𐬭𐬀𐬚𐬎𐬱𐬙𐬭𐬀 است از نژاد آریایی (ازشعب قوم هند واروپایی[۹] که درست دربرابر نژاد سامی‌قرار دارد)میباشد، وطبق سنت‌وی نبیرهٔ چهاردهم منوچهر (منوش چیهر **Manûshcîhar** ـ منوش‌چیثره **Manushcithra**) پادشاه آریایی بوده‌است[۱۰]. نام اونیز کاملا آریایی‌وچنانکه گذشت بمعنی (دارندهٔ شتر زرد)است .

۱ـ رك. فلسفهٔ زرتشت تألیف **Menan** ۲ـ قاموس کتاب مقدس، **L. XX**

۳ـ قاموس کتاب مقدس، ص۴ـ۵. **Abram** ابراهیم (ابراهام) ۱۲۶۳سال بعداز طوفان ویا ۳۳۳۷ سال بعد ازخلقت عالم‌بدنیا آمده « قصص‌الانبیاء ثعلبی » وبا مقارنهٔ تواریخی که‌درباب پنجم آیهٔ ۳ـ۱۰ وباب یازدهم آیهٔ ۱۰ـ۲۵ ازسفر پیدایش ذکر شده است،معلوم میشود که ابراهیم۲۹۱ سال بعدازنوح ویا۱۹۱۸سال‌پس‌از خلقت عالم بدنیا آمده است «دائرة‌المعارف اسلام».

۴ـ **Abraham.** ۵ـ **Semitique**

۶ـ **Sem** ۷ـ **Noé** ۸ـ **Hebreu** ۹ـ **Indo-Européens.**

۱۰ـ هرچند این مطلب‌جنبهٔ‌تاریخی ندارد .

ب- تولد - ابراهیم پیغمبر درشهراور[۱] ازشهرهای کلده[۲] که در قلمرو اقوام سامی بود متولد شده[۳]،درصورتیکه تولد زرتشت طبق سنت درحدود دریاچهٔ چئچستهٔ[۴] آذربایجان که درقلمرو اقوام آریایی بود اتفاق افتاد وبقول بعضی وی در ری (رگا) متولد گردید، فقط طبری و پیروان او - که از مآخذ بنی اسرائیل نقل کرده اند - اورا اهل فلسطین دانسته‌اند[۵] !

ج- زمان - تاریخ تولد ابراهیم را درحدود سال ۱۹۹۶ پیش از میلاد نوشته‌اند[۶] و محققاً زمان ابراهیم قرنها پیش از زمان موسی بود و موسی در پانزده قرن قبل از میلاد میزیست واین زمان طبق تحقیقات برخی از دانشمندان باختر، مقدمست برعصر زرتشت، که بین قرن یازدهم و ششم پیش ازمسیح تخمین زده شده .

د -خانواده- ابراهیم دارای دو زن بود:ساره[۷] که از او درسن ۹۰ سالگی خود ، پسری یافت بنام اسحاق[۸] که طبق توراتخدا دربیست‌وپنج سالگی‌ازپدرش خواست‌وی‌را در راهش قربانی کند ، ابراهیم اطاعت کرد[۹] ولی فرشته ای اورا ازاین‌کار بازداشت[۱۰] - نیز وی از کنیزش هاجر[۱۱] پسر دیگری بنام اسماعیل[۱۲] داشت که وی پدر اسماعیلیان بشمار میرود[۱۳] .

اما زرتشت - چنانکه گفتیم- دارای سه‌زن‌بود، که ازدوزن اولی‌نامی درمیان‌نیست، ونام‌زن‌سومش هووی [illegible] است. وی دارای سه پسر بود بنام : ایست‌واستره [illegible] ، اوروتت نره [illegible] ، هور چیثره [illegible] که ذکرشان گذشت[۱۴] وابداً رابطه‌ای بانامهای افراد خاندان

۱- Our ۲- Chaldée ۳- رك. دائرة‌المعارف بریتانیا ج۱-۲.

۴- Caêcasta ۵- رك.همین‌بخش‌ص۷۹. ۶-قاموس کتاب‌مقدس ص۴-۵.

۷- Sara ۸- Isaac ۹- بایددانست که زرتشت بکلی مخالف فدیه وقربانی بود. رك: گاتها چاپ‌اول‌ص۷۱. ۱۰- درتفاسیرقرآن برخلاف‌توراتازقربانی اسماعیل‌سخن بمیان‌آمده. ۱۱- Agar ۱۲- Ismaël ۱۳- E.B.vol.1

۱۴- رك. ص ۹۱-۹۲.

ابراهیم ندارند.

هـ- مهاجرت - ابراهیم از زادگاه خویش به‌حران وشکیم سفر کرد و از آنجا در نتیجهٔ قحط مجبورشد بمصررود واز آنجا بکنعان باز شتابد، ولی خطسیرمهاجرت زرتشت کاملا بعکس این بود، چه وی از مغرب ایران بسوی خاور، یعنی بدربار شهریار ایران (ویشتاسپ) ببلخ (یا سیستان) رفت[۱].

و- وفات - ابراهیم طبق روایات در سن‌صدوهفتاد وپنج‌سالگی وفات کرد و در حبرون[۲] در مغارهٔ مکفیله مدفون گردید[۳]، ولی زرتشت درهفتاد و پنجسالگی شهید شد، وطبق روایات ملی ایران این واقعه در آتشکدهٔ نوش آذر بلخ واقع گردید[۴].

بنابرآنچه گذشت بهیچوجه نباید دو پیغمبر مزبور را تخلیط کرد ویکی دانست.

در فرهنگ فارسی بفارسی خطی متعلق بکتابخانهٔ مرحوم دهخدا که مؤلف آن شناخته‌نیست ودرعهد زندیه تألیف‌شده ذیل«زارتشت» آمده: «... و بعضی گویند(زارتشت) آذربایجانی بوده ونام اصلی اوابراهیم است و همان ابراهیم خلیلی است که آتش بر او گلستان شد ونمرود گشتاسب را گویند، و این قول در نهایت سخافت است، چه میانهٔ ابراهیم‌خلیل وزردشت قرون بسیار وسالهای بیشمار تفاوت میباشد، وبرخی گویند ابراهیم نامی شاگردی یکی از پیغمبران کرده وعلم نجوم را خوب ورزیده بود و مدتی مسافرت کرد وباحکمای مصر وشام و روم وهند صحبت داشت و از ایشان نیرنجات و طلسمات بیاموخت...»

۳- ارمیا- ارمیا یا یرمیا[۵] (یعنی: یهوه بزیر می‌اندازد) پسر حلقیا یکی از چهار

۱- برخی ازدانشمندان تصور کرده‌اند که دربارویشتاسپ درحدود سیستان بوده، چنانکه گذشت.

۲- Hebron

۳- قاموس کتاب‌مقدس (ابرام).

۴- رك. همین بخش: شهادت زرتشت، ص ۱۱۱-۱۱۲.

۵- Jérémie

پیغمبر بزرگ بنی‌اسرائیل است[1] که در عناتوت[2] بن‌یامین[3]، درحدود ۶۵۰ ق.م. متولد شد ودرحدود سال ۵۹۰ ق.م. درشهر دفنه[4] نزدیك پلوز[5] برطبق روایت قدیمی‌مسیحی، بدست یهودانی که‌از سرزنشهای وی بخشم درآمده بودند شهید گردید. وی تسخیر اورشلیم[6] را توسط کلدانیان دوبارمشاهده کرد که درآن ضمن پادشاه وقوم او باسارت ببابل وسواحل دجله وفرات برده‌شدند. (کتاب ارمیای نبی) از کتب‌مقدس توریة در ۵۲ باب و (کتاب نیاحات ارمیاء)[7] در پنج باب[8] بنام اوست[9].

در قرآن سورهٔ دوم (سورة البقرة) آیهٔ ۲۶۱ آمده:

« او کالذی مر علی قریة ، وهی خاویة علی عروشها ، قال : انی یحیی هذه‌الله بعد موتها ؟ فاماته‌الله‌مائة عام ، ثم بعثه، قال: کم‌لبثت؟ قال: لبثت‌یوماً‌اوبعض‌یوم، قال: بل لبثت مائة‌عام ، فانظر الی‌طعامك و شرابك لم‌یتسنه وانظر الی حمارك ولنجعلك آیة للناس ، و انظر الی العظام کیف ننشزها ثم نکسوها لحماً، فلما تبین له ، قال: اعلم ان الله علی کل شیء قدیر»[10].

«علما خلاف کردند درآنکه‌آن بر گذرنده که بود؟ قتاده و عکرمه وربیع وناحیة ابن کعب وضحاك وسدی وسلیمان‌بن بریده وسلم الخواص گفتند عزیربن شرحیا بود، ووهب‌بن منبه‌وعبدالله‌بن عبیدبن عمر گفتند ارمیابن‌حلیقا بود، واوازسبط هرون‌بن‌عمران

۱- آنان عبارتنداز: دانیال ، حزقیل ، اشعیاء وارمیا.
۲- Anatoth
۳- Benjamin، پسر یعقوب بن اسحاق.
۴- Daphné
۵- Péluse
۶- Jérusalem
۷- Lamentations
۸- پس از تسخیر ثانوی اورشلیم تألیف گردیده. ۹- رك. قاموس کتاب مقدس و XX و E.B L
۱۰- یعنی: یاچون آنکه گذشت بر قریه، وآن بر سقفهایش فروافتاده بود. گفت: از کجا خدا آنرا پس ازمرگش ، زنده کند؟ پس خدا اورا صدسال بمیراند ، سپس برانگیختش (و) گفت: چقدردرنگ کردی؟ گفت: یك‌روز، یا بخشی ازیك‌روزدرنگ کردم- گفت: بلکه صد سال‌درنگ کرده‌ای ، پس بطعام وشراب خود بنگر که تغیر نپذیرفته وبخرت نگاه کن . ماترا نشانه‌ای برای مردم قرار میدهیم ، وبنگر باستخوانها چگونه آنها را برهم نهیم وسپس‌ازگوشت‌میپوشانیم. چون (این‌حقیقت) براو آشکارشد، گفت: دانستم که‌خدای برهر چیزی تواناست .

بوده.»[1] – طبری در تاریخ خود، درعنوان (ذکر خبر لهراسب وابنه بشتاسب وغزو بختنصر[2] بنی اسرائیل وتخریبه بیت المقدس) این واقعه را چنین شرح داده است[3]:

«ثم اوحی الله الی ارمیا فیما بلغنا، انی عامر بیت المقدس فاخرج الیها، فانزلها، فخرج الیها حتی قدمها وهی خراب، فقال فی نفسه: سبحان الله، امرنی الله ان انزل هذه البلدة، واخبرنی انه عامرها، فمتی یعمر هذه ومتی یحییها الله بعد موتها؟ ثم وضع رأسه، فنام. ومعه حمار وسلة فیها طعام، فمکث فی نومه سبعین سنة حتی هلك بختنصر والملك الذی فوقه، وهو لهراسب الملك الاعظم، وکان ملك لهراسب مائة وعشرین سنة وملك بعده بشتاسف ابنه، فبلغه عن بلاد الشام انها خراب، وان السباع قد کثرت فی ارض فلسطین، فلم یبق بها من الانس احد، فنادی فی ارض بابل فی بنی اسرائیل ان من شاء ان یرجع الی الشام فلیرجع و ملك علیهم رجلا من آل داود وامره ان یعمر بیت المقدس ویبنی مسجدها، فرجعوا فعمروها، وفتح الله لارمیا عینیه، فنظر الی المدینة کیف تعمر وتبنی ومکث فی نومه ذلك، حتی تمت له مائة سنة، ثم بعثه الله وهو لا یظن انه نام اکثر من ساعة وقد عهد المدینة خراباً یباباً، فلما نظر الیها قال: اعلم ان الله علی کل شیء قدیر»[4]

۱– تفسیر ابوالفتوح ج۲ چاپ دوم ص۱۷۸؛ تفسیر القرآن تألیف سید عبدالله بن محمد رضا الحسینی المعروف بشبر، مصحح مرحوم تقوی ص۱۰٦. ۲– در نظر مسلمین بختنصر سپهبد ناحیه‌ای بود از اهواز تا ارز روم، از جانب لهراسب (رك. طبری ج۱ ص۲۸۰–۲۸۱.)

۳– تاریخ طبری چاپ مصر، ج۱ ص۲۸۰–۲۸۲. ٤– یعنی: پس خدا بارمیا وحی فرستاد ـ طبق آنچه که بما رسیده ـ من بیت المقدس را آباد خواهم گردانید، بدانجا رو وهمانجا فرود آی. پس ارمیا بدانجا شد وچون برسید شهر را خراب دید باخود گفت: سبحان الله خدا بمن فرمان داد که در این شهر فرود آیم ومرا آگاهانید که آنرا آباد خواهد ساخت، پس کی این شهر را آباد کند و کی آنرا زنده فرماید، پس از مرگش؟ سپس سر خود را بر بستر گذاشت وخوابید؛ در این حال با او خری بود و کیسه‌ای که در آن طعام بود. پس هفتاد سال در خواب بود تا بختنصر هلاك شد و نیز پادشاهی که در رأس او قرار داشت ـ یعنی لهراسب شاهنشاه ـ بمردو پادشاهی لهراسب ۱۲۰ سال بود، پس از او گشتاسب پسرش بشاهی رسید، از بلاد شام بدو خبر آمد که آنجا خراب است و درندگان در سرزمین فلسطین بسیارند و از مردم کسی آنجا نمانده، پس بفرمود در سرزمین بابل، میان بنی اسرائیل ندا کردند که هر کس بخواهد بشام برگردد مراجعت کند ویك تن از آل داود را بر ایشان شاه کرد و بدو فرمان داد که بیت المقدس را تعمیر کند ومعبدش را بنا نماید. پس بنی اسرائیل برگشتند و آبادش کردند و خدا چشمان ارمیا را بگشود، پس بشهر نظر افکند که چگونه آبادی و بنا شده است و در خواب باز درنگ کرد تا صد سالش بپایان رسید، سپس خدا او را برانگیخت و وی گمان نمیکرد که خوابش بیش از ساعتی طول کشیده باشد، او شهر را خراب شناخته بود و چون بدان نظر افکند گفت: دانستم که خدا بر هر چیزی تواناست.

اما انتساب شاگردی زرتشت نزد ارمیا ـ ارمیا چنانکه در بالا گذشت در ۶۵۰ ق.م. متوالدشد، این تاریخ اگرچه باتاریخ سنتی زرتشت قابل تطبیق است، محل نشأت و زندگانی وسفرهای آن دو بکلی متفاوتست وهیچگونه دلیلی که مؤید تعلم زرتشت نزد او باشد دردست نیست. همین امر درتلمذ پیامبر ایران نزدشاگرد ارمیا صادق است.

۴- عزیر- عزیرنام عربی عزرا[۱] (امداد ویاری) پیامبر وکاتب مشهوربنی‌اسرائیل است که با ارتخشتره (اردشیر - و در توریة « کتاب نحمیا[۲]»ارته خششته[۳]) اول، پسر خشیارشا ، پادشاه هخامنشی (۴۶۶ق.م.[۴] ـ ۴۲۴ق.م.)[۵] معاصر بود ودرسال۴۵۷ ق . م. به پیشوایی گروه بسیاری از اسیران یهودی باورشلیم مراجعت کرد .(کتاب عزرا) درتوریة بنام اوست[۶] وحاوی بسیاری از نکات تاریخی زمان کوروش وداریوش‌وارتخشیر اول است[۷]. چنانکه گفته شدآیهٔ ۲۶۱ ازسورهٔ بقره را برخی ازمفسران درمورد عزیرنازل دانسته‌اند- درسورهٔ نهم (توبه) آیهٔ ۳۰ آمده:

«وقالت الیهودعزیربن‌الله،قالت‌النصاری المسیح‌بن‌الله، ذلك قولهم‌بافواههم‌یضاهئون قول‌الذین کفروا من قبل ؛ قاتلهم الله انی یوفکون[۸].»

اما انتساب شاگردی زرتشت نزد عزیر نیز ممکن نیست، چه وی‌معاصر سومین پادشاه هخامنشی ودرقرن پنجم ق.م. میزیست[۹] ، واین تاریخ متأخر اززمان زرتشت(حتی طبق تاریخ سنتی)است .

۵-الیسع- الیشع[۱۰] (خداوندنجات‌می‌دهدیامی‌بیند). اوشاگردوجانشین ایلیای‌نبی[۱۱]

۱- Ezra ۲- Nehemiah ۳- Artaxshathta

۴-تاریخ قتل خشیارشا. ۵-بعضی۴۲۵ نوشته‌اند (رك.ا.ب.ج ۲ ص۹۵۱).

۶- E-B، L.XX ۷- ا.ب.ج ۲ص۹۴۶ ببعد .

۸-یعنی: یهودیان گفتند که عزیر پسر خداست و نصاری گفتند که مسیح پسرخداست. این گفتار ایشانست با دهنهایشان گفتارخود را با گفتار کسانی که ازپیش کافر شدند، مشابه ساختند. خدا آنانرا بکشد،چگونه از حق بسوی باطل انصراف یافتند؟

۹- E.E، E.B. ۱۰- Elisa = Elisée ۱۱- Elie

وپسر شافاط[۱] ساکن آبل محوله بود (اول پادشاهان ۱۹، ۱۶) که بفرمان خدا ایلیاوی را بقرار ذیل مسح کرد:

ایلیا بفرمان الهی روان شد وویرا یافت درحالیکه مشغول شخم زدن بود، پس ردای خود را بروی انداخت ، الیشع گاوان را در کشتزار گذاشت وبتعجیل تمام پدر ومادر خود را وداع گفت واز پی ایلیا بشتافت وتا هنگام انتقال ایلیا از دنیا الیشع را وظیفهٔ مخصوص ومنصب معینی نبود . سپس ازجانب ایلیا بریاست مدرسهٔ پیغمبران منصوب شد و بسیاری ازملوك را بەنیك رفتاری وعدالت نصیحت کرد ودرشهر باشا گردان درنهایت عزت وغایت احترام ساکن بود، وبنابرخواهش وی دومقابل روح ایلیا بوی داده شد، وبعبارت اخری بدرجهٔ بکوریت نایل آمد، یعنی وارث ارث مقدس مولای خود گردید. برای او معجزاتی نقل کرده‌اند. وی مدت شصت سال نبوت نمود[۲]، ودر قرن نهم ق.م. میزیست[۳].

عصروی باتاریخ سنتی زرتشت مطابق نیست ، ولی زمان وی طبق بعضی احتمالات میتواند مطابق عهد زرتشت باشد ، اما موطن و منشأ زندگانی این دو بکلی باهم متفاوتست وقول مؤلف تحفة الملکیه از قبیل روایات آحاداست .

۶- ایوب[۴] (برگشت کرده بسوی خدا)ـ ایوب شخصیتی است که فقط توسط« کتاب ایوب» شناخته‌میشود .طبق فرضیه‌ای که درقرن چهارم میلادی توسط تئودورموسپسوئستی[۵] اظهار شده و عموماً پرتستانها و منکران وحی آنرا پذیرفته‌اند، کتاب ایوب فقط رمانی است فلسفی. امامنت یهودی که ازطرف نویسندگان مقدس و کلیسای کاتولیك تأییدشده، بعکس ایوب را شخصیتی تاریخی میدانند. درتورات اورا چنین معرفی کرده‌اند : ایوب در سرزمین حوران[۶] نزدیك دمشق متولد شد ، وی پس ازابراهیم وپیش ازموسی میزیست، خدا اورا آزمایش کرد ووی فرزندان واموال خودرا ازدست داد ودچاربدبختی عظیم شد، آنگاه این جمله‌هارا ـ که‌غالباً تکرارمیکنند ـ گفت: «خداآن‌را بمن‌داد، خداآن‌راازمن‌باز گرفت،

۱- Saphat ۲ـ رك. قاموس کتاب‌مقدس: الیشع.
۳- .Elisée: L ورك. دائرةالمعارف اسلام : Elisa. ۴- Job
۵- Théodore de Mospsueste ۶- Haouran

نام خدا مبارك باد!»[1]

شخصیت ایوب چنانکه گفته‌شد بعقیدهٔ بسیاری اساطیری است و آنان هم که اورا تاریخی دانسته‌اند عهدوی را بین ابراهیم وموسی- که فاصله‌ای طویل است- یاد کرده‌اند. زمان و مکان و جزئیات احوال زرتشت هیچیك با ایوب منطبق نیست.

آیین مزدیسنا و دین موسی

برخی از خاورشناسان و دانشمندان[2] خواسته‌اند ثابت کنند که آیین مزدیسنا، یا قسمتی از آن مقتبس، و مأخوذ از آیین موسی است. تین بی مورخ معاصر در «مطالعهٔ تاریخ» گوید[3]:

«ما نمیدانیم آیا کشف دینی زرتشت پاسخی بمبارزهٔ آسوریان بود، یا آنکه آواز وی فقط انعکاسی از آوای فراموش شدهٔ پیامبران بنی‌اسرائیل که در «شهرهای ماد» سر گردان بودند، میباشد. روابط اصلی آیین زرتشتی و یهودیت هرچه باشد، مسلم است که این دو «آیین‌عالی» درهنگام رشد خویش در اصطلاحات مشابهی، یکدیگر راملاقات میکنند.»

شایدقول اخیر بجا باشد. اما تین بی جای دیگر نویسد[4]: «خدای حقیقی که بنوع بشر آشکار گردید اهور مزدای زرتشتیان، خدای هخامنشیان نبود، بلکه یهوه‌خدای یهودیان تبعهٔ هخامنشیان بود.» واین گفتاری عجیب است!

هم او جای دیگر گوید[5]: «دین یهود که یهوهٔ وی، حتی یك رقیب‌را تحمل نمیکرد، اهورمزدا را بلعید وازمیان برد(!)».

ناگزیر باید درین مورد سخن برانیم:

آ. دوپن‌سومر در «تاریخ تمدن ایران» تحت عنوان «ایران واسرائیل» آرد[6]:

«کوروش پادشاه «پارسها ومادها» بسال ۵۵۶ قبل‌از میلاد در شرق وغرب بجهان گشایی پرداخت.

۱- L.XX، قاموس کتاب مقدس: ایوب. ۲- مانند دارمستتر در تفسیر اوستای خود.

۳-A.J.Toynbee, A Study of History, abridg .of vols I-VI, by D.C.Somervell.1947. Oxford. p.387.

٤-Ibid, p.501. ٥-Ibid, p.505.

٦-تاریخ تمدن ایران بهمکاری جمعی ازدانشوران ایرانشناس ترجمهٔ جواد محیی ص ۱۰۵ (باتصرف مختصر).

در سال ۵۴۷ سارد و گنجهای افسانه‌یی کرسوس را بدست آورد. همه‌جا پیروزی بهمراه وی‌بود. ،بسال۵۳۹ ببابل‌حمله کرد واین پایتخت پراهمیت وثروت‌خیز را تصرف نمود. شهربابل وسراسر کشوراز آن‌جمله سوریه وفلسطین بدست شاهنشاه افتاد.

قوم‌یهود جریان حوادث فوق‌را باعلاقهٔ کاملی‌تعقیب‌میکرد، زیرا بسال ۵۸۶ نبو کد نزر(بخت‌نصر) پادشاه بابل، بیت‌المقدس راخراب نمود ومعبدآن راآتش زده، پادشاهان ورؤسای قوم یهود را باسارت برده بود .دولت یهود منقرض وبر پیشانی افتخارات صهیون داغ ننگ نهاده شده بود! بااین‌حال اسرائیل‌بآینده ایمان داشت ومعتقدبود که قوم یهوه هرگز نمیمیرد:« آری این‌همان یهوه، خدای قادرمطلق‌است که کورش را برانگیخته و درهای پیروزی را بروی باز میکند، شهرها یکی پس‌ازدیگری وسرانجام بابل بتصرف وی درمیآید. کورش همان مردی است که‌یهود اورا باروغن مقدس مسح واورا برای درهم شکستن بابل انتخاب کرده‌است .هم‌اوست که یهودیان را ازتبعیدبه فلسطین باز گردانده وافتخارات صهیون‌را بوی بازمیگرداند.»

یکی ازانبیای اسرائیل درحدود سال۵۳۹ باین‌عبارات دربارهٔ کورش سخن رانده ونبوت وی بعدها ضمیمهٔ کتاب اشعیاءِ‌نبی شده است . قوم یهود ازحلقوم پیامبر خویش تمنیات قبلی خود را نسبت به‌پیروزی ایران وتأسیس امپراطوری عظیم پارسها بیان داشته است.

کوروش بمحض تصرف بابل فرمان داد تایهودیان به‌اورشلیم باز گشته وهیکل‌را ازنو بنا کنند. کاروانهای تبعیدی بکشور خویش باز گشتند ودولت یهود تحت قیمومت[۱] شهربان[۲] «ماوراءِ فرات» تأسیس گردید. البته مشکلاتی نیز دربین بود .بسال۵۲۲پیش‌از میلاد یعنی دراوایل سلطنت داریوش اول هنوز شروع به‌بنای هیکل نشده بود. در این موقع بسرعت آغاز ساختمان نمودند. داریوش نیز که مرد کم تعصبی بود آنچه را که سلفش اجازه داده بود تأیید کرد .ازاینرو یهودیان موفق‌شدند در۵۱۵ قبل‌ازمیلاد تجدید ساختمان هیکل را باشکوه تمام جشن گیرند.

۱ـ دراصل ترجمه: قیمومیت (م.م.) ۲ـ خششرپاون، شهربان، والی. دراصل ترجمه: ساتراپ (م.م.)

در این دوره حکومت نوبنیاد یهود هنوز بسیار ضعیف وحصار شهر اورشلیم بحال ویرانی بود. یهودیان در ۴۵۰ شروع بمرمت حصارها نمودند. عمال‌حکومت‌ایران ازاین امر نگران شده بشاه گزارش دادند. اردشیر اول فرمان داد تا کار ساختمان حصار را متوقف سازند. یهودیان دچاربهت وحیرت شدند. یك‌نفر یهودی بنام«نحمیا» که دردربار شاهنشاه ایران مقام شامخی‌داشت پیش‌شاه بوساطت برخاست‌ومنظورقوم‌اسرائیل‌رابشکلی توجیه کرد که در۴۴۵ بخودوی مأموریت داده شد به‌اورشلیم‌رفته وبعنوان‌حاکم‌آن شهر به‌بنای حصار وتمشیت امور بپردازد.

ازآن‌پس بتدریج تورات یعنی مجموعهٔ احکام منتسب به موسی بفرمان شاهنشاه بمنزلهٔ قانون اساسی کشور اسرائیل‌تلقی‌شد. کتاب مقدس از سر گذشت یك مرد روحانی بنام اسدراس که بفرمان اردشیر رعایت قوانین مقررات را درسراسر فلسطین تضمین نمود سخن‌میراند. دراین‌زمینه از قوانین مزبور بنام«قوانین‌خدا وشاه» نام برده شده است.

درالفانتین مصر، یعنی منطقه‌ای که‌بهنگام فرمانروایی‌ایرانیان یك اقلیت یهودی ساکن‌آن‌بود، پاپیروسی که برآن‌بخط«آرامی» فرمانی‌ازداریوش دوم نوشته شده به‌دست آمده‌است. تاریخ نگارش این‌فرمان بسال۴۱۹قبل ازمیلاد ومضمون‌آن بر گزاری مراسم عید فصح برطبق دستورتورات است.

از مقدمات فوق‌این‌نتیجه حاصل شد که تجدید حیات اسرائیل بصورت‌دولت‌یهود فقط در سایهٔ حمایت پادشاهان ایران میسر بود.

روابط ایران واسرائیل‌بهمین‌اقدام سیاسی محدودنبود. درطول دورهٔ تسلط پارسها، وازآن پس در دورهٔ اشغال یونانیان معتقدات مذهبی ایران اثر عمیقی در یهودیان باقی گذاشت. مورخین معروفی ازقبیل «ا.میز» و«بوسه» بنفوذ مزبور اهمیت زیادی داده و معتقدند که برجبین تحولات مذهبی قوم اسرائیل پس‌از بازگشت از تبعید نشانهٔ[1] ایرانی مشاهده میشود.

نظریهٔ زرتشت دربارهٔ «توحید» دقت‌نظر یهودیان روشن‌بین را بخود جلب نمود.

۱- در اصل ترجمه: مارک (م.م.)

آنها با خود میگفتند:

مگر یهوه خود خدای آسمان وخدای واحد نیست؟ توجه باین نکته ضروری است که نظریهٔ یکتاپرستی یهودیان کمی پس ازظهور زرتشت بیان شده ودر کتاب اشعیاءِنبی چنین نوشته‌اند:

«من یهوه هستم ،وجز ازمن خدایی وجود ندارد.»

اگر فرض کنیم که فکر یکتاپرستی ازایران به‌اسرائیل نرفته‌است، باز ازپذیرفتن این مطلب ناگزیریم که ایران به‌اشاعهٔ توحید وبیان روشن ومقنع آن درمیان‌قوم اسرائیل کمك شایانی نموده است.

بنابآیین‌مزدایی، زیردست اهورمزدایعنی‌خدای‌بزرگ، امشاسپنته‌ها یا فرشتگان قراردارند. ازنقطهٔ نظرهای مختلفی فرشتگان مزبور باملائکهٔ مقربین الهیات یهود: یعنی میکائیل‌ورفائیل وجبرائیل وهمچنین اقانیم ثلاثه: عقل و کلمه و روح‌القدس که درعلوم نظری یهودیان پس‌از بازگشت از تبعید اهمیت بسیار[1] یافت، قابل تطبیق است.

آیین مزدایی دراصل ،بیان تاریخ عالم بصورت مبارزه‌ای بین خیروشراست.

این ثنویت که قبلا برای اسرائیل موضوع ناشناخته‌ای بود، بتدریج درمیان یهودیان پس‌ازتبعید ورد زبانها میشود :جیوش‌خیر یاروشنایی‌عبارت ازفرشتگان وعادلان وجیوش شریاتاریکی همان دیوان واشرار است.ازفرشتگان ودیوان ازاین پس در کلام یهود سخن بمیان میآید. حتی نام برخی از آنها رنگ کاملاً ایرانی دارند، مثلا دیو معروف به‌آسموده در کتاب «طوبی»چیزی جز تحریف لفظ ایرانی «آاسمه‌ـدئوه»نیست.

ازآن گذشته درالهیات یهود مترادف بااهریمن یاروح شر مزداییان از شیطان یا بلیال که حاکم ظلمات ومسلط‌برزمین است نام میبرند. شیطان، فقط پس از بازگشت از تبعید در ادبیات مذهبی‌یهود ظاهرمیشود. آیا از اینهمه دلایل مستند نمیتوان نتیجه گرفت که اسرائیل بتقلید از ایران پرداخته‌است؟

نفوذ ایران در نظریات اسرائیل پس‌ازبازگشت ازتبعید بخصوص در زمینهٔ مسائل آخر الزمان، پایان جهان وافراد بشر قابل توجه است. عقیده به رستاخیز مردگان

۱ـ دراصل ترجمه: فوق‌العاده.

وقضاوت نهائی ومجازات باآتش اندیشه‌هایی[1] است که قبل از یهودیان توسط ایرانیان بیان شده است.»

موسی وزرتشت هریك بالاستقلال قوم‌خودرا بپرستش **یهوه** و **اهورا** راهنمایی کردند .درعصری که پیامبر یهود ظهور کرد بهیچوجه آریاییان وبنی‌اسرائیل بیکدیگر نزدیك نبودند تاعقاید دینی‌یکی ازآنان در دیگری بتواند نفوذ کند، اما بعدها بواسطهٔ تماس یهودیان با ایرانیان در بابل ونیز درنواحی مختلف نجد ایران ، برخی از عقاید یکدیگررا اخذ کردند وبویژه بسیاری از اصول آیین زرتشتی داخل دین‌یهود گردید، وازآنجا بدیگر ادیان سامی نفوذ کرد[2] .

باید دانست که پس از فتح بیت المقدس بدست پادشاه بابل بختنصر **Nabukadnezar**[3] یهودیان اسیر شده ببابل آورده شدند . سپس کوروش مؤسس سلسلهٔ هخامنشی در سال٥۳۸ ق.م. بابل رافتح کرد وبیهودیان‌اجازه داد دوباره باورشلیم بر گردند وکلیهٔ آلات وظروف طلاونقرهٔ‌معبد مقدس‌را که بابلیان غارت کرده بودندبآنان مسترد داشتند ، و با وجوه خزینهٔ دولت ایران بار دیگر معبد را برپا کردند (فرمان کوروش در زمان داریوش دوم متوفی ٤۰٤.ق.م. اجرا شد)[4].

منظور از تذکر این‌واقعهٔ تاریخی‌آنست که دانسته‌شود ایرانیان ویهودیان‌پیش‌از تاریخ مزبور از کیش‌هم اطلاعی نداشتند . موسی وزرتشت هردو خودرا پیغمبر و فرستادهٔ خدا خواندند. باوجود این‌شباهت عمده درمیان دوپیغمبر بازفرق بزرگی درآیین آنها هست : بقول تورات، خدایی که خود را بموسی نمود همان خدایی است که پیشترخود را بنی‌اسرائیل ظاهرساخت . موسی باسنت قدیم قوم خود قطع رابطه نکرد، بلکه همان را پیروی نمود وترقی‌داد . آیین‌وحدت موسی مربوط‌است بدانچه درسنت‌ابراهیم حنیف

۱-دراصل‌ترجمه: ایده‌هائی. ۲ - راجع بتأثیر ایران دریهودیت ، رك.
E.Müller,History of Jewish Mysticism,p.137.

۳-رك، بختنصر، نبو کدنزر،نرسه بقلم نگارنده، مجلهٔ مردم‌شناسی ۱:۲۰.

٤-مجلهٔ آموزش‌وپرورش‌سال۱٥ شمارهٔ ۸و۹و۱۰،مقالهٔ«شاهان کیانی وهخامنشی درآثارالباقیه» بقلم‌نگارنده .

آمده‌است. خدای پسر عمران همان خدای ابراهیم واسحاق و یعقوب است که قوم بنی اسرائیل پیش از موسی هم میپرستیدند. امازرتشت درمیان آریاییان بکلی دین جدیدی آورد ، خدایی که او بقوم خود موعظه کرد تاآن‌روز کسی نشنیده بود. وی یکباره باسنت قدیم آریایی پیوند بگسست، اسامی کهنه رامنسوخ وبنای آیین قدیم را متزلزل ساخت وباجرأت زائدالوصفی گروه خداوندان قوم را ازتخت عزت فرودآورد وخود ازنوبنایی استوارساخت وجز اهورا کسی را قابل ستایش ندانست[1].

رابطهٔ یهودیان باایرانیان اززمان فتح بابل بدست کوروش آغاز گردید. یهودیان درمقابل رفتار کوروش وجانشینان وی منصف بودند، وحق‌شناسی آنان نسبت بملت ایران بصورت سرودهای شادی پس‌از روزگارمظلم اسارت تجلی کرد، زیرا تجدید حیاتی‌را که «قوم‌منتخب» یافته‌بود، وی مدیون ایرانیان بوده‌است[2].

در نتیجهٔ رابطهٔ مذکور افکارومعتقدات این دوقوم بیکدیگر رسید.چندتن ازانبیای بنی‌اسرائیل معاصر شاهنشاهان هخامنشی بودند و با ایرانیان معاشرت داشتند، از آن جمله است دانیال معاصر کوروش[3] ، وعزرامعاصر کوروش، کمبوجیه و داریوش[4].

نام شاهنشاهان هخامنشی دربخشهای کتاب مقدس یهودیان بمنزلهٔ حامی‌ومنجی بنی‌اسرائیل مذکور است :

اسم کوروش‌درعزرا ۱ : ۱ـ۴ ؛ دانیال۶: ۲۸[5]؛ نام داریوش دردانیال ۵ : ۳۱و۶ : ۱و۱۱: ۱وعزرا۶: ۱ـ۱۵[6]؛نام ارتخششتا (ارتخشیر، اردشیر) درعزرا ۴:۷و۷:۱،۱۱،۱۲، ۲۱و۸:۱ونحمیا۲:۱و۱۳:۶[7] . داستان استخلاص یهود از اسارت بابلیان بدست کوروش در کتاب‌عزرا مشروحاً نقل‌شده است .

۱ـ پورداود. گاتها. چاپ‌اول ص۴۱ـ۴۲. ۲. گیرشمن. ایران. ترجمهٔ م. معین ص۱۲۳.

۳ـ دانیال‌در۶۰۶ق.م ببابل باسیری برده شدودر۵۳۶ق.م. هشتادساله بود. کتاب‌دانیال را عده‌ای ازمحققان گویند توسط‌خوداو نوشته شده ومعتقدند که‌انتشار آن درحدود۱۶۸ ق.م.دردورهٔ مکابین بوده‌است (قاموس کتاب مقدس:دانیال).

۴ـ وی‌درسال۴۵۷ق.م. بااسیران باورشلیم بازگشت . کتاب‌عزرا شرح وقایعی است که‌درسال۴۵۶ق.م.واقع شده (قاموس کتاب مقدس: عزرا).

۵ـ صرف نظر ازاشعیا ۴۴، ۲۸و۴۵: ۱ـ۷،دوم تواریخ ایام۳۶: ۲۲(که‌درآنها پیش بینی شده). ۶ـ رك.قاموس کتاب مقدس: کورس. ۷ـ رك. قاموس کتاب‌مقدس. ارتخشتا.

بسبب روابط یهود باایرانیان بخشی از معتقدات ایرانیان راجع بعالم اخری وروح بیهودیان رسید.

عبرانیان قدیم اعتقادی روشن وصریح وجزم بقیامت وحیات ابدی نداشتند، فقط «شیول» (هاویه) را قبر نفس میپنداشتند، که درآنجا وی را نه حسی بود نه حرکتی ونه امیدواریی[۱].

پس از ارتباط یهودیان باایرانیان، اصول معاد و قیامت و مسألهٔ حساب ومیزان وپل‌صراط وبهشت و برزخ ودوزخ از معتقدات دینی ایرانیان وارد آیین‌یهود گردید.

همچنین‌مسألهٔ یزدان واهریمن مزدیسنا درآیین‌یهود وارد وهفت‌امشاسپند بصورت «هفت‌قوه» درآن کیش داخل شد. بسیاری ازنامهای عبری فرشتگان ودیوان از ایرانیان اخذ شده‌است[۲].

ازجملهٔ این‌عقاید «فروشی» (فروهر) است. باعتقادایرانیان،پیش ازآفرینش‌جهان مادی فروهران درعالم بالا وجود داشتند، و موجودات جهان مادی از روی انموذج آن صورتهای معنوی آفریده شدند،وآخرین فروهر سوشیانت ـموعود زرتشتی ـ خواهد بود. همین‌عقیده دردین یهود وارد شد، بدین‌سان که یهودیان قایل شدند که ارواح انسان را خداوند پیش از آفرینش جهان بیافرید، مشیاح (مسیح) نزد یهودیان آخرین روحی است که خدا در قالب انسانی خواهد دمید[۳].

داد گوید[۴]: « حیات باطنی آیین یهود بوسیلهٔ تماس باجهان وسیعتر ،توسعه‌یافت وغنی‌تر گردید. آیین زرتشت، حکمتهای افلاطون و زنون، تصوف مصر، به‌تشکل فکر یهودیت متأخر، یاری کرده‌است. درچنین راهی است که این مؤثرهای خارجی، بوسیلهٔ قدرت ذاتی آیین یهود متجانس گردیدند و تغییرشکل دادند.»

در تصوف یهود نیز آثار معتقدات ایرانی مشهود است. در« سفریزیره »[۵] صراحةً

۱ـقاموس کتاب مقدس: هاویه. و نیزهمان کتاب:جهنم.

۲-cf.E.Müller, History of jewish Mysticism.Oxford.p.65.

۳- پورداود. یشتهاج ۱ ص۵۹۰، ورك. هورقلیا بقلم م. معین‌ضمیمهٔ مجلهٔدانشکدهٔ ادبیات تهران ص۲۳ ببعد.

٤-C.H.Dodd. The Authority of the Bible. London,p.267.

۵-Sefer Yezirah.

تأثیرات ایران باستان دیده میشود[۱].

اختلاط آیین زرتشتی ویهودی قرنها پایدار ماند. ابوریحان بیرونی درآثارالباقیه گوید[۲]: «ومذاهبهم [ای‌مذاهب السامرة المعروفین باللامساسیة] ممترجة من الیهودیة و المجوسیة، وعامتهم یکونون بموقع من فلسطین‌یسمی نابلس، وبها کنائسهم.»

بدیهی است همچنانکه برخی ازاصول آیین زرتشت در دین یهود واردشد، بعکس برخی ازمواد دین‌ایشان نیزدر آیین زرتشتی وارد گردید که شرح‌آن ازحوصلهٔ این کتاب خارج است[۳].

هویت زرتشت درنظر نویسندگان ایرانی

آقای پورداود نوشته‌اند[۴]:

زرتشت، فیثاغورس، وافلادوس

«درمیان نویسندگان قدیم برخی زرتشت را معاصر فیثاغورس Pythagoras' دانسته‌اند ... در زمان تولد ووفات فیثاغورس اختلاف کرده‌اند. ظاهراً تولد او درسال ۵۸۳ پیش از مسیح[۵] در جزیرهٔ ساموس Samos بوده است ودر پایان همین قرن در گذشته است[۶]. دورهٔ فعالیت او بعهد کورش سرسلسلهٔ هخامنشیان(۵۵۹ ـ ۵۳۰ پیش‌از مسیح) وپسر و جانشین وی کمبوجیه(۵۲۹ـ۵۲۲)میافتد. درقرون بعداعجازو کراماتی‌ازبرای این‌فیلسوف‌وریاضی‌دان که از بزرگان دانایان یونان است درست کرده‌اند. سیرت و زندگانی وی‌آمیخته بیك مشت داستانهاست. در خصوص او چنانك از برای بسیاری از مردان بزرگ عهد کهن

۱ـ cf. Müller, Mezudah. London 1943.
ورك.هورقلیا بقلم م. معین. ضمیمهٔ مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات(تهران)ص۲۶ ـ۲۸.

۲ـ چاپ زاخائو، ص۲۱.

۳ـ cf. Darmesteter, Zend-Avesta, vol. III.

۴ـ یسنا ج‌۱ص۹۸ـ۱۰۲. ۵ـ بروایتی ۵۷۲وبروایتی ۶۰۸ق.م.(م.م.)

۶ـ وفات اورا در۵۰۹ و ۴۸۰ و۴۷۲ ق. م. نوشته‌اند (م. م.)

حکایات و روایات شگفت‌آمیز در دست‌است. عموماً نوشته‌اند که او در میان مغان تعلیم یافته است .برخی نوشته‌اند که او درهنگام‌لشکر کشی کمبوجیه بمصر دربهار سال۵۲۵ پیش ازمسیح در مصر بوده ودرآنجا اسیر شده باسپاهیان ایران ببابل آمد ومدت دوازده سال درمیان کلدانیان ومغها بسر برد ،ووقتیکه بساموس بر گشت پنجاه وشش ساله بوده است[۱]. سفرمصر فیثاغورس‌یقینی است واز خبر هرودت وایسکراتس**Isokrates**(۴۳۶-۳۳۸پیش ازمسیح) نیز بثبوت پیوسته است. سفرایران او تحقیقاً معلوم‌نیست، اما چندان هم دورنمی نماید که فیثاغورس ــ کسیکه بخصوصه تشنهٔ‌علم ومعرفت‌بوده ودرمسائل دینی بسیار کنجکاو ــ ببابل، مرکزعلوم‌شرقی آن‌عهدرفته باشد وبامغان آشنا گشته بدستیاری آنان ازآیین ایران آگاه شده باشد .نظر باینکه تعلیمات فلسفی‌فیثاغورس دربسیاری‌از موارد مطابق تعلیمات دین زرتشتی‌است میتوان گفت که این فیلسوف خواه بواسطهٔ کتب وخواه بواسطهٔ مغان بآئین ایران آشنابوده است. گذشته از فیثاغورس بسا حکماء دیگر یونانی نیز بشاگردی مغان‌منسوب شده‌اند. پلینیوس**Plinius**بزرگ‌دانشمند رومی‌قرن اول‌میلادی‌مینویسد:فیثاغورس‌ودمکریتوس**Demokritus**وامپدکلس**Empedocles**[۲] وافلاطون از برای‌آموختن آئین‌مغ سفر دور کردند[۳]...

سیسرو **Cicero** خطیب معروف رومی که در۳ ژانویه۱۰۶تولدیافت‌ودر۷دسامبر ۴۳پیش‌ازمیلاد در گذشت، بمسافرت مصرفیثاغورس وازآشنائی وی‌بامغان ایران ذکری کرده‌است[۴].والریوس‌ماکسیموس**Valerius Maximus** که‌درقرن‌اول‌میلادی‌میزیسته مینویسد: فیثاغورس بایران رفت وبتعلیمات مغان پرداخت .ازآنان گردش‌اختران وسیر ستارگان و نیرو و خصایص طبیعی آنها راآموخت[۵].

۱- **Theologoumena Arithmetika**, p.40 ed. Ast; **Jamblichus' Vita Pythagoroe 19** و رجوع شود به **Zoroasterische Studien von Windischmann,herausgegeben von Spiegel, 1863, s. 260.**

۲-امبذقلس (م.م.)

۳- **Plinius,Naturalis Historia XXX, 12.**

٤ - **Cicero (Marcus Tullinus), Definibus bonorum et maloram V,29.**

۵-مورخ رومی‌والریوس‌ماکسیموس‌معاصرقیصر تیبریوس**Tiberius** (۱۴-۳۸میلادی)بوده.

نظر باینکه ارتباط فیثاغورس بامغان ازقدیم شهرتی داشته‌نویسندگان بعدازبرای مزیدافتخارات او بهتر دانستند که اورا مستقیماً شاگرد خود زرتشت که مؤسس آیین‌مغ است بدانند. باین‌ملاحظه نزد گروهی زرتشت استاد فیثاغورس‌دانسته‌شده‌است ازآن‌جمله پلوتارخس[۱] **Plutarchos**(۴٦-۱۲۵میلادی)[۲] واپولئیوس**Apuleius**(در۱۲۵ میلادی تولدیافته)[۳] وکلمنس‌الکساندرینوس **Clemens Alexandrinus** (درمیان‌سنوات۲۱۱-۲۱۸میلادی در گذشت)[۴] وهیپولیتوس**Hippolytos** (اسقف‌رومی‌درقرن سوم میلادی[۵]) وپرفیریوس[٦]**Porphyrios** (درمیان سنوات ۲۳۲-۳۰٤ میلادی‌میزیسته)[۷] و کیریلوس **Kyrillos** (درحدود ۳۷٦ - ٤٤٤ میلادی میزیسته)[۸] و در توضیح و حاشیه‌ای که به «رپوبلیك»[۹]، کتاب افلاطون نوشته‌شده‌است[۱۰] وسوئیداس **Suidas** (درنیمهٔ دوم قرن دهم میلادی بسرمیبرده)[۱۱]. درمیان این‌نویسندگان اپولئیوس باتردید نوشته:«هستند کسانیکه میگویند فیثاغورس ازمغان وبخصوصه ازخود زرتشت تعلیم‌یافت.» . پرفیریوس فیلسوف قرن‌سوم‌میلادی که درسوریه تولدیافته ودرروم‌در گذشت،در کتابش «تاریخ‌فلسفه»درشرح زندگانی فیثاغورس مینویسد:

فیثاغورس پیش‌از همه چیز براست بودن توصیه نمود و ازاینکه فقط آدمی بواسطهٔ راستی ممکن است مانند خداوند گردد، زیرا - چنانکه اوازمغها آموخته - خداوند - که آنان هرمزد (**Oromazes**) مینامند - پیکریست بسان فروغ و روانی است چون

۱- فلوطرخس(م.م.)

۲-**Plutarchos, De Animae Procreat in Timaeo** II. 2.

۳-**Apuleius, Floride**, II.15.

٤-**Clemens Alexandrinus**, Stromata, 1.15،69. 6f.

۵-**Hippolytos, Reft**. 1,2. VI.23.

٦- فرفوریوس(م.م.)

۷-**Porphyrios**, Vita Pythagorae، 12.

۸-**Kyrillos Allexandrinus, Contra Julian** III,87 .IV.133.

۹-جمهوریت (م.م.)

۱۰-**Scholiast zu Platons Republik** 600.B.

۱۱-**Suidas**. s.v, **Pythagoras**.

راستی.»[۱].

باز پرفیریوس مینویسد: «فیثاغورس باکلدانیان درآمیزش بود، همچنان او نزد زرتشت رفت. از پرتو او از گناهان زندگی پیش خویش پاك گشت واز او بیاموخت که چگونه باید پیروان خود را بی‌آلایش نگاهدارند، و نیز تعالیم راجع بطبیعت و مسبب ازلی موجودات را او از آنجا شنید.»

دراینجا یاد آور میشویم دستوری که پرفیریوس راجع بآیین مغ یا مزدیسنی از فیثاغورس نقل‌میکند، درست مطابق تعلیم دین زرتشتی است. سراسر اوستا و همهٔ کتب پهلوی پراست ازفضایل راستی، ونویسندگان قدیم یونان نیز مکرراً راستگویی ایرانیان را ستوده‌اند.

درمیان این نویسندگان گفتیم که هیپولیتوس نیززرتشت را استادفیثاغورس دانسته است. این اسقف رومی میگوید که مآخذش دیودورس **Diodorus** از شهر ارتریا **Eretria**[۲] واریستکسنوس **Aistoxenus** میباشند. باین خبر نمیتوان اعتمادنمود، زیرا اریستکسنوس که درحدود سال ۳۱۸ پیش‌ازمیلاد میزیسته شاگرد ارسطالیس بوده است. درخبر راجع بزمان زرتشت ازمآخذ افلاطون وشاگردان وی ـ و در جزو آنان ارسطالیس ـ گفتیم[۳] که آنان زمان زرتشت‌راشش‌هزار سال‌پیش ازوفات‌افلاطون‌نوشته‌اند. بنابراین بسیارغریب بنظرمیرسد که اریستکسنوس‌شاگرد ارسطالیس زرتشت رامعاصر فیثاغورس نوشته باشد. احتمال دارد که او نظر بشباهتی که میان آئین زرتشتی و فلسفهٔ فیثاغورس موجود است گفته باشد که فیثاغورس از آیین مغ اطلاع داشته وباین‌وسیله‌یك ارتباط معنوی میان آنان قایل شده باشد نه‌یك آشنایی شخصی، ودیگر اینکه معلوم نیست هیپولیتوس خبرش را مستقیم از اریستکسنوس گرفته یا از دیودورس نقل کرده است [۴].

۱ـ راجع به پیکر وروان‌اهورمزدا به بندهای ۸۰ـ۸۱ فروردین‌یشت مراجعه‌شود.

۲ـ دیودورس از شهر ارتریا مثل دیودورس‌سیکولوس **D.Siculus** معاصر قیصر روم‌اگوستوس(اغسطس)**Augustus** که‌در۶۳ پیش‌ازمسیح‌تولدیافت‌ودرسال ۱٤ میلادی در گذشت، بوده.

۳ـ رك. پورداود. یسناج‌اص۹۱ ببعد.

٤-Griechi.u. Lateini. Nachrichten über die persische Religion von Clemen s.20-21.

از مجموع اخباری که راجع بفیثاغورس ذکرشده واوراشاگرد زرتشت‌دانسته‌اند، بخوبی پیداست که خواسته‌اند باین‌وسیله بشئون این فیلسوف بیفزایند. درانجام یادآور میشویم: بدون‌اینکه این نویسندگان نظری بزمان زرتشت داشته‌باشند، درمعاصردانستن اورا بافیثاغورس فیلسوف قرن‌ششم پیش‌از مسیح بعهدی که درسنت ازبرای پیغمبر ایران قایل شده‌اند، نزدیك گردیده‌اند»[1].

رساله‌ای بنام «سیاحت‌نامهٔ فیثاغورس»در دست است که هرچنداز او نیست وبعدها بنام اوساخته‌اند،مع‌هذا حاوی مطالب مفیدی راجع بآیین وآداب‌وسنن ایرانی و زرتشتی است. دراین‌رساله زرتشت‌وفیثاغورس همچون دو دوست: یکی حکیم و صبور و بردبار و محترز از غوغای اجتماع ودیگری مقنن وشارع وسیاست پیشه ومقدم جلوه گرند.سخن از استادی وشاگردی بین آنان‌نیست. درین‌جازرتشت‌وفیثاغورس بایکدیگرازبابل‌بشوش وسپس‌تخت‌جمشید رفتند، زرتشت او را بداریوش شاهنشاه معرفی کرد. آنگاه فیثاغورس بهگمتانه نزد مغان شتافت وآیین ایشان بیاموخت. اینك نمونه‌ای از مکالمهٔ زرتشت و فیثاغورس[2]:

زرتشت... من‌عالمگیری مذهب خود را ادعا میکنم، آیین من بسیار عقلانی و سزاوار انسان وبسی خیرخواه و نیکوکار است،علی‌رغم ملت باید در اندیشهٔ‌خیر وصلاح او بود.

فیثاغورس- مطلب و مرامی بزرگ که نیازمند امتحانست.

زرتشت-من‌همه را سنجیده‌ام.

فیثاغورس- من جنگ و ریزش خون‌را پیش‌بینی‌میکنم.

زرتشت- آیینی که بنیادش بااجساد استوار نشود، چگونه پایدار تواند‌بود؟[3]

۱- پایان نوشتهٔ آقای پورداود.

۲- سیاحت‌نامهٔ فیثاغورس در ایران. ترجمهٔ یوسف اعتصامی. چاپخانهٔ مجلس ۱۳۱۴ ص ۶۱-۶۴.

۳- این حدت‌طبیعی که‌زرتشت دراینجا نشان‌میدهد برخلاف‌مدلول گاتهاست(رك. مثلاً گوشورون درگاتها) (م.م.)

فیثاغورس ـ نیت تو مرا میشوراند و برخود میلرزم.

زرتشت ـ همانا توحکیمی بیش‌نیستی، نیکویی احوال مردم وسعادت آنان راحکما تعهد نتوانند کرد. افتخار این‌کار خاص اشخاص سیاست پیشه است.

فیثاغورس ـ من‌هرگز دارای این استعداد نخواهم بود.

زرتشت ـ از اکباتان[۱] این مغان دانشمند چه فواید بوجودآمد؟ دانش ژرف وعظیم آنان برای‌خودشان نیز سودی نداشت. نامشان‌ازحدود کوهی که درآنجامیز یستندتجاوز کرد، اما برای عالم که ازنقاط بعیده خراج خنك قدردانی را بایشان میداد، چه نتیجه بخشید؟ روح طبیعت وزندگانی هیأت اجتماع درسعی وعمل‌است. اهل دنیا میخواهند در جنب وجوش باشند. برای دیدار سعادت از تحمل اخطار و مهالك بیم ندارند. هنگام برخاستن بیکدیگر تنه میزنند. من گردوخاك‌قرون سالفه‌را تکان میدهم وعموم‌مردم‌این کاررا تحسین میکنند.

فیثاغورس! اگر فرشتهٔ خیر پر کاری واستواری و بی‌باکی فرشتهٔ شر را داشتی، تسلط این‌یك بپایان رسیدی. بدسرشتان نیکان را بسی‌آزردند. هنگام آنست که خوبان بدسگالان را هراس دهند. این است مسلك‌من. چون ازدودمانی بوجودآمده‌ام که کمتر ازدودمان تو بآسایش مألوف بوده ازینروی خوی خودرا تغییر نتوانم داد، وازراهی که پیش گرفته‌ام بیرون نتوانم شد.

فیثاغورس ـ الوداع ای مصلح ارمی[۲]!

زرتشت ـ الوداع ای حکیم روشن‌رای‌تب[۳]!»

در فرهنگهای پارسی، داستان شاگردی فیثاغورس بعکس‌جلوه گرشده‌است، چه پس از ترجمهٔ کتب فلسفی یونان بتازی و رواج آن درمیان ملل مسلمان، حکمت یونانی باشریعت اسلام تطبیق و جنبهٔ تقدس یافت، وفلاسفهٔ یونان بصورت شخصیتهای بارز

۱ـ هگمتانه = همدان (م.م.)

۲ـهمان Urmiyah وارومیه‌است که بنا برسنت، زرتشت درحوالی دریاچهٔ‌مجاور آن (چئچسته = چیچست) متولد شده. رك: ص ٨٤ همین کتاب (م.م.)

۳ = تبس Thebes

وبرجسته وحتی مقدس معرفی شدند، وحکمت یونان‌را منشأ حکمت ملل دیگر دانستند. از اینرو بعید نیست که زرتشت را نیز شاگرد فیثاغورس دانسته باشند، چنانکه مؤلف «غیاث‌اللغات» ذیل «زرتشت» او را شاگرد «فیثاغورث»[1] پنداشته است.

برخی ازفرهنگ‌نویسان، مانند مؤلفان فرهنگ رشیدی[2]، فرهنگ سروری[3] وبرهان قاطع[4]، زرتشت را شاگرد یکی ازشاگردان فیثاغورس بنام «افلادوس» خوانده‌اند[5].

افلادوس کیست؟ شهرستانی درملل ونحل خود آرد[6]:

«وکان لفیثاغورس تلمیذان رشیدان یدعی احدهما «فلنکس» ویعرف ب «مرزنوش»، قددخل فارس ودعا الناس الی حکمة فیثاغورس واضاف حکمه الی مجوسیة القوم، والآخر یدعی «قلانوس» ودخل الهند ودعاالناس الی حکمه واضاف حکمه الی برهمیةالقوم الا ان المجوس کما یقال اخذوا جسمانیة قوله والهند اخذوا روحانیته.»

در محبوب‌القلوب اشکوری نیز همین‌مطلب نقل شده، منتهی بجای قلانوس «فلانوس» آمده‌است[7].

ممکن‌است افلادوس محرف «قلانوس» باشد وبعدها قلانوس همشاگردی فلنکس را باشخص اخیر ـ که‌بقول شهرستانی حکمت‌فیثاغورس را درمیان ایرانیان رواج داد ـ خلط کرده‌باشند[8].

زرتشت و آذرباد

مؤلف مجمل‌التواریخ والقصص آرد[9]:

«حمزهٔ اصفهانی‌این‌مرد[10] را **آذرباد** همیخواند درعهد ساسانیان، وخدای داناتر بداند.»

این گفتار بکلی اشتباهست، چه آذربادپورمار اسپند ازموبدان بزرگ

۱-باهمین املا. ۲-ذیل «زرتشت». ۳-ذیل «زردشت».

۴-ذیل «زارتشت». ۵-بنا براین فرض، زمان زرتشت بسیار متأخر ومقارن قرنهای پنجم وچهارم پیش ازمیلادمیشود! ۶-طبع کرتن ص۲۷۷-۲۷۸.

۷-محبوب القلوب ص۷۸. ۸-احتمال ضعیفی نیز میرود که «افلادوس» همان فیلولاوس Philolaüs باشد که‌قفطی در تاریخ الحکماءخود گوید (چاپ لیپسک ص ۲۰): «انه (افلاطون) امر زیون ان یبتاع له‌من فیلولاؤس ثلثة کتب مخزونة عنده من کتب فیثاغورس.»

۹-ص ۵۱. ۱۰-زرتشت.

زمان ساسانی وخود از پیروان متعصب آیین زرتشت پیامبراست.

آذرباد و آذرپات و آذربد که ازاسامی معمول ایران باستان‌بوده دراوستا آترپاته **Aterepâta** آمده ، در فروردین یشت بند ۱۰۲ فروهر پاکدین آترپاته ستوده شده است. لغة این کلمه بمعنی(پناهندهٔ آتش) است ودر نوشته‌های مورخان یونانی (آتروپاتس) ضبط شده . در پهلوی آتورپات **Atûrpât** (بهیأت‌های مختلف) آمده . نام دوم که ماراسپند ومارسپند وماراسفند هم‌نوشته‌شده، در اوستا منثره‌سپنته **Manthra Spenta** آمده و لغة بمعنی کلام مقدس میباشد . بیست ونهمین روزهر ماه‌نیزمارسپند یا مهراسفند نامیده میشود. انوری گوید:

تا که در نطع دهر در بازیست   رخ بهرام و اسب مهراسفند[۱].

در کتب دینی غالباً از آتورپات مارسپندان **Atûrpât Marispandân** یادشده. درفصل۳۳بندهشن که سلسلهٔ نسب برخی ازموبدان بزرگ ذکر شده در بند سوم آن ، سلسلهٔ نسب آذرباد مهراسپندان را بمنوچهر میرساند[۲]. نظر باین نسب نامه، آذرباد به بیست ودو پشت‌بمنوچهرنبیرهٔ فریدون میپیوندد.چنانکه میدانیم‌سلسلهٔ نسب پیامبر ایران زرتشت نیز بچهارده پشت بمنوچهر میرسد . در روایات داراب هرمزدیار مندرجست : «موبدان موبدآذرپاد مهراسفندان ازسوی پدر از تخمهٔ زراتشت اسفتمان بود وازسوی‌مادر از خاندان گشتاسب‌شاه »[۳] . در سنت دینی نیز پیشوایان روحانی باید از خاندان زرتشت وازپشت ایسدواستر ــ بزرگترین پسر پیامبر که خود نخستین موبدان موبد بوده‌ـباشند.

در کتب دینی پهلوی از خدماتی که آذرپاد بدین کرده ، یاد شده است. درآخرین فصل کتاب سوم دینکرت ودر آغاز کتاب چهارم و کتاب هشتم آن ، شرحی راجع بجمع آوری اوستا توسط اومندرجست .همچنین در بیشتر کتب دینی پهلوی وپازند آمده: «پس

۱ــرك . روز شماری درایران باستان بقلم‌نگارنده، تهران ۱۳۲۵ ص‌۶۵ــ ۶۶.

۲ــرك .پورداود. خرده اوستا ص ۳۱ .

۳ــروایات داراب هرمزدیار ،چاپ‌بمبئی باهتمام‌اونوالا ج۱ص۵۰.

از آنکه آذرپاد اوستا را مرتب ساخت، برای رفع اختلاف و جهت جلب اعتماد مردم سوگند یاد کرد.» در کتب روایات داراب هرمزدیار نوشته شده: «موبد آذرپاد مهرسفند گفت اگر شمارا براستی ودرستی دین‌پاك ونیك مزدیسنا شکی‌است، من‌سوگندیاد کنم. کسانیکه اندك‌تردیدی داشتند گفتند که چگونه سوگند یاد کنی؟ آذرپاد گفت: آنچنان که نه من روی بگدازید ومن درنزد شما سروتن بشویم. آنگاه روی گداخته بروی سینهٔ من بریزید، اگر من سوختم شما راست میگویید و اگر نسوختم من راستکردارم وشمارا باید که دست از کجروی بدارید وبدین‌مزدیسنا پایدار مانید. پس گمراهان‌این شرط پذیرفتند. آذرپاد در پیش هفتادهزار مردسروتن بشست ونه‌من روی گداخته‌برسینهٔ او ریختند واورا هیچ رنجی نرسید. پس ازهمه شبهه برخاست وبدین پاك بی گمان شدند واعتراف کردند.»

در کتاب هفتم دینکرت، فصل ٥ بند ٥ مندرج است: «از این پس رسم‌سوگند یاد کردن درمیان پیروان زرتشت بماند. از آن رسوم است ریختن فلز گداخته بروی سینه، چنانکه آذرپاد مهرسفندان کرد و بواسطهٔ آن اختلافات دینی را از میان برداشت.»[۱]

در فصل اول ارداى ویرافنامه، پس از ذکر شرحی از ستمهای اسکندر ملعون وپراگنده شدن اوستا ومتزلزل شدن ارکان دین‌آمده: «تاآن زمان که آذرپاد مارسپندان نیك‌پرورد انوشه‌روان بزاد(که‌بنابروایت‌دینکرت)روی گداخته‌ابربرریخت ،وچندداستان وداوری باید کیشان ومخالف گروشنان[۲] کرد.»[۳]

در زند بهمن‌یشت فصل۳ بند۲۵ آمده: «آذرپاد پیروزبخت وآرایندهٔ دین راستین از آزمایش روی گداخته، گمراهان را براه راست‌آورد.»[۴]

1-S B E. Vol. XLII, p.74.

۲ــ مؤمنان. ۳ــ اردای‌ویرافنامه. بقلم‌نگارنده‌ تهران ۱۳۲٥ ص ۲۱ (در: یادنامهٔ پورداود جلد اول وجداگانه نیز بچاپ رسیده).

٤ــ Zend i Vohûman Yasn, by Behramgore Tahmuras Anklesaria. Bombay 1912. p. 105.

نظیر این عبارات در رسالهٔ شایست نشایست[۱] و رسالهٔ شکند گمانیك ویچار[۲] تکرار شده.

حمزهٔ اصفهانی نوشته[۳]: « وفی‌زمانه (ای‌فی زمان شابور ذی‌الاکتاف) آذربادالذی اذیب الصفرعلی صدره.»

در این عبارت حمزه بهیچوجه زرتشت را باآذرباد مقایسه نمیکند و معلوم نیست مؤلف مجمل‌التواریخ از کدام کتاب حمزه چنین‌استنباط کرده‌است؟[۴] ازسوی دیگر دریك نسخهٔ خطی مجمل‌التواریخ (محفوظ‌در کتابخانهٔ ملی پاریس ورق۴۵)[۵] قول حمزه را عیناً چنین نقل کرده‌است (بدون آنکه بزرتشت اسناد داده‌باشد): «آذربادنامی بیامد[۶] وپیش او مس برسینه گداخت و هیچ آسیب نرسیدش. واین چنین زرتشت را ذکر گفته‌ام، خدای‌تعالی داناتراست، اگراین نیز کردست.»

در مجمع‌الفرس سروری ذیل «زرتشت» آمده :

« ...نزد گشتاسب رفت ودعوی پیغمبری کرد، گشتاسپ‌علمارا حاضر کرد و ازوی معجزطلب نمودند، زرتشت فرمود تامس گداخته برسروی ریختند، زیرا که دارویی‌ساخته بود وبرخود مالیده که دفع ضرر آن میکرد. گشتاسب بوی بگروید ...»

در فرهنگ فارسی بفارسی خطی مؤلف در عهد زندیه (که‌مؤلف آن‌شناخته‌نیست) ومتعلق‌بکتابخانهٔ مرحوم دهخداست ذیل «زراتشت» آمده: «...وچون سی‌سال‌از پادشاهی گشتاسب‌بگذشت از کوه بزیرآمد ولباس آتش‌پرستی پوشید ونزد گشتاسب‌رفت ودعوی پیغمبری کرد. گشتاسب علماء را جمع‌نمود .ایشان ازوی‌معجزه‌خواستند .زردشت گفت تامس را بگدازند وبرسراوریزند. چنان کردند ،وچون اوداروی‌ساخته‌وبرسرخود مالیده بود که دفع‌ضررآتش میکرد، زیاده‌آزاری بوی نرسید...»

۱ـفصل ۱۵ بندهای ۱۵و۱۶. ۲ـفصل ۱۰ بند ۷۰. ۳ـچاپ برلین‌ص ۳۷.

۴ـ کریستنسن درمقدمهٔ تاریخ ایران درزمان ساسانیان در «نقدتواریخ» نویسد: مجمل‌التواریخ‌مبتنی برتألیفات حمزهٔ اصفهانی است‌وعلاوه‌بر کتاب‌مختصری که ازحمزه در دستست،صاحب مجمل‌سایر مؤلفات آن‌مورخ راکه‌فعلااثری ازآن باقی نیست درپیش نظر داشته‌است (ترجمهٔ ایران‌درزمان‌ساسانیان‌چاپ اول‌ص ٤۰).

۵ـرك.مجمل‌التواریخ والقصص‌چاپ بهارص‌٦۷.

٦ـبعهد شابور ذوالاکتاف.

کلمات قصار وپندهایی بآذرپاد منسوبست بنام «اندرز آتورپات امهرسپنت» بزبان پهلوی که درجزو متون‌پهلوی[۱] بچاپ رسیده وترجمهٔ آن نیز بنظم ونثر توسط مرحوم‌بهار منتشر گردیده[۲].

زرتشت سپنتمان و زرتشت آذرپاد

باید دانست که آذرپاد مهراسپندان را پسری بود بنام زرتشت واو را نیز پسری بود بنام آذرپاد، که هر دو در زمان ساسانیان موبدان موبد بودند. در چهار قرن ونیم پس از زمان آذرپاد مهراسپندان، باز موبدانی از خاندان وی پیشوای دینی ایران بودند[۳]. بنابر نامهای اخلاف وی: **زرتشت آذرپاد و آذرپاد زرتشت** و همچنین کرامات منتسب بآذرپاد مهراسپندان و تدوین خرده اوستا توسط او وخدماتی که در راه احیای آیین انجام داده‌بود[۴]، ونیز انتساب سلسلهٔ نسب وی بپیامبر ایران،همهٔ‌این‌موجبات باعث شد که اورا با زرتشت سپنتمان خلط کردند.

شهرزوری در نزهة‌الارواح از قول زردشت گوید[۵]: «.... بآذربایجان که موطن اصلی من‌بود سفر کردم، اشراف بلدبمن حسد بردند وچون مرا عالم بحکمت دانستند بعضی از مواضع بدنم‌را سوزانیدند...»

اما قول مؤلف مجمل‌التواریخ و القصص[۶]: «اندر عهد گشتاسب **زردشت** بیرون آمد، و گشتاسب دین وی بپذیرفت‌و گویند **نهم‌پسر** بوداز آن ابراهیم‌خلیل‌علیه‌السلام» وهمچنین بیتی که در بعض‌نسخ شاهنامه ثبت است[۷]:

نهم‌پور زرتشت‌پیشین‌بد اوی   براهیم پیغمبر راستگوی.

بدین‌طریق حل میشود که راویان نخست زرتشت سپنتمان را با ابراهیم خلیل (بمناسباتی که ذکر شد)خلط کرده‌اندوسپس بنابروایت سلسلهٔ‌نسب آذرپادمهراسپندان زرتشت پسر او را همان زرتشت مؤسس مزدیسنا پنداشته‌اند، چه طبق نسب نامه‌ای که

۱-چاپ بمبئی ص۵۸،۷۱،۱۴۴. ۲-مجلهٔ مهر سال‌دوم ص۳۱۷،۷۲۳،۸۱۸.
۳-رك.خرده‌اوستاص۳۰-۴۱. ۴-چنانکه‌دارمستترویرا «مجددومحیی آیین نوین‌مزدیسنا»مینامد (رك. Z.A., Vol.III). ۵- ترجمهٔ‌فارسی ص۱۹۵.
۶-ص۹۲. ۷-رك.همین بخش ص۱۲۷.

درهمین بخش ثبت شد، از زرتشت سپنتمان تا منوچهر چهارده پشت و خود زرتشت پانزدهمین است و طبق سنت آذرپاد به بیست و دو پشت به منوچهر میرسد و خود او بیست و سومین است، و بنابراین آذرپاد بهشت پشت بزرتشت سپنتمان میرسد و پسر آذرپاد یعنی زرتشت آذرپاد مهراسپندان، به نه پشت به زرتشت مؤسس مزدیسنا می‌پیوندد.

بنابراین استدلال، گویندهٔ بیت منسوب بفردوسی ومؤلف مجمل‌التواریخ ومآخذ آنان، زرتشت آذرپاد را با زرتشت سپنتمان نیز خلط واشتباه کرده‌اند.

تعدد زرتشت

ازقدیم دربارهٔ تعدد زرتشت بحث شده. پلینیوس بزرگ در«تاریخ طبیعی» خود کتاب سی‌ام گوید:

«بدون شك در مشرق ودر ایران است که زرتشت(دانش) مغی را اختراع کرده است. مؤلفان درین امر متفقند، اما آیا فقط یك زرتشت وجود داشته؟ آیا دو زرتشت وجود داشته‌اند؟ مسأله غیر مشخص‌است»[۱].

وهم پلینیوس درهمان کتاب پس‌از چندسطر گوید: «مؤلفان دقیق زرتشت‌دیگری از مردم‌پروکونسیوم**Proconnesium**را کمی مقدم بر عصر استانس **Osthanes**یاد کرده‌اند.»[۲].

گفته شد که علاوه‌براینکه زرتشت نام پیامبر ایرانی بود، نام‌پسر آذربادمارسپندان موبدان موبد عهد ساسانی نیز زرتشت بود.

باید دانست که در ایران باستان عنوان موبدان موبد (نظیر پاپ)، زرثوشترتمه **Zarathushtrôtema** (اوستایی)و زراتشت‌توم**Zarathushttum** (پهلوی)ـ یعنی مانند زرتشت(پیامبر)ـ بود[۳]. ازسوی دیگرچنانکه گفته‌شد[۴] کلیهٔ موبدان طبق‌سنت باید از نسل ایسدواستر، فرزند ارشد زرتشت پیامبر باشند.

همچنین نام زرتشت(زرثوشتره)پس ازپیامبر ایران‌ـمخصوصاً بعنوان تیمن وتبرك‌ـ

۱- **Pline, Histoire Naturelle, traduit par M.E.Littré. tome second. Paris.1883, p.322.** ۲- **ibid, p. 323.**

۳-پورداود. گاتها چاپ اول‌ص۲۵، یشتها ج۱ص ۴۸۷و۶۱۳. ۴-ص۹۲.

نام بسیاری از ایرانیان بوده است. همهٔ این قراین تعدد نامیدگان باسم «زرتشت» راتأیید میکند، اما از آن میان فقط یك تن به‌پیامبری شناخته شده ودیگران پیرو او بوده‌اند.

وخشور سیمباری

هدایت در انجمن آرا آورده:

« عقیدهٔ فارسیان ایران آنست که او [زرتشت] پیغمبر بزرگوار و حکیم ریاضت شعار بوده و بروی نامهٔ آسمانی نازل شده، چنانکه پیش ازو براول پیغمبر عجم‌مه‌آباد که اورا آذرهوشنگ نیز گویند.... و زردشت راوخشورسیمباری [۱] گویند یعنی پیغمبر رمز گوی و کتاب زند و پازند بدو منسوب است.» مؤلف مزبور دراین گفتار تحت تأثیر کتاب مجعول دساتیر واقع شده وبیشك این قول قابل اعتنا نیست. کلمهٔ وخشور(**vaxshô-bara**) مرکب‌است از: وخش‌از ریشهٔ **uxt** بمعنی گفتن و از همان ریشهٔ **vox** آلمانی و **voix** فرانسه و **voice** انگلیسی است، و(بر)ازمصدر **bar** بمعنی بردن‌است که در پارسی (ور) بفتح‌اول شده وادات اتصاف بشمار میرود. پس وخش ور (که درپارسی همانند گنجور ورنجور و مزدور ماقبل واو را مضموم و خود آنرا ساکن‌خوانده‌اند) لغةً بمعنی حامل کلام (سخن) آسمانی واصطلاحاً بمعنی پیامبر است. اماکلمهٔ(سیمباری) که منسوب است به(سیمبار) معلوم نیست از چه ریشه است. در (فرهنگ دساتیر) این لغت نیامده [۲] ولی در دبستان المذاهب آمده [۳]: «غیر از زردشت برخلاف آباد کس از این طایفه حرفی نزده و یزدانیان آنرا هم تأویل ساخته بنابرمه‌آبادتطبیق میدهند،لاجرم‌زردشت‌را **وخشورسیمباری** گویند،یعنی‌نبی‌رمز گوی.» برهان قاطع‌ذیل«سیمیار» [۴] نوشته: «بروزن پیشکار، اشاره کننده ورمز گوینده را خوانند، یعنی‌شخصی که چیزها را بایما واشاره‌خاطر نشان کند.» [۵] وپیداست که درعبارت‌انجمن‌آرا نیز همین‌لغت‌مراداست،چه وخشور سیمباری‌را بمعنی«پیغمبر رمز گوی»آورده است.

سیمیارنیزدر کتب معتبرنیامده، واین کلمه ظاهراً برساختهٔ فرقهٔ‌آذر کیوان‌است و میتوان‌تصور کرد که(سیمیاری) مصحف(سیمیاوی)منسوب‌بسیمیا(ازعلوم‌مخفیهٔ‌قدما درردیف

۱- با(ب) درحرف‌چهارم (ضبط انجمن‌آرا).
۲- رك.دساتیر ص۲۴۹- ۲۵۴. ۳- ص۱۱. ۴- با(ی)درحرف‌چهارم.
۵- ونیز برهان جامع‌چنین آورده.

کیمیا) باشد،وچون زرتشت‌را مورخان اسلامی ساحر دانسته‌اند این‌انتساب بدوداده شده[۱].

مؤلف نظام التواریخ نویسد[۲]:

زرتشت در استخر

« در زمان او[۳] زردشت پیدا شد ومردم بدین مجوس دعوت کرد واز دین صابیان بازداشت و در کوه نشست و استخر مقام خود ساخت ودرین کوه دخمه‌ها وصورتها بود[۴] ومدفن ملوک عجم بیشتر آنجاست»[۵].

مؤلف تبصرةالعوام نیز نوشته[۶]:« زردشت نبی مجوس از آذربایجان بود و درفارس اقامت داشت .»- بطوریکه گفتیم زرتشت‌ازشمال‌شرق‌یاغرب‌ایران بود وبکلی‌باید ازجنوب منصرف شد زیرا زبان جنوب (که در سنگ نبشته‌های هخامنشی) میبینیم بازبان اوستا کاملا فرق دارد ، اگرچه هردو از یك اصلند ولی دولهجهٔ مختلف بشمار میروند .

بدیهی‌است که مؤلفان مزبور ، نظر باینکه پایتخت پادشاهان عجم را در استخر میدانسته‌اند[۷] تصور کرده‌اند که زرتشت نیز درآنجا اقامت داشته، و از طرف دیگر چون طبق روایات داستانی، در زمان لهراسب پایتخت ببلخ منتقل شده و گشتاسب نیز درآنجا مقیم بود، ازاینروقاضی ناصرالدین نوشته: « گشتاسف بدین زردشت بگروید وباستخرآمد ودرآن کوه بنشست ... ودرینجایگاه آتشکده‌هاساخت. »[۸] درصورتیکه درسنت زرتشتیان

---

۱ - سیمیا از کلمهٔ یونانی Semeion بمعنی نشانه است [رك . تفسیر الفاظ الدخیلة فی اللغةالعربیة : سیمیا] ومحمدبن‌محمود آملی درنفایس‌الفنون،فن دویم‌از مقالهٔ‌چهارم (از قسم‌دویم درعلوم اوایل) در «اقسام علوم‌سامیه که آنرا سیمیاخوانند» از آن بحث کرده و گفته‌است: «وآن عبارتست ازعلم باموری که انسان متمکن‌شودبدان از اظهار آنچه مخالف عادت بود یامنع آنچه‌موافق آن باشد ...» (نفایس الفنون ج۲ ص ۱۱۰) .

۲- چاپ تهران باهتمام آقای کریمی‌ص۱۸.

۳- مراد گشتاسب‌است.

٤-مرادنقوش‌وسنك نبشته‌های‌تخت‌جمشیداست.

٥-مثل‌نقش رستم‌که آرامگاه افراد خاندان داریوش‌است.

٦- چاپ نخست تهران ص۳٦٤،چاپ دوم‌مصحح‌مرحوم‌اقبال‌ص۱۳-۱٤.

۷-چنانکه درشاهنامهٔ فردوسی تا زمان کیخسرو پایتخت کیانیان در استخر است.

۸- نظام‌التواریخ ص ۱۸.

وروایات ملی و شاهنامه چنین نسبتی به گشتاسب و زرتشت داده نشده و شاید آتشکدهٔ آذرفرنبغ (یاآتشکدهٔ فارس) که در میان مسلمین شهرتی بسزا داشته[۱] مؤید این تصور گردیده است.

انتساب شعبده

مؤلف مجمل‌التواریخ نویسد[۲]: «زرتشت پیش وی[۳] آمد و دعوت کرد وآتش پرستیدن فریضه کرد، ودین معین[۴] بنهاد، وشعبده‌ها نمودتا گشتاسف او را بپذیرفت، و گویند برهنه برقفاخفت و بفرمود تا ده رطل روی در چهار بوته بگداختند، و برسینهٔ وی ریختند خوار خوار، در آنجایگاه بر، دانه‌دانه بیفسرد که هیچ موی واندامش نسوخت.»

وهم مؤلف مجمل‌التواریخ والقصص آرد[۵]: «زردشت ... ببلخ رفت، وشعبده‌هانمود، چنانك اند کی گفته‌شدست ...»

مؤلف تبصرةالعوام نوشته[٦]: «حال او[۷] چنان بود که وی علم نجوم وطلسمات و مخاریق نیك دانستی و در زیر زمین خانه بساخت ونفقات چند ساله در آنجا جمع کرد و بعد از آن تن برنجوری داد و پسر خود را گفت که چون تن بمردن نهم گور در جنب همان زمین بکن و چنان کن که من آن سردابه را توانم دید. پس زرتشت تن بمرگ نهاد و پسر او را به‌جنب آن سردابه برد، چنانکه فرموده بود، چون خلق باز گشتند در آن سرداب رفت و مدتی آنجا بنشست و بعد از آن بیرون آمد و کتابی بیاورد که. آنرا **زند و پازند**خوانند و گفت خدای مرا زنده گردانید و برسالت شما فرستاد. مجوس ویرا قبول کردند و گویندوی رسول یزدان است، وگویند گشتاسب و اسفندیار او را حبس کردند وزرتشت معجزه‌ها نمود تااورا رها کردند.»

در فرهنگ خطی فارسی‌بفارسی (مؤلف درعهد زندیه) ذیل«زارتشت» آمده: «و مغجزهٔ اوآتش بدست گرفتن و بدرون‌آتش رفتن بود.»

۱-رك: بخش ٤ بهرهٔ ۲. ۲- چاپ تهران ص۵۱.
۳- یعنی گشتاسب. ٤- ظ. دین‌مغی-یا -دین‌مغان (بهار).
۵- ص ۹۲. ٦- چاپ نخست تهران ص۳٦٤؛ چاپ مصحح مرحوم اقبال ص۱۳-۱٤.
۷- مراد زرتشت است.

مؤلف برهان نویسد: « گشتاسب علماء را جمع نمود ، ایشان از وی[۱] معجزه خواستند، زرتشت گفت تا مس بگدازند و برسر اوریزند[۲]. چنان کردند ، چون او داروئی ساخته بود و برخود مالیده بود که دفع ضرر آتش میکرد زیاده آزاری باو نمیرسانید ، گشتاسب و اسفندیار بملت او درآمدند... وعلم نجوم‌را خوب میدانست . مدتی مسافرت کرد ، و با حکمای مصر و شام و روم وهند ! صحبت داشت[۳] و از ایشان نیرنجات وطلسمات آموخت.»

در سیاحت‌نامهٔ مجعول ومنسوب به فیثاغورس آمده[۴]:

« میزی دراز نزدیك میز شاه (داریوش بزرگ) بود ، زرتشت زند اوستا را دریك سوی آن گذاشت. میرآخور باوفای داریوش ظرفی آورد ستبر وفراخ از خاك مخمر دریك مایع مختلط ساخته وسه ساعت درآتش سرخ شده ودرجانب دیگرمیز نهاد .دراین ظرف روی جوشنده ریختند. زرتشت مغان را بدانجا خواند و گفت شاه اجازت فرموده امتحان آخرین بشما تکلیف‌شود .اگر اقتدار کواکب واجرام با طریقهٔ شما موافق است دستهای خودرا درین ظرف خواهید شست وبی‌آسیب بیرون خواهید آورد . در اینصورت تصدیق خواهم کرد که روش دیرین شما از هرعیب منزه بوده واصلاح من از روی تهور و تجاسر است. شهریار بزرگ منتظر آزمایش است تاشمارا افتخار بخشد ومراچون‌مبتدع‌خطرناك عقوبت کند. رئیس آن قوم واتباع وی‌هیچیك بتجربت مبادرت نکردند ومانند پیکرهای معابد ایستادند .زرتشت گفت: شهریارا! سکوت لجاجت‌آمیز مغان اعترافی است بربطلان آیین آنان .اکنون ای مردمان‌مرعوب! حق دارم در حضور شاه شما را بسوگند برزند اوستای مقدس اورمزد بزرگ وادار کنم ، تااگرمن در این آزمون موفق شدم همهٔ شما پیرو آن باشید.

این بگفت و هردودست در روی گداخته فرو برد. بار دیگر تکرار کرد ودست

۱ـ زرتشت. ۲ـ درایران‌باستان مرسوم‌بود که داوران برای کشف حقیقت مدعی‌علیه‌را تحت‌شکنجه‌ای قرارمیدادندواین‌عمل‌را باصطلاح‌زبانهای اروپایی **Ordalie** ودرپهلوی(ور) گویند، ازاین‌قبیل‌است آزمایش کیکاوس‌پسرخودسیاوش را.

۳ـمعلوم نیست که سند مسافرت زرتشت بروم وهند چه بوده ؟

٤ ـ ترجمهٔ اعتصامی ص ۵۰ ببعد .

در آن آتش سیال شست و بی گزند بر آورد و پیش چشم مغ سالخورد بداشت. حیرت برداریوش و تمامت حضار چیره گشت. میرآخور مجمرهٔ زرین بیاورد با بخور. شاه‌بفرمود تا گروه پیشوایان مغان برابر نامهٔ مقدس زنداوستا بخور کنند وبویهای خوش بسوزند.»

سپس مؤلف ازقول فیثاغورس بزرتشت گوید :«[تو] هردو دست‌را که قبلاً بداروی گیاهان معالجت شده بود در روی جوشان نهادی. ده‌سال درآغوش کوهها معتکف‌بودی، آنجا اثر این‌ادویه را دریافتی. از زودباوری مردم ودربار و بردباری مغان متعجب نیستم. شگفتم آید از اینکه قانون گزار بارتکاب چنین‌کارها تن دردهد.»

آنگاه زرتشت بادلایل خردمندانه حکیم یونانی‌را مجاب ومتقاعد میسازد!

کلیهٔ این انتسابها ناشی از تخلیط شخصیت « زرتشت » با «آذرپاد مهراسپندان» است که چنین کرامتی را بدو نسبت داده‌اند وذکر آن گذشت وحاجت بتکرار نیست.

زرتشت منجم

زرتشت را غالباً منجم دانسته‌اند و نموداراتی باو نسبت داده‌اند[۱].

انتساب پیسی

طبری در تاریخ خود پس از ذکر شاگردی زرادشت نزدیکی از تلامذهٔ ارمیانویسد[۲]:

«فخانه ،فکذب علیه،فدعاالله علیه ، فبرص، فلحق ببلادآذربیجان، فشرع بهادین المجوسیة.»

یعنی زرتشت اورا خیانت کرد ،پس ویرا تکذیب فرمود وبراو نفرین کرد. وی بمرض برص مبتلا گردید و بشهرهای آذربایگان رفته آیین مجوس را درآنجابنیادنهاد.

بلعمی در تاریخ خود، که‌ترجمه گونه‌ای ازتاریخ طبریست[۳] ،پس‌ازذکرشاگردی زرتشت نزد عزیر نویسد[۴]:

۱- رك . دانش پژوه . فهرست کتابخانهٔ مشکوة (کتابخانهٔ دانشگاه تهران) ج ۳ بخش ۲ ص ۹۳۰ - ۳۱.

۲- چاپ مصر ج ۱- ص ۲۸۲.

۳- « باین کتاب بیشتر عنوان تحریف می‌توان داد تاترجمه » (کریستنسن . سلطنت قباد ص ۷۹ .)

۴- نسخهٔ خطی مرحوم دهخدا ص ۱۳۳ ، چاپ کانپور ص ۲۰۶.

«ومغان را یکی پیغمبر است، ایشان او را زارداشت [چنین] گویند که این دین مغی او آورد و دعوی کرد که من پیغمبرم وایشان‌را آتش پرستی صواب نمود و باامام این ملك گشتاسب بیرون آمد واو متنبی [در اصل: نبش] بود و باصل شاگردی کرده بود مگر شاگردی عزیر را، ومخالف شده بود او را، پس آن استاد زرداشت [چنین] را دعا کرد و گفت مرخدای او را علامتی دهاد و(علامتی کناد). خدای‌عزوجل اورا بروی بر، پیسی [در اصل: ملپسی] داد وبنی‌اسرائیل او را از میان خویش بیرون کردند و از بیت‌المقدس بدین‌زمین عراق آمد وازعراق ببلخ آمدبدر گشتاسب وبه‌پیغمبری‌دعوی کرد.»

حبیب‌السیر نیز بدین مطلب اشاره کند[۱].

مؤلف برهان قاطع نویسد: «و او خادم یکی از ملاحده بود[۲] واهل‌فلسطین‌بسبب دروغ وخیانتی که ازو ظاهر شده بود اورا اخراج کردند و او مبروص نیز بود، عاقبت بآذربایجان آمد ودین‌مجوس احداث کرد.»

واژهٔ پیسی دراوستا پَئِسه **paêsa** ودرپهلوی‌پیسك **pêsak** آمده. این‌کلمه‌دراوستا دو معنی دارد: نخست بمعنی زینت و نقش، دوم نام مرض معروف می‌باشد[۳]. بارتولمه

۱ـ چاپ اول تهران ج ۱ ص۷۲. ۲ـ جای تعجب است که مؤلف برهان درذیل يك کلمه‌سه گونه ذکر کرده. نخست آنکه نوشته: زرتشت شاگردی افلادوس (!) حکیم کرد؛ دوم نوشته: او خادم‌یکی از ملاحده بود. سوم‌نگاشته:شاگردی یکی از پیغمبران کرده بود ـ واین اقوال را نیزازدیگران روایت‌نکرده‌بلکه‌بطریق‌معمول‌حکایت‌میکند.

۳ـ بین‌پیس وپیسه باید فرق گذاشت؛ چه« پیس بکسر اول وثانی مجهول و سین بی‌نقطه علتی است که آنرا بعربی برص‌خوانند.» (برهان)و« پیست‌بروزن کیست شخصی است که علت برص وجذام داشته باشد.»(برهان) ـاما« پیسه باثانی‌مجهول بروزن کیسه بمعنی سیاه‌وسفید‌بهم آمیخته‌باشد و نیزهررنگی که بسفید‌آمیخته بود،وبعربی ابلق گویند.» (برهان) ـ«خاقانی گفته: روزوشب بینی‌دو گاو پیسه درقربان کبش ـ و کلاغان دو رنگ را کلاغ پیسه‌گویند.» (انجمن‌آرا) ولی‌مؤلف این کتاب دوواژهٔ مزبوررا باهم تخلیط کرده‌است. بقول‌جاحظ «ویذی» لغت فارسی‌است که کوفیان اقتباس کرده به« مجذوم» اطلاق کردند (البیان‌والتبیین جاحظ چاپ‌حسن‌افندی الفاکهانی ج۱ص ۱۰ ـدرچاپ حسن السندوبی بغلط «مجزوم» آمده‌است.

Bartholomae در فرهنگ خود[1] معنی دوم این واژه را جذام **Aussatz** (بفرانسوی **lèpre**) ترجمه کرده است، وآن مرضی است ساری که درایام قدیم بیشتر ازعصرحاضر شیوع داشته ولی درآن (برخلاف پیسه) خالهای سفید در بدن ظاهر نمیشود. بنابراین مانند نویسندگان اسلامی، مناسبتر است که آنرا بابرص تطبیق کنیم:

در بحرالجواهر[2] مادهٔ(البرص) آمده: «بیاض یظهر فی ظاهر البدن و یغور ویکون فی سائر الاعضاء حتی یصیر لون البدن کله ابیض ویقال لهذا النوع المنتشر.»[3]

درشرح اسباب تألیف نفیس بن عوض بن حکیم الطبیب، درهمین ماده آمده[4]: «بیاض یظهر فی ظاهر البدن ویکون فی بعض الاعضاء دون بعض، وربما کان فی سائر الاعضاء حتی یصیر لون البدن کله ابیض و یقال لهذا النوع المنتشر، وسببه سوء مزاج العضو الی البرودة وغلبة البلغم علی الدم»[5].

اما پیسی در دوجای اوستا ذکرشده: نخست در آبان یشت بند ۲ آمده:

«ازاین زور[6] من نباید بنوشد نه یك سرته، نه یك تبدار، نه یك ناقص اعضا، نه یك سچی، نه یك کسویش، نه یك زن، نه کسی که گاتها نمیسراید، نه یك پیسی که باید (از دیگران) جدا باشد.»[7]

دوم در وندیداد بند ۲۹ اهورمزدا بجمشید[8] در بارهٔ حیوانات دستور میدهد که آنها را جفت جفت انتخاب کند، اما «نه(باید) آنجا سینه گوژ، نه پشت گوژ، نه سست اندام،

۱- فرهنگ لغات ایران باستان تألیف بارتولمه ص۸۱۸.

۲- چاپ تهران. ۳- یعنی برص سپیدیی است که در سطح بدن ظاهر گردد و فرو رود و بجمیع اعضا رسد تا رنگ بدن تمام سپید شود، واین نوع برص را منتشر گویند. ٤- چاپ تهران ص ۳۷۳ - ۳۷٤.

۵- یعنی: برص سپیدیی است که در سطح بدن پدیدار شود و ببعض اعضاء دون بعض سرایت کند، وبسا بهمهٔ اعضاء رسد. چنانکه رنگ بدن تمام سپید شود و بدین نوع منتشر گویند، وعلت آن بدی مزاج عضو وتمایل آن ببرودت وغلبهٔ بلغم برخونست. - نوع منتشر دربرابر (القوباء المتقشر) که رنگ سیاه ببدن دهد استعمال می شود. [بحرالجواهروشرح اسباب.] ٦- آب مقدس.

۷- برای شرح لغات مشکل این عبارت رجوع شود: پورداود. یشتها ج۱ص۲۷۷ح.

۸- در داستان طوفان عهدجمشید (نظیرطوفان عهد نوح).

نه هاله :نه ۰۰۰[۱] ، نه فریفتار[۲] ، نه درهم و برهم ، نه زن ، نه‌پیسی - آنکه (باید) جدا شود - نه باهیچیك از نشانهای دیگر ، که نشانه‌هایی هستند که اهریمن بمردم داده . »[۳]

این بیماری اگرچه ساری نیست ، مع‌هذا ملل‌قدیم آنرا بسیار شوم می‌پنداشتند. از همین‌روست که درآبان‌یشت و وندیداد (که‌شرح آنها گذشت) آمده که پیسی را باید از دیگران جدا کرد . همین موضوع را هردوتس در کتاب اول بند۱۳۸ آورده: « اگر کسی در میان ایرانیان بمرض برص مبتلا گردد نباید درشهر بماند ودرانجمنی درآید. ایرانیان گمان‌میکنند که مبتلایان باین‌مرض گناهی نسبت بخورشید مرتکب شده‌اند ، اگر بیگانه‌ای (خارجیی) دچاراین ناخوشی گردد اورا از کشور بیرون میکنند.»

از روایت طبری و بلعمی نیز برمیآید که نزد بنی‌اسرائیل هم این مرض مشئوم بوده ومبتلایان بدان‌را اخراج میکردند[۴]. آقای پورداود نوشته‌اند[۵] : از یك بیت انوری نیزچنین برمیآید که ایرانیان خورشیدرا درپیسه شدن ذیمدخل میدانسته‌اند[۶] :

جاه تو سایه ایست که خورشید را بعمر

امکان پیسه کردن آن نیست در شمار . »[۷]

علت این انتساب- چون سپیتمان یا سفیتمان نام خانوادگی زرتشت با سپیدمان (سپیتمان‌پهلوی) یاسفیدمان پارسی‌نزدیك است وآن‌مرکبست ازسپید(سپیت در پهلوی) ومان ازادات اتصاف ، یعنی دارندهٔ سپیدی (دارندهٔ لکه‌های سپید) ، از طرف دیگر نیز جزء اول این‌نام (سپی) با (پیس) تشابه دارد [۸] ، لذا بقانون فقه‌اللغهٔ عامیانه مورخان

۱-خوانده نمی‌شود . ۲-ناقص‌بدن.
۳- نقل از نسخهٔ خطی تألیف‌آقای پورداود .
٤- مؤلف «قاموس کتاب مقدس» ذیل «اردو» آرد :اشخاص ناپاك و چیزهای نجس در اردو (اردوی‌بنی‌اسرائیل)نمی‌بایست باشند بنا براین مبروصان و۰۰۰ ،هم در اردونگاه داشته نمیشدند .» ۵- یشتها ج۱ ص۲۷۷ ح.
٦- معلوم نیست که گوینده از رابطهٔمرض‌پیسی باخورشید آگاه بوده باشدچه در این بیت خواسته‌است بگوید که خورشید(باهمهٔعظمت) سایهٔجاه ترا باتابش‌خود نمیتواند پیسه‌دار وملکوك کند. ۷- نقل از فرهنگ سروری.
۸ -مقلوباً.

تصور کرده‌اند که وجه شهرت زرتشت به‌اسپیتمان آن بوده‌است که‌وی‌مبتلابه پیسی بوده ، وآنرا هم دراثر نفرین پیامبر بنی‌اسرائیل دانسته‌اند!

زردشت وصاحب‌البحر

آذری طوسی در جواهرالاسرار ، در شرح قصیدهٔ حبسیهٔ معروف خاقانی[۱] نویسد[۲]:

«در زمان گشتاسب دوبرادر بودند : یکی راصاحب‌البحر میگفتند ویکی‌را زردهشت. سی سال دعوت زحل کردند ، تاچنان‌شدند درخوارق عادات که هرچه خواستندی کردندی . دو کتاب ساختند در جادوی، وجملهٔ سحرها درو[۳] نوشتند و آنرا زند واستا نام کردند، وزردهشت دعوی پیغمبری کرد و گشتاسب باوایمان آورد و خلق بدان کتابها کار میکردند تا زمان مزدك.»

از چهار برادر زرتشت[۴] نام هیچیك لفظاً و کتابة و معناً مناسبتی با صاحب‌البحر ندارد وظاهراً لقب «صاحب المجوس» که مؤلفان اسلامی (ماننطبری درظهور زرتشت) و ابوالحسن علی بیهقی (در داستان سرو کشمر)[۵] بزرتشت داده‌اند باحذف سین و تحریف، بعدها موجب گردید که آنرا نام برادرش بدانند ، اما مراد نویسنده از دعوت زحل ، همان تسخیر کواکب است که ازعلوم مخفیه (**Sciences occultes**)محسوب‌میشده[۶]، وپیداست که زرتشت ضد فدیه وخوارق عادات وسحروجادو نهضت کرده[۷] و درسرود های گاتهای او اثری از این موهومات نیست . باید دانست که دین زرتشت پس از مزدك (که در سال ۵۲۸ میلادی بفرمان خسرو اول انوشروان کشته شد) هم تاپایان سلطنت ساسانیان وحملهٔ عرب،آیین‌رسمی‌ایران محسوب میشده‌است[۸].

۱- بمطلع: فلك كژروترست ازخط‌ترسا   مرا دارد مسلسل راهب آسا.

۲-مجموعهٔ‌اشعةاللمعات‌ص۳۸۸.   ۳-چنین‌است در اصل.

٤-رك.جدول‌شمارهٔ۲.   ۵- تاریخ بیهق‌ص۲۸۱ ورك. بخش‌هفتم‌بهرهٔ۲: دقیقی.

٦- رك. نفایس‌الفنون‌فی‌عرائس‌العیون:فصل ٤ درمقالهٔ٤ ازقسم دوم درعلوم‌اوایل.   ۷- رك. پورداود. گاتها.چاپ‌اول‌ص۷۱ .

۸-رك . دیباچهٔ کتاب حاضر ص ٦ ببعد.

زردشت بزرگ، زردشت پیشین، زروان بزرگ.

درفرهنگ جهانگیری آمده[۱] : « زردشت بزرگ وزروان بزرگ وزرهون، این سه اسم از اسمای مبارك حضرت ابراهیم خلیل الله است واین اسماء پهلویست.» دربرهان قاطع آمده[۱]: «زردشت بزرگ بزبان پهلوی نام حضرت ابراهیم علیه السلام است وبعضی گویند بزبان سریانی.»[۲]

دربرهان آمده[۳]: « زروان بزرگ، بزبان پهلوی نام حضرت ابراهیم علیه السلام است! » مؤلف انجمن آرا نوشته[۱]: «زردشت بزرگ وزروان بزرگ وزرهون... زردشت ثانی بزعم فردوسی به نه پشت بزردشت بزرگ میرسد که گفته: نهم پور....[۴] وبعضی گفته اند که مقصود فردوسی از زردشت **مه آباد** است که نسبت زردشت ثانی بنه واسطه باومیرسیده.»

چنانکه پیشتر گفته شد[۵] زرتشت سپنتمان بازرتشت آذرپاد[٦] تخلیط شده و دومین را بجای نخستین گرفته اند. ازاینرو پیامبر مزدیسنا را زردشت بزرگ وزردشت پیشین و دوم را زردشت ثانی نام نهادند، وپس ازرواج مسلك آذر کیوان وپیروان او این توهم ایجادشد که مه آباد زردشت بزرگ است وزردشت سپنتمان زردشت ثانی، چه در کتاب دساتیر مه آباد نخستین پیامبر ایران معرفی گردیده و کتابی آسمانی بنام او ثبت شده است[۷].

اما **زروان** نام آفریدگار وموجد اورمزد واهریمن درآیین زروان- مذهب رایج عصرساسانی[۸] -است وآن نیز بغلط بانام مؤسس مزدیسنا- زردشت- خلط شده است. زرهون هم تحریفی است از زروان.

ظاهراً چون آیین زردشت درعصر ساسانیان از اصل خود بسیار دور شده و بصورت زروان پرستی درآمده بود وهمچنین اشتراك دو کلمهٔ مزبور دردوحرف اول موجب این تخلیط گردیده است.

۱- ذیل «زردشت بزرك» .
۲- پیداست که اصل زردشت ، زرثوشتره اوستایی است وزرتشت پهلوی است، وانتساب آن بسریانی اشتباهست.
۳- ذیل «زروان».
٤- رك. ص۱۰٦س۳.
٥- رك . ص۱٥٦ .
٦- یعنی زرتشت پسر آذرباد، ولی بعدها اشتباهاً آذرباد را لقب زرتشت دانسته وآذرباد موبد مشهور عصر ساسانی را زردشت ثانی محسوب داشته اند.
۷- رك: دساتیر ص ۲-۳۷ (نامهٔ شت مهاباد) ولی دراین کتاب ودبستان المذاهب مه آباد را (زردشت بزرك) نخوانده اند.
۸- ایران. ساسان: ص۹٤ ببعد.

بخش سوم

اوستا و زند

اوستا و زند ـ وجه‌اشتقاق ـ یادگار های ایران باستان ـ زبان‌اوستایی ـ زمان‌اوستا ـ تدوین اوستا ـ الفبای اوستایی (دین دبیری) ـ عظمت اوستا ـ نسکهای اوستا .

کتب اوستا :

یسنا (گاتها) ـ ویسپرد ـ یشتها ـ وندیداد ـ خرده اوستا.
ایارده ـ آفرینگان ـ زند ـ پازند.

یکی زردشت وارم آرزویست
که پیشت زند را برخوانم از بر.

دقیقی

اوستا و زند

کتاب دینی زرتشت را در ادبیات پارسی بنامهای ذیل خوانده‌اند:

وستا: چو گلبن از گل آتش نهاد وعکس افکند
بشاخ او بر، دراج گشت **وستا** خوان. خسروانی.

ابستا: همچو معماست فخر و همت او شرح
همچو **ابستاست** فضل وسیرت او زند. رودکی.

است: که دین مسیحی ندارد درست
همی گبر کی ورزد وزند و **است**. فردوسی.

استا[1]: بخواند آنهمه موبدان پیش خویش
بیاورد **استا** و بنهاد پیش. دقیقی.

و نیز اویستا[2]، بستاق[3]، ابستاق[4]، ابستاغ[5]، ایستا[6]، بستاه[7]، آبستا[8]،

۱ـ «بفتح اول وسکون ثانی و ثالث بالف کشیده، تفسیر کتاب زنداست! وآن کتاب مغان باشد که در احکام آتش پرستی! تصنیف زرتشت است.» (برهان). ۲ـ بیان الادیان ص۱۷. ۳ـ مجمل التواریخ والقصص ص۱۲. ٤ـ «وجاءه (کشتاسب) زرادشت بالکتاب المعروف بالابستاواذاعرب اثبتت فیه قاف، فقیل الابستاق.» (التنبیه والاشراف ص۸۰) «بفتح اول و کسر ثانی و سکون ثالث وفوقانی بالف کشیده، تفسیر کتاب زند باشد! وزند کتاب ابراهیم زرتشت آتش پرست! است، در دین آتش پرستی، و بعضی گویند نام صحف ابراهیم است! ومعرب آن ابستاق است.» (برهان (ابستا)) ۵ـ «[زرتشت] کتابی ساخت بلغت فرس وآنرا (ابستاغ) نام کرد وهیچکس نمی فهمید باوجود جاماسب حکیم که از اکابر حکمای فرس است، اکثر لغات آنرا نمیدانست [چنین است!] واو مدعی بود که کتاب خدای را نمیفهمد مگر پیغمبر ورسول خدا» (برهان). ٦ـ تحقیق آنست که استا وایستا کتاب آسمانی بر هوشنگ؟ نازل شده؛ زردشت شرحی بر آن نوشته زندخواند! آنگاه زندرا ترجمهٔ واضحتر کرده پازندنام نهاد یعنی ترجمه وتفسیر آن!» (انجمن آرا). ۷ـ مسعودی. مروج الذهب چاپ پاریس ج۲ ص۱۲٤. ۸ـ مجمل التواریخ ص۱۱ـ۳۲.

افستا، اپستا[۱]، استا[۲]، ستا واز همه معروفتر اوستا[۳] میباشد .

وجه اشتقاق

اپرت[۴] گمان کرده است که این کلمه در سنگ نبشتهٔ بغستان (بیستون) بشکل ابشتام **Abashtâm** موجود است[۵] ولی امروز این عقیده طرفداری ندارد . استاد گلدنر[۶] از استاد آندرآس[۷] نقل کرده گوید : واژهٔ اوستای پارسی و یا اویستاك پهلوی ازکلمهٔ اوپستا **upasta** مشتق است که معنی آن اساس و بنیان ومتن اصلی است ، در صورتی که کلمهٔ اخیر را استاد بارتولمه[۸] واستاد ویسباخ[۹] دراوستا وپارسی باستان بمعنی پناه و کومك گرفته‌اند، وهمین واژه در تفسیرپهلوی اوستا **اپستان** شده ودر زبان ارمنی (که‌ازایرانی بعاریت گرفته‌شده) **اپستن** آمده، بمعنی‌اعتماد. ویکاندر کوشیده‌است‌اپستاك **Apastâk** رابا‌ابستام **Apastâm** بمعنی«پناه» ربط‌داده‌ولی توفیق نیافته است[۱۰]. دالا[۱۱] احتمال‌میدهد که اوستا ازمصدر **vid** بمعنی‌دانستن[۱۲] مشتق‌شده ومراداز آن«معرفت» و«خردمندی»است[۱۳]. درهرصورت درپهلوی (اویستاك)یا(اپستاك) و(اوستا)یا(اپستا [illegible])بکتاب‌مقدس‌ایرانیان‌اطلاق‌شده[۱۴]

۱ــ گاتها چاپ اول ص ٤٦.   ۲ــ« واما کتب‌النبیین فمثل کتاب‌الاستاوالزند والبازند لزردشت الاردبیلی...»(رسالة‌فی لغة ابی‌علی بن‌سینا، چاپ‌انجمن‌آثارملی‌مصحح دکتریار شاطرص۱۰).   ۳ــفرهنگهای پارسی و کتب نویسندگان معاصر.

٤ــOppert آلمانی.   ٥ــاوستای گلدنر Awestalitteratur, von Geldner (از Grundriss der Iran. philologie ص ۲).

٦ــ Geldner   ٧ــ Andréas

٨ــ Bartolomae   ٩ــ Weissbach

۱۰ــ Wikander, Feuerprister, p. 186

۱۱ــ Dhalla از پارسیان دانشمند هند ، شاگردجکسن آمریکایی .

۱۲ــ که نام «ودا» (کتاب مقدس هندوان) از آن مشتق است .رك. ص۳۵ .

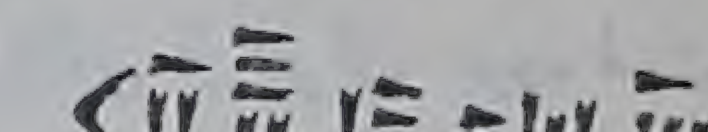
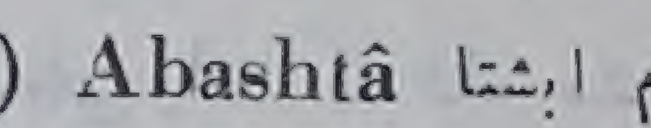
۱۳ــ Zoroastrian Civilization. p. 38.

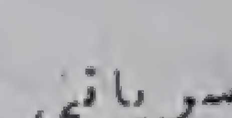
١٤-Pahlavi Texts , by Anklesaria, Vol. 2. Bombay 1913, p. 80, N. 21.

ومعنی لغوی آنرا متن واساس دانسته‌اند[۱]. کلمهٔ (اوستا) ومشتقات آن درپارسی نو، ظاهراً ازاین واژهٔ اخیر گرفته شده‌است[۲].

یادگارهای ایران باستان

از ایران باستان دو رشته یادگار خطی ، بدو زبان مختلف ولی نزدیك بهم باقی‌مانده است :یکی بزبان جنوب‌غربی ایران(یعنی پارسی‌باستان یافرس هخامنشی)باخطوط میخی،بفرمان‌شاهنشاهان بزرگ‌هخامنشی، در بدنهٔ سنگهای خاراو کوهها و دیوارهای کوشکها وظروف ومهرها کنده گردیده،دیگری بزبان‌شمال‌شرقی ایران که بخطاوستایی،در کتاب مقدس‌اوستانبشته شده،نخستین‌را ازچپ براست‌ودومی‌را ازراست بچپ می نوشته‌اند.اولی‌درروی سنگهاومهرها و غیره منقوش ونسبة از حوادث روز گارمصون مانده‌است، واینك چهارصد واندی لغت در سینهٔ کوهها بیاد گاربمارسیده - کهن‌ترین سنگنبشته‌ها از اریارمنه(پدر بزرك داریوش) و کوروش بزرك(۵۳۹ـ۵۲۹ق.م.) ونخستین کتیبهٔ مفصل در کوه بغستان (بیستون) در سال ۵۲۰ق.م.بفرمان داریوش بزرك کنده شده وآخرین نبشتهٔ میخی درفارس‌بامراردشیر سوم درسال ۳۵۰ ق. م. در بدنهٔ قصرشاهی نقش گردیده است.

۱ـباید دانست که درزبان پارسی باستان‌دو کلمه آمده‌است: نخست اوپستاـupastâ  (Keilinschriften,von Spiegel Leipzig,1881) این واژه دراوستا و پارسی باستان هردو، بمعنی یاری کردن‌و کومك آمده است، چه‌مرکب است از پیشوند upa (به، بر) وstâ (ایستادن ومقاومت کردن)(رك.فرهنگ بارتولمه ص۳۹۵)؛ دوم ابشتا Abashtâ () بمعنی قانون آمده .(Keilinschriften، von Spiegel)

۲-«اوستا» درپهلوی pst'k' ،درسریانی'bstg' ،درپازند awastâیاawistâ، درعربیabastâk یاabastâیاwastâk یا bastâh (بیلی- دائرةالمعارف اسلام : perse،زبان‌ولهجه‌ها).دهارله نوشته:avestâkیاavastâkدرپهلوی‌به‌اوستاـمتن‌اوستا ـاطلاق‌شده،درپارسی باستان abasta بمعنی قانون‌آمده ،درزبان‌پارسیان awasta،در فارسیabesta، درسریانی  (فرهنگ پهلوی.دهارله).

اما **اوستا**، که درسینهٔ پیروان آیین مزدیسنا، ویا روی چرم ستوران وکاغذنوشته شده بود، چنانکه باید محفوظ نماند. از آن نامهٔ باستانی با آنهمه بزرگی امروز فقط ۸۳۰۰۰ کلمه در اوستای کنونی بیادگار مانده، آنهم نه بخط اصلی قدیم وبتر کیب و ترتیب دیرین؛ با این همه مقدس‌ترین و کهنترین اثریست که از ایران باستان بما رسیده‌است[۱].

اوستا علاوه‌بر سودی که برای زبانشناس دارد، وعلاوه‌براینکه خود تنها متن‌ادبی است که از ایران باستان باقی مانده، این امتیاز را دارد که یك سلسله قطعات شبیه به قطعات ودایی[۲] را حاویست که همانها خود دارای ارزشی خاص‌هستند[۳].

زبان اوستایی

واژهٔ اوستا در عهد ساسانیان وعصر حاضر معرف متون مقدس دین زرتشت بوده و هست، وزبانی را که بدان اوستا تألیف شده زبان اوستایی[۴] گویند[۵]. این زبان در عصر شاهنشاهان اشکانی وساسانی، دیگر مورداستعمال نداشته است. باید دانست که این زبان با سانسکریت از یك ریشه است. طبق تحقیقات فقه‌اللغه‌یی زبان اوستا و پارسی باستان دو شکل متوازی و مستقل از یك زبان میباشند، بعبارت دیگر اوستایی لهجهٔ ایالتی از ایران بوده است وپارسی باستان لهجهٔ ایالتی دیگر.

موطن اوستا

از اینکه زرتشت در گاتها بگشتاسب مانند پادشاهی زنده خطاب میکند، لابد باید بزبانی سخن راند که شاه مشرق ایران بدان مأنوس باشد، پس بایدتصور کنیم که زبان اوستا درمشرق ایران مفهوم میشده است. برخی از خاورشناسان این زبان را زبان باختری (بلخی) باستان[۶]

۱- گاتها ص۴٤. Vediques -۲

۳- میه. سه‌سخنرانی درباب گاتها، ص ۹.

La Langue de l'Avesta-٤ ۵- رك. دارمستتر. زنداوستاج۱ص XXXIX

vieux bactrien-٦

نامیده‌اند ،بنابراینکه زبان اوستایی باپارسی باستان اختلاف دارد وزبان مزبورمعرف زبان اهل باختر (بلخ) ـ یعنی همان کشوری که گشتاسب‌شاه بتشویق زرتشت ، درآن بترویج آیین مزدیسنا پرداخت ـمی باشد. دلیل اول هر چند درست است اما منفی است و از آن نتیجه‌ای مثبت بدست‌نمیآید، ازدلیل‌دوم‌هم چنین استنباط میشود که ایالت بلخ در تاریخ حماسهٔ دین‌زرتشتی اهمیتی بسزا دارد ،ولی‌در هیچجا ایالت مزبور بمنزلهٔ مهد زرتشت و آیین زرتشتی‌معرفی‌نشده[۱].دارمستتراین فرضیه را باطل میداند[۲]. برخی گفته‌اند که این زبان باید زبان‌مادها باشد[۳]، ولی آنرا نیزدانشمندان‌متتبع رد کرده‌اند، زیراازنامهای‌مادی (دیاکو ، هوخشتره‌وغیره) که باقی‌مانده‌این اختلاف پیداست. همین‌طور زبان‌اوستارانباید زبان سکه‌ها[۴] دانست .

باوجود استدلالات امثال دارمستتر، غالب محققان‌اصل‌زرتشت را ازمشرق یا شمال شرقی‌ایران‌دانسته وزبان‌اوستایی‌راهم‌ازهمان‌ناحیه‌دانند[۵]، ونولدکه‌تصریح کرده[۶]:«مطابق تمام قرائن‌سرزمینی که‌این‌تاریخ (اوستا) درآن‌بوقوع پیوسته است فقط شمال‌شرقی ایران بوده ، وازهمین‌جهت هنوز هم احتمال قوی‌میرود که وطن‌اوستا درهمان‌طرف بوده‌باشد.»

بنابراین تنها اسمی که شایستهٔ زبان مورد بحث است همان زبان اوستایی است.

زمان اوستا

تعیین زمان وقدمت اوستا بسته بتحقیق زمان زرتشت است ،چون هنوز هیچ‌یك ازخاورشناسان ودانشمندان بتحقیق موفق‌نشده‌است که زمان پیغامبرایران را با دلایل تاریخی تحدید کند، ناگزیر

۱-رك. James Darmesteter, Etudes iraniennes' tome I.Paris 1883, p. 10-11. . رك. ژابا نیز زبان اوستا را باختری Bactrienne نامیده . رك. A. Jaba, Dictionnaire Kurde - Français : St - Pétersbourg . 1879.p.XIII.

۲ـ رك. زنداوستا ج۱ص XI وXXXVII

۳ـ رك. دارمستتر .تتبعات ایرانی ج۱ص۱۰-۱٤. اپرت براین عقیده بود .

٤ـSkiths یاسکه‌هاطایفه‌ای ازآریاییان‌غارتگر بودند که‌نام آنها درسنگ نبشتهٔ بغستان مذکور است.

٥ـ رك . ص۸۳ کتاب حاضر.

٦ـ نولدکه. حماسهٔ ملی‌ایران. ترجمهٔ بزرك علوی‌ص۲-۳.

زمان انشاء اوستا نیز همچنان نا معلوم مانده است، فرضاً اگر تاریخ سنتی (یعنی حدود ۶۶۰ق.م.) را ارزشی باشد، باز بخشی از اوستا پس از ریگ‌ودا **Rig-Veda** و تورات یهودیان، قدیمترین کتاب دنیاست.

گروهی بدلایلی که در بخش دوم (زرتشت) گذشت، زمان اوستا را بسیار متأخرتر از ریگ‌ودا و تورات نمیدانند و گویند عهد سرودهای ریگ‌ودا را از ۱۵۰۰ سال ق.م. نمیتوان پایین‌تر آورد، و نظر بشواهد تاریخی و جغرافیایی قدمت آنها بدو هزار و پانصد سال پیش از مسیح هم میرسد. اما بنا بمفاد کتاب توریة، موسی در سال ۱۵۰۰ق.م. از مصر خارج شد، اگر از علایم دیگر صرف نظر کنیم و فقط زبان گاتها را دلیل زمان آن شماریم، بقول بارتولمه نباید مدت درازی بین عهد هند و ایرانی و گاتها قرار دهیم[۱]. میه نویسد[۲]:

«بدون شك جیمس دارمستتر فرضیه‌ای را که گاتها را متن متأخر محسوب میدارد رواج داده است و اظهار میدارد که زبان آن با زبان بقیهٔ اوستا فرقی ندارد مگر در املاء و نیز مجرداتی[۳] که در آن دیده میشود مدیون تقلید از فلسفهٔ افلاطونیانست. بدین وجه، دارمستتر خود را موظف ساخت که موضوعی را که بدو اجازهٔ تجدید مطالعهٔ اوستا میداد، تا آخرین نتایج آن تعقیب کند و در نتیجه از روی دلیل متقاعد شد که اوستای معمول، با شکالی که وی در نظر گرفته، مجموعه‌ایست از عصر ساسانی، ولی حقیقت آنست که اوستای ساسانی همان گاتها نیست. بین اوستای معمول و زبان گاتها اختلافات بسیار و عمیق موجود است: تا حدی که خط اجازه میدهد دو موضوع را درك کنیم، شکل صوتی[۴] بین آن دو تباینی مهم نشان میدهد. از لحاظ «مرفولوژی»[۵] نیز اختلافات بسیار و صریح بنظر میرسد. از نظر لغت[۶] هم باندازهٔ وافر فرقهای مشخص بین آن دو موجود است.

اما از لحاظ مفهوم، مجردات گاتها بهیچوجه دارای خصایص مجردات افلاطونی

۱- پورداود. گاتها. چاپ اول ص ۴۴-۴۵.

۲-Meillet, Trois Conférences... p. 9-11.

۳-Abstractions. ٤-Phonétique.

٥-Morphologie (تاریخ اشکال و تبدیلات کلمات).

٦-Vocabulaire.

نیستند. فرضیهٔ دارمستتر موردقبول واقع نشده وهمگان موافقند که گاتها متنی است در عین حال قدیمی و بکر. بعلاوه سنت راجع بمفاهیم ومعانی گاتهادرعهد ساسانی مفقودشده بود. هر قدر که ترجمهٔ پهلوی اوستای متأخر عموماً صحیح و بمنزلهٔ کلید تفسیر بشمار میرود، همان قدر ترجمهٔ پهلوی گاتها ثابت میکند که مترجمان از دستور زبان گاتها بی اطلاع بودند و همچنین معنی بسیاری ازکلمات آنرا نمی فهمیدند. بنابراین ترجمهٔ دار مستتر- که ازروی سنت بعمل آمده - بر بنیاد خرابه‌ای برپا شده واستفاده از آن غیرممکن است. دربارهٔ اوستای متأخر دار مستتر راه درست رفته، ولی در مورد گاتها فریب خورده است.

از اینرو کسانی که طالب ترجمهٔ صحیح گاتها هستند باید ازمراجعهٔ به دارمستتر خودداری کنند. درحقیقت گاتها را نمی‌توان بوجهی مطمئن وکامل ترجمه کرد.

علاوه بر اشکال اساسی - که درفصل دوم این کتاب[1] از آن سخن خواهیم راند - ترجمهٔ آن بمناسبت غرابت متنی که درادبیات ایرانی منفرد ومجزا است، ونیز بواسطهٔ تصمیمی که مؤلفان آن دربارهٔ اظهار مطالب خود بشکلی دور ازاستعمال عادی داشته‌اند، وبالاخره بواسطهٔ وجود لغات بسیاری که دارای معنای غیر مشخص اند، ممتنع است. بدین وجه کلمات در رشته‌ای واقع شده‌اند که اغلب غیر مستقل بنظر می آیند، ومنظماً با انتظام عادی جملات مطابقت نمی کنند.»

نه تنها گاتها بواسطهٔ زبان ویژهٔ خود دلیل قدمت خویش می باشد، بلکه کلیهٔ بخشهای اوستا دارای نشانه‌های روزگار بسیار کهن است. دراوستا نه‌ازمادها نامی درمیانست ونه‌از پارسیان. ساکنان ایران هنوز آریایی نامیده میشوند و کشور آنان سرزمین «آریا» نام دارد. درمیان این آریاییان هنوز پول وسکه‌ای معمول نیست، معامله باخود جنس مثل گوسفند و گاو واسب واستر واشتر انجام میگیرد. مزدپزشك وآتربان (پیشوای دینی) باجنس پرداخته میشود. بقول بعضی عهداوستایی متعلق بعهد برنج[2] می باشد؛ هنوز باآهن سر وکاری ندارند. باآنکه دراوستاغالباً ازآلات فلزی برای جنگ گفتگو کرده‌اند در گاتها بهیچوجه ازآهن

۱- «سه سخنرانی در باب گاتها».

۲- Bronze.

یادی نشده[1]. استعمال نمك هم نزد آریاییان غیرمعمولست، همین نمکی که امروز از استعمال آن ناگزیریم؛ آریاییان عهد اوستامانند برادران هندوی خویش با آن آشنایی نداشتند، چه درو داهم از نمك نامی نیست، واسم نمك درمیان هردو ملت بکلی ساختگی وجدیداست؛ و حتی درنزد هندوان نام این جوهر[2] از نم ورطوبت مشتق است[3].

گاتهاچون تقسیمات اسامی جامعه را نام میبرد(مکرر)، آنها راچنین یاد میکند. خانه[4]؛ خانواده[5]؛ قبیله[6]؛ شهرستان[7] (به یسنای ۱۸:۳۱ و۱۶ ویسنای ٤٦: ٤ رجوع شود).

یك حکومت وسلطنت مرکزی هرگز در گاتها دیده نمیشود[8].

رؤسای دسته‌ها در گاتها فقط بنام «سرورخانه»[9] خوانده میشوند؛ ولی بدون شك این امر اتفاقی است که در اوستای متأخر نام همهٔ رؤسای دسته‌ها وطوایف تارئیس ایالت[10] یاد شده است[11].

در هیچ جای اوستا ازهگمتانه (همدان) ـ که از قرن هفتم پیش از مسیح پایتخت ایران و شهر معروف دنیا بود، نامی نیست. گذشته از پایتخت بودن هگمتانه، بقول پلوتارخس شهر مزبور مرکز روحانیت ایران باستان و اقامتگاه مغان بود. در اوستا از

۱ــ دریسنای ۵۱ (وهوخشتر گات) بند ۹ کلمهٔ **ayanghâ** آمده که برخی ازمحققان آنرا از ریشهٔ **asan** سانسکریت بمعنی آهن دانسته‌اند. آقای دکتراونوالا باتوجه باین مطلب وبقراین باستان شناسی (کشف واستعمال آهن)، عهدزرتشت را بین ۱۰۰۰ و ۱٤۰۰ ق.م. تحدید میکنند، درصورتی که منظور از این کلمه برنج باشدچنانکه برخی دیگر گمان برده‌اند، عهدزرتشت بسیار مقدمتر خواهد بود (ازافادات دکتراونوالا).

۲ــ بعضی این موضوع را هم دلیل نزدیك بودن زمان اوستا بزمان ودادانسته‌اند.

۳ــ پورداود. گاتها. چاپ اول ص ٤۵.

٤ــ Dəmânəm.

۵ــ Visəm.

٦ــ Shôithrəm.

۷ــ Dahyûm.

۸ــ میه: سه سخنرانی. ص ۲۳.

۹ــ Dəng paitish.

۱۰ــ Dahyupaitish.

۱۱ــ میه. ایضاً ص ۲٤.

شهرهای قدیم فقط از بابل(Bawray) نام برده شده است[۱].

سراسر اوستاحاکی‌است ازقومی بسیارساده ودارای همان مشخصات‌زندگانی اولیهٔ آریاییان اصلی. بقول خاورشناس معروف هلندی تیل(Tiele)زمان اوستارا پایین تر از ۸۰۰سال قبل ازمسیح نمیتوان قرار داد، وازسوی دیگر نظر بقدمت زمان گاتها، این جزو اوستا رابازبایدچندین‌صدسال دیگر بالابرد، چه‌قرابت زبان‌اوستابازبان‌سانسکریت، وهمانندی‌کامل دستور این دو زبان، قرابت عهدآن دو را ثابت‌میکند، چنانکه‌نخستین‌بار بورنوف(Eugène Bournouf)دانشمندسانسکریت‌دان، ازروی قواعدوقوانین سانسکریت تحقیقات علمی را در باب اوستا بنیاد نهاد، و چون عهد سرودهای ریگ‌ودا (سانسکریت کلاسیك) از۱۵قرن قبل‌ازمسیح پایین‌تر نیست، بعضی‌نوشته‌اند که عهد کتب مقدس اوستا، بویژه گاتها ازین قرن نباید زیاد دور باشد.

دلیل دیگری که برای قدمت اوستا اقامه کرده‌اند، نام خدای مزدیسناست ،چه در گاتها اسم خداوند، مزدا اهورا وبسامزدا جدا ازاهورا استعمال شده. مرورقرنها لازم بود تا این‌دوکلمه بهم پیوندد، وترکیب رسمی«اهورمزدا» (که ازسال ۵۲۰ ق. م. غالباًدر کتیبه‌های‌داریوش‌بزرگ بکاررفته) ویا«اهورمزده»(که‌دردیگر بخشهای‌اوستااستعمال‌شده) بخود بگیرد.

گروه دیگرمخالف قدمت اوستا هستند. قول‌دارمستتررا ـ با پاسخ‌آن از طرف میه ـ پیشتر ذکر کردیم، اما همانطور که سابقاً اشاره شد همهٔ اوستا متعلق بیك زمان نیست. گاتها ـ سرودهای زرتشت وپیروان‌او‌ازقدیمترین‌بخشهای‌اوستا محسوب میگردد،

۱ـ و نیز نام دیگری دراوستا آمده و آن Rangha میباشد که در تفسیر پهلوی آنرا (نینوا) دانسته‌اند، ولی طبق تحقیقات دانشمندان «رنگهه» نام رودی‌داستانی‌است که در پهلوی «ارنگ» یا«وه‌رود» خوانده شده و بارودجیحون تطبیق گردیده. استاد مارکوارت آلمانی آنرا با رود «زرافشان درسغد» یکی‌دانسته است. رك. پورداود. یشتهاج ا ص ۲۲۲ ـ ۲۲۷؛ م. معین. یوشت فریان ومرزبان نامه ص ۲ ح ۲. ـ دربارهٔ بابل، نینوا و رنگهه، رك. اوستا، یشت ۵ (آبان یشت) بند ۲۹؛ یشت ۱۰ (مهر یشت) بند ۱۰۴.

ولی بخشهایی از اوستا بعنوان اوستای متأخرخوانده میشود . میه گوید[۱] :

« اوستای متأخر- بعکس گاتها ، حکمت اوستای متأخرخاصهٔ ترکیبی[۲] دارد ؛ و آن از ترکیب آیین خالص زرتشتی که از گاتها مستفاد میشود ، ویك دین قدیمی مبتنی بر آداب ومناسك، نظیرنمونهٔ (ودا) پدیدآمده. خدایانی نظیرمیثره(مهر)پرستیده شده‌اند. قربانی بوفور اجرا میشود. امشاسپندان که‌فقط‌عبارت ازقوای نیکوکار بودند، بدون‌اینکه تشخص مادی داشته باشند ، بیش از پیش تجسم می‌یابند و بصورت اشخاص و اسماءِ ذات درآمده‌اند . انواع‌مراسم وخرافات درآیین وارد شده و کمابیش توسط تضاد جهان نیك وبد تعدیل شده‌اند . خرد خبیث «اهریمن» که جز تعبیر تحقق یافتهٔ شرارت چیزی نبود ، بشکل موجودی الهی مخالف اهور مزدا تجلی میکند ، و بدین قسم بجای تضاد معنوی خیر وشر- که فلسفهٔ گاتها حاکی ازآنست - یك نوع دوگانگی بوجود میآید .

یك فصل‌مشهور از اوستای‌متأخر، یسنای۹،کاملاً این‌خلط ومزج را روشن‌میسازد: زرتشت در آنجا ظاهر میشود ، ولی بمرافقت هومه **Haoma** ، که موضوع اساسی‌فدیهٔ هند وایرانی بود (سومه **Soma** ودا) ، ازهمین قربانی وفدیه است که قهرمانان‌داستانی روایات هندوایرانی‌بدیدمیآیند : همان‌نامها،هم‌دراوستای متأخر دیده میشوند وهم‌درودا . زرتشت ثانی اثنین اشخاص روایات هند وایرانی گردیده . بنابرین بقایای روایات مزبور در ردیف بقایای تجدد زرتشتی، که‌کاملا باهم اختلاف داشتند ، جا گرفته است . زبان نیز شاهد این اختلافست : بطور کلی زبان اوستای متأخر درجه‌ای از توسعهٔ مکمل تر از زبان گاتهارادارااست، ومع‌هذادارای‌آثار کهنی‌است که‌سابقاًدرزبان گاتها ازبین‌رفته ویا در شرف محو شدن بودند[۳].

باید متذکر شد که باوجود قرابت گاتها واوستای متأخر از لحاظ زبانشناسی ، زبان اوستای متأخر ادامه و دنبالهٔ زبان گاتها نیست . این مسأله معلوم شده ، ولی آنطور که باید مورد تحقیق قرار نگرفته است . یك امر لغوی اختلاف مزبور را روشن میسازد : اوستای متأخر سه طبقه مردم : روحانیان ، رزمیان و کشاورزان را تحت سه

۱- سه‌سخنرانی ص ۱۷-۲۰ .

۲ – Syncrétique.

۳- Cf. Journal Asiatique , 1917, II , p.183 et suiv .

اصطلاح هندو ایرانی یاد میکند : اسم اثه اوروه **athaurva** « روحانی » همان نام ودایی‌اثاروا **átharvâ** را بخـاطرمیآورد ؛ کلمهٔ **rathâshta** (در حـالت فاعلی) « رزمی » شبیه **rathesthál** ودا میباشد ، اما **Vâstryô fshuyas** « کشاورز » درهندی پیدا نمیشود ؛ ولی شکل مشتق **fshu-ya** «چهار پا» درسانسکریت **páçu** ، در اوستا **pasu**، از نظر لغوی دیرین میباشد . از سوی دیگر گاتها سه اصطلاح مختلف برای همان سه گروه آورده : **airyamâ** (**aryamá** در ودا بمعنی « رفیق » است) ؛ **xvaêtush** (یعنی«عضویك گروه»نزدیك‌بکلمات یونانی **étês** ، **étkros**، **(étairos** **vərəzənô**، **vərəzənyô**، (دارای‌علایم تعبیری که بعدها در**Vâstryô fshuyas** پدید آمده).

اوستای متأخر ، از نظر حفظ واژه‌های سنتی وروائی هند و ایران بیش از گاتها بـارزاست .

پس‌از واکنش ملی‌ایرانی‌وتأسیس شاهنشاهی‌ساسانی همان‌اندازه که ازسنت‌استفادهٔ نیك بردند ، سوءِ استفاده نیز نمودند . آیین (مزداپرستی) که آنگاه شکل قطعی‌خودرا گرفته بود دین رسمی کشور گردید ، درصورتیکه‌آیین زرتشتی‌شعبه وفرقه‌ای راتشکیل میداد . آنچه خشونت و ضیق در اوستای متأخر دیده میشود بیشتر از آنجا ناشی است ، ونیزتضادبسیارزننده‌ای که بین‌آیین‌کاملاً اخلاقی گاتها وفقرمعنوی اوستای‌ساسانی‌مشهود است ، از آنجا منتج است . بنابرین چنین مستفاد میشود که اوستا ، روح آزادی تفکر، حدت دینی ، تعقل شدید ، ذوق تنوعات اخلاقی و معنوی راکه همواره مشخص‌ایرانیان بوده ، کمترنشان میدهد . گاتها این روح درخشان و هرنوع حدت را بخوبی منعکس میسازد ؛ اوستای متأخرحتی خاکسترآنرا نیزنشان نمیدهد .»

تدوین اوستا

ناگزیر سرودها ونیایشها ونمازهای اوستا مدت زمانی ، چنانکه عادت پیشنیان‌بود از سینه‌بسینه‌میگردید ، تاآنکه بخطی(باقرب احتمال‌آرامی)نوشته‌شد . درچه‌زمان این‌کار انجام گرفت؟بتحقیق نمیدانیم . آقای پور داود نوشته‌اند[1] :

۱ - گاتها. چاپ اول ص ٤٦.

« همینقدر میتوان گفت که کتاب مذهبی ایرانیان درپانصدسال پیش‌ازمسیح تدوین شده بود. » آقای تقی‌زاده نوشته‌اند [۱] : « ناو [۲] نوشته شدن اوستا را بشکل کتاب دراوایل دورهٔ اسلامی میداند (اواسط قرن هفتم مسیحی درحدود ۶۳۴ بخط پهلوی و درقرن هشتم مسیحی بخط اوستایی) که‌قبل‌از آن فقط‌درحافظهٔ‌موبدان‌بوده‌است،وبیلی اگرچه اصل اوستا راقدیمتر داند،تدوین کتبی‌ونهائی آنرا ازاواسط‌قرن‌ششم‌مسیحی‌شمارد [۳]. آندرآس‌وهرتسفلد معتقدند که‌قبل‌ازنوشتن‌اوستا بخط‌اوستایی(که‌بعقیدهٔ آنان‌درقرن‌چهارم یاششم‌مسیحی‌وقوع یافته)یك‌نسخه قدیمتر بخط آرامی ازآن کتاب وجود داشته است . »

کریستنسن‌نویسد :«بنابر روایت‌پارسیان [۴] ، اردشیر اول پس‌ازجلوس هیربدان‌هیربد تنسررا فرمان داد که‌متون‌پراکندهٔ اوستای عهداشکانی‌راجمع وتألیف کند ، تاآنرا کتاب رسمی وقانونی قرار دهند [۵]. شاهپوراول پسراردشیر چون‌بشاهی‌نشست، کتب علمی راجع بطب ونجوم وحکمت را ازهندی ویونانی‌وسایرالسنه گرفته،بکتاب دینی الحاق نمود. اما بلاشك این روایت بدین‌صورت صحیح نیست و بعقل درست‌ترمیآید که بگوییم کتبی که الحاق کردند نتیجهٔ قرایح‌دانشمندان‌ایرانی‌بوده که درتحت‌تأثیر نفوذیونانی نگاشته‌بودند، اما نفوذ هند درآن‌آثار ظاهراً در ازمنهٔ متأخر رسوخ کرده است .

بفرمان شاهپور رونوشتی ازاوستای تنسردرمعبدآذر گشنسپ در شیز [۶] نهادند ، اما

۱ ـ تاریخ زردشت . مجلهٔ یادگار سال ۵ شمارهٔ ۸ ـ ۹ ص ۳۲ ـ ۳۳.

۲- L' abbé François Nau . (رك . ص۱۸۱)

۳- H. W. Bailey, Zoroastrian Problems in the Ninth Century books. Oxford, 1944 .

٤ـ دوروایتی که در کتاب سوم وچهارم دینکردمسطوراست، اهمیت‌خاصی دارد . اما نکات راجع باوستای هخامنشی محققاًمجعول است . باقی‌مطالب این دوروایت‌ظاهراً تاحدی آمیخته باافسانه است (مقایسه‌شودباضمیمهٔ اول‌ایران در زمان ساسانیان که‌ازین پس نقل خواهد شد .) ٥ـ دینکرد، کتاب سوم ، چاپ پشوتن سنجانا ، ج ۹ ، متن ص ٤٥٠ ، ترجمه ٥٦٩؛ وست، متون پهلوی ، ج ٤ مقدمه ص XXXI؛ ایضاً کتاب چهارم ، پشوتن سنجانا ،ج۹ ، متن‌ص ٤٥٦ ،ترجمه ص٥٧٨ ؛ وست ، ج ٤ ، ص ٤١٤ ؛ اردای‌ویرا زنامك بخش۱ ، فقرهٔ ۱ـ ۱۷. ٦ـ گنج ی شیز گان یا گنج ی شیزیگان یعنی گنزك درناحیهٔ شیز آذربایجان، رك. مار کوارت . مسینا ، فهرست ص ۱۰۸ ببعد .

مجادلات واختلافات مذهبی بپایان نرسید ، وشاهپور دوم برای ختم این گفتگوها مجمعی بریاست آذر بذی مهرسپندان [1] ، که موبد بزرك بود، تشکیل داد . این انجمن متن صحیح وقطعی اوستارا تصویب کرد وآن رابه بیست ویك نسك یا کتاب تقسیم نمود که معادل عدد کلمات دعای مقدس یثااهوویریو Yathâ ahû vairyô باشد. بنابرسنت ، آذربذ برای اثبات اینکه اوستای مذکوربااین صورت نص صحیح است ، خودرا بمعرض امتحان (ور = ordalie) آتش درآورده رخصت داد تا فلز گداخته برسینهٔ او ریزند.

بنابرین اوستای ساسانی، که قسمت کوچکی ازآن فعلاً باقی است وخلاصهٔ قسمت‌های مفقود آنرا در کتاب هشتم و نهم دینکرد ، که درقرن نهم میلادی بزبان پهلوی نوشته شده، می بینیم [2]، نه تنها مشتمل بر احکام دینی بوده، بلکه حکم دائرة المعارف بزرگی داشته، که درآن علوم مختلف مندرج بوده است . علم مبدأ ومعادو اساطیر الاولین ونجوم و علم تکوین وامور عامه وطبیعیه وفقهیه وحکمت عملیهٔ عهد ساسانی همه بر اساس ۲۱ نسك اوستا استوار بوده است . بسیاری ازمتون ، که بزبان اوستایی نوشته شده ، ظاهراً اثر قلم اشخاصی است که درتدوین اوستای ساسانی دست داشته اندونیز احتمال میتوان داد، که قبل ازتدوین اوستای ساسانی، بعضی از کتب مزبور بزبان پهلوی موجود بوده ودرآن تاریخ بزبان اوستایی نقل ودر کتاب مقدس درج گردیده باشد. [3] »

کریستنسن درپایان کتاب مذکور بعنوان « ضمیمهٔ اول : نگارش اوستا» آرد [4] :

«آبه فرانسوا ناو [5] L' abbé François Nau درمقاله‌ای که در«مجلهٔ تاریخ ادیان» Revue de l' histoire des Religions (ج ۹۵ ، ۱۹۲۷ ،ص ۱۴۹-۱۹۹) منتشر کرده ، کوشیده است باستناد نوشته‌هایی که دربارهٔ مشاجرات و مناظرات دینی بین عیسویان وزردشتیان ، ازمسیحیان سریانی باقی مانده‌است ، این موضوع‌را باثبات برساند ، که متون مقدس مزدیسنان تااواسط قرن هفتم میلادی سینه بسینه حفظ میشده ، وزردشتیان تاسالهای آخر سلطنت ساسانیان کتب مذهبی مدون نداشته‌اند .آنگاه دراواخر

۱- رك . ص۱۵۲-۷ کتاب حاضر. ۲ - رك . ترجمهٔ ایران درزمان ساسانیان چاپ دوم ص ۷۴-۷۵ . ۳- رك. نیبرگ ، مجلهٔ آسیایی ، ۱۹۳۱ ، ص ۲۶ و ۴۶ .
۴- ترجمهٔ ایران درزمان ساسانیان چاپ دوم ص ۵۳۸-۵۴۰ .
۵ - در ترجمه « نو» نوشته‌اند .

دورهٔ ساسانی چون موبدان زردشتی بیم آنرا داشته‌اند ، که روایات وسنن کهن مذهبی آنان درمعرض تباهی وفراموشی قرار گیرد، ونیز خواسته‌اند پیروان خود را از مزایایی که اسلام برای «اهل کتاب» قائل بود، برخوردار کنند بتدوین اوستای ساسانی پرداخته‌اند . سپس ناوفرضیهٔ خودراچنین ادامه‌میدهد : راست است که لفظ «اوستا» درقرن هفتم و شاید درقرن ششم میلادی معمول و متداول بوده است ، ولی معنای این کلمه در آن زمان بطور ساده عبارت بوده ازقانونی که بصورت روایات شفاهی ، سینه بسینه حفظ شود . وبعدها، درقرن هشتم میلادی، الفبای اوستایی را اختراع ومتون را، که درحدود سال ٦٣٤ میلادی جمع آوری وبخط پهلوی نوشته بودند ، باین الفبای جدید نقل کرده‌اند .

دعوی آبه ناو دراساس مبتنی بر آنست که در کتب سریانی، که اطلاعاتی راجع به روابط ومناسبات زردشتیان ومسیحیان درعهد ساسانی بدست میدهند (حتی درروایاتی که موضوع آن مناظرات ومشاجرات بین پیروان این دودین است، ودرطی آنها مسیحیان بکرات بکتب مقدس خویش استناد میکنند) هرگز اشاره‌ای بکتب یانوشته‌های مذهبی زردشتیان نشده ، وفقط سخن از « تلاوت وزمزمهٔ» ادعیه و«احکام دینی» درمیانست ، ونیز بکرات عادت مزدیسنان را به ازبر کردن روایات مذهبی خود ذکر کرده‌اند .

معذلك از آنچه گذشت ، بهیچوجه نمیتوان نتایجی چنین کلی و وسیع گرفت . بی‌شبهه این مطلب صحیح است که مغان آن قسمتهایی از اوستا را که در عبادات و مراسم مذهبی بکار میبردند ، ازبرمیکردند ، ولی علت آن این بود که تأثیر اعمال و مراسم مذهبی بارعایت کمال صحت ودقت در تلاوت بستگی تمام داشت. ازاین گذشته متون اوستایی با کتب مقدس مسیحیان تفاوت کلی واساسی دارد، وازقراین میتوان حدس زد که مؤلفان مسیحی که درمناظرات ومشاجرات خود تعصب بی‌اندازه نشان داده‌اند، عمداً ازاشاره بکتب مقدس مزدیسنان اجتناب ورزیده‌اند تاخوانندگان مسیحی متوجه این نکته نشوند که دشمنان مذهبی آنها نیز دارای کتب دینی مدون بوده‌اند .

بنابراین ، نظریهٔ آبه‌ناو فاقد اساس و مبنای صحیح و قبول آن غیر ممکن است . اگرمتون کتبی زردشتی قبل از سلطنت یزدگرد سوم ، آخرین شاهنشاه ساسانی ، وجود

نداشت ،ومقصود فقط این بود، که باشتابزد گی کتاب مقدسی فراهم کنند ، تا اعراب مزدیسنان را در زمرهٔ « اهل کتاب » بشمار آورند ، موبدان به تدوین ادعیه و اوراد و مراسم مذهبی وعبادات قناعت ورزیده ورنج نگارش مباحث مفصلی مشتمل برعلوم طبیعی و جغرافیا و امور حقوقی وفقهی وغیره را، که موجب تفصیل اوستای ساسانیست، بخود هموار نمیکردند. ازاین گذشته چگونه میتوان باور کرد، کـه درطی چندسالی که ایران برای حیات و ممات خود باتازیان میجنگید ، موبدان موفق بگردآوردن ۲۱ نسك اوستا وتدوین آن بالفبای پهلوی شده باشند ، یعنی کتابی که طبق حساب وست دارای ۳٤٥/۷۰۰ کلمه بوده است ، وسپس، درطی قرنی، که دچار تضییقات مادی ومعنوی اعراب فاتح بودند ، وهرروز بگوشه‌ای رانده میشدند ، واز نفوذوقدرت آنان کاسته میشد ، وپیروان آنها دین کهن خود را رها میکردند ، فرصت اختراع الفبای جدیدی را ، که امروز بالفبای اوستایی مشهور است ، ونتیجهٔ مطالعهٔ دقیق وعالمانهٔ فونتیك واصوات زبان مقدس میباشد ، یافته ، وآنگاه ۲۱ نسك اوستا را باین الفبای جدید نقل کرده باشند ! ؟ ونیز بااین اوضاع و احوال ، چگونه ممکن بود بتوانند درقرن بعد بترجمه وتفسیر کلیهٔ نسك‌ها بزبان پهلوی بپردازند، که بحساب وست بیش از دوملیون کلمه داشته است . وآن وقت ازاین ترجمه درقرن نهم میلادی ، هنگامی که مؤلفان دینکرد خلاصهٔ اوستای ساسانی را در کتاب خودمیآوردند، قسمتهایی مفقود شده بود !

در بین مطالبی که آبه ناو ازمتون سریانی نقل کرده‌است، فقط دریك عبارت ،آنهم طبق ترجمهٔ خود او صریحاً گفته شده است ، که اوراد وادعیهٔ زردشتیان بخط ثبت نگردیده است . این عبارت مأخوذ از تاریخ شهادت یشوع سبران **Ishô، Sabhran** است ، که درحدود سال ٦۳۰ میلادی ، یشوع یبه **Isho، Yabh** نوشته است، ودرآن چنین گوید ، که یك نفر زردشتی ، که از دین خودبر گشته بود و ازخاندان موبدان بود، «عادت داشت ادعیه واوراد مجوسی را ازدهان بیاموزد ، زیرا سخنان وتعالیم مضرزردشت (به‌سریانی زردست **Zaradast**) باحروف (یا علامات) نوشته نشده است » ولی ازطرف دیگر این عبارت رامیتوان بخوبی چنین ترجمه کرد : « زیرا که تعلیمات خطرناك زردشت باعلامات قابل فهم نوشته نشده‌است » وازآن چنین استنباط کرد، که اوراد و ادعیه رابخطی،

که‌عامهٔ‌مردم بتوانند بخوانند، ننوشته بودند[۱]. بنابراین کلیهٔ دلایلی، که‌آ به‌ناوبرای نظریهٔ خود آورده است ، فاقد ارزش میباشد .

از طرف دیگر، شایدنیبرگ[۲] دراین ادعای خود که گوید ، اوستای مدون در حیات جامعه‌وعامهٔ مردم عملاتأثیر عمده نداشته است و فقط دو یا سه‌نسخه ازآن‌موجود بود ، که در مراکز عمدهٔ دینی و سیاسی کشور نهاده بودند ، چندان بخطا نرفته‌باشد .

***

درحین ملاحظهٔ نمونه‌های مطبعه ، با کتاب جدید بیلی‌موسوم‌به «مسائل زردشتی در کتب قرن نهم میلادی) آشنا شدم . مؤلف دراین کتاب‌ازمسألهٔ‌نگارش اوستانیزسخن میراند ، ومعتقداست ، که اوستارا در اواسط قرن ششم میلادی تدوین کرده‌اند ، وایجاد الفبای اوستایی نیزدر همان زمان صورت گرفته‌است[۳].»[۴]

موله نوشته[۵] : «آقایان نیبرگ[۶]، بیلی[۷] ، مرگنشتیرن[۸]، وهنینگ[۹] این‌فرضیه‌را پیش برده‌اند که متن سنتی‌اوستا محصول سنت شفاهی طویل میباشد ، و اینکه آن جز

۱ ـ دومناس (P. de Menasce) ، بولتن‌شرقی ، ۹ ، ص ۵۸۷ ، یادداشت ۲ .

۲ ـ دین ، ص ۱۳ـ۱٤؛مقایسه شود با بالاتر ص ۱۷٤ ، یادداشت۱.

۳ ـ H. W. Bailey, Zoroastrian Problems in the Ninth Century Books (Oxford 1943).

٤ـ پایان قول کریستنسن.

٥ـ M. Molé, Deux aspects de la formation de l'orthodoxie zoroastrienne. Bruxelles 1953, p. 289 – 290.

٦ـ Nyberg, Die Religionen des alten Iran, 1 – 17 – 415 ss.

۷ـ Bailey, Zoroastrian Problems in the Ninth Century. Books149 – 194.

۸ـ Morgenstierne, Orthography and Sound System in the Avesta, dans Norsk Tidskrift for Sprogvidens kap 12, 1943, 30 - 82.

۹ـ Henning, The Desintegration of Avestic Studies, Transactions of the Philological Society, 1942, 40-56.

درآخرعهد ساسانی بصورت مکتوب درنیامد. بعکس التهایم[۱] تصور کرده است که بااستنباط از کتیبهٔ پل داورنتا میتوان شکل جدیدی بفرضیهٔ آندرآس ـ که سابقاً برآن بود که اوستا بخط و حروف سامی وجود داشته ـ داد . فقط اختلاف التهایم باآندرآس دراین است که التهایم از اوستای «مقدم بردورهٔ کوشان» سخن میراند و برآنست که کتاب مقدس مزدیسنان شکل قطعی خود را در عهد کوشانها و در ایران شرقی یافته است . فرضیهٔ التهایم توسط هنینگ[۲] سخت تضعیف شد، ولی هانسن آنرا مجدداً با استناد بقطعات هفتالی[۳] برلین تأیید کرد[۴] . بحثی که بدین وجه درمیانست هنوز به نتیجهٔ قطعی خود نرسیده است . »

گیرشمن[۵] مینویسد[۶] : « کتیبهٔ بزرگ شاپوراول ، که روی دیوارهای آتشگاه نقش رستم حك شده، واخیراً کشف گردیده ، درنظر بعض دانشمندان ثابت میکند که متون مقدسی ـ که بنام اوستا شناخته شده ـ درزمانی که کتیبهٔ مزبور انشا وحك شده (نیمهٔ دوم قرن سوم م .) هنوز وجود نداشته است . »

چنانکه ملاحظه میشود دربارهٔ زمان تدوین اوستا بین دانشمندان اختلاف است ، ولی آنچه مسلم است این است که اوستای موجود مجموعه ایست که درعهد ساسانی تألیف شده. نیز گیرشمن نویسد[۷] :«درهمین عصر(ساسانی) برای آنکه از«طریقهٔ رومیان اهل کتاب» عقب نمانند، لازم بود سلاحی شبیه بدان داشته باشند ، وسنن مقدس را بوسیلهٔ کتابت تثبیت نمایند . این کار در مورد اوستا انجام شد ، و روایات شفاهی را ـ که بعض آنها بعهدی بسیار کهن میرسد ـ گرد آوردند . برخی از دانشمندان برآنند که این کتاب در قرن چهارم تدوین شده است ،ودیگران آنرا بقرن ششم میرسانند . هرچه باشد ، مسألهٔ مزبور هنوز بطور قطع حل نشده . »

---

۱ - Altheim, Weltgeschichte Asiens in hellenistischen Zeitalter 1, 79-94; Die awestische Textgeschichte, passim.

۲- BSOAS, 13, 1949, 80 – 88. ۳- Hephtalite.

۴- Hansen, Die Berliner Hephtaliten Fragrmente, dans La Nouvelle Clio 3,1951, 41–69. ۵- R.Ghirshman .

۶- ایران از آغاز تا اسلام . ترجمهٔ م . معین . بنگاه ترجمه و نشر کتاب ۱۳۳۶ ص ۲۷۲ . ۷-ایضاً ص ۲۲۱ ـ ۲۲۲ .

الفبای اوستا یا دین دبیری

چنانکه گفتیم زبانی که کتاب مقدس مزدیسنا بدان تألیف شده زبان اوستا نامیده میشود[۱]، وخطی را نیز که‌اوستابدان نوشته شده، باید خط اوستایی نامید، ولی‌بعض خاورشناسان آنرا هم «زند» نامیده‌اند. درتسمیهٔ خط مذکوربتقلید ازین اصطلاح نابجا نیازمند نیستیم[۲]. این خط را نویسندگان اسلامی«دین دبیره»و«دفیره»و«دفتریه» یاد کرده‌اند وما امروز آنرا باید «دین دبیری» بگوییم. ابن مقفع درجزوخطوطی که درایران پیش‌ازاسلام معمول بوده مینویسد که اوستا بخط دین دبیری نوشته میشد. مسعودی نیز الفبای اوستا را دین دبیری یاد کرده گوید که‌آن شامل ۶۰ حرفست. نظر باعتبار مسعودی و ابن مقفع وتر کیب‌خود کلمه شکی نمیماند که در زمان ساسانیان، الفبای اوستارا (دین دپیریه) میگفتند، چه کلمهٔ دپیر بسا باواژه های دیگر پیوسته یك دسته از لغات پهلوی آن عهد را تشکیل میداد،مثل: ایران دپیر، یادپیران مهشت (رئیس‌مستوفیان) وشهر دپیر(یك درجه‌پایین‌تر از ایران دپیر).

درآغازدورهٔ ساسانیان دو قسم الفبا، هردو ازریشهٔ سامی(آرامی) درایران معمول بوده : یکی ازآنها را برای تشخیص پهلوی شمالی یاکلده‌یی[۳] ویا آذری نامیده‌اند، ولی اصطلاح نخستین اصح است. چند سنگ نبشتهٔ قدیم عهد ساسانیان بااین‌الفبا برای ما باقی‌مانده،دوم موسوم‌است بپهلوی ساسانی که‌بتدریج‌جای اولی را گرفته منسوخش کرد. از روی سکه ها و نگین انگشتر ها وظروف ونسخ خطی دوام‌آنرا تاقرن چهاردهم میلادی، میتوان ثابت کرد. دراین الفبامانند الفبای کنونی اغلب حرکات داخل حروف نیست و این خود اشکال بزرگی است برای تلفظ درست کلمات، و گذشته از این هر

۱ـ نه «زبان زند» چنانکه بعض خاورشناسان ـمانند دارمستترـ بر آن رفته‌اند.

۲ـ چه حتی کسانی مانند دارمستتر که آنرا بکار برده‌اند عدم صحت آنرا گواهی داده‌اند. رك. پورداود. گاتها. چاپ اول ص ۴۷.

۳ـ وآن نیز اصطلاحیست نابجا که‌نظر بمجاورت ایران با کلده و نفوذ زبان کلدانی، این تسمیه بعمل آمده.

حرفی از آن ، چند قسم خوانده می‌شود ؛ مثلا یك حرف و علامت «ا» را : و ، ن ، ر ، ل میتوان خواند .

چون در زمان ساسانیان ، زبان اوستا متروك شده بود ، اگر آنرا بخط پهلوی مینوشتند تلفظ درست کلمات مقدس میسر نبود، از اینروچاره‌ای اندیشیده ،درالفبای معمول تصرفاتی کردندومانندالفبای یونانی حروف مصوت را داخل حروف غیرمصوت(صامت)نمودند. و شاید هم دراین عمل الفبای یونانی سرمشق شده باشد [1] . در بارهٔ زمان اختراع الفبـای مزبورهم اختلاف است . هرتسفلد گوید [2] : «چون روایات شفاهی(دینی) درزمان شاهپوردوم کاملاً مورد احتیاج بود ، وی دستور داد خطی مخصوص اختراع کنند که بدان بتوانند کتب را بلهجه‌های مرده بنویسند وما این خط را «اوستایی» نامیم » .

درهرحال دین دبیری باختلاف اقوال درظرف مدتی بین قرن چهارم تاششم میلادی تدوین گردیده [3]، واین امر خودخدمت بزرگی بایران اسلامی بود، چه‌پس از برچیده‌شدن شاهنشاهی ساسانی وبهم خوردن اوضـاع ایران ودیگر گون گشتن زبان وازدست رفتن خط و نابود شدن دین ، اگر اوستا بخط قدیم پهلوی باقی مانده بود ، قطعاً امروز برای جویندگان معمایی حل‌ناپذیر بود .

الفبای دین دبیری ، امروز درهمهٔ خاور زمین بهترین الفبایی‌است که‌موجوداست. درچندساعت میتوان آنرا فرا گرفت و اوستارا درست خواند . شمارهٔ حروف آن ٤٤ است [4]. قدیمترین نسخهٔ خطی اوستا که با همین الفبا نوشته شده اکنون در کوپنهاگ ، پایتخت دانمارك موجود است وآن در سال ۱۳۲۵ میلادی تحریر یافته است. این نسخه را خاورشناس معروف دانمارکی وستر گارد [5] باخود از ایران باروپا برد .

۱- چه پس از حملهٔ اسکندر بایران وعهد حکومت سلوکیان ادبیات و علوم و خط یونانی در ایران رایج شده بود .

۲- Herzfeld · Archaeological History of Iran, p. 99.

۳- گیرشمن. ایران ترجمهٔ م. معین ص ۲۷۲ - برخی ازمعاصران مانند بلسارا Balsara دانشمند پارسی (دریادنامهٔ دینشاه ایرانی) خواسته اند خط اوستایی را قدیمترین خطوط جهان و مأخذ همهٔ آنها معرفی میکنند ، ولی دلایل این ادعا مقنع ومثبت نیست .

٤- پور داود. گاتها چاپ اول ص ۱۸- ۲۰ وص ٤٧-٤٩ .

۵ - Westergaard

عظمت اوستا

اوستا یکی از کتابهای بزرگ اعصار قدیم بوده ، عظمت آن در بیرون ازحدود کشورهای مزدیسنا نیزشهرت داشته است . مورخ یونانی‌هرمیپوس[۱] که درقرن سوم قبل از میلاد میزیست ، کتابی درخصوص آیین ایران نوشته بود که‌امروز دردست‌نیست،ولی‌مورخی‌رومی‌موسوم‌به‌پلینیوس[۲] که در قرن اول میلادی ، بهنگام آتش‌فشانی کوه وزو مرد ، در کتاب خویش بنام«تاریخ طبیعی» از کتـاب هرمیپوس سخن میراند ومیگوید کـه اوآیین ایرانیانرا از روی کتاب دینی‌خودآنان که زرتشت دردوهزار هزار (دو میلیون) بیت سرابیده بدقت مطالعه کرده است . مسعودی که در سال ۳۴۶ هجری در گذشته ، در کتاب مروج الذهب مینویسد : « و کتب هذاالکتاب فی‌اثنی‌عشرالف جلد بالذهب » . محمد جریرطبری نیز که در سال ۳۱۰هجری وفات یافته ، درتاریخ خود از دوازده‌هزارجلد گاو که اوستا روی‌آنها نوشته شده بود، بحث میکند . در شاهنامه آمده است که ۱۲۰۰ فصل اوستا روی تختهٔ زرین نوشته بود .

ابن‌ابی اصیبعه درعیون الانباءآرد[۳] : « (المجوس) زعموا انها (ای کتب زردشت) جلدت باثنی عشر الف جلد جاموس .» مؤلف غرراخبار ملوك الفرس‌آرد[۴] : «وکان زردشت اتاه بکتاب ادعاه وحیاً من‌الله عزاسمه ،فکتب فی‌جلوداثنی‌عشر الف بقرة حفراً من‌الجلود ونقشاً بالذهب ، وامربه بشتاسف فخزن فی‌القلعة باصطخر و وکل‌به الهرابذة . »

قدیمتر از این اسناد نامهٔ منسوب به تنسرهیربدان هیربد اردشیر پاپکان است که گفته‌اندبپادشاه طبرستان‌جشنسفشاه نوشته[۵]، درآن گوید : « میدانی که اسکندراز کتاب دین‌ما ، دوازده هزارپوست گاو بسوخت باسطخر.»

هرچند که این اخبار گزافست ولی تا حدی عظمت اوستا رامیرساند ، وآنچه از

۱- Hermipos. ۲- Plinius.

۳- ج ا ص ۹ .

۴ - امثال وحکم دهخدا ج ۳ ص ۱۵۵٤.

۵- ولی طبق بررسیهای کریستنسن، تاریخ نگارش نامهٔ مزبور زمان خسرو اول انوشروان است . رك : نامهٔ تنسر بتصحیح آقای مجتبی مینوی ؛ تاریخ ایران در زمان ساسانیان ص ۳٤-۳۵ .

سنت قدیم در کتب پهلوی مانده است اینست که اوستای هخامنشیان دارای ۱۰۰۰ فصل ومنقسم به ۲۱ کتاب ویانسك بوده‌است . گیرشمن نویسد[۱] : « دانش‌جدید ، افسانه‌ای را که‌مدعی است اسکندربزرك اوستا را که کتاب مقدس‌ایرانیان‌بودوبرروی هزاران‌پوست‌با حروف زرین نوشته شده بود معدوم کرد ، مردود میداند .» درعهدساسانیان، هنگامی که بجمع‌آوری اوستای پراگنده پرداختند فقط ۳٤۸فصل بدست‌آمد که‌آنراهم‌به ۲۱نسك تقسیم کردند . دانشمند انگلیسی وست[۲] بیست ویك نسك ساسانیان رابه ۳٤۵۷۰۰کلمه تخمین زده . ازاین مقدار امروز ۸۳۰۰۰ کلمه در اوستای کنونی موجود است ، بنابراین ربع‌اوستای ساسانیان‌بمارسیده وبقیه ازتعصب مسلمانان وهجوم مغول ازدست رفته‌است[۳].

نسکهای اوستا

واژهٔ نسك در اوستا بفتح اول و بصورت نسکه **Naska** آمده بمعنی کتاب وسفینه . درهرجا که این‌لغت‌بکار رفته ازآن‌اجزای کتاب مقدس اراده گردیده است[۴] . اما دریسنا،های ۱۹بند ۲۲ نسکه بمعنی خود اوستا و دورهٔ کامل آن (۲۱ نسك) استعمال شده (من باب اطلاق جزء بکل)[۵] .

در فرهنگهای پارسی‌آمده[۶] : «نسك بضم‌اول‌قسمتی باشد ازبیست‌ویك‌قسم کتاب زند (!) که زردشت‌آنرا تقسیم کرده است وهرنسکی را ، یعنی قسمتی را ، نامی نهاده . »[۷] خسروانی شاعر گوید:

---

۱ ـ ایران. ترجمهٔ م . معین ص ۲۷۲. ۲ــ West. ۳ــ پورداود. گاتها. چاپ اول ص ۵۰ . ٤ــ پورداود. خرده اوستا ص ۲٦ . ۵ــ پور داود . یسناج ۱ ص ۱٦٦ . ٦ــ برهان ، انجمن آرا ، غیاث .

۷ــ باید دانست که درفرهنگها «نسك بفتح اول وسکون ثانی» را نام عدس (غلهٔ مشهور) دانسته‌اند : مولوی گوید :

گر بخواهم‌ازکسی یك‌مشت نسك مرمرا گوید خمش کن‌مرك وجسك.

ونیز بمعنی خاروخسك آمده . بدرجاجرمی راست :

نسك درچشم‌آنکه نشناسد از مس سوخته زبرجدرا.

رك. انجمن آرا ، غیاث ، برهان قاطع .

چه مایه زاهد پرهیزگار[1] صومعگی
که نسك خوان شد بر عشقش وایارده گوی[2].

ولبیبی راست :

از اطاعت با پدر زردشت پیر خود به‌نسك آفرینگان[3] گفته‌است.

دینکرت ، درفصلهای هشتم ونهم مینویسد اوستادارای ۲۱ نسك میباشد ودران نام هریك ازین ۲۱ بخش جداگانه آمده وخلاصهٔ مندرجات آنها تشریح وازبرخی از نسکها مفصلتر بحث شده است .

بیست‌ویك نسك اوستا بگفتهٔ دینکرت و نوشته‌های دیگر مزدیسنان باندازهٔ ۲۱ کلمهٔ یتها اهو وئیریو[4] ... فروفرستاده شده ، هریك نسك برابر میافتد بیکی از واژه‌های آن ، اینچنین :

	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷
(۱)	یتها	اهو	وئیریو	اتها	رتوش	اشات	چیت
	|	|	|	|	|	|	|
(نسك)	سوتکر	ورشت مانسر	بغ	دامدات	ناتر	پاچك	رتودات ائیتك

۱ــ درنسخ «زاهد وپرهیزگار» ومتن تصحیح علامه دهخداست .

۲ــ شرح «ایارده» درهمین فصل بیاید. ۳ــ شرح آفرینگان درهمین فصل بیاید.

٤ــ یتها اهووئیریو... یك بند شعراست دروزن مانند بندهای اهونودگات ودارای سه شعراست. درشرافت این نمازخرددرجلدخرده اوستا ص٤٢ــ٥٧ سخن داشتم : به نخستین جلد یسنا. گزارش نگارنده ص ۲۰۲ــ۲۰٦ نیز نگاه کنید(پورداود) . یتها اهو بخط لاتینی چنین است :

Yathâ . ahû . vairyô . athâ . ratush . ashâtcit . hacâ . Van(g)həush . dazdâ . mananhô . shyaothananâm . an(g)həush . mazdâi .

Xshathrəmca . ahurâi . â . yim . drigubyô . dadat . vâstârəm .

(ب) ۸ ۹ ۱۰ ۱۱ ۱۲ ۱۳ ۱۴

هچا ونگهئوش دزدا مننگهه شیئوتهننام انگهوش مزدائی

| | | | | | |

(نسك) بریش کشکیسروب ویشتاسپ ساست وشتگ چیتردات سپند بغان یشت

(ت) ۱۵ ۱۶ ۱۷ ۱۸ ۱۹ ۲۰ ۲۱

خشتهرمچا اهورائی آ یم دریگوبیو ددت واستارم

| | | | | | |

(نسك)نیگاتوم گنباسرنیجت هوسپارم سکاتوم وندیداد هادخت ستوت یشت

نامهای ۲۱ نسك درپهلوی ، آنچنان که دردینکرت یاد گردیده ازقرارذیل است:

۱ـ سوتکر **Sûtkar** ۲ـ ورشت مانسر **Varshatmânsar**

۳ـ بغ **Bak** ٤ـ دامدات **Dâmdât** ٥ـ ناتر **Nâtar**

٦ـ پاچك، پاژگ **Pâjag** ۷ـ رتوداتایتگ **Ratô - dât - aitag**

۸ـ بریش **Barish** ۹ـ کشکیسروب **Kashkisrôb**

۱۰ـ ویشتاسپ ساست **Vishtâsp - sâst** ۱۱ـ وشتگ **Vashtag**

۱۲ـ چیتره‌دات **Citradât** ۱۳ـ سپند **Spend**

۱٤ـ بغان یشت **Bakân - Yasht** ۱٥ـ نیکاتوم **Nikâtûm**

۱٦ـ گنباسرنیجت **Gonbâ - sar - nijat** ۱۷ـ هوسپارم **Huspâram**

۱۸ـ سکاتوم **Sakatûm** ۱۹ـ وندیداد **Javit - Shedâ (dêv)-dât**

۲۰ـ هادخت **Hâtôxt** ۲۱ـ ستوت یشت **Stôt - yasht**

۲۱ نسك اوستا بسه بهر (bahar) پخش گردیده، آنچنان که یتها اهووئیریو ... دارای سه شعر(گاس gâs) است ، هربهری برابر میافتد با یکی ازآن شعرها ، هریك از آن بهرسه گانه دارای هفت نسك بوده :

نخستین بهر گاسانیك**gâsânîk**،دومین بهرهاتك‌مانسریك **hâtak-mânsarîk**، وسومین داتیك **dâtîk** نام داشته اینچنین :

نسکهای (گاسانیگ)	نسکهای (هاتك مانسریك)	نسکهای (داتیك)
۱ـ ستوت یشت	۱ـ دامدات	۱ـ نیکاتوم
۲ـ سوتکر	۲ـ ناتر	۲ـ گنباسرنیجت
۳ـ ورشت مانسر	۳ـ پاجك	۳ـ هوسپارم
٤ـ بغ	٤ـ رتودات‌ائیتگ	٤ـ سکاتوم
٥ـ وشتگ	٥ـ بریش	٥ـ وندیداد
٦ـ هادخت	٦ـ کشکیسروب	٦ـ چیتهردات
۷ـ سپند	۷ـ ویشتاسپ ساست	۷ـ بغان یشت

درپخش‌هشتم‌نامهٔ دینکرت در کردهٔ (فصل) اپارهٔ٥ نسکهای سه گانه چنین تعریف شده: «نسکهای گاسانیك دردانش مینوی‌وکارمینوی است ؛ نسکهای داتیك دردانش‌جهانی وکارجهانی است، نسکهای هاتك مانسریك درآ گاهی از کردارهای میان این دو(مینوی وجهانی) ». در خود دینکرت درپارهٔ ۱۳ از کردهٔ ۱ گفته شده : « گفتارهای این سه بهر همیشه با تعریفی کـه ازهریك از آنها شده ، درست نمی‌افتد . بسادر نسکهای گـاسانیك بگفتارهای هاتك مانسریك وبگفتارهای نسکهای داتیك برمیخوریم ، ودرنسکهای هاتك

جدول چهارم

نسکهای اوستا[۱]

شماره	نـــــام		طبقه بندی و شمارهٔ آنها [۲]	
۱	سوتکر	Sûtkar (Shudhkar)	گاسانیك	۲
۲	ورشت مانسر	Varshtmânsar	»	۳
۳	بغ	Bagh (Bak)	»	٤
٤	دامدات	Dâmdât (Dâmdâd)	هاتك مانسریك	۱
٥	ناتر	Nâtar (Nâdar)	»	۲
٦	پاجك	Pâjag (Pâgag)	»	۳
۷	رتودات ائیتك	Rato-dât-aîtag - (Radodadaitag)	»	٤
۸	بریش	Barish	»	٥
۹	کشکیسروب	Kashkîsrob	»	٦
۱۰	ویشتاسپ ساست	Vishtâsp-sâst	»	۷
۱۱	وشتك	Vashtag	گاسانیك	٥
۱۲	چیتره دات	Çitradât(Çitradâd)	داتیك	٦
۱۳	سپند	Spend	گاسانیك	۷
۱٤	بغان یشت	Baghân-yasht	داتیك	۷
۱٥	نیکاتوم	Nîkâtûm(Nikadhum)	»	۱
۱٦	گنباسر نیجت	Ganabâ-sar-nijat (Gonabâd-sar-nigad	»	۲
۱۷	هوسپارم	Hnspâram	»	۳
۱۸	سکاتوم	Sakâtûm(Sakâdhûm)	»	٤
۱۹	وندیدات وندیداد	Vendîdât(Vendidâd)	»	٥
			گاسانیك	٦
۲۰	هاتخت(هادخت) (وندیداد)	Hâtôxt(Hâdoxt)	»	۱
۲۱	ستوت یشت	Stôt - yasht (Shtod yasht)		

1– Cf. Geldner, Awestalitteratur, im Grundriss der Iranischen Philologie. S. 18 und 20.

۲– بیست ویك نسك اوستا طبق دینکرد ودیگر کتب دینی بسه (بهر) تقسیم شده وهر بهر دارای هفت نسك است: نخستین بهر، گاسانیك Gâsânîk (مربوط بگاثا. رك.ص ۱۹٥)، دومین بهر، هاتك مانسریك Hâtak mânsarîk (منترها [رك. ص ٥۲] وادعیه)، سومین بهر داتیك Dâtîk (مربوط بداوری وقوانین و احکام) نام داشته. در جدول فوق ستون سوم شمارهٔ ترتیبی هر نسك در هر بهر نشان داده شده.

مانسریك آموزشهای گاسانیك وداتیك آورده شده ودرنسکهای داتیك سخنانی ازنسکهای گاسانیك وهاتاك مانسریك یاد گردیده است» [۱].

نخستین نسك (سوتکرنسك) دارای ۲۲ فرگرد (فصل) بوده، دومین نسك (مانسرنسك) شامل۲۳ فرگرد، سومین نسك (بغ نسك) محتوی۲۲فرگرد بوده وهمچنین نسکهای دیگر[۲]. از نسك پنجم(ناتر)فقط متن اوستایی موجود و گزارش پهلوی آن مفقود شده است. ازنسك یازدهم (وشتگ)متن وتفسیرهردوازمیان رفته است. وندیداد که‌ا کنون جزوی ازاوستاست، بنا بمندرجات دینکرت،نسك نوزدهم اوستای ساسانیان بوده وتمام آن بما رسیده است، وهمچنین چهارنسك از۲۱ نسك اوستای عصرساسانی را نیز ازروی شرح دینکرت میتوان دردیگرقسمتهای أوستای کنونی نشان داد وتعیین کرد که جزو کدام نسك ساسانیان بوده است [۳].

از گاتها همان اندازه که درعهد ساسانیان وجود داشته امروز نیزدردستست، کلیة میتوان گفت آن‌قسمت ازاوستا که بویژه‌مقدس شمرده‌میشده ودرجزوادعیه ونمازوستایش ومحل احتیاج روزانهٔ مردم وموبدان بوده محفوظ‌ترمانده‌است تا قسمتهایی که کمترمورد نیازمندی بوده است.

بنا بمندرجات دینکرت، هادخت نام بیستمین نسك اوستای عهد ساسانیان بوده که امروزموجود نیست، فقط چند قطعه ازآن باقی‌مانده است که مجموع آنها را «سروش یشت هادخت» گویند[۴]. درفرهنگهای‌پارسی آمده[۵]: «هادخت بضم دال وسکون خای‌نقطه دار و فوقانی نام نسکی است از جملهٔ بیست‌ویك نسك کتاب زند یعنی نام قسمی است، چه نسك بمعنی قسم‌آمده است.»

۱- پورداود. گاتها چاپ دوم مقدمه د ـ ض.

۲- رك. پورداود. خرده اوستا ص ۴۹-۵۰.

۳- گاتهاچاپ‌اول‌ص ۵۵.

۴- پورداود. یشتها ج ۱ ص ۵۲۳ ببعد.

۵- برهان، انجمن‌آرا.

ابوریحان بیرونی درالجماهر آورده[1] : « اکاسره (شاهنشاهان ساسانی) را سبحه‌ای بود ازامثال‌این‌درشاهوار، عددآن بیست‌ویك دانه دررشته بود،وآنرا بقول‌حمزه (اصفهانی) نسك شماره[2] میگفتند، زیراآن [بعدد] نسکهای کتاب ایشان موسوم به ابستا بود .»

کتب اوستا

اوستای کنونی شامل پنج جزء یا کتابست :

۱- یسنا ۲ - ویسپرد ۳ - وندیداد ۴ - یشتها

۵- خرده اوستا .

هیچ نسخهٔ خطی قدیمی در دست نیست که دارای همهٔ این جزء ها باشد . اینك درذیل بشرح هریك از پنج کتاب مذکور میپردازیم .

۱ یسنا

یسنا مهمترین‌قسمت‌اوستاست . این‌کلمه دراوستا بسیاراستعمال شده . تلفظ اوستایی‌آن یسنه **Yasna** میباشد . در خود گاتها بارها (یسنای ۳۳ ، ۸ - یسنای ۲۴، ۱۲ - یسنای ۲۵ ، ۱۰ - یسنای ۲،۳۸ و غیره) آمده ومعنی آن پرستش وستایش و نماز وجشن است. همین واژهٔ جشن که‌بمعنی عیداست‌ازکلمهٔ‌یسنای مذکورآمده‌است . درسانسکریت (یجنه) ودرپهلوی (یزشن) و (ایزشن) گویند .

یسنا بویژه درهنگام مراسم مذهبی سروده میشود . مجموع یسنا ۷۲ فصل است .

۱- الجماهرچاپ حیدرآباد ص ۱۵٦.

۲- درمتن لشك ثبت شده ومصحح درحاشیه نوشته : در نسخه‌های (ا ب) و (س) لسك شماره ، لفظان فارسیان ، معناهما تعدید قطع . اگرچه لشك در فرهنگهای پارسی بمعنی پاره‌آمده (رك . برهان) ولی بی‌شك دراینجا نسك شماره مراد است (ونسخه بدل اقرب بصحت است) ودلیل آن همانست که ابوریحان‌تصریح کرده که عدد دانه‌های سبحه بعدد نسك‌های اوستا یعنی ۲۱ بوده است چنانکه کستی مزدیسنان‌از۷۲ نخ تشکیل‌میشود، واشاره به ۷۲ فصل یسناست . رك . صفحهٔ بعد ، و رك . عنوان کستی در همین کتاب.

هرفصل‌را یك هائیتی [Avestan] Hâiti خوانند . این کلمه نیز اوستایی است و امروز آنرا **ها** ویا **هات** گویند، بمناسبت هفتادودوهای‌یسناست که کشتی یابندی که زرتشتیان سه‌بار بدور کمر می‌پیچند[۱] ، از ۷۲ نخ پشم سفید بافته میشود . پارسیان یسنارا بدوقسمت بزرگ تقسیم میکنند :

نخست ازیسنای ۱ تا یسنای ۲۷ . دوم از یسنای ۲۸ تا پایان .

ازاین ۷۲ فصل ، ۱۷ فصل (یا هائیتی) متعلق بگاتهاست که قدیمترین قسمت‌اوستا بشمار میرود .

گاتها (گاهها)

کهنترین و مقدسترین قسمت اوستا گاتها میباشد که در میان یسنا جای داده شده است . در خود اوستا گاثا [Avestan] و درپهلوی گاس‌آمده وجمع آن **گاسان** میباشد و گاسانیك ، ترکیب صفتی آنست یعنی مربوط بگاتها[۲] . در پهلوی نیز بنحو اخص هرفرد از اشعار گاتهارا (گاس) گویند[۳]. درسانسکریت‌هم این کلمه گاثا **Gâthâ** میباشد . در کتب دینی بسیار کهن برهمنی وبودایی **گاثا** عبارتست ازقطعات منظومی که درمیان‌نثر باشد. گاتهای اوستا نیز اصلا چنین بوده است وبمناسبت موزون بودن است که بخش مزبور، گاتها(یعنی سرود ونظم وشعر) نامیده شده است[۴].

ازرمان بسیارقدیم ، ایرانیان گاثارا ازسخنان‌فرخندهٔ خود وخشورزرتشت سپنتمان میدانستند ، لذا احترامی خاص برای‌آن قایل بودند، ولی تحقیقات دانشمندان مانند میه Meillet ثابت کرده است که همهٔ سرودهای گاتها اززرتشت نیست، وازآن‌میان برخی پرداختهٔ نخستین پیروان اومیباشد . میه گوید[۵] : «محققان متن خود گاتها را بالطبع از زرتشت میدانند . اغلب دلیلی که ثابت کند همهٔ قطعات‌ازیك مؤلف باشد ، دردست نیست.

۱- رك . بخش ٤ بهرهٔ ۳. ۲-مثلا گویند: ادبیات گاسانیك.

۳- من‌باب اطلاق کل بجزء . ٤- پورداود. گاتها چاپ اول‌ص٦۱.

٥- Trois Conférences, p. 15-17 .

مسأله‌ای که غالباً پیش‌میآید آنست که‌زرثوشتره(زرتشت) که بصیغهٔ سوم‌شخص ذکرمیشود، مؤید فرضی نیست که همهٔ قطعات را اثرخود «مجدد آیین» میداند. درحقیقت آنچه که قطعی‌است اینست که تدوین کنندگان«یسنا» درمتن خود مقداری ازقطعات قدیمی را که محفوظ مانده بود، وبرای خود آنان نیزدرآن موقع کمتر مفهوم بود، ولی بمنزلهٔ میراثی مقدس محسوب‌میشد، داخل کرده‌اند. گاتها بقایای محفوظ ماندهٔ تجدد زرتشتی‌است ،ولی برای‌اینکه همهٔ قطعات را بیك مؤلف انتساب دهند، راهی موجود نیست. یك قطعه مبین احساسات شخصی‌ودارای جنبش‌وحیاتست. قطعهٔ دیگرمانند یسنافاقدخصیصه ومانندأثری مکتبی است، شماره ووسعت قطعات محفوظ مانده بسیار کم و کوچك‌ترازآنست که بتوان نقطهٔ عزیمت سودمندی‌را بدست آورد. اینکه گاتها را بمنزلهٔ یك مجموعه نگاه میکنیم، بعلت عدم امکان انتقاد آنست ، نه بعلت اعتقاد باینکه این‌متنها مجموعه‌ای واحد باشد. مجموعهٔ اندك گاتها معرف بقایای همهٔ ادبیات (مخصوص) است .

خوشبختانه مجموعهٔ گاتها باندازهٔ کافی‌بهم مربوطست، واین‌عیب ونقص‌شدیددرآن نیست که نتوان همه را بمنزلهٔ یك مجموع مورد بحث قرار داد .

درهرحال گاتها درمیان اوستای سنتی،کالبدی غریب وبمنزلهٔ واحدتشکیل‌میدهد. املا ازهمان‌آغازفرق دارد ، زبان نیزبوجهی اساسی اختلاف دارد ، ونیزاختلاف مشرب و آیین آن دو محسوس است ، چنانکـه در کتاب (دالا) **Dhalla** آمده . در همه جای گاتها ، ما درحضوریك‌انقلاب دینی مرتب هستیم.افکاراخلاقی درطرازاول جادارد. مخالفت وتعارض ارواح نیك وبدپیاپی دیده میشود ، پاداش اخـروی همه جا مذکور است . قوای نیکوکار که تحت اصطلاحات مجرد بیان میشوند و دربار مانندی برای اهورمزدا تشکیل میدهند ، تقریباً در هرقطعه ذکرشده ، خواه بوسیلهٔ اسامی‌آنان وخواه بوسیلهٔ کنایات، و درعوض مراسم قربانی وفدیه هیچ نقشی ندارد .»

در اوستای عهد ساسانیان گاتها درسرنخستین نسك گاسانیك که موسوم بود بـه ستوت یشت (**Stot Yasht**) جـای داشت . در یسنای ۵۷ بند ۸ آمده : « ماهی ستاییم فـرخنده سروش را ، کسی که نخستین بار پنج گـاتهای زرتشت سپنتمان مقدس را بسرود . »

کلیهٔ گاتها ۱۷ هائیتی (فصل) است وشامل ۲۳۸ قطعه و ۸۹۶ بیت و ۵۵۶۰ کلمه می باشد.

این اشعار قدیمترین آثاریست که از روزگار پیشین، برای ما تا امروز باقی مانده است[۱]. گاتها ازحیث صرف و نحو وزبان وفکر با دیگر قسمتهای اوستا فرق دارد و نیز بسا لغاتی که در آن استعمال شده در دیگر بخشها نیامده ومطابق آنهارا در قدیمترین کتب دینی برهمنان باید جست. گاتها روزی جزو کتاب بسیار بزرگی بوده ولابد همانست که مورخ یونانی هرمیپوس (که نامش گذشت) از آن سخن رانده است. نظر بمعنی گاتها در کتب برهمنان وبودائیان گاتهای اوستا را نیز باید در قدیم جزو مطالب منثوری تصور کرد که امروزدردست نیست. برای آنکه مطالب را مختصر کرده بشکلی درآورند که مردم بتوانند بحافظه بسپرند، متوسل بشعر میشدند. این طرز نگارش بویژه درمیان اقوام هندواروپایی متداول بوده است.

گاتهای اوستا شامل پنج قسمت است وبمنزلهٔ پنج کتاب اسفار توراتست که یهودیان آنها را ازخود موسی دانند واحترام خاصی برای آنها قایلند:

نخستین موسومست به (اهنود)، دوم موسوم است به (اشتود)، سوم بنام (سپنتمد)، چهارم موسوم به (وهوخشتر)، وپنجمین گاتها به (وهیشتواشت) نامزداست.

آیین حقیقی واصلی زرتشت را باید از گاتها جست، چه بعدها بمرور تصرفاتی در آن کردند، وبخصوص آیین زرتشتی دورهٔ ساسانی ازمبدأ خود بسیاردور گردید[۲]. کلیات آیین زرتشت را که از گاتها برمیآید درفصل سابق مورد بحث قرار دادیم.

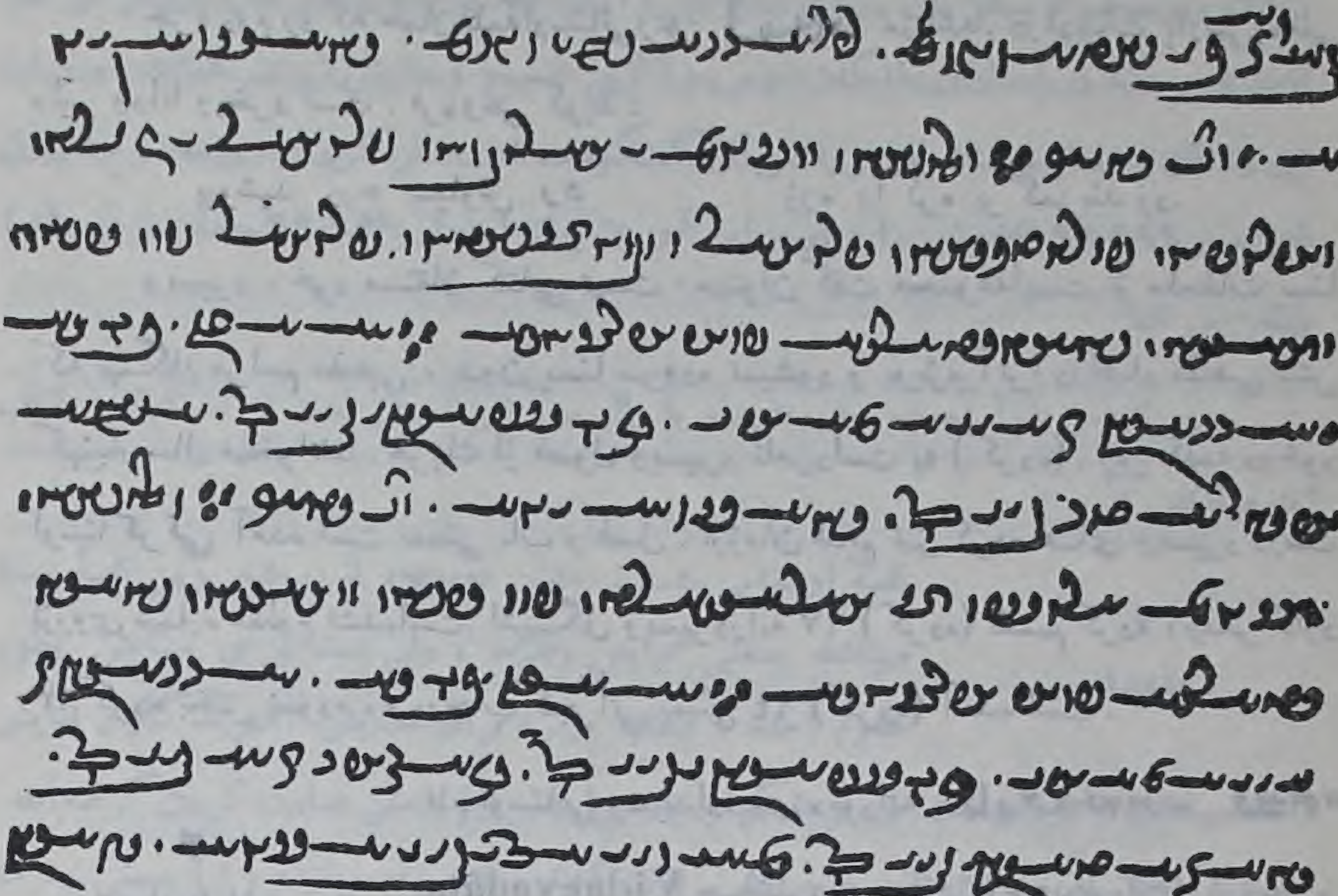
۲ ویسپرد

ویسپرد یاویسپرت نیزازدوکلمهٔ اوستایی مرکبست: ویسپ رتو  Vîspe ratavô که دریشت دهم بند ۱۲۲ استعمال شده وبمعنی (همهٔ سروران) است. (وسپ) درپهلوی ویا (هروسپ) درپازند بمعنی همه آمده. درادبیات زرتشتیان، غالباً باین جمله برمیخوریم: خداوند هروسپ آگاه[۳].

۱ـ درین باره درعنوان «نخستین شعر وشاعر ایرانی» بحث خواهیم کرد.

۲ـ پورداود. گاتها. چاپ دوم مقدمه ص یط - یی.

۳ ـ بمعنی: ان الله علی کل شیء علیم.



نمونهٔ کهن‌ترین نسخهٔ خطی یسنا که بقول گلدنر در سال ۱۳۲۳ میلادی وبقولی بسال۱۳۲۵ بدست هیربد مهربان کیخسرو مهربان اسفندیارمهربان مرزبان بهرام نوشته شده است وا کنون در کتابخانهٔ کوپنهاگ محفوظ است . (پورداود . گاتها چاپ اول)

جزء دوم رد که همان کلمهٔ اوستائی رتو 𐬭𐬀𐬙𐬎 میباشد. درادبیات پارسی بمعنی دلیر ودانا وبخرد است . فردوسی گوید :

بپوشید درع سیاوش رد زره را گره بر کمربند زد.

ویسپرد ، خود مستقلا کتابی نیست ، میتوان گفت مجموعه‌ایست از ملحقات یسنا که بهنگام مراسم مذهبی ، بدون یسنا سروده نمیشود و بویژه آنرا دراعیاد مذهبی شش گهنبار سال میخوانند . هریك از فصول ویسپرد نامزداست به (کرده) . این کلمه درخود اوستا کرتی آمده است بمعنی باب و فصل . اززمان قدیم نیز کرده های ویسپرد درست ازروی شماره معلوم نشده‌است. اشپیگل ویسپرددرابه ۲۷ (کرده) تقسیم کرده ووستر گارد ۲۳ کرده بخش نموده ، و درچاپ گجراتی بمبئی ۲۴ (کرده) آمده است .

۳
وندیداد

نام اوستایی وندیداد، وی دئوداته 𐬬𐬍𐬛𐬀𐬉𐬎𐬎𐬀𐬛𐬁𐬙𐬀 Vidaevadâta میباشد ، در پهلوی (جت‌دیودات) گردیده و مرکبست ازسه‌کلمه : وی بمعنی ضد ، دئوه یعنی دیو، داته که امروز داد گوییم وبمعنی قانونست، مجموعاً یعنی قانون علیه (ضد) دیو. وندیداد درمراسم دینی خوانده نمیشود ومندرجات آن مختلف است ؛ هرفصل ازآن را (فر گرد) گویند . در همهٔ نسخ خطی بدقت هرفر گرد دارای شمارهٔ مخصوص بخود میباشد و مجموعاً شامل۲۲ فر گرد است :

فر گرد اول در آفرینش زمین و کشورهاست[۱] ، دوم در داستان جم (یمه) ، سوم در خوشی وناخوشی جهان ... اما غالب مطالب فر گردها تا فر گرد ۲۱ ، در قوانین مذهبی واحکام دینی است ازقبیل سو گند خوردن وپیمان داشتن و عهد شکستن و نظافت وغسل وتطهیروپاك نگهداشتن آب وآداب دخمه واجتناب ازلاشه ومرداروتوبه و کفاره ودربارهٔ مزد

۱ـ مانند سفرتکوین تورات .

پزشك ودرموضوع پیشوایان درست ودروغین وآداب ناخن چیدن وبریدن مووشرحی نیز ازخروس- که دربامدادان بانگ‌زندومردم‌را ازپی تسبیح وستایش‌یزدان خواند- ودربارهٔ زن دشتان وخصایص سك‌وعزیزداشتن‌آن گفتگوشده است . فر گرد ۲۲ درموضوع آوردن اهریمن ۹۹،۹۹۹ ناخوشی را و در برابر آوردن پیك ایزدی ۹۹،۹۹۹ درمان برای آنها سخن میراند .

در انجمن آرا آمـده : « وندیداد با دال در آخر نسکی است از نسکهای کتاب ژند وپاژند . »[1]

۴
یشتها

کلمهٔ اوستایی یشت ، یشتی **(دین‌دبیره)** از ریشه وبن کلمهٔ یسنا میباشد بمعنی نیایش وفدیه ، ولی یسنا برای ستایش بطور عموم آمده و یشتها بویژه برای ستایش آفریدگار و نیایش امشاسپندان وایزدان‌است. در فرهنگهای پارسی(یشتن)را بمعنی عبادت کردن گرفته‌اند . مؤلف برهان نویسد : «یشتن بفتح اول بروزن گشتن بلغت زند وپازند (!) بمعنی زمزمه کردن و چیزی خواندن باشد بر طعام ، و آن عبادتی است مغانرا دروقت طعام‌خوردن.» پیداست که دراین‌تعبیرمعنی یشتن را ازعمومیت ساقط وبباژ وزمزم[2] تخصیص داده است . زراتشت بهرام پژدو در اردای ویرافنامه گوید :

چو از کار یزشچاری گذشتند از اول کار ، جایی می **بیشتند** .

ونیز :

زبیم کار زار و قحط و کشتن نبد پروای دین و باژ و **یشتن** .

یشت ، در برهان « نام نسکی باشد از کتاب زند (!) یعنی قسمی از اقسام کتاب زند (!)»[3]. زراتشت بهرام در زرتشت نامه گوید :

۱ـ باعتباری صحیح است ، چه وندیداد نسك نوزدهم اوستای عهد ساسانی است . رك . جدول چهارم. ۲ـ رك . بخش ٤ بهرهٔ ٤ .

۳ـ از ۲۱ نسك اوستا، دو نسك (بغان یشت)و(ستوت یشت)«یشت»خوانده‌میشوند.

زبهر روان هر که فرمود **یشت** پشیمان شد از گفت خود باز گشت .

یشتها امروزا گرچه ترکیب شعری ندارد ، ولی هنوزهم کلامش موزون وباطرزی شاعرانه ، باعبارات بلند و تخیلات عالی سروده شده است . اصلا هم یشتها منظوم بوده (منتهی دارای اوزان هجائی[1]) ومانند گاتها منقسم بقطعات وبیت‌ها وشمارهٔهجاهای آن ۸ و گاهی ۱۰و۱۲ بوده است. بعدها بواسطهٔ تصرفاتی که درآنها شده وبعلت تفسیر که بتدریج جزء متن گردیده ترکیب شعری آن بهم خورده است . با وجود این ، اوزان آنها هنوز بخوبی‌معلوم ومیتوان دوباره آنها را بشکل اصلی درآورد[2]. برخی‌ازیشتها بسیارقدیمی بنظر میرسند. اکنون۲۱ یشت موجود است که بعضی‌ازآنها کوتاه وبعضی‌دیگر بسیاربلنداست. اسامی یشتها بقرار ذیلست :

۱ ـ هرمزد یشت	۲ ـ هفت امشاسپندیشت	۳ ـ اردیبهشت یشت
٤ ـ خرداد یشت	٥ ـ آبان یشت	٦ ـ خورشیدیشت
۷ ـ ماه یشت	۸ ـ تیریشت	۹ ـ گوش یشت
۱۰ـ مهریشت	۱۱ـ سروش یشت	۱۲ـ رشن یشت
۱۳ـ فروردین یشت	۱٤ـ بهرام یشت	۱٥ـ رام یشت
۱٦ـ دین یشت	۱۷ـ ارد یشت	۱۸ـ اشتاد یشت
۱۹ـ زامیاد یشت	۲۰ـ هوم یشت	۲۱ـ ونند یشت

ازاین میان بویژه یشتهای ٥و۸و۱۰و۱۳و۱٤و۱۷و۱۹ بسیار قدیمند .

* * *

۵
خرده اوستا

درپهلوی خرتك اپستاك ودرپارسی خرده اوستابمعنی‌اوستای کوچك(یامختصر) میباشد. آذربدمهراسپند موبدموبدان‌زمان شاپوردوم (۳۱۰ـ۳۷۹م.) این کتاب راتدوین کرد، وآن برای نمازوادعیه واوقات روزوایام متبرك ماه واعیاد مذهبی سال‌ودیگر مراسم

1 - Syllabique.

۲ ـ رك. عنوان « نخستین شعر و شاعر ایران » در بخش دوم کتاب حاضر.

واوقات خوش و ناخوش که درطی زندگانی پیش آید مثل سدره پوشیدن و کستی بستن کودکان‌وعروسی وسوگواری وماتم‌وغیره تخصیص داده شده. مطالب وادعیهٔ آن ازاوستای بزرگ‌استخراج‌شده‌است، جز آنکه بمناسبت دعا ونمازهرموقع ، درآغاز وانجام تصرفاتی کردند وبعدها نیز بشمارهٔاین ادعیه افزودند. همهٔ مندرجات خرده‌اوستا ، بزبان اوستایی نیست، بلکه قسمت بزرگی ازآن بزبان پازند ومتعلق بازمنهٔ متاخراست . بسیاری ازنسخ خطی خرده اوستا دارای دعاهایی میباشند که در نسخ دیگر نیست .

یك رشته از ستایشها و نمازهای خرده اوستا بنام (نیایش) خوانده میشود وشمارهٔ آنها پنج است : خورشید نیایش ، مهـرنیایش ، مـاه نیایش ، اردویسور نیایش ، آتش بهرام نیایش .

دراین نیایشها بخشی از خورشید یشت ومهریشت و ماه یشت وآبان یشت و بهرام یشت مندرجست .

بخش دیگر ازاین کتاب بنام (سیروزه) نامیده میشود وآن شامل دوسیروزه‌است : بزرگ و کوچك . هرقطعه‌ای از سیروزه بیکی ازفرشتگان سی روز ماه اختصاص دارد ، وبمناسبت همان روز خوانده میشود[۱] .

در ادبیات پارسی (خرده) بهمین کتاب‌اطلاق شده ، دقیقی گوید :

ببینم آخرروزی بکام دل خود را گهی‌ایارده‌خوانم شها، گهی**خرده**.

ایارده

اما کلمهٔ «ایارده» که دربیت فوق استعمال شده و خسروانی نیز آنرا متذکر گردیده :

چه مایه زاهد پرهیزگار صومعگی که‌نسك‌خوان‌شدبرعشقش‌و**ایارده** گوی.

بطورتحقیق معلوم نیست که مراد چیست ؟ در لغت فرس اسدی که کهنسال ترین فرهنگهای موجود پارسی است دربارهٔ لغت (خرده)آمده : «خرده اجزای پازندست‌وایارده تفسیرجملهٔ پازندست .» پس‌ازاین تعریف بیت دقیقی (که دربالا گذشت) شاهدآورده شده وهم‌درآن کتاب ، دربارهٔ «ایارده»آمده : « ایارده چگونگی پازندست و پازند گزارش زند

۱ــ رك . خرده اوستا : سیروزهٔ بزرگ وسیروزهٔ کوچك.

واستاست.» وپس‌ازآن بیت خسروانی شاهدآورده شده.

مسعودی در مروج الذهب پس‌از ذکرزند وپازندآورده[1]: «سپس دانشمندان‌ایشان [ایرانیان] پس‌ازوفات زردشت تفسیری برای تفسیر(=پازند) وشرحی‌برای بقیهٔ‌اموری که ذکر کردیم، نوشتند واین تفسیر[تازه] را (بارده)[2] نامیدند.» وهمودرالتنبیه و الاشراف نوشته[3]: «سپس زردشت شرحی بر(زند) نوشت وآنرا (پازند) نامید ودانشمندان‌ازموبدان وهیربدان این شرح را شرح نوشته‌آنرا (بارده)[2] و برخی‌آنرا (اکرده) نامیدند واسکندر چون بر پارس پیروز شد ودارا پسردارا را بکشت،آنرا سوزانید.»

در فرهنگهای متأخر دراین‌خصوص تعریفی شبیه بتعریف مبهم اسدی آورده‌اند. مؤلف برهان نویسد: «ایارده بکسر اول و رابع وفتح دال ابجد، تفسیر و چگونگی کتاب زندست و آنـرا پازند خوانند وزند کتابی است [متعلق] بملت مغان یعنی آتش پرستان وبعضی آن کتاب را آسمانی میدانند، و بفتح اول وسکون رابع هم هست.» درانجمن‌آراآمده: «ایارده با اول مفتوح و رای مکسور ودال مفتوح یعنی شرح کتـاب زندست[4].»

آقای پورداود نوشته‌اند[5]:

«هیچیك ازبیست ویك نسك یا کتاب اوستای عهد ساسانیان که اسامی‌آنها بتوسط کتاب‌پهلوی دینکردبما رسیده چنین‌نامیده نمیشده‌است ودرهیچ یك ازاجزای‌اوستایی که امروزه دردست داریم بدعا وقطعه‌وسرودی برنمیخوریم که اسمش شبیه بکلمهٔ (ایارده)باشد. همچنین درمیان کتب دینی پهلوی وپازند موجود، کتاب ورساله‌ای نداریم که چنین نامزد شده باشد، فقط کتاب معروف پهلوی ارداویراف که درآن ارداویراف مقدس پس‌از گردش دربهشت وهمستگان (برزخ) ودوزخ جهانیانرا از احوال روانهای در گذشتگان درجهان دیگر آگاه میسازد[6]، اندکی یادآور کلمهٔ (ایارده) است، درصورتیکه این کلمه همان

۱- مروج الذهب ج ۱ ص ۱۹۴. ۲- چنین است دراصل!
۳- التنبیه والاشراف ص ۸۰. ٤- سپس هدایت بیت خـروانی را شاهد آورده است. ٥- خرده اوستا ص۲۵-۲٦ ح.

٦- رك: اردا ویرافنامه بقلم م. معین.

ارداویراف[1] باشد باید بسیارتحریف شده تصورنمود ولی چیزی که این حدس را سست میکند این است که ارداویراف نامه نه ازاجزای اوستاست ونه از کتب ادعیه بشمار است. در شعرمذکور ایارده باید در ردیف ادعیهٔ شریفه باشد که باخرده اوستا یکجا آمده است.»

مسعودی درالتنبیه والاشراف نام دیگر(ایارده) را (اکرده) نوشته‌است. بایددانست که هریك ازیشتهاویسناهای اوستا دارای چندین فصل است وهرفصل را (کرده) گویند مأخوذ ازکلمهٔ اوستائی کرته **Karəta** بمعنی(کارد وخنجر) ومجازاً بمعنی یك قطعهٔ بریده ودرست بمعنی **Sectio** لاتینی و فصل عربی‌است که بمعنی بریدن است[2]. بعضی باتکای مسعودی ایارده (ایرده) را محرف(اکرده) ویا (فرگرد) که آنهم بفصول وندیداد اطلاق شده ـ با در نظر گرفتن اختلاف قرآآت پهلوی ـ دانسته‌اند بخصوص که دربیت خسروانی (ایارده) با (نسك)[3] ذکرشده است[4].

استاد پردمناش **P. de Menasce** درنامهٔ خودبتاریخ۲۶ ژوئن۱۹۴۸[5] بنگارنده نوشته‌اند: «... ازجمله‌ای دردینکرت **VIII،III،۳** (مدن[6] ۶۸۰،۲۰) چنین مستفادمیشود که در ورشتمانسر نسك **Varshtmânsr Nask** همهٔ تفاصیل‌متن گاسانیك، واچ،زند و آیارتك **vâc , zand u âyârtak** بیان شده است. چنین برمیآید که «آیارتك» **âyârtak** همان‌تفسیری‌است که‌اسدی یاد کند و«زند» سابقاً ترجمهٔ پهلوی «اوستا» بدون شرح وتفسیربوده‌است، اما ظاهراً بتدریج«زند» را بهمهٔ ترجمه وتفسیراطلاق کردند. بدین وجه علت ندرت نسبی استعمال کلمهٔ آیارتك آشکار میشود. اینکه گفتیم «نسبی»، از آنجاست که هنوزبسی مانده که تحقیق ومطالعهٔ کتب پهلوی بپایان رسد، وما بسیاری از

۱ـ مرکب از: ارد (ارت) بمعنی مقدس و (ویر) بمعنی مرد شجاع. برخی آنرا «ارداك ویراژ» خوانده وجزء دوم را بمعنی گراز گرفته‌اند. (رك. برهان قاطع‌مصحح نگارنده ص ۹۹ ح).
ـ یشتها ج ۱ ص ۱۵.
۳ـ در اینجا بمعنی مطلق ۲۱ نسك اوستا باید گرفته شود.
٤ـ آقای دکتر مشکور در رسالهٔ خود بنام «گفتاری در بارهٔ دینکرد» ص ۵۲ـ۵۵ حدس زده‌اند (ایارده) و (اکرده) همان دینکرد است.
۵ـ پس‌ازانتشار چاپ اول کتاب حاضر.
٦ـ **Madan**.

امور غیرمترقب را درپیش خواهیم داشت . اما ریشهٔ کلمه :

در کتاب سودمند آقای بیلی « مسایل زرتشتی در کتب قرن نهم » صفحهٔ ۲۱۱ در حاشیه، یادداشتی درمورد کلمهٔ **âyârtênîtak** می‌یابیم که ترجمهٔ پهلوی کلمهٔ اوستایی **yaêsh-** بمعنی«جوشیدن»و«جوشانیدن»آمده؛ درمانوی **y'rd** بمعنی«آزاردادن» وبتعبیر دیگر«جنبانیدن، حرکت دادن، تکان دادن، هم زدن» و«باز گشتن» است.اینکه کلمه‌ای که بمعنی حرکت دادن وجنبانیدن است درمعنی «تفسیر» بکار رودبی‌نظیر نیست، چنانکه خواستن **xvâstan**[1] درپهلوی نیز، برای تعیین نقل اوستا از حفظ بکار میرود ، برای تأیید موضوع کافی است . تا اطلاع تازه ، من شکل آیارتك را همانگونه که بمارسیده ، واسدی ودیگران نیزتأیید کرده‌اند ، حفظ میکنم . »

آفرینگان

واژهٔ دیگری که درموردِاجزای اوستا درادبیات پارسی‌استعمال شده، «آفرینگان» است.

یك رشته ازنمازهای زرتشتیان موسوم به «آفرینگان» است که در مدت سال ، در جشنها و مواقع مختلف بجای‌آورده میشود . چهارتای‌آنها که مهمترین‌آفرینگان بشمار میروند ، درمتن اوستای گلدنر**Geldner** باین ترتیب ضبط شده‌اند :

آفرینگان دهمان[2] ، **آفرینگان گاتها** ، **آفرینگان گهنبار** ، **آفرینگان رپیتوین**[3] .

آفرینگان یا آفرنگـان از کلمهٔ آفرین است کـه بمعنی دعا و نیایش است . فردوسی گوید :

زیزدان چوشاه آرزوها بیافت ز دریا سوی خان آذر شتافت.
بسی زر بر آتش بر افشاندند بزمزم همی آفرین خواندند .

وهمو گوید :

۱– **YPLH/tn** درفرهنك.۱۸،۴؛رجوع شود : بارتولمه، **II. Mitelir** ,۲۶.
۲– بمعنی مقدسان.
۳– برای شرح این چهاررجوع شود : خرده اوستا تألیف آقای پورداود .

بزمزم کنیم آفرین نهان . بزاری ابا کردگار جهان

وهمچنین آفرین بمعنی دعای نیك وستایش است دربرابر نفرین که دعای بد باشد. ناصرخسرو گوید :

چون‌همی‌نفرین ندانی‌زآفرین[۱]. رو زبان از هردوان کوتاه کن

دراوستا کلمات آفرینه **âfrina** و آفریتی **âfriti** وآفریونه **âfrivana** بسیار استعمال شده وهمه بمعنی آفرین است. آفرین ازریشه وبنیان فری **fri** است بمعنی‌دوست داشتن‌وستودن‌وخشنود ساختن و **آفریدن** وخواندن.ازهمین ماده‌است کلمات سانسکریت پری **pri** وپریماتی **Primâti** . کلمهٔ آفریتی در اوستا مانند دعا در عربی بمعنی خوب‌و بدهردوآمده است[۲] - درمورد دعای نیك همیشه‌با کلمهٔ دهمه **dahma** که بمعنی نیك و پاکست ، استعمال شده ؛ چنانکه در وندیداد فرگرد ۷ بند ٤١ ، فرگرد ۹ بند ۳۷ ، فرگرد ۲۲ بند۵. باین‌معنی‌درپهلوی‌آفرین ودرسانسکریت‌اشیرو‌ادا **ashirvâdâ** ترجمه شده . درفرگرد۱۸ وندیداد بند۱۱ بمعنی نفرین‌آمده، ودرتفسیرپهلوی نیزنفرین ترجمه گردیده است .

دهارله در فرهنگ خود نوشته[۳] : « افریگان **afrîgân** نمازدینی پارسیان ، جمع افریك **afrîk** مربوط بکلمهٔ زند[۴] **afrîti** بمعنی نمازتقدیس است .»

دراینجا یادآوری میکنیم که قطعه‌ای در جزو قطعات یشت (بیست‌وسومین) در اوستای وسترگارد مندرج است که دارمستتر آنرا ترجمه کرده وموسوم است به (آفرین پیغمبرزرتشت) ، ولی نظربمندرجاتش بهتراست که آنرا جزوی از ویشتاسپ یشت- یعنی قطعه‌ای از دهمین نسك مفقوداوستا- محسوب دارند[۵].

۱- نفرین درفرهنگها بکسراول قید شده واصح بفتح نون است ، زیرا این‌کلمه در پهلوی نفرین (**nafrin**) ازحرف نفی (نه) یا (نا) و (آفرین) ترکیب یافته ، مانند واژه‌های نشناس وناسزا. ۲- رك . خرده اوستا ص ۲۲٤-۲۲۵.

۳- C. de Harlez , Manuel du Pehlevi . p 179 .

٤- یعنی اوستایی. ۵- رك . یشتها ج ۱ ص ۲۷.

درفرهنگهای پارسی آفرینگان، یکی از ۲۱ نسك (کتاب) زند ضبط شده . لبیبی شاعر معروف نیز بهمین معنی آنرا استعمال کرده گوید :

از اطاعت با پدر زردشت پیر　　　خود **به نسك** آفرینگان گفته‌است.

ولی میدانیم که هیچیك از ۲۱ نسك اوستا چنین نامی نداشته‌است، بلکه آفرینگان چنانکه گفته شد نام برخی از نمازهای خرده اوستاست . ظاهراً آفرینگان درنظر لبیبی و فرهنگ نویسان ازهمان ریشهٔ آفریدن بمعنی خلقت گرفته شده ونسك آفرینگان بمنزلهٔ سفرتکوین توراتونسکی جداگانه ومستقل تصورشده است ، اما موضوع (اطاعت ازپدر) که لبیبی اظهار میدارد که درآفرینگان مذکوراست ، درهیچیك ازآفرینگانهای موجود درخرده اوستا نیست ، ولی پیامبر ایران باطاعت والدین توصیه کرده چنانکه دربخش‌دوم، در ذکرنام پدر ومادر زرتشت گذشت[1].

از همینروست که فردوسی نیز گفته است :

باستا وزند، اندرون زردهشت　　　بگفته‌است‌وبنمود گرم ودرشت

که : «هر کوزفرمان وپند پدر　　　بتابد ـ مروهست جادو پسر . »

زند

زند عبارتست ازتفسیرپهلوی که درعهد ساسانیان براوستا نوشته شده. این واژه از ازنتی 𐬀𐬰𐬀𐬌𐬥𐬙𐬌 **azanti** که بمعنی شرح وبیان و گزارش‌است، مشتق شده. زنتی **zanti** ازریشهٔ زن **zan** اوستایی (دن**dan** پارسی باستان)بمعنی دانستن و شناختن مشتق است که با پیشوند **a** بصورت **a-zanti** در آمده ، ودرتفسیرپهلوی به «زند» گردانیده شده است[2].

مت‌آزنتی **mat âyanti** صفت است یعنی با زند. در گزارش پهلوی شناسکیه **Shnâsakîh** (شناسایی) آمده . ازآزنتی (=زند) دراوستا گزارشی اراده شده که نیز بزبان اوستایی است و بغان یشت (= یسنا ۱۹-۲۱) که در گزارش یتها اهووئیریو ... واشم وهو... وینگه‌هاتام میباشد نمونه ایست که ازین گونه گزارش در اوستا بجا مانده است .امروزه زند که درپهلوی‌هم **zand** گویند نام گزارش اوستاست بزبان پهلوی که از

۱ـ رك . ص۹۰.　　۲ـ پورداود . سالنامهٔ دنیا ۱۳۲۷ مقالهٔ «زندیق» ص۱۱۸.

گاه ساسانیان بما رسیده است [1].

باید دانست که درازمنهٔ بسیار کهن (یعنی پیش‌ازرواج زبان پهلوی) تفسیری برای اوستا، بزبان‌اوستایی نوشته بودند ونمونه‌ای ازاین تفسیردرخود اوستای کنونی باقی‌مانده ولی طوری با متن اصلی مخلوط گردیده که اوستا خوانان تفسیررا عین متن پنداشته‌اند و این شرح، متن منظوم بسیاری از بخشهای اوستا را فاسد کرده است.

دالامینویسد [2]: «واژهٔ âzainti که‌نخست‌درمتن یسنا ۵۷:۸،۲۰ که متعلق بتاریخی‌است که‌نگارش آن‌چندان دوراز گاتها نمیباشدآمده، مطمئناً اشاره بگزارش‌اوستایی اوستاست (یعنی تفسیری که بزبان اوستایی برای اوستا نوشته‌بودند)». بعدها آنرا اززبان اوستایی بزبان پهلوی ترجمه کرده‌اند. طبق سنت پس‌ازتدوین اوستا درزمان ولخش (ظاهراً بلاش اول اشکانی(۵۱-۷۸م.) تفسیر اوستا یعنی زند، بزبان پهلوی شروع‌شد وتدوین این‌تفسیر پهلوی‌تا اواخرعهدساسانی هم امتدادداشته، بویژه‌تا زمان مزدك معاصرقباد(۴۹۰-۵۳۱م.) طول کشیده‌است، چه نام‌مزدك‌بامدادان دربند ۴۹ ازفصل چهارم وندیداد آمده است واورا گمراه کننده نامیده‌اند.

باید دانست که زند، یا گزارش اوستا درزمان اشکانیان بلهجهٔ پهلوی اشکانی نوشته شده بود وسپس درعصر ساسانیان بلهجهٔ پهلوی ساسانی‌درآمد [3]. زند یا تفسیری که امروز دردست داریم، تفسیریست که ازعهد ساسانیان بمارسیده وشاید هم‌آن‌قسمتی ازتفسیررا که درزمان اشکانیان تدوین شده بود، بلهجهٔ عهد ساسانی نزدیك کرده باشند. رویهمرفته از تفسیرپهلوی اوستا یعنی‌اززند ۱۴۱/۰۰۰کلمه بمارسیده. مفصلترازهمه گزارش‌وندیداداست که جداگانه ۳۸/۰۰۰واژه‌ودیگر گزارش پهلوی یسناست که بمارسیده وشامل۳۹/۰۰۰ کلمه است.

تفسیر مزبور، کلمه بکلمه تحت اللفظی است و مخلوط با اصل شده، یعنی

۱- پورداود. گاتها. چاپ دوم مقدمه ص یی - یك.

۲- Dhalla, Zoroastrian Civilization. New York p. 38.

۳- چون پهلوی ساسانی واشکانی با هم اندك فرقی دارند.

حتی پهلوی هر کلمهٔ اوستایی یك کلمهٔ پهلوی میآید وحتی مراعات دستور زبان اوستایی نشده وبسا توضیحات دوتا چهارسطری‌هم بکاربرده‌اند، بخصوص درتفسیر پهلوی وندیداد[۱]. بخشهای دیگراین تفسیر ازبین رفته است.

چنانکه قبلا گفته شد[۲] دردینکرت VIII، III، ۳ (مدن، ٦٨٠، ۲۰) «زند» و«آیارتك» باهم آمده، وآقای دمناش نوشته‌اند: «زند بیشتر ترجمهٔ پهلوی اوستا بدون شرح وتفسیر بوده است، اما ظاهراً بتدریج «زند» را بهمهٔ ترجمه وتفسیر اطلاق کردند.»

نا گفته نماند که زرتشتیان معتقدند که اوستا وزند هردو از آسمان نازل شده است.

دربارهٔ مفهوم واستعمال واژهٔ «زند» ازقدیم تا کنون، نویسندگان شرق وغرب دچار اشتباه شده‌اند.

اسدی درلغت فرس نویسد[۳]: «وستا تفسیرزندست وزند صحف ابراهیم بود.» ـ مؤلف برهان نویسد: «زند بفتح اول و سکون ثانی و دال ابجد نام کتابیست که ابراهیم زردشت (!) دعوی میکرد که ازآسمان برای من نازل شده است وبعضی گویند نام صحف ابراهیم است.» ـ مؤلف انجمن‌آرا نوشته: «کتاب زند محتوی بربیست ویك نسك است یعنی قسمت وبهره، وهرنسك را نامی معین است. چهارده نسك ازین کتاب درنزدموبدان دین زردشتی باقی بوده وآن نیزدرفتنه‌های ایران ازمیان رفته است وزند بردو بخش‌است، آنکه احکامش مطابق مه‌آبادست مه زند خوانند وآنچه مخالف بود که زند گویند.» و تعبیراخیردرنتیجهٔ اعتقاد بکتاب دساتیرپیدا شده[۴]، ولی بازهدایت دراین موضوع نوشته: «بعضی گفته‌اند ابستا متن است وزند شرح است.» واین کاملا صحیح است.

مسعودی درمروج‌الذهب بمفهوم اصلی‌نزدیك شده ونوشته[۵]: «فالفرس فی‌هذاالوقت

۱ـ و کمتر دریسنا ودیگر بخشها. ۲ـ ص۲۰٤.

۳ـ چاپ مصحح مرحوم اقبال ص ۱۷.

٤ـ رك. بخش ۱ ص ٦٤ـ٦٥.

٥ـ مروج الذهب مصحح محمد محیی الدین ج ۱ ص۱۹٤.

[ای فی عصر اردشیر بن بابك] لایقرؤن غیرها [ای سورة اسناد = اشتاد ؟] من الکتاب الاول نسیاه [بستاه ؟ یسنا ؟] ثم عمل زرادشت تفسیراً عند عجز هم عن فهمه ، وسموا التفسیر زیدا (زند) . » وپیداست که زردشت درعصر اردشیر نبوده ، ظاهراً آذرباد مهرسپندان وپسر او زردشت را با زردشت پیامبر اشتباه کرده‌اند[۱].

محمدبن احمدبن یوسف خوارزمی در«مفاتیح العلوم» زندرا بدرستی «تأویل اوستا» دانسته ، ولی آنرا کتاب مزدك خوانده و گوید[۲]:

«مزدك، هوالذی ظهر فی ایام قباذ ،وکان موبذان موبذ ، ای‌قاضی القضاة للمجوس... واظهر کتاباً سماه زند وزعم ان فیه تأویل الابستا .»

از گویندگان پارسی ظاهراً تنها کسیکه‌اوستا وزند را درست بجای خود استعمال کرده رودکی است که در قصیده‌ای بمطلع :

دیر زیادآن بزرگوار خداوند — جان گرامی بجانش اندر پیوند

گوید :

همچو معماست فخر وهمت اوشرح — همچوابستاست فضل وسیرت او **زند**[۳].

حتی دقیقی که ترجمهٔ احوال پیامبرایران وظهور مزدیسنا را در « گشتاسب نامه» بنظم آورده ، زند را در مورد اوستا استعمال میکند . شاهان به گشتاسب نـامه فرستادند و گفتند :

بیاد تو هستیم و خواهیم **زند** — فرستی بمـا ، شهریـار بلند

که‌ماراست گشتیم‌وهم‌دین‌پرست — کنون**زند زردشت**زی‌مافرست.

همو گوید :

۱- رك. ص۱۵۲-۱۵۷و۱۸۱.

۲- مفاتیح العلوم چاپ اول مصرسال ۱۳٤۹ ص ۲۵.

۳- آقای نفیسی در این باره نوشته‌اند . «جزو(جزرودکی) شاعری دیگر را در ایران سراغ نتوان کرد که بداند ابستا متن است وزند شرح آن واین نکته‌ایست که در قرن اخیراز تحقیقات مستشرقین اروپا برآمده است . (ج ۲ احوال رودکی ص. ٥٤١).

یکی زردشت وارم آرزویست که پیشت **زند**را برخوانم ازبر[1].

شیبانی راست:

زردشت که آتش را بستاید در **زند** زآنست که بامی بفروغست همانند.

زندرا ژند نیز گفته‌اند[2]، واغلب درادبیات پارسی زند واوستا (که طبق توضیحات مذکور اصلا بمعنای اوستا وشرح آن است) با تصحیفات آن: زند واست ـ زند اوست ـ زند استا ـ زندوستا ـ زند واستا ـ ودرهمهٔ آنها **ژند** بجای زند و اوستا مقدم بر زند، بکاربرده‌اند[3].

دقیقی دربارهٔ پیامبر ایران گوید:

همی گوید از آسمان آمدم ز نزد خدای جهان آمدم

خداوند را دیدم اندر بهشت مرین**زند واستا** همه‌اونوشت.

ونیز:

مهان‌وکهانرا همه‌خواند پیش همه**ژند و استا** نهاده به‌پیش.

و:

که‌آنجا کند**ژند و استا** روا کند موبدان را بدان بر، گوا.

فردوسی گوید:

بیارایـد این آتش زرتهشت بگیردهمی**زند و استا** بمشت.

ونیز:

بآن آب روشن سروتن بشست همی‌خواند اندرجهان**ژندواست**.

و:

باستا وزند اندرون زردهشت بگفتست و بنمود گرم ودرشت.

۱ـ بدیهی است که مراد از زند (اوستا) است.

۲ـ برهان، انجمن آرا. ۳ـ رجوع شود بفرهنگهای پارسی.

خاقانی گوید :

مرا همت چوخورشیدست وشاهنشاه **زند استا**

که چرخش زیررانست وسرعیسی‌است بررانش.

زند زردشت ـ چون‌زندبمعنی اوستا گرفته‌شده‌واوستارا کتاب زردشت‌دانسته‌اند، «زند زردشت» اصطلاح گردیده : دقیقی گوید :

که ما راست گشتیم وهم دین پرست　　کنون **زندزردشت** زی ما فرست.

نظامی گوید[1] :

زندزردشت نغمه ساز براو　　مغ چو پروانه خرقه ساز براو.

زندگشتاسبی ـ نیز چون گشتاسب حامی زردشت ومروج اوستا (زند) وآیین زردشت بود ، « زند گشتاسبی » اصطلاح شده . نظامی از قول موبد به بهرام گور خطاب کند :

زندگشتاسبی بجز تو که خواند ؟　　زنده‌دار کیان بجز تو که ماند ؟

در زبان پارسی ازکلمهٔ (زند) ترکیباتی ساخته‌اند ازاین قرار:

زند باف ـ « بروزن بند باف بمعنی زند خوانست که تابعان زردشت باشند و آن‌جماعت را مجوس خوانند وبملاحظهٔ اینکه زندرا مقریان خوش‌آوازمیخوانده‌اند بلبل وفاخته را نیز گویند . »[2]

فردوسی[3] دروصف زنان خوشخوان گوید :

فزاینده شان خوبی از چهر وناف　　سراینده شان در گلو **زند باف**

مسعود سعد گوید :

تا یهودی گشت باغ و جامه تا پوشید زرد

می‌نیارد زند خواندن **زندباف** زند خوان.

(مرادآنست که چون باغ درفصل خزان بشیوهٔ یهودان که جامهٔ زرد می‌پوشیدند ، زردگشت، بلبل زند خوان جرأت خواندن الحان دلکش ندارد) [4].

۱ـ هفت پیکرچاپ ارمغان ص ۱۳۹.

۲ـ برهان ، انجمن‌آرا.　　۳ـ وبقول اسدی درلغت فرس (ص۲۴۳) : عنصری.

٤ـ برای مثال دیگر به بیت منوچهری درصفحهٔ بعد رجوع شود .

استاد هنینگ نوشته[1]: زندباف، زند خوان، زندوان، زنددان، زندران، زندلاف، زندواف‌را بمعنی زرتشتی وبلبل گرفته‌اند (رك. فولرس II ص ۱۵۱) درصورتیکه‌زنددان (دانندهٔ زند)، زند خوان (خوانندهٔ زند) و غیره مرکباتی هستند که بسهولت وجه اطلاق آنها برزرتشتیان دانسته میشود، ولی جای تعجب است که چگونه این کلمات را به‌بلبل اطلاق کرده‌اند. از آن جمله «زند واف» (زنده واف) محتملا ازجهت تهجی بهتر محفوظ مانده(اسدی ص ۵۸)[2] که دربیت عنصری بمعنی بلبل آمده نیزبمعنی زرتشتی)، سپس «زند باف» (شمس فخری ص ۶۸ (XIV ، ٤) را باید یاد کرد. بسیار آسان است که «زندواف»را بوسیلهٔ‌لغت سغدی Zntw'b☆ که تحت‌اللفظ بمعنی (سرود گوی)است‌تشریح کرد.درسغدی zand (اوستا_zanti_)بمعنی سرود،سرودن) است و zntw'ch'mrgh' بمعنی (سرودن مرغ)آمده. واف از سغدی w'b است بمعنی گفتن.

زند واف _ بمعنی زند باف‌آمده (باء بواوبدل شده)[3].

منوچهری گوید:

سندس‌رومی درناربنان پوشانند خرمن‌مینا بربید بنان‌افشانند.
زندوافان بهی[4] **زند**، زبر، برخوانند
بلبلان، وقت سحر، زیروستا[5] جنبانند.
قمریـان راه گل نوش لبینان[6] خوانند
صلصلان باغ سیاوشان[7] با سرو ستاه[8].

1_ Henning, Sogdian loan - words . . . , BSOAS, X.1, p. 104 - 105.

۲- رك. لغت فرس اسدی چاپ مرحوم اقبال ص ۲۴۳.
۳ - برهان، انجمن آراء غیاث، جهانگیری.
٤ - اشاره بیهدینی (زرتشتی). ۵- اسم نوایی است ازموسیقی.
٦ و ٧ و ٨- نوایی ازموسیقی.

زند لاف ـ « بروزن و معنی زند بافست کـه مجوس و مرغان خوش آواز و بلبل باشد . » [۱]

زند خوان ـ «بمعنی زند بافست که تابعان زردشت باشد ، وبلبل وفاخته را نیز بهمین نام نامند ، وهرجانور خوش‌آوازرا هم گفته‌اند .» [۱]

منوچهری گوید :

صلصل شیرین زبان برجوزبن راوی شود
زند باف و **زند خوان** ، بربیدبن شاعرشود.

رشید وطواط گوید :

در توشاها محراب مدح خوان تو گشت
چنانکه‌باشد محراب **زند خوان** ، آتش.

کمال اسمعیل راست :

درآن‌میان که وداع گل و بنفشه کنی خبر ز نالۀ زارم به**زندخوان** برسان.

زند وان ـ بمعنی زند باف وزند خوان[۲] ضبط کرده‌اند[۳].

معنی دیگری که (زند)[۴] درتازی وپارسی دارد استخوان مچ دستست .

عطار گوید :

خصم چوبر گ رزان، زردپا اوفتاد دست‌خودازخون‌خصم‌سرخ‌مکن‌تابه‌زند.

✡ ✡ ✡

خاورشناسان نیز از آنکتیل دو پرون **Anquetil Duperron** و دارمستتر **Darmesteter** ومیشل بر آل **Michel Bréal** و غیره اصطلاح زند اوستا ـ **Zend Avesta** و یا خود زند **Zend** را در موارد کتاب اوستا و زبان اوستایی بکار برده‌اند . دارمستتردر کتاب خود نویسد[۵] : « مستشرقان باین زبان (اوستایی) نام **زند** را داده‌اند ، ولی این‌وجه تسمیه باطلست، چه ـ چنانکه خواهیم دید ـ این واژه هر گزمعنی یك‌زبان

۱- برهان ، انجمن آرا. ۲ـ و نیزرك. بیت مسعودسعد در ص۲۱۲.
۳ـ و نیز زنددان (دانندۀ زند) . رك. قول هنینگ در ص۲۱۳.
٤ـ بفتح اول وسکون دوم وسوم. ۵ـ Z.A. vol. p. XXXIX.

نداشته.» وچند سطر بعد گوید : «وما همان اصطلاح معمولی (زند) را بکار میبریم بدون اینکه ارزشی ، جزبعنوان یك اصطلاح قراردادی ، برای آن قایل شویم.»

پازند پا ازکلمهٔ اوستایی پئیتی [اوستایی] بمعنی ضد[1] و صاحب است . زند نیز که ازکلمهٔ ازنتی اوستایی است[2]، پس پائیتی‌ازنتی باید اصل اوستایی این واژه باشد و آن عبارتست از زبان پهلوی بدون لغات آرامی (هوزوارش) . بدیهی است که نشأت این زبان پس‌ازتاخت و تازتازیان وشاید در قرنهای دوم وسوم هجری صورت گرفته ، بدین‌طریق که آنچه‌ازلغات هوزوارش درمتن پهلوی‌بکار میرفته‌بیرون کشیدندوبجای آنها لغات پارسی گذاشتند . بنابراین پازند خود تفسیریست برای زند (تفسیراوستا) ـ چنانکه مسعودی نیز بدین قسمت اشاره کرده است[3] . اما باید دانست که در موقع برساختن پازند ، کاملا رعایت زبان پهلوی نشده ، بلکه زبان مزبور تاحدی زیرنفوذ زبان پارسی واقع شده است .

ازآنچه گذشت مستفاد گردید که پازند زبانی است واسطهٔ میان زبان پهلوی و پارسی کنونی . متون پازند را گاهی بخط اوستایی مینوشتند و گاهی هم بخط پارسی . بدیهی است که‌آنچه بخط پارسی نوشته شده ارزشی ندارد زیرا احیاناً کلماتی پیش میآید که ما مأنوس نیستیم و بهیچوجه ازروی این خط نمیتوانیم آنرا بخوانیم چه نارساست ، بعکس‌آنچه که بخط اوستایی نوشته‌اند . برای مثال کتاب (مینوخرد) را یاد میکنیم که از کتب دینی ایرانیان است که متن پهلوی‌آن موجود است وهم اززمان قدیم بزبان‌پازند نیزنوشته شده‌وآنرا بشخصی موسوم به‌نریوسنگ(لغةبمعنی پیك‌مردان،ازفرشتگان‌حامی وحی اهورامثل‌جبرائیل[4])منسوب‌میدارند. نریوسنك یکی‌ازدستوران بزرك قرن ۱۲میلادی بوده که در حوالی گجرات میزیسته ویسنا را به سانسکریت ترجمه کرده است. گویا هموباشد کـه مینوخرد را ازپهلوی بزبان پازند درآورده است وارزش‌آن هنگامی معلوم

۱ـ درمثل پازهر. ۲ـ که شرح آن گذشت.

۳ـ کتاب مروج الذهب مصحح عبدالحمید ج ۱ ص ۱۹٤ ، منتهی پازند را بتصحیف «بازید» چاپ کرده‌اند. ٤ـ همین کلمه است که بعدها (نرسی) شده .

میگردد که با متن پهلوی مقایسه شود، وچون با خط اوستایی نوشته شده آنرا بخوبی میخوانیم واشکالی در آن موجود نیست [۱].

همچنین امروزه مقداری از نبشته‌های پازند که قسمتی از آنها را میتوان تفسیر برخی از قطعات خرده اوستا شمرد وادعیه ورسالات و کتب بسیار بهمین زبان (پازند) در دست داریم.

گذشته ازاین اسناد پازند گنجینه‌ایست از واژه‌ها و ممکن است خواستاران زبان پاك وبی آلایش پارسی را از کلمات بیگانه تا حدی بی نیاز سازد [۲].

در کتب وفرهنگهای پارسی درمورد پازند نیز تعابیرصحیح وسقیم بسیار آورده‌اند. اسدی درلغت فرس نوشته : «پازند اصل کتابست وابستا گزارش.». آذری طوسی در شرح قصیدهٔ حبسیهٔ خاقانی [۳] نویسد [۴] : «زند کتاب شریعت زردهشت است و پازند شرح آنست واستا بفتح همزه و سکون سین مهمله شرح الشرح است ! » مؤلف برهان و انجمن آرا نوشته‌اند: «پازند بروزن پابند، تفسیرزند باشد وزند کتاب زردشت است (!) وبرعکس اینهم گفته‌اند یعنی زند تفسیر پازند است (!) و بعضی دیگر گویند زند و پازند دو کتابند از تصنیفات ابراهیم زردشت(!) درآیین آتش پرستی - ودیگری میگوید که ترجمهٔ کتاب زند است وبا زای فارسی هم آمده است . »

بی مناسبت نیست فقه اللغهٔ عامیانه‌ای که در بعضی از فرهنگها برای پازند آمده، نقل کنیم:

درفرهنك فارسی بفارسی خطی که مؤلف آن شناخته نیست ودرعهد زندیه تألیف شده ومتعلق بکتابخانهٔ علامه دهخداست ، ذیل «زارتشت» آمده : «... برخی را رای این است که بعداز ظهورملت احمدی و غلبهٔ اسلام درایران مجوس زند و پازند را بدوطایفهٔ معتبر از احشام (؟) سپردند که بکوههای صعب المسالك برند ، و اگرتوانند نگاه دارند والابقلل

۱- خرده اوستا ص ۲۵ و ۲٦.

۲- خرده اوستا ص ۲٦.

۳- بمطلع : فلك کژروترست ازخط ترسا مرا دارد مسلسل راهب آسا.

٤- رك . مجموعهٔ اشعة اللمعات ص ۳۸۹.

جبال دفن کنند وچنان کردند، وآن دوطایفه که دو کتاب را برده بودند بطایفهٔ «زند» وطایفهٔ «پازند» بنام آن دو کتاب مشهورشدند، وایشان همان‌اند که بعداز نادرشاه از آن سلسله محمد(؟) کریم خان‌زندبپادشاهی‌علم گردید ... واکنون زندهم بچند طایفه منشعب شده است وپازند نیزطایفهٔ مشهوری میباشند.»[۱]

درغیاث‌اللغات آمده[۲]:

«پاژند، بفتح زای فارسی، آلتی‌است آهنی که بدان‌آتش را بشکنند و بگیرند، وبمناسبت همین معنی نام تفسیرژند که کتاب زرتشت است دربیان دین[۳] آتش پرستی.»

در میان مورخان اسلامی مسعودی درمورد (پازند) نیزبمفهوم اصلی نزدیك شده و نوشته است[۴]: «[الفرس] سموا التفسیر [تفسیر اوستا] زیدا (زند)، ثم عمل [زردشت] للتفسیر تفسیراً، و سماه بازید (پازند).» بعدها (پازند) را کتاب آسمانی زرتشتیان محسوب داشتند.

فرخی گوید:

زو دوسترم هیچکسی نیست وگر هست
آنم که همی گویم پازند قرانست.

لبیبی گوید:

گویند نخستین سخن از نامهٔ پازند
آنست که: «با مردم بداصل مپیوند.»

بدیهی‌است که«پازند» نامه‌ای ویژه نبوده‌است ودرسرهیچیك از کتب پازند موجود هم چنین سخنی نیست، بلکه گوینده خواسته است پندی را که منتسب به زرتشتیان میدانسته، نقل کندلذاآنرا با قید(گویند)آورده است.

۱ــ پیداست که این وجه اشتقاق برای اثبات اصالت وقدمت «زندیه» پس‌ازظهور کریم خان‌زند ساخته شده.

۲ــ ذیل: پاژند. ۳ــ درمتن چاپی: بیاوین.

۴ــ مروج الذهب مصحح عبدالحمید ج ۱ ص ۱۹۴.

سیف اسفرنك درین بیت«پازند» را برابر«بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم» آورده :

دانم که‌چو اندیشه کنی خوب‌شناسی   پازند زبسم الله والحمد ز اردم[۱] .

***

زند وپازند نیز اغلب باهم استعمال شده‌اند : برهان نویسد[۲] : « کتاب زند و پازند که بزعم فارسیان بوحی بزردشت نازل شده‌است در پوست دوازده هزار گاو که منقش بطلا ولاجورد بود درقلعهٔ استخرمدفون ساختند . » وهم دربرهان آمده[۳] : «بعضی دیگر گویند زند وپازند دونسك‌اند از صحف ابراهیم ! یعنی دوقسم از اقسام آن . » «وژند و پاژند هم آورده‌اند . »[۴]

ناصرخسرو گوید :

ای خوانده کتاب **زند و پازند**   زین خواندن زند تا کی و چند ؟

وشیخ عطار راست:

و آنکه مسیح جهان هست نوآموز او

خوب نیاید ازوخواندن **پازند و زند**.

در فرهنگهاعلاوه برمعانی‌فوق معنی‌دیگری برای زند وپازند قایل‌شده،نوشته‌اند: «زند چوبی باشد که خرادان بربالای چوب دیگر گذارند ، وچوب زیرین‌را مانند برماه[۵] بعنف بگردانند تا ازآن هردوچوب آتش بهم رسد ، وچوب بالا را **زند** وپایین را **پازند** گویند .»[۶] درعربی نیز«زند» بچوب بالا و«زنده» بچوب پایین اطلاق میشود[۷] .

***

مؤلف بیان الادیان نویسد[۸] :

۱ــ دربرهان آمده : «اردم ، نام سوره های بزرگست از کتاب زند و پازند .» ورجوع بلغت نامهٔ دهخدا شود ، اما حقیقت‌آن معلوم نشد.   ۲ــ ذیل (زارتشت) .
۳ ــ ذیل (زند) .   ٤ــ رك . فرهنگهای پارسی ومخصوصاً انجمن‌آرا، ذیل: وندیداد.   ٥ــ افزاریست درودگرانرا .   ٦ــ برهان ، انجمن آرا .
۷ــ شرح قاموس ، تاج العروس .   ۸ــ ص ٥ .

«در آنجا (فارس) کتابی است که **زردشت** بیرون آورده است به سه باب: **زند و پازند و اوستا** (!)، وابتدای آن کتاب این لفظهاست: «فی گمان هی رستخیز هی بهستی هرمزد وامشاسپندان.» معنی این لفظها آنست: بی گمان باش بروز رستخیز، وبی گمان باش بهستی ایزد تعالی وفرشتگان او.»

بدیهی است که زند وپازند واوستا، سه باب ازیك کتاب نیست، و عبارت مسطور هم بزبان اوستایی نیست بلکه بپازند (پهلوی بی هوزوارش) است، واینکه مؤلف مزبور نوشته است که ابتدای آن کتاب چنین آمده است، برای آنست که درادعیهٔ پازند، بعد ها نظایراین عبارت را افزوده، درستایشها و نمازها میخوانده‌اند. اما متن این عبارت دراصل باید چنین باشد: اپی گمان بی ا[1] رستخیز، ا[1] هستی اوهرمزد ا[1] امشاسپندان.»[2]

همین مؤلف درجای دیگر نوشته[3]: «مغان گویند ما را پیغامبری بوده است زردشت نام که این شرایع آورده است، وسه کتاب آورد که آنرا **زند و پازندو اویستا** خوانند، ودر آن کتابها الفاظی است نامفهوم[4]، لیکن گروهی از ایشان آنرا تفسیر و تأویل نهاده‌اند.»

***

در قابوسنامه باب بیستم«اندر کارزار کردن»آمده[5]:

«ناطق حی، ناطق میت، حی میت، یعنی فرشتگان، و آدمیان، و وحوش وطیور. ودر کتابی خوانده‌ام از آن **پارسیان** بخط **پهلوی**، که **زردشت** را گفتند: جانور چند نوعست؟ هم برین گونه جواب داد، گفت: «زبانی گویا و زبانی گویا میرا وزبانی میرا.»

بدیهی است که انتساب جملهٔ فوق بزرتشت، مؤسس مزدیسنا ــ که نمونهٔ گفتار

۱- بضم. ۲ــ امشاسپندان وامهرسپندان هردو درپهلوی آمده. ۳ــ ص۱۷.
٤ــ چون زبان اوستایی حتی دراواخر زمان هخامنشی متروك مانده بود ودرعصر ساسانی حتی‌موبدان نیزازفهم مطالب کتاب مقدس، آنسان که باید، عاجز بودندچنانکه گزارش پهلوی که در عصر ساسانی نوشته‌اند پرازاشتباه است. ۵ــ مصحح آقای نفیسی. تهران ۱۳۱۲ ص ۷۱.

اودر گاتها (بزبان اوستایی کهن) دیده میشود - بهیچوجه صحیح نیست ودر اعصار اسلامی غالب تعلیمات دینی را که در کتب پهلوی و پازند درج شده ، مستقیماً بشخص زرتشت نسبت داده‌اند .

اشتقاق - در جملهٔ منسوب به زردشت سه کلمه آمده است باضافهٔ حرف عطف[۱] . نخست زبانی یا زیا[۲] ، دوم گویا (که دوبار آمده)،سوم میرا (که نیز دوبار آمده).

«گویا»صفت فاعلی[۳]ازمصدر گفتن است بمعنی گوینده، و«میرا»صفت فاعلی[۳]ازمردن، میرنده . اما کلمهٔ نخستین باید زیانی (زیان ی) باشد . جزو اخیر «ی» همان کسره‌ایست که امروز در آخر مضاف و موصوف در آوریم ، و آن در پهلوی بصورت « ی » تلفظ میشده است .

اما«زیان» خود مرکب‌است ازریشهٔ مصدری «زی» (در زیستن) و«ان» پسوند فاعلی چنانکه «گریان»نیز از گری (در گریستن) و«ان» پسوند فاعلی ترکیب یافته است.«زی» ازریشهٔ اوستایی جیویه**Jîvya** وجویه **Jvaya** وجویه **Jvya** (زنده)وگی**gay** (زندگی کردن)است که در اوستای متأخرجیوئیتی**Jivaiti** ودرسانسکریت جیوا**Jîvà** وجیوتی **Jîvati** ودرپارسی باستان جیوا **Jîvâ** ودرپهلوی ژیوت **zhîvet** (زید=زندگی کند) وژیوستن**zhîvastan**(زیستن) وژیوندك **zhîvandak** (زنده) [۴]، ودرپارسی کنونی‌زنده زندگی ، زیست وزیستن آمده .

اما «زیان» بهمین معنی زینده و زیست کننده در فارسی آمده : « چندان خورکت **زیان** دارد ، چندان مخورکت زیان دارد . » (رشید وطواط . حدائق‌السحر بیان تجنیس تام‌ص٦)ترکیب «زیانی گویا» مرکبست‌ازموصوف«زیان»وعلامت موصوف « کسره = ی» وصفت « گویا» .

۱- درپهلوی حرف عطف اُ (u =) وهنوزهم درفارسی وهم درلهجه‌های‌محلی بجای و(واومفتوح) اُ (مضموم) تلفظ کنند. درقابوسنامه چاپ بمبئی‌حرف‌عطف نیامده.

۲- طبق نسخه بدل . ۳- یا صفت مشبهه .

٤- Bartholomae, Altiranisches Wörterbuch . S. 609- 610.

تصحیح جمله ـ بنابرآنچه گفته شد جملهٔ مورد بحث را میتوانیم بوجه ذیل تصحیح کنیم :

«زیانی گویا او زیانی گویا میرا او زیانی میرا.»

وبنابرین طبق ترجمهٔ عنصرالمعالی کیکاوس «زیانی گویا» برابرست با حی ناطق، و«زیانی گویا میرا» با [حی] ناطق‌میت[1]، و«زیانی میرا» با حی میت.

چون بعدها « زیان » از استعمال افتاد و متروك شد مفهوم آن دیگر برای پارسی زبانان شناخته نبود و از سوی دیگر تر کیب « گویا زبان » رایج بوده است ، چنانکه فردوسی گوید :

نه گویا زبان و نه جویا خرد　　زهـر خاشه‌ای خویشتن پرورد .

یا :

نه گویا زبان و نه جویا خرد　　زخـار و زخـاشاك تن پرورد.

بنابرین «زیان گویا» به «زبان گویا» تحریف شده‌است .

بنابر آنچه گفته شده اگر بخواهیم جملهٔ منقول را بپهلوی بگردانیم ، چنین می شود :

Zhîvandak î gôwâk, u zhîvandak î gôwâk - mîrâk , u zhîvandak î mîrâk . [2]

تاریخ اجمالی اوستا وزند

در خاتمهٔ این مبحث تاریخ تألیف و تدوین اوستا را باختصار ذ کرمیکنیم :

زرتشت پیامبر مزدیسنا ، اصول آیین خویش را در قطعاتی منظوم ابلاغ کرد وشا گردان و نخستین پیروانش نیز سرودهایی مشابه‌آنها ساختند[3] ، ونظم ونثررا بهم پیوستند، ومجموع این سرودهاست که

۱ـ درمتن قابوسنامه «حی» نیامده است .

۲ـ برای تفصیل بیشترواطلاع ازمفهوم فلسفی این عبارت ، رك. مقالهٔ «عبارتی‌از قابوسنامه» بقلم نگارنده درمجلهٔ یغما ۱: ٤ ص ۱۸۰ـ۱۸۵ .

۳- Meillet , Trois Conférences . p . 15 - 17 .

بنام «گاتها» نامیده میشود[1]. بعدها روحانیان زرتشتی احکام و مراسم و آداب دینی را با تغییراتی که پس‌از زرتشت درآیین بعمل‌آمده بود، بضمیمهٔ سرودهای باستانی که در میان ایرانیان پیش‌ازظهور زرتشت معمول بود، با تغییرصیغه وتصرف درعبارات بصورت یسناها ویشتها منتشر کردند[2]. یشتهای قدیمی نیز مانند گاتها ترکیبی از نظم و نثر می باشد[3].

گلدنر یشتهای ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۱۹ وسروش یشت (یشت ۲۷) را یشتهای اصلی وقدیمی‌وبقیه را فرعی ومتأخرمیداند[4]. کریستنسن سه‌یشت ۱۰، ۱۹ و ۵ را مورد تدقیق قرار داده[5] معتقد است که یشت ۱۰ (مهریشت) اقدم آنها است، چه درآن‌اسامی سغد، مرو، خوارزم وآریا ذکرشده و ازشهرهای قسمت غربی و جنوبی ایران نامی در میان نیست. سپس یشت ۱۹ (که مختص به خوارنه «فره» است وبخطا بعدها زام یشت «یشت زمین» نامیده شده) اهمیت دارد، چه در آن اطلاعات سودمندی ازناحیهٔ جنوب شرقی (سیستان) مندرج است، مع‌هذا این امردلیل قطعی‌اسناد یشتهای مزبور بعهد پیش از هخامنشی نمیشود، و میتوان گفت که مؤلفان آنها در عهد هخامنشی میزیسته وفقط قسمت خاوری ایران را می‌شناخته‌اند.

یشت ۵ (اردوی سوریشت) که مختص اردویسوراناهیتاست، از قسمتهای شرقی وغربی هردویاد میکند، و کریستنسن‌ازشرحی که دریشت مزبور راجع به اناهیتا (ناهید)

---

۱ ـ قسمت نثر بعدها از میان رفته وفقط نظم باقی مانده است. رك. گاتها. پورداود ص ۶۱-۶۳.

۲ـ وگاتها نیزضمیمهٔ یسنا شد.

۳- Christensen, Etudes sur le Zoroastrisme de la Perse Antique. p. 11.

٤- Ibid. p. 5.

٥- Christensen, Quelques Notices sur les plus anciennes périodes du Zoroastrisme (Acta Orientalia, 1V, p. 106 sqq).

آمده احتمال میدهد که آن درعهد اردشیر دوم هخامنشی (۴۰۴-۳۵۸ ق. م.) تألیف شده [۱].

ونیز محقق مزبوراز روی قراین زبان شناسی یشتهای ۱٤، ۸ و۱۷، یسنای ۵۷ و ۹-۱۱ را ازبخش‌های کهن وعهد تألیف آنها را پس از عصر نگارش یشت ۵ وپیش از پایان عهد هخامنشی وباقرب احتمالات سدهٔ چهارم ق. م. میداند [۲]؛ وهم اودررسالهٔ «نخستین بشر ونخستین شاه‌درتاریخ اساطیری ایران» استنتاج می کند که یشت ۱۳- که در باب تاریخ افسانه‌یی ازمنهٔ ماقبل زرتشتی نگارش یافته - از یشتهای ۵،۹،۱۵،۱۷ و۱۹ اقدم است [۳] ویشت۹ را متعلق بسدهٔ اول میلادی میداند [۴].

بارتولمه یشت ۱۵ (رام یشت) را ازآثارمتأخرمحسوب‌می‌دارد، و کریستنسن‌عقیدهٔ اورا دربارهٔ بندهای ۱-۵و۳۸-۵۸ آن که نثری مخلوط با اندکی نظم می‌باشد میپذیرد، ولی بندهای ۶-۳۷ را باقیماندهٔ قسمت اصلی یشت مزبوروقدیمی میداند و از مندرجات بندهای ۷،۱۱،۲۱ وغیره حدس میزند که قسمت‌اصلی یشت مزبورمتأخراز دیگریشتهای قدیمی ولی محققاً اقدم ازیشت ۹ میباشد [۵]، وهم اویشت ۱٦(دین یشت) را از عهد اشکانی بسیار قدیمتر نمیداند [۶].

بدیهی است که قطعات اوستا نخست سینه بسینه میگردید و سپس بخطی نوشته شد، ودرهرحال‌بعقیدهٔ گروهی‌دراواخرعهدهخامنشی‌اوستامدون‌ومرتب بوده‌است [۷] وبسیاری ازنویسندگان ومورخان عظمت اوستای موجودعهد هخامنشی را تصدیق کرده‌اند [۸]. از

۱- Christensen, Etudes sur le Zor. p. 2-7.
۲- Ibid. p. 7.
۳- Ibid. p. 10-11.
٤- Ibid. p. 40.
۵- Ibid. p. 41 - 42.
٦- Ibid. p. 42., Christensen, Les Kayanides, p. 14 - 16.
۷ - رك. پورداود. گاتها چاپ اول‌ص ٤٦.
۸ - رك. نامهٔ تنسر ص ۱۱؛ تاریخ طبری ج ۱ ص ٤۰؛ تجارب الامم ابوعلی مسکویه ص ۵۳؛ فارسنامهٔ ابن بلخی ص ٤۰.

اوستای مزبور طبق سنت و نقل مورخان دو نسخه در عهد هخامنشیان موجود بود : یك نسخهٔ آن در(دژنپشتك) یا (گنج نپشت) یعنی دبیرخانهٔ شاهنشاهی در استخر[۱] (بقول استاد هنینك ، باتکای بروایت فارسنامهٔ ابن بلخی در نقش رستم)[۲] و نسخهٔ دیگر در (گنج شیپیکان)[۳] مضبوط بود . [۴]

چون اسکندر در ۳۳۱ ق.م. سپاهیان داریوش را شکست داد وازراه شوش به تخت جمشید رسید وکاخ شاهی را سوخت طبق روایات درآن میان نسخهٔ اوستای دژنپشتك نیز سوخته شد و نسخهٔ گنج شیپیکان را نیز بفرمان وی بر گرفتند و بزبان یونانی ترجمه کردند[۵] .ولی غالب محققان این‌روایت را رد کرده‌اند[۶]. نیزطبق روایات درعهد اشکانیان ، ولخش(ظاهراً بلاش اول۵۱ـ۷۸ م.)[۷] که مردی دیندارو پارسا بود بفرمود تاقطعات‌متفرق اوستا را گردآوردند . گیرشمن این روایت را رد میکند [۸] .

اندرآس معتقد است که فر گرد اول وندیداد در عهد مهرداد اول‌اشکانی (۱۷۴ - ۱۳۶ق. م.) تدوین‌شده، و کریستنسن‌می‌نویسد که زبان‌وسبك نگارش‌وندیداد مؤیدآنست

۱ـ نامهٔ تنسر ص ۱۱ ؛ ارداویرافنامه تألیف نگارنده ص ۲۲ ؛ تاریخ طبری ج۱ص ۴۰۰ ؛ تجارب الامم ص ۵۳ .

۲ـ رك . مقالهٔ دکتریارشاطر. مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات ۵:۱ـ۲ ص۲۳۹.

۳ – بقولی در گنجینهٔ شیز مقر آتشکدهٔ آذر گشنسپ . رك . بخش ٤ بهرهٔ ۲ (آذر گشنسب) .

٤ـ پور داود . یشتها ج ۲ ص۲٤۷ـ۲٤۹.

٥ـ دینکرد، کتاب سوم ؛ نامهٔ تنسر ص ۱۱ ؛ اردا ویرافنامه تألیف نگارنده ص۲۲ وتاریخ سنی ملوك الارض ص ۱۸ .

٦ـ رك. گیرشمن ایران از آغاز تااسلام. ترجمهٔ م. معین ص۲۷۲ .

۷ـ وبقولی بلاش سوم (۱٤۸ - ۱۹۱ م.).

۸ـ ایران ازآغازتا اسلام . ترجمهٔ م. معین ص ۲۷۲ .

جدول پنجم

تدوین اوستا بترتیب تاریخ

گاتها (۱۷ فصل از یسنا)	عهد ظهور زرتشت، ماقبل هخامنشی (بین سدهٔ یازدهم وسدهٔ ششم ق . م.)
یشت ۱۰ یشت ۱۳ یشت ۱۹	عهد ماقبل هخامنشی یا اوایل عهد هخامنشی .
یشت ۵ ، پس از ۴۰۴ ق. م. یشت ۱۷ یشت ۸ یشت ۱۴ یشت ۹_۱۱ یشت ۵۷ یشت ۱۵، بندهای ۶_۳۷ .	عهد هخامنشی ، ومحتملا سدهٔ چهارم ق . م .
وندیداد ، درحدود ۱۴۷ ق. م. یشت ۹، درحدود سدهٔ اول میلادی	عهد اشکانی .
یشت ۱۶	عهد اشکانی یا متأخر از آن [1].
خرده اوستا	عهد شاپور دوم (۳۰۹_۳۷۰ م.) [2].

۱_ Christensen, Etudes sur le Zoroastrisme de la Perse Antique. p. 44-45.

۲_ درجدول کریستنسن ، ذکر گاتها در اول وخرده اوستا در آخر نیامده است ، و ما این دورا بجدول افزودیم .

که همهٔ این کتاب دینی دراوایل عهد اشکانی تألیف یافته [۱].

بنابروایات دیگر اردشیر پاپکان، مؤسس سلسلهٔ ساسانی(۲۲۴-۲۴۱م.) موبدان‌موبد تنسر را دستورداد تا مجدداً اوستا را تدوین کند واوچنین کرد و اوستا را در گنج شیپیکان نگاهداشته بنشر معارف آن پرداخت[۲]. در زین‌الاخبار گردیزی درذکر (ملوك ساسانیان) گوید[۳]: «اردشیر الجامع بن بابك ... وجامع‌ازبهر آن خواندندی اورا که همهٔ دانایان‌پارس را جمع کرد و فرمود تا کتابهای مغان که ضایع شده بود جمع کنند.» گویند پس از اردشیرپسرش شاپوراول (۲۴۱-۲۷۲ م) بفرمود تا مطالب مربوط بعلوم پزشکی ونجوم و جغرافی و فلسفه را از کتب هندی و یونانی اقتباس کنند و ضمیمهٔ اوستا سازند[۴]. بعض محققان این روایات را نیزدرست نمیدانند[۵]. پس ازاوشاپوردوم پسرهرمز(۳۰۹-۳۷۰ م.) بعلت اختلافی که درمذهب ایجاد شده بود دستورداد تاآذرباد مارسپندان [۶] اوستا رامرور

۱ - Christensen, Etudes sur le Zor. p. 43-44. و نیزایران. ساسان. ص۲۹۴. آقای پورداود نوشته‌اند: «بعقیدهٔ دانشمندآلمانی اندرآس ... فرگرد اول وندیداد درعهد مرداد اول اشکانی انشاء شده بمناسبت اینکه خوارزم وطن اصلی اشکانیان بوده، ایران ویج قدیم راکه ازآن همان خوارزم اراده شده در سرممالك دیگرجای داده‌اند بنظر نگارنده دلیلی که دانشمند مرحوم ازبرای عقیدهٔ خودآورده‌قابل تردید است، هرچندکه خود مسئله‌درست وامروزه بیشتردانشمندان ایرین ویجه‌وخوارزم را یکی میدانند. درزمینهٔ اوستااینگونه دلایل تاریخی شبیه بدلیل اندرآس ذکر کردن بسته بجرأت شخصی است» رك. یسنا ج ۱ ص ۴۲ ج ۲.

۲- دینکرد کتاب سوم بند ۶-۸.

۳- زین الاخبار بتصحیح آقای سعید نفیسی(پیام نو۳:۳ص۱۷).

۴- کریستنسن این روایت را بدین طریق تعدیل میکندکه بخشهای الحاقی نتیجهٔ قرایح ایرانیان بودکه‌درتحت تأثیرافکاریونانی نوشته شد، اما نفوذ افکارهندی درازمنهٔ متأخرتررسوخ کرده است. ایران. ساسان ص ۸۸.

۵- رك. ص ۲۲۴ (قول گیرشمن).

۶- رك. ص ۱۰۲-۴۱.

وتجدید نظر کند و اختلافات را با ارائهٔ حجتی قاطع برطرف سازد[۱] و باقرب احتمالات هم اوست که از بخش‌های مختلف اوستا برای رفع احتیاج بهدینان مطالبی اقتباس و مجموعهٔ (خرتك اپستاك [illegible] (= خرده اوستا) را تدوین کرده است[۲] (رجوع بجدول پنجم شود).

اما زند (تفسیر اوستا) ـ ازهمان اوایل رواج مزدیسنا تفسیری، برای شرح وتعبیر مشکلات اوستا، بزبان اوستایی نگاشته شد[۳]، این تفسیر نیز طبق روایات درحملهٔ اسکندر دچارسرنوشت اوستا گردید. بعدها که روحانیان زرتشتی مشغول تدوین اوستا شدند تفسیر آنرا نیز تاحدی که مقدوربود گردآوردند. قسمتی ازهمین تفسیر درمتن اوستا وارد شده آن چنان بااصل مخلوط گردیده که متن منظوم بسیاری ازقطعات اوستا را بهم زده است ونمونهٔ تفسیرمزبوردراوستای موجود دیده میشود. بعدها این تفسیررا بزبان پهلوی گردانیدند. طبق روایات دینی درزمان ولخش مذکور، تفسیر اوستا یعنی زند بزبان پهلوی (اشکانی) آغازشد وسپس درعصرساسانیان بلهجهٔ پهلوی(ساسانی) درآمد ودورهٔ تألیف زند تا اواخر آن عهد طول کشید[۴]. مارکوارت گوید در دینکرد اشاره شده است که خسرو پرویز (۵۹۰ـ۶۲۸م.) هوشیارترین موبدان‌را فرمودتا تفسیری براوستانویسند[۵]، وهم مارکوارت درتفسیرفصل اول وندیداد اشاراتی راجع باحوال سیاسی ایران پس‌ازآنکه حدود ایران‌و روم را خسرو وقیصرمعین وثابت کردند، یافته است[۶].

کریستنسن نام بعض مفسران وشارحان‌اوستا را درزمان ساسانیان که نام‌آنان در

۱ـ گاتها ص ٥٤.

۲ـ خرده اوستا ص ۲۵ـ۲۶ وص ۳۰ـ٤۱.

۳ـ چنانکه دراغلب ادیان این‌کار انجام شده.

٤ـ نام مزدك بامدادان معاصر قباد (٤۹۰ ـ ۵۳۱ م.) در تفسیر مزبور آمده ـ رك. ص ۱۳۷.

۵ـ ایران. ساسان. ص ۳٤۹ بنقل ازایرانشهرمارکوارت ص ۱٦۳.

٦ـ ایران. ساسان. ص ۳٤۹.

تفسیر اوستا و کتب دینی پهلوی آمده چنین ذکر میکند: ابهرك ـ مگوشنسب (مگو گشنسب) ـ گو گشنسب ـ کی‌آذربوزذ ـ سوشیانس ـ روشن ـ آذرهرمزد ـ آذر فربغ ـ نرسی ـ مذو گماه ـ فرخ ـ افروغ ـ آزادمرد. و گوید ظاهراً اکثر آنان در اواخر عهد ساسانی میزیسته‌اند[۱].

۱ـ همانکتاب. ص ۲۸.

بخش چهارم

آیین مزدیسنا

آیین مزدیسنا

بباغ تازه کن آیین دین زردشتی
کنون که لاله برافروخت آتش نمرود. **حافظ**

دربخش دوم اصول تعلیمات زرتشت را مورد بحث قرار دادیم ۱ ، درین بخش بتفصیل از بعض مسایل مربوط بمزدیسنا که درادب پارسی مورد توجه است ، بحث میکنیم .

بهرهٔ ۱ - یگانگی و دوگانگی

اهورمزدا - اشتقاق اهورمزدا - خاصهٔ اهورمزدا - اهریمن - قوای نیکی : امشاسپندان، ایزدان - قوای شر: کماریکان ، دیوان - یکتاپرستی - سبب اسناد دوگانگی .

اهور مزدا خدای زرتشت دراوستا اهور مزده 𐬀𐬵𐬎𐬭𐬀 . 𐬨𐬀𐬰𐬛𐬃 **Ahura Mazda** نامیده میشود ودرسنگ نبشته‌های پادشاهان هخامنشی ائورمزده **Aurmazdah** خوانده شده . این واژه درادبیات پارسی هرمزد بفتح میم وهرمزد بضم میم و اورمزد و هورمزد وهرمز آمده است . درفرهنگهای پارسی علاوه بر آنکه این واژه ها را بمعنی خدا ضبط کرده‌اند آنها را مرادف با برجیس وزاوش بمعنی ستارهٔ مشتری گرفته‌اند و گویندگان پیشین نیز اورمزد را بهمین معنی استعمال کرده‌اند . ابوشکور بلخی گفته :

فروتر ز کیوان ترا **اورمزد** برخشانی لاله اندر فرزد ۲ .

سعیدطائی گفته :

امتعهٔ **اورمزد** راپس ازین دور **مشتریی** درهمه جهان بنماند .

وجه تسمیهٔ ستارهٔ مشتری بهرمزد درست معلوم نیست ، چه بین اهورمزدای ایرانیان (که خدای ما بعد طبیعی است) وزوس **Zeus** ۳ یونانیان و ژوپیتر **Jupiter**

---

(۱) رك . ص۱۰۷-۱۰۹. (۲) سبزه‌ای باشد درآب ومدام سبز باشد . درتازی آنرا ثیل خوانند. (لغت فرس اسدی) . (۳) ریشهٔ (زاوش) پارسی.

رومیان (خداوندان طبیعت) اساساً رابطه‌ای موجود نیست . اماوجوه ذیل را میتوان علت این وجه تشابه وتسمیه قرار داد :

۱ـ اهور مزدا نزد ایرانیان خدای اعظم‌ودررأس همهٔ ایزدان‌قرار دارد، و مشتری نیز ازبزرگترین سیارات بشمار میرود .

۲ـ تأثیر عقیدهٔ یونانیان ورومیان درمورد زوس وژوپیتر، درنتیجهٔ اختلاط یونانیان باایرانیان ونفوذ عقیدهٔ آنان در ایران باعث اطلاق اورمزد بمشتری گردیده، چه‌اهورا در نزدایرانیان‌پیش‌اززرتشت(چنانکه گفته‌شد)واسورا(درنزدهندوان)بهمان‌وارونه**Varuna** خدای آسمان اطلاق‌می‌شده ، وچون زوس‌وژوپیتر«مشتری» نیزخدای آسمان‌است، ازاین رو ممکن‌است این‌اطلاق رواج یافته باشد .

واژهٔ«هرمز» ومشتقات آن درپارسی، که‌درنظم‌ونثرغالبا بمعنی‌خداآمده است، پس‌از گذراندن چندین‌هزارسال بااین‌ترکیب درآمده ، نخست ازدوکلمهٔ آریایی بمعانی‌مختلف توسط پیامبرایرانی‌زرتشت اسم خدای یگانهٔ ایرانیان گردید،پس ازچندین قرن این واژه درزبان پارسی‌باستان یعنی‌زبان دورهٔ هخامنشی‌استعمال شد وپس‌ازآن‌بزبان‌پهلوی منتقل وازآنجا وارد زبان پارسی گردید .

از ترکیب این دو واژه خود قدمت وفرسودگی‌سفرچندین‌هزارسالهٔ آن پیداست. قرنهالازم بود که‌کلمهٔ اوستایی ترکیب مخصوصی‌بخود گیرد تااز ۵۲۰ ق. م. ببعد همواره بشکل معین (اورمزداه) زینت بخش سنگ‌نبشته‌های‌هخامنشی گردیده باشد، چه‌در گاتها که کهن ترین بخش اوستاست، واژهٔ مزبور دارای همان ترکیب پارسی باستان نیست . بارها«اهورا» و «مزدا» جدا ازیکدیگراستعمال‌شده است مثلا دریسنای ۲۸ قطعهٔ ۱ مزدا به‌تنهایی‌بمعنی‌خداآمده . درقطعهٔ ۸ همین یسنا «اهوره»نیز به تنهایی‌ذکرشده است . باز درهمین‌یسنا قطعهٔ ۵ نخست «اهوره» وپس‌از ذکرچندین‌واژهٔ دیگر مزدا آمده است . در قطعهٔ ۶ برعکس، اول «مزده» وپس‌ازچندین کلمه «اهوره» دیده میشود . درقطعهٔ ۲«مزده اهوره» استعمال گردیده است وهمین‌طور درسراسر گاتها ، هرجایی که این دو کلمه باهم آمده مزده مقدم براهوره است ، چنانکه درقطعهٔ۱۱ یسنای ۲۸ زرتشت گوید : « توای

مزده اهوره مرا ازخرد خویش‌تعلیم ده .... ». برعکس گاتها دردیگراجزای اوستاهمواره این‌دوکلمه باهم‌آمده اهوره مقدم برمزده‌است‌مگربطوراستثناء بتقلید گاتها(فروردین‌یشت بند ۱۴۶- زامیاد یشت بند ۹۲- وندیداد فر گرد۱۹ بند۳۴) مزده اهوره استعمال شده . همچنین در کلیهٔ سنگ نبشته‌های هخامنشی‌اهوره مقدم برمزده وپیوسته‌بدان است‌مگر استثناء درسنك نبشته‌ای ازخشایارشا درفارس که اهوره جدا از مزده یعنی : **Aurahia Mazdahia** دیده میشود .

میه نویسد [۱] : «نام خدای گاتها ، **Ahura Mazdâ** چنانکه میدانند کلمه‌ایست مرکب ، ودرایران بمنزلهٔ یك‌کلمه استعمال میشود ، کلمه‌ای که معنی مجازی وثانوی‌آن مورد نظراست . این‌کلمه در گاتها اغلب بصورت دوواژهٔ جدا گانه بکاررفته ، ویا لااقل‌نظم دوواژه بصورت معکوس‌دیده میشود یعنی کلمه درحالت فاعلی **Mazda Ahurô** بیش‌از **Ahurô Mazda** دیده میشود . همین عمل عادی خود کافی است که موضوع اختلافی راکه مؤلفان‌برای حفظ استعمال عادی وطرزنگارش آنها اتخاذ کرده‌اند ، ثابت کند .»

اشتقاق اهورمزدا

اهوره **Ahura** دراوستا واسوره **Asura** در ودای برهمنان، هردوازریشهٔ **asu** سانسکریت و**ahu** اوستاآمده بمعنی مولی وسرور [۲]. درنزد هندوان‌آسوره غالباًازخدایان بزرك بشماررفته ودرودا عنوان ولقب وارونه **Varuna** گردیده است [۳] . این عنوان در کتاب مقدس‌هندوان فقط چهاربارباتسان داده شده‌ولی دراوستاکلمهٔ اهوره‌بمعنی بزرك وسرور درمورد ایزدان مانند مهروآپم نپات آمده است [۴] ونیزهمین واژه در گاتها

۱- Meillet, Trois Conférences. p .14.

۲- زند اوستای دارمستتر،ج۱ص ۲۰-۲۱ .　　۳- رك . بخش۱ ص ۲۶-۲۷ .

٤- رك . مقدمهٔ های XIX ازج۱ زند اوستا : اهوراامانند وصفی برای بشریاخدا (صفت Apam Napât وMithra وخسروپادشاه)دریشتها XIX، ۷۷ استعمال‌شده. ونیزدرموقعی که ازشاهان سخن رانده میشود همین‌صفت آمده ، یشتهاV، ۸۵ -XIV ، ۳۹ . رك : Dyaus Asura Ahura, Mazdâ und die Asuras S. 84-87, von Brandke Erânische Alterthumskunde von Fr. Spiegel B. d. II.S. 21-82. ونیزباید دانست که(اهورانی) Ahurânî دراوستاصفت مؤنث آمده بمعنی سرور : رك . فرهنك بارتولمه ص۲۹۵ .

ودیگرجزوهای اوستا بمعنی امیروفرمانده وبزرك درموردانسان استعمال شده[۱]. درپهلوی آن را «خوتای» Xûtai ترجمه کرده‌اند[۲].

مزدا دراوستا، یسنای ٤۰ (هفت ها)، بند ۱ بمعنی حافظه آمده. درخود گاتها یسنای ٤۵، بند۱ بمعنی بخاطرسپردن‌وبیاد داشتن‌است. معادل‌این‌واژه‌درسانسکریت‌مذس mêdhas یعنی دانش وهوش است، بنابراین در هنگامی که با اهوره استعمال میشود، از آن معنی هوشیارودانا وآگاه اراده میکنند[۳]. درپهلوی نیز آنرا «داناك» dânâk ترجمه کرده‌اند[۴].

با ذکرنکات فوق نیك پیداست که اهورمزده بمعنی سرور داناست[۵].

میه نوشته[٦]: «اهوره Ahura کلمه‌ایست‌مشترك درهند وایرانی، وهمان asura وداست،وافزودن مزدا(ه) Mazdâ(h) به‌اهوره باید بسیارمقدم‌برعهدزرتشت‌صورت گرفته باشد. پادشاهان هخامنشی‌خدای بزرك را A(h)uramazdâ خوانده‌اند. سنك نبشته‌ها صریحاً آنرا تأیید میکنند ولی‌بهیچوجه نمیرسانند که این‌اهور مزدا ـ که خدای مشترك همهٔ ایرانیان‌بود ـ درنظرهخامنشیان مانند‌اهورمزدای‌زرتشت تجلی‌میکرده، پس‌نمیتوان استنتاج کرد که دین رسمی پادشاهان هخامنشی زرتشتی بوده.»

اهورمزده از طرف زرتشت اسم خدای یگانهٔ ایرانیان گردیده و بگروه خدایان

۱ـ رك. مهریشت بندهای ۲۵و٦۹ ـ یسنای ۲، بند ۵.

۲ـ دارمستتر. زند اوستا ج ۱ ص ۲۰ـ۲۱.

۳ ـ رك. کلمهٔ Mazdâh در Altiranisches Wörterbuch von Bartholomae

٤ـ زند اوستا ج ۱ ص ۲۰ـ۲۱.

۵ـ اهورمزدا را خاورشناسان بمعانی متعدد گرفته‌اند: سرچشمهٔ حیات «سرهانری Rawlinson در فرهنگ فارسی»، بسیار دانای سرمدی «Brockhaus Vand Sades 347»، دانای زنده «Haug, Essays, p. 83» رك. سیر تمدن ج ۱ ص ۲۹٦.

٦ـ Meillet, Trois Conférences, p. 25-26.

آریایی (دیوان) که هنوزدرهندوستان دارای مقام الوهیت بودند داغ بطلان زده دیورا که پیش‌از زرتشت در میان آریاییان بمعنی خدا بود ، غول و گمراه کننده خواند . ازآن هنگام درایران زمین خدا پرست را (مزدیسنا) ، و مشرك وپیرودین باطل را (دیویسنا) خواندند[۱] .

خاصهٔ اهورمزدا

اهور مزدا خدای متعال مزدیسناست . مهین فرشتگان «امشاسپندان» ویزتان[۲] (که شرح آنان بیاید)مخلوق‌اوهستند. او خالق اعلی ؛ دادار **dadhvaô, dâtar**[۳] میباشد . او عین قدرت و دانش است . همین دوصفت نام او (اهوره + مزده) را تشکیل داده‌اند[۴] .

اهورمزدا سرچشمهٔ‌خیراست، منشأ اشا **asha** میباشد. بالاترین‌اشون **ashavan** اوست . اشه واشون ، دواصطلاحیست که تقریباً غیرقابل ترجمه بنظرمی‌رسند ، زیرامبین افکار و مفاهیم بسیارند .

اشه (= ارته **arta**)[۵] یعنی خیر، تقوی (بهردومعنی اخلاقی ودینی) ودین راستین وسعادت کامل که دربهشت توسط اشه بدست میآید. اشون بمعنی موجود اشه‌آمده وازآن مؤمن کامل ، متدین بدین راستین وبهشتی «ازبهشت برخوردار» اراده شده ؛ بجای این‌دو واژه اکنون «تقدس» و«مقدس»مورد قبول‌شده است. (اشو)[۶] که درفرهنگهای پارسی آن‌را

۱- یشتها ج ۱ ص ۲۸؛ **Lommel , Die Religion Zarathustras** **S . 10 sqq** .

۲- دارمستتر آنان راخدایان فرعی **Les Divinités secondaires** مینامد . ج ۱ زند اوستا ص ۲۰ .

۳- از ریشهٔ **dâ** آفریدن ، دادن .

٤- زند اوستا ج ۱ ص ۲۰-۲۳ .

٥- که هردو ازیك ریشه‌اند.

٦- بفتح اول وضم ثانی .

بمعنی «بهشتی درمقابل دوزخی[۱]» گرفته‌اند[۲] از همین ریشه است[۳].

بهترین توصیفی که ازاهورمزدا شده ، درآیه‌ایست ازوندیداد فرگرد ۱۱ ، بند ۱ که خلاصهٔ اوصاف فوقست :

اهورمزده ، مائینیو سپنیشته ، دآتر گاائنام استوئیتینام ، اشائوم .

Ahura Mazda, mainyu spênishta, dâtar gaêthnâm astvaitinâm, ashâum یعنی : خدای دانا ، مینوی پاکتر، آفریدگار جهان مادی ، مقدس[۴] .

اهریمن در اوستا انگره مینیوه **Angra mainyava** آمده ، جزءِ اول بمعنی بد وخبیث است و جزءِ دوم همانست کـه درپارسی «مینو، منش» شده[۵]، مجموعاً یعنی خردخبیث وپلید . این کلمه درپهلوی اهریمن **Ahriman** (هوزوارش آن **ganna mainuk**) ودرپارسی بصورذیل استعمال شده است .

اهریمن :

بدین دلیل همی مانوی درست کند

که خیرهست زیزدان وشرز **اهریمن**(؟)

اهرمن :

روز درچشم من چو **اهرمن** است بند برپای من چو ثعبانیست .

(مسعود سعد).

۱- که درپهلوی وپازند «دروند» آمده .

۲- رك . برهان قاطع .

۳- رك . آیین زرتشت . لومل ص ۸۱ ببعد .

۴- برای اطلاع بیشتر راجع به اهور مزدا ، رك . مقالهٔ بعنوان **The Name Ahuramazda** بقلم **Roland G. Kent** در **Oriental Studies in honour of C. E. Pavry. p. 200-208** ونیزمقالهٔ **Ahura Mazda in Assyrian** بقلم **A. T. Olmstead** درهمان کتاب ص ۳۶۶-۳۷۲ .

۵ ــ مینو که در فرهنگهای پارسی بمعنی بهشت آمده درحقیقت بمعنی جهان معنی وعالم معنویست .

اهرامن :

ای ستمگرفلك ایخواهراهرامن من ندانم که چه افتاده ترا با من ؟
(ناصرخسرو).

آهرمن :

خجسته پی و نام او زردهشت که آهرمن بدکنش‌را بکشت.
(دقیقی) .

اهرن :

زیباترازپریست بیزم اندرون ولیك در رزمگاه باز ندانی ز اهرنش .
(سوزنی).

ونیز اهریمه ، آهرن ، آهریمن، آهرامن ، آهریمه وهریمن درفرهنگهای پارسی آمده است[1] .

منشأ کلیهٔ بدیها و زشتیها اوست ، هرچه در عالم پلیدی ، بدی ، تاریکی ، جهل وستم‌است از این مبدأ شر صادر شده است.

***

قوای نیکی (امشاسپندان و ایزدان)

امشاسپندان امشاسپند در اوستا امشه سپنته **Amesha-spənta** آمده مرکب ازدوجزء : جزءِ اول (امشه)نیزمرکب است از(أ)علامت نفی ومشه‌ازریشهٔ مر **mar** بمعنی مردن . جزءِ دوم سپنته یعنی مقدس[2]. مجموعاً بمعنی «جاودان مقدس»[3] است .

شمارهٔ امشاسپندان یا «مهین فرشتگان» هفت است کـه نام شش تای آنها در ضمن ماههای دوازده گانهٔ کنونی مندرجست :

۱ـ برهان ، انجمن ، جهانگیری ، غیاث ، فرهنك شاهنامه .

۲ـ اثر آن در(گوسپند = گاوسپنت [گاو « بمعنی مطلق چهارپا» مقدس]) باقی مانده .

۳ـ وبقول کریستنسن (ساسان. چاپ دوم. ص ٤٨): «جاویدان توانا» .

وهومنه Vohu Manah = بهمن (اندیشهٔ نیك).

اشه وهیشته Asha Vahishta = اردیبهشت (بهترین اشه Asha [رته Rta «نظم نیکو» یا «حقیقت»).

خشتره وئیریه Xshathra Vairya = شهریور (تسلط).

سپنته ارمئیتی Spənta Armaiti = سپندارمذ (پاکی روان).

هئوروتات Haurvatât = خرداد (کمال یا صحت).

امرتات Amərətât = امرداد[1] (بیمرگی)[2].

درآغاز پیدایش مزدیسنا، دررأس این شش، سپنتامینیو [Avestan script] (خردمقدس) قرارداشته است[3]، بعدها بجای اواهورمزدا را گذاشتند[4]، وگاه نیز بجای اهورمزدا سروش Sraosha را قرارداده‌اند[5].

در متون متأخرزرتشتی (پهلوی وپازند) ایزد بهرام را هفتمین و بهترین امشاسپند محسوب داشته‌اند[6].

در گاتها که قدیمترین قسمت اوستاست نام امشاسپندان بکرات ذکرشده است[7]. هریك ازامشاسپندان مظهریکی ازصفات اهورمزدا میباشد وحتی بوجهی شاعرانه بهریك

۱ـ زند اوستا. دارمستتر ج ۱ ص ۲۰-۲۵.

۲ـ رك. کریستنسن. ساسان. چاپ دوم ص ۴۸.

۳ـ خرده اوستا ص ۱۸۵-۱۸۷، ورك. کریستنسن. ساسان. ایضاً ص ۴۸.

۴ـ یشت دوم ویشت نوزدهم بند ۱۶.

۵ـ یشت دهم بند ۱۳۹، یسنای ۵۷، بند ۱۲ [رك. روزشماری درایران باستان بقلم نگارنده. سروش روز].

۶- Cf. P. J. de Menasce, La Promotion de Vahrâm, p. 7 et 13 et 15.

۷ـ اما درگاتها هنوزاین شش یا هفت امشاسپند دستهٔ بخصوصی نیستند و همچنین درآنجا دوایزد «سروش» و «اشی» را باز می‌یابیم که سابقاً درگرد «مهر» بودند. (کریستنسن. ساسان. چاپ دوم ص ۴۸).

ازاین مظاهرصفات الهی ، پاسبانی وحفظ قسمتی ازعالم هستی سپرده شده است تا در تحت امرخالق عالم بکارپردازند[۱]. درنظر گایگر آلمانی شش‌نام فوق ، شش‌مفهوم مجرد اخلاقی را میرسانند[۲] .

درفرهنگهای پارسی‌امشاسپند[۳]، امشاسفند[۳]، امهوسپند[۴]، وامهوسفند[۴] آمده است. دونام اول مبدل همان امشا سپنتهٔ اوستایی است ودونام اخیراز(امهرسپنت یا امهرسپند) پهلوی مأخوذاست[۵] که توسط کتب زرتشت بهرام بمؤلفان فرهنگها رسیده است . فرهنك نویسان این واژه‌ها را بمعنیٔ «فرشته وملك وسروش» گرفته‌اند[۶] .

زرتشت بهرام پژدو گفته :

ز امشاسپند آنکه بگزیده تر   بنزدیك یزدان پسندیده تر.

وهمو گفته است:

همه قد و بالای امهوسپند   بیاراسته همچو سرو بلند.

ایزدان ایزد دراوستا یزته **Yazata** ودرسانسکریت یجته **Yajata** صفتی است ازریشهٔ **yaz** بمعنی پرستیدن[۷] وستودن . یسنا (از بخشهای پنجگانهٔ اوستا) ویشت (هم ازبخشهای اوستا) نیز از همین ماده است، بنابراین‌یزته یعنی‌درخورستایش ، وبفرشتگانی‌اطلاق میشود که ازجهت رتبه ومنزلت دون امشاسپندان هستند .

۱ـ سیر تمدن ص ۱٦ .

۲ـ Ostiranische kulture im Altertum 1 . S . 22.

۳ـ «باشین نقطه‌داروسین بی‌نقطه وبای‌فارسی بروزن سیلابکن»(برهان،انجمن).

٤ـ «با هاوسین بی نقطه وبای فارسی بروزن اندوهمند» (برهان ، انجمن) .

٥ـ باتصحیف   ٦ـ برهان ، انجمن .

۷ـ فعل یز **yaz** درسانسکریت یج**yaj** ودرپارسی باستان ید **yad** (درسنك‌نبشتهٔ بهستان جزو **Bâgayâdi** نام یکی از ماههای فرس قدیم که بمعنی ستایش بغ است و بعدها مهرماه جای آنرا گرفته) و درپهلوی یشتن **yashtan** آمده . یچشن **yajishn** و یزشنه درپازند بمعنی ستایش وپرستش است .

در اوستا از صدها و هزارها ایزد گفتگو میشود[۱] و بمدلول کتاب مزبور ایزدان بدوقسمت : مینوی[۲] وجهانی[۳] تقسیم میشوند . اهورمزدا دررأس ایزدان مینوی وزرتشت دررأس ایزدان جهانی قرار دارند[۴].

بسا کلمهٔ (یزته) بتنهایی درمورد همهٔ فرشتگان بکاربرده شده . این واژه در پهلوی یزد Yazd آمده[۵]، وهمانست که درپارسی **ایزد** شده است .

در ادبیات پارسی ایزد بهیچوجه بمعنی فرشته نیست بلکـه فقط بمعنی خدا وآفریدگار کل‌است ودرحقیقت اطلاق خاص‌بعام شده است[۶] .

منوچهری :

ایزد امروز همه کار برای تو کند همه عالـم بمراد و بهوای تو کند.

خیام :

نی درخورمسجدم نه‌درخوردبهشت **ایزد** یارب گل مرا ازچه سرشت؟

حافظ :

گرمیفروش حاجت رندان روا کند **ایزد** گنه ببخشد و دفع بـلا کند.

در فرهنگهای پارسی‌ایزدرا «بکسراول وثالث وسکون ثانی» ازنامهای باری‌تعالی دانسته‌اند[۷] .

۱ـ یسنا ص ۲۴، خرده اوستا ص ۱۸۵ـ۱۸۶ .

۲ـ دراوستا مئینیوه Mainyava .

۳ـ دراوستا گئثیه Gaəthya (ریشهٔ گیتی وجهان و گیهان) .

۴ـ یسنا ج ۱ ص ۲۴ .

۵ـ شهر یزد و نام یزدگرد وایزد گشسب (از امرای بهرام چوبینه) از همین ریشه است .

۶ـ چه چنانکه گفته شد ایزد بخدا نیز اطلاق شده .

۷ـ رك . برهان قاطع . در انجمن آرا آمده : « ایزد بروزن‌خیزد، نام مبارك خداست ... ایزد بمعنی‌الله وترجمهٔ اوست بلکه الله ترجمهٔ ایزد است ... رشیدی نوشته که ایزد نام خداست ودروجه ترکیب این نام ازحروف گفته‌اند که چون مداراحوال عالم و عالمیان برطالع وسابع و رابع است که آنهارا اوتاد اربعه گویند ، پس این نام را ازین حروف ترکیب کردن تنبیه است برآنکه‌استقامت احوال عالم ازین اسم ومسمی است!» .

یزدان - جمع ایزد پارسی (و **Yazd** پهلوی) ایزدان (و در پهلوی یزدان **Yazdân**) است وهمین جمع پهلوی است که درزبان پارسی باقیمانده و مخفف ایزدان بشماررفته. ولی باید دانست که **یزدان** درادبیات ما (مانند پهلوی) بهمین هیأت جمع بمعنی خداوند (یعنی در حال مفرد) استعمال شده است . نظر باینکه اهورمزدا سرور و بزرك مینویانست ، ودرجهان روحانی هرآنکه درخورستایش ونیایش باشد درذات او که آفرینندهٔ کل است تمرکز دارد ، ازاین جهت تفخیماً اورا بصیغهٔ جمع یزدان نامیده‌اند[۱]، وعلاوه براینکه استعمال واژه‌های جمع درپارسی (بجای مفرد) نظایر دیگـر نیز دارد چنانکه مسلمان [۲] ومصاف [۳] وحور [۴] وغیره .

دقیقی :

[زردشت] بشاه جهان [۵] گفت پیغمبرم
تـرا سوی **یزدان** همـی رهبـرم .

۱- چنانکه برای ابلاغ عظمت(دراغلب زبانها) افعال وضمایرمفرد راجمع آورند، درمورد خدا وسلاطین بویژه صیغهٔ جمع استعمال شود (درقرآن نیزآمده : انانحن نزلنا الذکروانا له لحافظون) .

۲- جمع مسلم است بسیاق پارسی (مسلمان بضم اول و سکون دوم و کسرسوم با تبدیل حرکات مسلمان بضم اول وفتح دوم و سکون سوم شده) ولی بمعنی مفرد استعمال میشود:
گرچه برواعظ شهر این سخن آسان نشود
تا ریاورزد وسالوس مسلمان نشود. (حافظ).
وجمع آن مسلمانان آمده :
ای مسلمانان فغان از دور چرخ چنبری
وز نفاق چرخ وجورتیر و کید مشتری. (انوری).
ورك . مفردوجمع بقلم نگارنده ص٦٨ح١.

۳- جمع مصف بفتحتین وتشدید فااسم ظرف است بمعنی جای صف زدن ، اگرچه معنی لفظ مصاف جاهای صف زدنست لیکن مجازاً بمعنی جنگ ومقام جنگ مستعمل می‌شود (غیاث اللغات) درفارسی مفرد محسوب شود . رجوع به چهارمقاله مصحح نگارنده چاپ ۱۳۳۷ ص٢٦، ۱۰۳ و۱۰٤ شود.

٤- جمع حورای عربی (زنی که سیاهی چشمش بغایت باشد،زن بهشتی) .

۵- گشتاسب .

ونیز:

منم گفت **یزدان** پرستنده شاه مرا ایزد پاك داد آن کلاه.

در فرهنگهای پارسی یزدان، بفتح اول وسکون ثانی ودال بالف کشیده، ازنامهای خدای تعالی شمرده شده ونوشته‌اند: «نام فرشته‌ای هم هست که فاعل خیراست [۱] وهرگز ازوشر نیاید وطایفهٔ ثنویه آفرینندهٔ خیررا یزدان وآفرینندهٔ شررا اهرمن گویند وهمچنین آفرینندهٔ نوررا یزدان وآفرینندهٔ ظلمت را اهرمن ـ وفقها خدای باطل را و شعرا حق را گویند.» [۲] و اینکه آنرا «مخفف ایزدیان، یعنی منسوب بایزد و جمع» دانسته‌اند [۳] صحیح نیست.

چنانکه گفته شد دراوستا از صدها وهزاران ایزد سخن بمیان میآید. در سیروزه (خرده اوستا) نام گروهی ازایزدان باهم یاد شده است. دریسنای ۱٦ و در (هفتان یشت) نیز ایزدان نامبرداراباهم مذکورند. خورشید یشت هم ازصدوهزارایزد مینوی سخن رانده، دربند ۱ آن آمده است:

«هنگامیکه خورشید بتابد صدوهزار ایزد مینوی برخاسته، این فر را بر گرفته و در روی زمین اهورا آفریده پخش کنند تا با آن جهان راستی و هستی راستی را بپرورانند.»

دیو گنس لرتیوس **Diogenes Laertius** نویسنده و مورخ یونانی که درقرن سوم ق. م. میزیسته در کتاب خود **(Proem 6.5)** نگاشته که باعتقاد ایرانیان فضای آسمان پر از فرشتگانست [۴]. پلوتارخس **Plutarkhos** (قرن اول میلادی) نویسد: «پس ازشش فرشتهٔ بزرك [۵] دردین ایرانیان ۲٤ فرشتهٔ دیگرنیزوجود دارد.» باید دانست

۱ـ آنرا بجای سپنت مینو «خرد مقدس» گرفته‌اند که شرح آن بیاید.

۲ـ برهان، انجمن.

۳ـ برهان، انجمن.

٤ـ ونیزممکن‌است مراد نویسندهٔ فوق فروهرها باشد. رك. یشتها ج۱ص۵۸۳.

۵ـ امشاسپندان بجز اهورمزدا.

که این فرشتگان نگهبانان خورشید وماه وستاره وآسمان وزمین و هوا وآتش وآب و غیره میباشند . گروهی ازآنان نمایندهٔ مجردات ومظهرمعنویاتند مثل پیروزی ، راستی ، درستی ،آشتی وتوانایی‌وغیره . درعالم روحانی خود اهورا درسرایزدان جای داردچنانکه دریسنای ۱ بند ۱۹ اهورمزدا درسر ایزدان مینوی و زرتشت در سر ایزدان جهانی معرفی شده‌اند . دریسنای ۱۶ ، بندهای ۱ـ۲ وارت یشت بند ۱۶ اهورمزدا بزرگترین وبهترین **ایزد** خوانده شده. ایزدان نامبردار مزدیسنا همانند که روزهای‌سی گانهٔ ماه‌را بنام آنان میخوانند[۱] .

گروهی‌ازایزدان دیگررا ازیاوران‌وهمگنان‌یا بنابمندرجات کتب پهلوی‌همکاران ایزدان نامی باید محسوب داشت . نظربااین ایزدان عمده قول پلوتارخس دراینکه اهورمزدا ۲۴ فرشته بیافرید چندان از حقیقت دور نیست[۲] .

ایزدان بزرك نیز خود بنوبت از همکاران امشاسپندان هستند . اینك در ذیل جدول امشاسپندان وهمکاران‌آنها را ،آنچنانکه درآفرین دهمان[۳] آمده ثبت می کنیم :

امشاسپندان	ایزدان همکار
۱ـ هرمزد	دی بآذر ـ دی بمهر ـ دی بدین[۴]
۲ـ بهمن	ایزد ماه ـ ایزد گوش ـ ایزد رام
۳ـ اردیبهشت	ایزدآذر ـ ایزد سروش ـ ایزد بهرام

۱ـ رك . روزشماری درایران باستان بقلم نگارنده : مقدمه .

۲ـ رك . Die Iranische Religion von W. Jackson, in. Grundriss der Iranischen Philologie, II Band. S. 65.

۳ـ رك . خرده اوستا : مقالهٔ آفرینگان .

۴ـ دی دراینجا بمعنی آفریدگاراست. رك. یشتها ج ۲ص ۱۶۱ ـ توضیحات بند۸ سیروزهٔ کوچك (خرده اوستا) .

٤- شهریور — ایزد خور- ایزد مهر- ایزدآسمان - ایزد انیران
٥- سفندارمذ — ایزدآبان - ایزد دین - ایزد ارت - ایزد ماراسپند
٦- خرداد — ایزد تشتر(تیر) - ایزد فروردین - ایزد باد
٧- امرداد — ایزد رشن - ایزد اشتاد - ایزد زامیاد[1] .

قوای شر

دربرابرقوای خیر، که بنام امشاسپندان وایزدان ازآنها تعبیر میشود، عمال‌شر نیزوجود دارند . سردستهٔ مفاسد وشرورانگره مئینیو(اهریمن) است وقوای بسیاروی رایاری میکنند . دراوستا باین قوای شردئوه Daeva (بپارسی دیو) اطلاق میشود[2]. در گاتها و وندیداد وقسمتهای متأخر اوستا همواره دیوان را با مردم بدو جانوران شرور و موذی باهم نام میبرند . شمارهٔ قوای شری که اهریمن ایجاد کرده مساوی با شمارهٔ قوای خیریست که از منشأ نیکی صادرشده است .

کماریکان

همانگونه که شش امشاسپند از عمال مهم اهورا بشمار میروند که وی بوسیلهٔ آنان خوبیها را درجهان میپرا کند ، اهریمن نیز شش عامل‌شر آفریده است که توسط آنان بدیها را دردنیامنتشر میسازد . این شش را « کماریکان Kamârîkân[3] »[4] نامند ازاینقرار[5]:

اکمنه Aka-manah (بمعنی اندیشهٔ پلید) (در برابروهومنه « بهمن ») مظهر اندیشه‌های پست وشرارت ونفاق[6] .

١ــ رك . خرده اوستا ص ١٨٦ ببعد .
٢ــ درسانسکریت : دیو ، رك . بخش اول ص ٥٦ .
٣ــ جمع کماریك‌منسوب به کمار(که کمال Kamal نیزخوانده‌اند) بمعنی چه‌سری! چه سروری! (من باب تسمیه بصفت متضاد برای تمسخر) .
٤ــ بندهشن ٢٨ بند ١٢ .
٥ــ رك . آیین زرتشت . اومل . ص ٧٨ ببعد .
٦ــ برخی از محققان کلمهٔ اکوان (نام دیوی درشاهنامه) را محرف (اکومان) و(اکومنه) دانند بمعنی روان پلید . رك. دکترشفق. فرهنك شاهنامه : اکواد واکوان .

ایندره **Indra** (نام خدای دیرین آریایی)[1] (در برابر اردیبهشت)، روح بدعت وفریبنده و گمراه کنندهٔ مردم .

سئوروه **Saurva** (درسانسکریت **Sarva** نام خدای آریایی)[2] (دربرابر شهریور)، مظهر بی‌نظمی وسستی ، دیو آشوب .

نا اونك هئی‌ثیا **Naong haithyâ** (در برابرسپندارمذ)، مظهر بهتان ونافرمانی وطغیان .

تئوروی **Taurvi** (دربرابرخرداد)، موجب اتلاف وفساد و شکست و گرسنگی وتشنگی .

زئی ریش **Zairish** (برابر امرداد) ، وی شریك تئوروی است .

براین شش‌تن، گاه‌خوداهریمن را می‌افزایند و گاه‌ائشمه **Aeshma** «دیوخشم»[3] را کــه در برابر سروش است ، تا عدد هفت کامل شود و او مظهر کارهــای نا سپاسی و عصیانست [4] .

دیوان علاوه بر کماریکان ، اهریمن پیروان دیگری نیز دارد که بنام مطلق دیوان [5] خوانده میشوند .

دیو ـ پهلوی **dev** [6] ، اوستا **daeva** (دیو)، هندی باستان **dêvá** (خدا) [7]. این‌کلمه در قدیم بگروهی‌از پروردگاران‌آریایی اطلاق میشده ، ولی‌پس‌ازظهور زرتشت و معرفی « اهورمزدا » پروردگاران عهد قدیم یا دیوان ، گمراه کنندگان و شیاطین خوانده شدند [8] ، ولی‌کلمهٔ «دیو» نزد همهٔ اقوام هند و اروپایی ـ

۱ــ رك : بخش اول ص ٤٥ ببعد .
۲ــ بارتولمه ص ۱٥٦۸ .
۳ــ نه دیوخشم او گشتست بهتر ـ نه تازه‌عشق‌او گشته کهن‌تر (ویس ورامین‌ص ٤۸۰).
٤ــ سیر تمدن ص ۱۸ ببعد .
٥ــ رك. اشتقاق‌دیو. بخش‌اول‌ص٥٦ج۱.
٦ــ شکند گمانیك ، باهتمام دمناش ص ۲۷۱ : ۲ .
۷ــ اساس اشتقاق لغت . هرن ٤۹۸ .
۸ــ رك . ص ۱۰۷ .

باستانی ایرانیان ـ معنی اصلی خودرا محفوظ داشته است : **deva** نزد هندوان هنوزهم بمعنی‌خداست . **Zeus** نام پرورد گاربزرك یونانی و**Deus** پرورد گارلاتینی و**Dieu** در فرانسوی از همین ریشه است [۱] .

شمارهٔ دیوان نیز مانند شمارهٔ ایزدان لایتناهی‌است ازآن‌جمله است: دیومرگ ، دیوخواب ، دیوبدبختی ، دیو تاریکی و غیره .

در ادبیات پارسی نیز، دیوان ازپیروان اهریمن بشمار میروند . درفرهنگها دیورا «نوعی‌از شیاطین» دانسته‌اند [۲] . درترجمهٔ تفسیرمتعلق به‌بقعهٔ ماهان ، «دیو» را بطوراطلاق بجای «الشیطان»آورده است،چنانکه «ولاتتبعوا خطوات الشیطان» را چنین ترجمه کند : «وبدم (بضم دال) مروید بربیهای دیو» [۳] و « کیدالشیطان » را چنین : « سازشِ بددیو » و «لاتبعتم الشیطان»را اینگونه: «بدم (بضم‌دال) رفتندی دیورا » [۴] . نظربااین مفهوم ، مردمان پلید وبدکار ومتمرد وسرکش را نیز دیوخوانده‌اند [۵] .

فردوسی گوید :

تومر **دیو** را مـردم بد شناس　　　　کسی کوندارد بیزدان سپاس.

وهمو در داستان کشته شدن کوت هزاره بدست بهرام چوبینه گوید :

[خسرو] :

بنزدیـك قیصر فرستاد بـاز　　　　که شمشیر این بندهٔ دیوساز [۶]

بدینگونه بردهمی روز جنك　　　　اگرزوهزیمت شدم، نیست‌ننك.

دقیقی در شاهنامه راجع بگشتاسب ، پس‌ازپذیرفتن دین زرتشت فرماید :

۱ـ پور داود. یشتها ۱ ص ۲۹؛ دائرة المعارف اسلام : دیو؛ تاریخ بیهقی باهتمام نفیسی ج ۳ ص ۱۰۲۷ .

۲ـ رك. برهان قاطع .

۳ـ مروید بربیهای دیو.

٤ـ رك مجلهٔ یغما ۱: ۱ ص ۳۳ـ۳٤ .

٥ـ انجمن آرا .

٦ـ مراد بهرام چوبینه است .

گزینش بدادند شاهان همه — بپیشش دل نیکخواهان همه
مگر شاه ارجاسب، توران خدای — که **دیوان** بدندی بپیشش بپای.

دراینجا مراد از دیوان ، دیویسنان میباشد .

امیرخسرو دهلوی در تحفة‌الاحرار گوید :

دیونژادی چویکی تیره ابر — لب چوخم نیل کبود وسطبر
رنك چوانگشت بیفروخته — چهره‌چوچوبین‌طبقی‌سوخته.

ونظر بتصورمهیب وهولناك بودن دیوان «هرچیزرا که از افراد خود قوی جثه‌تر و بزرگتر باشد به دیو اضافت نمایند (یا به غول که آن‌هم دیو موهومیست) ... »[۱]

در ادب پارسی ، دیو مستعار برای «اسب چابك قوی» است .

معزی گوید :

بدان قضا چو رضا دادم اندران ساعت
نشستم از بردیو جهنده همچو شهاب
گه شتاب چو صرصر، گه درنك چو کوه
گه فراز کبوتر ، گه نشیب عقاب .

اینك ترکیباتی را که با کلمهٔ «دیو» آمده در ذیل نقل میکنیم :

دیوانه کلمهٔ «دیوانه» پارسی از«دیو» با الف و نون جمع و های نسبت ترکیب شده[۲] یعنی مانند دیوان ، منسوب به دیوان :

«وشبانگاه آوردند پیش وی (عیسی) دیوانگان بسیار ، ودیورا ازایشان بدر کرد بسخن خود وشفا داد ...»

(انجیل معظم. فارسی ص ۸۸).

۱- انجمن آرا .

۲- رك . اساس اشتقاق لغت . هرن۵۹۸ ؛ پورداود. یشتها۱ : ۲۹ ؛ برهان قاطع مصحح م . معین .

مگر دیوانه خواهم شد درین سودا که شب تا روز
سخن با ماه میگویم ، پری در خواب می بینم.
(حافظ) .

دیو آلبالو [۱] دکتر گاوبا گوید : تا کنون فقط یك قسم از این درخت جزو نباتات مازندران نام برده شده بود بنام سربوس آریا [۲] (اقسام آن: پرسیکا، گرکا [۳])وغیره که‌در درهٔ کرج آنرا دیوآلبالو نامند. از خویشاوندان سربوس آریا، گونهٔ جدیدی درخراسان کشف کرده‌ایم که انتشار آن در آتیه موکول بفراهم ساختن نمونه‌های کامل آن می‌باشد [۴] .

دیو اسپست «نوعی ازاسپست [۵] را که ساق و برك آن ازامثال بزرگتر است ، دیواسپست گویند » [۶] .

دیو باد « گردباد را که بلند شود دیوباد گویند .» [۷]

دیو پا ، دیو پای «عنکبوت بزرك را دیوپا (نامند) ، زیرا که پایهای بزرك وبلند دارد» [۸] «دیوپای ، عنکبوت بود .

معروفی گفت :

زبالا فزونست ریشش رشی تنیده در او خانه صد دیوپای».
(لغت فرس اسدی . چاپ مرحوم اقبال ص۵۱۶) .

۱_ Sorbus (sorbier).
۲_ Sorbus aria .
۳_ Persica , Graeca .
۴ـ ازیادداشتهای علامه دهخدا .
۵ـ عدس .
۶ـ انجمن آرا، ورك . برهان قاطع .
۷ـ درمزدیسنا دو نوع بادتشخیص‌داده شده: باداهورایی و باد اهریمنی. گردباد ، که بادیست موذی ومضر ، اهریمنی شناخته شده آنرا دیوباد گفته‌اند . برای اطلاع از دونوع باد ، رك . پورداود . یشتها ج ۱ ص ۵۱۱ .
۸ـ انجمن آرا ، ورك . برهان قاطع .

دیوجامه ـ « دیوجامه ، جامه‌ایست خشن که درروزهای جنگ‌می‌پوشند ودرشبها برای شکار کردن کبك در بر کنند.» [۱]

دیوجان ـ« مردم پیر و سالخورده باشد ، وشیطان صفت وبدنفس را نیز گویند، وکنایه از سخت جان وبیرحم ودلاور هم هست .» [۲]

دیوچه ـ «دیوچه ، زلوباشد .

مجلدی گوید:

تا دیوچه افکند هوا بر زنخ سیب

مهتاب بگلگونه‌بیالودش رخسار.» [۳]

«دیوچه، کرم گونه‌ای بود که درپشمینه ها افتد وبزیان برد . منجیك گوید :

دل بپرد از زمانی ومنه پشت بدو

که پدیدارشده [۴] دیوچه اندر نمدا. » [۵]

دیوچهر ـ دیونژاد ، دیوصورت :

چنین کار نامد بگودرزیان از آن دیـو چهران تورانیان.

فردوسی (شاهنامه) .

هوا تیره چون پود بر تار شد بر آن دیوچهران جهان‌تارشد.

اسدی (گرشاسب‌نامه).

دیوخار ـ «درختی است پرخار وآنرا سفید خار و خفچه گویند و بعربی عوسج خوانند.» [۶]

۱ـ انجمن‌آرا ، و رك . برهان قاطع ، آنندراج .

۲ـ برهان قاطع ، و رك. رشیدی، آنندراج .

۳ـ لغت فرس اسدی چاپ مرحوم اقبال ص ۵۰۰.

٤ـ شدت (تصحیح دهخدا) ؛ که پدارآوردش (ن ل) .

آنندراج .

٥ـ لغت فرس ایضاً ص٤۲۲، ورك. رشیدی ، جهانگیری، برهان، صحاح الفرس .

٦ـ برهان قاطع ، و رك . رشیدی ، ترجمهٔ صیدنهٔ بیرونی ، آنندراج ، تذکرهٔ ضریرانطاکی ص ١٦٤ ، اختیارات بدیعی .

دیوخوی - آنکه خلق دیوان دارد :

که گوید بمهراج از روی کین ز بیغاره کای دیو خوی لعین...

اسدی (گرشاسب‌نامه).

دیودار - « دیودار ، نوعی از درخت سرو باشد ، وصنوبر هندی را نیز گویند و بعربی شجرة الجن خوانند . . . . . و مردم مصروع را نیز گفته‌اند .»

دیودست - کنایه از تیزدست است [۱].

دیو دل - « دیودل . . . مردم شجاع ودلیرودلاورباشد ، مردم سیاه دل وتیره دل وسخت دل وبیرحم را نیز گفته‌اند . » [۲]

دیودلان سر کشش حامل عرش سلطنت

مرغ پران تر کشش پیک سبای مملکت.

خاقانی .

دیودولت - دولتی که زود زوال پذیرد [۳] .

دیودید - کنایه از دیوانه ومجنون باشد [۴].

دیودیده - جن زده ، دیوانه :

چون ز دیو اوفتاد دیو سوار رفت چون دیو دیدگان از کار.

نظامی .

۱- آنندراج ، شعوری .

۲- برهان قاطع ،ورك. رشیدی، شعوری .

۳- رشیدی، ورك.آنندراج، برهان قاطع ، شعوری.

٤- برهان قاطع ، ورك . رشیدی ، آنندراج .

دیودیس - مردم نا هموار وعظیم الجثه وبدشکل ومکار ودغاباز[۱].

دیودین - کنایه از شیطان است[۲].

دیوزاد - فرزند دیو، و کنایه از اسب قوی هیکل وتیزرو[۳]:

مرا با توبد گوهر دیوزاد چرا کرد باید چه وچندیاد.

(فردوسی).

بطمع بزرگیم بدهی بباد بدان اژدها پیکر دیوزاد.

اسدی (گرشاسب‌نامه).

دیوزاده - فرزند دیو، دیونژاد:

ازین دیوزاده یکی شاه نو نشانند با تاج بر گاه نو.

(فردوسی).

هجوم عزیمت است که آن دیو زاده را

بر خواندنی زبون و مسخر همی کنم.

(سوزنی).

دیوزای - کنایه از مردم غصه ناك وغضب‌آلود باشد[۴]:

دیو زایی است کوبدست بشر هیچ حرز امان نخواهد داد.

(خاقانی).

دیو زد - کسی که‌آسیب دیوش زده باشد[۵]، جن زده، مصروع:

۱- آنندراج، ورك. شعوری.

۲- برهان قاطع، آنندراج.

۳- آنندراج. ورك. غیاث‌اللغات.

٤- برهان‌قاطع.

٥- غیاث، آنندراج.

گهی چون دیو زد بیهوش گشتی
فغان کردی و پس خاموشی گشتی.
(ویس ورامین).

بجست از خواب همچون دیو زد مرد
یکی آه از دل نالان بر آورد.
(ویس ورامین).

دیوزده ـ دیو گرفته، دیوزد[۱].

دیوسار ـ دیو مانند، کنایه از مردم بدخو وزشت رو وشخصی را نیز گویند که ازو اعمال ناشایسته سر زند وشخصی که دیوجامه پوشیده باشد[۲].

یکی نعره زد همچو ابر بهار که ای مرد خیره سر دیوسار!
(فردوسی).

ربودندش آن دیوساران زجای چو که برك را مهرهٔ کهربای.
(نظامی).

دیو ساز ـ پروردهٔ دیو، شیطان منش:

چنین داد بهرام پاسخش باز که ای بی خرد ریمن دیوساز!
(فردوسی).

بدوپهلوان گفت کای دیو ساز چرا رفتی از نزد من بی جواز.
(فردوسی).

دیوسبلت ـ گیاهی که آنرا بعربی خذراف گویند[۳].

دیوسپست ـ دیواسپست است که آنرا حندقوقی خوانند[۴].

دیوسپید ـ نام دیوی به مازندران که طبق روایات ملی رستم اورا بکشت:

۱ـ رشیدی.
۲ـ برهان قاطع. ورك. آنندراج. غیاث، شعوری، رشیدی.
۳ـ برهان قاطع، آنندراج.
٤ـ برهان قاطع، شعوری، آنندراج، جهانگیری.

نه ارژنگ مانم نه دیو سپید	نه‌سنجه نه پولاد غندی، نه‌بید.
(فردوسی).

دیوستان - محل اقامت دیوان [۱].

دیو ستنبه - بغایت بدی رسیده ومعتاد گشته ومار وعفریت [۲].

دیو سر - دیوسار:

زجای نیایش‌بیامدچو گرد	ببهرام چوبینه آواز کرد
که ای دوزخی‌بندهٔ دیوسر	خرددوررودوراز‌توآیین وفر.
(فردوسی).

دیو سرشت - دیونهاد، دیوسیرت.

دیوسفید - دیوسپید.

دیوسوار - «دیوسوار کنایه از اسب سوار است»[۳]. ولی از موارد استعمال کلمه مستفاد میشود که بمعنی سوار تندرو وچابك است[۴].

« مثال و نامه‌ها نبشتند و بفرستادند و خیلتاش و مردی از عرب تازندگان دیو سواران نامزد شدند، ونماز خفتن را سوی تکیناباد رفتند. » (تاریخ بیهقی مصحح دکتر فیاض ص ۵۱).

دیو سوارش بزند لشکری	خرمنی‌ازکاه وزنار اخگری.
(عمار).

دربیت ذیل ازابوالفرج رونی «دیودست سوار» آمده:

نه‌سایی ونه بسودی، نه کاهی‌ونه فزودی

نه‌بندی‌ونه گشودی،چه‌دیودست‌سواری[۴]!

۱- آنندراج.

۲- ترجمان القرآن جرجانی تدوین عادل ورك: دهار، شعوری.

۳- بهارعجم.

٤- تاریخ بیهقی مصحح دکتر فیاض‌ص۵۱ ح ٤. دررشیدی‌آمده: یعنی‌سواراسب سرکش.

دیوسیرت - دیوسرشت ، دیونهاد :

ز رقیب دیوسیرت بخدای خود پناهم

مگر آن شهاب ثاقب مددی دهد خدا را .

(حافظ) .

دیو غول - گرهی باشد که در گردن و گلو واعضای آدمی بهمرسد ودردنمیکند وآنرا بعربی سلعه گویند ، وغول بیابانرا نیز گفته‌اند[۱].

دیوفرسا و دیوفرسای - آبله و جوششی است که از خواب موحش و هولناك برلب مردم پدیدآید[۲].

دیو فرو بسته- دیوزده ، دیودید[۳] .

هان ای زبور خوان سحروقت گشت‌هان

بسم‌اللهی بدیو فرو بستگان بخوان .

(زلالی) .

دیو فش - مانند دیو :

بدو گفت شاپور کای دیوفش سرخویش دربند گی کرده کش!

(فردوسی) .

دیوك - دیوچه[۴] :

حال مغزی که خالی از خرد است

راست چون حال دیوك نمداست.

(سنائی) .

گشت ستونت چو زدیوك تهی سستی آن سقف که بروی نهی.

(امیرخسرو).

۱- برهان قاطع ، آنندراج .

۲- آنندراج ، شعوری .

۳- آنندراج .

٤- آنندراج ، جهانگیری ، شعوری ، برهان قاطع .

دیوکده ـ دیوستان ، دیوخانه :

پیشم آمد هزار دیو کده   در یکی صد هزار دیو ودده.

(نظامی) .

دیوکردار ـ بدکار و بدفعل وبدخو[۱] :

دیوکش ـ کشندهٔ دیو ، فرسوده کنندهٔ دیو :

دهد شاهرا بنده مژده ز بخت   که بنوشتم این دیو کش راه سخت.

(اسدی) .

دیوکلوچ ـ طفل مصروع و کودك جن گرفته[۲] .

دیوکلوخ ـ «کلوخ کلانرا دیوکلوخ (نامند) »[۳] .

دیوگاه ـ دیوستان ، دیوجای :

راست روی پیشه کن همچو شهاب سپهر

بو که ازین دیو گاه جان بسلامت بری.

(امیرخسرو).

دیوگندم ـ نوعی از گندم است که هردو دانه دریك غلاف میباشد، وبعضی خوشهٔ بزرك بی دانه را گویند[۴] .

دیوگیر ـ کسی را گویند که اورا جن گرفته باشد ، یا کسی که دیو را بگیرد[۵] .

دیو لاخ ـ « دیولاخ ، جایی دشوار بود و دور از آبادی و خارستان . عنصری گوید :

چریده دیولاخ آگنده پهلو   بتن فربه،میان چون موی لاغر.»[۶]

۱ـ آنندراج .

۲ـ آنندراج ، رشیدی ، شعوری ، برهان ، جهانگیری .

۳ـ انجمن آرا ، ورك ، جهانگیری ، برهان قاطع .

٤ـ برهان قاطع ،آنندراج ، رشیدی ، جهانگیری .

٥ـ برهان قاطع .

٦ـ لغت فرس اسدی مصحح اقبال ص۷۵.

وبمعنی سردسیروشورستان هم آمده [۱] .

دیومار - اژدها [۲] .

دیومرد - مرد بددرون ، مرد پلید ، شیطان‌منش :

فرستاده را گفت روباز گرد پیامی ببر نزد آن دیو مرد .

(فردوسی) .

دیومردم - نسناس [۳] ،جن [۴] ،شیطان [۵] ،دیومرد :

یکی لشکری‌خواهم انگیختن ابا دیو مردم بر آمیختن .

(فردوسی) .

ز مردم زاده‌یی با مردمی باش چه باشی‌دیومردم ؟آدمی باش :

(ناصرخسرو).

دیومشنگ- گاومشگ‌است ، وآن‌نوعی ازحبوب‌باشد که چون پوست‌آنرابکنند بعدس مقشر ماند [٦] .

دیومنش - دیوسرشت .

دیونژاد - دیو گوهر [۷] .

دیوه - «دیوه ، کرم پیله . رودکی گوید :

دیوه هرچندکابرشم بکند هرچه‌آن بیشتربخویش‌تند [۸] .

۱- رك . جهانگیری ،آنندراج ، شعوری ، برهان قاطع ، غیاث ، رشیدی .

۲- غیاث اللغات ،آنندراج .

۳- منتهی‌الارب ؛ برهان قاطع ،آنندراج ، غیاث .

٤- برهان قاطع .

٥- مهذب‌الاسماء .

٦- برهان قاطع ، شعوری ، رشیدی ، آنندراج .

۷- رك .ص ۲٤۷ (شعر امیرخسرو).

۸- لغت فرس اسدی ص۵۰۱،ورك. تاریخ بیهقی باهتمام نفیسی ج۳ ص ۱۰۲۷-۲۸، شعوری،رشیدی .

ونیز قسمی سماروغ است [۱].

دیوهفت در ـ کنایه از اقالیم سبعه است [۲].

دیوهفت سر ـ کنایه ازشب است که بعربی لیل خوانند باعتباراینکه هفت ساعت هم میشود ، وکرهٔ زمین را نیز گفته‌اند باعتبار هفت اقلیم وهفت طبقه [۳]:

شاهد طارم فلك رست ز دیو هفت سر
ریخت بهر دریچه‌ای آغچه زر شش‌سری.

خاقانی .

دیوهیکل ـ آنکه دارای هیکل دیواست ، دیوقامت :

زلاحولم آن دیوهیکل بجست   پری‌پیکر اندرمن آویخت دست.

بوستان .

دیوی ـ همچون دیورفتار کردن ، روش دیوان :

ترك دیوی کنی ملك باشی   ز شرف بر تراز فلك باشی.

سنائی .

نبینی طبع را طبعی چو کرد انصاف رخ پنهان
نیابی دیو را دیوی چو کرد اخلاص رخ پیدا .

سنائی .

کمان‌دیو ـ کمان بزرك را کمان دیوخوانند ، یعنی دیورا میشاید [۴].

درمورد وحدت‌وثنویت درآیین زرتشت نیزمیان محققان اختلاف است . زرتشتیان وبسیاری‌ازمحققان آیین مزبوررا مبتنی‌بروحدت میدانند ، ولی‌غالب مسلمانان درعهدهای گذشته وگروهی ازمحققان‌آنرا مبتنی برثنویت دانسته‌اند .

۱ــ فرهنگ‌اوبهی ، لغت فرس‌مصحح‌اقبال‌ص۲۳۰ح۱،در کلمهٔ «سماروغ» .
۲ــ برهان قاطع .
۳ــ برهان قاطع ، ورك . غیاث اللغات ، آنندراج .
٤ــ انجمن‌آرا .

یکتا پرستی در مزدیسنا

زرتشت ضد گروه خدایان آریایی یعنی آیینی که ایرانیان در پرستیدن قوای طبیعت باهندوان شرکت داشتند (وما دربخش نخستین این کتاب شرح دادیم) قیام واقدام کرد. وی باسم مطلق خدای آریایی آسوره **Asura** ـ که تا امروز نیردرنزد هندوان بهمین نام موسوم است ـ **مزده** افزوده، مزده اهوره «سروردانا» گفت [۱]. زرتشت مانند یهوهٔ موسی بجزمزدا خدای دیگری نمیشناسد [۲] و از گروه خدایان پیشین، متنفراست [۳]. دیو را که نام عادی خدایان آریایی است، خدا ومعبود دوستداران دروغ میخواند، وحتی از بکاربردن اسم اوپرهیزمیکند. عظمت وجبروت، درنظر اوخاص اهورمزداست، اوست یکتا آفریننده ویگانه خدای توانا. زرتشت دریسنای ٤٤ بازبانی شاعرانه گوید: «ازتومیپرسم ای اهورمزدا کیست پدرراستی؟ کیست نخستین کسی که راه سیرخورشید و ستاره بنمود؟ از کیست که ماه گهی تهی است و گهی پر؟ کیست نگهدارزمین وسپهردربالا؟ کیست آفرینندهٔ آب و گیاه؟ کیست که بباد وابرتندروی آموخت؟ کیست آفرینندهٔ روشنایی سود بخش وتاریکی؟ کیست که خواب وبیداری آورد؟ کیست که بامداد و نیمروز وشب قرار داد و دینداران را بادای فریضه گماشت؟ کیست آفرینندهٔ فرشتهٔ مهرومحبت، آرمتی؟ کیست که ازروی دانش وخرد احترام پدردردل پسرنهاد؟» پس ازاین پرسشها زرتشت خود در پاسخ گوید: «ای مزدا من میکوشم تـرا که آفرید گار کلی، بتوسط خرد مقدس، بدرستی بشناسم» [۴].

در گاتها ـ که سخنان خود زرتشت و نخستین پیروان اوست ـ بهیچوجه سخنی از

۱ـ رك. همین بخش، اهورمزدا.

۲ـ باید دانست که «یهوه» نیز از آغاز نام خدای مطلق قوم موسی نبود بلکه پیش از زمان وی بنی اسرائیل اورا دررأس سه گروه نیمه خدایان: کروبیون (ابرها)، صرافیون (مارهای بالدار) والوهیوت (خدایان گلههای ابری) میدانستند.

۳ـ مثلا بجای آگنی که خدای آتش بود (رومیان ایگنی میگفتند) آتررا فرشتهٔ آتش خواند.

٤ـ گاتها، چاپ اول ص ۷۱.

منازعات هرمزد واهریمن نیامده ودرسراسرسرودهای مزبور اهورمزدا یگانه آفریدگار جهان مینوی ومادی وسرچشمهٔ همهٔ نیکیها وخوبیهاست . دربرابراوآفریدگارویا فاعل شری وجود ندارد . انگره مئینیوویا خردخبیث- که بعدها اهریمن گردید ، و زشتیهای جهانی ازطرف اوست- بهیچوجه در برابر اهور مزدا نیست ، بلکه در مقابل سپنته مئینیو Spənta – mainyû یعنی خرد مقدس میباشد .

باید دانست که بشرازروزی که چشم بمحیطی که درآن نشوونما میکرد گشود ، دریافت که جهان مادی آمیخته ایست ازخوبی وبدی . سیاهی دربرابرسپیدی وتاریکی در مقابل روشنایی است . همین دوگانگی را درجهان معنوی مشاهده کرد :

زشتی در برابر زیبایی ، بدی در مقابل خوبی ، ستم بمحاذات عدل و غیره . بقول شاعرشیرازی :

بنوش باده که قسام صنع قسمت کرد
درآفرینش از انواع نوشدارو و نیش .

آریاییان (هندوان وایرانیان) پیش‌ازظهور زرتشت ، برای حل این مسأله دومبدأ متضاد ومتقابل قایل شدند : مبدأ خیر ومبدأ شر[۱] .

ایرانیان ، پس‌از پذیرفتن آیین زرتشت ، چون حقایق خارجی را نتوانستند نادیده بینگارند وازسوی دیگرانتساب اعمال زشت وبد باهورا ، مخالف ایمان واعتقادآنان‌بود، چه ساحت ویرا مقدسترازآن میدانستند که انسانرا درطی‌زند گانی گرفتارچنگال اینهمه رنجها ومشقات وامراض بسازد [این همان مسأله‌ایست که بشرهزاران سالست درآن‌فکر کرده وبرزبان ناصرخسرو، بعنوان اعتراض جاری گردیده است[۲] :

بارخدایا ! اگر ز روی خدایی
گوهر انسان همه جمیل سرشتی[۳]
چهرهٔ رومی و طلعت حبشی را
مایهٔ خوبی چه بود و علت زشتی ؟

۱ـ که شرح آنها دربخش اول گذشت. ۲ـ دیوان ناصرخسرو چاپ تهران ص ۵۰۸-۵۰۹ . ۳ـ زآخشیج سرشتی (ن ل).

طلعت هندو و روی ترك چرا شد
همچو دل دوزخی و روی بهشتی ؟
از چه سعید اوفتاد و از چه شقی شد
زاهد محرابی و کشیش کنشتی ؟
چیست خلاف اندر آفرینش عالم
چون همه را دایه و مشاطه تو گشتی؟
گیرم دنیا ، ز بی محلی دنیا
بر گرهی خربط [۱] و خسیس بهشتی،
نعمت منعم چراست دریا دریا ! ؟
محنت مفلس چراست کشتی کشتی! ؟]

برای حل این اشکال پیروان مزدیسنا چنین قایل شدند :

سپنته مئینیو- یا خرد مقدس ویا بعبارت ساده‌تر قوهٔ نیکی-ازآن اهورمزداست. در مقابل‌این قوهٔ نیکی‌انگره مئینیو- خرد خبیث ویا قوهٔ زشتی- قراردارد . درواقع‌زندگانی عبارتست ازنزاع این‌دوقوه یعنی مبارزهٔخوبی وبدی . درهرجا از گاتها که سخن ازانگره مئینیوبمیان آمده،آنرادرمقابل‌سپنته مئینیومی‌بینیم نه‌دربرابراهورمزدا، چنانکه دریسنای ۴۵ قطعهٔ۲ گوید : «من‌میخواهم سخن بدارم ازآن دو گوهری که درآغاززندگانی‌وجود داشتند ، ازآنچه‌آن (گوهر) خرد مقدس بآن (گوهر) خرد خبیث (انگره مئینیو) گفت اندیشه وآموزش وخرد وآرزو و گفتارو کرداروزندگانی وروان ما باهم یگانه ویکسان نیست . »

باید دانست که نه تنها لغت انگره مئینیو(اهریمن) درمورد قوهٔ شراستعمال شده ، بلکه کلمهٔ آکو **Aku** (آ ک در پارسی) وکلمهٔ دروج **Druj** (درپارسی باستان دروگه **Drauga** وبپارسی دروغ) هردونیز بمعنی خبیث وشریرآمده . ازبسیاری از آیات اوستا صریحاً مستفاد میشود که سپنته‌مئینیوقوه‌ایست اهورایی نه خوداهورا [۲]، مثلا دریسنای ۳۴

۱ــ ابله و نادان .

۲ــ رك . یسنای ۳۳ ، ۱۲ ؛ یسنای ۴۳ ، ۲ ؛ یسنای ۵۱ ، ۷ ؛ یسنای ۴۴ ، ۷ .

قطعهٔ ۱۲ ، زرتشت بخشایش و رحمت اهور مزدارا بتوسط سپنته مئینیو و فرشتگانش در خواست کند و گوید : «ای اهورمزدا ! خودرا بمن نمای وبدستیاری آرمئتی تواناییم بخش، بتوسط سپنته مئینیو نیرویم ده، بتوسط اشا ازپاداش نیك بهره مندم ساز، بدستیاری وهومنه توانایم فرما . »

هریك از صفات نیك اهورمزداضدی دارد چنانکه ترمئیتی **Tarêmaiti** (ترمنش) که بمعنی خیره سری وخودستایی است ، در مقابل آرمئیتی **Armaiti** (بمعنی محبت و بردباری وفروتنی) ، آ کم مانو (آك منش) که بمعنی زشت نهاد و بدمنش میباشد، برابروهومنه (پاك منش ونیك سرشت) قراردارد، وهمچنین دیگر قوای شر که شرح آنها ضمن (کماریکان) گذشت. بهمین وجه انگره مئینیو (اهریمن) در برابر سپنته مئینیو قرار گرفته است[۱] .

بنابرآنچه گذشت فلسفهٔ وجود دوروان خیر وشررا با عقیدهٔ دو گانگی نباید اشتباه و خلط کرد . بسیاری از دانشمندان نامی صریحاً یگانگی مزدیسنا را تأیید کرده‌اند[۲] .

دربارهٔ توحید و ثنویت درآیین زرتشت محققان را سخن بسیاراست . پیشتر قول دومزیل را نقل کردیم[۳] .

دکتر هوك **Dr . Haug** ازدانشمندان اوستا وسانسکریت دان نویسد[۴] :

«زرتشت پیغمبر پس ازاثبات آفرینندهٔ یگانهٔ غیر قابل تجزیه ، این مسألهٔ بزرك را که از زمان قدیم تا کنون دقت جمعی از علما را بخود جلب نموده که این همه نقایص وبدی وزشتی که درجهان دیده میشود چگونه مناسب با عدالت خداوند و شایستهٔ خلقت اوست ، این سرغامض را با فلسفهٔ ضدین حل نمود ، این دوقوه که ازآغازآفرینش وجود

۱ـ رك . یسنای ۳۳، ٤. برای اطلاع از مطالب مربوط باین فصل نیز رجوع شود بگاتها چاپ اول ص ۷۰ ببعد .

۲– Kapadia , The Teachings of Zoroaster , p. 26 sqq ; Lommel, Die Religion Zarathustras, S . 21 . sqq.

۳ـ رك . ص ۱۰٤ .

٤ـ فلسفهٔ ایران باستان ص ۳۷ بنقل ازساموئل لنگ .

دارند ، اگرچه مخالف یکدیگرند ولی هم دردنیای مادی وهم درعالم معنوی بایکدیگر توأم می‌باشند ، وبهمین جهت است که آنها رادو گوهرهمزاد می‌نامند ، این دوقوهٔ متضاد سبب اصلی جنبش وتغییرات درسراسر کائنات است و درهمه‌جا حاضر میباشد . این دوقوه دراوستا سپنته مینو یعنی قوهٔ نیك‌وانگره مینو یعنی قوهٔ بدی‌نامیده شده‌است، وغالباً انگره مینو با اهریمن درمعنی یکسان‌آمده وسپنته‌مینورا باهورا مزدا نسبت داده‌اند . »

کریستنسن گوید : « دین زردشت یکتا پرستی ناقص است : در این دین ایزدان بسیاروجوددارند، ولی میتوان گفت که همهٔ آنها تجلیات ذات‌مزداه ودرعین حال مجریان ارادهٔ اویند ، که‌یگانه «خواست خدایی»است. ثنویت ودو گانگی این دین‌یك امرظاهری بیش نیست ، چه نبردبین دو گوهرنیك وبد (دواصل جهانی) به پیروزی گوهر نیك پایان خواهد یافت .» [۱]

گیرشمن نویسد : «تصورمیکنندمقتضیات‌وشرایطی که قوم خانه‌نشین ایران‌شرقی درآن زندگی میکرد ، ودایماً درمعرض حملهٔ بدویان مهاجم ومخرب بود ، درزرتشت‌این اندیشه را ایجاد کرده که جهان را دواصل‌اداره‌میکند : نیك و بد . نخستین شخصیتی‌ناشی ازاهورمزداست ، ودوم ازارادهٔ شر‑اهریمن‑نشأت‌یافته است . در گرداهورمزدا موجودات الهی قراردارند ، که بعضی از آنان محتملا خدایان قدیم هستند ، که در اصل بصورت قوای طبیعی پرستیده میشدند . نزاع بین این دوروح که نمایندهٔ مخالفت بین اندیشه و هوش است ، درپایان بفتح روح خیرخاتمه می‌یابد . بنابرین دو گانگی ظاهری است ، و آیین زرتشتی «توحیدی ناقص» میباشد [۲]».

از شاهنامهٔ فردوسی نیز،وحدت‌آیین مزدیسنا مستفادمیشود.اسفندیار مروج آیین زرتشت‌آنگاه که‌بسیستان‌شد تارستم‌را دست بسته بدرگاه کی گشتاسب‌برد، برلب‌هیرمند،

تهمتن زرخش اندر آمد فرود ——— پیاده همی داد یل را درود

پس‌ازآفرین گفت **کز یك خدای** ——— همی‌خواستم‌تا بود رهنمای.

فردوسی ازقول خسرو پرویز در نامه ای که بپاسخ نامهٔ قیصر (که در آن درخواست

۱- ترجمهٔ ایران درزمان ساسانیان چاپ دوم ص ۵۰ .

۲- ایران ازآغاز تا اسلام ، ترجمه م . معین ص ۱۵٤ .

استرداد صلیب کرده بود) بدو نویسد[1] :

بهستی یزدان نیوشا ترم / همیشه سوی داد کوشا ترم
ندانیمش انباز و فرزند وجفت / نگردد نهان و نخواهد نهفت
در اندیشهٔ دل نگردد خدای / بههستی هم او باشدم رهنمای.

ونیز فردوسی درقضیهٔ(مناظرهٔ موبدان موبدبا مانی) که بامرشاپور، شاهنشاهساسانی ودرحضوراوانجام یافت ، پس ازاینکه موبدان موبد وی را مجاب کرد ، گوید[2] :

به برهان صورت چرا نگروی / همی پند دین آوران نشنوی
که گویند:پاکیزه‌یزدان‌یکیست / جزازبندگی کردنت چاره نیست
گراین صورت کرده جنبان کنی / سزد گر ز جنبنده برهان کنی
بدانی که برهان نباشد بکار / ندارد کسی این سخن استوار
اگر اهرمن جفت یزدان بدی / شب تیره چون روز رخشان بدی
همه ساله بودی شب وروز ، راست / بگردش فزونی نبودی ، نه کاست
نگنجد جهان آفرین در گمان / که او برترست از گمان ومکان.

شهرستانی درملل‌ونحل‌خود دربارهٔ عقاید زردشت گوید[3]: «الباری تعالی‌خالق‌النور والظلمة ومبدعهما، وهوواحد لاشریك‌له ولاضد ولاند،ولایجوزان ینسب‌الیه وجود الظلمة کما قالت الزروانیة ، لکن الخیروالشروالصلاح والفساد والطهارة و الخبث انما حصلت من امتزاج النوروالظلمة، ولولم یمتزجالماکان وجودللعالم، وهمایتقادمان ویتغالبان الی ان‌یغلب‌النورالظلمة والخیرالشر،ثم‌یتخلص الخیرالی عالمه والشرینحط الی عالمه، وذلك هوسبب الخلاص، والباری تعالی هو مزجهما وخلطهماالحکمة رآها فی الترکیب ...»

دکتر گیرشمن نویسد[4] : «آیین زردشتی مبنی برتوحید نبود ، ولی درعهد ساسانی

۱ـ شاهنامهٔ طبع مطبع نادری، بمبئی ج ٤ ص ۱۰۰ .
۲ـ همان کتاب ج ٤ ص ۳۸٦ .
۳ـ چاپ لیپزیك ص ۱۸٦ .
٤ـ ایران ازآغازتا اسلام، ترجمهٔ نگارنده ص ۳٤۳.

براثر نفوذ ادیان بزرك (مانند مسیحیت) وحدت‌را پذیرفت .» بعکس دومزیل گوید [۱] : «زرتشت ، بحق نخستین مصلحی‌است که به تبلیغ «توحید وعظمت خداوندی» پرداخته و به‌خدای واحد وقادری که کبریای او بیش‌از خدایان کیشهای قبلی است، معتقداست . از پرورد گاروا‌حدی بنام«خداوندخرد» نام میبرد... بی گفتگوزرتشت برخلاف برخی ازپیروان خویش ویاطرفداران مذهب مانی به‌ثنویت معتقد نبوده است . » سپس دومزیل بنحودقیقی مبارزهٔ خیروشررا درآیین زرتشت مورد بحث قرارمیدهد که پیشتر نقل کردیم .

سبب اسناد دوگانگی

بااین همه سه موضوع ذیل باعث شد که کیش زرتشتی در نظر ایرانیان وتازیان مسلم بدوگانگی شهرت یافت :

۱- چنانکه گفته شد درآیین مزدیسنا کارهای نیك به سپنته‌مئینیو«خرد مقدس» ، همان قوهٔ اهورایی ، نسبت داده‌شده وکارهای زشت وپلید به انگره مئینیو«اهریمن» . این تضاد اعمال حتی باسماء و افعال مستعمل درزبان اوستایی نیز ساری شده ، چنانکه برای رعایت احتیاط و حفظ احترام ، امورنیك را با اسماء وافعالی استعمال‌میکردند وکارهای زشت را با اسماء وافعال دیگر [۲] .

۱- رك . کتاب‌حاضر ص ۱۰٤ ببعد .

۲- رك . یسنا ج۱ ص۳۳۳ ببعد . - اثراین دوگانگی (در کلمات) در زبان و ادبیات پارسی بسیارمختصراست ازآن‌جمله‌است لغات : زفر(بمعنی پوز که دراصل دهان جانوران اهریمنی بود) - پوز (پوزهٔ حیوانات که درمورد انسان بدنیز بکارمیرود)- جه (زن بد - روسپی) - گند (بوی بد). رك . لغت فرس اسدی . فردوسی درداستان جمشید فرماید :

همی کاست زو فرهٔ ایزدی   برآورده بروی شکوه بدی .

دراین بیت مابین فرمنسوب به‌ایزد وفرمنتسب به‌اهریمن‌فرق گذاشته، دومی‌راشکوه خوانده است .

دراوستا بئوذی baodhi (ریشهٔ بوی) بمعنی بوی‌خوش (ایزدی) است ، وگئنتی gainti (ریشهٔ گند) بمعنی گند و بوی بد (اهریمنی) است (پورداود . یسناج ۱ ص ۲۳۸) . بیهقی مؤلف لغت عربی بفارسی تاج المصادراین اختلاف‌را نیك دریافته، در لغت «اخشم» (کسیکه حاسهٔ شامه ندارد) آرد : « اخشم ، آنك بوی و گند نشنود.» (ازنسخهٔ خطی متعلق بکتابخانهٔ دهخدا) .   (مزدیسنا ۳۳)

۲ـ یکی ازمهمترین شعب مزدیسنا ، مذهب زروانی است که در عصر ساسانیان در میان طبقات عالی کشوررواج داشته است[۱] . دراین مذهب زروان خدای متعال پدرهرمزد واهریمن بشماررفته است[۲]، وبدین طریق دوگانگی را تثبیت کرده[۳] درصورتیکه در کتب دینی مزدیسنا [۴] زروان صراحة آفریدهٔ هرمزد «اهورمزدا» محسوب شده است .

۳ـ فرقهٔ مانوی ، که مذهبشان ترکیبی ازدین زرتشتی وبودایی و عیسوی است ، ودرعهد ساسانیان پدیدار گشته وپس ازاسلام نیز اثر آن باقیمانده ، موجب تقویت این توهم گردیده است ، چه دراین مذهب نیز دوگانگی کامل حکمفرماست .

مسلمانان پیروان همهٔ مذاهب پیش ازاسلام ایران را بزرتشت منسوب دانسته[۵] آنانرا مجوس نامیده اند . با این همه نویسندگان و گویندگان متقدم مانویان را ثنوی خوانده[۶] و فی الجمله فرقی بین آیین مانوی وزردشتی قایل شده اند .

ابوالمعالی محمد از نویسندگان قرن پنجم ، در کتاب « بیان الادیان » نوشته است [۷] :

«مذهب ثنوی ـ ایشان همان گویند که زردشت گفته است که صانع دواست : یکی نور که صانع خیراست ویکی ظلمت که صانع شراست ، وهرچه درعالم هست از راحت و روشنایی وطاعت وخیر بصانع خیر بازپذیرد وهرچه ازشر وفتنه وبیماری وتاریکی است بصانع

۱ـ رک . Les Mouvements Religieux, par Dr. Sadighi, Paris . 1938 . p . 4; ترجمهٔ ایران در زمان ساسانیان. کریستنسن ص۹۵ ببعد

۲ـ ایضاً. دکترصدیقی . نهضت های مذهبی ص ۱۲ .

۳ـ الیشه Elische مورخ ارمنی مشروحاً این قسمت را بیان کرده. رك. مقالهٔ زروان درخرده اوستا تألیف آقای پورداود .

٤- زاد سپرم فصل ۱ بند ٢٤ .

٥ـ الکفر ملة واحدة .

٦ـ محمدبن زکریای رازی رساله ای دررد «سیسن» خلیفهٔ مانی نوشته بنام «الرد علی سیسن الثنوی» (رسالة للبیرونی ، مصحح پل کراوس ص ۱۸) .

۷ـ ص ۱۷ـ۱۸ .

شر، لیکن هردوصانع را قدیم گویند[1] وعشر ازمال خویش دادن واجب دانند .... وبرسالت آدم علیه‌السلام گروند، وبرسالت شیث، پس برسالت مردی که او را «بدوه»[2] نام بود به‌هندوستان و[به]رسالت زردشت [که] بپارس بود، و**مانی** را خاتم النبیین گویند وبدو اعجاب عظیم دارند.»

و هم مؤلف بیان الادیان دربارهٔ (مذهب مغان) نوشته[3]: «ایزد تعالی را یزدان خوانند وشیطان‌را اهریمن و گویند **یزدان** قدیمست و**اهرمن** محدث .... و گویندصانع چون بینا بود، درآن بینایی خویش تفکر کرد، ازتفکراواهرمن پدیدآمد، تعالی‌الله عن ذلك علواً کبیرا»[4]. گوینده‌ای دراین باب گفته:

بدین دلیل همی مانوی درست کند
که خیر هست زیزدان و شر ز اهریمن.

عنصری گوید:

بس نپاید تابروشن روی‌وموی تیره گون
مانوی را حجت آهرمن ویزدان کند.

وناصرخسرو گفته:

آنچه زیر روز و شب باشد نباشد یك نهاد
راه ازینجا گم شده‌است‌ای عاقلان برمانوی.

مع‌هذا بعدها زرتشتیان‌را بعلل وجهات مذکور کاملا با (ثنویه) خلط کرده‌اند. مؤلف تفسیر نیشابوری درمورد مجوس نویسد[5]: «خدا در نزد ایشان دوست.»[6] و مؤلف

۱ـ برخلاف دین زرتشتی که **دوگانگی** آن‌دورا اصالی نمیداند.

۲ـ مراد«بودا»است که اثر آیین وی نیز درکیش مانی باقی‌مانده‌است.

۳ـ ص ۱٦.

٤ـ درالفهرست‌ابن‌الندیم نیز این‌موضوع تأیید شده. رك. چاپ‌مصرص٤٥٨ ببعد.

٥ـ درتفسیرآیهٔ (ان الذین آمنواوالذین هادوا ...) سورة‌الحج آیهٔ ۱۷.

٦ـ واصل: لان‌الله عندهم اثنان.

« درالنظیم » نوشته [۱] : « ایشان [۲] نیز مثل مجوس که قائل‌اند بیزدان و اهرمن ، اثبات دو مبدا می‌نمایند .» ـ نویسندهٔ تبصرة‌العوام درباب (مقالات‌مجوس) نگاشته [۳] :

«بدانکه مذهب مجوس آنست که عالم را دوصانعست : یزدان واهرمن . یزدان را خدا گویند واهرمن را شیطان . و گویند باری تعالی چون عالم را بیافرید اندیشهٔ بد کرد و گفت مبادا مرا ضدی باشد که عدوی من بود ، شیطان ازفکروی پدیدآمد. بعضی دیگر گویند چون یزدان تنها بود اورا وحشتی پیدا شد وفکربد کرد واهرمن پدیدآمد. اهرمن بیرون عالم بود،ازسوراخی‌نظر کرد ویزدان را بدید وبرجاه ومنزلت اوحسدبردو شروفساد دروی پیدا شد ، یزدان ملائك بیافریدتالشکروی باشند وبدین لشکربااهرمن جنك کرد وجنك‌میان ایشان دیربماند،چون یزدان‌دفع اهریمن‌نتوانست کرد بایکدیگر صلح کردند وشمشیرها پیش‌قمرنهادند، وقومی گویند پیش ملائك بنهادند ، بشرط آنکه اهرمن‌درعالم باشدآن‌مدت که معین کرده‌بودند؛ وهر کدام عهدبشکنند پیش‌ازآنکه‌مدت بآخررسداورابشمشیراوبکشند،وچون‌مدت بآخررسداهرمن‌ازعالم‌بیرون‌شود وچون‌بیرون شودعالم‌خیرمحض‌شود وشروفساد باقی‌نماند، وبعضی‌ازایشان گویند یزدان واهرمن هردو جسم‌اندوبعضی گوینداهرمن نه‌جسم‌است‌ویزدان‌جسم‌است!و گویندیزدان‌مطبوع‌است‌برخیر وشرنتواند کردن،واهرمن مطبوعست برشروخیرنتواند کردن، وهرچه‌خیراست درعالم از یزدان حاصل‌شود وهرچه شراست ازاهرمن.و گویند بیماریها وآفریدن موذیات ماننده‌مار و کژدم وجزایشان قبیح است وآن ازاهرمن حاصل شود، واین‌باطل است زیرا که‌فکرو شك نزد ایشان همه قبیح است وآن از یزدان حاصل شود. »

ونیزمؤلف تبصرة‌العوام بدو گانگی‌آیین زرتشت اشاره کند و گوید [۴] : « بدانکه مذهب مجوس‌آنست که عالم را دو صانعست : یزدان واهرمن . »

۱ـ چاپ تهران ص ۱۸۲ .

۲ـ یعنی قدریان .

۳ـ چاپ مرحوم اقبال ص۱۳ وچاپ اول ص ۳٦٤ .

٤ـ تبصرة العوام ص ۱۳-۱٤ .

شیخ شبستری در گلشن راز گوید[1] :

چنان کان گبر یزدان واهرمن گفت

همین نادان احمق ما و من گفت.

لاهیجی نویسد : «یعنی چنانچه آن گبرمنحوس (!) که مجوس نام دارد مبدأ افعال را دوچیز میدارد: یکی فاعل خیر و آنرا ایزدمی‌نامندویکی فاعل شروآنرا اهرمن‌میگویند یعنی‌شیطان، همین نادان احمق او ومن گفت یعنی همین جاهل احمق که‌مذهبش غیرجبر است اوومن‌میگوید، چومعتزله میگویند که خیرازحق‌است وشرازما، واشاعره گویند که همه بتقدیراست ولی کسب ما نیزدخل‌دارد. پس هردو او و من میگویند غایة مافی‌الباب آنکه ازین من تا آن من فرق بسیار است چو آنجا مشابهت تام واقعست و اینجا مشابهت مائی . »

در فرهنك فارسی بفارسی مؤلف درعهد زندیه که نویسندهٔ آن شناخته‌نیست ونسخهٔ خطی آن در کتابخانهٔ دهخداست ، ذیل «زارتشت»آمده : «... وزردشت بدوخدا قایل بود: یکی یزدان که فاعل خیراست و یکی شیطان و آنرا اهریمن گویند که فاعل شر [است] » .

دراديات پارسی

در هرحال این تضاد و دوگانگی در ادبیات پارسی منعکس گردیده ، اهریمن مطرود درگاه یزدان بشمار رفته ، صفات نیك بیزدان‌وفرشتگان‌او اسناد داده‌شده‌وصفات ناپسندباهریمن ودیوان (پیروان او) منتسب گردیده است .

دقیقی در شاهنامه گوید : [درزمان گشتاسب ، درپرتو آیین مزدیسنا] ،

پراز **نور ایزد** همه‌دخمه‌ها وزآلودگی پاك شدتخمه‌ها.

ونیز گوید :

پرستشکده شد ازیشان[2] بهشت ببست‌اندرو **دیو**[3] را **زردهشت**.

۱- شرح لاهیجی ص۲۹۵ .

۲- مزدیسنان .

۳- مراد اهریمن است .

ودر داستان اسفندیار گوید چون وی در نخجیر گاه ازورودجاماسب وزیرو فرستادهٔ پدرخود آگاه‌شد، ببهمن پسر خود گفت آشکاراست که شاه آزاری ازمن دردل دارد. وی سبب میپرسد ، اسفندیار گوید گناهی برخود نمیبینم ،

همانا دلش **دیو**[1] بفریفته است — که بر بستن من چنین شیفته است[2].

وچون جاماسب بدو رسید ،

درست ازهمه کارش آگاه کرد — که مرشاهرا **دیو**[1] **گمراه کرد**[3].

اسفندیار در ملامت رستم گوید :

من ایدون شنیدستم از موبدان — بزرگان و بیدار دل بخردان

که دستان **بدگوهر دیوزاد** — بگیتی فرون‌زین ندارد نژاد...

بدو گفت رستم که آرام گیر — چه گویی سخنهای نا دلپذیر

دلت سوی کژی ببالد همی — روانت ز **دیوان** بنالد همی[4].

در شاهنامهٔ فردوسی نور وفروغ همواره بایزد منتسب است :

بگفتا **فروغیست** این **ایزدی** — پرستید باید اگر بخردی[5].

فرپادشاهان[6] بایزد ویزدان اسناد داده شده :

چنان شاه پالوده گشت ازبدی — که تابید زو **فرهٔ ایزدی**[7].

منم گفت بـا فـرهٔ **ایزدی** — همم شهریاری و هم موبدی[8].

چو این گفته شد **فریزدان** ازوی — گسست وجهان‌شدپر از گفتگوی[9].

سپهبد که با **فریزدان** بود — همه‌خشم‌اوبند وزندان‌بود[10].

۱ــ مراد اهریمن است .
۲ــ شاهنامهٔ بخ ج ٦ ص ١٥٤٧.
٣ـ ایضاً ص ١٥٤٨.
٤ـ ایضاً ص ١٦٦٦ـ ٧.
٥ـ ایضا ج ١ ص ١٩.
٦ـ رك . عنوان «فرایزدی» .
٧ـ ایضاً ج ١ ص ٢١ .
٨ـ ایضاً ص ٢٣ .
٩ـ ایضاً ص ٢٧ .
١٠ـ ایضاً ج٥ ص١٣٩٦.

همهٔ امور پسندیده به ایزد منسوبست :

بیاراستندش(مادر سیاوش‌را) بدیبای‌زرد — بیاقوت پیروزه و لاجورد

دگر ایزدی هر چه بایست بود — یکی سرخ یا قوت‌بدنابسود.[1]

فردوسی «ایزدی» را مقابل کار دیو یاد کند :

جهان آرمیده زدست بدی — شده آشکارا ره **ایزدی**

فریبنده‌دیوی‌زدوزخ بجست — بیامد دل شاه‌توران بخست

بران اهرمن‌نیز نفرین سزد — که‌پیچیدرایت‌سوی راه‌بد[2].

هرچیز ناپسندرا ایرانیان به‌اهریمن‌منسوب‌داشته وازساحت ایزدی دور دانسته‌اند:

چون سودابه گونهٔ سیاوش ببوسید واورا تمجید کرد ،

سیاوش بدانست کان مهر چیست

چنان دوستی نز **ره ایزدیست**[3].

فردوسی ازقول رستم فرخزاد (درنامه‌ای که ببرادرنویسد) گوید :

چومیروی طبری وچون ارمنی — بجنگند با**کیش آهرمنی**[4].

که زودآید این‌روز **آهرمنی** — چو گردون گردان کندشمنی[5].

فردوسی «جنك» را دیوی دانسته‌است :

دگرجنك **دیوی** بود پرستیز — همیشه ببد کرده چنگال تیز.

ناصرخسرو، این دو گانگی را درقصیده‌ای بصورت ذیل ایراد کرده[6] :

سوی تو نوید گر فرستادند — بردست زمانه زآفرینش **دو**[7].

۱ـ شاهنامهٔ بخ ج ۳ ص ۵۲۷ .

۲ـ ایضاً ص ٦٦٩ .

۳ـ ایضاً ص ۵۳۵ .

٤ـ ایضاً ج ۹ ص ۲۹٦٦ .

۵ـ ایضاً ص ۲۹۷۱ .

٦ـ دیوان ناصرخسروچاپ تهران ص ۳۸۰ .

۷ـ مراد دونیروی یزدانی واهریمنی است.

یکی‌سوی**دوزخت** همیخواند | یکی سوی عز و نعمت **مینو**
این باخوی‌نیك ونعمت‌حکمت | اندر ره راست میکشد بازو
وآن جان ترا همیکند تلقین | با کوشش مورو گربزی راسو.

اسدی گوید:

ستیز آوری کار آهرمن است | ستیزه بپرخاش آبستن است.

عمعق بخارایی گوید:

رخی که بود چو جای **فریشته** رخشان
زخاك‌وخون‌شده‌همچون‌لباس **اهریمن**[1].

سنائی گوید:

کی توان با صدهزاران پردهٔ نابود وبود
اهرمن را قابل انوار **یزدان** داشتن؟
گردبادی گرنگردی گردخاکی‌هم‌مگرد
مرد **یزدان** گرنباشی،جفت **آهرمن** مباش.

مولوی گوید[2]:

پس **فرشته** و **دیو** گشته عرضه دار
بهر تحریك عروق اختیار
می شود ز الهامها و وسوسه
اختیار خیر و شرت ده کسه.

دیگری راست:

گرآن‌دو عارض‌رخشان زفعل **یزدانست**
زفعل **اهرمن**است‌آن دوزلف‌چوگانزن[3].

۱ــ مراد ازلباس‌اهریمن، لباس‌سیاه رنگست وگوینده دراین بیت دوصفت‌متضاد درخشندگی وسیاهی را متقابلا آورده.
۲ــ مثنوی. چاپ نیکلسن ج (IV ، ٥) ص ۱۹۱.
۳ــ انجمن‌آرا ذیل (اهرامن).

ناگفته نماند که داستان شیطان (ابلیس) که درقرآن بدان اشارت رفته و میان مسلمانان رایج است این موضوع‌را تأیید کرده است[۱].

۱ـ درمیان گویندگان متأخر ومعاصر، مرحوم بانوپروین اعتصامی بیش‌ازدیگران از افعال یزدان و اهریمن سخن رانده است. مرحوم بهار در مقدمهٔ دیوان وی نگاشته‌اند (ص هـ ـ و): پروین «اهریمن را که روح آریائی باآن وجود دوزخی کینهٔ دیرینه دارد، همه‌جادر کین‌جان پاک آدمی میداند.» رك. دیوان پروین چاپ دوم ص ۱۱-۱۳-۱٤-۱۵-۲۱-۲۲-۲۳-۲۵ وغیره.

بهرهٔ ۲ - آتش

آتش - اشتقاق آتش و آذر - آذر دراوستا - اقسام آتش - آتش در زمان مادها و هخامنشیان وساسانیان - آتش درادبیات پارسی - آتش زردشت- قبلهٔ زردشت - آتش‌پرست، آذرپرست وآذر کیش - آتشکده ، آذر کده ، آتشگاه ، گنبد آذروآذر- سازمان آتشکده‌ها- طرز تهیهٔ آتش - سه آتشکدهٔ نامی : **آذر گشسب ، آذربرزین مهر ، آذر فرنبغ** - آذرخراد وآذرخرداد - آذرخورا - آذر خرین - آتشکده های هفتگانه - آتش بهرام وآدران .

آتش که ازمیان عناصر چهار گانه لطیف‌تر، زیباتر وسودمندترست ، ازدیرباز توجه اقوام وملل روی زمین را بخود جلب کرده است . درادیان آریایی مثل برهمنی و زرتشتی وهمچنین در کیشهای سامی‌مانند یهودی وعیسوی‌واسلام ، وحتی درمیان بت‌پرستان‌افریقا، آتش دارای اهمیتی خاص است .

دانشمند آلمانی (شفتلوویتز) در کتاب خویش بنام (آیین قدیم ایران و یهودیت)[۱] مقاله‌ای سودمند دراین مبحث نوشته ونشان داده است که چگونه ملل دنیا از نژادهای سپید ، سرخ ، زرد وسیاه دراروپا ، آمریکا ، آسیا وآفریقا آتش را میستایند. متمدن‌ترین ملل اروپا با وحشی ترین قبایل آفریقا در ستودن عنصرمزبور شرکت دارند .

آتش مانند همهٔ عناصر وکلیهٔ چیزهایی که برای بشر سودمندند درمزدیسنا ستوده شده ونزد ایرانیان باستان و زرتشتیان کنونی محترم بوده و هست . این عنصر از ازمنهٔ بسیار کهن ، درمیان طوایف هندواروپایی‌مقدس‌شمرده میشد وبویژه هند وایرانیان‌بیشتر

۱- Die Alterpersische Religion und das Judentum von Scheftelowitz. Giessen, 1920 · S . 66 , 73 (پ .د) .

بدان توجه کرده‌اند [۱]. درمزدیسنا آنچه آفریدهٔ اهورمزداست باید ستوده و محترم باشد، ازاینرو ایرانیان علاقه‌ای خاص بآتش پیدا کردند و آنرا موهبت ایزدی دانستند، شعله‌اش‌را یادآور فروغ خداوندی خواندند و آتشدان فروزانرا در پرستشگاهها بمنزلهٔ محراب قراردادند [۲].

اشتقاق آتش و آذر

آتش و آذر، هردوازیک ریشه است: دراوستا آتر **âtar**[۳] و آترش **âtarsh** هردوآمده . واین‌دودرپهلوی (بترتیب)آتور **âtur**[۴]، اتر **atar** وآتش **âtash** شده و درپارسی آذر، آدر[۵]، آتش، آدیش[۶] وتش (بتخفیف)[۷] ودرلهجه‌های تهرانی وشیرازی

۱- رجوع شود ببخش اول . ص ٤٠ ببعد.

۲- یشتها ج ۱ ص ۵۰۵ .

۳- درضمن واژهٔ تصریفی آتر **âtaro**، درپارسی باستان نیز آتر **âtar** آمده.

٤- برخی ازخاورشناسان آنرا بخطا آتون **âtun** خوانده‌اند درصورتیکه همایشان درآتوریان ونظایرآن که باهمان رسم الخط نوشته‌شده آتور قرائت کرده‌اند .

۵- «بوزن ومعنی آذراست وهمهٔ شعرا با مادر و دختر وامثال آن قافیه کرده‌اند» (برهان ، انجمن آرا) .

٦- فرهنگها نوشته‌اند : «چون‌اکثر حروف فارسی بیکدیگرتبدیل می‌یابند بنابر آن تای آتش را بدال ابجد بدل کرده آدش گفته‌اند واینکه بفتح تای قرشت اشتهاردارد غلط مشهوراست چه این‌لغت درهمهٔ فرهنگها(!) بکسر تای قرشت آمده‌است وبادانش قافیه شده است(!) وچون بکسرتاء موضوع‌است بنابرین بعداز دال یای حطی درآورده‌اند تا دلالت بر کسرهٔ ما قبل کند وآدیش خوانده شود وبعضی بکسرذال نقطه‌دارآورده‌اند و این نیزغلط است [بنابرقاعدهٔ دال وذال]» باید دانست که استدلال فوق صحیح نیست‌چه درپهلوی (مأخذ پارسی) آتش بفتح آمده وقافیه‌آوردن نیز دلیل اصالت تلفظ نخواهد بود چه کافر(بکسرفا) را دراشعاربفتح استعمال کنند ، وعجب‌آنکه مؤلف برهان قاطع چند صفحه پس‌ازذکرعبارات فوق‌کلمهٔ (آتش)را بفتح ثالث وسکون شین نوشته‌است(!) درهرحال‌آدیش دریکی ازلهجات زبان ایرانی‌معمول بوده‌درادبیات ما داخل شده‌است. انوری گوید :

گر کند چوب آستان‌توحکم شحنهٔ چوبها شود آدیش.

۷- درلهجهٔ دزفولی نیز **tash** ، مولوی گوید :

موسی اندر درخت هم تش دید سبزتر میشد آن درخت ازناز.

آتیش آمده . مؤلف فرهنك جهانگیری بنابر همین وجه اشتقاق [۱] آذر را بضم ذال معتبر دانسته است .

ریشهٔ این واژه درسانسکریت نیزموجوداست : درریگ ودای هندوان ودراوستای ایرانیان نام‌پیشوای‌دینی‌هردودسته‌ازآریاییان آثرون **âthravan** (یعنی آتوربان «بپهلوی» وآذربان «بپارسی»)آمده . لغت آثورنان که درفرهنگهای پارسی ضبط و بمعنی پیشوای مذهبی‌آمده، ازهمین واژه مشتقست. آذربان کسیست که برای پاسبانی آتش گماشته‌شده ، چنانکه وستالیس **Vestalis** در روم قدیم دختری پا کدامن و دانا و از خانوادهٔ شریف وموظف بنگهبانی وزنده داشتن آتش مقدس درمعبد وستا **Vesta** بود[۲].

این ریشه با واژه‌های دیگری تر کیب یافته یك‌دسته ازنامهای ویژهٔ ایران‌باستان را تشکیل داده است بخصوص درفروردین یشت بند ۱۰۲ نامهای چندی ازاین‌قبیل دیده میشود که‌ازپارسایان وپاکان بوده‌اندوبفروهرهای آنان درودفرستاده شده‌است. ازآن‌جمله است آترپاته **âterepâta** که درپهلوی‌آترپات ودرپارسی‌آذرباد شده . بزرگترین ایالت ایران ،آذربایجان نیز از همین ریشه است[۳].

کومون گوید : ایرانیان آتش را بصورت خدا درآورده بودند [۴]. ویکاندر گوید : دوقسم‌آتش وجود داشت : نوع اول آتشی بود که همهٔ ملل هند واروپایی میتوانستند در

۱ـ بنقل قول از موبدی که مصاحب او بوده .

۲ـ مدت خدمت این‌دختر ۳۰ سال بود و اومیبایست بپاکدامنی این دوره را بسر برد ونگذارد آتش مقدس که پشتیبان دولت روم محسوب میشده خاموش گردد . رجوع شود به : Mythologie des Grieschen und Romer von Otto Seeman . Leipzig 1910 . S . 72–76 (پ . د) .

۳ـ معجم‌البلدان یاقوت (آذربیجان) ـ آترپات (بیونانی آترپاتس) سلسلهٔ خشثرـ پاونی (حکامی) که بیش از اسکندر مقدونی و بعداز او نیزدراین ایالت‌سلطنت میکردند، اسم خود را بقلمرو امارت خویش داده‌آتروپاتکان (آذربایجان) نامیدند (یشتها ج ۱ ص ۵۰۵) .

٤– Cumont , Les Mystères de Mythra, vol . I . p . 103 .

مراسم دینی بکاربرند. قسم دوم آتش مخصوصی بود ازآن آیین آناهیتا. برای باستانشناسان تشخیص اینکه ساختمانی معبد بوده یا نه، واینکه آتشکده بوده یانه ، وچه قسم آتش داشته مشکل است [۱].

آذر در اوستا

آذرنام یکی از ایزدان مزدیسناست . آذرایزد در اوستا غالباً پسر اهورمزدا خوانده شده ، ازاین تعبیرخواسته‌اند بزرگی مقام اورا برسانند ، چنانکه سپندارمذ ، فرشتهٔ موکل زمین را نظربسود آن ، دختر اهورمزدا نامیده‌اند . در یسنا ۲۵ بند ۷ آمده است : «آذرپسر اهورمزدا را ماميستاييم ، ترا ای آذرمقدس و پسر اهورمزدا و سرور راستی ما میستاییم ، همهٔ اقسام آتش را ما میستاییم . »

دربندهای ۴۶-۵۰ از زامیاد یشت ایزدآذررقیب آژی دهاك (ضحاك) شمرده شده است که ازطرف سپنت مینو ضد ضحاك برانگیخته شده تا ویرا ازرسیدن به‌فریعنی‌فروغ سلطنت باز دارد [۲].

دراشتود گات (یسنای ۴۳) بند۹آمده : «آنگاه ترا مقدس شناختم ای مزدا اهورا وقتی بود که وهومن [۳] بسوی من شتافت و پرسید بچه چیز خود را تشخیص توانی داد ؟ (زرتشت گوید) تامدتی که آتش تو زبانه کشد ومن دربرابرستایش کنان فدیه آورم، پیرو راستی خواهم بود . »

این آیه را چنین تفسیر کرده‌اند : مادام که دربرابرآتش مقدس مانند پیشوایی با خدا درراز ونیازخواهم بود ، همین سبب خواهد شد که ازراستی روی برنتابم وآیین مزدا را ازیاد نبرم [۴].

۱- S. Wikander , Feuerprister in Kleinasien und Iran . S. 59 - 60 .

۲- روزشماری درایران باستان بقلم نگارنده ص ۲۶-۲۸ .

۳= وهومنه، منش نیك - یکی ازامشاسپندان. رجوع شود بهمن بخش ص۲۳۸ .

۴- گاتها چاپ اول ص ۶۷ .

در بندهای ۸۸ و ۸۹ فروردین یشت ، زرتشت بنام « نخستین آتـربان » نامیده شده است .

اقسام آتش دریسنای ۱۷ بند۱۱ پنج‌قسم آتش تشخیص‌داده بهریك‌جداگانه درود فرستاده شده است ازاین قرار :

۱ـ برزی سونگه **Bərəzi - savangh** .

۲ـ وهوفریانه **Vôhu - fryâna** .

۳ـ اورروازیشته **Urvâzishta** .

٤ـ وازیشته **Vâzishta** .

٥ـ سپنیشته **Spənishta** .

در تفسیرپهلوی این‌بند ، پنج قسم‌آتش‌بحسب ترتیب این گونه معنی شده است : نخستین که بلند سوت (بزرك سود)ترجمه گردیده ، درتوضیحات اسم عمومی‌آتش بهرام خوانده شده است . دومین آتشی است که در کالبد انسانیست یا بعبارت دیگر حرارت غریزیست . سومین‌آتشی است که در رستنیها وچوبها موجود است. چهارمین‌آتش برق است وهمان‌آتشی‌است که از گرزتشترایزد[1] شراره کشیده دیو(سپینجگر) را هلاك کرد[2]. پنجمین‌آتشی است که در گرزمان (عرش) جاویدان ، دربرابر اهورمزدا افروخته است . درفصل ۱۷ بندهش که ازآتش سخن میراند همین پنج قسم یاد شده ، منتهی بقول بندهش برزی سونگه‌آتشی است که‌نزد اهورمزدا فروزانست،وسپنیشته درروی زمین بکار میرود، وآتش بهرام ازآنست . درفصل ۱۱ زاد سپرم نیزازاین پنج قسم‌آتش یاد شده است[3].

آتش در کمون کلیهٔ موجودات و موالید طبیعت بودیعت نهاده شده . جوهـر زندگانی بشر و همهٔ جانوران حرارت درونی یا غریزی است . منبع وجود و فعالیت

۱ـ رجوع شود به : یشتها ج ۱ ص ۳۲۹ ببعد .

۲ـ یشتها ج۱ ص ۳۳۱.

۳ـ برای اطلاع ازآتش پرستی درایران ، رك .
Kramers, Analecta Orientalia. vol. 1, p. 342 sqq.

افراد همین آتش است . آتش معنوی در نباتات و جمادات نیز ساریست ، ملای رومی از آن تعبیری نغز فرموده :

آتش عشقست کاندر نی فتاد جوشش عشق است کاندر می فتاد
آتشست این بانگ نای و نیست باد هر که این آتش ندارد نیست باد.

امتیاز نوابغ علم و ادب و سیاست از دیگران ، بسبب نیرومندی آتش درونی آنانست. حافظ گوید :

از آن بدیر مغانم عزیز میدارند
که آتشی که نمیرد همیشه در دل ماست.

آتش در زمان مادها

قطع نظر از اوستا و بویژه گاتها که قدمت آن را از هزار و صد تا هفتصد پیش از مسیح نوشته‌اند، در جزو آثار قدیم ایران، در اسحق آوند جنوب بهستان (بیستون) نقشی از زمان مادها مانده که قدمت آن به قرن هشتم پیش از مسیح میرسد . اکنون این نقش موسوم است به **دکان داود**، و آن گوریست که در بدنهٔ کوه تراشیده شده و تصویر آن عبارتست از یك ایرانی که در برابر آتش ایستاده است .

در زمان هخامنیشان

گیرشمن گوید : ما سه معبد از عهد هخامنشی میشناسیم : یکی در پاسار گاد که بامر کوروش ساخته شده، دیگری در نقش رستم در جبههٔ مقبرهٔ داریوش که شاید بدستور خود او بنا شده ، وسومین درشوش ، که ظاهراً متعلق بزمان اردشیر دوم است . هریك از آنها بشکل برجی مکعب و دارای یك اطاق است ، که توسط پلکان بسوی آن میرفتند ، و در اینجا مغ آتش مقدس را نگهبانی میکرد . تشریفات دینی را در هوای آزاد انجام میدادند ، زیرا همهٔ قربانگاههایی که ما شناخته‌ایم ـ و معمولا آنها توأمان‌اند ـ درناحیهٔ گشاده‌ای بامسافتی دور از معابد ، یافته شده‌اند[۱].

همهٔ نقوش برجسته برفراز مقابر هخامنشی شاه را درحالی که برابر قربانگاهی که

۱ـ گیرشمن. ایران از آغاز تا اسلام . ترجمهٔ م معین ص ۱۴۹ .

درآن آتش مقدس مشتعل است، نشان‌میدهند که مشغول مراسم فدیه‌است وبالای سرِ وی قرصی بالدار دیده میشود که ازآن، سر وشانه‌های اهورمزدا برخاسته است[۱].

آتشدانهای سنگی دوگانه - درجنوب کوه نقش رستم (فارس) بطرف حسین‌آباد دو قالب سنگی بشکل‌مخروط ناقص در پای کوه ازسنك کوه برآورده‌اند که به‌آتشکده معروف شده است.

این دوپایهٔ‌سنگی اندکی ازهم‌فاصله دارند وبالای آنها حفره‌ایست که ظاهراً آتش مقدس را درآن می‌افروختند[۲].

در دورهٔ ساسانیان

در دورهٔ ساسانیان، آتشدان علامت ملی گردیده برسکه‌های پادشاهان این سلسله نقش شده است. ازجملهٔ انواع دبیری‌در آن عهد، کتابت «آتشان همار دبیریه» بود. حمزهٔ اصفهانی در «التنبیه علی‌حدوث التصحیف» آورده[۳]: «وآتشان همار[۴] دفیره کتابة حسبانات النیران.»[۵]

تأثیرات‌اخلاقی و تربیتی‌آتش درحیات فردی وقومی ایرانیان باستان بحدی بوده که مظاهرآن درتمام مراحل‌حیات‌آنان جلوه‌گرشده است. دیده بانی دایمی‌آتش‌بجهت احتراز از خاموشی‌آن خود، آنان را برای آمادگی دایم تربیت میکرد[۶].

اثراین نوع تقدیس ایرانیان نسبت‌بآتش،درایران اسلامی نیزازعهد کهن تاکنون باقیمانده. درشب چهارشنبهٔ پایان سال درخانه وبازارو کوچه آتش‌میافروزند وازروی آن

۱- ایضاً ص ۱۵۳.

۲- برای تفصیل رجوع به‌آثار باستانی جلگهٔ مرودشت بقلم علی سامی ص ۱۴۸-۱۴۹ شود.

۳- نسخهٔ خطی کتابخانهٔ مدرسهٔ مروی ص ۱٦ ستون ۱.

٤- هماروامارو آمار وشمار وشماره (حساب عدد) ازیك ریشه‌اند.

٥- وخوارزمی نیزدرمفاتیح «آتش‌هماردبیره» را ذکر کرده‌است (لغت‌نامهٔ دهخدا: آتش هماردبیره.) در موردآتشکده‌های عهد ساسانی در همین مبحث مفصلتر گفتگو خواهد شد.

٦- برای اطلاع ازتأثیرات تربیتی افروختن‌آتش رجوع شود به‌سیر تمدن وتربیت درایران باستان ص ۳۷-۳۸.

میگذرند، و همواره وقتی که چراغ روشن شود بی‌اختیار بدان سلام و تعظیم میکنند، وسوگند به «سوی سلیمان»[1] که مقصود شعلهٔ آتش یا چراغ است بسیارمعمولست[2] و بهنگام برافروختن چراغ نیز سلام وصلوات برپیامبراسلام میفرستند[3].

توجیه ستایش آتش درحکمت اشراق

درحکمت اشراق مؤثرحقیقی وجود، نوراست[4]، چون محبت‌و قهرصادرازنوراست وحرارت وحرکت نیزهردومعلول نورباشد ازینجاست که‌حرارت بالذات‌درقوای‌شوقی اعم ازشهوی وغضبی مدخلیت پیدامیکند، ووجود همهٔ آنها درحرارت بتمام و کمال میرسد،وشوقیات مانیزخود موجب حرکات روحانی و جسمانی

۱ـ درلهجهٔ دزفولی Su Salmûn ـ دردزفول چنین سوگند یادمیکنند: به‌ای تش تنیر گرم قسم (باین آتش‌تنور گرم‌سوگند)، به‌ای‌اجاق مرتضی‌علی قسم(باین‌اجاق...) ایرانیان بعدازاسلام بسیاری ازشئون ملی خود را برای مصون داشتن از هدم و تخریب بسلیمان نبی نسبت داده‌اند، مانند مشهدمادرسلیمان که‌آنرا مشهدام النبی ومشهد مرغاب نیز گویند (مقبرهٔ کوروش)، مسجد سلیمان(کعبهٔ زرتشت)،تخت سلیمان (ازآثارتاریخی درشمال شرقی آرامگاه کوروش) (مجلهٔ یادگارسال پنجم شمارهٔ ۳ص ١٤) وغیره.

۲ـ یشتها ج۱ ص۵۰۹.ـ درحدود ممسنی‌فارس، درشب عروسی رقص‌مقدسی‌دارند که مشاهدهٔ آن احترام افراد را بآتش‌نشان میدهد، زیرا درین شب درمیدانگاهی‌خرمنی ازآتش‌درحالیکه باطراف زبانه میکشد،روشن میکنند، ودر اطراف آن زنان ودختران باالباسهای فاخر وزیبای قرمزیا صورتی، باآهنك دهل وسرنا مشغول رقص دسته جمعی میشوند وبردورتادورآتش میچرخند. در این موقع انعکاس شعله‌های آتش برصورت و سیمای این پری‌رخان غوغابی میکند، علاوه بر صدای دهـل و سرنا صدای بهم خوردن جواهری که‌برلباسهای‌آنها آویزان است و گردن بندهای قیمتی منظره عالی باین صحنه میدهد. پس‌ازخاتمهٔ رقص زنان، آنگاه نوبت‌بدختران پری پیکرمیرسد که محشری برپا میکنند. سپس مردان هریك دست زن‌خود یایکی ازافراد خانواده راگرفته بااوبدور آتش میرقصند تاآتش خاموش شود.» (محمود دانشور. دیدنیها و شنیدنیهای ایران ج ۲ ص ۱۱۱).

۳ـ همچنین‌بازایرانیان عقاید پیش ازاسلام‌خودرا بلباس اسلامی جلوه‌گرساختند. رك. جشن سده ازانتشارات انجمن‌ایرانشناسی. ورك. کتاب حاضر درعنوان «فخرالدین گرگانی».

٤ـ رك. حکمت اشراق وفرهنك ایران، بقلم نگارنده ص ۱۳ ببعد.

میگردد . واما سکون ، که درنظرسهروردی ، امریست عدمی و بالنتیجه از سنخ ظلمات مرك ، درثبوت آن عدم علت حرکت کافی خواهد بود . نور قائم یا عارض علت حرکت و حرارتست ، وحرکت وحرارت فقط مظهر(بضم‌میم) نورعارض ، یعنی معد حصول (نه‌علت فاعلی)آن است:حرکت وحرارت قابل‌را اعداد میکند باینکه درآن ازنوری که برقوابل وهیاکل مستعد، برحسب استعدادآنها ، افاضه میگردد حصول پذیرد . شرف‌آتش‌درین است که بالنسبه بدیگرعناصرشرکت‌آن‌ازهمه بالاتر[۱] وشباهت وی بمبادی مجردنوری، نظربنوریتی که درآنست ، ازهمه بیشترمی‌باشد. ازاینروست که‌آتش را بعنوان برادر نور مجرد نفسانی که سهروردی‌آنرا بنام خاص ایرانی وی، نوراسپهبد انسانی ، نیزمیخواند، میتوان گرفت[۲]. واما نورالانواررا درهریك ازعوالم وجودی‌خلیفه یا امامی است .

شرافت منصب خلافت ، چنانکه در عالم عقول محض ، بملك مقرب بهمن تفویض گردیده[۳] ، درعالم نفوس نیزبنوراسپهبدانسانی ودرعالم عناصربآتش محسوس امتیازیافته است . بدین سان، بنفس انسانی وبآتش عنصری است که درین عالم تحت القمردو خلافت کبری وصغری انجام می‌پذیرد:نفس انسانی‌درحکم «خلیفهٔ کبری» است، بدین جهت که نوری قائم ومتصرف درانوارعارض محسوس است، وآتش عنصری درحکم «خلیفهٔ صغری» است بدین اعتبار که نورعارض‌آن درعالم جسمانی مظهرانوار قائم غیرجسمانی و درحکم برادر نوراسپهبد انسانی باشد، وحقیقت نورانی‌آن ورای ماهیت ظلمانی عناصرچهارگانه

۱ـ رك. ستایش‌آتش درکتاب حاضر، عنوان«فردوسی».

۲ـ سهروردی در مقالهٔ چهارم حکمة الاشراق « فی‌بیان الاستحالة فی‌الکیف » آورده است : «ومن شرف النار،کونها اعلی‌حرکة واتم حرارة (ای من باقی العناصر) واقرب الی طبیعة الحیاة ، و به یستعان فی‌الظلمات (ای علی ازالة الوحشة الحاصلة من الظلمة وغیرها من المآرب التی لایمکن حصولها فی‌الظلمة بدون النار) و هواتم قهراً (ای مماعداه من العناصر) واشبه بالمبادی (ای‌المجردة لنوریته) و هواخوالنورالاسفهبد الانسی . » رك . شرح حکمة الاشراق ص ٤٣٤ . آنچه در بین الهلالین آمده از شارح است .

۳ـ رك . ص۲۳۸ .

بمفهوم مشهور آنها درطبیعیات متداول ، واشرف واعلی از آنهاست . بنابرین بعلت و دلیلی بسیار موجه بود که ایرانیان قدیم هر نور ممکن ـ اعم از نور عارض محسوس ویا نور قائم معقول را ـ باعتبار مظهریت آن نسبت بنورالانوار، شایستهٔ تعظیم وتقدیس دانسته ومردم را بتوجه بآتش امر کرده و آنرا ـ به بیان شارحان ـ قبلهٔ نماز و عبادت مردم قرار داده و برای آن آتشکده‌های (بیوت نیران) بزرك و معابد (هیاکل) سترك بنا نهاده بودند ، سنتی که ازطرف هوشنك [۱] وسپس جمشید وفریدون و کیخسرو وازملوك افاضل ، مرسوم وسرانجام از طرف فاضل مؤید زردشت مؤکد گردید [۲] .

در ادبیات پارسی

درادبیات پارسی ازتقدیس و احترام زرتشت نسبت بآتش بارها سخن رفته است .

بلعمی درتاریخ خود درمورد زرتشت نویسد [۳] : «وآتش پرستی ایشان [۴] را صواب کرد .»

مجمل التواریخ و القصص نویسد [۵] : زرتشت « آتش را تعظیم نهاد بپرستیدن و قبله ساختن . »

مؤلف بیان الادیان نویسد [۶] : و « و [مغان] آتش را عزیز و بزرك دارند و او را خدمت کنند . »

۱ـ اشاره بداستان سنك انداختن هوشنك برای کشتن مار و تصادم آن سنك باسنك دیگر و پدید آمدن آتش و سوختن مار و سپاس کردن هوشنك خدای را ورسم «جشن سده» نهادن . رك . شاهنامهٔ فردوسی ، پادشاهی هوشنك ؛ جشن سده از انتشارات انجمن ایرانشناسی .

۲ـ رك . روابط حکمت اشراق . بقلم ه . کربین ص۴۲ ـ ۴۴؛ حکمت اشراق و فرهنك ایران بقلم نگارنده ص ۱۷ـ۱۸ .

۳ـ چاپ کانپور ص ۲۰۶ .

۴ـ زرتشتیان .

۵ـ چاپ تهران تصحیح مرحوم بهار ص ۹۲ .

۶ـ ص ۱۶ .

دقیقی درشاهنامهٔ خود ، اندر (پیدا شدن زردشت و گرویدن گشتاسب دین اورا) گوید : [زردشت] ،

بشاه جهان گفت پیغمبرم   ترا سوی یزدان همی رهبرم
یکی مجمر آتش بیاورد باز   بگفت : «ازبهشت آوریدم فراز.»
«جهان آفرین گفت بپذیر این   نگه کن بدین آسمان وزمین...»
پس آزاده گشتاسب برشد بگاه   فرستاد هر سو بکشور سپاه
پراگند گرد جهان موبدان   نهاد از بر آذران گنبدان [۱].

که از آن جمله بود آذربرزین . گشتاسب مردم ایران را بدین مزدیسنا دعوت کند و گوید :

سوی **گنبدآذر** آرید روی   بفرمان پیغمبر راستگوی.

زرتشت بهرام پژدودر (زراتشت نامه)[۲] بهنگام نزول امشاسپند اردیبهشت ، وتبلیغ رسالت خود درباب (نیکوداشتن آذران) چنین گوید [۳] :

به پیش آمدش [۴] فرخ اردیبهشت   بدانگه که همراه زودر گذشت
بزرتشت گفتا که : «ای پاکتن   پذیرفتهٔ ایزد ذوالمنن »
« پیامی برازمن بگشتاسب شاه   بگوکای خداوند دیهیم و گاه»
« سپردم بتو کار هر **آذری**   کجا زان ببینی بهر کشوری »
« نکوشند در کشتن **آذران**   بآب لطیف و بخاك گران »
« بفرمای با موبدان و ردان   بدان پاك پاکیزه دل هر بدان»
«میان را ببندندو کوشش کنند   همه **آذران** را پرستش کنند»

۱- درفهرست والف **Wolf** طبق نسخهٔ پاریس«آذرین» **âdharîn** آمده ومتن صحیح است .
۲- رجوع شود به بخش (مزدیسنا وشعرپارسی) در کتاب حاضر.
۳- چاپ روزنبرك ص ۳۳ .
٤- پیش زرتشت آمد .

« بهر شهر بنهند **آتشکده** فرامش مکن رسم های سده »
« چو مأواگهش را پدید آورند برو بر ، بسی وقف ها گسترند »
« که تاکار او را بود برك و ساز نگیرند این گفتهٔ ما مجاز »
« **که آن نور از نور های خداست** کز آنگونه رخشان به پیش شماست»
« چه بینی ازو خوبتر در جهان بفرمان هر کس ببسته میان ؟ »
« بود مردمان جمله زونا گزیر بدو حاجتومند ، برنا و پیر . »

آتش زردشت

ازاینرو **آتش زردشت**، درادبیات پارسی مصطلح گردیده ومراد آتشی است که از جهت فروغ و روشنایی بآتش آتشکده‌های مزدیسنان مانندہ باشد .

نظامی در وصف آتش گوید[1] :

آتشی زونشاط را پشتی کان گو گرد سرخ زرتشتی .

ملك‌الشعراء صبوری گوید :

زند خوان ، پازند اگر خواند همی نبود عجب
کآتش زردشت ، باد افروخت اندر لاله‌زار.

قبلهٔ زردشت

نظر بهمین اهمیتی که زردشت بآتش داده و بقول نویسندهٔ مجمل‌التواریخ [2] «آتش را تعظیم‌نهاد بپرستیدن وقبله‌ساختن» و گفتار فردوسی :

همان **قبله شان** [3] برترین گوهرست
که از باد و خاك و هوا برترست .

ایرانیان مسلم آتشکده‌ها را (کعبهٔ زردشت) نامیده [4] و خود آتش را (قبلهٔ

۱ـ هفت پیکر ص ۱۳۷ .
۲ـ چاپ تهران ص ۹۲ .
۳ـ زردشتیان .
٤ـ مانند (کعبهٔ زردشت) درفارس و (کعبهٔ زردشت) که بمخروبهٔ مسجد سلیمان اطلاق شده .

زردشت) نام داده‌اند .

شهرستانی گوید [۱] : «بالجملة هی (النار) قبلة لهم (الفرس) ووسیلة واشارة» .

دقیقی گوید [۲] :

برخیز و برافروز هلا **قبلهٔ زردشت**
بنشین و بیفکن شکم قاقم برپشت
بس کس که‌ززردشت‌بگردید وده گربار
ناچار کند روبسوی **قبلهٔ زردشت** .

امیرمعزی گوید :

ای روی تو رخشنده تراز **قبلهٔ زردشت**
بی‌روی‌توچون زلف‌تو گوژاست‌مرا پشت.

لسان‌الملك سپهردر مسمطی گوید :

دیدم بدو صد بختی چون آهوی دشتی
یا بردجله رفته بهم دوصد کشتی
وان جوق ظعاین همه مرغان بهشتی
در روی و روش **قبلهٔ زردشت** کنشتی
هودج دویکی چون جوزا از هم پشتی
جوزای بیك جفت قمر گشته گرانبار.

مرحوم ادیب نیشابوری (خطاب بمحبوب) گوید :

ای **آتش** رخ تو بزرك آیت تو قیر **قبلهٔزردشتی** را.

۱ـ ملل ونحل چاپ کرتن ص ۱۹۸ .

۲ـ برخی این ابیات رابمسجدی نسبت داده‌اند و بعیدمینماید. رجوع شود ببخش (مزدیسنا وشعرپارسی) در کتاب‌حاضر؛ و نیزهمین‌بیت در دیوان سنائی غزنوی مصحح مدرس رضوی ص ۷۷۰بادو بیت دیگر آمده است .

در فرهنگهای پارسی [۱] علاوه برقبلهٔ زردشت ، قبلهٔ زردشتیان ، قبلهٔ جمشید ، قبلهٔ دهقان ، قبله گاه مجوس را نیز کنایه از آتش دانسته‌اند :

کندبه**قبلهٔ تازی**زبهر کدیه نماز بدل‌به**قبلهٔ دهقان** کندنمازادا.

سوزنی سمرقندی .

آتش بهشتی

طبق روایات زرتشت آتشی را بـه گشتاسب نمود و گفت این آتش بهشتی است. دقیقی گوید [۲] : [زردشت]،

بگشتاسب گفت ای جهان کدخدای رسولم بنزدیك تو از خدای .

یکی مجمر آتش بیاورد باز بگفت از بهشت‌آوریدم فراز.

وفردوسی از زبان رستم گوید :

برافروختم آتش زردهشت که‌با مجمرآورده بد از بهشت.

آتش پرست و آذرپرست و آذرکیش

ونیززرتشتیان را نظر بهمین تقدیس آتش ، ایرانیان مسلمان آتش پرست وآذرپرست خوانده‌اند ، درصورتیکه‌آتش بمنزلهٔ خدای ویژه یارب‌النوع مستقل نبوده است (چنانکه در میان آریاییان پیش ازظهورزرتشت بوده) بلکه همانگونه که کعبه مورد ستایش‌مسلمانانست ،آتش نیزمورد توجه مزدیسنان بود، وباید دانست که عناصرچهارگانه : آب [۳] و خاك [۴] وآتش و باد [۵] هرچهار مورد تقدیس

۱ـ برهان، انجمن آرا، غیاث .

۲ـ رك . دقیقی در کتاب حاضر ج ۲ .

۳ـ دررام یشت (جلد ۲ یشتها) درآغاز هر کرده این جمله چند بارتکرار شده : من میستایم آب را وبغ را. رك : کومون ، اسرارمیترا ج ۱ ص ۱۰۴، وحتی در آیین مزدایی دریاها وشطها محترم بوده . رك . کومون ، ایضاً ص ۱۰۵ .

٤ـ فرشتهٔ زمین (سپندارمذ)و(زامیاد) است . رك . روزشماری درایران باستان. بقلم م. معین ص ٦٢ ؛ کومون ، اسرار میترا ج ۱ ص ۱۰۷ .

٥ـ دوقسم باد درمزدیسنا تشخیص‌داده شده : بادی که خوب وسود بخشنده است

بقیهٔ حاشیه در صفحهٔ بعد

مزدیسنان بوده .

مؤلف غرراخبارملوك الفرس گوید : «وعظم (زردشت) النارقربة الی الله عزذ کره ، لانها من نوره ومن اعظم الاصطقسات واجلها وامر ایضاً بتعظیم الماء الذی هوقوام الخلق و سبب عمارة الدنیا وفرض تنزیهه وترك استعماله فی ازالة النجاسات واماطة القذارات .»

فردوسی نیز همین اعتقاد را داشته آنجا که گوید :

بیک هفته برپیش یزدان بدند مپندار **کآتش پرستان** بدند
که **آتش** بدانگاه محراب بود پرستنده را دیده پرآب بود.

وجای دیگر گوید :

بدانگه بدی آتش خوبرنك چومرتازیان راست محراب سنك
بسنك اندرآتش ازآن شد پدید کزوروشنی درجهان گسترید.

وابوالمعالی مؤلف (بیان الادیان) نیزپس ازذکر تقدیس آتش ازطرف (مغان) نویسد[۱] : «وآب را نیالایند یعنی بهیچ چیزپلید نکنندوجز بخوردن بکارنبرند .» وهمودرجای دیگر[۲] تصریح کرده : «ومذهب ایشان[۳] درآتش پرستی همان بوده است که مذهب بت پرستان عرب دربت، چنانکه خدای تعالی ازقول ایشان حکایت کرد: مانعبدهم الالیقربونا الی الله زلفی، ما نپرستیدیم بتانرا الا ازبهرآنکه تاما را به ایزد تعالی نزدیك گرداند و **آتش پرستانرا** همین اعتقاد بوده است . »

بقیهٔ حاشیه از صفحهٔ قبل

ستوده ؛ وباد موذی ومضر نکوهیده است . دررام یشت بند ۵ آمده : « ای باد آنچه از توازطرف سپنت مینو(خرد مقدس) است ما میستاییم .» - بازبرای رفع اشتباه مکرردر بند ۵۷ همین یشت آمده : «ای باد بقسمتی ازتو که ازطرف سپنت مینوست تعظیم کرده درود میفرستیم» (رك. یشتها ج ۱ ص ۵۱۱) .

۱- چاپ تهران ص ۱٦ .

۲- ص ۵ .

۳- زردشتیان .

دریشت ۳۶ آمده : **ahyâ thwâ âthrô vərəzənâ paoruyê pairî**
jasâmaide mazdâ ahurâ یعنی : نخست بهمراهی این آتش است که ما میخواهیم بتو نزدیك شویم ، ای اهورمزدا! [1]

مؤلف تبصرة العوام ازقول قاضی ابوطاهرمحمدبن الحسین الفزاری الشیرازی علت پرستش آتش را بنحوی خرافی مبنی برفرودآمدن نوری ازآسمان وظهورشخصی جسمانی ازپس نوروایرادخطابه دربارهٔ کمال وفضل وحکمت خداومعرفی خود - که آفتاب بود - و آنگاه درآویختن بعصاء چوپان وپیدایش نوری درخشنده چون چراغ که بروزوشب روشن بود وبالا رفتن آن شخص و بافق شدن وماندن آن نوردرخشان، وآن اول آتشی است که آنرا پرستیدند ، وافروختن مجوس ازآن نورچراغها وشمعها وبآتشکده فرستادن دربلاد دور ونزدیك ، نقل کرده است [2].

شهرستانی درملل ونحل گوید : «ومجوس را سبب تعظیم آتش چند امربود : یکی آنکه جوهری شریف علویست ، و دیگر آنکه خلیل علی نبینا و علیه السلام را باحراق تعرض نرسانید ، ودیگرظن آنکه باین تعظیم نمودن معاد ایشانرا سبب نجات باشد ازآتش دوزخ ، چنانچه آتش قبله ووسیلهٔ ایشانست» [3].

فرهنك نویسان [4] نوشته اند : «زرتشت چون عناصر و کواکب را تمجید میکرده و پیوسته در افروختن آتش و ساختن آتشکده ها ساعی بوده ، عوام او را آتش پرست گفته اند . »

باری درادبیات پارسی (آتش پرست) و (آذرپرست) و (آتش پرستی) به مزدیسنان ومزدیسنا بسیار اطلاق شده.

۱- E. Benveniste , Les Mages dans l' Ancien Iran , Paris 1938 . p . 7-8 .

۲- رك . تبصرة العوام ص ۱۷-۱۸ .

۳- رك . ترجمهٔ ملل ونحل افضل الدین صدر ترکهٔ اصفهانی چاپ اول ص ۲۳۰.

۴- رك . انجمن آرا .

بلعمی نویسد [۱] : « اورا زردشت گویند که این دین **آتش پرستی** را او در میان آورد . »

فردوسی در(سر گذشت شاپوربا دخترمهرك وبزنی گرفتن اورا) گوید :

بدو گفت [۲] کاین‌دختر خوبچهر بمن ده، گوا کن برین برسپهر

بـدو داد مهتر بفرمـان اوی بـر آیین **آتش پرستان** اوی.

ونیز گوید :

بکـردار نیکان ستایش کنیم چو**آتش پرستان**نیایش کنیم

یکی دین دهقان**آتش پرست** که بی باژبرسم نگیرد بدست.

دقیقی در شاهنامه گوید : گشتاسب پس از فتح نخستین درجنك باارجاسب ،

سوی کاردارانش نامه نوشت که ما را خداوند یافه نهشت

بنفرین شد ارجاسب باماقرین که داندچنین؟جزجهان‌آفرین

چو پیروزی شاهتان بشنوید گـزیتی **بآذرپرستان** دهید.

سعدی گوید :

بگفتا نگیرم طریقی بدست که نشنیدم از پیر**آذرپرست**.

حافظ شیرازی نیز در ساقی نامه گوید :

بیا ساقی ، آن آتش تابناك که**زردشت**میجویدش‌زیرخاك

بمن ده که در کیش‌رندان‌مست چه‌دنیاپرست‌وچه**آتش‌پرست**.

آتش پرست بمعنی موبد وآتربان هم استعمال شده . فردوسی درعنوان (درخواب دیدن بابك) آورد :

چنان دید در خواب **کآتش پرست**

سه آتش فـروزان ببردی بـدست .

آتش پرستی فعل آتش پرست ودین اوست .

---

۱ ـ چاپ کانپورص ۲۰۶ .

۲ ـ شاپور بمهرك .

عنصری گوید :

چوشب رفت و بردشت پستی گـرفت

هوا چـون مـغ آتش پرستی گـرفت.

وآذری طوسی در جواهرالاسرار نویسد[۱] : «وشریعت زردهشت آتش پرستی بود و بعلم سحردست درآتش‌میکرد وآتش اورا نمیسوخت .» و نیز در فرهنگها (آذر کیش) بمعنی آتش پرست[۲] و (آتشبان) و (آتش پیرا) و (آذرفزا) بمعنی نگهبان آتشکده آمده است[۳] .

***

ازآنچه گذشت مشهود گردید که در ادبیات پارسی ، نویسندگان و گویندگان بارها ستایش‌آتش را به‌زردشت نسبت داده‌اند . در تکمیل این مقال نمونه های ذیل را ثبت میکنیم :

دقیقی گوید :

بزاریش[۴] گفتند اگر شهریار — دهد بندگانرا بجان زینهار

بدین اندرآییم و پرسش کنیم — همه **آذرانرا** پرستش کنیم.

حافظ :

بباغ تازه کن آیین **دین زردشتی**

کنون که‌لاله برافروخت**آتش نمرود**.

و نیز :

ازآن **بدیر مغانم** عـزیـز میدارند

که**آتشی** که‌نمیردهمیشه دردل‌ماست.

---

۱ ـ مجموعهٔ اشعة اللمعات ص ۳۸۸-۳۸۹ .

۲ ـ برهان ، انجمن آرا.

۳ـ لغت نامهٔ دهخدا .

٤ـ بگشتاسپ ـ رك . شاهنامهٔ چاپ مطبعهٔ نادری ج ۳ ص ۲۹٤ .

شیبانی [۱] :

زردشت که **آتش** را بستاید در **زند**

ز آنست کـه با می بفـروغست همانند.

حتی درادبیات تازی نیزاین انتساب دیده میشود : ابو نواس در قصیده‌ای صریحاً آتش را خدای مجوس مینامد :

ولا المجوس فان النار ربهم ولا الیهود و لامن یعبد الصلبا [۲].

آتشکده، آذرکده، آتشگاه، گنبدآذر، آذر، آتشخانه، هیکل زردشت

دراوستایی که بدست ما رسیده واژه‌ای که بجای (آتشکده) استعمال شده باشد دیـده نمیشود [۳]. اما در زبان پهلوی آتش âtash (مینوخرد ، فصل ٥) [۴] بمعنی آتشکده هم آمده است . زرتشتیان ایران وپارسیان هندآتشکده را (آذریان) و(درمهر) گویند .

اما واژهٔ **آتشکدهٔ** پارسی مرکبست از **آتش** که وجه اشتقاق آن گذشت، و **کده** که خود مشتق است از **کد** باهاءِ نسبت [۵]. کدازریشهٔ کته **kata** اوستایی آمده است واین واژه نیزازمصدر کن **kan** بمعنی کندن مشتق است [۶] . از همین ریشه است‌واژه‌های (کنده = خندق ، معرب کندك پهلوی) وکلکته (شهر معروف هند در سانسکریت) [۷] .

۱ـ ازگویندگان عصرقاجاریه .

۲- (ممکن نیست مرا [می را] بیاشامد) مجوس که آتش خدای آنانست ، نه یهود، نه کسانی که چلیپا پرستند .

۳ـ بدیهی است که قطعاً چنین لغتی در آن‌عهد وجود داشته است‌ولی بمانرسیده‌است .

٤ـ چاپ West سال ۱۸۷۱ (ذیل همین واژه).

٥ـ مثل هاء در : پنجه ، هفته ، سده ، استره وغیره .

٦ـ Grundriss der Neupersische Etymologie von P. Horn . Stras. 1893 (844) ؛ فرهنگ پهلوی نیبرگ ص۱۲٥ و رك .

۷ـ مرکب از **Kalik** که نام رب النوعی است و **kata** بمعنی سرای وخانه .

در اوستا« کته» بمعانی ذیل آمده : اطاق ، مخزن ، سرداب ، محل حفظ لاشه . همین واژه درپهلوی تبدیل به کتك **katak** گردیده[۱].

نظر بملاحظات فوق کده را که ازادات مکان ودرفرهنگها بمعنی خانه دانسته‌اند[۲] باید مفتوح خواند نه مکسور . فردوسی گوید :

هم آتش بمردی بآتشکده شده نور نوروز و جشن سده[۳].

وخاقانی گوید :

درآب خضر آتش‌زده ، خمخانه زو مریم کده

هم حامل روح آمده هم نفس عذرا داشته[۴].

ومولوی راست :

آن جنوداً لم تروها صف زده گشت جان او زبیم آتشکده[۵].

در فرهنگهای پارسی آتشکده را (آذر کده) نیز نگاشته‌اند[۶].

آتشگاه(مرکب از **آتش** که‌وجه‌اشتقاق آن گذشت و **گاه** که‌دراوستا گاتو **gâtu** و درپهلوی گاس **gâs** آمده[۷]) بمحلی که در آن آتش برمی‌افروختند اطلاق میشده ، و نام چندین قلعه وبنا که یادگارعهد ساسانیان (ویا اوایل اسلام) میباشد وظاهراً در آنها آتشگاههایی وجود داشته و معروفترین آنها ساختمانی‌بنام «قلعهٔ آتشگاه» در ترشیز بود که تاقرن هشتم باقی بوده‌است . ـ ونیزبنائی‌در۱۵ کیلومتری باختربا کو[۸] که گویند در

۱ـ فرهنك اوستای بارتولمه ص ٤٣٢ ؛ فرهنگ پهلوی نیبرگ ص۱۲۵.

۲ـ برهان قاطع .

۳ـ شاهنامهٔ مطبعهٔ نادری ج ٤ ص ۱۲۱ .

٤ـ دیوان خاقانی مصحح عبدالرسولی ص ۳۹۵ .

۵ـ چاپ محمود تهران ص ۲۹۹ .

٦ـ انجمن آرا .

۷ـ سین پهلوی‌درپارسی اغلب تبدیل بهاء ملفوظ میشود مثل مس (مه ـ بزرك) .

۸ـ تلفظ صحیح همانست که دربالا نوشته شد نه بادکوبه، زیرا ازریشهٔ (بغ) بمعنی خدا آمده است نه اینکه ازباد و کوب (کوبیدن) (اشتقاق لغت عامیانه) .

آنجا نیز آتشکده‌ای بوده‌است وبنام «آتش‌خدا» هم مشهوراست[۱] . ـ «آتشگاه» دهی‌از حومهٔ بخش کرج شهرستان تهران است .

«آتشکده» که موضعی است در دامنهٔ تپه‌هایی بچهار میلی «حبشه بر» درخرم‌آباد تنکابن[۲] . ـ و «آتشگاه» (کوه‌سنگی مخروطی‌شکلی) در ۸ کیلومتری جادهٔ اصفهان به نجف‌آباد ، اندکی بالاتر از منارجنبان و مقبرهٔ عموعبدالله[۳] . ـ و «آتشگاه» دهی در۵ کیلومتری‌باخترر‌شت ، از جادهٔ رشت به‌فومن .

آتشگاه در ادبیات پارسی به‌آتشکده اطلاق گردیده .

فرخی گوید :

از فراوان طپش غم که مرا در دل بود
گفتی اندر دل من ساخته‌اند آتشگاه .

ومؤلف تاریخ سیستان آورده[۴] : « و این جایگه که اکنون‌آتشگاه کرکویست معبد جای گرشاسب بود . »

در مجمل‌التواریخ والقصص آمده[۵] : [اسفندیار] «آتشگاهها بنهاد بهر کشوری .» مؤلف بیان‌الادیان از(آتشگاه فارس)نام‌برده‌است[۶]. فرهنگهای پارسی نیز آنرا بهمین‌معنی آورده‌اند ومخفف وی (آتشگه) است .

نظامی گوید :

چنین‌بود رسم اندرآن روزگار که باشد درآتشگه‌آموزگار .

۱ـ فرهنگنامهٔ پارسی (ذیل همین کلمه).
۲ـ سفرنامهٔ مازندران واستراباد . رابینو. ص ۲۳ بخش‌انگلیسی .
۳ـ اطلاعات ماهانه شمارهٔ ۸ دورهٔ جدید . دی ماه ۱۳۳۷ .
٤ـ ص ۳٦ .
٥ـ ص ۵۱ .
٦ـ تاریخ سیستان ص ۹۳ .

همچنین آتشخانه[۱] وخان آتش بدین معنی آمده[۲] : «وایشان [گبرکان] میگویند که ما خدای پرستیم واین آتشخانه را که داریم وخرشید را که داریم نه بدان داریم که گوییم این را پرستیم اما بجایگاه آن داریم که شما محراب دارید وخانهٔ مکه .»

علاوه بر نامهای فوق ، **گنبد آذر** نیز بمعنی آتشکده آمده، چنانکه آتش درپهلوی بهمین معنی استعمال شده[۳].

دقیقی گوید :

سوی **گنبدآذر** آرید روی　　بفرمان پیغمبر راستگوی .

ونیز واژهٔ **آذر** بتنهایی بمعنی آتشکده استعمال شده است .

دقیقی راست :

یکی سرو آزاده را زردهشت　　به پیش در **آذر** اندر بکشت[۴].

درفرهنگها نیز آذر بهمین معنی آمده است[۵] ، واژهٔ آذر در(آذر گشسب وآذر برزین مهر وآذرخرداد) ـ که شرح آنها بیاید ـ نیز بهمین معنی است .

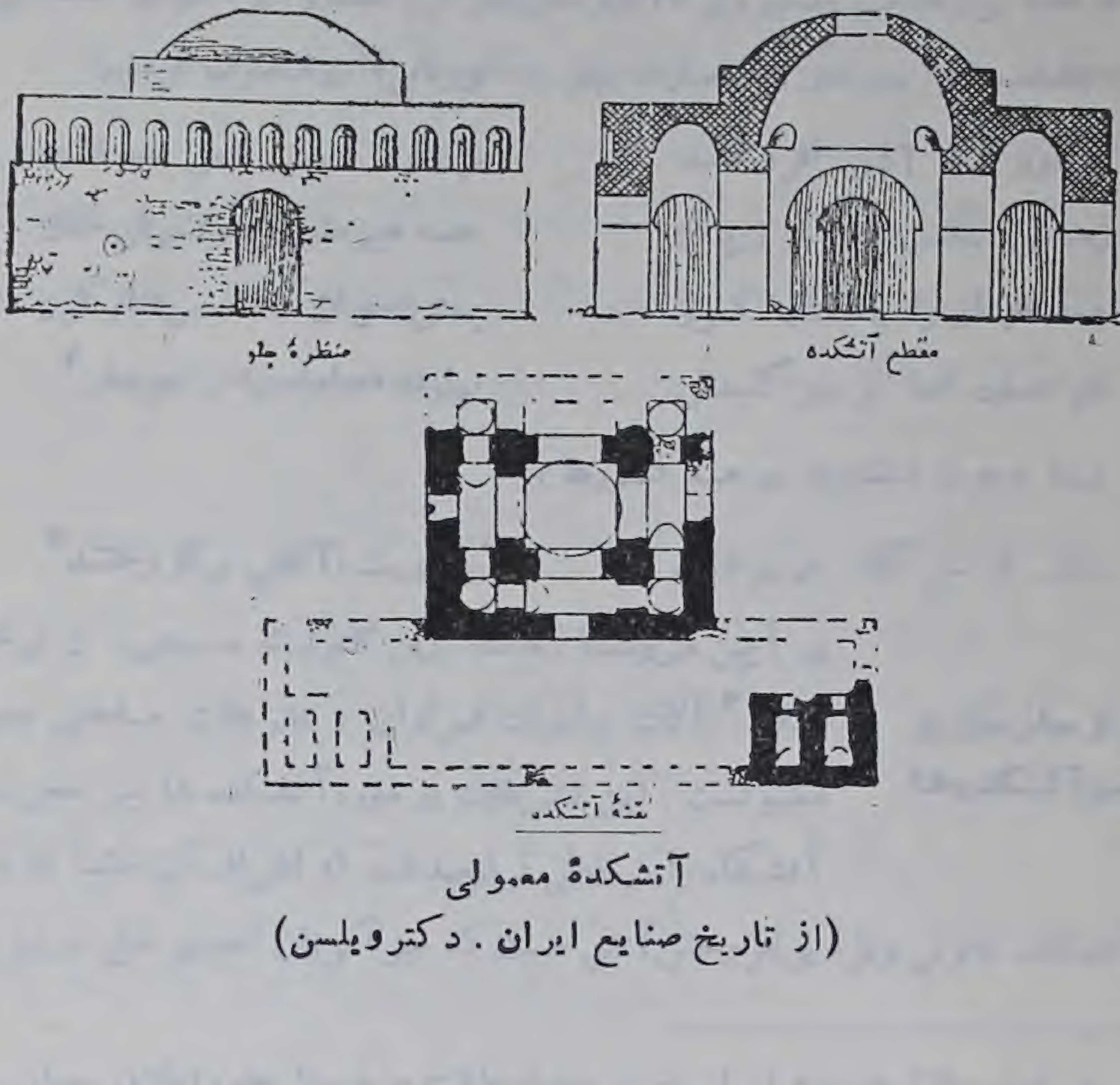
هیکل زردشت هم بمعنی آتشکده ومعبد زردشتیان آمده است .

لبیبی گوید :

تو گفتی هیکل زردشت گشتست
زبس لاله همه صحرا سراس .

چنانکه گفته شدازدستورهای زرتشت تأسیس آتشکده‌ها ونگهبانی آنها بود. دقیقی

۱ـ رك . فردوس المرشدیه ص ۲۸ ، ۲۹ .
۲ـ تاریخ سیستان ص ۹۳ .
۳ـ رك . ص ۱۸۷ .
٤ـ مراد آتشکدهٔ مهر برزین است .
۵ـ انجمن آرا، فرهنگنامهٔ پارسی .



آتشکدهٔ معمولی
(از تاریخ صنایع ایران . دکتر ویلسن)

در شاهنامه از قول گشتاسب به اسفندیار (پس ازغلبه برارجاسب) نقل کند :

بدو گفت پایت بهزین اندرآر همه کشورانرا بهدین [۱] اندرآر
ازآن‌شهرهابت پرستان بکش پس **آتشکده** کن‌به‌آیین‌وهش.

علاوه بر مهر برزین که دقیقی برپا ساختن آنرا به گشتاسب نسبت میدهد[۲] ، وی بشکرانهٔ غلبه برارجاسب دستورداد تاآذردیگری‌برافروختند وآنرا«خوان گشتاسبی»نام کرد و«جاماسب» را بموبدی (یا بعبارت بهتر بهآتوربانی)آن منصوب فرمود:

بفرمود تـا **آذر** افروختند بروعود هندی همی سوختند
زمینش بکـردنـد از زرپـاك همه هیزمش‌عود وعنبرش خاك
همه کار او را بانـدام کـرد پسش«خوان گشتاسبی»نام کرد
بفر مـود تـا بر در گنبدش نهادند «جاماسب» را موبدش[۳] .

وبنا بدعوت اسفندیار در همهٔ کشورها ،

بتان از سر گاه میسوختند بجای‌بت ،**آتش** برافروختند[۳].

شکل و سازمان و مراسم آتشکده‌ها

در آیین مزدیسنا ، مانند دین کاتولیك مسیحی ، و برخلاف اسلام [۴] آلات وادوات فـراوان و تشریفات مـذهبی بسیار [۵] معمولست . این تشریفات در موردآتشکده ها نیز مجریست : آتشگاه را درمحلی قرارمیدهند که اطراف‌آن حتماً بازباشد . درهرآتشکده کانونی ویژهٔ برافروختن‌آتش هست که جزآتربان احدی حق ورود بدان

۱ـ اصل واژهٔ «دین» ایرانی‌است ودراصطلاح مزدیسنا بطوراطلاق بهمان معنی آیین زرتشتی استعمال میشود .

۲ـ رجوع شود : «آذرمهر برزین» درهمین بخش .

۳ـ دقیقی درشاهنامه .

٤ـ که مساجد آن ساده و بی‌تشریفات است و وعاظ اسلام دارای لباس عـادی روحانیت‌اند .

۵ـ Cérémonies .

ندارد . آتربانان نیز که بسوی آتش میروند پنام [۱] برروی می‌بندند ، تا از دم ایشان آتش مقدس آلوده نگردد .

در سمت راست مقر آتش اطاقی است وسیع و چهار گوشه که بقسمتهای متعدد و مساوی تقسیم شده ، و هر یك را برای وظیفه ای معین اختصاص داده‌اند . این اطاق را **یزشن گاه** [۲]- محل انجام تشریفات عبادت - مینامند [۳].

این است وضع کنونی آتشگاهها . کریستنسن راجع به‌آتشگاههای ایران باستان چنین نوشته [۴] : «شکل بنای آتشکده‌ها در همه جا یکسان بوده : آتشگاه در وسط معبد قرار داشته و پیوسته آذر مقدس درآن میسوخته است . معمولا هر آتشکده هشت درگاه و چند اطاق هشت گوشه داشته است . نمونه‌ای ازاین بنا هم اکنون درشهر یزد پدیدار است که از آتشکده های باستانی بوده و در زمان فتح اسلامیان به مسجد تبدیل یافته است [۵] .

«مسعودی وصف خرابهٔ آتشکدهٔ قدیم استخر را که‌درزمان اومعروف به‌مسجدسلیمان بوده چنین بیان میکند [۶] . من این مسجد را دیده‌ام، تقریباً دریك فرسنگی‌شهراستخرواقع است ، بنایی زیباومعبدی‌باشکوه‌است. درآنجا ستونهایی‌ازسنگ یك پارچه باقطروارتفاع حیرت بخش دیدم که برفرازآن اشکال عجیب ازاسب وسایرحیوانات غریبه نصب بود که هم ازحیث شکل وهم ازلحاظ عظمت ، شخص را بحیرت می‌افکند . در گرد بنا خندقی وسیع و حصاری ازسنگهای عظیم کشیده بودند مستور از نقوش برجستهٔ بسیار ماهرانه. اهالی آن ناحیه این صوررا ازپیغمبران سلف می‌پندارند .»

۱- دهان بند مخصوص .

۲- Isishn gâh .

۳- Z . A., vol. 1 , p . LXI - LXII .

٤- ایران . ساسان . ص ۱۰۲ .

٥- ایران. ساسان ص ۱۰۲-۱۰۶ . برای اطلاع بیشتر ازآتشکده‌ها رك. مقالهٔ Kramers, Analecta Orientalia, vol . 1 , p . 364 sqq.

٦- بنقل ازمقالهٔ اونوالا درمجلهٔ آسورشناسی .

« در نقوش برجستهٔ قبور سلطنتی هخامنشیان در نقش رستم آتشگاههایی دیده میشود که برفراز آن آتش مقدس دراشتعال است ، شکل آنها ظاهراً تقلیدی از معابد سایر اقوام آسیای مقدم است ، در اصل میزی بوده که قربانی را روی آن می نهاده‌اند . دو آتشگاه عظیم که بریك سکوی صیقلی قراردارد،درصخره‌های نقش رستم حجاری شده است ؛قسمت فوقانی که دندانه داراست ، ظاهراً متکی به‌چهارستون میباشد که بطوربرجسته درسنك نقر کرده‌اند . اما برای نگاهداری آتش ازلی ضرورت داشت که بنایی بسازند که آنرا از عوامل طبیعی حفظ کند .

«بعضی بر آنند که ساختمان‌سنگی که دربرابر قبورسلاطین درنقش رستم‌دیده‌میشود نمونه‌ای‌است ازاین آتشکده‌هاومتعلق‌است به‌دورهٔ هخامنشیان . فعلاآن محل را ایرانیان **کعبهٔ زردشت** میخوانند [1] .

«در شریعت زردشت این قاعده مقرر بود که آفتاب بر آتش نتابد و بنابراین سبك جدیدی درساختمان آتشکده معمول شد : اطاقی مطلقاً تاریك دروسط بنا میساختند که مکان افروختن آتش درآتشدان بود .

«در پشت‌سکهٔ حکام پارس که خراجگزار سلوکیان بودند ، صورت آتشکده دیده میشود [2] . درسکهٔ مزبورسه عددآتشدان که معمولا در میان آتشکده جای دارد ، در بالای آتشکده نقش کرده‌اند . درسمت چپ شخصی درحال عبادت ودرجانب راست بیرقی دیده میشود . جزئیات آتشگاه درسکه‌های اردشیر اول بهتر نمایان است . آتشگاه را طوری قرارداده‌اند که یك سه پایهٔ فلزی در روی‌آن واقع شده و آتش مقدس درحال اشتعال در بالای سه پایه نموداراست .

«اما در سکه‌های شاهپوراول‌آن سه پایه‌ازبین رفته وآتشکده بصورت ستونی‌بزرك وچهارضلعی ساخته شده است . در دو طرف آتشگاه دوتن باعصا یانیزهٔ بلندایستاده‌اند . بعدازشاهپوردیگرپادشاهان ساسانی این نقش را تقلید کرده‌اند . گاهی شکل سری که

۱ــ زاره برهمین عقیده است(صنایع ایران‌باستان) . عدهٔ دیگرآنرا مقبره‌میدانند (کریستنسن) .

۲ــ رك . ایران درزمان ساسانیان ص ۵۰ــ۵۱ .

گویا ازآذر (ایزد آتش) باشد ازمیان شعله‌ها نمایان است[۱]. غالباً در حاشیهٔ سکه‌های پادشاهان نخستین ساسانی تا یزد گرد دوم کلمهٔ « آتش ... » دیده میشود که اسم پادشاه صاحب سکه در دنبالهٔ کلمهٔ آتش بجای مضاف الیه ضرب شده‌است .

«بنسبت درجاتی که درقاعدهٔ دودمانی ایرانیان قدیم موجود بود ، آتشهای مختلفی وجود داشت ، از قبیل: آتش خانه و آتش قبیله یا قریه (آذران) و آتش بلوك یـا ایالت (آتش هرایالت یا هربلوك را آتش ورهران = و هرام میگفتند) . محافظ آتش خانه ، **مانبذ** نام داشت (یعنی رئیس خانه)، وبرای نگاهبانی آتش (آذران) دو تن روحانی، و برای حراست آتش ورهران ، هیئتی از روحانیان ، تحت ریاست یك موبذ[۲] مأمور بودند .

«یکی‌ازنسکهای اوستای ساسانی موسوم است به سوذ گر **Sûdhghar** ، ودرآن تفصیلی درباب پرستش آتش مخلوط بچند قصه مسطوراست[۳] .

«آتشکده پراز بوی کندرودیگرمواد معطربود. یك تن روحانی برای اینکه‌ازنفس خودآتش را نیالاید دهان بندی که‌بزبان اوستایی پی تی دانه **Paitidâna** گویند بسته وآتش را با قطعات چوبی که با مراسم مذهبی تطهیرشده بود مشتعل نگاه میداشت . این چوب غالباً ازنباتی موسوم به هذانه ئپتا **Hadhânaêpatâ** بود[۴]. باری‌آن روحانی دم بدم بوسیلهٔ دستهٔ چوبی که برسمه **Baresma** (برسم)[۵] میخواندند ومطابق آداب خاص بریده میشد ، آتش را بهم میزد ومشتعل میداشت وادعیهٔ معینی را تلاوت میکرد . سپس روحانیان هئومه (هوم) **Haoma** نثارمیکردند؛ دراثنای تلاوت ادعیه یا سرودن اوستا ، روحانیان شاخهٔ نبات هئومه را پس‌از تطهیر در هاون میکوبیدند .

اجرای این امر مستلزم تشریفاتی طولانی وپیچیده بود که میبایست دقیقاً مطابق

۱ـ رك . زاره ، هرتسفلد . کتیبه‌های ایران .

۲ـ بنونیست ، ورثراو ورثراغنا .　　۳ـ بنقل از دینکرد .

٤ـ رك . خرده اوستا . پورداود . ص ۱۳۸ ببعد .

۵ ـ رك . عنوان « برسم» درهمین کتاب .

دستور انجام شود. پس از تهیهٔ هوم، آنرا نثار میکردند. زئوتر **Zaôtar** بعض متون اوستا را باتشریفات گوناگون و با استعمال برسمه تلاوت میکرد. هریك ازهفت تن رتو **Ratu** و معاونان آنان، وظیفهٔ خاصی داشتند: یکی ازایشان موسوم به هاونان **Hâvanàn** هوم را میفشرد، دیگری موسوم به آترِوخش **Atravaxsh** مواظب آتش بود و با زئوتر در خواندن دعا همراهی میکرد. دیگری بنام فره بره تر **Frabərətar** هیزم میآورد و برآتش می‌نهاد؛ دیگری ملقب به آبرت **Abərət** آب میآورد، دیگری بنام آس نتر **Asnatar** هوم را صاف میکرد، دیگری باسم رئث ویشکره **Raethwishkara** هوم را با شیرمیآمیخت[1]. شخص هفتم که سروشاوریز (سروشاورز) **Sraoshàvarəz** نام داشت مراقب اعمال دیگران بود وبعلاوه تکالیفی‌هم درخارج معبد داشت زیرا که‌میبایست مواظب انتظامات روحانی باشد.

« درآتشکده‌ها روحانیان ادعیهٔ مقررهٔ پنج گاه روز و همهٔ اعمال مذهبی را بجا میآوردند، خصوصاً هنگام اعیاد ششگانهٔ سال که **گاهنبار** نامیده میشد ودرفصول معین انجام میگردید، جشن جنبهٔ باشکوهی میگرفت. اشخاصی که درزمرهٔ روحانیان نبودند، همچنین درآتشکده‌ها راه داشتند ومکلف بودند بآن مقام رفته دعای‌آتش نیایش «نیایش آتش» را بخوانند[2]. مردم معتقد بودند که هر کس در روز سه بارباتشکده برود و دعای آتش نیایش را بخواند، صاحب ثروت وفضیلت گردد[3].

«منظرهٔ اطاقهای‌تاریك که درآتشدان افروخته‌بود وآلات فلزی که درپهلوی‌آتش میدرخشید وظرفهاوهاونها وانبرها وبرسمدان‌وماهرو(آلتی‌بشکل هلال برای نگاهداری برسمدان) که درآنجا قرارداشت وآواز طولانی روحانیان که گاهی بصدای بلند ولحن

۱ــ هئومه را با شیروشیرهٔ گیاهی موسوم به (هذنه ئپتا) آمیخته، بعنوان مشروب بموجودات مقدس نیازمیکرده‌اند واین نیاز که میزده **myazda** نیز نامیده میشده احتمال دارد که ازگوشت وچربی یاکره ترکیب شده باشد. (کریستنسن).

۲ــ نیایشن پنجم اوستای موجود

۳ــ پند نامك زرتشت.

دلکش و گاهی با آهنك پست زمزمه میکردند وصورت‌ادعیه‌را باندازه‌ای که برای هروقت مقرربود تلاوت مینمودند، حضار ومؤمنان را مبهوت میکرد وبحال جذبه می‌افکند.»[۱]

گیرشمن دربارهٔ آتشکده‌های عهد ساسانی نویسد[۲]: «دربنای‌معابد تغییراتی‌صورت گرفت. تالارمرکزی‌آتشکده، مربع ومحصوربچهاردالان بوده‌است. بزرگترین آنها از لحاظ ابعاد (ارتفاع دیوارها: ۱٤ متر)آتشکده‌ایست که مادر بیشاپور کشف کرده‌ایم.

در فیروزآباد، درجنب‌آتشکده، برجی‌برپا بود که بهنگام تشریفات دررأس‌آن آتش در هوای‌آزاد میسوخت این تشریفات عموماً دراطراف کلاه فرنگی‌هایی که ازچهار جانب بازبودند وچهارپا زیرآن چهارسقف راکه برفرازآنها گنبدی‌نصب شده بود، نگاه میداشتند، اجرا میشد؛ و در ظروفی که در زیر گنبد در برابر گروه مؤمنان جای داده بودند، باآتش مقدس محفوظ درآتشکده‌آتش برمیافروختند.»

در یزشن گاه‌آلات وادوات ذیل که هریك بجهت منظوری خاص‌بکاربرده میشود، موجود است:

۱و۲ـ هاون ودستهٔ هاون، که بمنزلهٔ‌ناقوس مسیحیانست[۳] واکنون بهمان‌منظور بکاربرده میشود. ولی دراصل برای فشردن هوم (گیاه مقدس) استعمال میشد.

۳ـ برسم که اساساً‌از شاخه‌های ترچوبهای‌مقدس، مانند انارتهیه میشد ولی‌امروزه آنرا از فلز نقره یا برنج میسازند[۴].

٤ـ برسمدان یا ماهروی

۵ـ برسمچین، که کاردیست کوچك[۴].

۱ـ پایان گفتار کریستنسن. برای اطلاع بیشتر ازآتشکده‌ها رك.

A. Pagliaro, Notes on tle History of the Sacred Fires of Zoroastrianism, in Pawry M. V. p. 373-385.

۲ـ ایران ازآغازتا اسلام. ترجمهٔ م. معین ص ۳۲۷ـ۲۸.

۳ـ بعقیدهٔ محققان ناقوس عیسویان ازهمین هاون کوبیدن زرتشتیان مقتبس‌است.

٤ـشرح آن بیاید.



لوازم آتشگاه

۱ـ آتشدان ۲ـ هاون ۳ـ دستهٔ هاون ٤ـ انگشترین
۵ـ پیاله ٦ـ چمچه ۷ـ انبر (آتش‌چین) ۸ـ طشت نه سوراخ
۹ـ آوند ۱۰ـ طشت ۱۱و۱۲ـ مشربه ۱۳ـ سرپوش آوند
(نقل از اوستای اشپیگل ج ۲)

۶ـ چند جام از برای هوم وپراهوم وآب مقدس[1] .

۷ـ چند پیالهٔ کوچك بنام «طشت»[2] نیز برای هوم وپراهوم .

۸ـ ورس[3] که ریسمانی است که ازموی گاوبافته میشود وشاخه‌های برسم راباآن بهم می‌پیوندند .

۹ـ سنك بزرگی بنام «ورویس گاه»[4] که چهار گوشه بوده وآلات مزبوررا روی آن می‌چینند[5] .

بکار بردن این آلات و ادوات درعصرحاضر فقط محض اجرای تشریفات ونشانه و یادگار اعمالیست که در اعصار کهن انجام میشده ، چنانکه در دین مسیح نیز امروز کودك را بهنگام غسل تعمید نمیشویند بلکه فقط کشیش چند قطره از آب مقدس بدو می‌پاشد . در آداب مزدیسنا هم شستشوی هوم حقیقی نیست بلکه تقلیدی است از دستورهای نیاکان[6] .

از شرایط ورود بآتشکده پوشیدن لباس سپید است . بطورکلی مزدیسنان

۱ـ هوم همان «سومه»است . رك . بخش ۱ ص ۴۹ـ۵۱ .

۲ـ طشت اصلا لغت ایرانی است برخلاف (لگن) که اساساً بابلی است .

۳ـ ازهمان ریشهٔ وریس varis درلهجهٔ گیلکی وورس vərəs دردزفولی ، بمعنی طنابی است که ازخوشه‌های خشکیدهٔ برنج میتابند . در برهان قاطع آمده : « اورویس بروزن تجنیس، ریسمانی راگفته‌اند که‌ازموی بربافته باشند(ظ . ازموی بزتافته باشند).» ظاهراً اورویس باین معنی مبدل «وریس» است .

۴ـ«اورویس بروزن تجنیس تخته‌ای‌را گویند که فارسیان‌اسباب پرستش را بربالای آن گذارند ، باین معنی باشین نقطه دارهم بنظرآمده .» (برهان .)

۵ـ Z. A. 1. p. LXIII - LXV .

۶ـ مراد عمل Symbolique است .

دریزشنها (عروسی ، مراسم کشتی بندی[۱] و سوگواری و غیره) لباس سپید بتن میکنند. موبدان زرتشتی نیز سراپا سپید پوشند ؛ و هم بهنگام ورود بآتشگاه همگان پنام که روبندیست که قسمتی از صورت (وبویژه دهان) را میپوشاند بکار میبرند[۲].

طرز تهیهٔ آتش

آتشی که پارسیان درآتشکده‌ها بکارمیبرند بطرزخاص وآداب مخصوص تهیه میشود ، چنانکه درونديدادآمده آتش مزبور از شانزده جا باید گرفته شود از قبیل کورهٔ نانوایی ، زرگری ، آهنگری ،آتش چوپانی ، آتش خانگی وغیره[۳] ؛ بدین‌طریق که ازهرجا مقداری‌آتش برداشته هریك را درآتشدانی ویژه نگاه میدارند ، سپس چند تراشهٔ چوب صندل درچمچه[۴]نهاده آنگاه روی‌یکی‌ازآنها قرارمیدهند ، بنحوی که چمچه بآتش نپیوندد ، پس‌ازحرارت‌آتش زیر چوبهای صندل داخل چمچه مشتعل شود ، بعداز سوختن‌چوبهای صندل چمچهٔ دیگربهمان‌طریق برروی‌آن‌ظرف‌قرار میدهند تا چوبهای داخل‌آن نیزمشتعل گردد . این عمل‌را نه بارتکرارمیکنند . پس‌از اتمام این عمل‌نسبت بیك‌آتش ، همین مراسم را درموردآتشهای دیگرانجام میدهند ، تا تشریفات همهٔ‌آتشهای فراهم‌آورده بپایان رسد ، سپس همهٔ‌آتشهای تصفیه شده را درمجمری بزرك جمع کنند[۵] ، آنگاه‌آنرا درساختمانی مخصوص که برای‌آتشگاه تهیه دیده‌اند ، برفراز گنبدی باآداب

۱ــ شرح آن بیاید .

۲ــ از یادداشتهای استاد پور داود .

۳ ـ The Religious Ceremonies and Customs of the Parsees, by Ji . Jam . Modi, 1922, p . 212-213 .

٤ ـ آلتی فلزی سوراخ سوراخ .

۵ــ این‌عمل‌راآتش نشاندن گویند .

ویژه قرار میدهند . برای آتشهای مهم مانند آتش بهرام[۱] بمبئی اجرای این تشریفات بیك سال نیز میرسد[۲] .



تصویر آتشگاه درپشت یکی از سکه‌های اردشیراول . موزهٔ ملی کپنهاك
(ایران درزمان ساسانیان . کریستنسن)

۱ـ شرح آن بیاید .

۲ـ آقای سعید نفیسی در مقاله‌ای تحت عنوان « آیین‌های زرتشتیان ایران » در مجلهٔ پیام نو ٤:۲ـ۳ نوشته‌اند : «درین جشنها (ولادت زرتشت در ششم فروردین ماه) درمیان اطاق بزرگی دردوسوی سفره‌ای گسترده دوموبد که زرتشتیان امروزهم «دستور» میگویند باجامهٔ سراپای سپید و پارچهٔ سپید چهارگوشی که از دو سوی بالا بندی دارد وآنرا برپشت سرمی بندند چنانکه روی بینی ودهان‌را بگیرد وآتش را ازدم آلوده نکنند می نشینند . آتشدان پاکیزه‌ای با برسم دانی از نقره یا فلز دیگری درمیان سفره نهاده است . درکنارآتش مقداری چوب بسیار خشك گلابی (امرود) درظرفی بهمان پاکیزگی جای گرفته وانبر بزرگی که دهانهٔ پهنی دارد پهلوی آن هست .»

سه آتشکدهٔ نامی

در ایران باستان سه آتشکدهٔ مشهور ومهم در سه ناحیه قرارداشته است که هریك بطبقه‌ای از اصناف مخصوص بوده .

ابن بلخی در فارسنامه آورده است[۱] : «[زردشت درزمان گشتاسب] اول آتشکده که ساخت ببلخ ودوم آتشکده بآذربیجان بجیس[۲] وسوم آتشکده باصطخر پارس.» ـ کریستنسن نوشته[۳] : « بموجب قصه‌ای که در کتاب بندهشن مذکور است در زمان پادشاه داستانی تخمورب **Taxmorubh** نام[۴] ، جماعتی سوار گاو عجیب الخلقه موسوم به سرسائوغ **Sarsaôgh** شده از کشورخونیرس **Xvaniras** بشش کشوردیگرسفر کردند[۵] وجز باین وسیله کسی نمیتوانست بآن شش کشوربرود . شبی درمیان اقیانوس چنین اتفاق افتاد که باد سه آتشی را که برپشت گاوروشن بود بآب افکند ، اما « آتشها مانند سه موجود زنده درمکان سابق خود برپشت گاومجدداً رویید ند وهوا را روشن کردند . یم **Yim** (جم) که جانشین تخمورب شد برفراز کوه خورهومند **Xxarréhômand** خوارزم آتشکده‌ای بنا کرد وآتش فرنبغ را درآن جای داد . ما بطورمحقق نمیدانیم که این سه آتش ازچه زمانی معروف شده‌اند . »

علاوه برسه آتشکده ـ که شرح آنها بیاید ـ درشهرستانهای مختلف آتشهای دیگری نیز برپا بوده که برخی ازآنها را ذکرخواهیم کرد .

---

۱ چاپ گیب ص ۵۰ .

۲ـ مراد (شیز) است که ذکرش بیاید .

۳ـ ایران درزمان ساسانیان ص ۱۰۶و۱۰۷ .

٤ـ تهمورث .

۵ـ در افسانه‌های دینی آمده که عالم بهفت کشور تقسیم میشود و فقط در کشور مرکزی موسوم به خونیرس مردم سکونت دارند (ك) .

I
آذرگشسب

آذر گشسب بضم کاف فارسی ، در پهلوی آتور گشنسپ Atur gushnasp [۱] آمده . گشنسپ مرکب از دو واژه است: گشن در پهلوی و پارسی که در زبان اوستا ورشنه varəshna آمده بمعنی نر و نرینه (ورشنه‌ئی varshnay بمعنی قوچ است)[۲].

در پارسی نیز گشن بهمین معنی است ودر کتابهای فرهنك مذکوراست[۳]،ونیز درلهجه‌های محلی ایران این واژه هنوزمستعمل است [۴]. گشنسب اغلب باسقاط نون استعمال شده و بدیهی است که تلفظ‌صحیح آن بضم گاف است نه کسر آن[۵]. بنابرآنچه گفته‌شدمعنی تحت‌اللفظ آذرگشنسب (آتش اسب نر) میباشد و بنابراین توجیه لغوی فرهنگها در اینکه « معنی ترکیبی آن آتش جهنده باشد چه آذر بمعنی آتش و گشسب بمعنی جهنده وخیز کننده آمده است واین معنی مناسبت تمام ببرق دارد. »[۶] ویا «بمعنی آتش جهنده که عبارت ازبرق است

۱- Adhur - gushnasp (ایران . ساسان . ص۱۰٦) .

۲- Air. Wb. S. 1379 .

۳- « گشن بضم اول و ثانی بمعنی نر باشد که درمقابل ماده است و درخت خرمای نر که بعربی فحل گویند ؛ بمعنی طالب نرشدن و بار گرفتن مادهٔ سایرحیوانات و بارور شدن درخت خرما [نیز] باشد .

نظامی درصفت شبدیز گفته :

بدشت انگله[رملکه]درهرقرانی — بگشن آید تکاور مادیانی

بفرمان خدا زو گشن گیرد — خدا گفتی شگفتی درپذیرد .

و بار گرفتن ماده راگشن گویند . مولوی گوید :

آن مه که زپیدایی درچشم نمی آید

جان از مزهٔ عشقش بی گشن همی زاید. »

(برهان ، انجمن) .

٤- درخراسان(گشن کردن درختان) دربرخی ازقری معمولست‌ودر کوپای اصفهان (گشنیدن) بهمین معنی استعمال میشود (بهار) .

٥- مجلهٔ مهرسال دوم شمارهٔ۳، مقالهٔ (نامهای شهریاران و دلیران ایران) بقلم مرحوم بهار .

٦- برهان .

و نام آتشخانه ، چون همیشه آتش آن شعله زن میماند لهذا باسم برق مسمی گردید ، وبعضی گویند که این مخف آذر گشتاسپ است چرا که بنا کردهٔ پادشاه گشتاسپ بود . » [۱] درست نیست .

همچنین ازین عبارت ابوالمؤید بلخی در کتاب گرشاسب برمیآید که «آذر گشسب» را مخفف «آذر گوش اسب» می‌پنداشتند : «... که آذر گشسب پیدا گشت وروشنایی بر گوش اسب او(کیخسرو) بود ...» [۲] و گویا این اشتباه سابقه داشته چه دربندهش فصل ۱۷ بند ۷ آمده : «آن آتش بیال اسب او فرونشست . »

این نام در میان ایرانیان پیش از اسلام بسیار رواج داشته از آن جمله :

۱ـ موبد یکی ازتوابع شهرسلو کیه در زمان یزد گرد اول .

۲ـ مرزبان ارمنستان از سال ٤٦٤ تا ٤٨١ م .

۳ـ سپهسالار ایران در زمان فیروز .

٤ـ یکی از سرداران خسرو پرویز که پسرش نامدار گشنسب نیز از سرداران بود [۳].

همچنین (گشنسب) و (گشسب) در جزونام بسیاری از ایرانیان باستان آمده از آن جمله درافسانه‌های ملی(بانو گشسب)نام‌دختررستم پورزال بشماررفته‌است [۴]. آیین گشسب نام یکی ازبزرگان ایرانی دربارهرمز؛ وبقول طبری آذین گشسب سردارهرمز بود که بجنك بهرام چوبینه رفت [۵]. مزدا گشسب نام سرداردیگرهرمز بود [۶]. گو گشنسب ازمفسران اوستا در زمان ساسانیان بوده است [۷].

۱ـ غیاث اللغات بنقل ازسراج اللغات وشروح اسکندر نامه ورشیدی .

۲ـ بر گزیدهٔ نثر باهتمام م . معین ج ۱ ص ۲۱ .

۳ـ فرهنگنامهٔ پارسی (آذر گشسب) ، فرهنك شاهنامه ص ٥ .

٤ـ رك. برهان قاطع .

٥ـ فرهنك شاهنامه ص ١٤ .

٦ـ همان کتاب ص ۲٥۳.

۷- رجوع شود به Iranisches Namenbuch تألیف **F. Justi**

نام آتشکدهٔ مزبور را (آذرخش) یا (درخش) هم نوشته‌اند[۱] .

پیدایش آذرگشسب

درفصل ۱۷ بندهش ، که از اقسام آتشها سخن رفته ، در بند ۷ آمده است :

«آذر گشسب تا هنگام پادشاهی کیخسروب هماره پناه جهان بود[۲]، وقتی که کیخسروب بتکدهٔ دریاچهٔ چچست[۳] را ویران کرد ، آن آتش به‌یال‌اسب او[۴] فرونشست، سیاهی‌وتیر گی‌را برطرف نمود وروشنایی بخشید ، بطوریکه اوتوانست بتکده را ویران کند،درهمان محل دربالای کوه **اسنوند**[۵] دادگاهی (معبدی) ساخت و آذر گشسب را فرونشاند . »[۶] ابوالمؤید بلخی در کتاب گرشاسب گوید : «چون کیخسروبآذربادگان رفت ورستم دستان باوی ، وآن تاریکی و پتیارهٔ دیوان به‌فرایزد تعالی بدید که‌آذر گشسب پیدا گشت ، وروشنایی‌بر گوش اسب او بود ، وشاهی اورا شد با چندان معجزه . پس کیخسرواز آنجا باز گشت و بتر کستان شد بطلب خون سیاوش پدرخویش ...»[۷]

۱ـ «آذرخش ودرخش بمعنی برق وفروغ وروشنی آمده . اسدی طوسی گوید :
خصمت بود بجنك خف‌وتیغت آذرخش   توهمچو کوه‌وتیر بداندیش‌توصدا» (انجمن).
«درخش نام آتشکده‌ایست درشهرارمنیه وبانی آن آتشکده **راس** مجوس بوده وآنرا راس البغل‌گویند ودرهم بغلی منسوب باوست وگویند شهرارمنیه وشیراز؟ (شیز.ظ .) را نیز اوبنا کرده است !» (برهان) تعجب در اینست که همین مؤلف‌چند صفحهٔ بعد درذیل (درهم‌بغلی) آنرا زری میداند منسوب به‌**راس یهودی** که‌آنرا راس البغل گویند !!!

۲ـ رجوع شود به بخش‌اول(پیدایش آتش) .

۳ـ همان دریاچهٔ ارمیه است **که** نساخ بتصحیف درشاهنامه (خنجست)آورده‌اند ! رك . ص ۸٤ و ۳۲۲ .

٤ـ وبروایتی بر گوش اسب . رك . سطر ۱۰ همین صفحه .

٥ـ Asnavand .

٦ـ یشتها ج ۲ ص ۲۳۸ .

۷ـ رك . بر گزیدهٔ نثر باهتمام م . معین (نقل از کتاب گرشاسب ابوالمؤید بلخی) ج ۱ ص۲۱ .

فردوسی نیز کیخسرورا برپا کنندهٔ آذر گشسب میشناسد :

فرازندهٔ جوشن و زین اسب | فروزندهٔ فرخ آذر گشسب .

وهم فردوسی درعنوان (رفتن کیخسرو به دژبهمن و گرفتن آنرا) آرد [۱] :

چون کیخسرو بنزدیك دژبهمن رسید ، برنامه‌ای ستایش و درود خداوند نگاشته آنرا بنیزهٔ بلندی بست وبگیو گفت یزدانرا یاد کن و این نامه رابدیوار دژنه . وقتی که این نامه بدیواردژ نهاده شد ، خروشی ازدشت و کوهسار برخاست ، جهان تیره وتارشد ، قهرمانان جایی را نمیدیدند . کیخسرو اسب سیاه خود برانگیخته‌بیاران گفت که دژ را تیرباران کنند ، گروهی‌از دیوان قلعه هلاك شدند ،

وزان پس یکی روشنی بردمید | شدآن تیر گی سربسرناپدید .

دروازهٔ دژ نمودار گشته کیخسرو داخل شد ،

یکی شهردید اندرآن دژ،فراخ | پرازباغ ومیدان و ایوان وکاخ
درآنجا که آن روشنی بردمید | شد آن تیر گی سربسر ناپدید
بفرمود خسرو بدان جایگاه | یکی گنبدی تا بابر سیاه
درازا و پهنای او ده کمند | بگرد اندرش طاقهای بلند
زبیرون چونیم‌ازتك‌تازی اسب | برآورد و بنهاد **آذرگشسب**
نشستند گرد اندرش موبدان | ستاره شناسان و هم بخردان .

کیخسرویك سال‌آنجا درنك کرد [۲] .

در شاهنامه فروغی که تیر گی را برطرف کرد **روشنی** (مطلق) نامیده شده‌است ، اما دربندهش‌این فروغ موسوم به **آذرگشسب** ـ یکی ازسه شرارهٔ مینوی‌ـ بوده که‌بجهان خاکی برای امداد جهانیان فرودآمده ، درآذربایجان قرارگرفت [۳] .

۱ـ رك . شاهنامهٔ بخ ج ۳ ص ۷۵۸ـ۷۶۱ .
۲ـ یشتها ج ۲ ص ۲۳۸ـ۲۳۹ .
۳ـ یشتها ج ۲ ص ۲۳۹ـ۲۴۰ .

در دیباچهٔ کتاب هفتم دینکرد (زرتشت نامه) بند۳۹ نیز تأسیس آذر گشسب بکیخسرو منسوب شده است : «فر بکیخسرو پسر سیاوخش رسید ؛ از پرتو آن ، او بر افراسیاب جادوی تورانی و یاران بد کیش وی چیره گشته آنانرا شکست داد ، چنانکه گرسیوز و دیگر یاران جهان ویران کن ویرا ـ و او کامیاب گشته بتکدهٔ کنار دریاچهٔ چچست را که آرامگاه دروغ سهمگین بوده ویران کرد ، درپاداش اعمال نیکش اینك بر تختی نشسته ستوده است ، در محلی پنهان ، یك جاودانی تا روز رستاخیز تن اورا پاسبانی میکند»[۱] .

در مینوخرد فصل ۲۷ ، بندهای ۵۹ ـ ۶۳ مندرجست :

«واز کیخسرو سود این بود که افراسیاب را کشت ، ودر کنار دریاچهٔ چچست بتخانه را ویران کرد و گنك دیز را بیاراست و سوشیانت[۲] پیروز گر را در روز واپسین یاری خواهد کرد»[۳] .

در فرهنگهای پارسی آمده[۴] : آذر گشسب نام آتشکدهٔ گشتاسب است[۵] .

محل آذر گشسب امروز متأسفاً این پرستشگاه که درقدیم دارای آن همه ابهت وجلال و مراتب تقدس بود ، چنان با خاك یکسانست که تعیین محل تحقیقی آن هم که شهر **شیز** باشد ، مشکل است[۶] .

درتفسیر پهلوی آتش بهرام نیایش (ازفصول خرده اوستا) آمده : «جای آذر گشسب در کوه اسنوند ، کار آذر گشسب رزمی است (ارتشتاری است) . از اوست که جنگاوران در آترپاتکان (آذربایجان) تیزتر ودلیرتر (تگ‌تر) هستند . واز

۱ـ یشتها ج ۲ ص ۲۴۰ .

۲ـ موعود زرتشتیان مانند (مهدی) درمیان شیعه . رك . (سوشیانس) تألیف آقای پورداود .

۳ـ یشتها ج ۲ ص ۲۴۰ ببعد .

٤ـ رك . برهان قاطع .

۵ـ طبق گفتار دقیقی در شاهنامه، آذر برزین آتشکده‌ای بود که بامر گشتاسب ساخته شده نه آذر گشسب (رجوع شود به آذر برزین) وبدیهی است که تشابه لفظی گشنسب با گشتاسب موجب این اشتباه شده .

۶ـ یشتها ج ۲ ص ۴۳۹ .

کیخسرو در وهمن دیزیاوری یافت. و این آذرگشسب بود که نالید و نزد هرمزد[۱] فریاد کرد.»

ازاین عبارت واخبار دیگرراجع بآذرگشسب، برمیآید که محل آن در **شیز** بود. بدون شك آتشکدهٔمزبوردرآذربایجان واقع بوده وبهمن‌دژ، که کیخسرو بتسخیر آن کامیاب گشته، دربالای کوه اسنوند بوده است[۲]، ولی درفرهنگهای پارسی[۳] که‌آنرا بگشتاسب نسبت داده‌اند محل آنراهم دربلخ نگاشته و گفته‌اند که گشتاسب «تمام گنجهای خود را آنجا گذاشته وذوالقرنین‌آنرا خراب کرد و گنجها را برداشت.» این اشتباه از گفتار نظامی دراسکندرنامه ناشی شده: گنجوی ازمعبدآذرگشسبی نام میبرد که در بلخ واقع بوده وبفرمان اسکندر تاراج شد:

[اسکندر] به‌بلخ آمد وآتش زردهشت
به طوفان شمشیر چون آب کشت
بهار دلفروز در بلخ بود
کزو تازه گلرا دهن تلخ بود
پری پیکرانی درو، چون بهار
صنمخانهایی چو خرم بهار
درو بیش از اندازه دینار و گنج
نهاده بهر گوشه بی دسترنج
زده موبدش نعل زرین بر اسب
شده نام آن خانه آذرگشسب[۴].

درابیات فوق (بویژه ازشرح ضم خانها وذکربهار) پیداست که نظامی نیز مانند

۱ــ اهورمزدا.
۲ــ خرده اوستا ص ۱۳۲.
۳ــ رك. برهان قاطع.
٤ــ یشتها ج ۲، حاشیهٔ ص ۲٤٦ ــ رك. (شعرپارسی: دقیقی) درهمین کتاب.

دقیقی معبد بودایی (نوبهار) بلخ را باآتشکدهٔ آذر گشسب خلط کرده است .

مرحوم دهخدادر لغت‌نامه ذیل «آذر گشسب» پس از نقل ابیات فوق از نظامی نوشته‌اند: « ازین روی ظاهر میشود که عقیدهٔ صاحب برهان و فرهنگ نویسان دیگرمتکی برهمین ابیات نظامی است ، لیکن با اینکه نظامی ازبزرگان شعر وادب است ، گفته‌های او در تاریخ محل اعتماد تام نتواند بود ، خاصه اگر باصریح شاهنامه نیز مخالف باشد . آذر گشسب چنانکه ازقطعات ذیل روشن است نام آتشکدهٔ آذربایجان بوده است نه آتشکدهٔ بلخ . » وسپس ازشاهنامه شواهد بسیارنقل کرده‌اند . علامهٔ مرحوم قزوینی درحاشیهٔ لغت نامه نسخهٔ خود درین مورد نوشته‌اند : «تحقیق بسیاربسیار نفیسی است» .

کریستنسن در تاریخ ایران در زمان ساسانیان آورده [۱] : « جکسن **Jackson** گوید این آتشکده درجایی برپا بود که اکنون خرابه‌های تخت سلیمان معروف هست وفاصلهٔ آن از ارومیه (رضائیه) وهمدان یکی است » [۲].

این اشتباه نخست از راولنسن **Rawlinson** سرزده چه اوخرابهٔ تخت سلیمان را درآذربایجان (که درشمال آن محلی است که اکنون به گنج آباد موسوم است) شهرقدیم شیزتصور کرده [۳]، پس‌ازوی یوستی **Justi** پیروی او کرد [۴]، و جکسن عقیدهٔ اورا تأیید و تقویت نمود [۵] ، ولی استاد مارکوارت **Marquart** دراین باب‌بآقای پورداود نوشته‌اند: « گنجك یا الشیز اقامتگاه تابستانی خسروپرویز، اما اقامتگاه زمستانی شهریاران سابق اتریات بود ، اقامتگاه تابستانی این شهریاران اخیرموسوم بوده به فراذه اسپ یعنی اسب خیز، که‌در کوهی‌واقع بوده‌وامروزه این‌محل‌تخت سلیمان نامیده میشود، برخلاف گنجك یاالشیز، بنابرآنچه درسیاحت نامه‌ها مندرج است باید در نواحی دریاچهٔ ارمیه در سرراه مراغه وتبریزدرنزدیك لیلان باشد، نظریتعریف مفصلی کـه مسعربن المهلهل کـرده در

۱– ص ۱۰۸ .

۲– ایران درگذشته وحال و **JAOS** .

۳– **Journal of the Royal Geographical Society X** .

٤– **Beiträge I. 20** .

٥– **Persia past and present** ، **p. 124–143** .

نزدیك آن معدنها وچشمهٔ نفتی بوده که آتشکدهٔ آذر گشسب بواسطهٔ آن روشن بوده است چنانکه در باکو.» [۱]

مسعر بن مهلهل (اواسط قرن چهارم) سفرنامه‌ای داشته است که بدبختانه از میان رفته ولی یاقوت بسیاری از مطالب آنرا در موارد مختلف معجم‌البلدان خود نقل کرده از آن جمله آنچه درمادهٔ شیز آورده‌ازاوست. مسعر برای بدست آوردن جواهر وفلزات گرانبها به شیزرفته بود و بقول خود اواین شهر در کوهی میان مراغه و زنجان بنزدیکی شهرزور ودینورواقع بود. درآن کوه معادن طلاونقره وجیوه وسرب وزرنیخ وجمست موجود بود. مسعر پس‌ازذکراقسام طلا و کیفیت و کمیت معادن دیگر آنجا نویسد: «دیوارهای شهر دریاچهٔ عمیقی‌را احاطه کرده است ... درشیز آتشکده‌ای برپاست که‌نزد اهالی بسیارمقدس است. تمام آتشدانهای مقدس زرتشتیان مشرق و مغرب از همین آتش برافروخته میشود...» [۲]

علت تقدیس

هریك از آتشکده‌های سه گانه بمناسبتی محل توجه بوده. آذر گشسب، بیشك بمناسبت انتساب تولد زرتشت در محل آن، مقامی بزرك پیدا کرد، چه زادگاه زرتشت طبق سنت **گزن** آذربایجان بود. گزن یا **گنك** [۳] همانست که یونانیان

۱ــ آتشکدهٔ معروف باکو که حالیه درده‌ی بنام (سوراخ خانه) نزدیك آن شهر واقع است که همیشه بواسطهٔ چشمهٔ نفت‌روشن بود وهنوزهم بنای‌آن برپاست. (پ د).

۲ــ رك. یشتها. پورداود ج ۲ ص ۲۴۹-۲۵۲.

۳ــ ازهمان ریشهٔ (گنج) پارسی است وبرخی از شهرهای قدیم ایران بمناسبت وفور ثروت‌وذخایر به (گنجه، غزنه) نامیده شده‌اند مانند شهر گنجه در شمال آذربایجان وشهرغزنه (غزنین) درافغانستان. گزن نیزمقلوب گنز (گنزك، گنجك، گنجه) میباشد که نفایس وطرف بسیارداشته وهراکلیوس مذکور در فوق آنهارا بغارت برد. آقای پور داود نیزبا استاد مارکوارت در این مسئله گفتگو کرده‌اند و عقیدهٔ استاد اخیر نیز درمورد وجه اشتقاق واژه‌های فوق همین بوده است.

(گنزکا) [۱] یا (گادزاکا) یا (گادزا) نامیده‌اند و در زبان ارمنی و سریانی (گندزك) یا (گنزك)خوانده‌اند، ومورخان وجغرافی نویسان تازی آنرا (جزن) یا(جزنق) نام برده‌اند [۲]، ودر اوستا [۳] چئچسته Caecasta خوانده شده ، همانست که بعدها به**شیز** موسوم گردید .

درتفسیر پهلوی آتش نیایش آمده : «ازچچست تا دریاچهٔ (چچست) [۴] چهار فرسنك است . این دریاچه چهار فرسنك پهنا ودرازا دارد .» ـ ازاین عبارت مستفاد میشود که این دریاچه بنام شهر مجاور خود نامزد بوده است و بهمین ملاحظه آب دریاچهٔ ارمیه بمدلول مندرجات کتاب بندهش مقدس است .

اختصاص و اهمیت آذر گشسب

هر یك ازآتشکده‌های سه گانه بیکی ازطبقات سه گانه رزمیان ، موبدان ، کشاورزان اختصاص دارد ؛ از آن‌جمله آذر گشسب ویژهٔ رزمیانست [۵].ابن خردادبه مینویسد :پادشاهان پس‌ازتاجگذاری پیاده از تیسفون بزیارت آن میرفتند .

استاد مار کوارت آلمانی دررسالهٔ (آذربایجان) نوشته [۶] :

«آذربایجان شهرت خود را درعهد ساسانیان مدیون آتشکدهٔ مقدس گنك بود که عربها جای آنرا شهر**شیز** نوشته‌اند . این آتشکده ازطرف اردشیر تعمیر وازنوقرین رونق و جلال کرده شد، وهریك ازپادشاهان پس‌ازتخت نشینی بایستی با پیاده بزیارت آن بشتابد. گنك (گنزك) درعهد استقلال آتروپات خشاترپاوان (شهربان) آذربایجان نشیمنگاه زمستانی یعنی قشلاق پادشاهان بود ولی درعهد خسروپرویز ییلاق شاهنشاه شده بود .این

۱ـ سترابون Strabon (قرن اول ق . م.) جغرافی دان یونانی ومورخ رومی Plinius (قرن اول . م.)گزن راگزنکا ، پایتخت آذربایجان ذکر کرده‌اند . (گاتها چاپ‌اول ص ۲۳) .

۲ـ یاقوت حموی وابن خردادبه .

۳ـ یشت ۵ بند ۴۹ .

٤ـ همان دریاچهٔ ارمیه .

٥ـ که شاه دررأس آنان قراردارد .

٦ـ مجلهٔ ایرانشهر . شمارهٔ ۲ ازسال ۲ ص ۲۰۰ ببعد .

آتشکده که از حیث زینت‌ها و تصویرهای بدیع و یک ساعت صنعتکارانهٔ خود یکی از عمارات قابل ستایش بشمار میرفت، از طرف قیصر روم هراکلیوس درسال ٦٢٤ میلادی سوزانده شد و بعدها از نوساخته گشت.»[۱]

کریستنسن نوشته[۲]: «وهرام پنجم سنگهای قیمتی تاجی را که از خاقان و زنش گرفته بود[۳] باین آتشکده فرستاد. خسرو اول نیز نظیر این را عطا کرد. خسرو دوم نذر کرد که اگر موفق بمغلوب کردن وهرام چوبین بشود، زینت‌های زر و هدیه‌های سیم بآتشکدهٔ آذر گشسب بفرستد و بوعدهٔ خویش وفا کرد. درقرن دهم میلادی مسعودی بعبارت ذیل ویرانه‌های آن معبد را وصف میکند: «امروزدرآن شهر[شیز] آثار عجیبی از ابنیه و نقوش گوناگون هست که کرات سماوی وستارگان وعوالم بروبحر و اراضی مسکون و نباتات وحیوانات ودیگرعجایب را نشان میدهد. شاهنشاهان آتشکده‌ای دراین شهرداشتند که درعهد همهٔ سلسله‌های پادشاهان ایران مقدس ومحترم بود. این آتشکده را آذرخوش میگفتند.[۴] آذربزبان عجم«آتش» وخوش«نیکو» است. شاهنشاهان ایران هنگام رسیدن بپادشاهی با کمال احترام پیاده بزیارت این معبد میرفتند و نذرها میکردند و هدیه و خواستهٔ بسیار بدانجا میبردند.»

۱ـ عبارات پارسی فوق ازخود استاد مارکوارت است.

۲ـ ایران درزمان ساسانیان ص ۱۰۸.

۳ـ طبری. نولدکه. سابقاً اردشیراول دشمنانی راکه درجنگ کشته میشدند بمعبد اناهیتا واقع در استخر میفرستاد و سرعیسویانی راکه محکوم بمرگ شده بودند درسال ۲٤۰ م. درهمان معبد، امر دادآویزان کنند. (ك).

٤ـ نام دیگرآذر گشنسب است (کریستنسن) بعید نیست که آذر گشنسب به آذر گشن، آذرگش، آذرگوش وآذرجوش تبدیل و بعدها نقطهٔ (ج) را بالا گذاشته، آذرخوش خوانده باشند، وبدیهی است که مسعودی خودآنرا آذرخوش مینامیده که آنرا چنین ترجمه کرده (رك. سطر ۱۲ همین صفحه) ازطرف دیگر نام این آتشکده را «آذرخش» (ص ۳۱۱ و ۳۲۰) و «آذرخنش» (ص ۲۰٦) هم نوشته‌اند وآنها تحریف «آذر جشنس» مخف آذرجشنسف معرب آذر گشنسپ است. (م. معین).

«خلاصه ، این آتشکده علامت اتحاد و یگانگی دین ودولت بود و نمونهٔ دولت ساسانیان بشمار میرفت که بواسطهٔ اتحاد با دیانت قوت گرفت ، برخلاف اشکانیان که هریك از ملوك الطوایف معبدی مخصوص خویش داشت . در این باب عبارتی درنامهٔ تنسر هست [۱] که مأخوذ ازحقایق تاریخی است ولی در همان نامه عبارت ذیل که گوید : « ملوك طوایف هریك برای خویش آتشگاه ساخته و آن همه بدعت بود که بی‌فرمان شاهنشاهان قدیم نهادند شهنشاه باطل گردانید وبا مواضع اول نقل فرمود .» قصه‌ای‌بیش نیست وپایهٔ تاریخی ندارد . » [۲]

مار کوارت در دنبالهٔ عبارت‌سابق‌الذکر نوشته : «آثاراین‌آتشکده درزمان سیاحت ابودلف مسعربن المهلهل درحوالی سال ۹۲۵ میلادی هنوزبرپا بوده ولی در زمان بلعمی مورخ (۹۶۵ م .) روبخرابی گذاشته بود . یاقوت حموی در معجم‌البلدان از قول ابودلف مسعربن المهلهل که شاعر [۳] بوده ، درحق شهر شیز [۴] و آتشکدهٔ آن چنین نقل میکند :

«شهرشیزمیان مراغه‌وزنجان وشهرزورودینورواقع‌ومحاطست از کوههایی که‌دارای معادن طلا وزیبق وسرب وسیم وزرنیخ زرد وغیره میباشد . . ودرآنجاآتشکده‌ای هست

۱ـ رك . چاپ دارمستتر ومینوی (ك) .

۲ـ در کتابخانهٔ ملی پاریس مهری هست که روی آن تصویر بافرغ نام مغان مغ آتشکدهٔ آذرگشنسب حك شده است . (ك) .

۳ـ ابودلف تاجرپیشه بود (نه شاعر) ودرپی خزائن ودفائن سفرمیکرد (ازیاد داشتهای‌آقای پورداود .) یاقوت حموی درمعجم البلدان ذیل « مطبخ کسری » گوید : ذکرمسعر بن المهلهل ابودلف الشاعر ...» ولی درتجارت پیشگی او شکی نیست . رك . ص ۳۱٦ س ٥ـ٦ .

٤ـ یاقوت مینویسد که‌شیزمعرب(جیس) است واهل‌مراغه وآن نواحی این مواضع را (گزن) مینامند ودرلفظ (جزنق) نیز نویسد که قصبهٔ‌آبادیست درآذربایجان ، نزدیك مراغه ، و درآنجا آثار خرابه‌های عمارت و آتشکده‌ای که پادشاهان قدیم ایران ساخته بودند دیده میشود . بعید نیست که اصل کلمهٔ جزنق یعنی گزنك همان کلمهٔ گنك و گنزك باشد که درکتب زرتشتی ویونانی نام شهروآتشکدهٔ معروف آذربایجان بوده که ذکر آن گذشت (مار کوارت) .

بسیار باشکوه، که تمام آتشکده‌های غرب وشرق مجوسان از آن برخوردار میشوند، و بالای قبهٔ آن هلالی هست از نقره، که جمعی از سلاطین خواسته‌اند آنرا بردارند قادر نشده‌اند، وازغرایب این آتشکده اینست که هفتصد سالست آنرا روشن کرده‌اند، نه خاموش شده ونه خاکستری بیرون داده است!

این شهررا هرمزبن خسروشیرین بن بهرام، با سنك وآجر بنا کرده و در اطراف آتشکده ایوانهای بلند وبناهای بزرك محتشم ساخته‌شده‌است، وهر گاه دشمن قصد گرفتن این شهر بکند وبدیوارهای آن منجنیق ببندد سنگهای آن بدریاچه می‌افتد. اگرمنجنیق خود را گرچه یك ذراع باشد عقب بکشد سنگها بیرون حصار می‌افتند...»

و غیر از ابودلف نیز روایت کرده‌اند که در شیز آتشکدهٔ آذرخش (آذرخنش، آذر گنشب!) که نزد مجوسان بسیارمحترم بوده میباشد وهرپادشاهی درحین‌جلوس آنجارا پا پیاده زیارت میکرده است.»

ابن الفقیه در کتاب البلدان نویسد:

«... همچنین ازشهرهای آذربایجانست جنزه [1] وجابروان وارمیه ـ شهرزردشت ـ وشیز که آتشکدهٔ آذرجشس [2] درآنجاست، واین آتشکده را قدر و منزلت بزرگی در نزد پارسیانست...» [3]

ابن خردادبه در کتاب المسالك والممالك نوشته [4]:

«... ارمیه شهر زردشت وسلماس وشیز که آنجا آتشکدهٔ آذربایجان [5] است و اورا قدرومنزلت بزرگی پیش آتش پرستان میباشد بطوریکه پادشاهان وقتی که بسلطنت میرسند باید از مداین پا پیاده بزیارت آنجا روند...»

۱ـ همان گنزك.
۲ـ صحیح آن آذرجشنس (آذرجشنسف معرب آذرگشنسپ) است.
۳ـ مجلهٔ ایرانشهر سال دوم شمارهٔ ۳ مقالهٔ (آذربایجان) بقلم غنی‌زاده.
۴ـ ص ۱۱۹.
۵ـ ظاهراً همان آذرگشنسپ.

در ادبیات پارسی ذکر آذر گشسب بارها بمیان آمده :

فردوسی درعنوان (رفتن کیخسرو بدژ بهمن و گرفتن آنرا) گوید [۱] :

بشد تا دژ بهمن آزاد شاه خودو گیو و گودرز و چندان سپاه
بدژ درشد آن شاه آزاد گان ابا پیر گودرز کشواد گـان
یکی شهر دید اندر آن دژ فراخ پر از باغ و میدان و ایوان و کاخ
در آنجا که آن روشنی بردمید شد آن تیرگی سربسر ناپدید
بفرمود خسرو بدان جایگاه یکی گنبدی تا به ابر سیاه
درازا و پهنای آن ده کمند بگرد اندرش طاقهای بلند
ز بیرون چو نیم از تك تازی اسپ برآورد و بنهاد آذر گشسپ
نشستند گرد اندرش موبدان ستاره شناسان و هم بخردان
در آن شارسان کرد چندان درنك که آتشکده گشت با بوی و رنك.

فردوسی (پس از باز آمدن کیخسرو از توران بایران و شرح کارهای خود در آن سرزمین، برای کیکاوس) گوید :

نیا [۲] چون شنید از نبیره سخن یکی پند پیرانـه افکند بن
بدو گفت ماهم چنین با دواسپ بتازیم تـا خان **آذر گشسپ**
سر و تن بشوییم با پا و دست چنان چون بود مرد یزدان پرست
بزاری ابا کـرد گـار جهان بزمزم کنیم آفرین نهـان
ببـاشیم در پیش آذر بپـای مگر پاك یزدان بود رهنمای
بجایی که او دارد آرامگاه نمایـد نمایندهٔ داد راه
برین رای گشتند هردو [۳] یکی نگردید یك تن ز راه اندکی
نشستند چون باد هردو [۳] براسپ دمان تـا درخان **آذر گشسپ**

۱ـ شاهنامهٔ بخ ج ۳ ص ۷۵۸ ـ ۷۶۱ .
۲ـ مراد کیکاوس نیای کیخسرو است .
۳ـ کیکاوس و کیخسرو .

برفتند با جامه‌های سپید — پرازترس دل یك بیك پرامید
چوآتش بدیدند، گریان شدند — چو بر آتش تیزبریان شدند
برآن جایگه‌زارو گریان‌دوشاه — به پیش خداوند خورشید وماه
جهان آفرین را همی خواندند — برآن موبدان گوهر افشاندند
چوخسروبآب مژه رخ بشست — برافشاند دینار برزند و است
بیك هفته برپیش یزدان بدند — مپندار کآتش پرستان بدند
که‌آتش بدانگاه محراب بود — پرستنده را دیده پرآب بود
اگرچندت اندیشه گردد دراز — هم ازپاك یزدان نهٔ بی نیاز
بیك ماه در **آذرآبادگان** — ببودند شاهان و آزادگان [1].

ونیزپس‌ازآنکه هوم داستان دستگیر کردن افراسیاب‌را برای گودرز کشوادگان نقل کردو گفت: عاقبت،

ز بس نالهٔ زار و سوگند اوی
یکی سست تر کردمش بند اوی
برین جایگه برزچنگم بجست
دل و جانم از جستن او بخست
درین‌آب **خنجست** [2] پنهان شدست
بگفتم بتو راز چونان که هست.
چو گودرز بشنید این داستان
بیاد آمدش گفتهٔ باستان
پر اندیشه شد سوی **آتشکده**
چنان چون بود مردم دل شده

۱ــ شاهنامهٔ بخ ج ۵ ص ۱۳۸۵ــ۱۳۸۶ .
۲ــ دراصل میبایست چیچست باشد چه در اوستا چئچسته Caecasta نام دریاچهٔ ارومیه است . رك . ص ۸٤و۳۱۱ .

نخستین بر آتش نیایش گرفت
جهان آفرین را ستایش گرفت
بپردخت وبگشاد راز از نهفت
همه دیده با شهریاران [۱] بگفت
هم آنگه نشستند شادان براسپ
برفتند از ایوان **آذرگشسپ** [۲].

وپس از کشته شدن افراسیاب و گرسیوز درعنوان (بازآمدن کاوس وخسرو بپارس) گوید :

ز یزدان چوشاه آرزوها بیافت — ز دریا سوی **خان آذر** شتافت
بسی زر بر آتش بر افشاندند — بزمزم بسی آفرین خواندند
ببودند یك روزویك شب بپای — به پیش جهان داور رهنمای
چو گنجور کیخسرو آمد **زرسپ** — ببخشید گنجی به **آذرگشسپ**
بر آن موبدان خلعت افکند نیز — درم داد و دینار و بسیار چیز
بشهراندرون هر که درویش بود — و گر خوردش از کوشش خویش بود
بر آن نیز گنجی پراگنده کرد — جهانی بداد ودهش زنده کرد [۳].

ونیز هنگامیکه کیخسرو برای انقطاع ازدنیا بکوه رفت، فردوسی ازقول ایرانیان بشاه، نقل کند :

همه خاك باشیم اسپ ترا — پرستنده آذر گشسپ ترا [۴].

۱ـ کیکاوس و کیخسرو .

۲ـ شاهنامهٔ بخ ج ٥ ص ۱۳۹۱ .

۳ـ همان کتاب . همان جلد ص ۱۳۹۷ . ظاهراً درروایات ایرانی داستان خسرو پرویزرا بکیخسرو نسبت داده‌اند. مقایسه شود با گفتارفردوسی دربارهٔ رفتن خسروپرویز بآذرگشسپ واهداء نذور . (رك . ص ۳۲۷ ببعد)

٤ـ شاهنامهٔ بخ ج ٥ ص ۱٤۳۷ .

وچون بهرام گوربرای پی گم کردن‌درجنك باخاقان، باگروهی‌اندك به‌آذربایجان حرکت کرد ،

وزآن جایگه لشکر اندر کشید
سوی آذرآبادگان بـر کشید
چو از پارس لشکر فراوان ببرد
چنین بود نزد بزرگان و خرد
که از جنك بگریخت بهرام شاه
ورا سوی **آذرگشسپ** است راه
چو بهرام رخ سوی **آذر** نهاد
فرستاده آمد ز قیصر چو باد[1] .

ودر (تاختن بهرام گور برخاقان چین) :

چو آگاهی آمد به‌بهرام شاه — که‌خاقان بمروست‌وچندان‌سپاه
بیاورد لشکر **باآذرگشسپ** — همی‌بی‌بنه هریکی‌بادواسپ ...[2]

ودر(بازگشتن‌بهرام گوربه‌ایران زمین) گوید :

چو شد ساخته کار آتشکده — همان جای نوروز و جشن سده
بیامد سوی **آذر آبادگان** — خود و نامداران و آزادگان
پرستش کنان پیش **آذر** شدند — همه موبدان دست بربر شدند
پرستندگان را ببخشید چیز — وز**آتشکده** روی بنهاد نیز[3] .

وطبری نویسد(پس‌ازشکست دادن سپاه خاقان):«وان بهرام انصرف الی‌آذربیجان

۱ــ همان کتاب . همان مجلد ص ۲۱۹۷ .

۲ــ همان کتاب . همان مجلد ص ۲۲۰۰ .

۳ــ همان کتاب . همان مجلد ص۲۲۰۵ ــ اگرچه در این ابیات نام (آذرگشسپ) نیامده ولی پیداست که مراد همانست .

راجعاً الی محلته من السواد وامر بماكان فی اكليل خاقان[1] من ياقوت احمر وسائر الجوهر، فعلق علی بيت نار آذربيجان .»

و هم طبری پس از چند سطر نویسد : «وان انصراف بهرام من غزوه ذلك ، كان علی طريق آذربيجان و انه نحل بيت نار « الشيز » ماكان فی اكليل خاقان من اليواقيت و الجوهر وسيفاًكان لخاقان مفصصاً بدروجوهر وحلية كثيرة ، واخدمه «خاتون» امرأة خاقان.»

مؤلف غرراخبارملوك الفرس درهمین موضوع آرد : «وعاد [بهرام] الی آذربيجان، و معه رأس خاقان وتاجه وامواله، فامر بتعليق التاج من بيت النار والزم «خاتون» سيدة نساءِ خاقان و جواريها خدمة بيت النار وتكثيرسواد سدنتها . »

ونیز انوشروان پس از تصمیم بجنك با قیصر روم ،

جهانـدار با كاویانی درفش — همی رفت با تاج وزرینه كفش
همی برشد آوازشان بردومیل — به پیش سپاه اندرون كوس وپیل
پس پشت وپیش اندرآزادگان — بشد تیـز تـا **آذرآبادگان**
چوچشمش برآمد **بآذر گشسپ** — پیاده شدازدورو بگذاشت اسپ
زدستور پاكیزه برسم بجست — دورخ را بآب دودیده بشست
بباژ انـدر آمـد بآتشكده — نهادند گـاهـی بزر آزده
نهاده برو نامهٔ زند و است — بآواز بر خواند موبد درست
رد وهیربد پیش غلطان بخاك — همه دامن قرطها كرده چاك
بزرگان همه گوهر افشاندند — بزمزم همه آفرین خواندند
چونزدیكترشد، نیایش گرفت — جهان آفرین را ستایش گرفت
وزوخواست پیروزی ودستگاه — نمودن دلش را سوی داد راه
پرستندگانرا ببخشید چیز — بجایی كه درویش دیدند نیز
یكی خیمه زد پیش آتشكده — كشیدند لشكر زهرسو رده[2] .

۱ــ تاجی كه بغنیمت گرفته بود .
۲ــ شاهنامهٔ بخ ج ۸ ص ۲۳۳۹ .

وخسروپرویز چون از پدر بیمناك شد ،

شب تیره از طیسفون در کشید تو گفتی که گشت ازجهان ناپدید

نداد آن سرپربها رایگان همی تاخت تا **آذر آبادگان ...**

بزرگان نزد او شتافته،

همی گفت هر کس که‌ای پورشاه

ترا زیبد این تخت و تاج و کلاه

نگر تا نداری هراس از گزند

بزی شاد و آرام و دل ارجمند

زمانی بنخجیر تازیم اسپ

زمانی نوان پیش **آذر گشسپ**

بدیشان چنین گفت خسرو که من

پراز بیمم از شاه ، وز انجمن

اگر پیش **آذر گشسپ** این سران

بیایند و سوگندهای گران

خورند و مرا یکسر ایمن کنند

که پیمان من زان سپس نشکنند

بباشم بدین مرز با ایمنی

نترسم ز تیمار آهرمنی .

یلان چون شنیدند گفتار اوی

همه سوی **آذر** نهادند روی

بخوردندسوگندهایی که خواست

که مهرتو با دیده داریم راست [۱] .

۱ــ شاهنامهٔ بخ ج ۸ ص ۲۶۶۶ - ۲۶۶۸ .

پس‌از(کور کردن گستهم وبندوی هرمزد را)،

چو گستهم و بندوی **باآذرگشسپ**
بر افکند مردی سبك با دو اسپ
که در شب بنزدیك خسرو شود
از ایران باآگاهی نو شود...[۱]

خسروپرویز(۵۹۰ـ۶۲۸ م.) پیش‌ازآنکه بجنك بهرام چوبینه رود بآتشکدهٔ آذر گشسب (آذرآبادگان) رفت و درآنجا نماز و ستایش بجای‌آورد و درخواست پیروزی کرد.

فردوسی گوید:

وزآن دشت بی بربرانگیخت اسپ
همی تاخت تا پیش **آذر گشسپ**
به باژ اندر آمد به **آتشکده**
دلش بود یکسر بدرد آژده
بشد هیربد، زند و استا بدست
به پیش جهاندار یزدان پرست
گشاد از میان شاه زرین کمر
بر آتش برافکند چندی گهر
نیایش کنان پیش آتش بگشت
بنالیدن از هیربد برگذشت
همی گفت کای داور داد و پاك
سر دشمنان اندر آور بخاك
تو دانی که بر داد نالم همی
همه راه نیکی سگالم همی

۱ـ همان کتاب ج ۹ ص ۲۶۷۶ .

تو مپسند بیداد بیدادگر
بگفت این وبربست زرین کمر
سوی دشت دوك اندر آورد روی
همی شد خلیده دل ورای جوی [۱].

خسرو در نامهٔ پیروزی به قیصر نویسد :

به **آذر گشسپ** آمدم با سپاه دوان پیش‌باز آمدم نیکخواه [۲].

فردوسی درعنوان (باز گشتن نیاطوس [۳] وروميان ازایران نزد قیصرروم) آورده :

دو منزل بشد خسرو سر فراز وراکرد پدرود وپس گشت باز
دگر هفته برداشت باده سوار که بودند بینا دل و نامدار
زلشکر گه آمدبه**آذر گشسپ** بگنبدنگه کرد وبگذاشت اسپ
پیاده همی رفت دیده پرآب بزردی دورخساره چون آفتاب
چو از در بنزدیك آتش رسید شد ازآب دیده رخش ناپدید
یکی هفته میخواند استا وزند همی گشت بر گرد آذر نژند
بهشتم بیامد ز **آتشکده** چو نزدیك شد روز گارسده
ز زرین و سیمین گوهر نگار ز دینار و از گوهر شاهوار
بآتش بداد آنچه پذرفته بود سخن‌هرچه پیش ردان گفته بود
بدرویش بخشید گنجی درم نماندانددر آن‌بوم‌وبر، کس‌دژم [۴].

وهم فردوسی از قول رستم فرخزاد (که ببرادر خود وصیت کند) آورده :

همیدون گله هرچه داری ، زاسپ ببرسوی گنجور **آذر گشسپ** [۵].

در ادبیات پارسی (آذر گشسب) مثل تیزی و چالاکی است .

۱ـ همان کتاب. همان مجلد ص۳۷٦۸ .
۲ـ همان کتاب . همان مجلد ص ۲۷۹۱ .
۳ـ محرف Theodosius = Taïadus (یشتها ج ۱ ص ٥٦٠ ح ۱).
٤ـ شاهنامهٔ بخ ج ۹ ص ۲۷۹۷ .
٥ـ شاهنامهٔ بخ ج ۹ ص ۲۹٦۷ .

فردوسی گوید :

سواری بکردار **آذر گشسپ** زکابل‌سوی شام شد برسه اسپ.

ازآتش گسی کرد بانو گشسپ اباخواسته‌همچو**آذر گشسپ**.

چورستم‌بدیدش‌برانگیخت‌اسپ بیامد براو چو **آذر گشسپ** .

و ز آن پس نشستند گردان براسپ

براندند برسان **آذر گشسپ**[۱] .

***

آتشگاه کر کویه وسرودآن ـ مؤلف تاریخ سیستان‌آورده است[۲] : «اکنون یاد کنیم سبب‌آتش کر کوی[۳] . بوالمؤید[۴] اندر کتاب گرشاسب گوید که چون کیخسرو بآذربادگان رفت و رستم دستان باوی ، و آن تاریکی وپتیارهٔ دیوان بفرایزد تعالی بدید که **آذر گشسپ** پیدا گشت[۵] وروشنایی بر گوش اسب اوبود، وشاهی اورا شد با چندان معجزه ، پس کیخسرواز‌آنجا باز گشت وبتر کستان شد بطلب خون سیاوش ، پدرخویش، وهرچه نیرومند یافت اندرتر کستان همی کشت و رستم و دیگر پهلوانان ایران با او ، افراسیاب گریز گرفت وبسوی چین شد وزآنجا بهندوستان‌آمد وزآنجا بسیستان آمد و گفت من بزنهاررستم‌آمدم، واورا به(بنکوه)فرودآوردند،چون سپاه اوهمی‌آمد فوج‌فوج، اندربنکوه انبارغله بود چنانکه اندرهرجانبی ازآن برسه سومقدارصدهزار کیل غله دایم نهاده بودندی ، و جادوان با او گردشدند واوجادو بود ، تدبیر کرد که اینجا علف هست

۱- لغت‌نامهٔ دهخدا : آذر گشسب .

۲ـ ص ۳۵ ـ ۳۷ .

۳ـ کر کوی و کر کویه نام محلی در سه فرسنگی شهر زرنك براه هرات ـ و نام یکی ازدروازه‌های همان شهرهم‌بوده که ازآن بسوی کر کوی میرفتند (مرحوم‌بهار بنقل از اصطخری) .

٤ـ مراد ابوالمؤید بلخی مؤلف گرشاسب نامه است . رك . بخش هفتم بهرهٔ ٤ .

٥ـ «واتخذ بهمن بیتاً بسجستان یدعی کر کرا (ظ . کر کویه) . » (شهرستانی . ملل ونحل چاپ کورتن ص ۱۹۷) .

وحصارمحکم، عجز نباید آورد تا خود چه باشد، بجادویی بساختند که ازهرسوی دوفرسنك تاریك گشت. چون کیخسرو بایران شد وخسرو شنید آنجا آمد، بدان تاریکی اندرنیارست شد واین جایگه که اکنون **آتشگاه کرکوی** است معبد جای[۱] گرشاسب[۲] بود[۳] واورا دعا مستجاب بود بروز گاراو، اوفرمان یافت، مردمان هم بامید برکات آنجا همی شدندی ودعا همی کردندی وایزد تعالی مرادها حاصل همی کردی. چون حال برین جمله بود کیخسرو آنجا شد وپلاس پوشید ودعا کرد، ایزد تعالی آنجا روشنایی فرادید آورد که اکنون آتشگاهست، چون آن روشنایی بر آمد برابر تاریکی، تاریکی ناچیز گشت و کیخسروورستم بپای قلعه شدند وبمنجنیق آتش انداختند وآن انبارها همه آتش گرفت چندین ساله که نهاده بود، وآن قلعه بسوخت وافراسیاب ازآنجا بجادویی بگریخت و دیگر کسان بسوختند وقلعه ویران شد. پس کیخسرو این بار بیك نیمه آن شارستان سیستان بکرد و**آتشگاه کرکویه**، وآن آتش گویندآنست، آن روشنایی که فرادید، و گبرکان چنین گویند که آن **هوش گرشاسب** است وحجت آرند بسرود کرکوی بدین سخن (بیت):

فـرخت بادا روش — خنیده گـرشاسب هوش
همی برست از جوش — نوش کن می نوش
دوست بدا کـوش[۴] — بآفرین نهاده گوش

۱- ترکیبی است که اسم مکان فارسی ازآن بیاید، مانندآتشگاه و آتش جای و آتشکده وغیره. (بهار).

۲- رك. بخش هفتم بهرهٔ ٤.

۳- «وبنی (افریدون) آخرمن بیوت النار بسجستان «کراکر»، کان اتخذه بهمن بن استیذاباذ بن یستاسف (اسبندیاذ بن بستاسف.» (مروج الذهب مسعودی چاپ محمدمحیی الدین عبدالحمید ج ۲ ص ١٤٧).

٤- ظاهراً (بداگوش) باکاف فارسی باید باشد یعنی (بآغوش) چه آگوش وآغوش یکی است و بداگوش ازقبیل بدان، بدو و بدین میباشد یعنی بآن وباین وغیره ... (بهار).

همیشه نیکی کوش دی گدشت[1] و دوش
شاها خدایگانا، بآفرین شاهی[2].

***

در فرهنگهای پارسی (آذر گشب) و (آذرشسب) مخفف آذر گشسب و آذر گشنسب است، سنائی گوید:

آب و آتش نخوانده او را اسب آن‌صدف خواندواینش آذرشسب[3].

ونیزدرفرهنگها (آذر گشسب) را «نام فرشته‌ای موکل بر آتش که پیوسته در آتش مقام دارد.» دانسته‌اند[4]. آذر گشسب مورد سوگند بزرگان ایران بود.

فردوسی گوید:

بیزدان که‌اوبرتر ازبرتری‌است نگارندهٔ زهره و مشتری است
بتاج و بگاه و بخورشید و ماه **بآذر گشسپ** و بمهر و کلاه
که ازشاه خاقان نپیچد بدل نباشد بکاری ورا دل گسل[5].

۱- کذا و باید (گذشت) باشد چه درین کتاب ذالهای معجمه را مطلقاً بی نقطه نوشته است. (بهار).

۲- بعقیدهٔ من باید وزن این شعرها: (تناتنن تن - تن) و قرائت صحیح آن چنین باشد: فرخته باذا، روش. خنیده گرشسپ، هوش. همی پراست از، جوش. انوش کن می، انوش. دوست بذا... گوش، به‌آفرین نه، گوش. همیشه نیکی، کوش. که دی گذشت و، دوش. الی آخر. که‌دراینصورت رعایت اسباب وهجاها شده‌است. بعلاوه کلمهٔ (نوش) به تنهائی درفارسی قدیم یا پهلوی دیده نشده و اصل آن (ان ئوش) است یعنی بیمرك که ازترکیب (ئوش) بمعنی‌مرك که بعدها هوش شده وازالف و نون نفی ساخته‌اند و(انوشه) صفتی ازانوش میباشد یعنی (جاودانه) وانوشه بزی و انوشه روان باین معنی است - روش درمصراع اول هم بمعنی نوروفروغ است وروشنای اسم مکان از(روش)و (نای) وروشن اسم مصدرازهموست. خنیده بضم اول بمعنی نافذ ومنتشروطنین افکنده‌در جهان وزیرسقف آسمانست. (بهار). (برای اطلاع از وجه‌ترکیب واشتقاق «روشنایی» رك. اسم مصدر بقلم م. معین ص ٨٦ ببعد).

۳- رك. لغت‌نامهٔ دهخدا.

٤- برهان، لغت‌نامهٔ دهخدا.

٥- شاهنامهٔ بخ ج ٨ ص ٢٦٤٢.

ونیز :

یکی سخت سوگند خواهم بماه **بآذرگشسپ** و بتخت و کلاه
که گرخسرو آید بدین مرزوبوم سپاه آرد از نزد قیصر ز روم
تو خواهی مرا زو بجان زینهار نگیری تواین کاردشخوارخوار[1].

11

آذر برزین مهر[2]

آذربرزین مهر، که درپهلوی آتوربورژین متر ، بضم باء یعنی (آتش مهر بالنده) آمده . برخی برزین را ازمادهٔ (برز ، ورز) بمعنی ورزیدن و کشتن گمان کرده وبفتح اول خوانده‌اند وآن صحیح نیست چه درمتن پهلوی ورز ، ورژیتن غیراز(بورژ) است[3]، وواژهٔ اخیر از ریشهٔ اوستایی ورد **vard ' varəd** بمعنی روییدن آمده که واژهٔ پهلوی (والیتن) وپارسی (بالیدن) [4] ومشتقات آن مانند (بلند) [5] و(بالا) [6] و (بالش) [7] و (البرز= هرا برزه = کوه هرای بلند) [8] از متفرعات همین ریشه‌اند .

برزین در ادبیات پارسی بتنهایی بجای آذربرزین مهر استعمال شده .

نظامی :

ز **برزین** دهقان و افسون زند برآورده دودی بچرخ بلند.

۱ـ شاهنامهٔ بخ ج ۹ ص ۲۷۲۸ (در گریختن بندوی از بند بهرام) .

۲ـ معمولا آذر فرنبغ را بر برزین مهر مقدم میدارند، ولی نظر بلزوم تشریح بیشتر فرنبغ وخرداد (که ازاین پس بیاید) ما برزین مهررا مقدم داشتیم .

۳ـ مجلهٔ مهر سال۲ شمارهٔ ۳ مقالهٔ (نامهای شهریاران) بقلم مرحوم بهار.

٤ـ فرهنگ بارتولمه ص ۱۳۶۹ .

٥ـ **Grundriss der Neupersischen Etymologie** تألیف **Paul. Horn** شمارهٔ ۱۹۸ .

٦ـ همان کتاب ، ۱۷۱ .

۷ـ همان کتاب ، ۱۷۲ ـ وبالیدن ، ۱۷۳ .

۸ـ پور داود. یشتها ج ۱ ص ۱۳۱-۱۳۳-۲۱۲ .

در فرهنگها آمده : برزین بروزن پروین بمعنی آتش است که عرب نارخوانند ! [۱] ازاین عبارت واستعمال شعرای متقدم که آذر برزین را با (برزین = برروی زین اسب) تجنیس آورده‌اند [۲]، برمیآید که قدما آنرا بفتح اول میخوانده‌اند، ولی اینکه فرهنك نویسان آنرا بمعنی مطلق آتش دانسته‌اند خطاست .

برزین نیزمانند گشنسب نام چند تن ازبزرگان ایران بوده‌است ازآن‌جمله : نام پدرجهن در زمان فریدون ـ نام پسر گشتاسب ـ نام پدربهزاد ـ نام سردار انوشروان [۳] و همچنین(مهربرزین)درنامهای ایرانیان‌باستان آمده ازآن‌جمله : نام پسرفرهاد یا (خراد)در زمان بهرام گور [۴] .

درفصل ۱۷ بندهش بند ۸ آمده :

پیدایش آن «آذربرزین مهر ، تازمان گشتاسپ در گردش بوده پناه جهان میبود ، تا زرتشت انوشه روان دین‌آورد ، گشتاسپ دین پذیرفت . آنگاه گشتاسپ آذربرزین‌مهررادر کوه ریوند که‌آنرا پشت ویشتاسپان خوانند فرونهاد . » [۵]

«فرهنك نویسان گویندآنرا برزین نام ازجانشینان ابراهیم زردشت (!)ساخته بود ودرفارس‌بود، وبرخی گویند روزی کیخسرو سواره میرفت ناگاه صدای رعدی بهم رسید چنان مهیب که کیخسروخودرا ازاسب‌انداخت . درآن‌اثنا صاعقه‌ای‌افتاد وبراسب اوخورد وزین افروخته گردید ، دیگر نگذاشتند که آن آتش فرونشیند و همانجا آتشکده‌ای ساختند وآذربرزین نام نهادند . » [۶]

۱- برهان ، انجمن .

۲- درپایین بیاید .

۳- فرهنك شاهنامه ص ۵۰ .

٤- همان کتاب ص ۲٤۸ .

۵- یشتها ج ۲ حاشیهٔ ص ۳۳۰.

٦- برهان ، انجمن ، غیاث .

فردوسی درشاهنامه در بارهٔ لهراسب (پیش از ظهور زرتشت) گوید :

یکی آذری ساخت برزین بنام — که بدبابزرگی و بافروکام [۱].

ودقیقی درشاهنامهٔ خود (پس ازپذیرفتن گشتاسپ دین زرتشت را) گوید :

پس آزاده گشتاسپ برشد بگاه — فرستاد هرسو بکشور سپاه
پراگند گرد جهان موبدان — نهاد از بـر آذران گنبدان
نخست **آذرمهر برزین** نهاد — بکشور نگرتا چه آیین نهاد ؟
(که آن **مهر برزین** ابی‌دودبود — منور نه از هیزم وعود بود .)

آنگاه گشتاسپ مردم را دعوت کرده گوید :

سوی **گنبد آذر** [۲] آرید روی — بفرمان پیغمبر راستگوی [۳] .

همین آتشکده است که دقیقی گوید سرو کشمر را در کنار آن کاشتند [۴]، و چون فردوسی این اشعاررا درشاهنامهٔ خود وارد کرده پیداست که منظور او از برزین لهراسب غیراز آذربرزین مهراست .

محل و اختصاص آن

بنا بتصریح تفسیرپهلوی آتش نیایش ، این آتشکده در ریوند [۵] ایالت خراسان جای داشت : «جای آذربرزین مهر در کوه ریوند است . کارآذر برزین مهر کشاورزی (و استریوشی) است . ازیاوری این آتش است که کشاورزان از کار کشاورزی داناتروتخشاترو پاکیزه‌تر(شستك جامك‌تر) هستند وبا این آتش بود که گشتاست پرسش وپاسخ کرد» [۶] .

۱ـ شاهنامهٔ بخ ج ٦ ص ۱٤٤٦ .
۲ـ مراد آذر برزین مهراست .
۳ـ شاهنامهٔ بخ ج ٦ ص ۱٤۹۹-۱۵۰۰ .
٤ـ شرح آن در (بخش شعر پارسی : دقیقی) بیاید .
۵ـ رك : «نوند» دربرهان قاطع مصحح م . معین .
٦ـ خرده اوستا ص ۱۳۲ حاشیه .

کریستنسن نویسد [۱] : لازارفاراپی [۲] قریهٔ ریوند را (قریهٔ مغان) مینامد . باعتقاد جکسن [۳] مکان این آتشکده در(قریهٔ مهر) بوده است که در سرراه خراسان بیك فاصله از میاندشت وسبزوار قرار دارد .»

درفرهنگهای پارسی [۴] آمده : «آذر برزین نام آتشکدهٔ ششم است [۵] که در فارس برزین نام شخصی ازخلفای ابراهیم زردشت (!)ساخته بود . » وهم فرهنگ نویسان آتشکدهٔ (برزین) را بتصحیف (بزین) بروزن خزین نوشته ، آنرا آتشکده‌ای جداگانه محسوب داشته مقرآنرا روستای‌نیشابور(!) نگاشته‌و گفته‌اند باین‌معنی با رای قرشت‌هم آمده‌است[۶].
ازاین گفتارفردوسی برمیآید که یاآتشکدهٔ برزین درزمان وی (سدهٔ چهارم هجری) هنوز برپا بوده ویا عیناً جملهٔ ذیل را ازشاهنامهٔ منثور(یا مأخذ شفاهی) بنظم‌آورده :

شنیدم که روزی گوپیلتن — یکی سور کرد از در انجمن
بجایی کجا نام اوبد «نوند» [۷] — بدو اندرون کاخ هـای بلند
کجا **آذر برزین** کنون — بدانجا فروزدهمی رهنمون [۸] .

درادبیات پارسی

بجزدقیقی وفردوسی گویندگان ایرانی بارها ازآن نام برده‌اند . ابوشکور بلخی گوید :

بگـه رفتن کان ترك من اندرزین شد
دل من زآن زین **آتشکدهٔ برزین** شد .

۱- ایران درزمان ساسانیان ص ۱۰۸-۱۰۹ .

۲- **Lazare de Pharp** .

۳- **Jackson** .

٤- برهان ، انجمن .

٥- شرح آتشکده‌های هفتگانه در آخر همین بهره بیاید .

٦- رك . برهان قاطع .

۷- ظ . مصحف «روند» (ریوند) رك . برهان قاطع مصحح نگارنده: نوند. ؟

۸- شاهنامهٔ بخ . ج ۲ ص ٤١٦ .

ناصرخسرو :

برمن گذریکی که بیمگان در مشهور تر ز **آذربرزینم** .

منوچهری (در وصف شب جشن سده):

برفروز **آتش برزین** که درین فصل بسا

آذر برزین پیغمبر آزار بود .

عمعق بخارایی :

بخواه جام و برافرز **آذر برزین**

که پرشمامهٔ کافور شد که وبرزن .

مسعود سعد سلمان :

زسهم وهیبت آن کونشستش اندرزین[۱]

فسرد **آذر برزین** و آذر خرداد[۲] .

ونیز :

دردل و در دیدهٔ من سال وماه **آذر برزین** بود ورود گنك[۳] .

ونیز :

زجود تو ثمری گشت دجلهٔ بغداد

زخشم‌توشرری گشت**آذر برزین**[۳] .

ونیز :

چوبرفروختی از تیغ آتش اندر هند

بشهر**فارس**فرومرد**آتش برزین**[۳] .

---

۱ - ضمیر (او) بملك ارسلان ممدوح مسعود برمیگردد .

۲ - آذرخرداد همان فرنبغ است که درذیل بیاید .

۳ - ازاین ابیات برمیآید که آذربرزین بفراوانی آتش وعدم امکان خاموش کردن شهره بوده است .

ابوالفرج رونی (در وصف فروردین) :

گرد گلشن زفروغ لاله گویی **آتشکدهٔ برزین** است.

معزی نیشابوری (درمدح امیرعلی بن فرامرز کاکویه) :

ور روشنی رأی تو پرویز بدیدی

هرگز نشدی شیفته بر **آذر برزین** [۱].

زراتشت بهرام پژدو :

بگفت این و نشست آنگاه برزین

روان شد سوی **آتشگاه برزین**.

سلمان ساوجی :

کسی که **آتش برزین** ندیده بود بدید

رخش چو آتش وزلفش دمیده ریحانش.

فرهنگ نویسان نام (آذرمهر) را برده‌اند ونوشته‌اند نام آتشکدهٔ نخستین از هفت آتشکدهٔ بزرك ایرانیان است[۲]، وظاهراً اصل آن آذربرزین مهراست[۳]. *

۱ــ ظاهراً معزی که افسانهٔ پیدایش آذربرزین را درزمان کیخسرو(چنانکه فرهنك نویسان نقل کرده‌اند ودربالا ثبت شد) شنیده بود، کیخسرو(کی + خسرو) را با خسرو (پرویز) بمناسبت تشابه لفظی خلط کرده‌است. خسروپرویز چنانکه گذشت بویژه با آتشکدهٔ آذرگشنسب که ویژهٔ رزمیان وفرمانداران بود بسیارتوجه داشته است.

۲ــ رك. جهانگیری.

۳ــ رك. لغت‌نامهٔ دهخدا.

*ــ ولف **Wolf** درفهرست‌شاهنامه(برزین)را درابیات ذیل بمعنی (آذربرزین) گرفته (رك.فهرست ولف : برزین **Barzîn**)ولی‌ازابیات مقدم ومؤخر آنها نیك پیداست که گوینده ایهام‌آورده ومراد حقیقی وی از(آتش تیز برزین) سواری است تند و تیز و بجان دشمن ،آتش بیز :

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد

III
آذرفرنبغ

آذرفرنبغ یا خورنه بغ ویا خوره بغ یعنی (آتش فرهٔ ایزد) چه (فر) و (فره) و(خور) و (خره) و (خوره) و (خورنه) همه بمعنی جلالت وشوکت وفرهٔ یزدانی است ، منتهی فروفره ازپارسی باستان مأخوذ وخره از زبان اوستا آمده است[۱]. جزء آخراین واژه (بغ) بمعنی خداوند است [۲].

آذر فرنبغ بعنوان فرشته همدرادبیات مزدیسنا آمده . در کار نامك ارتخشیر پاپکان (کارنامهٔ ارشیر بابکان)آمده : روزی اردشیر ازنخجیر تشنه و گرسنه بخانه‌آمد ، آنگاه واج گرفت (دعا خواند)و کنیزك (دختر اردوان‌وزن اردشیر) به‌آرد وشکرزهر آمیخت وبه‌دست اردشیرداد و گفت : پیش‌ازخورش این پیاله برای تشنگی بنوش . اردشیر خواست بنوشد که ناگاه‌آذرفرنبغ پیروز گربه پیکرآلوه [۳] سرخ پریدن گرفت وخود برپیاله زد وآن

بقیهٔ حاشیه ازصفحهٔ قبل

همم دین و هم فرهٔ ایزدیست — همم بخت نیکی و دست بدیست
شب تار جویندهٔ کین منم — همان آتش تیز برزین منم
خداوند شمشیر و زرینه کفش — فرازندهٔ کاویانی درفش . . .
گه بزم دریا دو دست من است — دم‌آتش از برنشست من است .

(شاهنامهٔ بخ . ج۱ ص ۱۲۹).

ودرعنوان (رسیدن خسرو پرویز با بهرام چوبینه بهمدیگر) آرد :

[بهرام گوید :]

نبیرهٔ جهانجوی گرگین منم — همان‌آتش تیز برزین منم .

(شاهنامهٔ بخ ج ۹ ص۲۶۹۷).

۱ـ رجوع شود : یشتها ج ۲ص ۳۱۲ ـ در اوستا Xvarrah, Xvarənang آمده ، واژه های فرهی و فرهمند پارسی از این ریشه است . رك . عنوان «فرایزدی» در کتاب حاضر .

۲ـ درپارسی باستان بغه Bagha بمعنی خداوند است در واژهٔ (بغداد) بمعنی خدا داده (خداآفریده) وبغپور (معرب آن فغفور) لقب امپراتوران چین و بیستون (بهستان ـ بغستان) کوه مشهور در نزدیکی کرمانشاه که سنك نبشتهٔ داریوش درآن قراردارد .

۳ـ عقاب .

آرد وشکر بزمین ریخت . اردشیر چون این بدید در شگفت ماند. گربه وسگی که درآن خانه بودند ازآن بخوردند وهمان‌دم‌بمردند . اردشیردانست که زهردرآن پیاله بود ...» [۱]

آذرفرنبغ نیزنام موبدی بزرگ بوده است پسرفرخزاد ، معاصرمأمون‌خلیفهٔ عباسی که کتاب معروف دینکرت را تألیف کرده‌وسپس آتورپات (آذرباد) پسرامیت (امید)آنرا تعقیب نموده است .

در ادبیات پارسی بجای‌آذرفرنبغ، آذرخرداد وخراد ذکر شده .

فردوسی گوید :

چوآذرگشسپ و چو خراد و مهر

فروزان چو بهرام و ناهید چهر [۲] .

ولی معنی تحت اللفظی فرنبغ با خرداد که نام یکی ازایزدان وفرشتگان‌هفتگانه است واصل‌آن خوردتی ، خوردات میباشد مغایراست وظاهراً این تغییرات گاه بسبب وزن‌شعرشاهنامه است که برخی‌ازنامها بدان وزن [۳] بیرون نمیآمده است وفردوسی‌ناگزیر بتصرف بوده ونیز گاه برای روانی وملاحظهٔ فصاحت بتصرف اقدام کرده است [۴] .

در خرده‌اوستااندر(آتش‌بهرام‌نیایش)به(آذرفرا) سوگندیادشده. واژهٔ «فرا» مخفف فرنبغ میباشد . فرنبغ را درپهلوی (فروبغ) و (فروبا) نیز خوانده‌اند .

اختصاص آذر فرنبغ ومحل آن

این آتشکده بموبدان اختصاص داشته است . در تفسیر پهلوی بند پنجم آتش بهرام نیایش(خرده اوستا)آمده : «نام‌این آذرفرنبغ است ، واین‌آتشی است که نگهبانی پیشهٔ پیشوایی (آتربانی) با اوست ، و ازیاوری این‌آتش است که دستوران

۱ـ رك . پورداود . فرهنك ایران باستان ۱ : ۲۹۸ .

۲ـ چو آذر گشسب و چو خرداد مهر
فروزان چوبهرام وناهید ومهر (ن. ل .)

۳ـ بحرمتقارب.

٤ـ مجلهٔ مهر سال دوم شمارهٔ ۳ ، مقالهٔ (نامهای شهریاران) . بهار .

وموبدان دانایی و بزرگی وفر دریافت کنند واین آتش است که با دهاك (ضحاك) پیکار کرد . »[۱]

درفصل ۱۷ بندهشن، که ازاقسام آتشها سخن رفته ، درجزودوآتش معروف دیگر (آذر گشسب وبرزین مهر) ازآذرفرنبغ چنین یاد شده : « درعهد جمشید هرپیشه و کاری در تحت حمایت یکی ازاین سه آتش قرار گرفت ، جمشید آذر فروبغ را در دادگاهی (پرستشگاهی) در کوه **خوارزم** فرو نهاد ، فر جمشید این آتش را از دست ضحاك برهانید. در زمان پادشاهی گشتاسپ این آتش را از خوارزم بر گرفته در **کابلستان** فرو نهادند . »[۲]

هوفمان حدس زده است که آتش جاودانی شهراساك **Asaak** در ایالت استائوین **Astaouène** که ارشاك مؤسس سلسلهٔ اشکانی در حضور آن بتخت شاهنشاهی نشست نسبتی با آذر برزین مهردارد ، زیرا که مکان این آتش در عهد ساسانیان نزدیك شهر اساك بوده است[۳] .

مطابق مندرجات بندهشن هندی ، آذر فربغ یا آتش روحانیان ، در کوه رشن **Roshn** ، درکابلستان بوده است . اما احتمال میرود که این اشتباه از جانب نساخ واقع شده باشد . بندهشن ایرانی عبارتی دیگردارد که متأسفانه قرائت آن بسیارمشکوك‌است. ویلیمزجکسن **W . Jackson**[٤] آنرا چنین خوانده است : « کوه درخشان کواروند ، دربلوك کار . » ـ کواروند را بمعنی بخارآلود گرفته است ومیخواهد ثابت کند که‌مقصود شهرکاریان‌ایالت فارس‌است که‌درنیمهٔ‌راه بین‌بندرسیراف[۵] و دارابجرد بوده است، و درآنجا

۱ـ رك . بخش ۱ همین کتاب ص ۷۱ .

۲ـ خرده اوستا. پورداود. ص۱۳۲ح.

۳ـ ایران در زمان ساسانیان ص۱۰۷ .

٤ـ محل آتشکدهٔ فرنبغ JAOS (ك) .

۵ـ برای‌اطلاع‌ازسیراف ، رك. مجلهٔ یادگارسال دوم شمارهٔ ٤ ، مقالهٔ (سیراف قدیم) بقلم مرحوم اقبال .

امروزهم آثارویرانهٔ معبد قدیمی پدیداراست[۱] . ظاهراً آتش مقدس آنجا را بوسیلهٔ یك منبع نفتی[۲] افروخته نگـاه میداشته‌اند . بموجب روایت مسعودی[۳] این معبد را آذر جوی میخوانده‌اند بمعنی نهرآتش[۴] ومسلماً این همان آتشکده است که در تاریخ بیرونی بنام آذرخوره Adhar - Xvarra[۵] مذکوراست . ازطرف دیگر آقای هرتسفلد[۶] ازعبارت سابق الذکر بندهشن ایرانی، چنین استنباط کرده است که آتش فربغ درناحیهٔ کنارنگ واقع بوده است وناحیهٔ کنارنگ را جلگهٔ نیشابورمیداند»[۷] . کریستنسن پس ازنقل عبارات فوق نویسد[۸] : «باعتقاد من با ملاحظهٔ عباراتی که آقای جکسن از نویسندگان عرب در تأیید رأی خود ذکر کرده ، بسیارمعقول است که مکان آذرفربغ را (کاریان) بدانیم . هنوز تا قرن دهم میلادی آتش سایرآتشکده‌ها را[۹] از آتشکدهٔ کاریان میبرده‌اند ، زیرا از عهد

---

۱ ـ اکنون هم آبادیی بنام کاریان درفارس هست. ازجهرم بسمت جنوب کوره راهی است که به گلك واز آنجا به هرم و کاریان میرود. ازلار بطرف مغرب به اوز (Evaz) واز آنجا از طریق هرم و کاریان بطرف خنج میرود (از یادداشتهای آقای مهندس حامی) «کاریان Kâriyân ـ ده از دهستان هرم و کاریان بخش جویم شهرستان لار . ٤۲ کیلو متری جنوب باختر جویم . دامنه شمالی کوه یاسین . گرمسیر ، مالاریائی . سکنه ٤٥۰ . سنی فارسی محلی . آب از قنات وچاه ، محصول غلات ، خرما ، تریاك ، کنجد، شغل زراعت، گلیم بافی ، پاسگاه ژاندارمری دارد . راه مالرو . (فرهنك جغرافیایی ایران . دایرهٔ جغرافیائی ستادارتش ج۷ ص ۱۸۰) .

۲ـ مقایسه شود با کتاب : ستاك . شش ماه درایران . (ك) .

۳ـ مروج الذهب ج ٤ (ك) . ٤ ـ رجوع بصفحهٔ بعد شود .

٥ـ چاپ زاخائو و ترجمهٔ ایران درزمان ساسانیان. کریستنسن. شاید آذرخورا را بجای آذرخوروا استعمال کرده است ،خور وفر،دوصورت ازیك کلمه هستند. دراوستایی خورنه است (ك) .

٦ـ تذکرهٔ مودی . (ك) .

۷ـ مقایسه شود : ایران درزمان ساسانیان . ص ٦٥ یادداشت ۳ و ص ۸٦ .

۸ـ ایران درزمان ساسانیان ص ۱۰۷ .

۹ـ مقدسی . (ك) .

باستان عادت بر این جاری بود که آتش معابد کم اهمیت را بوسیلهٔ آتش سه آتشکدهٔ بزرگ تجدید میکردند.»[۱]

شهرستانی گوید: «امر کشتاسف ان یطلب ناراً کان یعظمها جم، فوجدوها بمدینة خوارزم، فنقلها الی دارابجرد ویسمی آذرخوا (ط. آذرخورا) و المجوس یعظمونها اکثر من غیرها، و کیخسرو لما خرج الی غزو افراسیاب عظمهاوسجدلها، و یقال ان نوشروان هوالذی نقلها الی الکارمان(الکاریان)[۲] فترکوا بعضها وحملوا بعضها الی نسا.»[۳] ومسعودی درمروج الذهب گوید:

«وقدکان یستاسف (بستاسف) الملك یطلب ناراًمعظمهاجمر[۴]، فوجدت بمدینة خوارزم، فنقلها بعد ذلك یستاسف (بستاسف) الی مدینة درابجرد من ارض فارس و کورها بهذاالبیت، وهذه النار تسمی فی وقتنا هذا ـ وهوسنة اثنتین وثلاثین وثلثمائة ـ آذر وحواء (آذرخورا)، وتفسیرذلك نارالنهر[۵]، وذلك ان آذراحد اسماء النار بالفارسیة الاولی، و المجوس تعظم هذه النارما لا تعظم غیر ها من النیران والبیوت و ذکرت الفرس ان کیجره (کیخسره = کیخسرو) لماخرج غازیاً الی الترك سارالی خوارزم، فمرعلی تلك الدیار، فلما وجدها عظمها وسجدلها، ویقال: ان انوشروان هوالذی نقلها الی الکارباه (الکاریان)، فلما ظهر الاسلام تخوفت المجوس ان تطفئها المسلمون، فترکوابعضها بالکارباه (بالکاریان)،

۱ـ بنا بر روایات افسانه‌ای (بندهشن) ویشتاسپه حامی زرتشت آتش فربغ را از خوارزم بجایی انتقال داد که درزمان تألیف بندهشن درآنجا قرار داشته است. منابع عربی راجع بنقل آتش مقدس به کاریان دو روایت مختلف ذکر میکنند: بعضی آنرا به ویشتاسپ نسبت میدهند و برخی به خسرو انوشیروان. درهرحال باید چنین فرض کرد که آتش فربغ در اوایل دورهٔ ساسانیان درمحل قطعی خود استقرار یافته است.

۲ـ درمروج الذهب مسعودی چاپ محمد محیی الدین عبدالحمید ج۲ ص۱۴۸: الکارباه.

۳ـ ملل ونحل شهرستانی چاپ کورتن ص ۱۹۷ـ۱۹۸.

۴ـ چنین است دراصل.

۵ـ صحیح «آذرجوی» است. رك. ص ۳۴۱ س۲.

ونقلوا بعضها الی نسا والبیضاء من کورة فارس، لتبقی احداهما ان طفئت الاخری.»[1].

درتفسیر پهلوی (آتش نیایش) باآنکه‌جای دوآتشکدهٔ دیگرمعین شده، محل آذر فرنبغ تعیین نگردیده است[2].

بقول یاقوت درمعجم البلدان، ازاطراف واکناف، ازجاهای بسیاردور، بزیارت آن میشتافتند وآتش آنرا برای آتشکده‌های دیگرمیبردند. قلعهٔ کاریان بمناسبت استحکام و پایداری ساکنان آن در حملهٔ عرب بچنگ تازیان نیفتاد، چه هرچه کوشیدند و محاصرهٔ طولانی کردند سود نبخشید[3]. حدود العالم (مؤلف بسال ۳۷۲) در ذکر ناحیت پارس آورده[4]: «کاریان، شهرکیست از دارا گرد، اندرحصاریست صعب و محکم، اندر وی آتشکده‌ایست که‌آنرا بزرك دارند.»

درشش کیلومتری شمال غربی قصبهٔ فیروزآباد، در کنارراه فیروزآباد ببندربوشهر، محل آتشکدهٔ «خمپ آتشکده» است. خمپ آتشکده درحقیقت چشمه‌ایست که ازآنجاآب فوران کند وتشکیل آبگیری دهد ودرمجاورت خرابه‌های آتشکده‌ای قرار گرفته است. آقای مهندس محمد علی مخبر باستناد قول شخصی از مردم فیروزآباد این آتشکده را «آتشکدهٔ برزین» دانسته است[5]، ولی قول جکسن درتحدید محل آتشکدهٔ فرنبغ مؤید آنست که این آتشکده همان‌آذرفرنبغ است.

در ادبیات پارسی این آتشکده را (چنانکه دربالا گذشت) فردوسی و نیز فرخی ومسعود سعد سلمان بنام‌آذرخرداد نام برده‌اند.

ابوالمعالی در(بیان الادیان) نوشته[6]: «درتاریخ مقدسی

۱ـ مروج الذهب چاپ محمد محیی‌الدین عبدالحمید ج۲ ص ۱۴۸.

۲ـ خرده اوستا. پورداود ص ۱۳۲ ح.

۳ـ گاتها. پور داود چاپ‌اول ص ۲۴.

٤ـ چاپ تهران ص ۷۹؛ حدود العالم مینورسکی ص ۱۲۸.

٥ـ درمقالهٔ «آثارتاریخی فارس» مجلهٔ یادگار۵:۳ ص ۲۴.

٦ـ ص ۵.

آورده است که درفارس آتشگاهیست که آنرا قدیمتردارند . » ولی نام آنرا ذکر نکرده است . درفرهنگهای پارسی از آن بنام (آتشکدهٔ فارس) و(آتش فارسی) یاد کرده نوشته‌اند: درعهد پادشاهان دین زرتشت درفارس بود وآتش آنرا نگهداشتندی که خاموش نشود[1].

جمال الدین محمد عبدالرزاق درترجیع خود در ستایش پیامبر گوید :

از لطف و زعنفت آب و آتش   اندر عرق و تب اوفتاده
این بر در ساوه غوطه خورده   وان دردل پارس جان بداده[2].

حافظ گوید :

سینه گوشعلهٔ **آتشکدهٔ فارس** بکش[3]
دیده گو آب رخ دجلهٔ بغداد ببر .

ادیب الممالك فراهانی راست :

برخیز شتربانا ! بربند کجاوه   کزچرخ عیان گشت همی رایت کاوه
وزشاخ شجربرخوان آوای چکاوه   بگذر بشتاب اندر از رود سماوه
کزطول سفرحسرت من گشت علاوه   در دیدهٔ من بنگر دریاچهٔ ساوه
و زسینه‌ام **آتشکدهٔ فارس** نمودار[4].

***

---

۱ - رك. غیاث، برهان ، انجمن .

۲ - یعنی از لطف بی نهایت تو آب درعرق خجلت و از عنف و قهر تو آتش در تاب وتب سوزش افتاده و آب ازخجلت الطاف تو در بروآغوش ساوه غوطه حورده وبزمین فرورفته وآتش دردل فارس جان داده وهلاك شده . اشارتست باین دو معجز که هنگام ولادت پیغمبر رود ساوه خشکیده و آتشکدهٔ فارس خاموش شده . (وحید دستگردی . حواشی دیوان جمال الدین عبدالرزاق ص ج) .

۳- نظر باینکه بعدم خاموشی نامبردار بوده .

٤ - برای امثلهٔ دیگر، بعنوان (آذرخرداد) درهمین مبحث رجوع شود .

مؤلف تاریخ قم، دربارهٔ آتشهای سابق الذکر، چنین آورده[۱]:

«چنین گوید همدانی در کتاب خود که‌در دیهی ازدیه‌های قم (ه: ازرستاق فراهان) نام‌آن فردجان، آتشکده‌ای کهنه ودیرینه بوده است، ودراین آتشکده آتش‌آذرجشنسف بوده‌است[۲]، واین آتش‌ازجملهٔ آتشهایی‌بوده که مجوس دروصف وحق‌آن غلو کرده‌اند مثل آتش‌آذرخره وآن‌آتش جمشیدست واولین‌آتشهاست، دیگرآتش ماجشنسف که‌آن‌آتش کیخسره است ومجوس دراین هرسه‌آتش غلو کرده‌اند بحیثیتی که عقول واوهام ازوصف وضبط‌آن قاصرند، مثل‌آنك روایتست که مجوس گفته‌اند که با زردشت ملکی بود بنزد بشتاسف[۳] شهادت میاورد و گواهی میداد بدانك زردشت رسول است، وپس‌ازمدتی‌آتش گشت. فاماآتش جم بجانب خوارزم بود، انوشیروان آن را بکاریان بناحیت فارس نقل کرد[٤]، پس چون عرب درین طرف متمکن‌شدندودست یافتند عجم بترسیدند ازآنك‌این آتش بمیردوبنشیند، پس‌آن را دوبهره گردانیدند: بهره‌ای بکاریان بگذاشتند وبهره‌ای بفسا نقل کردند تا چون یکی ازین‌دو فرومیرد آن دیگر بماند. و اما آتش ماجشنسف که آن آتش کیخسره‌است[٥] بموضع برزهٔ آذربیجان[٦] بود، انوشیروان درحال آن نظر

۱ـ تاریخ‌قم که اصل‌آن‌راحسن بن‌محمد‌بن حسن‌قمی بسال۳۷۸بزبان عربی تألیف وبنام فخرالدولهٔ دیلمی وصاحب عباد توشیح کرده وحسن بن علی بن حسن بن عبدالملك قمی درسالهای۸۰۵ و۸۰٦ بزبان فارسی نقل کرده‌استودرتهران بسال۱۳۱۳خورشیدی بهمت آقای سید جلال طهرانی بچاپ رسیده است. قسمت منقول در فوق را ابن الفقیه همدانی در کتاب البلدان (مؤلف درحدود سال ۲۹۰) آورده و تاریخ قم از او اقتباس کرده است. رك: متن چاپی ص۸۸ ـ ۸۹.

۲ـ این عبارت مؤید آنست که آتش آتشکده‌های مهم را بجاهای دور و نزدیك نقل میکردند.

۳ـ گشتاسب.

٤ـ مراد آذرفرنبغ است.

٥ـ ازمقایسهٔ عبارات فوق با مطالب سابق الذکر برمیآید که (ماجشنسف) و (آذرجشنسف) هردوهمان (آذرگشسب) است وبعدهاآنرا دوآتش پنداشته‌اند.

٦ـ ظاهراً: بموضع گنزهٔ آذربیجان.

وآن را به شیز که اولین موضعی است ازمواضع آن ناحیت، نقل کرد، زیرا که این آتش بنزدیك ایشان بغایت عظیم و محترم بوده است، و در کتاب مجوس (؟)[۱] چنین یافته‌ام که بر آتش ماجشنسف فرشته‌ای موکل‌است وبه بر که همچنین فرشته‌ایست وبکوهی از ناحیت آن که آن را سبلان گویند همچنین‌ملکی‌است، واین‌فرشتگان مأمورند بتقویت و بتمشیت صواحب جیوش، پس انوشیروان گفت مرا دست نمیدهد که آتش ماجشنسف و آتش بر که بسبلان نقل کنم، تا این هر سه آتش بیکجا جمع شوند، و اما من آتش ماجشنسف بآتش بر که نقل کنم تا هردو ملك یکدیگر را معاونت میکنند، و اما آتش زردشت[۲] آتشی است که بناحیت نیسابوربوده‌است وآنرا ازآنجا نقل نکرده‌اند وازجملهٔ اصول آتشها بوده است. وازجملهٔ آن آتشها که مجوس درآن غلو کرده‌اند آتش آذرجشنسف است که بفردجان بوده است و متوکلی [موبدان موبد زرادشت بن‌آذر خوره معروف بابی جعفرمحمد المتوکلی] چنین گوید که یکی از مجوس که آتش آذرجشنسف دیده بود مرا حدیث کرد و گفت که چون مزدك برقباد غلبه کرد، وقبادرا گفت وظیفه چنانست که تو همهٔ آتشها را باطل گردانی الاسه‌آتش [اولین] را واین دیگر آتش را بنزدیك نقل کنی. وهمچنین‌مجوسی‌روایت کرد که‌آتش آذرجشنسف‌ازآتشکده‌بیرون‌آمد وبآتش ماجشنسف بآذربیجان متصل شد وبدان‌آمیخته شدوچون‌آنرا برمی‌افروختندآتش‌آذرجشنسف سرخ پیداوظاهرمیگشت‌وآتش ماجشنسف سفید، واین گاهی‌میبود که‌پیه را درآن‌می‌انداختند، وراوی میگوید که چون مزدك را بکشتند، دیگر باره مردم آتشها را بجای خود نقل کردند وآتش آذرجشنسف‌بآذربیجان نیافتند وهمه اوقات تفحص‌آن مینمودند وبراثرآن میرفتند تا معلوم کردند که‌آن بفردجان مراجعت کرده است وباز گردید[ه]، پس همه اوقات بدین[۳] قریه‌آتشکده بوده است تاآنگاه که برون ترکی امیرقم بدین دیه رسیدو برباروهای‌آن منجنیقها وعرادها نصب کرد و آن را درسنهٔ ثمان (ه: اثنتین) و ثمانین

۱ـ ظ. کتب مجوس.

۲ـ مقصود آذر برزین مهراست (مجتبی مینوی).

۳ـ ظ: درین (مینوی).

ومأتین بگرفت وفتح کرد وباروی آن خراب کرد و آتشکده را زیروزبر گردانیدو آتش را بنشاند (و آتشدان را بشهرقم برد . هـ) وازآن روز بازآن آتش وآن آتشکده باطل گشت ودیگر آنجا آتشکده نبود ، وحکایت همدانی تا اینجا بود . » [۱]

ازاین عبارات آشکاراست که مؤلف بین (آذرگشسب) و (ماگشنسب) [= ماه + گشن + اسب] فرقی قایل بوده ، محل نخستین را اصلا فردجان از روستای فراهان قم دانسته و محل ماگشنسب را که بکیخسرو نسبت داده (چنانکه در سنت مزدیسنان آذر گشنسب بدومنسوبست) برزهٔ (ظ . گنزه) آذربایجان که انوشیروان آنرا به (شیز) نقل کرده است . وظاهراً این هردو یك آتشکده بوده است .

باید دانست که نظر بشهرت تام (آذرگشنسب) بعدها آتشکده‌های مهم را درروایات ملی بنام آن خوانده‌اند ، چنانکه نظامی (آذرگشنسپ) راآتشکده‌ای دربلخ دانسته‌است[۲].

***

مرحوم بهار در مورد آتشکده‌های مزبورنگاشته‌اند[۳] :

« این سه آتش در داستان کارنامك اردشیر بابکان ، درمتن پهلوی آمده ، آنجا که گوید :

«دیگر، سه دیگرشب ، همانگونه ایدون [بخواب] دید چگونه که آذرفرنبغ ، گوشنسب وبورژین مهربخانهٔ ساسان همه وخشند وروشنی بر گیهان همی بخشند . . . »
یعنی : پس شب سوم [بابك] همچنان بخواب چنین دید که آذر فرنبغ ، آذر گشنسب و آذربرزین مهربخانهٔ ساسان همی برآمده وروشنی بجهان بخشند .

فردوسی که این‌داستان‌را بنظم‌آورده اولا درمتن ازخوابی که«بابك می‌بیندچنانکه خورشید ازسرساسان بتابیده‌وهمهٔ گیهان‌روشنی گرفت» سخنی بمیان نیاورده و گوینده‌ای

۱ـ عبارت فوق را آقای مجتبی‌مینوی ازروی ترجمهٔ فارسی تاریخ قم بامتن عربی همدانی تصحیح کرده درحواشی دیوان ناصرخسرو چـاپ کتابخانهٔ تهران سال ۱۳۰۴ - ۱۳۰۷ ص ۶۵۷ـ۶۵۹ نقل کرده‌اند .

۲ـ رك . همین بهره ص ۳۱۴ .

۳ـ مجلهٔ مهرسال ۲ شمارهٔ ۳ مقالهٔ (نامهای شهریاران ودلیران ایران) .

آن خواب را بدینگونه با توضیح الحاقی بودن آن وتوضیح تفصیل دومین خواب بابك، در دوبیت گفته ودرحاشیهٔ شاهنامه ثبت کرده است:

دگرشب چودرخواب شد، چشم مرد
چنان دید کز گنبد لاجورد
بشد مهر و از ترك ساسان دمید
بروی زمین روشنی گسترید.

وثانیاً فردوسی سه آتشکده را باتصحیف وتخفیف دریك مصراع بنظم آورده، آنجا که فرماید:

بدیگرشب اندر، چو بابك بخفت
همی بود با مغزش اندیشه جفت
چنان دید در خواب کآتش پرست
سه آتش فروزان ببردی بدست:
چوآذرگشسب وچو خراد ومهر
فروزان چو بهرام و ناهید، چهر
همه پیش ساسان فروزان بدی
بهر آتش عود، سوزان بدی.

ومرادش از(خراد) همان آذرخورنه بغ و از (مهر) آذربرزین مهراست.»

آذرخراد

در مآخذمختلف نام چندآتشکدهٔ قریب التلفظ ذکرشده است ازاین قرار:

آذرخرداد،آذرخراد،آذرخورا، آذرخرین وآذرخرادمهر.

تصورمیرود همهٔ آذرهای مزبوربیك آتشکده اطلاق‌شده‌است، وآن همان آذرفرنبغ یا خرنبغ مذکوراست. اینك در ذیل بشرح آنها می‌پردازیم:

آذرخرداد و آذر خراد ـ نویسندهٔ معاصرآقای نفیسی در«فرهنگنامهٔ پارسی»

نوشته‌اند[۱] : «نام یکی از آتشکده‌های ایران قدیم درزمان ساسانیان که فرهنك نویسان[۲] گویند درشیرازبوده ، وچون موبدی بدین نام‌آنرا ساخته است بدین اسم خوانده شده . ودرشاهنامه هم آذرخراد وهم آذرخردادآمده معلوم نیست که هردویکیست و یکی از آنها تحریف دیگریست یا اینکه دوآتشکدهٔ جداگانه بوده است ، وچون شاعران کلمهٔ آذر خرداد را با آذر خرداد (باضافه یعنی آتش ماه خرداد) [۳] جناس آورده‌اند ، پیداست که آذرخرداد درستست . فرهنك‌نویسان این‌کلمه را نام‌فرشتهٔ‌پاسبان آتشکده‌ها نیزدانسته‌اند وربّ‌النوع‌میوه‌ودرخت‌بارورهم گفته‌اند . واین‌کلمه راآذرخرداروآذرخوردادهم نوشته‌اند، ولی پیداست که درست نیست وخردارهمان محرف خردادست وخرداد را خورداد نوشتن نادرستست . »

قول‌فرهنك نویسان دراینکه‌مقراین آتشکده شیرازبوده‌تاحدی‌مقرون‌بحقیقت‌است، چه گفته شده‌محل‌آذرخورنبغ‌درکاریان‌فارس‌بوده‌است ، منتهی نویسندگان فرهنگها بجای کاریان ، شیراز گذاشته‌اند . اما اینکه‌رضاقلی‌هدایت درانجمن‌آرا نوشته موبدی بدین‌نام آنرا ساخته بهیچ سندی متکی نیست ، اگرچه‌آذرفرنبغ نام دوتن ازبزرگترین موبدان ایرانست که یکی پیش‌ازاسلام ودیگری درعصراسلامی میزیسته ـ نخستین درزمان خسرو اول‌انوشیروان ودوم‌آذرفرنبغ پسرفرخزاد معاصرمأمون عباسی بود که علاوه‌بردینکرت ، رسالهٔ (گجستك ابالش) را بزبان‌پهلوی دراثبات دین زرتشت درحدود سال ۲۰۲ هجری نوشته[۴].موبداخیر دراین‌مسئله مورد گفتگونیست ودر کتابهای دینی پهلوی ماننددینکرت وبندهشن نیزبموبدنخستین یا دیگری بدین نام یا بنام خرداد وخراد چنین نسبتی داده نشده است .

قول فرهنك نویسان دراینکه(خرداد) نام فرشتهٔ پاسبان‌آتشکده‌هاست ، نیزصحیح

۱ـ فرهنگنامهٔ پارسی ص۹۰ .

۲ـ رك . برهان قاطع ، انجمن‌آرا .

۳ـ و بعبارت دیگرآتش ایزد خرداد (که‌آنهم چنانکه بیاید صحیح نیست) .

۴ـ فرهنگنامهٔ پارسی(آذر فرنبغ) .

نیست ، چه امشاسپند اردیبهشت و ایزدآذر بدین کار موظفند ، وخرداد مأمورنگهبانی آب میباشد[۱] . ونیزخرداد ربالنوع (یا بعبارت اصح ایزد نگهبان) میوه ودرخت بارورنیست ، چه نگهبان همهٔ رستنیها (دراوستا اوروره **urvara**) با امشاسپند امرداد است(که‌اغلب باخرداد یکجا اسم برده میشود [۲] وهمین امر شاید باعث خلط آن دو شده .)

صحت کلمهٔ (آذرخرداد) نیزدراین مورد جای تأمل است ، چه چنانکه گفتیم آذر فرنبغ یا خورنبغ یا فروبا یا فرا ، همه ازدوریشهٔ اوستایی وپارسی باستان (خره) و(فره) مشتق میباشند ، که بمعنی شکوه‌وفراست،پس آذرفرنبغ یا خورنبغ بمعنی‌آتش فرهٔایزدی است وآذرخراد لفظاً و معناً بدان نزدیکست چه خرا (= خره) **Xvarra** را بعدها با دال آخر تلفظ کرده خرداد گفتند ، چنانکه (فردا) را فرداد هم استعمـال کرده‌اند[۳] . درصورتیکه آذرخرداد ـ یعنی آتش منسوب بخرداد فرشتهٔ معروف که از امشاسپندان هفتگانه محسوب است ـ کاملا با این معنی مغایرت دارد .

اما دراینکه این دونام بیك‌آتشکده اطلاق میشده یانه ، ظن غالب آنست که نام یك‌آتشکده بوده که‌آنرا پس‌ازاسلام گاهی بنام (آذرخراد) خوانده‌اند و زمانی در شعر ، ضرورت را ، بآذرخرداد تبدیل کرده‌اند[۴] .

رودکی گوید :

پدر و مادر سخاوت و جود   هردو خوانند شاه را داماد
پیش دو دست او سجود کنند   چون‌مغان‌پیش **آذر خرداد**[۵].

۱ـ پورداود . یشتها ج۱ص۹۵ ؛ م . معین روزشماری درایران باستان . روزهای : اردیبهشت ، آذر ، خرداد و امرداد .

۲ـ حتی دراوستا . رك . یشتها ج۱ص۹۵ .

۳ـ رك . المعجم فی معاییر اشعار العجم چاپ اول آقای مدرس ص ۲۲۹ ـ باید دانست که درشاهنامه نامهای خراد ، خراد مهروخراد برزین مکررآمده .

٤ـ مجلهٔ مهرسال دوم شمارهٔ۲ ، مقالهٔ (نامهای‌شهریاران) ـ بدیهی است که‌بعدها نویسندگان و گویندگان معنی لغوی خراد را فراموش کرده آنرا مبدل خرداد دانستند و هردورا بکاربردند .

۵ـ لغت نامهٔ دهخدا (آذرخرداد) .

وفردوسی در عنوان (جنك كردن اردشیر با بهمن وفیروزی یافتن) گوید[۱] :

چو بشنید ازو[۲] اردشیر این سخن — یکی دیگر اندیشه افکند بن
مرو را بجای پدر داشتی — بر آن نامدارانش سرداشتی
دل شاه از اندیشه آزاد شد — سوی **آذررام خراد**[۳] شد
ستایش همی کرد پیش خدای — که باشد بر نیکویی رهنمای
بهر کار پیروزگر داردش — درخت بزرگی ببر داردش .

و در عنوان (آمدن یزدگرد [بزهکار پسر بهرام] بطوس و کشتن اسپ آبی او را) گوید[۴] :

چو بشنید از و[۵] شاه سوگند خورد
بخراد برزین[۶] وخورشید زرد ...

۱- شاهنامهٔ بخ ج ۷ ص ۱۹٤۰ .

۲- از (تباك) پادشاه جهرم . این نام درکارنامهٔ اردشیر پاپکان بپهلوی (بوَاك) و (بونك) خوانده میشود ودرهرحال حرف اول آن (ب) است نه (ت) ، و بنابراین (بناك) اصح است (رك. ص ۳۵۵ س۳) .

۳- علامهٔ مرحوم دهخدا درلغت نامه ، ذیل (آذررام) آورده : « در بیت ذیل اگر تصحیفی راه نیافته باشد ظاهراً نام آتشکده‌ای بوده است :

دل‌شاه ازاندیشه آزاد گشت — سوی آذررام وخراد گشت .

فردوسی . »

همین بیت درنسخهٔ فولرس بصورتی که دربالا ثبت شده (بدون‌واو) آمده است . رام (دراوستا رامن **Râman** یا رامه **Râma** ودرپهلوی رامشن **Râmishn**) بمعنی‌رامش وصلح وسازش ونام ایزدیست که نگهبانی روز بیست‌ویکم هرماه بدوسپرده شده، وبنابراین آذر (رام خراد) یعنی آتش فرهٔ ایزد رام . رك . روزشماری درایران باستان ص۵۱-۵۲. ناگفته نماند که محل رسیدن بناك بخدمت اردشیردرفارس بوده که آذرفرنبغ نیز آنجا مقرداشته است .

٤- شاهنامهٔ بخ ج ۷ ص ۲۰۹٤ .

۵- از (ستاره شمر) .

٦- ظ . بخراد وبرزین و... یعنی سوگند بآذرفرنبغ وآذربرزین مهر و ...

فرخی آورده :

همه بیابان زآن روشنایی آگه شد
چوجان **آذر خرداد** ز **آذرخرداد**[۱].

ونیز فرخی راست :

پیش دو دست او سجود کنند چون مغان پیش **آذر خرداد** .

مسعود سعد گفته :

خجسته روزا ، کاندرنبرد سطوت تو
بآب تیغ، بیفروخت **آذر خرداد** .

همیشه تا بپرستند مایهٔ کشمیر[۲]
همیشه تا بفروزند مایهٔ **خرداد** .

وشرف شفروه راست :

با رحمت تو دود سقر مروحهٔ نور
با هیبت تونکهت صبح **آذر خرداد**[۳].

آذرخورا ــ ابونواس شاعر معروف گوید :

و حق الآذر الخوراءِ نور من المینوالکرزمان النفیس[۴] .

وحمزهٔ اصفهانی درشرح این نام گوید : «وآذرخوراء ، منسك لهم، یحجون الیه .»[۵]
فرهنك نویسان نوشته‌اند که نام آتشکده‌ای بوده . درزمان فیروز پادشاه ساسانی

۱ـ ظاهراً مراد فرخی از(آذرخرداد) نخستین ، نام موبدی بوده که باشتباه‌واضع (آذرخرداد) تصورشده . (رك . انجمن‌آرا) وازدوم همان‌آتش منظوراست.

۲ـ مراد بتخانهٔ کشمیراست که شرح‌آن دربخش هفتم عنوان (دقیقی) بیاید .

۳ـ مرادآذرفرنبغ است . برای مثال دیگررجوع شود به بیتی از مسعود سعد که در(آذر برزین) باستشهادآورده شده .

٤ـ مینوی . یکی از فارسیات ابونواس . مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات تهران ۱ : ۳ ص ٦٧ .

٥ـ ایضاً ص ٦٩ .

چند سال باران نیامد و فیروزخراج آن سالها را برمردم بخشید ، و درهای خزاین خود بگشود وازآنچه درآتشکده‌ها بود بمردم یاری کرد و چنان کرد که کسی از گرسنگی نمیرد ، سپس بآتشکده‌ای که درفارس بود و **آذرخورا** نام داشت رفت وآنجا نمازخواند وخواستارباران شد وعبادت بسیار کرد وازآن شهر که آن نیز **آذرخورا** نامداشت بیرون آمدوروی بشهر«دارا» نهاد وچون بدهی بنام «کام فیروز» درفارس رسید باران شدیدباریدن گرفت وآنرا بفال نیك دانست وهمانسال این ده را ساخت، و درآن روز مردم ازشادی بر یکدیگر آب ریختندواین آیین درایران ماند که درهمان روزهمان کاررا میکردند، واین روزرا جشن گرفتند وآفریجکان (آبریزکان) نامیدند [۱] .

واژهٔ خورا (املائی از **Xvarra**) همان خوره وخره است وازآن، آتشکدهٔ فرنبغ مراد است که درفارس بوده است[۲]. در تاریخ قم آمده [۳] : «دراین آتشکده آتش آذرجشنسف بوده‌است واین آتش ازجملهٔ آتشهایی بوده که مجوس دروصف وحق آن غلو کرده‌اند، مثل آتش **آذرخره** ، وآن آتش جمشید است واولین آتشهاست . »

آذرخرینــ فرهنك‌نویسان آنرا نام آتشکدهٔ پنجم ازهفت آتشکدهٔ ایران نوشته‌اند که برخی همانرا آذر خرداد نگاشته و گروهی آنرا نام آتشکدهٔ ششم تصور کرده‌اند [۴]، درصورتیکه بعضی نام ششمین آتشکده را آذر برزین محسوب داشته‌اند . آقای نفیسی نوشته‌اند [۵] : «این کلمه چون بهیچوجه معنی لغوی ندارد یا تحریف شدهٔ آذر خرداد ویا محرف آذربرزین است و یاآنکه کاتبی درنوشتن « آذرخرداد وآذربرزین » کلمات «داد و آذربرز» را ازقلم انداخته وبدینگونه آذرخرین فراهم شده است، ونیزدربرخی ازفرهنگها آذرخزین نوشته شده که آنهم درست نیست . »

۱ــ فرهنگنامهٔ پارسی ص ۹۲ .

۲ــ چنانکه در بالا گذشت ، بقول فرهنك نویسان (آذرخورا) نیز درفارس مقام داشته ودرآن ایالت بزرگترین آتشکده همان (فرنبغ) بوده است .

۳ــ چاپ تهران ص ۸۸ .

٤ــ برهان ، انجمن .

۵ــ فرهنگنامهٔ پارسی ص ۹۱ .

بااین‌همه تصورمیرود که (خرین) مانند(خراد)وواژه‌های دیگر ازهمان‌ریشهٔ(خره) مشتق است با اضافهٔ یاونون نسبت. اینکه برخی آتشکدهٔپنجم راآذرخرداد وبرخی‌دیگر آذرخرین نوشته‌اند، میرساند که هردوبیك آتشکده ــ یعنی آذر فرنبغ مذکور ــ اطلاق شده است.

آتشکده‌های هفتگانه

نبایدتصور کرد که‌شمارهٔ آتشکده‌هامنحصر بسه آتشکدهٔ مزبوربوده است. فرهنك نویسان ایرانی شمارهٔ آتشکده های عصرساسانی را هفت دانسته و گفته‌اند که آنها را بشمارهٔ هفت ستارهٔ بزرك ساخته بودند، و در هریك بخوری متناسب باآن ستاره میسوزاندند و آن هفت ازاین قرارند:

آذر مهر ــ آذرنوش ــ آذر بهرام ــ آذر آیین ــ آذر خرداد ــ آذر برزین ــ آذر زردهشت[1]. اینك در ذیل بشرح آتشکده‌های مزبور میپردازیم:

۱ــ **آذر مهر** ــ مراد همان‌آذربرزین است که شرح آن گذشت.

۲ــ **آذرنوش** ــ که نوش‌آذر نیزنوشته‌اند[2]. این‌همان‌آتشکده است که فردوسی جای‌آنرا بلخ داند ودرلشکر کشی ارجاسب گوید:

شهنشاه لهراسب در شهر بلخ بکشتند و شد روز ما تار وتلخ
و از آنجا بنوش آذراندرشدند رد و هیربدرا همه سرزدند[3].

۳ــ **آذربهرام** ــ آتش بهرام که یکی ازهفت‌آتشکدهٔ ایران (درزمان ساسانیان) بشمار رفته[4]، نام‌آتشکده‌ای مخصوص‌نبوده، بلکه دربسیاری ازشهرهای ایران‌آتش بهرام برقرار بود.

بهرام در اوستا ورثرغن **Vərəthragan** و درپهلوی وهرام **Vahrâm** (یعنی

۱ــ برهان (آذرآئین)، غیاث، انجمن، **جهانگیری** (**ذیل واژه‌های فوق**)، فرهنگنامهٔ پارسی (**آذر،آذرزردهشت**).

۲ــ برهان، فرهنگنامهٔ پارسی.

۳ــ رك. بخش هفتم (فردوسی).

٤ــ **«نام‌آتشکدهٔ سیم است ازجملهٔ هفت آتشکدهٔ فارسیان»** (**برهان، انجمن**).

پیروزمند) آمده[1]. بدین نام آتشکده‌های بسیار درشهرستانها برقرار میکردند[2]، چنانکه در کارنامك ارتخشیر پاپکان فصل چهارم بند ۷ آمده است : «پس ازاینکه اردشیر از نزداردوان فرار کرد ودرفارس **بونك**[3] بدوپیوست ووی چون شنیده بود که اگر چشمش بدریا افتداز دست **اردوان** نجات خواهد یافت، خود را بخلیج پارس رسانید و دریا را بدید. برای شکرانه «بدانجاروستایی بنام **اردشیر** بنانهاد وده **آتش بهرام Atash i Vahrâm** بر(کنار) دریا فرمود نشاندن »[4]. در فرهنگها « آذرانشاه » را لقب « آذر بهرام » دانسته‌اند[5].

آتش بهرام و آدران - دارمستتر در «زند اوستا»ی خود نویسد[6] :
دوقسم آتشکده موجود است : معابد بزرك را آتش بهرام مینامند : معابد کوچك راآدران[7] یاآگیاری[8] خوانند[9]. در بمبئی (هندوستان) سه آتش بهرام و در حدود صدآگیاری موجود است .

فرق بین **آتش بهرام وآدران** اساساً درچگونگی آتش و سپس در اصل و طرز تهیهٔ آن میباشد . تهیهٔ آتش بهرام یك سال بطول میانجامد، وآن ازسیزده قسم آتش مختلف[10] تشکیل میشود ودرخود جوهرآنها را که بمنزلهٔ روح همهٔ آتشها میباشد تمرکزمیدهد. تهیه و تصفیهٔ این آتشها مستلزم تشریفات مختلف است که در وندیداد توضیح داده

۱- رك . بهرام روز(روزشماری درایران باستان بقلم م . معین) .
۲- رك . بخش۱ ص ٤٦-٤٧ ؛ برهان قاطع مصحح م . معین (بهرام) .
۳ = بناك. (رك. ص۳۵۱ ح ۲). ٤- راهنمای زبان پهلوی تألیف دکتر ابراهامیان ص ۲۲. ۵- لغت نامهٔ دهخدا (آذرانشاه) .
٦- Z . A . p . LX – LIX .
۷- Adaran .
۸- Agyâri درهندوستان گفته میشود .
۹- مشتق از آگ âg «آتش» (ضمن واژهٔ اگنی agni : رك . ص٤۱ همین کتاب).
۱۰- چنانکه درص۳۰٦ گفته شد در وندیداد ۱٦ قسم آتش ذکر شده .

شده‌است[۱]. طبق سنت زرتشتیان هریك ازحوزه‌های بهدینان[۲] بایدآتش بهرام داشته‌باشد[۳]. بعض دستوران[۴] معتقدند که فقط یك آتش بهرام باید باشد، چه آن شاه است و چند پادشاه در اقلیمی نگنجند.»[۵]

آدران یا باصطلاح اصح آتش آدران «یعنی آتش آتشان» ازآتشهای خانگی که سه باربکاربرده شده باشد تهیه میشود. اگر دوآتش را در نظر بگیریم نه تنها از لحاظ طرز تهیه با هم اختلاف دارند، بلکه ازجهت روش تغذیه ونیرومندی با هم مختلفند. درآتش آدران، موبد درهریك ازپنجگاه[۶]، درحالیکه (آتش نیایش)[۷] را میخواند یك تکه چوب

۱ــ رك. Z. A, V. II. V, VIII, 73 ـ 80 و نیزص ۳۰۶ ببعدهمین کتاب.

۲ــ افراد زرتشتی.

۳ــ XXXIX ، Saddar . LXXI . II ، Spiegel , Avesta) بنقل دارمستتر).

۴ــ مراد روحانیان زرتشتی است.

۵ــ Cf. Z. A. V. I. p. LX. note. 2.

۶ــ درمزدیسنا روز(شبانروز) به پنج قسمت تقسیم شده که هرقسمت را در اوستا آسنیه Asnya (صفت‌مشتق‌از azan «روز») وبعدها گاه Gâh (بپارسی گاه، بپهلوی گاس Gâs) گفته‌اند. پنجگاه مزبورعبارتند از:

الف ــ هاونی Hâvani [این نام‌ازمراسم هوم که شرح‌آن گذشت ودراین‌ساعت روز اجرا میشده اخذ گردیده.

هاونه Hâvana [(هاون پارسی) برای فشردن هوم بکار میرفت (چنانکه در سانسکریت Savana برای فشردن Saoma ـ رك. یسنای I، IX زند اوستای دارمستتر)] یا هاون، گاه بامداد، که باطلوع فجرآغازمیگردد (بندهشن XXV، ۹).

ب ـ راپیثوینه Rapithvina [صفت مشتق از Rapithwa «نیمروز بمعنی ظهروجنوب، هردو» که مدت‌آن در متون تعیین نگردیده] یا Rapitvân که هنگام ظهراست.

ج ـ اوزاییرینه Uzâyêirina [صفتی‌است مشکل‌از همان پساوندی که راپیثوینه

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد

صندل میگذارد ، آتش بهرام اکول تر و نیازمند بنیروی بیشتراست . وی چون شاهست اریکه‌ای [1] لازم دارد . بدین منظور شش قطعه چوب صندل را که دوبدو منظم کرده روی یکدیگر بشکل اریکه‌ای پله دار قرار میدهند ، بکار برده میشود . اما شکل معابد باهم اختلاف ندارد ، اگرچه عموماً وسعت ومساحت یك آتش بهرام بیشتر از آتشهای آگیاری ساده است ولی طرح ساختمان آنها یکسانست بطوریکه بسهولت یك آگیاری را میتوان بآتش بهرام تبدیل کرد [2] .

بقیهٔ حاشیه ازصفحهٔ قبل

تشکیل شده وازayar«روز» و uz ، برداشتن ؛ وآن‌زمانی‌است که روز بپایان میرسد] یا uzîrin هنگام پسین (بعدازظهر) که ازراپیثوین تا طلوع ستارگان بطول میانجامد (بندهشن XXV ،۹) .

د ـ ائیویس‌روثریمه ائی بیگیهAiwisrûthrima Aibigaya [معنی‌این‌واژه واضح نیست : ائیویس‌روثریمه مشتق است از Sru اوستایی «شنیدن» و «شنوانیدن» و «آوازخواندن» . ائی‌بیگیه باید از همان حرف اضافه (ائی بی) وi-ga (سانسکریت) gâ-y «آواز خواندن» (همانست که ازآن گاتها مشتق شده) اشتقاق یافته باشد] یا Aipsrûsrim Aibga نیمهٔ نخستین شب ، ازطلوع ستارگان تا نیمهٔ شب .

هـ ـ اوشهینه Ushahina [بمناسبت سپیده دم ushah که آنرا بپایان میرساند بدین نام خوانده شده] یا Ushahin ، نیمهٔ دوم شب ، از نصف شب تا افول‌ستارگان (رك . Z. A. V. I. p. 25 - 26) .

۷ـ رك . خرده اوستا(آتش نیایش) ؛ نیزجلددوم زنداوستای دارمستتر(نیایشها). بخش اساسی‌آتش نیایش‌از های LXII تشکیل شده است .

۱ـ بنام ماسی mâsî .

۲ـ برای اطلاع ازشرح‌جزئیات آتشکدهٔ موسوم‌به«آگیاری کلاباکه در۱۸۳۷م ، بنا شده» رك . زنداوستا ج ۱ : ص LX - LXV .

کریستنسن نوشته [۱] : «بموجب روایت کارنامك [۲] ، اردشیر اول یك آتش ورهران ، در **بخت اردشیر** که در ساحل دریا بوده قرار داد .» [۳]

امروز یکی از مهمترین آتشهای بهرام ، آتشکدهٔ شهر نوساری هندوستان است که تقریباً هفتصد سال از بنای آن میگذرد . استاد پور داود ، در مورد این آتشکده نگاشته‌اند [۴] :

«در سنت پارسیانست که آتش بهرام را مهاجرین [۵] از ایران با خود آوردند ، شاید هم درست باشد ، چه غالباً در تاریخ طبری و مسعودی میخوانیم که ایرانیان از بیم آنکه آتش بدست دشمنی افتد و خاموش شود در وقت شکست آنرا با خود برداشته بجای دورتر فرومیگذاشتند ، هرچند که بتدریج آتشکده‌های باشکوه ایران خاموش و بمسجد تبدیل یافت ولی تا حدی که ممکن بود در نگهداری آن کوتاهی نکردند . یزدگرد سوم پس از شکست نهاوند خود بشخصه آتش مقدس ری را که مخصوصاً محترم شمرده میشد بر گرفته بمرو برد . اگرهم ایرانشاه [۶] پس از ورود مهاجرین در سنجان [۷] درسال ۷۱۶ برپا شده باشد باز ۱۲۳۰ سال [۸] از عمرش میگذرد و هماره پریشانی و سرگشتگی خواستارانش را در کشور بیگانه نگران بود ، ولی در کشاکش روزگار رنك سرخ خویش نباخته ، یاران را با زبان گرم بپایداری ودلگرمی پند همیداد. پس از شکست سنجان درجایی که بیشتر اقامت

۱ـ ایران درزمان ساسانیان ص ۱۰۹ .

۲ـ کتاب ٤ (ك) .

۳ـ رك . ص ۳۵۵ کتاب حاضر .

٤ـ ایرانشاه. تألیف آقای پورداود چاپ بمبئی ص ۲۲-۲۳ .

۵ـ مزدیسنان وزرتشتیانی که در نتیجهٔ حملهٔ عرب برایران بهندوستان مهاجرت کردند .

٦ـ نام آتشکدهٔ فوقست . (رك . مقدمهٔ کتاب . ص ۲۱) .

۷ـ نام نخستین جایی که ایرانیان درهندوستان اقامت گزیدند .(رك. ص ۲۰-۲۱).

۸ـ عدد فوق نسبت بسال ۱۳۲۵ خورشیدی = ۱۹۲۵ م . (سال تألیف ایرانشاه) حساب شده .

نمود، نوساری است که مدت ۲۳۵ سال درآنجا بود. فقط دو سال از۱۷۳۳ تا ۱۷۳۶ در سورت بسر برد . در۱۷٤۱ازنوساری به بلساررفت ، درینجا بیش ازیك‌سال نماند ، آنگاه به اودواده **Udvada** رفت . اینك دویست و چهار سال [۱] است که درین ده استقرار یافته است .

هزار تن زرتشتی‌از دستور و موبد وهیربد وبهدین دورآنرا گرفته‌اند ، زرتشتیان ایران وپارسیان هندوستان نیز بزیارت‌آن میروند مخصوصاً ماههای اردیبهشت و آذرماه اوقات زیارت آنجاست . ازسرای این ایران خدیو [۲] دربامداد و نیمروزوشام ، سرود اوستا از موبدان سفید پوش بلند است . ایرانشاه باصدها خدام خود یادآورآتشکده‌های شیز و ری واستخر در روزگار با فروشکوه ساسانیاست . » [۳]

کارنگی میلیونر مشهور آمریکایی درضمن سفرنامهٔ خود بدور دنیا ، راجع بعبادت زرتشتیان که دربمبئی دیده نویسد [۴] :

«هنگام غروب آنگاه که آخرین پرتو خورشید در پس دریای مواج فرو میرفت ، و اشعهٔ سیمین هلال ماه ازافق میدرخشید ، جمعی ازپارسیان با زنانشان با لباسهای زیبا و مجلل درساحل دریای هند جمع بودند.این روزبسبب‌رؤیت هلال ماه نزد این ستایندگان طبیعت مقدس بود . آتش مقدس ببهترین وضعی درآن محل تابان بود، یعنی خورشید در منتهی درجهٔ زیبایی‌خودآخرین پرتو گلگون خویش را ازصفحهٔ گیتی برمیگرفت.امواج عظیم اقیانوس هند با ابهت تمام در حرکت.و نسیم دلکش ملایمی از فراز آن بساحل میوزید . پارسیان با قیافه‌های حاکی ازایمان درمقابل چنین منظره‌ای که روح هر بینندهٔ باذوقی را مجذوب میساخت مشغول عبادت اهورمزدا ، خداوند یکتا ، بودند . در حقیقت

۱ــ عدد فوق نسبت بسال ۱۳۲۵ خورشیدی = ۱۹۲۵ م . (سال تألیف ایرانشاه) حساب شده .

۲ــ منظور آتشکدهٔ ایرانشاه است .

۳ــ ایرانشاه . پورداود ص ۲۳ .

٤ــ بنقل ساموئیل لنك ، رك . فلسفهٔ ایران باستان ص ۵۲ .

هیچ ستایش را بهتروساده‌ترازاین نمیتوان تصور کرد . این طرز ستایش طبعاً روح بیننده را متأثر نموده متوجه یك مبدأ کل میسازد و برای ستایش‌اوبرمی‌انگیزد ، چنانکه من‌نیز بی اختیار در این طرز ستایش با آن جمع پارسی شریك شده ، در بقای عظمت طبیعت سرود گوی آفرینندهٔ یگانه گردیدم . دراین ستایشگاه طبیعی جز آواز موجهای عظیمی که بساحل دریا میغلطید موسیقی دیگری نبود، ودرواقع نیزجزاین‌موسیقی مقدس طبیعی هیچ ارغنونی لایق آن نیست که با سرود ستایش خداوند هم‌آواز گردد . »

درخرده اوستا [۱] ضمن پنج نیایش ، آتش بهرام نیایش یاد شده . این نیایش را در هر پنجگاه موبدان درآتشکده میخوانند ودرآذر روز (نهم) هرماه نیزخوانده میشود [۲].

در فرهنگهای پارسی **آتشکدهٔ بهرام** را کنایه از برج حمل دانسته‌اند ، بواسطهٔ آنکه حمل خانهٔ بهرام (مریخ) است [۳].

٤ـ **آذرآئین** ـ فقط بذکرنام آن اکتفا شده وممیزات آن مذکورنیست وبرخی آنرا (آذرآبتین) منسوب بپدر فریدون نوشته‌اند [۴].

٥ـ **آذر خرداد** ـ مراد همان‌آذر فرنبغ است که شرح آن گذشت .

٦ـ **آذر برزین** ـ همان‌آذرمهربرزین است که فرهنك نویسان آنرا باشتباه دو بار(آتش مهر، آتش برزین) یاد کرده‌اند [۵].

آتش زردهشت ـ درادبیات پارسی نام«آتش زردهشت»یاد شده ، فرهنك‌نویسان آنرا ضمن آتشکده‌های هفتگانه وهفتمین آنها نام برده‌اند [۶].

باید دانست که‌آذر زردهشت نام‌آتش‌خاصی نبوده ، بلکه مطلق آتشها را بپیامبر ایران نسبت میدادند [۷]، چنانکه فردوسی در هجوم ارجاسب ببلخ گوید :

۱ـ از کتابهای پنجگانهٔ اوستا . رك . بخش سوم . ص ۲۰۲ـ۳ .

۲ـ Z . A. Vol . III. p. 705؛ ونیزخرده اوستا ص۱۰۵ .

۳ـ رك . برهان‌قاطع . ـ راجع ببهرام رجوع‌شود بروزنهم‌از(روزشماری‌درایران باستان بقلم م. معین) . ٤ـ انجمن ، برهان، فرهنگنامهٔ پارسی .

۵ و٦ـ برهان، انجمن.

۷ـ چنانکه اغلب آتش‌را به‌نارخلیل تعبیر کرده‌اند.

ز خونشان بمرد **آتش زردهشت**
ندانم چـرا هیربد را بکشت [1].

چه قبلا ازقول دقیقی نقل کرده است که گشتاسب پادشاه‌آذربرزین مهررا بساخت ودراین بیت نیز باید همان‌آتش مراد باشد.

وهم فردوسی گفته :

پـرستندهٔ **آذرزردهشت** همیرفت باباژ وبرسم بمشت.

ونیز نظامی گنجوی دراسکندرنامه (که مکرراز گنج وثروت آتشکده‌ها یادمیکند وگوید اسکندرآنها را غارت وخراب کرد) ازیك **آذرگشسپ** نام میبرد که همانرا نیز «آتش زردهشت» مینامد [2].

✡✡✡

آتشکده‌های مختلف

فرهنك نویسان درصورت آتشکده‌های هفتگانه ازمهمترین آنها یعنی آذرگشسب اسمی نبرده‌اند و از طرف دیگر بتفاریق آذر های خراد، خورداد، خورا وخرین را آتشکده‌های جداگانه محسوب داشته [3] وجزاینها نام آتشکده‌های ذیل را نیز متذکر شده‌اند :

آذرآباد[4] ، آذرآبادگان [5] ، آذربایگان وآذربادگان[6] ـ که این‌نامهارا

۱ـ رك . بخش هفتم بهرهٔ ۳ .
۲ـ رك. آذرگشسب درهمین بخش (ص ۲۰۱ـ۲۰۲) .
۳ـ جهانگیری ، برهان ، انجمن ، غیاث .
٤ـ معنی ترکیبی آنرا (معمورهٔ آتش) نوشته‌اند، چه‌آذرآتش است وآباد معموره راگویند (برهان) .
٥ـ «گویند چون‌درتبریز آتشکده بسیاربوده است بنابرآن بدین نام موسوم‌شده است !» (برهان) .
٦ـ «معنی ترکیبی آن نگهدارنده وحافظ وخازن آتش بوده چه‌آذر بمعنی آتش است وبادگان بمعنی نگهدارنده‌وخزانه داروحفظ کننده باشد ومعنی مجازی‌آن‌آتشخانه است ! » (برهان) .

باتشکدهٔ تبریز و نام شهر تبریز اطلاق کرده‌اند [1] ـ واین اشتباهست چه آذربایگان (و محرفات آن) مأخوذ از (آتروپات) نام سرداری است که پس از اسکندر خشاثرپاون (شهربان،حاکم) ایالت آذربایجان گردید وآن ایالت بیونانی (اتروپاتن) و بارمنی قدیم آترپتکان نامیده شده وسپس آذرآبادگان و آذربادگان و آذربایگان گردید [2]، و معرب آن آذربایجان (و بتخفیف آذربیجان) است، و بدیهی است آتشکده های آن حوزه بدین نام تخصیص نداشته است بلکه من باب اطلاق حال بمحل بدان موسوم شده .

رام برزین ـ علاوه برنام یکی ازقهرمانان ایران ، آنرا نام‌آتشکده‌ای محسوب داشته واین بیت فردوسی را باستشهادآورده‌اند :

برآن نامه برمهر برزین نهاد برموبد رام برزین نهاد [3] .

وآن ظاهراً همان‌آذربرزین مهراست که با صفت «رام» یاد شده چنانکه‌آذرفرنبغ را «رام خراد» گفته‌اند [4] .

خراد مهر ـ آنرا نام‌آتشکده‌ای دانسته بدین بیت فردوسی‌استشهاد کرده‌اند :

چه آذر گشسب و چه خراد مهر
فروزان چو ناهید وبهرام ومهر [5] .

چنانکه گذشت خراد و مهر (بصورت عطف) صحیح است که آنرا نساخ بصورت اضافت خوانده ونوشته‌اند . بنابراین‌آذر خرداد و آذرمهر (برزین) را جمعاً یك‌آتشکده تصور کرده‌اند !

۱ـ برهان ، انجمن .

۲ـ فرهنگنامهٔ پارسی .

۳ـ برهان ، انجمن .

۴ـ رك . ص ۳۵۱ س ٤ .

۵ـ بهرام چهر (ن . ل .)

آتش کوشید ـ گذشته از آتشکده‌های مزبور خبر آتشکدهٔ دیگری نیز از حمزهٔ اصفهانی بما رسیده که در بالای **کوه کوشید**، میان فارس و اصفهان منسوب بکیخسرو و به (**نار کوشید**) نامزد بوده است [۱]. حمدالله مستوفی قزوینی همین آتشکده را اسم برده و **دیر کوشید** نامیده است [۲]. باحتمال قوی این آتشکده همانست که شهرستانی آنرا بنام «کویسه» یاد کرده گوید [۳]: «وبیت نار یسمی کویسه بین فارس واصبهان، بناه کیخسرو.» ومحتمل است که محرف کلمهٔ دیگری باشد.

نویسندگان ایرانی آتشکده‌های بسیار دیگر درشهرها وقصبات ایران نام برده‌اند که مختصات آنها آشکار نیست.

☆☆☆

کریستنسن پس از ذکر سه آتشکدهٔ بزرك نوشته [۴]: «این سه آتشکدهٔ عظیم محل ستایش مخصوص بود وبیش ازسایر زیارتگاهها زینت وثروت داشت، لکن بسیاری ازمعابد درجهٔ دوم هم طرف احترام بوده است خاصه آنها که بیکی از دلیران داستانی یا خود زردشت نسبت داشت مانند معبد طوس و معبد نیشابور و معابد ارجان فارس و کرکرا در ارمنستان [۵] و کویسه [۶] **Kuvisa** بین فارس واصفهان [۷].

۱ـ سنی ملوك الارض والانبیاء چاپ برلن ص ۲۷.

۲ـ نزهة القلوب ص ۶۹ و نیز Iranian Influence in Moslem Literature, part I. (بمبئی ۱۹۱۸ ص ۲۰۴). برای اطلاعات دیگر، رك پورداود. یشتهاج ۲ ص ۲۵۲.

۳ـ ملل و نحل چاپ کورتن ص ۱۹۷.

۴ـ ایران درزمان ساسانیان ص ۱۰۹.

۵ـ درسجستان (ترجمهٔ افضل الدین صدرترکه ازملل ونحل شهرستانی، ص۲۶۹) وهمین صحیح مینماید چه «کرکرا» محرف «کرکوی» است که در ص ۳۲۹ ببعد ذکر آن آمده، وآن در سیستان بود (م. م.)

۶ـ درترجمهٔ صدرترکه بتحریف «کریسه» آمده است. (م. م.)

۷ـ بنقل ازشهرستانی چاپ کورتن ترجمهٔ هاربروکر. (کریستنسن) (رك. سطر ۵ همین صفحه) (م. م.)

«درتواریخ بسی ازآتشکده‌های جبال را که سرزمین ماد قدیم باشد ، نام برده‌اند ؛ ازآن‌جمله آتشکده‌های قزوین و شیروان ، نزدیك ری و کومش است (که شاید همان هکاتم پیلس **Hécatompylos** اشکانیان باشد)[۱] .

«دربالای تپه‌ای نزدیك اصفهان، ویرانهٔ آتشگاهی دیده میشود[۲]. بموجب روایت کارنامك اردشیر در « اردشیرخوره » چندین آتشکده ساخت . »

آتشکدهٔ طوس ـ شهرستانی درملل‌ونحل گوید[۳]: «وامابیوت النیران للمجوس، فاول بیت بناه افریدون بیت نار بطوس. »

آتشکده‌های بخارا ـ شهرستانی‌پس‌ازذ کربنای‌آتشکدهٔ فریدون‌بطوس‌نویسد[۴]: «وآخر بمدینة بخارا ، هو بردسون» ودرهمان صفحه گوید: «ولهم بیت نارفی‌نواحی بخارا یدعی قباذان . »

سروش آذران ـ حمزهٔ اصفهانی درسنی ملوك الارض والانبیاء در پادشاهی شاپور ذوالاکتاف آورده[۵] : «ونصب بقریة حروان من رستاق جی ناراً سماها **سروش آذران** ووقف علیها قریة یوان وقریة جاجاه من رستاق [ا] للنجان . »

ابن‌البلخی درفارسنامه درپادشاهی شاپورذوالاکتاف نوشته[۶]: «دراصفهان : بوان[۷]، جرواء ان[۸] وآنجا آتشگاهی کرد . » مؤلف مجمل التواریخ والقصص نیز درسلطنت‌همین

۱ـ برای فهرست تمامی این شهرها رجوع شود ص ۸۳۷ کتاب شوارتز راجع بایران . آتش کومیشن (کمیسن ـ قومس) در بندهشن ایرانی ذکر شده است . رجوع شود : مارکوارت ، مسینا فهرست (کریستنسن) « وآخر(بیت نار) بقومس‌یسمی‌جریز » (شهرستانی . ملل ونحل چاپ کورتن ص ۱۹۷) (م . م .)

۲ـ شرح این‌آثارقدیم را جکسن در کتاب ایران درگذشته وحال بیان کرده است (کریستنسن) .

۳ـ چاپ کورتن ص ۱۹۷ .

٤ـ ایضاً ص ۱۹۷ .

٥ـ چاپ برلن ص ۳۷ .

٦ـ چاپ گیب ص ۷۲ .

۷ـ یوان . (ن . ل.)

۸ـ جزوان . ن . ل . (درکتاب حمزه چنانکه گذشت : حروان) .

پادشاه آورده [۱] : «وبحروان ازروستای حی [۲] آتشی بنهاد ، **سرو(د) شاذران** [۳] نام کرد، واز خان لنجان اوقاف بسیار کرد آنرا . »

آتشکدهٔ نیمور ـ حمزه در ذکرپادشاهی (کی گشتاسب) آورده [۴] : ونصب کشتاسب برستاق «انارباد» وکورة اصفهان فی‌قریة یسمی ممنور (؟) بیت ناروقف علیها ضیاعاً من‌الرستاق . »

درتاریخ قم آمده [۵] : «واما آتش بشتاسف ، چنین گویند که آن آتشی است که به نیموربناحیت اناربوده . » در قباله‌هایی که ازیك‌صد سال باین‌طرف در دستست ، رودخانهٔ قم را بنام «انارباد» ذکر کرده‌اند . دیهی بین قم ومحلات امروزه‌هست موسوم به «نیمور»، ودرین‌دیه آثارابنیهٔ قدیم‌ازجمله مناره وقلعه وجود دارد. بنابراین‌مراتب آقای عباس‌فاطمی درنامهٔ مورخ ۲۸ فروردین۱۳۳۵ که بنگارنده نوشته‌اند ، حدس زده‌اند که محل آتشکدهٔ مزبور در همین دیه است .

در تاریخ قم آمده [٦] : «وحمزه در کتاب اصفهان یاد کرده است که تکویرقم برچهار رستاق است از جملهٔ رساتیق اصفهان و چند دیه دیگر از رستاقهای اصفهان ... رستاقهای چهار گانهٔ اصفهان: رستاق کمیدان ، رستاق انارباد، رستاق دره ، رستاق ساوه ... »

نیز درهمان کتاب آمده [۷] : «فاما رستاقهای قم ... نمیور[طسوجهای رستاق] انار .» جای دیگر آمده [۸] : «نمیور،ازحیازات انارستوآتشکدهٔ آن‌وآتش‌در آن‌بشتاسف ملك‌نصب

۱ــ ص ٦۷ .

۲ــ «جی» صحیح است .

۳ــ دراصل چنین است .

٤ــ ص ۲۷ .

٥ــ ص ۹۰ .

٦ــ ص ٥۷ .

۷ــ ص ٥۸ .

۸ــ ص ۷٤ .

کرده است و بر افروخته و آنرا چندین اوقافست ، و گویند که نمیور سه برادر بنا کرده‌اند ... »

چون کتب مذکور در «نمیور» اتفاق دارند ، بعید نیست که «نیمور» - قریهٔ کنونی بین قم و محلات که در آنجا آثار قدیم هست - مبدل «نمیور» باشد ، اما « ممنور » در کتاب حمزه هم ظاهراً مصحف «نمیور» است .

از سوی دیگر در بستان السیاحهٔ شیروانی آمده[۱] : «نیم‌آور، قریه ایست خجسته اثر درزمین فرح انگیز و قرب رود گوهرخیز واقع واطرافش واسع ، و از توابع محلات است . » در کتاب «راهنمای قم» مؤلف بسال ۱۳۱۵ شمسی آمده[۲] : « این رودخانه (رودخانهٔ قم) را نامهای چندیست از آن جمله: رود گل افشان، رود انار بار، لعل رود ، لعل‌ور و لعل‌بار.» که مقصود شیروانی همین رودخانه بوده منتهی‌شدت علاقه برعایت قوافی درعبارت « لعل بار» را به « گوهرخیز» تبدیل ساخته، بنابر آنچه گفته شد نمیور و نیمور همان نیماور است (که شیروانی نیم‌آور نوشته) . درمحلهٔ بازار اصفهان گذری بنام «نیماور» وجود دارد که‌در آنجا مدرسه‌ای هم بنام «مدرسهٔ نیماور» هست[۳] » .

مؤلف مرآت البلدان نویسد[۴] : «جاسب ... گویند جاسب از بناهای یکی از امرای عسکریهٔ همای دختر بهمن بن اسفندیار مشهور به نیمور می‌باشد ، واین امیر در نراق ودلیجان ودهات پشتکدار حکومت داشته‌ودرآن‌حدود بناهای‌محکم گذاشته که ازجمله سدی‌است که بر رودخانهٔ آبار[۵] قم بسته ونهری‌برای زراعت نیمورجاری ساخته... از بناهای‌امیرمزبور آتشکده‌ای است که دوفرسخی نیموردر کوه معروف به آتش کوه ساخته . این آتشکده

۱ـ ص ۵۹۹ .

۲ـ ص ۶ .

۳ـ رك . اطلاعات ماهانه شمارهٔ ۸۷ . خرداد ۱۳۳۴ ص ۶ . نیماور، قس . نام‌آور فخرالدوله بن بیستون ازملوك طبرستان (حبیب‌السیر چاپ خیام ج ۳ ص ۳۳۰ - ۳۱) = نامور بن بیستون (معجم الانساب زامباور ص ۲۹۱) ؛ نامور بن شهریار (معجم الانساب ص ۲۹۱)؛ نامور بن کاوباره (ایضاً ص ۲۹۱) .

۴ـ ج ۴ ص ۶۶ .　　۵ـ ظ . انار.

بوضع چهارصفه بنا شده و دراین زمان پایه‌های آن برقراراست ... »

درمجمل‌التواریخ هم در پادشاهی گشتاسب آمده [۱] : « وبروستای (انارباذ) دیهی کردنمیور [۲] وآتشگاهی بلند برآورد ، وبرآنجا وقفها کرد . » [۳]

آتشگاههای «بوم پیر» و «بوم‌جوان» - در فارسنامهٔ ابن البلخی ، در ذکر (فیروزآباد) فارس آمده [۴]: «[آنجا]دوغدیراست: یکی«بوم پیر» گویند ودیگر«بوم‌جوان»، وبرهرغدیری آتشگاهی کرده است . »

آتشکده‌های سه‌گانه منسوب به‌کی‌اردشیر - حمزه در ذکر پادشاهی کی اردشیر بهمن اسفندیار آورده [۵] : « و نصب باصفهان فی‌یوم واحد ثلث نیران : واحدة مع‌طلوع‌الشمس ، و واحدة مع‌انتصابهافی وسط السماء وواحدة مع غروب الشمس ، منها

۱- ص ۵۲ .

۲- دراصل چنین است چنانکه گفته شد .

۳- چنانکه گذشت درقباله‌هایی که از یك صد سال باین طرف در دستست نام رودخانهٔ قم «انار بار» ذکرشده . درحاشیهٔ ٦ صفحهٔ ۵۲ مجمل‌التواریخ والقصص در توضیح «انارباذ» آمده : (اصل : باز) که با توجه بتوضیح مصحح‌درسطر۱۷صفحهٔ «کو» همان کتاب که میگوید: «این کتاب از آنهایی‌است که نقطه گذاری درست نشده ، مردی عامی آنرا نقطه‌های‌غلط نهاده است» صحت‌انار بار بیشتر محتمل‌است ومعلوم نیست مرحوم بهار باوجود عبارت‌اصل‌ویقین بنقطه گذاری‌مرد عامی چرادرمتن «انارباذ» مرقوم فرموده‌اند (نامهٔ‌مورخ۱۹/۲/۳۵ آقای عباس فاطمی ازقم بنگارندهٔ کتاب حاضر).مرحوم بهار نظر بکتاب‌حمزه که درآن«اناراباد» چاپ شده ، وتصورآنکه جزواخیرمخفف «آباذ» است این ضبط را اصح دانسته‌اند ، ولی‌حق باآقای فاطمی است . درتاریخ قم ص ۲۳ آمده : « رسم وعادت‌ایشان (اعراب) دراسماء عجیبه بدین‌جاری بوده است چنانچ «انار»دراصل «انار بار» بوده است ، بمدارآن اختصار کردند دراو، وگفتند « انار » واناراسم وادی قم بوده و « بار» اسم کنار وادی و رهگذرآن ، واین وادی رستاق را « انار بار » نام کردند برای آنکه بر کنار وادی واقع شده .» «بار» پساوند مکان است بمعنی کنار و ساحل چنانکه در : هندوبار، رودبار، زنگبار .

۴- ص ۱۳۸ .

۵- ص ۲۸ .

نار**شهر اردشیر** المنصوبة فی جانب قلعة مارین، فشهراسم للشفق و اردشیر اسم بهمن . والثانیة نار **ذروان اردشیر** [۱] المنصوبة فی قریة دارك مـن رستاق خـوار . والثالثة نار **مهر اردشیر** المنصوبة بقریة اردستان . »

مؤلف مجمل التواریخ درذ کر اردشیر آورده [۲] : «و[سه آتش] بیکی روز[اندراصفهان] نصب کرد [یکی] بوقت بر آمدن ، و [دیگر] بقطب رسیدن ، وسه دیگر بوقت غروب ، و آنرا بناها بر آورد و هربدان را بدان گماشت ، اول را نام **شهر اردشیر** اندرجانب قلعهٔ مارفانان [۳] ، دوم را نام **وزوار [۴] اردشیر** ، اندردیه دارك از روستاء برخوار [۵] ، سیم نام **مهر اردشیر**، اندر دیهی اردستان [۶] . »

مؤلف حدود العالم (که بسال ۳۷۲ تألیف شده) درعنوان (سخن اندرناحیت پارس وشهرهای وی) [۷] چندآتشکده را درفارس نام میبرد :

آتشکده‌های شیراز ـ « شیراز . . . واندر وی [۸] دوآتشکده است که آنرا بزرك دارند . » [۹]

آتشکده‌های کازرونـ «کازرون ، بنزدیك دریای یونست [۱۰] . شهریست بزرك

۱ـ ظ . زروان اردشیر.

۲ـ ص ٥٤ .

۳ـ که درسنی ملوك الارض (مارین) یاد شده .

٤ـ که درسنی ملوك الارض (ذروان) آمده .

٥ـ که درسنی ملوك الارض (خوار) ذکرشده .

٦ـ یعنی: ده اردستان (باملای قدیم) .

۷ـ حدود العالم باهتمام آقای سید جلال طهرانی ص ۷۷ ببعد .

۸ـ یعنی شیراز ؟ (حدود العالم . مینورسکی ص ۲۹) .

۹ـ حدود العالم باهتمام طهرانی ص ۷۷ .

۱۰- حدود العالم . مینورسکی : **yun** .

و حدود العالم مینورسکی ص ١٢٦ .

وآبادان وبا خواستهٔ بسیار واندر وی دوآتشکده است که‌آن را بزرك دارند .»[۱]

آتشکده‌های (بشاور) ـ (بشاور)[۲] شهریست توانگر، از گردوی یکی باره‌است. شاپورخسرو کرده‌است، واندروی دوآتشکده است وموبدی ومرزبانی که پیش‌ازوی بوده است نگاشته است وسر گذشتهای ایشان برآن جای نبشته است .»[۳]

آتشکدهٔ گنگ دز ـ شهرستانی‌آرد[۴] : « وبیت ناریسمی « کنکدز » بناه سیاوش فی مشرق الصین» و از مشرق چین مراد مشرق ماوراء النهراست[۵] .

آتشکدهٔ ارجان ـ شهرستانی گوید[۶] : «وآخر(بیت نار) بارجان من فارس اتخذه ارجان جد کشتاسف[۷] .» مسعودی نویسد[۸]: «وبیت ناربمدینة ارجان من ارض فارس اتخذه فی‌آخره بهراسف .»

آتشکدهٔ نیشابور ـوهم شهرستانی نویسد[۹]: «ثم جدد زرادشت بیت‌ناربنیسابور». ومسعودی گوید[۱۰]: «وکان مما اتخذ (زرادشت) بیت‌نار بمدینة نیسابورمن بلادخراسان» .

آتشکدهٔ نساـ ونیزشهرستانی‌آرد[۱۱]: «وآخر(بیت نار) بنسا .» مسعودی هم‌همین مطلب راآورده[۱۲] .

۱ـ همان کتاب‌ص ۷۸؛ وحدودالعالم مینورسکی ص ۱۲۷ .

۲ـ دراصل نسخه سفیدمانده. مینورسکی درحدود العالم ص۱۲۸ «بشاور» ضبط کرده است (درمتن حدود العالم ص ۷۹ پس از سطری وایکان وکمارج دوشهرك از بشاورد ضبط شده) .

۳ـ حدود العالم چاپ‌طهرانی‌ص ۷۹؛ وحدود العالم مینورسکی ص ۱۲۸ .

٤ـ ملل ونحل چاپ کورتن ص ۱۹۷ .

۵ـ رك . برهان قاطع مصحح م . معین .

٦ـ ملل ونحل‌چاپ کورتن ص ۱۹۷ .

۷ـ بدیهی است بخش اخیرافسانه است .

۸ـ مروج الذهب چاپ محمد محیی الدین عبدالحمید جزء ۲ ص ١٤٨ .

۹ـ ملل و نحل . ایضاً ص ۱۹۷ .

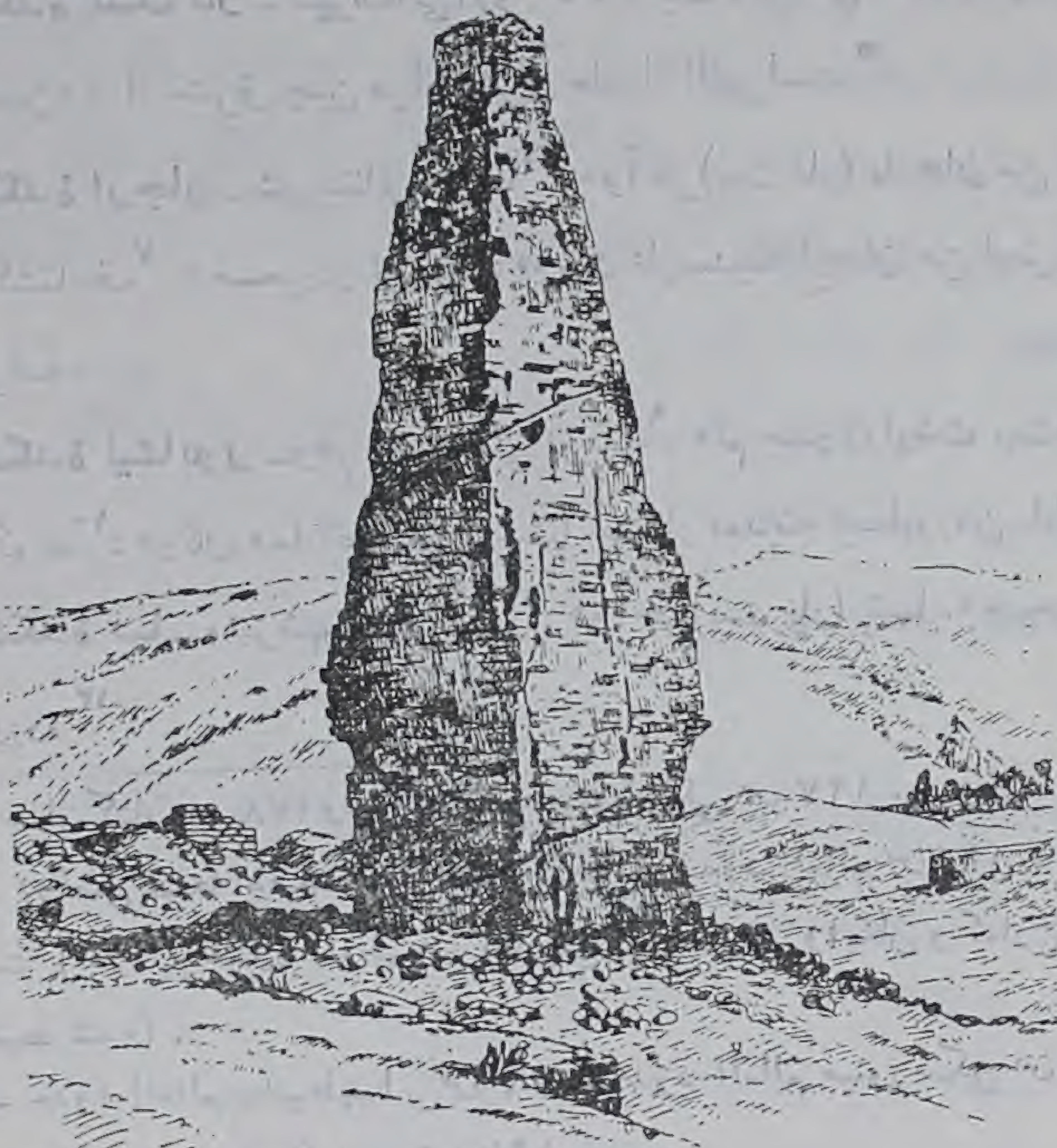
۱۰ـ مروج الذهب ایضاً جزء ۲ ص ١٤٨ .

۱۱ـ ایضاً ص ۱۹۷ .

۱۲ـ مروج الذهب ایضاً جزء ۲ ص ١٤٨ .

آتشکدهٔ اسفینیا ـ وهم شهرستانی گوید [۱] : « وبیت ناربا سفینیا علی قرب مدینة السلم لتوران بنت کسری . »

آتشگاه آزخداه ـ درزین الاخبار نام آتشگاهی آمده که کی لهراسب در آن معتکف بوده [۲]، ولی در گشتاسب نامهٔ دقیقی نام آن «نوبهار» آمده است [۳] .



آتشگاه فیروزآباد (گور = جور) بهنگام آبادی [۴]

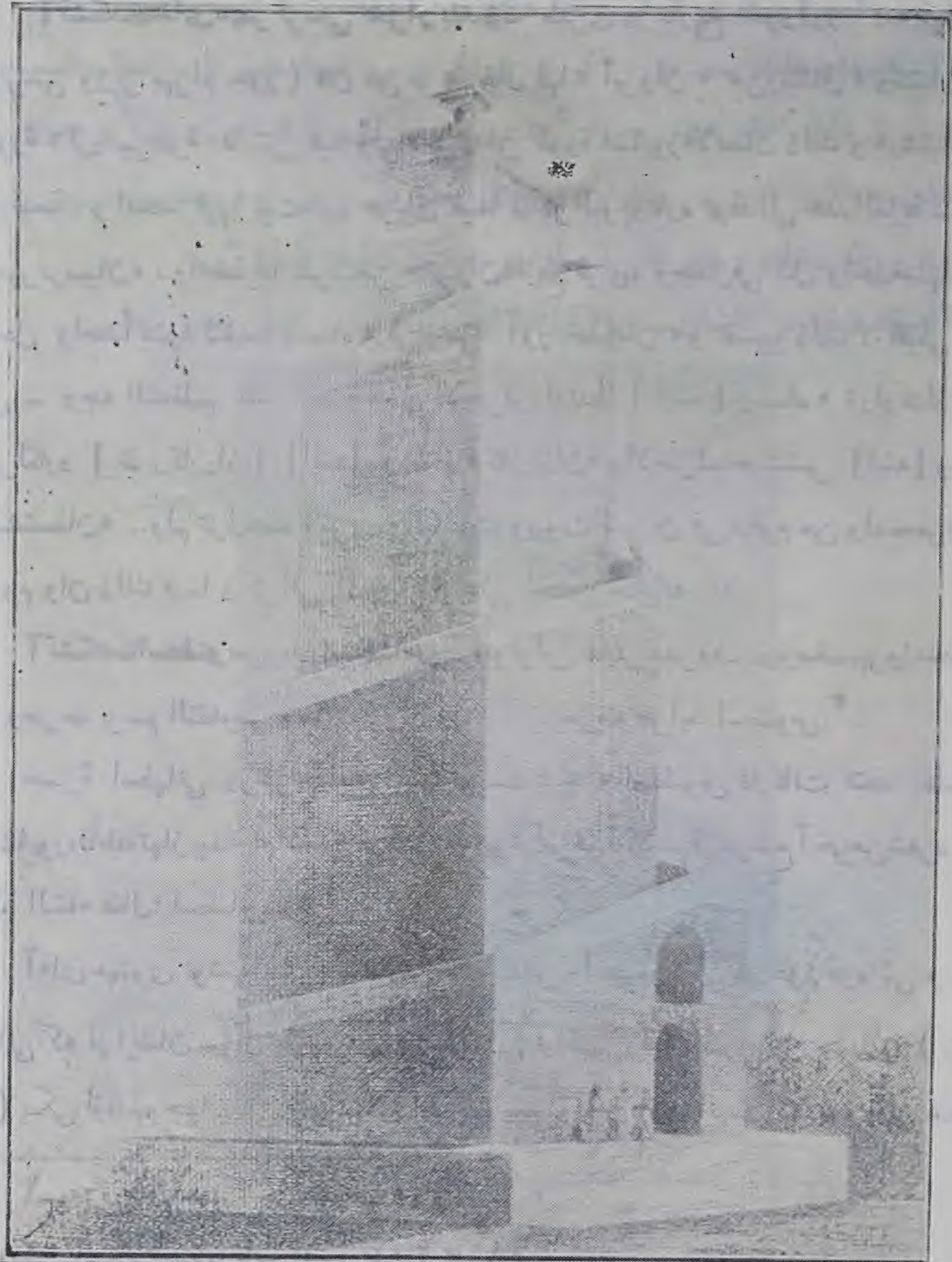
۱ ـ ایضاً ص ۱۹۸ .

۲ـ نسخهٔ عکسی کتابخانهٔ ملی تهران ص ۸ ب .

۳ـ رك. «نوبهار» درعنوان «دقیقی» در بخش دوم کتاب حاضر .

٤ ـ cf. Perse ancienne , par Flandin et Coste . Texte . p. 36- 45; L' Art antique de la Perse,par Dieulafoy , IV partie, p . 79 - 84; پورداود . یشتها ج ۱ برابر ص ۵۱۰ (تصویر فوق از ایران گیرشمن ترجمهٔ م . معین ص ۳۲۹ اقتباس شده) .

آتشگاه فیروزآباد (جور = گور)ـ مسعودی گوید: «وفی مدینة جور من ارض



فیروزآباد. برج دارای آتشگاه (شکل امروزه)

فارس ، وهوالبلدالذی یحمل منه ماء الوردالجوری والیه یضاف، بیت للنار، بناه اردشیرین

بابك،قدرأيته، وهوعلی‌ساعة منها، علی عین‌هناك‌عجیبة،وله عید،وهواحد متنزهات‌فارس.»[۱]

آتشکده‌های‌مهر نرسی هزار بنده- طبری در تاریخ خودآرد [۲] : « قیل انه (مهرنرسی وزیر بهرام جور) کان من قریة یقال لها « ابروان » من‌رستاق « دشتبارین » من کورة « اردشیرخرة »فابتنی فیه وفی «جره»من کورة «سابور»لاتصال ذلك و «دشتبارین» ابنیة رفیعة ، و اتخذ فیها بیت‌نار- هوباق فیما ذکرالیوم‌وناره توقدالی هذه‌الغایة - یقال لها « مهرنرسیان» ، واتخذ ما بقرب‌من «ابروان»اربع قری، وجعل‌فی کل واحدة‌منها بیت نارفجعل واحداً منها لنفسه وسماه « فراز مرا آور خدایان » و تفسیر ذلك : اقبلی الی سیدتی - وجه التعظیم للنار - وجعل الاخرلزراونداذ [ابنه] وسماه « زراونداذان » والاخرلکارد [ظ . کارداذ] [ابنه] وسماه « کارداذان» والاخرلماحبشنس [ابنه] وسماه «ماحبشنسفان» ...ولم تزل‌هذه القری والباغات وبیوت‌النیران فی‌یدقوم من ولده‌معروفین الی‌الیوم وان ذلك فیما ذکرالی الیوم باق علی احسن حالاته . »

آتشکدهٔ‌اسطنوس یا اسطناس- ابونواس شاعر معروف دروصف‌بهروزمجوسی گوید : وحرمة برسم التقدیس مما یزمزمه هرابذ اسطنوس [۳] .

حمزهٔ اصفهانی درشرح این بیت نویسد : « و اسطنوس نارکانت تتقد بطسوج بزرجشابور،فأطفاتهازبیدة ام‌الامین ،وقدذکرابونواس‌هذا الاسم‌فی‌موضع‌آخرمن‌شعره علی غیرهذا البناء فقال: اسطناس . » [۴]

آقای مینوی نوشته‌اند : «اسطنوس واسطناس را بهیچ معنی مرحوم قزوینی و بنده و کسانی که از ایشان سؤال کردیم در هیچ کتابی نیافتیم ، اما طسوج بزرجسابور (بزرك شاپور) یکی ازطسوجها یعنی بلوکهای اطراف بغداد بود ، وهمانست که بسریانی عکبرا

۱- مروج الذهب . جزء ۲ ص ۱۴۹ .

۲- تاریخ طبری چاپ مصر جزء ۲ ص ۸۱ .

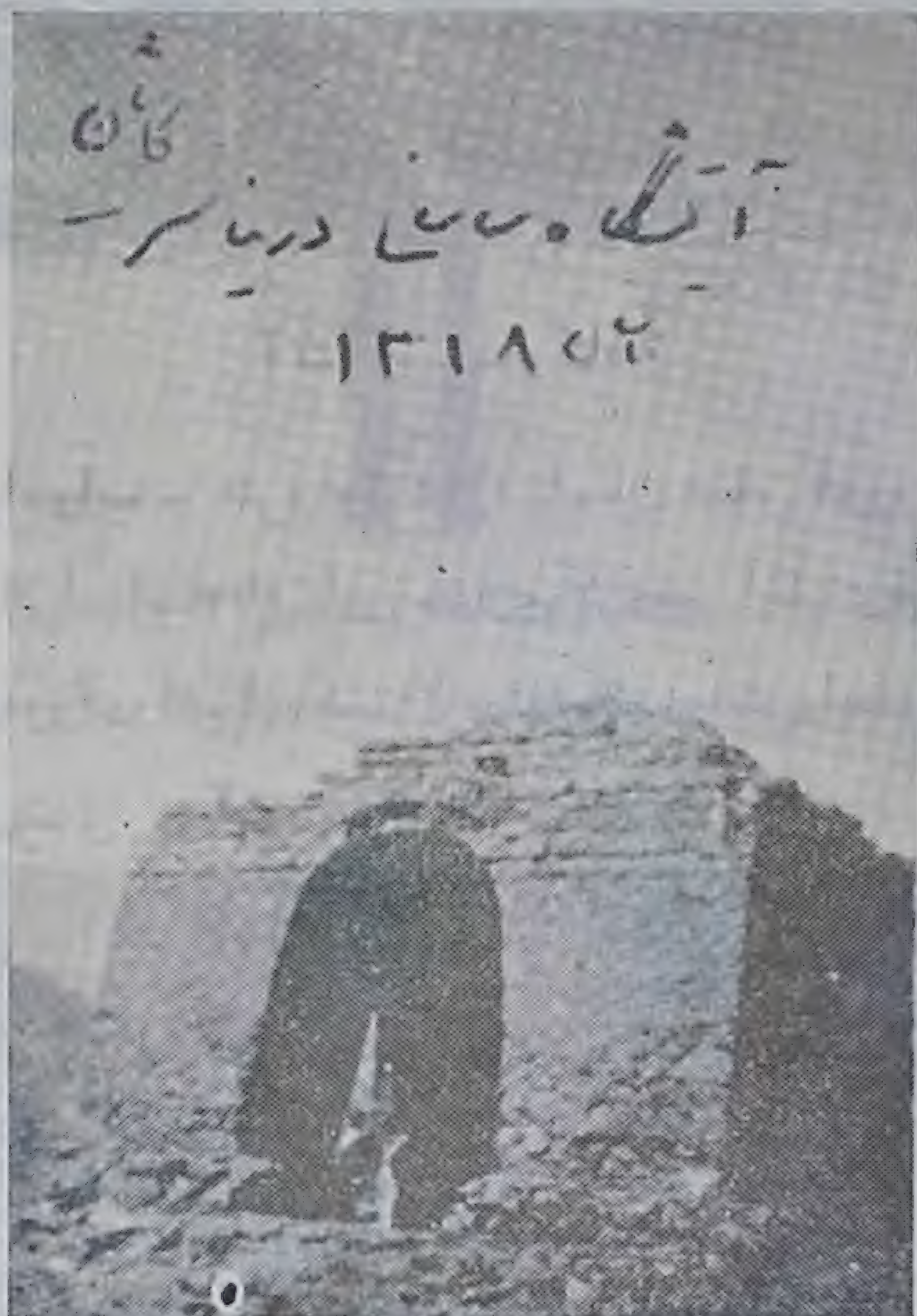
۳- مینوی . یکی از فارسیات ابونواس . مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات تهران ۱ : ۳ ص ۶۷ .

۴- (حمزه درشرح قصیدهٔ سینیهٔ ابونواس) . مینوی . ایضاً ص ۶۹ .

نامیده میشد ، و یکی از هفت طسوجی بود که جمعاً کوره یا ولایت شاذ هرمز را تشکیل میدادند . این طسوج درطرف شرقی دجله واقع بود وازبغداد ده فرسخ فاصله داشت[۱] . »[۲]

آتشکدهٔ اصطخرـ مسعودی گوید : «وللفرس بیت نار باصطخر فارس تعظمه المجوس، کان فی قدیم الزمان ، فاخرجته حمانی[۳] بنت بهمن ابن استیذاباذ (اسبندیاذ)[۴] وجعلته بیت نار ، ثم نقلت عنه النار فتخرب ، والناس فی وقتنا هذا یذکرون انه مسجد سلیمن بن داود، و به یعرف ، وقد دخلته ، وهو علی فرسخ من مدینة اصطخر ... »[۵]

آتشکدهٔ نیاسر کاشان ـ خرابهٔ آتشکده‌ای در نیاسر کاشان هنوز بجاست .



آتشگاه ساسانی در نیاسر کاشان[۶]

۱ـ معجم البلدان یاقوت چاپ فرنك ج ۱ ص ۶۰۴ ، ج ۳ ص ۱۷۴ و ۲۲۸ و۷۰۵ ، ج ۴ ص ۱۶) . ۲ـ مینوی . ایضاً ص ۷۴ . ۳ـ همای .
۴ـ اسپندیار . ۵ـ مروج الذهب جزء ۲ ص ۱۴۸ .
۶ـ عکس از آقای علی پاشا صالح . تابستان ۱۳۱۸ (تاریخ ادبی ایران . براون ترجمهٔ علی پاشا صالح ج ۱ برابر ص ۳۰۵) .

آتشکده‌های پاسارگاد – در جنب کاخ پاسارگاد، آتشکده‌ای بشکل کاملا مکعب که با سنگهای تراشیدهٔ نیکوبنا شده، شبیه بمنصوبه‌ایست که در جبههٔ آرامگاه داریوش درنقش رستم دیده میشود. درفاصله‌ای‌دورتر، دوآتشگاه پله‌دارمشاهده‌میشود که در اطراف آنها، تشریفات مذهبی را در هوای آزاد انجام میدادند.



آتشگاه پاسارگاد [1]

آتشکدهٔ افراسیاب – «تره نوژ کین» باستان شناس شوروی در یکی از شهرهای نزدیك تاشکند که «افراسیاب» نام دارد، حفاری کرده و آثارذی‌قیمتی‌اززیر زمین بدست آورده که اکنون درموزهٔ دولتی ازبکستان درتاشکندنمایش‌داده‌میشود،ازجمله آتشکده‌ایست ازبقایای قرن سوم ق.م. [2]

آتشگاه باکو – آتشکدهٔ معروف باکو، اکنون دردهی بنام «سوراخ خانه» در ۱۵ کیلومتری باختری باکوواقع است، وهمیشه بواسطهٔ چشمهٔ نفت روشن بوده وهنوز هم بنای آن برپاست [3].

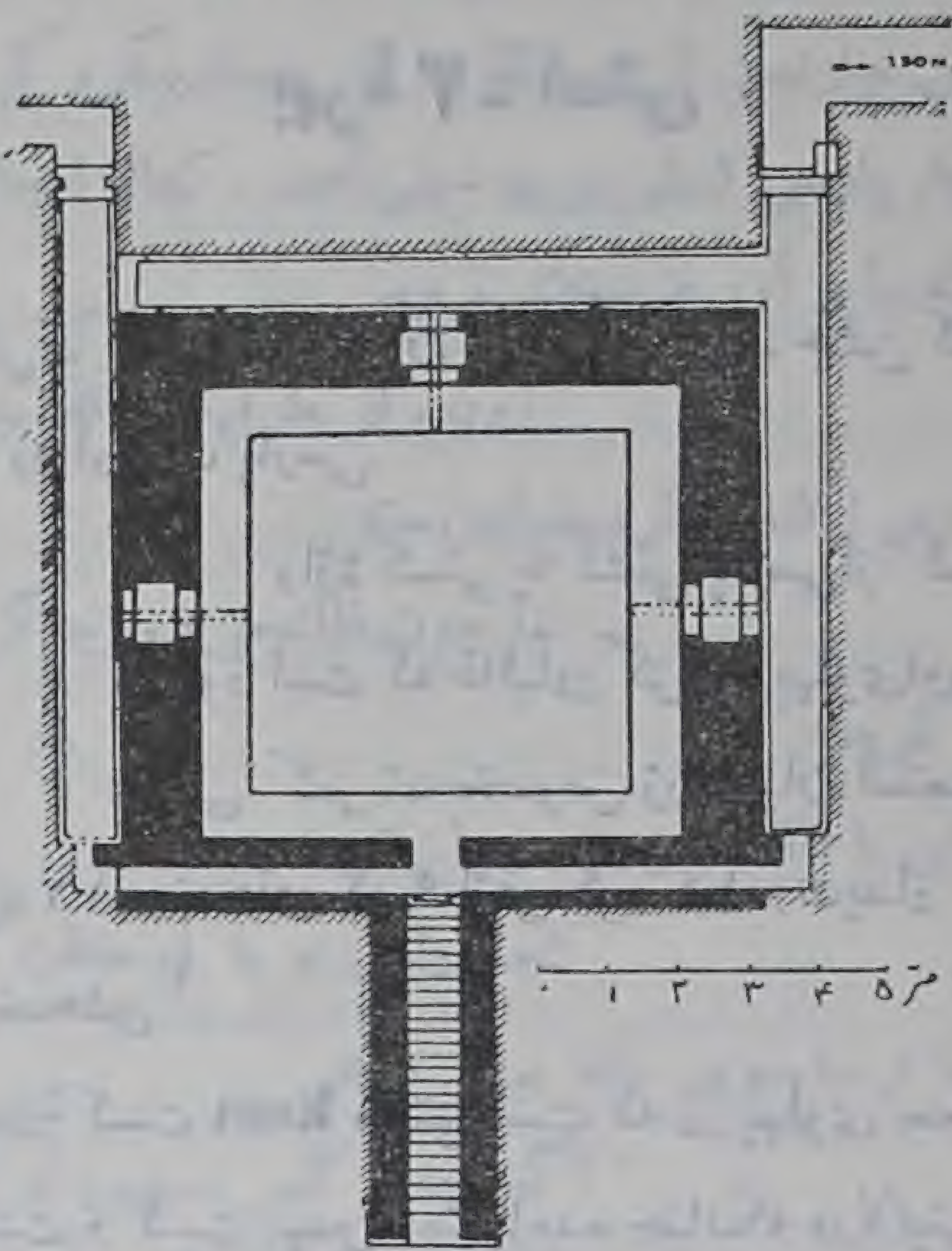
آتشکدهٔ شاپور – مسعودی گوید: «وفی‌مدینةسابورمن‌ارض فارس‌بیت‌للنارمعظم عندهم، اتخذه دارابن‌دارا.» [4] و مراد ظاهراً همان‌آتشکده‌ایست که دربیشاپورباقی‌مانده.

۱– گیرشمن. ایران. ترجمهٔ م. معین ص ۱۲٦.

۲– پیام نو ٤ : ۲–۳ ص ۱۹۲.

۳– رك. ص ۲۹۲ و ۳۱٦ (تصویراین آتشگاه در «آثارایران» چاپ موزهٔ ایران ج ۳، بخش ۱ ص ٤٤ (ترجمهٔ فرانسه) نقل شده. ٤– مروج الذهب جزء ۲ ص ۱٤۹.

گیرشمن دربارهٔ معابد عهد ساسانی نویسد[۱]: «دربنای معابد تغییراتی صورت گرفت[۲].



نقشهٔ آتشکدهٔ بیشاپور ۳

تالار مرکزی آتشکده،مربع ومحصور بچهاردالان بوده است . بزرگترین آنها ازلحاظ ابعاد (ارتفاع دیوارها : ١٤ متر) آتشکده‌ایست که ما در بیشاپور کشف کرده‌ایم.»



آتشکدهٔ بیشاپور ۴

۱ـ گیرشمن. ایران. ترجمهٔ م . معین . ص۳۲۷. ۲ـ درعهد ساسانی .
۳ـ نقل از کتاب گیرشمن. ایران. ترجمهٔ م. معین ص۳۲۸. ٤ـ ایضاً ص ٤١٨.

بهرهٔ ۳۵ - کستی

کستی یا کشتی - کستی مزدیسنان - منشأ کستی - جشن کستی بستن - نوزوت - آداب کستی - کستی در ادبیات پارسی.

کستی و کشتی

واژهٔ کستی یا کشتی پارسی‌از کستیك **kostîk** پهلوی مأخوذ است که غالباً در گزارش پهلوی اوستا ودر کتابهای پهلوی بمعنی کمر بندمخصوص زرتشتیان استعمال شده ازآن‌جمله در تفسیر بند ۱۲ ازفر گرد ۱۶ وبندهای ۱-۹ ازفر گرد ۱۸ وندیداد ودر فصل ۲۴ بند ۲۲ وفصل ۳۰ بند ۳۰ از بندهشن [۱].

این واژه از مادهٔ کست **kost** مشتق است که در پهلوی بمعنی پهلو ، سوی و کنار است ودرپارسی نیز کشت و کست بهمین معنی‌آمده چنانکه درلاتینی **costa** ودرانگلیسی **coast** و در آلمانی **Küste** و در فرانسوی **côte** ازهمین ماده است . واژه های کشتی (و کشتی گیر) وبر گستوان [۲] نیزازهمین ریشه است. در کتب پهلوی غالباً این کلمه بکار رفته چنانکه گفته‌اند : کست خوراسان (طرف مشرق) ، کست خورواران (طرف مغرب) ، کست اپاختر [۳] (طرف شمال) و کست نیمروچ (طرف جنوب) [۴] .

۱- ونیز بندهای ۸ و ۱۰ ازفصل ۲۸ بندهشن ، وبندهای ۳۶و۴۴ و ۵۷ و ۵۸ از فصل۲ بهمن یشت وغیره .

۲- پوشش اسپ ، برای حفاظت وزینت .

۳- اپاختر (باختر) علاوه براینکه بشهر (بلخ) اطلاق گردیده بمعنی شمال و مغرب هردو آمده است (اطلاق ثانی متأخراست) چنانکه‌خاور بمعنی مشرق ومغرب هردواستعمال شده .

۴- مقتبس از یادداشتهای آقای پورداود .

از واژهٔ کستی و کشتی درپازند مطلق رشته وبندی که بمیان بندند، اراده گردیده، بنابراین کشتی گرفتن عبارتست از مصارعهٔ دو تن بایکدیگرو گرفتن کمربند هم برای غلبه برطرف . دراشعار پارسی کستی بهردو معنی آمده . کمال اسماعیل گوید :

گردون که دایم آرد هرسختیی برویم
آورده از طرفها در کار بنده سستی .
فریاد من رس اکنون کزدستهای بسته
با چون فلك حریفی باید گرفت کستی .

وناصرخسرو گوید :

بکستی با فلك بیرون چرا رفتی ؟
کجا داری تو با او طاقت کستی ؟
تو با ترسا سوی دانا بیك نرخی
اگر چه تو کمر بستی و او کستی .

در بیت اول همان مبارزه و کشتی را اراده کرده و در دوم کمربند و زنار ترسایان را .

در فرهنگهای پارسی آمده : « کشتی، و آن چنانست که دو کس برهم چسبند و یکدیگررا برزمین زنند واصل این لغت کستی است[۱] چه از کستن مشتق است که بمعنی کوفتن باشد وچون درفارسی سین بی نقطه وشین نقطه داربهم تبدیل مییابند بنابراین کشتی خوانند، وبمعنی زنارهم آمده است وآن ریسمانی باشد که ترسایان وهندوان بر کمربندند و گاهی بر گردن افکنند[۲]، وریسمانی را نیز گویند که کشتی گیران خراسان بر کمربندند و در عرف ایشان **زنار** خوانند . » ـ بدیهی است که این نوع اشتقاق بیرون از موازین فن علم اشتقاق لغت میباشد وصحیح همانست که در فوق گفته شد.

کستی را (بند دین) نیز گویند، چه چنانکه درذیل بیاید هرفرد زرتشتی مکلف است

---

۱ ـ این قول صحیح است .

۲ ـ در اشعار نیز که امثلهٔ آنها درآخر همین عنوان ثبت خواهد شد استعمال شده .

آنرا برمیان بندد . تازیان کستیك پهلوی را معرب کرده کستیج گفتند . در تاج‌العروس آمده : « الکستیج بالضم خیط غلیظ یشده الذمی فوق ثیابه دون‌الزنار . » یعنی کستیج (بضم اول) رشته‌ایست ستبر که ذمی (کافری که در ذمهٔ اسلام است) در بالای جامه‌های خود ، زیر زناربندد[1]. مسعودی در کتاب التنبیه والاشراف نویسد[2] : « و شدهم‌الکساتیج فی‌اوساطهم کشد النصاری الزنانیر . » یعنی: وبستن ایشان (زردشتیان) کستیج‌ها را در کمرهایشان مانند زناربستن نصاری (مسیحیان) است .

در منتهی الارب آمده : « کستیج بالضم و کسر الفوقیة ، کستی، وآن ریسمانی باشد کنده که آنرا ذمیان بر لباس بندند ، سوای زنار، معروف‌است . »

در اوستا ، برای کستی بمعنی مطلق (اعم از بند دین و کمربند) ائیویـانگهنه ‌‌ aiwyawnghana استعمال‌شده که مرکبست از دوجزء : ائیوی بمعنی‌بر، در، بالا (که غالباً این جزء درفارسی « اف » شده مثلا درکلمات : افسر ، افسار،افروختن وافکندن)ـ دوم‌یائنگهنه yawnghana ازریشهٔ یاه yâb که مصدراست بمعنی کمربستن، ونیز اسم مجرد بمعنی کمربند آمده است . همیان که در پارسی بمعنی کمربندآمده ازهمین ریشه است[3] . ائیویانگهنه بمعنی مطلق کمربند در اوستا چند بار آمده مثلا: دررام یشت بند۵۷ویو(اندروای) ایزد هوا ، درجزوخود وتاج وطوق‌و گردونه

۱ــ چنانکه از کتب مختلف برمیآید زنار درمورد زردشتیان بهمان کستی اطلاق میشده، نه اینکه‌دوچیزمختلف بوده است . مؤلف‌فوق ظاهراً زناررا بمعنی صدره گرفته که شرح آن درهمین عنوان بیاید .

۲ــ چاپ پاریس ص ۱۰۱ .

۳ــ درمنتهی الارب‌فی لغات‌العرب آمده: «همیان بالکسر،ازاربند و کمربندو کیسه‌ای که‌درآن هزینه دارند وبرمیان بندند ـ همایین‌جمع ـ ویقال‌له همیان یعنی اوبزرك‌سرین است.» درچند سطرپس‌ازاین‌عبارت آمده : «همیان بالکسر،ازاربند و کیسه‌ای که درآن درهم نهند . پارسی است .» ـ امیان وهامیان نیزدرپارسی‌آمده (همزه وها بیکدیگر تبدیل میشوند چنانکه انبازوهمباز، انجمن و هنجمن) سعدی گوید :

هامیان ازسیم وزرپرداختن به که سنك منجنیق انداختن (پ. د.)

واسلحه وجامه و کفش زرین دارای کمربند (ائیویانگهنه) زرین نیزمیباشد[1]. و نیز بمعنی کمربند مخصوص‌دین بارها استعمال شده مثلا : دریسنای ۹ بند۲۶ راجع بهوم آمده‌است: «مزدا بتو(خطاب به‌هوم) کمربند (کستی) ستاره نشان مینوی دین‌مزدیسنا ارزانی داشت، و تواین چنین کمر بمیان بسته ، در بالای کوه بلند جاودان پناه و نگهدار کلام ایزدی هستی . » - درهرمزدیشت بندهای ۱۷-۱۸ چنین آمده : « کسیکه (نامهای اهورمزدا را) بهنگام خوابیدن وبرخاستن و کشتی بستن و کشتی گشودن وازجایی بجایی شتافتن و از ناحیه و کشوربیرون رفتن بسراید ، بچنین کس ضربت کارد و تبرزین و تیرودشنه و گرز وسنك فلاخن دشمن دغا کار گرنشود . » [2]

کستی مزدیسنان

کستی از ۷۲ نخ از پشم سفید گوسفند تهیه میگردد و آن باید بدست زن موبدی بافته شود . هفتاد و دو نخ بشش رشته قسمت شده ، هررشته دارای ۱۲ نخ است . عدد هفتاد و دواشاره‌است بهفتاد ودوفصل یسنا که مهمترین قسمت‌اوستاست. دوازده اشاره است بدوازده ماه سال ، وشش اشاره است بشش گهنبار که اعیاد دینی سال باشند .

کستی را باید سه‌بار بدور کمربندند واین نیزبعدد سه اصل‌مزدیسنا : منش نیك، گوش نیك و کنش نیك میباشد[3].دردورهٔ دوم‌دو گره درپیش ودردورهٔ سوم که‌آخرین‌دوره است دو گره درپشت میزنند . برای این چهار گره هم درباب دهم صد درنثرمعانیی ذکر شده و هر گرهی اشاره بچیزیست از این‌قرار : در گره اول گواهی میدهند بهستی خدای یگانه ، در گره دوم گواهی میدهند که دین مزدیسنا برحق و فرستادهٔ اهورمزداست. در گره سوم گواهی میدهند به‌پیغمبری زرتشت سپنتمان . در گره چهارم گواهی میدهند

۱- یشتها ج ۲ ص ۱۵۶ .

۲- یشتها ج ۱ ص ۵۷ .

۳- Cf. The Religious Ceremonies and Customs of the Parsees, by J. J. Modi . p. 185.

باصول مزدیسنا که منش نیک، گوش نیک و کنش نیک باشد[۱].

هر زرتشتی پس از سن هفت سالگی از بستن کشتی ـ که بند بندگی خداوند است ـ بدور کمر ناگزیر میباشد[۲].

در بند ۱۱ از فصل نخستین کتاب سوم (نیر نگستان) آمده: «کستی ممکن است از پشم گوسفند و موی بز یا شتر بافته شود.» ـ در بند ۱۲ همین فصل آمده است: «**سوشانس**[۳] نیز جایز دانسته که کستی از پنبه باشد.» ـ ودربند ۱۳ آن آمده: «درخصوص کستی از کژ (کج = معرب آن قز = ابریشم خام) آراء مختلف است.» ـ درفصل چهارم کتاب شایست نشایست، بند ۱ آمده: «کستی از پروند (پرند = ابریشم) نشاید، بلکه باید ازپشم یا ازموی بزوشتریا ازموی یکی ازچارپایان نیک دیگر باشد.»

از اوستا مستفاد است که هرزرتشتی درسن پانزده سالگی به بستن کستی مکلفست. دربندهای ۱۳ـ۱۴ تشتریشت، فرشتهٔ باران تشتر، بهیأت جوانی پانزده ساله، بسنی که مرد نخستین بار کشتی بمیان بندد، وبسنی که مرد نخستین بارنیرو گیرد، وبسنی که مرد نخستین باربحد بلوغ رسد، جلوه گر است[۴]. دربند ٥٤ ازفر گرد ۱۸ وندیداد آمده: «دیو دروج (دروغ) بسروش گفت، ازیاران من هستند آن مرد وزنی که پس از سن پانزده سالگی بی کشتی و بی صدره باشند.»[۵]. در شایست نشایست، بعد از سن پانزده سالگی بی‌صدره و کستی‌بودن گناه وهر گامی‌بدون آنها برداشتن گناهی‌سنگین‌تر بشمار رفته‌است، و همچنین درکلیهٔ کتابهای روایات وصددرنثر، وددرصد در بندهشن، درسن پانزده صدره

۱ ـ رك. دینکرت، کتاب ۸ فصل ۱۶، بند ۸ و فصل ۳۷ بندهای ۲۵ ـ ۲۶ (چاپ سنجانا).

۲ـ و نیز پوشیدن صدره (که در پهلوی Shapik آمده) ـ که جامهٔ مخصوص بهدینانست ـ واجب شمرده شده.

۳ـ یکی ازمفسران اوستا درعهد ساسانیان.

٤ـ یشتها ج ۱ ص ۳٤٥ـ۳٤۷.

٥ـ وندیداد فرگرد ۱۸ بندهای ٥۸ـ٥۹.

و کستی داشتن واجب شمرده شده است [۱].

کستی بمیان بستن از مراسم کهن اقوام آریایی است.

منشأ کستی درسنت مزدیسنا نیز این رسم بعهد پیش‌از زرتشت نسبت داده شده، چنانکه دردادستان دینیك، فصل ۳۹ بندهای ۱۹، ۲۲، ۲۳ و درصد در نثر باب دهم آمده که جمشید رسم کستی بستن نهاد.

بنظر میآید که درعهد آریایی (هند وایرانی) در سن پانزده سالگی، رسم بوده که کمر بمیان بندند تا نشانهٔ آغاز فرخندهٔ عهد شباب باشد [۲]، زیرا که این سن آغاز جوانی شمرده میشده، ودراوستا هم غالباً ازاین سن یاد شده وبهترین وفرخنده ترین اوقات عمر آدمی بشمار رفته است [۳]. علاوه برایرانیان، در میان قوم دیگر آریایی یعنی هندوان نیز رسم کستی بستن رواج داشته، و هنوز هم رشته‌ای بنام یجنوپویته **yajnôpavîta** شبیه بکستی زرتشتیان دربر میکنند [۴]. طبقهٔ برهمنان (پیشوایان دینی) در سن هشت سالگی وطبقهٔ‌خشتریه **xshatrya** (رزمیان)دریازده‌سالگی وطبقهٔ‌وئیسیه **vaissiya** (پیشوایان) دردوازده سالگی باید این رشته را دربرداشته‌باشند، پس‌ازبستن‌این کمربند استادبشاگرد وداوآداب تطهیرمیآموزد وازتأثیراین بند، تصورمیکنند که کالبد جوان ازنفوذ اهریمنان محفوظ میماند [۵].

---

۱ ــ رك. روایات داراب هرمزدیار ج ۱ ص ۲۲ ببعد؛ صد در نثر باب ۱۰؛ صد در بندهشن بابهای ۸۵و۸۹.

۲ــ Avesta Reader, Text; Notes, Glossary and Index by Hans Reichelt. Strassburg. 1911. p. 99.

۳ــ یشتها ج ۲ ص ۱٦۸.

٤ــ Haug's Essays, Seco. edit. by West, London, 1978. p. 286.

٥ــ Die Alterpersische Religion und das Judentum von Scheftelowitz, Giessen. 1920. S. 78 (پ. د.)

جشن کستی بستن

جشن بمیان بستن کستی ایرانیان، مانند جشن اوپانینه Upanayna هند است و هردو قوم آریایی از روزگار کهن تا کنون در این رسم باهم شرکت دارند، جزاینکه در میان زرتشتیان پسر ودخترهردو باید این بند را بمیان داشته باشند، ولی درمیان هندوان فقط پسران دارای چنین رشته‌ای هستند. و دیگر اینکه زرتشتیان تا کنون آیین کهن را محفوظ داشته هم صدره میپوشند وهم کشتی می‌بندند، اما در میان هندوان رسم صدره ازبین رفته،فقط رشته‌ای که بدورسینه بسته میشود وبشانهٔ راست حمایل میگرددباقی مانده‌است[۱]. چندیست که درمیان زرتشتیان عادت براین جاری شده که مراسم این جشن را درحدود سن هفت سالگی کودك بجای میآورند وبرخی درمیان شش ویازده سالگی. برای دختران معمولا ازشش تا نه، و درصورت پیدایش مانعی از قبیل ناخوشی و غیره که کودك نتواند چند دعای مختصر را که برای اجرای مراسم جشن لازم است فرا گیرد این جشن تا پانزده سالگی بتأخیرمیافتد. چنانکه گفته شد درخود اوستا و کتابهای پهلوی وپازند و روایات پارسی، برای کشتی بندی سن پانزده سالگی قید شده جزدریکی ازقطعات متأخراوستایی بنام‌وچر کرت دینیك (احکام دینی) که سن هفت تعیین شده است[۲].

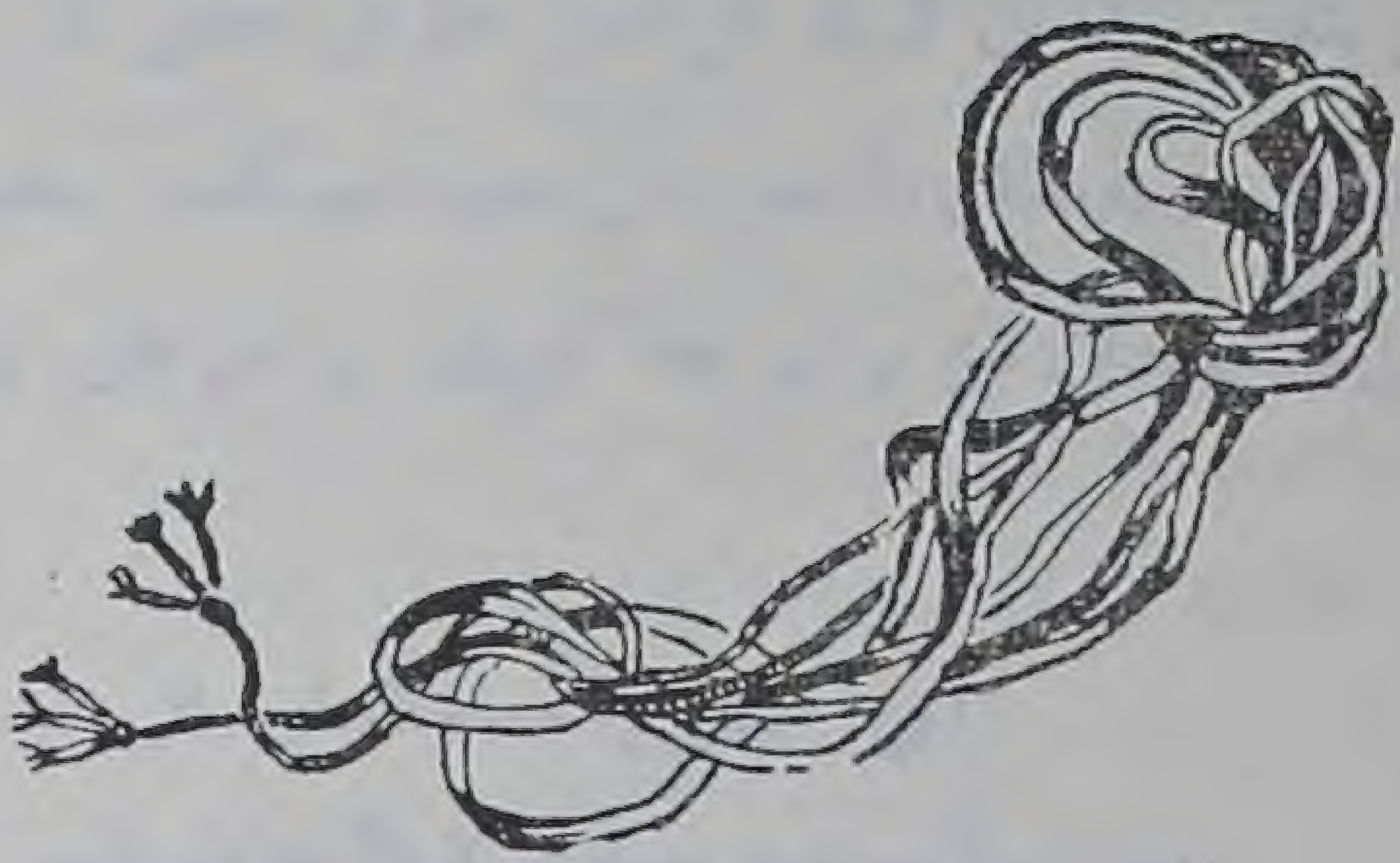
جشن کشتی بندی یا کشتی بستن یا کشتی دادن یکی ازبزرگترین پیش‌آمدهای عمریك زرتشتی بشمارمیرود، زیرا ازاین روز ببعد وی وارد جمع بهدینان میشود. بنا بمندرجات صددرنثروصد دربندهشن ودیگر کتب روایات، درهرجای دنیا که کردارنیك ازبهدینی سرزند همهٔ کسانی که کستی بسته‌اند ازآن ثواب بهره مند میگردند[۳].

۱– The Religion of Zarathushtra, by Irach Jehangir Sorabji Taraporewala. Madras, 1926. pp. 20, 110–115.

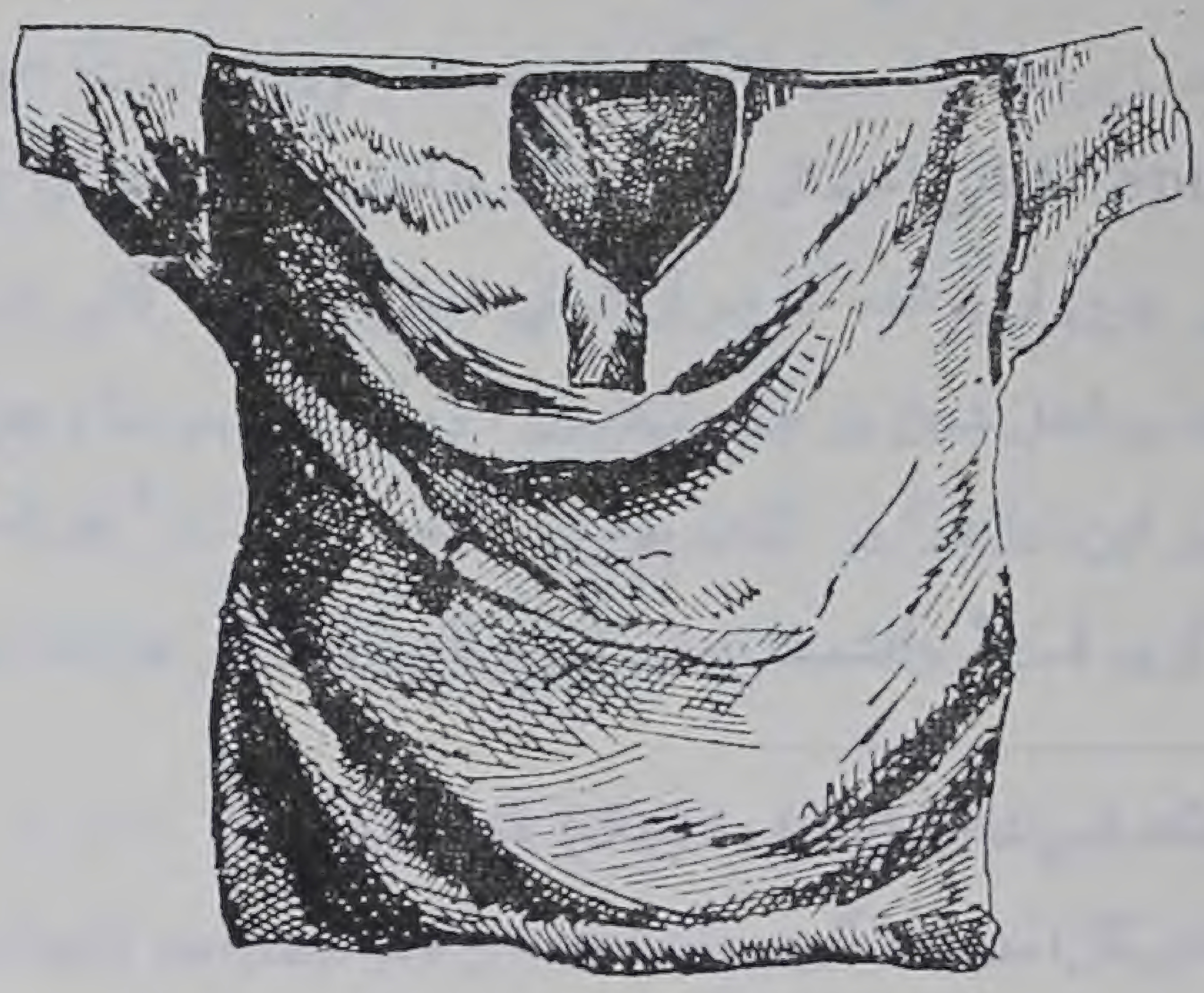
۲– رك. خرده اوستا ص ٦٧.

۳– صد درنثرباب ۲۰؛ صد دربندهشن باب ۸۵.

۱



۲



۱ - کستی　　۲- صدره　　(اوستای اشپیگل ج ۲)



نظربدین اعتقاد کستی رشته‌ایست که همهٔ پیروان آیین مزدیسنا را بهم میپیوندد ، وهمگان را درعبادت واطاعت خدا همکار وانباز میسازد .

درروز کستی بندی ، کسان کودك بفراخور خویش جشن بزرگی فراهم میسازند وهمهٔ خویشان وبستگان و دوستان را بمیهمانی دعوت میکنند . بخود کودك هم ارمغانها می بخشند و چند تن از موبدان نیز برای بجا آوردن مراسم مقرر در مجلس حضور بهم میرسانند .

این جشن را معمولا پارسیان هند (نوجوت) نامند ،

نوزوت دراین‌واژه مانند بسیاری ازواژه‌های پارسی که درزبان گجراتی تغییرشکل میدهد ، زاء بجیم تبدیل شده[1]، بنابراین اصل آن نوزوت باید باشد، زیراتلفظ زاء درزبان گجراتی‌نیست، خودواژهٔ زوت؛ جوت‌تلفظ میشود. اشپیگل Spiegel آلمانی احتمال داده که آن دراصل نوزات (نوزاد) بوده[2]، درصورت صحت این حدس چنین اراده شده که پس‌از کستی بستن بچه زندگانی نوی ازسرمیگیرد وباین میماند که درداخل شدن در جمع بهدینان ، دیگر باره بعرصهٔ وجود پا میگذارد . وست West نیز این واژه را در کتاب پهلوی شایست نشایست[3] **نویداری** خوانده و نوزاد[4] ترجمه کرده است[5]. دانشمند پارسی ایرج تارپوروالا نیز نوزوت و نوزاد را یکی

۱ــ چنانکه اسم خاص (زال) را (جال) تلفظ کنند .

۲ــ نیزاشپیگل‌احتمال دیگری داده‌که این‌کلمه ازzaota (کلمهٔ اوستایی)مشتق باشد : رك .

Die Heiligen Schriften der Parsen . Band II. Leipzig , 1859, S . XXIII.

۳ــ فصل ۱۳ ، بند ۲ .

٤ــ Renewed birth .

٥ــ Sacred Books of the East . vol.XVIII, p 354.

دانسته است[۱]. گروهی ازخاورشناسان وپارسیان، نوزوت را ازدوواژهٔ اوستایی گرفته‌اند: نخست ازنوه nava که بمعنی نووتازه است، دوم اززئوتر Zaotar (نانی که به پیشوایان داده شده ودرپهلوی زوت zot گردیده وهمچنین امروز یکی‌ازدوموبد که باهم مراسم‌دینی بجای میآورند، زوت ودیگری راسپی Raspi نامیده میشود)[۲].

آداب کستی

در شبانروزباید درموارد ذیل کشتی نو کنند، یعنی‌رشته را ازمیان گشوده وخدای را یاد وا هریمن را نفرین کرده، و نیرنك کستی[۳] خوانده دوباره‌آنرا بمیان بندند:

نخست بلافاصله پس‌از برخاستن از خواب، دوم پس‌از قضای حاجت، سوم پیش ازنماز گزاردن، چهارم هنگام گرمابه رفتن وتن شستن، پنجم پیش ازخوراك[۴].

هنگام کشتی نو کردن، اگربامداد باشد، روی بمشرق کنند، درپسین (بعدازظهر) روبمغرب نمایند و درشب روبچراغ یا بماه کنند. پیش‌ازبستن کستی، درروزجشن کستی بندی، کودك‌را غسل‌داده آداب‌استحمام مقدس‌بجای میآورند، سپس‌بنابدرخواست موبدباید کودك‌کلمهٔ‌دین(کلمهٔ شهادت)[۵]را بزبان راند، آنگاه موبدی، که‌اجرای‌مراسم‌رابعهده گرفته یتااهو[۶] گویان بوی صدره میپوشاندوموبدان دیگرهم درسرودیتااهوبا اوهم‌آوازمیشوند. آنگاه‌موبد پشت سربچه ایستاده هردوروی بسوی خاور کنند، اگربامداد باشد، واگر

۱ـ The Religion of Zarathustra, by Irach Jehangir Sorabji Tareporewala, p. 112.

۲ـ رك. زند اوستا. دارمستترج ۱ ص LV ـ مراسم سدره پوشی (نوزوت) درمجلهٔ پشوتن چاپ تهران سال اول شمارهٔ ۹ درج شده است.

۳ـ دعایی که بهنگام کستی بستن خوانند. رك. خرده اوستا (نیرنك کستی) ص ۵۸ـ۷۴.

۴ـ رك. Z. A. vol. I. p. LII - LIV.

۵ـ رك. خرده اوستا ص ۱۸۵.

۶ـ نمازمشهورزرتشتیان. رك. خرده اوستا ص ۴۲ ببعد.

غروب باشد روی بباختر نمایند. موبدسر آغاز **هرمزدیشت** را میخواند وسپس بسرودن نیرنگ کستی بستن میپردازد و در حالی که ادعیهٔ مختصری را میسراید ، کشتی را در روی صدره با آداب مخصوص سه بار بدور کمر طفل میگرداند . کودك نیز در وقت سرودن نیرنك کستی بستن با موبد همآوازمیگردد . پس از آنکه کودك صدره و کشتی‌را دارا شد ، آخرین ومهمترین کلمهٔ دین را که ازیسنای ۱۲ مأخوذ است و در اعتراف دین زرتشتی‌است میخواند . درپایان موبد «تندرستی»را که دعای درود‌است میخواند ومراسم را بپایان میرساند[۱] .

این جشن شبیه است به **confirmation** عیسویان که جوان عیسوی در سن پانزده سالگی درکلیسا برابر کشیش اعتراف بدین مسیح کند و از دست وی افخارستیه **eukharistia** گرفته مینوشد ، وآن عبارتست‌ازنان وشراب که بمنزلهٔ خون و گوشت وروان عیسی پنداشته میشود. این‌نان وشراب یادآور درون «درئونه **draona** اوستا)نان وفشردهٔ هوم (**haoma** اوستا) زرتشتیان میباشد[۲] .

درادبیات ـ ابونواس در وصف بهروز مجوسی گوید :

تراه مزنرافی الوسط یرنو   فیجرح من‌یلاخظ من انیس[۳]

ودر ادبیات فارسی بارهااز کستی و کشتی بمعنی مطلق کمربند ویژهٔ زرتشتیان یاد شده است .

۱ـ راجع بادعیه‌ای که درجشن کستی بندی خوانده میشود و مراسم‌آن ، رك .
The Naojote Ceremony of the Parsees , by. J. J. Modi, 2. edit Bombay , 1914 ; The Religious Ceremonies and Customs of the Parsees , Bombay , 1922 , p . 193–194 ; Sacred Books of the East . vol . XVIII , by West , p . 383 - 388 .

۲ـ رك . یشتها ج ۱ ص ٤۱۹ ؛ خرده اوستا (نیرنك کستی بستن) ص ۵۸-٧٤ .

۳ ـ مینوی . یکی از فارسیات ابونواس . مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات تهران ۱ : ص ٦٦ .

دقیقی در شاهنامه گوید :

سر نامداران ایران سپاه

گرانمایه، فرزند لهر اسب شاه

که **گشتاسب** خوانند ایرانیان

ببستش[۱] یکی **کشتی** او برمیان .

گشتاسب مردم را دعوت کند :

ببرز و فرشاه ایرانیان ببندید **کشتی** همه برمیان.

پس :

همه سوی شاه زمین آمدند ببستند **کشتی**، بدین آمدند.

پس‌ازآنکه ارجاسب دیویسنا پادشاه توران‌از گرویدن گشتاسب بمزدیسنا وایمان آوردن وی بزرتشت آگاه گشت، بدو نوشت:

مرآن بندها از کمرباز کن بشادی می‌روشن آغاز کن .

که مراد همان کستی است . اسفندیارنیزبفرمان‌پدرآیین زرتشت را دراقطارجهان انتشار داد، پیروان‌آیین نوبه کی گشتاست نبشتند :

ببستیم **کشتی** و گشتیم ساز

کنونت نشاید زما خواست باز.

فرخی گوید :

کستی هرقل بتیغ هندی بگسل

بر سرقیصرصلیب‌ها همه بشکن .

خاقانی راست :

ریسمان سبحه بگسستند و **کستی** بافتند

گوهرقندیل بشکستند و ساغر ساختند .

۱ــ ضمیر شین افادهٔ فاعلیت میکند نه مفعولیت .

زراتشت بهرام پژدو در(زراتشت نامه) اندرترجمهٔ احوال خود گوید :

ببستند میانرا **بکستی** و بند[۱]
بدانسته لختی ز **وستا وزند.**

همودر(ارداویرافنامه) گوید :

بشد برتخت زر ، اردای ویراف
پنامی[۲] بررخ و **کستیش** برناف .

۱ــ مراد بند دین است .

۲ــ روبندی که درموقع عبادت ، زرتشتیان بکار برند .

بهرهٔ ٤- باژ و زمزم

واژهٔ باژ که باج ، باز، واج ، واچ وواژهم گفته میشود[1]

باژ ازریشهٔ اوستائی وچ vac ، که در سانسکریت

وآچ **vâc** ودرپهلوی واج **vâj** یا واجك **vâjak**

آمده است . همین ریشه درلاتینی وکس **vox** ودرفرانسوی وانگلیسی **voix** ، **voice** شده. باژ بمعنی کلمه وسخن و گفتارمیباشد . ازهمین ریشه‌است‌کلمات : آواز[2]،آوازه،آوا[3] ، گواژ ، گواژه [4] وواژه که امروزه بمعنی لغت وکلمه استعمال میشود .

در فرهنگهای پارسی [1] آمده : باژ خاموشی باشد که مغان در وقت شستن بدن وچیزی خوردن بعداز زمزمه[5] آغاز کنند .

باید دانست که کلیهٔ دعاهای مختصر را که زرتشتیان آهسته بزبان میرانند باژ گویند[6] .

۱- برهان ، انجمن ، جهانگیری ، غیاث .

۲- مغنی دف وچنك را سازده ـ بیاران خوش نغمه‌آواز ده «حافظ» .

۳- ای بلبل خوش‌آوا آواده ـ ای‌ساقی آن‌قدح ، با ماده. «رودکی» .

٤- بضم اول بمعنی نکوهش وسرزنش :

گواژه همی زد چنین برفسوس همیخواندمهراج‌را ، نوعروس. «اسدی» .

٥- بدیهی است که اشتباه است ، چنانکه ذیلا بیاید زمزمه همان باژاست .

٦- مثلا (سروش باژ) که دعای مخصوص سروش (ازبزرگترین ایزدان مزدیسنا) است وضمن خرده اوستا آمده است .

چنانکه فردوسی گوید :

پرستندهٔ آذر زردهشت همیرفت با باژوبرسم بمشت.

ونظامی گوید :

چو آمد وقت خوان ، دارای عالم

ز موبد خواست رسم باژ و برسم .

نباید باژ بمعنی مزبور را با باژبمعنی باج و خراج اشتباه کرد[۱]. باج بمعنی اخیر درسنك نبشتهٔ بهستان باجی bâji (درکلمهٔ bâjim ‎𐎲𐎠𐎪𐎡𐎶‎)[۲] آمده .

فردوسی گوید :

پذیریم با باژ ساو گران نجوییم دیهیم گند آوران .

وبدین معنی «باز»هم آمده .

دقیقی گوید :

ببستیم کستی و گشتیم ساز کنونت نشاید ز ما خواست باز.

زمزم در فرهنگهای پارسی زم را بمعنی آهسته گرفته و**زمزم** را لغة بمعنی آهسته آهسته[۳] واصطلاحاً « کلماتی که مغان در محل ستایش باری‌تعالی و پرستش آتش و هنگام بدن شستن

۱ـ رك . برهان ، انجمن ، جهانگیری .

۲ـ اصل کلمهٔ bâj ، درسانسکریت bhâga آمده . مشتق از bhaj درسانسکریت بمعنی شرکت کردن و baj درپارسی باستان .

۳ـ زم دراوستا وپهلوی بمعنی زمستان آمده ودرلغت فرس اسدی (باهتمام اقبال ص ۳۴۳) بمعنی گوشت درون وبیرون دهان نیز یاد شده . بکتب خاور شناسان راجع بواژه‌های اوستایی وپهلوی‌وا کدی وسومری وآرامی‌رجوع شد، زم‌رابمعنی‌مذکورفوق نیافتیم. دراین بیت منسوب بشاعرعرب جاهلی که مسعودی درالتنبیه والاشراف (ص۹۵) نقل کرده :

زمزمت الفرس علی زمزم و ذاك فی سالفها الاقدم .

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد

چیزی خوردن برزبان رانند » دانسته‌اند، و نیز زمزم را نام کتابی نوشته‌اند از مصنفات زردشت [۱] !

از همین ریشه است زمزمه که عبارتست ازخوانندگی وترنمی که بآهستگی کنند :

سعدی :

مطرب مجلس بساز **زمزمهٔ** عود

خادم محفل بسوز مجمرهٔ عود .

نظیری :

درس ادیب اگربود زمزمهٔ محبتی

جمعه بمکتب آورد طفل گریزپای را .

بقیهٔ حاشیه از صفحهٔ قبل

پیداست که گوینده فقه اللغهٔ عامیانه بکاربرده وزمزم یا زمزمهٔ (باژ) زرتشتیان را با زمزم (نام چاه معروف مکه) خلط کرده است .

با استاد بنونیست نیزمذاکره شده،ایشان‌هم‌ریشه کلمهٔ مورد بحث‌را مجهول‌میدانند. ویکاندر S. Wikander در Feuerpriester in Kleinasien und Iran S.31 اظهار کند که‌لغت عربی «زمزمه» که برای آهسته برزبان‌راندن‌ونیایش مخصوص‌ایرانیان قدیم بکاررفته ، ربطی به زرتشت ندارد . این مسأله عموماً پذیرفته شده است ، رك :

J. Bidez et F. Cumont › Les Mages Hellénizés (Paris , 1938) vol . 1 . 90 ; vol . 2 . 112 .

ولی ویکاندرجای دیگر(ص ۳۵) مینویسد که نیایش مزبور (زمزمه) ازآیینی بیگانه [آیین وایو **Vâyu** (باد) واناهیتا (ناهید)] وارد آیین زرتشتی گردیده ، و این مطلب عجیب است . رك .

R. N. Frye ' s review of S . Wikander' s Feuerpriester ... in Harvard Journal of Asiatic Studies , vol . II . No . 1 and 2 . p . 231.

بقیهٔ حاشیه در صفحهٔ بعد

---

۱ ـ هدایت درانجمن‌آرا گوید که معنی مورد تأملست چه مصراع : (بزمزم همی گفت ولب را ببست) که مورد استشهاد آورده‌اند ، بهمان معنی آهسته دعا خواندنست .

در بیشتر کتب متقدمان که راجع بایران باستان وزرتشتیان بحث کرده‌اند ذکر زمزم وزمزمه آمده، وآن همان باژاست که لب فروبسته آوا خوانند.

فردوسی راست:

فرودآمد از اسب وبرسم بدست به **زمزم** همیگفت، لب را ببست.

در کتاب التاج منسوب بجاحظ آمده [۱]: «ولشیء ماکانت ملوك آل ساسان - اذاقدمت موائدهم - زمزمواعلیها، فلم ینطق ناطق بحرف حتی ترفع. فان اضطروا الی کلام، کان مکانه اشارة وایماء یدل علی الغرض الذی ارادوا والمعنی الذی قصدوا.» [۲] یعنی: بجهتی

بقیهٔ حاشیه از صفحهٔ قبل

چنانکه گفته شد طبق فقه اللغهٔ عامیانه «زمزم» نام چاه معروف حجازرا به زمزمه ارتباط داده‌اند. یاقوت درمعجم البلدان آورده: «زمزم... وهی البئر المبارکة المشهورة... وقیل سمیت بذلك لان سابور الملك لماحج البیت اشرف علیها و زمزم فیها والزمزمة کلام المجوس و قراءتهم علی صلاتهم وعلی طعامهم ... وفیها یقول القائل:

زمزمت الفرس علی زمزم و ذاك فی سالفها الاقدم.

وقال المسعودی: والفرس تعتقد انها من ولد ابراهیم الخلیل علیه السلام و قدکانت اسلافهم تقصد البیت الحرام وتطوف به تعظیما لجدها ابراهیم وتمسکا بهدیه وحفظاً لانسابها وکان آخر من حج منهم ساسان بن بابك، وکان ساسان اذا اتی البیت طاف به وزمزم علی هذه البئر. وفی ذلك یقول الشاعر فی القدیم من الزمان:

زمزمت الفرس علی زمزم وذاك من سالفها الاقدم.

وقد افتخر بعض شعراء الفرس بعد ظهور الاسلام:

و ما زلنا نحج البیت قدماً و نلقی بالاباطح آمنینا
وساسان بن بابك سارحتی اتی البیت العتیق باصدینا
وطاف به و زمزم عندبئر لاسمعیل تروی الشاربینا.»

رك. ص ۱۲۰-۱۲۲.

۱- کتاب التاج طبق احمد زکی پاشا. قاهره. سال ۱۳۳۲ ص ۱۸.

۲- احمد زکی پاشا درحاشیهٔ صفحهٔ ۱۸ کتاب التاج نوشته: «الزمزمة: تراطن العلوج علی اکلهم، وهم صموت، لایستعملون لساناً ولاشفة فی کلامهم، لکنه صوت تدیره فی خیاشیمها و حلوقها، فیفهم بعضها عن بعض. و قد زمزم العلج، اذا تکلف الکلام عندالاکل، وهو مطبق فمه. وقال الجوهری: الزمزمة کلام المجوس عنداکلهم. زاد

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد

پادشاهان ساسانی ـ هنگامی که طعام ایشان حاضر میشد ـ برآن زمزمه میکـردند ، و کسی بحرف سخن نمیگفت تا وقتی که‌خوان را برمی‌چیدند؛ و اگر ناچار بسخن گفتن میشد ، بجای‌آن باشاره ، غرض ومقصود خود را میفهماند .

مسعودی چنین مینویسد [۱] : « و هونبی المجوس الذی اتاهم بالکتاب المعروف بالزمزمة عند عوام الناس واسمه عندالمجوس بستاه » یعنی : او (زرتشت) پیامبر مجوس، کسیست که برای ایشان (زرتشتیان) کتابی را که درنزد عوام موسوم بزمزمه است و اسم آن درنزد مجوسان اوستاست ، آورده است .

بدیهی است که این قول اشتباهست ، چه هیچیك ازبیست ویك نسك اوستای عهد ساسانیان ، چنین نامی نداشته و امروز نیز هیچکدام ازقطعات اوستا وهیچیك ازدعاهای

بقیهٔ حاشیه از صفحهٔ قبل

ابن الاثیر[فی النهایة] : بصوت خفی (عن تاج العروس) . وذلك یرادف قول الفرنسیین Marmotter . قال فی مروج الذهب : «ذکروا ان کیومرث هواول من امر بالسکوت عندالطعام ، لتأخذ الطبیعة بقسطها ، فیصلح البدن بمایرداليه من‌الغذاء . و تسکن‌النفس عند ذلك ، فتدبرلکل عضومن الاعضاء تدبیراً یؤدی الی مافیه صلاح الجسم من‌اخذ‌صفو الطعام . فیکون الذی یرد الی الکبد وغیره من الاعضاء القابلة للغذاء ماینا‌سبها ومافیه صلاحها . وان الانسان متی شغل عن طعامه‌بضرب من‌الضروب ، انصرف قسط من‌التدبیر وجزء من التغذی الی‌حیث انصباب الهمة ووقوع الاشتراك ، فاضرذلك بالنفس‌الحیوانیة والقوی الانسانیة . و اذاکان ذلك دائماً ، أدی ذلك الی مفارقة النفس الناطقة الممیزة الفکریة لهذا الجسدالمرئی . وفی ذلك ترك للحکمة وخروج عن الصواب . » (مروج الذهب طبع باریس‌ج ۲ ص۱۰۸ــ۱۰۹) (=مروج‌الذهب چاپ مصرج ۱ ص ۱۸۷ م. م.) واقول ان عادة العرب والافرنج قد جرت علی خلاف ذلك . » مسعودی پس ازجملهٔ اخیر نویسد : و لهم فی هذا الباب سر لطیف من اسرارالسبب الذی بین النفس و الجسم لیس هذا موضعه (م . م .)

۱ـ مروج‌الذهب، مصحح‌محمد محیی‌الدین عبدالحمید ج ۱ ص ۱۹۴. چاپ باریس ج ۲ ص ۱۲۴ ؛ پورداود . خرده اوستا ص ۸۳ .

مزدیسنا بزبان پازند چنین نامی ندارد. همین اشتباه موجب شده است که فرهنگ نویسان ایرانی زمزم را نام کتابی ازمصنفات زرتشت بدانند. ابوریحان بیرونی، **زمزم** را چنین تفسیر کرده است:

«وسروش اول من امر بالزمزمة وهوالایماء بالغنة، لابکلام مفهوم، وذلك انهم اذا صلواوسبحوا الله وقدسوه، تناولوا الطعام فی وسط ذلك، فلا یمکنهم الکلام وسط الصلوة، فیهمهون ویشیرون و لایتکلمون، وهذا علی ما اخبرنی به آدرخورا المهندس.»[۱] یعنی سروش نخستین کسی بود که بزمزمه امر کرد وآن عبارتست از اشاره‌ای که لب بسته ادا شود، نه با گفتارمفهوم، واین امرازآنروست که چون ایشان (زرتشتیان) نماز گزارند و تسبیح خدا کنند و اورا ستایش نمایند، دراین میان طعام تناول کنند، ناگزیر ایشانرا میسرنگردد که درمیان نمازسخن گویند، پس همهمه کنند واشاره نمایند وسخن نرانند. این روایت را من از آذرخورای مهندس شنیده‌ام.

مؤلف غرراخبار ملوك الفرس آرد: «وزعم (زردشت) انما خرج من باطن الانسان من ای منفذکان، فهونجس، و لذلك سن الزمزمة عند الاکل تحرزاً من بوادر الریق الذی ینجس الطعام.» یعنی: زردشت بران بود که هرچه ازباطن انسان، ازهرمنفذ بیرون آید، نجس است، و ازین رو زمزمه را بهنگام خوردن ـ برای اجتناب از ترشح آب دهان که طعام را نجس میسازد ـ سنت نهاده است.

مؤلف بیان الادیان نویسد[۲]: «(مغان) بوقت طعام خوردن سخن نگویند **وزمزمه** بوقت طعام خوردن واجب دانند.» باید یادآوری کرد که زمزمه کردن پیش ازغذا معمول بوده نه دروسط طعام[۳]. چنانکه میدانیم اززمان بسیار قدیم ایرانیان را عادت براین بوده که دروقت غذا ساکت باشند وسخن نگویند. این رسم را تا چند سال پیش ازاین زرتشتیان رعایت میکردند. دعاهایی که بزبان پازند، یا بزبان پارسی در آغاز و انجام بسیاری از

۱ ـ آثارالباقیه ص ۲۱۹؛ خرده اوستا ص ۸٤.
۲ ـ چاپ تهران ص ١٦.
۳ ـ چنانکه ابوریحان ومؤلف بیان الادیان نوشته‌اند.

ازقطعات خرده اوستا[۱] آمده ، مانند بندهای اوستایی همان‌قطعات[۲] باآوازمعمولی خوانده میشود ، ولی ادعیهٔ کوچك پازند یا پارسی که درمیان بندهای اوستایی میآید، بایدآنها را باژ گرفت یا بعبارت دیگر زمزمه کرد[۳] .

ابونواس گوید :

و حرمة برسم التقدیس مما یزمزمه هرابذا سطنوس[۴] .

و نیز همو گوید :

من المتزمزمین لدی التغذی یعذب مهجتی بین النفوس[۵] .

وحمزهٔ اصفهانی در شرح قصیدهٔ سینیهٔ مزبور از ابونواس گوید : و « المتزمزمون اولوالزمزمة ، والزمزمة الکلام الذی یطبوه علیه الفم ویخرج من الغنة فی مجاری الانف ، وانما یفعلون ذلك وقت الاکل والشرب ، و ذلك ان عبادتهم تقدیم تلاوة لهم علی الاکل والشرب مشتملة علی ضروب من الشکر لله عزوجل علی مارزقهم من المطعوم والمشروب ، فدخولهم فی ذلك کدخول الحنفاءِ فی الصلوة ، یحظر فیه الکلام الی ان یفتتح بشبه التسلیم فی الصلاة . »[۶]

دراخبار مربوط بتاریخ ایران بارها بباژ گرفتن اشاره شده است ، از آن جمله در ضیافت نیاطوس[۷] سفیر روم درنزد خسرو پرویز، هنگامی که بندوی ، از گماشتگان وی ،

۱ـ رك . خرده اوستا تألیف آقای پورداود .

۲ـ چون آنها ترجمهٔ قطعات اوستایی هستند .

۳ـ J.J. Modi, The Religious ceremonies, p. 379–380(پ. د.)

۴ـ مجتبی مینوی . یکی از فارسیات ابونواس (مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات ۱ : ۳ ص ٦٦) .

۵ـ ایضاً ص ٦٦ . ٦ـ ایضاً ص ٦٨.

۷ـ ظاهراً همان **Taïadus** یا **Theodosius** باید باشد (رك . ص۳۲۸)

پیش‌ازغذا بابرسم داخل‌شد وشاه بذکر(باژ) مشغول گردید ، سفیرمزبوربرآشفت واز سر خوان برخاست :

فردوسی گوید :

بیامد نیاطوس با رومیان — نشستند با فیلسوفان بخوان
چوخسروفرودآمد ازتخت بار — ابا جامهٔ روم گوهر نگار
خرامیدخندان‌وبرخوان‌نشست — بشد تیز بندوی و برسم بدست
جهاندار بگرفت باژ مهان — **بزمزم‌همی‌رای‌زد،درنهان**
نیاطوس کآن‌دید، انداخت نان — زآشفتگی بازپس شد ، زخوان
همیگفت : « باژ وچلیپا بهم ؟ ! — زخسرو بود برمسیحا ستم ! »

ونیزباژ گرفتن یزدگرد سوم‌آخرین پادشاه ساسانی در سرخوان خسرو آسیابان مرو، که یزدگرد اورا پی برسم فرستاد ، خسرو ، بقول فردوسی :

ببرسم شتابید و آمد براه — بجایی که‌بوداندرآن**باژ گاه** .

وچون ازخسرومیپرسند که‌درآسیا کیست ؟ گوید: گنداوری‌آنجا نشسته‌است که:

ببرسم همی **باژ** خواهد گرفت — سزد گر بمانی از و درشگفت .

در آغاز باب «برزویه» درکلیلهٔ ابن‌المقفع‌ازقول برزویه (معاصرانوشروان)آمده : و کانت امی من عظماءِ بیوت الزمازمة . »[۱] نصرالله بن عبدالحمید جمله را چنین ترجمه کرده : «ومادر من ازبزرگان بیوت الزمازمه ، یعنی علمای دین زردشت»[۲] .

لویس شیخوالیسوعی در تعلیقات‌کلیله و دمنه گوید : منظور از زمازمه شاید مغان

۱ـ کلیله ودمنه باهتمام‌لویس شیخوالیسوعی چاپ بیروت ۱۹۲۳ ص۳۰ ؛ باهتمام محمدحسن نائل‌المرصفی چاپ مصر ۱۹۲۷ ص ۷۹.

۲ـ کلیلهٔ بهرام شاهی‌چاپ تبریز ۱۳۰٤ ص ٤۹ ؛ کلیله باهتمام‌آقای قریب چاپ اول‌ص ٤۳: «ومادرازخاندان علماء دین‌زردشت» ورك . شرح‌حال ابن المقفع بقلم‌اقبال، برلین . چاپخانهٔ‌ایرانشهر ۱۳۰۵ ص٦۷.

(موبدان) است ، چه زمزم زیر لب خواندن کلمات مغانست [۱] .

ابن اسفندیار در تاریخ طبرستان ، در ترجمهٔ نامهٔ تنسر ، درطریقهٔ انتخاب شاهنشاه جدید نویسد [۲] : « ... موبد [۳] تنهابا هرابده ودینداران وزهاد خلوت سازد وبطاعت وزمزم نشیند ...»

فردوسی در داستان(گزارش کردن خراد برزین دین هندوانرا وپند دادن بقیصر) گوید :

جهاندیده دهقان یزدان پرست — چوبر باژ وبرسم بگیرد بدست
نشاید چشیدنش یك قطره آب — گرازتشنگی آب بیندبخواب [۴] .

منوچهری گوید :

درحنجره شد چومطربان بلبل — درزمزمه‌شدچوموبدان قمری.

زراتشت بهرام پژدو ، بباژ گرفتن اردای ویراف اشاره کند :

گرفت آنگاه باژ اردای‌ویراف — بسه دفعه بخوردآن بادهٔ صاف
گرفتن **باژ** و گهنبار [۵] کردن — براه ایزدی هرکار کردن [۶] .

خوندمیر در دستور الوزراء آرد [۷] :

«نقلست که درآن حین که فضل [۸] خاطربرتقلد قلادهٔ اسلام قرار داده بود، بدستور معهود زبانش بزمزمهٔ گبری حرکت می‌نمود . یکی ازحاضران اورا مخاطب ساخته گفت:

۱ــ تعلیقات کلیله باهتمام اویس شیخو ص ۳۳ .
۲ــ تاریخ طبرستان مصحح مرحوم اقبال ج ۱ ص ۳٦ .
۳ــ مراد موبدان موبداست .
٤ــ برای اطلاع بیشترازباژ وزمزم، رك . پور داود. خرده اوستا ص۸۲-۸٤ .
۵ــ گهنبار یا گاهنبار(درپهلوی گاسنبار) جشنهای ششگانهٔ سال راگویند .
٦ــ فردوسی نامهٔ مهرص ۵۰۱ .
۷ــ مصحح آقای سعید نفیسی ص ٦۱-٦۲ .
۸ــ فضل بن سهل .

« چه محل زمزمه است ؟ » جواب داد که « نمیخواهم که طرفة‌العینی از عمر من بگذرد و مقید بمذهبی نباشم . »

نظیر این داستان را از ابن‌المقفع روایت کرده‌اند : ابن‌المقفع پیش عیسی بن علی عم منصور خلیفهٔ دوم عباسی رفت و گفت : اسلام درقلب من راه یافته . عزم دارم بدست تو اسلام آورم . » عیسی گفت : « باید این امر درمحضر جمعی ازسران قوم ووجوه ناس باشد تا برسمیت شناخته شود . » عیسی شب بعد ابن المقفع وجماعتی ازبزرگان ووجهارا بمنزل خویش دعوت کرد وچون بصرف غذا نشستند ، ابن المقفع چنانکه عادت زرتشتیان بود درموقع غذا بزمزمه پرداخت. عیسی گفت: «آیا بازبا آنکه عزم اسلام‌داری زمزمه میکنی وبرسنت‌پارسیان میروی؟ » گفت: «برمن‌سخت‌نا گوارست که شبی‌را بدون‌دینی‌بسر برم .»[۱]

۱ـ الفهرست ابن‌الندیم ؛ شرح حال ابن المقفع . اقبال.ص ۱۱ .

بهرهٔ ۵ = برسم

برسم - برسمچین - برسمدان - مشخصات برسم - مقصود از برسم - برسم در ادبیات پارسی .

برسم

این واژه که در اوستا برسمن 𐬠𐬀𐬭𐬆𐬯𐬨𐬀𐬥 **baresman** و در پهلوی **barsum**[1] آمده مشتق از برز **barəz** بمعنی بالیدن و نمو کردن است . همین ریشه در سانسکریت بره **barh** آمده.

در فرهنگهای پارسی آنرا بفتح اول و سوم (بروزن مرهم) نوشته‌اند [2]، ولی دارمستتر آنرا بضم سوم **barsom** نگاشته [3]، اما قاعدة، بمقتضای اشتقاق فوق حرکت میم را (در اصل اوستایی) باید بما قبل داد و بنابراین قول فرهنگ نویسان اصح مینماید .

برسم عبارتست از شاخه‌های بریدهٔ درختی که هر یك از آنها را در پهلوی **تاك** و بپارسی **تای** گویند . در اوستای موجود سخنی نیست که دال بر این باشد شاخه های مزبور را از چه درختی باید تهیه کرد ، فقط در یسنای ۲۵ بند ۳ آمده : اوروورام برسمنیم **urvarâm barəsmanîm** (برسم درخت یا گیاه) .

از این عبارت و از بندهای دیگر اوستا برمیآید که برسم باید جنس اوورور **urvarâ** یعنی رستنیها باشد ، نه از جنس فلز [4] .

۱ـ شایست نشایست . تاوادیا .

۲ـ برهان، انجمن .

۳ـ زند اوستا ج ۱ ص **LXIII** ورك . اساس فقه‌اللغهٔ ایرانی ۱ :۲ص ۱۰۲ .

٤ـ رك . زند اوستا ج ۲ . نیرنگستان - نیز ج۱ ص **LXXIII - LXXV** .

(مزدیسنا ۴۰۰)

در کتاب (شایست نشایست) فصل ۱۴ ، بند ۲ همین ابهام باقی مانده ، فقط بذکر آنکه باید شاخه‌ها ازدرخت پاکیزه‌ای باشد ، اکتفا شده ، اما در کتابهای متأخران آمده است که برسم باید از درخت انار چیده شود .

ابونواس در وصف بهروز مجوسی گوید :

و حرمة برسم التقدیس مما یزمزمه هرابذ أسطنوس [۱] .

وحمزهٔ اصفهانی درشرح قصیدهٔ سینیهٔ مزبور گوید : «وبرسم اعوادیقتضبونها من قضبان الاشجارویتلون علیهاسوراً من کتابهم ویحرزونهافی جوف الزجاج تطهراً لها ، فهی عندهم کماء النشرة عندالحنفاءِ . » [۲]

برسمچین این شاخه‌ها یا **تای‌ها** باشستشو وآداب وادعیهٔ مخصوص با کاردی ویژه که آنرا برسمچین گویند بریده میشود . در فرهنگهای پارسی آمده :

«برسم شاخه‌های باریك بی گره باشد، بمقداریك وجب که آنرا ازدرخت هوم ببرند وآن درختی‌است شبیه بدرخت گز [۳]، واگرهوم نباشد درخت گزوالا درخت **انار**، و رسم بریدن آن چنانست که اول کاردی که دستهٔ آن هم آهن باشد ، و آنرا **برسمچین** خوانند **پادیاوی** کنند یعنی پاکیزه بشویند وآب کشند، پس زمزم نمایند یعنی دعایی که دروقت عبادت آتش وبدن‌شستن وچیزی خوردن‌میخوانند بخوانند ، وبرسمرا بابرسمچین‌ببرند .» [۴]

در مراسم کنونی زرتشتیان ایران ، هنگامیکه موبد بخواندن نیایش مشغولست موبد دیگرمراقب آتش است ، و شاخه‌های مورد را که دربرسم دان نهاده‌اند برمیدارد ومیگرداند ودست بدست میدهد ودوباره برجای میگذارد [۵] .

۱- مینوی . یکی ازفارسیات ابونواس. مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات ۱ : ۳ ص ۶۷ .
۲- ایضاً ص ۶۹ .
۳- در کتب دینی پهلوی‌چنین تصریحی‌نشده، ظاهراً هوم را بابرسم‌خلط کرده‌اند .
۴- برهان ، انجمن .
۵- سعید نفیسی «آیین‌های زرتشتیان ایران» (پیام نو۲:۴-۳) .

برسمدان درمیان زرتشتیان ایران و هندوستان از دیرباز ، بجای برسمهای نباتی برسمهای فلزی که از برنج ونقره ساخته میشود بکارمیرود [۱] . این تای‌های فلزی باریك ببلندی ۹ بند انگشت وبقطر $\frac{۱}{۸}$ بند انگشت است .

در فرهنگها پس‌ازذکرمراسم‌فوق نوشته‌اند : «... پس **برسمدان** را نیز آب کشند، وآن ظرفی باشد مانند قلمدان وآنرا ازطلا ونقره وامثال آن سازند و برسمها را اندرون آن گذارند» [۲] .

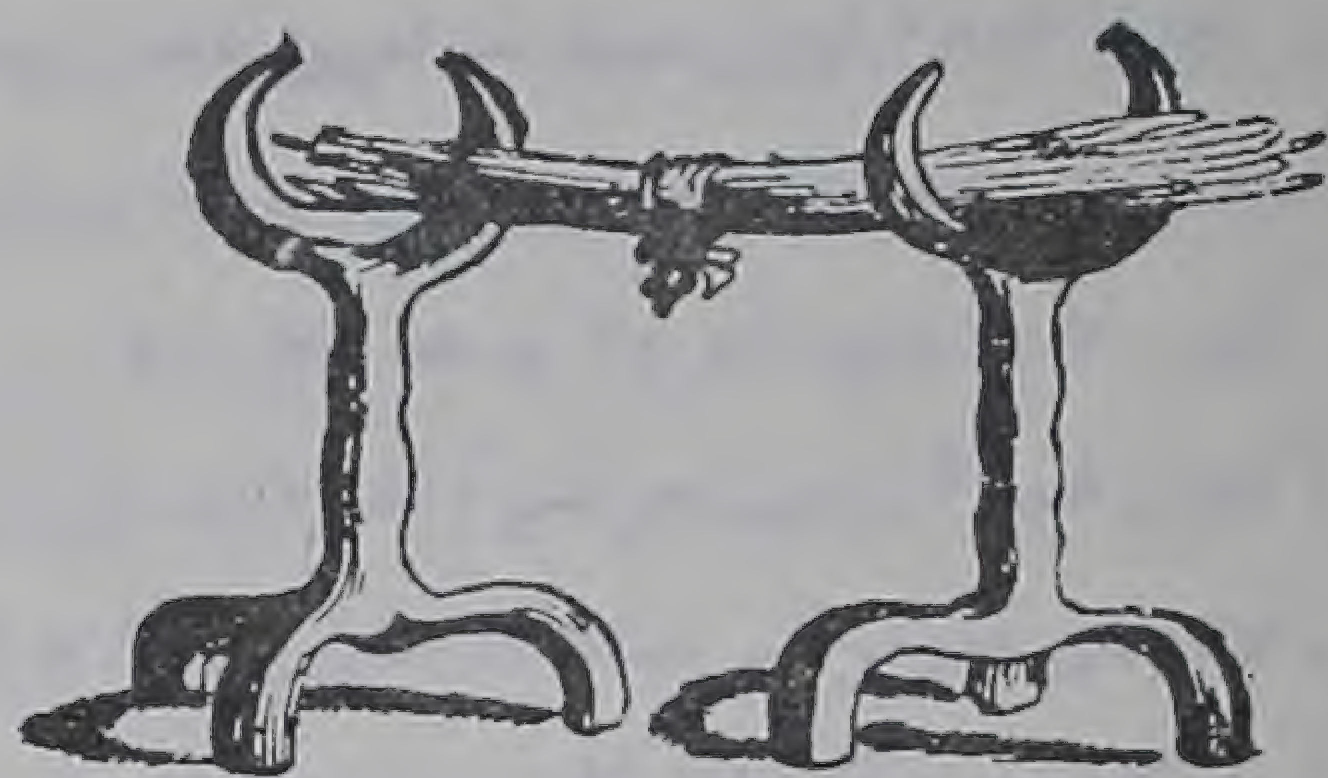
برسمدان نام دیگر آن **ماهروی** است ، وجه تسمیهٔ اخیر ازآنروست که قسمت فوقانی آن که دوانتهای برسمها را نگاه میدارد ، بشکل تیغهٔ ماه است [۳] . پادشاهان‌ساسانی درروی مسکوکات خود **برسمدان** را حك میکردند چنانکه آتشدانرا نیز بعنوان شعار دینی منقوش میساختند [۴] .

مشخصات برسم درخود اوستا نیز درازا و پهنای برسم تعیین شده . دروندیداد فرگرد ۱۹ بند ۱۹ آمده : « مردان پاك باید در دست چپ برسمن، که ببلندی یك ائشه aesha و بپهنای یك یوه yava باشد گرفته نثار کنند ، وباهورمزدا و امشاسپندان نماز آرند ...» ـ واژه‌های مزبوردر گزارش‌پهلوی چنین تفسیرشده : «اش‌دراج ، جوك‌پهنا.»

۱ــ زند اوستای دارمستتر ج ۱ ص LXIII . ۲ـ برهان ، انجمن.

۳ــ در اوستا نام اوستایی ماهرو نیامده ، اما اصطلاح برسمنه پائیتی بـرته Barəsmana - paiti - bərəta (در یسنای III ، 1 ، یادداشت ۲ : زند اوستای دارمستتر) وجود یك‌چنین آلتی را القاء میکند . داتستان دینیك LVIII ، ۱٤ ، آنرا ماهروپ پائی بیك mâh - rûp - pâiyik «برسمدان بشکل تیغهٔ ماه» مینامد . رك . زند اوستا ج ۱ ص LXIII.

٤- L' Empire des Sassanides , par A. Christensen , p. 1-91 .



۲



۳

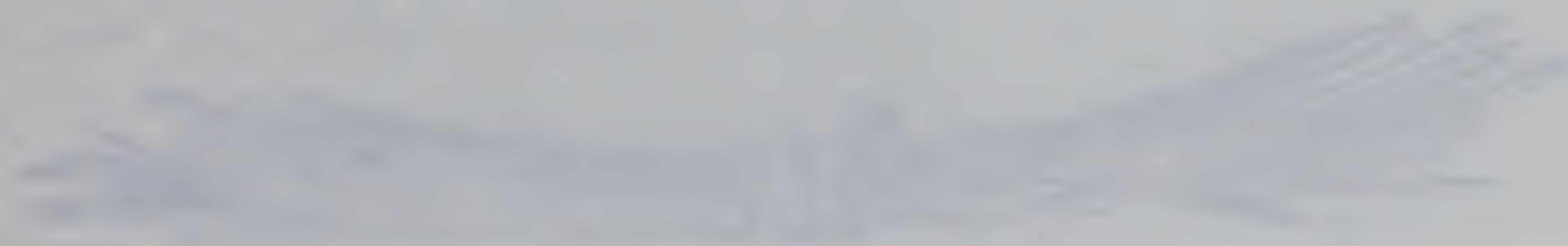


۱ - برسم　　۲ - برسمدان　　۳ - برسمچین

(اوستای اشپیگل . ج ۲)







یعنی بدرازای یك خیش ، وبه پهنای یك‌جو. خیش که درپارسی بمعنی گاو آهن آمده و گویندگان ما نیز استعمال کرده‌اند ، با واژهٔ اوستایی (ائشه) مذکور ازیك ریشه است . اما کلمهٔ (یوه) در اوستا بویژه معنی جوفارسی را ندارد بلکه بمعنی گندم و مطلق حبوب وغلات آمده است .

در اوستا شمارهٔ این برسمها نیزتعیین شده . درسروش یشت سرشب (یسنای ۵۷) بند ۶ آمده است : «سروش نخستین کسیست که برسم بگسترد ، سه تای وپنج تای وهفت تای ونه تای ، تا بلندی زانو وتا بوسط پاها ...»

اکنون شمارهٔ برسم درمراسم وتشریفات مزدیسنان فرق میکند: درمراسم وندیداد وویسپرد ۳۵ تای ودرمراسم یسنا ۲۳ تای ودرباژ ۵ تای بکارمیبرند[۱] . کمترین شمارهٔ آن ۳ تای است که درنیرنگستان بکار میرود. مراسم برسم در کتاب مقدس بسیار قدیم تصور گردیده ، زیرا دربند ۷ رام یشت آمده‌است : «هوشنك پیشدادی برای وایو (فرشتهٔ هوا) درروی تخت زرین و بسترزرین ، بنزدیك برسم گسترده ، نثارآورد .»

گذشته ازاوستا ، ازخبری که استرابون نقل کرده میدانیم که رسم برسم گرفتن نزد ایرانیان بسیارقدیم است . جغرافی دان مزبورراجع بیك آتشکده درکاتپاتوکا(آسیای صغیر) مینویسد : مغان درآنجا آتشی که هرگز خاموش نمیشود نگاهداری میکنند ، و هرروزدرآتشکده تقریباً یك‌ساعت‌درمقابل آتش سرود میخوانند . یك بسته چوب دردست

۱ــ دارمستتر درزند اوستا (ج ۱ ص LXXIV) نویسد : «برای یسنا ۲۳ ساقهٔ برسم بکارمیبرند ، که ۲۱ تای آنها را دسته جمعی روی ماهروقرارمیدهند . یکی دیگر روی ظرف جوام Jivâm (که برای ریختن جوام روی‌برسم بکارمیرود) وآنرا **جوام تای** یعنی «ساقهٔ جوام» ویا زورتای یعنی «ساقهٔ زور» و یا فقط جوام مینامند . آخرین ساقه راروی ماهروقرارمیدهند ؛ آنرا بنام « فراگام » یا «فراخگام» وبزبان‌اوستایی فراکم frakem (نیرنگستان)گویند . برای ویسپرد و وندیداد ، ۳۵ تای بکارمیبرند، ۳۳ تای آنها را دسته میکنند . برای یسنای راپیثوین ، ۱۳ تای ، که ۱۱ عدد آنها را دسته میکنند ، ودوتای دیگر بعنوان جوام‌وفراگام قرارمیدهند . از سروش یشت (یسنای ۵۷) فقط برمیآیدکه درتشریفات ۳ ، ۵ ، ۷ و ۹ ساقه باید بکاربرد . »

میگیرندوپرده‌ای تاپایین چانه‌میآویزند که‌لبهای آنانرا میپوشاند .» مقصود ازبستهٔ‌چوب برسم ومراد ازپرده پنام است [1] .

همچنین در قسمتهای دیگراوستا [2] و کتب پهلوی کمابیش ازبرسم یاد شده است [3]. یسنای دوم که درنیاز زور [4] وبرسم است ، در نسخ خطی کهن (برسم یشت) خوانده شده ، بهنگام مراسم با بندی که از برك خرما بافته شده است برسمها را با یکدیگر میبندند ، نظیر کشتی زرتشتیان . این بند نیز (کشتی) نامیده میشود و بلغت اوستایی همان ائیویانگهنه [Avestan script] که بمعنی همیان و کمر بند ذکر شده ، بکار رفته [5] .

بهنگام اجرای تشریفات برسمها درروی میزی سنگی که‌آنرا باوستایی (اراثرو) واکنون اوروشگاه ، یاآلانگاه یا تخت‌آلات گویند ، دربرابرموبدی که موسومست بـه (زوت zot) گذاشته میشود . آداب شستشوی برسمها ، که قسمتی ازآن در اورویشگاه (اورویشگاه) ، وقسمت دیگردر **ماهروی** بعمل میآید وآب زور وجیوم **Jivam** [6] که بآنها ضمیمه میگردد و دعاهایی که برآنها خوانده میشود بسیار مفصل است و در خور گنجایش این رساله نیست [7] ..

۱ـ رك . ص ۳۰٦ همین کتاب و نیز: **Rapp. die Religion u. Sitte der Perser nach den Griechi u. Römi quellen** , S. 85 (پ. د.)

۲ـ جز رام یشت .

۳ـ رك . تشتر یشت بند ۵۷ ، مهریشت بند های ۸۸ و ۲۳۷ ، رشن یشت بند ۳ ، فروردین یشت بند ۲۷ وغیره .

٤ـ خوردنیهای مایع .

۵ـ رك . زند اوستا ج ۱ ص **LXIII** .

٦ـ رك . ص ٤٠۳ ح ۱ .

۷ـ رك . زند اوستا ج ۱ ص **LXXX - LXXVII** .

مقصود از برسم

منظور از برسم گرفتن و دعا خواندن همان سپاس بجای آوردن نسبت بتنعم از نباتاتست که مایهٔ تغذیهٔ انسان وچهارپا ووسیلهٔ جمال طبیعت است.

ریشهٔ لغوی برسم یعنی برز barəz که بمعنی بالیدن و نمو کردنست دال بر آنست که از برسم همهٔ رستنیها منظوراست. در بندهای ۱۷ و ۱۸ از فرگرد ۱۹ وندیداد آمده است: «زرتشت ازاهورمزدا پرسید: ای آفرید گارچگونه ستایش توبجای آورم؟ اهورمزدا درپاسخ گفت: ای اسپنتمان زرتشت توباید بنزدیك گیاه از زمین روییده روی، وچنین گویی: درود بتوای گیاه زیبای توانای خوب روییده، توای نیك مزدا آفریده، ای گیاه مقدس». بلافاصله پس از این عبارت، دربند ۱۹ آمده: «مردان پاك باید در دست چپ برسمی...»[۱]

اینکه برسم باید ببلندی یك گاوآهن وبپهنای یك جو باشد، ذهن ازذکر گاوآهن وجوبتداعی معانی بشخم و شیارخاك وزراعت و حاصل زمین که اساس تغذیهٔ انسان وچارپایانست منتقل میگردد. مراسم برسم که آنرا درآب زورمیگذارند و ازرطوبت بآن نیرو میدهند بخوبی یادآورباران وبالیدن رستنیها و آبیاری محصول وبارآورساختن زمین است. دارمستتربدین معنی اشاره کرده است[۲].

ونیز اینکه درتاریخ ساسانیان خوانده میشود که پیش ازغذا برسم بدست گرفته دعا میخوانده‌اند، تا گزیرسپاس نعمت بجای می‌آوردند: در شاهنامه مکرر از برسم گرفتن شاهان ساسانی پیش ازغذا یاد شده[۳].

۱ـ رك. ص ۴۰۵ ـ همین دستوررا برای ادای شکر نعمت که در بندهای ۱۷ـ۱۹ ازفرگرد ۱۹ وندیداد مندرجست، زرتشت بنوبت خود بکی گشتاسب داده است. رك. گشتاسب یشت فرگرد ۳، بندهای ۲۱ ـ ۲۳.

۲ـ زند اوستا ج ۱ ص ۳۹۷.

۳ـ لونرمان درکتاب تفأل F. Lenormand, Divination, p. 22-23 گوید: «چوبهایی که کلدانیان و بتقلید آنها عربها برای طالع بینی استعمال میکردند،

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد

در ادبیات پارسی

فردوسی دربارهٔ انوشیروان ورفتارش با **مهبود** وزیر گوید[۱] :

شهنشاه چون زمزم آراستی و گر **برسم** موبدان خواستی
نخوردی جز از دست مهبود چیز هم ایمن بدی زان دوفرزند نیز.

همچنین درهمین داستان ، **زوران** درباری ، رقیب مهبود ، جهودی را برمی‌انگیزد که وسیلهٔ ازبین بردن اورا بدوآموزد :

چنین داد پاسخ بزوران ـ جهود :
کزین داوری غم نباید فزود
چو **برسم** بگیرد جهاندار شاه
خورشها ببین تا چه آرد براه . . .

ونیزدرضیافت **نیاطوس** سفیرروم نزد خسروپرویز(که شرح آن گذشت) **بندوی** از گماشتگان وی پیش ازغذا بابرسم داخل شد ، وشاه بباژ گرفتن پرداخت[۲] . بازفردوسی ازقول خراد برزین بشاه روم (درمعرفی دین زرتشتی) گوید[۳] :

جهاندیده دهقان یزدان پرست چو با باژ **برسم** بگیرد بدست،
نشاید چشیدنش یك قطره آب گر ازتشنگی آب بیند بخواب .

بقیهٔ حاشیه ازصفحهٔ قبل

مانند ترکه‌های گزاست که مغان مدی(ماد) برای همین نیت بکارمیبردند. وقتی که دردین زرتشتی متنفذ شدند استعمال برسم را در آن داخل کردند ، باوجود اینکه روحیهٔ دین زرتشت ازپیشگویی وخرافات متنفرو گریزانست . برسم یکی ازلوازم آداب پیشوایان مذهبی گبرهاست که بکیش پدرانشان وفادارمانده‌اند .» بطوریادداشت می‌افزاید که در قسمتهای کهنهٔ اوستا اشاره به برسم و استعمال آن نشده (صادق هدایت . نیرنگستان ، ۱۳۱۲ ، کتابخانه ومطبعهٔ دانش ص چ ـ ح) .

۱ـ چاپ بمبئی (نادری) ج ٤ ص ۱۸ .
۲ـ رك . ص ۳۹۷ .
۳ـ چاپ بمبئی (نادری) ج ٤ ص ۹۰ .

وهم فردوسی راست :

سروتن بشوییم برسم بدست چنان‌چون بودمرد یزدان‌پرست.

همچنین یزدگرد سوم ،آخرین پادشاه ساسانی که درمروبآسیا پناه برد :

بدو آسیابان بتشویر گفت
که‌جزبی توانی ، مرانیست جفت
اگر نان کشکینت آید بکار
و زین ناسزا ترهٔ جویبار
بیارم،جزین‌نیست،چیزی که‌هست
خروشان بود مردم تنگدست .
بسه روز شاه جهان را ز رزم
نبدایچ پردازش خواب و بزم
بدو گفت شاه آنچه داری بیار
خورش نیز با برسم آید بکار.
بشد مرد بیمایهٔ بد نژاد
برش تره و نان کشکین نهاد
ببرسم شتابید و آمد براه
بجایی که بود اندر آن باژ گاه
بر مهتر زرق شد ، زان کنار
که **برسم** کند زان یکی‌خواستار
بهر سو فرستاد **ماهوی**[۱] کس
زگیتی همی شاهرا جست و بس
ازین آسیابان بپرسید مه
که **برسم** کرا خواهی ای‌روزبه ؟

۱- از امرای خائن یزدگرد .

بدو گفت خسرو[1] که در آسیا
نشسته است کند آوری بر گیا
یکی کهنه خوانی نهادمش پیش
برونان کشکین، سزاوار خویش
برسم همی باژخواهد گرفت
سزد گر بمانی از و در شگفت[2].

پس‌از آن، فرستادهٔ ماهوی خسرو را نزد وی فرستاد و اوچون دانست که میهمان آسیابان، یزدگرد است اورا بکشتنش برانگیخت ونام خویش را تا ابدننگین‌ساخت[3].

***

در پایان این مقال، ترجمهٔ چند بند از یسنا، های ۲ (برسم یشت) را نقل می کنیم:

بند ۱- زورخواستارم برای ستایش، برسم خواستارم برای ستایش....

بند ۲- با این زور و برسم اهورمزدای پاك (و) رد پاکی را خواستار ستودنم. امشاسپندان، شهریاران نیك خوب کنش را خواستار ستایشم.

بند ۳- با این زوروبرسم (فرشتگان) گاهها (و) ردان پاکی را خواستار ستایشم، هاونی پاك (و) رد پاکی را خواستار ستودنم، ساونگهی وویسیهٔ پاك (و) رد پاکی را خواستار ستایشم.

با این زور و برسم مهر دارندهٔ دشتهای فراخ، هزار گوش ده هزار چشم، ایزدی را که بنام خوانده شده خواستار ستایشم، رام چراگاه خوب بخشنده را خواستار ستودنم.

۱- نام‌آسیابان است.
۲- شاهنامه. چاپ بمبئی (نادری) ج ٤ ص ۱۲۲.
۳- رك. مقالهٔ (برسم) دریشتها ج ۱ ص ٥٥٦-٥٦٠. برای‌اطلاع ازاشعار دیگر راجع ببرسم رجوع شود ببهرهٔ پیشین (باژ وزمزم)

بند ٤ـ بااین زور وبرسم رپیتوین پاك (و) رد پا کی را خواستار ستودنم ، فرادت فشوو زنتوم پاك (و) رد پا کی را خواستار ستایشم .

با این زور وبرسم اردیبهشت وآذرپسراهورمزدا را خواستار ستودنم .

بند ٥ـ با این زور و برسم ازیرین پاك (و) رد پا کی را خواستار ستودنم ، فرادت ویرو دخیوم پاك (و) رد پا کی را خواستار ستایشم.

بااین زور وبرسم سروربزر گوارشهریارشیدور اپم‌نپات تیزاسپ راخواستارستودنم، وآبهای مزدا دادهٔ پاك را خواستارستایشم [1] .

١ــ رك . یسنا . تألیف آقای پورداود . ج ١ ص ١٢٥ ببعد .

بهرهٔ ۶- فرایزدی

فر، فره، خره، فرایرانی وفر کیانی، ورج، ورجاوند.

دراوستاکلمهٔ خوارنه Xvarənah وخوارنو Xvarənô
فر، فره، خره آمده، وآن معرف hvarnah ایرانی باستانی است.
این لغت درپهلوی Xvarreh [1] ودرپازند Xvareh
و در فارسی خره وخوره گردیده.

کلمهٔ مذکوردرپارسی باستان بصورت فرنه Farna آمده [2]، که درارمنی(مستعار) Par[k' و در زبان استی Farn و در پارسی فر، فره گردیده، ولغات فرخ، فرخنده، فرخان، وفرهی از همین ریشه است [3].

معنی کلمهٔ «هورنه» بنظرمیرسد که «چیزبدست‌آمده، یا چیزخواسته» بوده است، وسپس بمعنی «چیزخوب، چیزخواستنی، خواسته، امرمطلوب» گرفته شده [4]. بعدها، در

۱- مسینا. یاتکارزریران ۱۳۹ : ۲.

۲- درپارسی باستان Vindafarnâ (درحالت فاعلی، اصل Vindafarneh) (اساس اشتقاق لغت، هرن - هوبشمان ۸۰۸).

۳- اساس اشتقاق لغت. هرن - هوبشمان ۸۰۸.

۴- استاد پردمناش P. de Menasce درتقریظ وانتقاد کتاب بیلی (که ذکر آن بیاید) گوید: آقای بیلی برای فره، معنی نخستینی قایل است که ازمعنایی که معمولا بدان میدهند، کمترجنبهٔ عرفانی دارد. ریشهٔ ایرانی hvar بمعنی «بدست‌آوردن، کسب کردن» است. رك. Journal Asiatique, tome CCXXXIV, 1943 - 1945 p. 335-339.

عصرهای متأخر یك نویسندهٔ زرتشتی میتوانست کلمهٔ پارسی میانه (پارسیك) «خوره» را بلغت پارسی جدید «خواسته» (دارایی) تعبیر کند ، چنانکه درمتن پارسی « داتستان مینوك خرت » بدین معنی آمده است[١] . این اشیای خواستنی ممکن است مانند موهبتی بخشیده شوند . کسب آنها موجب آنست که دارنده بحالتی سعادت آمیزوخوش برسد . این حالت ممکن است باهمان کلمهٔ «هورنه» وبصورت اسم معنی یاد شود . درین صورت «هورنه» را بسادگی میتوانیم به «نیکبختی»،«خوشبختی» یا «سعادت» تعبیرآوریم،همچنانکه‌میتوانیم بصورت اسم ذات وبه‌معنی «اشیای‌خوب» استعمال کنیم .

در « ارت یشت » اوستا (یشت هفدهم) کردهٔ ٢ بند ٦ آمده است : « اشی داثره وهو خورنو»[٢]، یعنی «ای اشا ، بخشندهٔ چیزهای نیك ! »[٣]

درینجا «وهوخورنه » قطعاً شامل اشیای خوب و زندگانی سعادت‌آمیزیست که در ابیات بعدی همین یشت بتفصیل شرح داده شده است . شاعر[٤] ، مرد خوشبخت را باخانهٔ زیبا ، غذای خوب ، زنان ، کنیزکان،اسبان‌وشتران مجهزمعرفی‌میکند. ازشرح ارت‌یشت، دربندهشن بزرك[٥] مستفاد میشود که در کتب قرن نهم میلادی درین موضوع ، همان منظور را داشته‌اند . بروایت این کتاب ، ارت « افزونی فرهٔ خانه »[٦] میبخشد ، وخود او «نگهبان گنجینهٔ چیزهای نیك[٧] در بهشت‌است، چه بهشت مانندکاخی مزین‌بجواهراست .

١- West . Mainyo i Khard . p. 167 .

٢- Ashi dâthre vohu xvarənô .

٣- مقایسه شود : یشتها . پورداود . ج ٢ ص ١٨٧ .

٤- «ارت یشت» منظوم است .

٥- Gr Bd . 176–10 ff .

٦- Xvarrah – abzâyishnîh i mân .

٧- Panâk î ganj i vêhân kunêt .

دربندهشن بزرك [1] نیزارت «فرهٔ بهشتی» [2] خوانده شده‌است. شایان توجه است که همان کلمهٔ «و هوخورنه» بعدها بیادآمده است، ومنوچهردر «داتستان دینیك» [3] چنین گوید: «بس مینویان [4] دارندهٔ فرهٔ نیك» [5].

چنین استنباط میشود که «هورنه» برای بشرعبارتست ازدارایی وتملك‌اشیای نیکی که وی درمدت زندگانی بدست‌آورده است. اگر وی پاداش دینی بخواهد، موبدان او را اطمینان دهند که دربرابریسنای (عبادت) وی، این «هورنه» پاداش اوست [6].

مفهوم اصطلاحی لغت مورد بحث را محققان اروپایی بکلمات لاتینی **maiestas**، **glôria , splendor , magnificentia , pôtentia** ترجمه کرده‌اند، ودرپارسی بایدآنرا «فر وخوره وشکوه وجلال» تعبیر کرد. فردوسی فررا با «اورند» - که خودبمعنی شکوه است - مترادف آورده.

گفتار رستم به اسفندیار :

من از بهر این فر و اورند تو بجویم همی رای و پیوند تو.

نخواهم که‌چون‌تویکی شهریار تبه گردد از چنك من روزکار.

فخرالدین اسعد گرگانی «فر» را با «جاه» آورده :

کجا رزمش‌بود، پیروز گر باد کجابزمش‌بود، باجاه وفرباد [7].

طبق مندرجات زامیادیشت «فر» چنین تعریف میشود : «فرفروغی است ایزدی، بدل هر که بتابد از همگنان برتری یابد. از پرتواین فروغ است که شخص به پادشاهی

۱- 37 . 1 .

۲- Xvarrah i vahishtîk .

۳- K. 35 , 195 - 198 r . 10 .

۴- موجودات نادیدنی (معنوی).

۵- Vasân mênokân i vêh - xvarrah .

۶- Cf . H . W . Bailey , Zoroastrian Problems in the Ninth Century Books . Oxford . 1948 p. 1 sqq .

۷- ویس ورامین باهتمام مینوی ص ۱۵ .

رسد، شایستهٔ تاج وتخت گردد، آسایش گستر وداد گرشود وهمواره کامیاب وپیروزمند باشد، ونیزازنیروی این نوراست که کسی در کمالات نفسانی وروحانی کامل گردد و از سوی خداوند به پیامبری بر گزیده شود.»[۱]

اگر بخواهیم برای «فر» نظیری درعربی بیابیم، باید بگوییم که مفهوم آن تاحدی شبیه بیکی ازمعانی «سلطان» درقرآن خواهد بود، چه سلطان اغلب درقرآن بمعنی قدرت معنوی و اعجازآمیزی آمده که بصورت معجزات و کرامات تجلی میکرد تا موجب تأیید ادعای دینی گردد. انبیا این «سلطان» را از الله‌تعالی میگیرند (رجوع به سورهٔ ۱۴ آیه‌های ۱۲-۱۳ شود)[۲]، وهمچنین آنرا به «تأیید(الهی)» تعبیر آورده‌اند. اسدی درلغت فرس آرد: «فر زیبایی و تأیید بود. عنصری گوید:

گرفت از ماه فروردین جهان فر

چوفردوس برین شد هفت کشور.»

در کشف المحجوب ابویعقوب سجستانی، درجستارچهارم آمده[۳]: «خرد را باعلم که امر ایزدست یکی شدن دیگرست، وآن فروریختن **تأیید**ست بردلهاء گزیدگان و بندگان ایزد. واین علم محض است که بدان مخصوص باشند پیغمبران ووصیان وامامان».

مؤلف «غرر اخبار ملوك الفرس» فرایزدی را به «شعاع سعادت الهیه» تعبیر آورده گوید[۴]:

«لما هلك هوشنك بقیت الارض بعد وفاته ثلثمائة سنة بغیر ملك، حتی ظهر طهمورث من ولده، فملك وکان یشبه بکیومرث فی حسن الصورة، و **شعاع السعادة الالهیة** الذی یقال له بالفارسیة **فر ایزدی**.»

۱- پورداود. یشتها ج ۲ ص ۳۱۴.

۲- دائرة المعارف اسلام: سلطان (چاپ اول فرانسوی ج ٤ ص ٥٦٨ ستون ۲).

۳- مصحح ه. کربین ص ۸.

٤- چاپ زتنبرك ص ۷.

دربرهان قاطع ذیل «خره» آمده : «بفتح اول وضم ثانی واظهارها، بمعنی نور باشد مطلقاً اعم ازپرتوچراغ وآتش وآفتاب ، وبعضی باین معنی بضم اول وفتح ثانی واخفای‌ها گفته‌اند، چنانچه گویند خره نوریست از الله تعالی که فایزمیشود برخلق ، و بدان نور خلایق ریاست بعضی بربعضی کنند ، وبعضی بوسیلهٔ آن نورقادرشوند برصنعتها وحرفتها . ازاین نورآنچه خاص باشد بپادشاهان عادل و بزرك فایز گردد وآنرا کیاخره گویند ، و باین معنی بضم اول و کسرثانی هم بنظرآمده‌است وبا واومعدوله نیز گفته‌اند که خوره باشد . »

در مناهج‌الطالبین فی معارف‌الصادقین تألیف علی بن‌الحسین بن علی‌المشتهر بعلاءِ القزوینی الهلالی مؤلف درسالهای ۷۷۸-۷۷۹ آمده [1] : « از ارسطوپرسیدند که « بغیراز حق سبحانه وتعالی که سزاواراست که اورا پادشاه خوانند ؟ » گفت : « آنك اورا علم و عدل ونصفت وشجاعت وسخاوت وحلم وترحم وعفوو کرم وآنچ مناسب‌آن باشد ازخصال حمیده ومکارم اخلاق‌بدرجهٔ کمال‌رسیده باشد، چه‌پادشاهان به **فرایزدی** و روشنی‌جان و پاکی‌تن وبزرگی‌اصل ودولت - که درخاندان ایشان درقدیم الایام بوده باشد - پادشاهی توانند کرد . و**فرایزدی** را چند معنی گفته‌اند : عقل (و) علم وعدل و تیزفهمی و ادراكِ هرچیزخائخ (کذا) باشد وصورتی تمام وفرهنك وشجاعت وسواری ومردانگی ودلیری و آهستگی وخوش‌خویی وداد مظلوم ازظالم‌ستدن‌ودوستی ملك ورعیت وسروری وسرداری وتجمل ومدارا وبرد باری و تدبیراندرکارها و خواندن اخبار ملوك ماضیه وسیرت ایشان داشتن وازحال وکاروقضیهٔ ایشان تفحص‌نمودن ، زیرا که این جهان بقیهٔ دولت پیشینگان است که پادشاهی کرده‌اند و هریکی نام و نشان وسیرت خود بیادگار گذاشته و هیچ یادگاری بهتر از نام نیك در جهان نیست . »

گویندگان غالباً «فر» را به ایزد ویزدان وخدا وآسمان نسبت دهند .

۱- نسخهٔ عکسی کتابخانهٔ ملی تهران ورق ۳۵۷ ب - ۳۵۸ الف .

فردوسی گوید :

چنان شاه پالوده گشت از بدی
که تابید ازو فرهٔ ایزدی [۱].

منم گفت با فرهٔ ایزدی
همم شهریاری و هم موبدی [۲].

چواین گفته شد، فریزدان ازوی
گسست وجهان شد پراز گفتگوی [۳].

هر آن کس که اوفریزدان بدید
بباید گرفت آسمان را کلید [۴].

وفخرالدین اسعد گرگانی گوید :

رکابش داشت عز جاودانی چوچترش داشت فرآسمانی [۵].
متابع باد او را ملك گیهان موافق باد وی را فریزدان [۶].
بفضل اندر جهانی از تمامی شهنشه را چو فرزند گرامی.
ملك او را سپرده کد خدایی برو گسترده هم فر خدایی [۷].

دراوستا دو گونه «فر» یاد شده :

فر(فرهٔ) ایرانی (دراوستا ائیریانم خوارنو **Airyanem Xvarənô**) وفر (فرهٔ)

۱ـ شاهنامه مطبع نادری ج ۱ ص ٥ .
۲ـ ایضاً ج ۱ ص ٦ .
۳ـ ایضاً ج ۱ ص ۷ .
٤ـ ایضاً ج ٤ ص ١٤٤ .
٥ـ ویس ورامین ص ۲٤ .
٦ـ ایضاً ص ۱۷ .
۷ـ ایضاً ص ۱۹ .

کیانی (دراوستا کوانم خوارنو Kavaênem Xvarənô).

فر ایرانی و فر کیانی

یشت ۱۹ از بیست و یك یشت اوستا بنام فر کیانی (کوئنم خوارنو) خوانده میشود ، و معمولاً آنرا «زامیاد یشت» و گاه « کیان یشت» نامند .

فرنخستین از چهار پایان و گله ورمه وثروت و شکوه برخوردار وبخشندهٔ خرد ودانش ودولت ودرهم شکنندهٔ غیرایرانی است ، وفردوم موجب پادشاهی وکامیابی سران و بزرگان کشور است . در زامیاد یشت از فرهوشنك وتهورث و جمشید ودیگرپادشاهان پیشدادی و کیانی تا گشتاسپ یاد شده است . پس‌از سپری شدن روزگارپادشاهی کی گشتاسب ، دیگرفربکسی تعلق نگرفت ، اما اهورمزداآنرا تا دامنهٔ رستاخیزبرای ایرانیان نگاه دارد وسوشیانت Soshyant (موعود زرتشتی) ازفرایزدی برخوردارشود ، واز کناردریاچهٔ هامون برخیزد ، و گیتی را پرازراستی وعدل وداد کند ، بهمین جهت «شاه بهرام» موعود را «ورجاوند» لقب داده‌اند [۱] .

درادبیات پارسی فر(فرهٔ) شاهان را بالاخص گاه «فر کیانی» و گاه « فرخسروی » خوانده‌اند [۲] .

دو بازویش استبر وپشتش قوی　　　فروزان از آن فرهٔ خسروی .

دقیقی [۳] .

فرهمچنانکه‌موهبتی ایزدیست ، ممکن است باز گرفته‌شود ودراین صورت‌موجب بدبختی دارندهٔ فر گردد [۴] . نیزدرزامیاد یشت آمده [۵] که فرسه بار ازجمشید بسبب دروغ او گسیخته شد : باراول به مهررسید، باردوم به فریدون شکست دهندهٔ ضحاك ، وبارسوم

۱ـ ذکرآن بیاید .

۲ـ راجع به فرهٔ ایزدی وارتباط‌آن با شاهان ایران وعقیدهٔ ایرانیان نسبت باصل آسمانی سلطنت ، رك . ترجمهٔ تاریخ ادبیات براون ، ج ۱ چاپ اول ص ۱۹۲ ببعد .

۳ـ بنقل سروری . در استبر.

٤- Bailey, Zoroastrian Problems . p. 20–21 .

۵ـ شرح آن بیاید .

به گرشاسب پهلوان پیوست. مهر، ایزد وفرشتهٔ فروغ‌است واوست که درکارزارپشت وپناه پادشاهان میباشد . در«مهریشت» (بندهای ٦٦ و١٢٧)آمده که فر کیانی ازهمراهان ایزد مهراست . دربندهشن‌آمده[۱] : گفته‌اند که جم ، خره از او دورشد . » فردوسی در داستان جمشید ، پس‌ازذکرانحراف وی گوید :

همی کاست زو فرهٔ ایزدی   برآورده بروی **شکوه بدی**[۲].

وهم درعنوان«تباه شدن روز گارجمشید» گوید :

از ان پس برآمد از ایران خروش
پدید آمد از هرسویی جنك وجوش
سیه گشت رخشنده روز سپید
گسستند پیوند از جم شید
برو تیره شد فرهٔ ایزدی
بکژی گرایید و نابخردی[۳] .

دراینجا «شکوه بدی» راجنبهٔ اهریمنی فره دانسته است[۴].

و کیخسرو پس‌ازآنکه تصمیم باعتزال گرفت ، باخود گفت :

سپاسم ز یزدان که او داد فر   بدین گردش اختر و پای و پر .

وهم او گوید :

زمن بگسلد فرهٔ ایزدی   گرایم به کژی ونابخردی .

ونیز :

نخستین ز تور اندر آمد بدی   که برخاستزد فرهٔ ایزدی[۵] .

۱- B . XIV .

۲- شاهنامهٔ بخ ج ۱ ص۲۷ .
۳- ایضاً ج ۱ ص ۳۳ .
٤- رك . ص ٢٦٤ ح۲همین کتاب .
٥- شاهنامهٔ بخ ج ۳ ص ٦٤٣ .

طبق مندرجات اوستا فررا بصورت مرغ وارغن(عقاب = شاهین) تصورمیکردند.
در زامیادیشت بندهای ۳۳ ، ۴۰ بهنگام ذکر داستان جمشید چنین آمده :

«درهنگام پادشاهی جمشید نه‌سرما بود ونه گرما ، نه پیری بود و نه مرك ونه رشك دیوآفریده ، [اینچنین بود] پیش ازاینکه اودروغ گوید وبگفتار نادرست پردازد. پس‌ازآنکه اوبسخن نادرست ودروغ پرداخت ، فر [پادشاهی] از اوآشکارا به پیکر مرغی بدررفت .چون فرازاوبگسست ، سر گشته شد ودربرابردشمنی [هماورد] فرومانده ناتوان گردید . نخستین بارفربگسست ازجمشید پسرویونگهان به پیکرمرغ وارغن .آن فررا مهر دریافت .

دومین بار فربگسست از جمشید پسر ویونگهان به پیکر مرغ وارغن . آن فررا فریدون پسرآتبین بر گرفت ودرمیان مردمان پیروزمندترین شد . گذشته از زرتشت . او اژی دهاك (ضحاك) را شکست داد .

سومین بارفربگسست از جمشید پسر ویونگهان به پیکر مرغ وارغن ، این فررا دریافت گرشاسب دلیرودرمیان مردمان پیروزمندترین شد ، گذشته اززرتشت . اواژدهای شاخ داررا که اسبان ومردمان را فرومی‌برد بکشت ...» [1]

در کارنامهٔ اردشیر پاپکان فربصورت بره معرفی شده. در «در چهارم ، درآگاه شدن اردوان از گریزاردشیر با کنیزك ، وشتافتن اوازپس ایشان» بندهای ۸-۲۴ آمده :

«اردوان ، اندرزمان ، سپاه‌چهارهزار(مرد)آراسته ، راه بپارس ، پی اردشیر گرفت، وچون نیمروزشد ، بجایی رسید که راه پارس ازآنجا میگذشت . وش پرسید که : « آن دواسوبار(سوار) که بسوی این کسته (ناحیه)آمدند، چه زمان بگذشتند ؟» مردمان گفتند که «بامداد ، چون خورشید تیغ برآورد ، ایدون چون باد ارده (تندرو) همانا بگذشتند. ازپس ایشان بره‌ای بس ستبرهمی دوید، که‌ازآن‌نیکوتربودن نشایست ، دانیم که‌تا کنون بسی‌فرسنك‌زمین رفته‌اند ، وشما گرفتن (ایشان) نتوانید .» اردوان هیچ نپایید وبشتافت. چون بدیگرجای‌آمد ، ازمردمان پرسید که « آن دواسوبار(سوار) چه گاه بگذشتند ؟ »

۱- پورداود . فرهنك ایران باستان ج ۱ ص ۳۰۶ .

ایشان گفتند که «نیمروز، ایدون چون باد ارده همی‌شدند، هموار(پاپپای) ایشان بره‌ای همی‌رفت» [۱]. اردوان شگفت نمود و گفت که «انگار که اسوبار دو گانه را دانیم، اما آن بره چه سزدبودن؟» وش ازدستورپرسید. دستور گفت که«آن فرهٔ خدایی (پادشاهی)است که هنوزبهش نرسیده؛ بباید که بویسوباریم (بتازیم؟ بشتابیم؟)؛ شاید که پیش (ازآن) که‌آن فره بهش برسد، شاییم گرفتن» [۲]... اردوان از ایشان پرسید که« آن دواسوبار کدام جا پذیرهٔ (شما) شدند؟» ایشان گفتند که «میان شما وایشان سی فرسنك (است)؛ وما را ایدون نمود که با یکی از ایشان اسوباران، بره‌ای بس بزرگ و چابك براسپ نشسته بود. »اردوان ازدستورپرسید که «آن بره که با اوبر اسپ (نشسته) چه نماید؟» دستور گفت که «انوشه باشید! اردشیر بهش‌فرهٔ کیانی‌رسیده! بهیچ چاره گرفتن‌نتوان؛ پس خویشتن‌واسوباران‌رنجه مدارید، واسبان مرنجانید وتباه مکنید. چارهٔ ارشیراز در دیگر بخواهید.» [۳]

درحکمت اشراق - سهروردی در«حکمة الاشراق» و «الالواح العمادیة» گوید: همان نورساطع ازنورالانواراست که ایرانیان قدیم‌آنرا بنام خره میخواندند. واما، همین عزت وشوکت نهائی است‌آنچه بوجود هرموجودی ربط معنوی وآنچه موجودات عالم را نسبت بهم، با اعطای حضوری بدانها نظیرحضورعاشق ازبرای معشوق، مزدوجاً، نظم و ترتیب میبخشد، وآنچه‌بدین‌سان نسبت اصلی قهرومحبت واقع میان نورالانوارونوراقرب [۴] را دراثنینیت‌کلیهٔ موجودات، که ازبرای‌یکدیگرمانند هرنوع جسمانی ازبرای رب‌النوع قائم خود، حاضربحضوراشراقی میباشند، مکررمیسازد.

۱- درشاهنامه بجای بره «غرم» آمده:

بدم سواران یکی‌غرم پاك　　چواسپی‌همی بر پراگنده‌خاك.

فردوسی.

۲- گراین غرم دریابد اورا، متاز

که این کار گردد برما دراز.

فردوسی (شاهنامهٔ بخ ج ۷ ص ۱۹۳۵).

۳- کارنامهٔ اردشیر، ترجمهٔ صادق هدایت ص ۱۴-۱۵.

۴- مراد بهمن، نخستین امشاسپندست که ذکراو گذشت.

بدین قرارتعبیرات اضافهٔ اشراقی وتسلط نوری و قهرظهوری در عرف شیخ اشراق میبینیم که اختلاف آنها با تعبیر «خوارنهٔ»اوستایی جزدرمفهوم ـ ونه درمصداق ـ نمیباشد، بدین اضافهٔ اشراقی وتسلط نوری وقهرظهوری است که ازنورالانوارو هریك از انوارقاهر عالی نیز، بغیرواسطه وبواسطه، برنورقاهرسافل‌متضاعفاً اشراق وانعکاس انوارمیشود، واز مناسبات ومشارکات مختلف ومتکثرحاصل میان مشاهدات واشراقات و انعکاسات متزاید سلسلهٔ طولی «قواهر نوریست که عوالم دیگر مثالی و نفسانی و جسمانی که آحاد هریك ازین سه با یکدیگر، برخلاف آحاد سلسلهٔ طولی قواهر نسبت بهم دارای ترتب علی و معلولی نبوده با هم متکافی ودرعرض هم میباشند، پدید میآید[۱].

شیخ اشراق از قول زردشت نقل کند: «خره نوریست که از ذات خداوندی ساطع میگردد وبدان‌مردم بریکدیگر ریاست پیدا میکنندوبمعونت آن هریك برعملی وصناعتی متمکن میگردد.»[۲]

ونیز سهروردی در رسالهٔ «پرتونامهٔ» بزبانی بلیغ چنین‌آورده:

«وهرپادشاهی حکمت بداند وبرنیایش‌وتقدیس نورالانوارمداومت نماید، چنانکه گفتیم اورا «خرهٔ کیانی» بدهندو«فرنورانی» بخشند و«بارق‌الهی» اورا کسوت هیبت وبهاء بپوشاند ورئیس طبیعی شود عالم را، و اورا از عالم اعلی نصرت رسد وخواب و الهام او بکمال رسد.»[۳]

وهم او در کتاب المشارع والمطارحات نوشته[۴]:

۱ـ ه. کربن. روابط حکمت اشراق وفلسفهٔ ایران باستان ص ۳۳ـ۳۴.

۲ـ حکمة الاشراق چاپ طباطبائی ص ۳۷۱ـ ۳۷۲. بعقیدهٔ آقای کربن (روابط حکمت اشراق ص ۲۴) «سکینه» دراصطلاح سهروردی (رك. حکمت اشراق و فرهنك ایران بقلم م معین. ص۲۶ح۲) چیزی بعنوان «خوارنه» اوستایی (=خره، فره) است.

۳ـ کربن. روابط حکمت اشراق ص ۴۸.

۴ـ مجموعة فی‌الحکمة الالهیه ص ۵۰۴.

«ثم ان کان الغالب علی جوهرالنفس الامر القهری ، فیقع الشروق علی وجه یغلب فیه حصة الامورالقهریة من السماویات وارباب طلسماتها : فیکون المعنی الذی یسمیه الفهلویة «**خره**» مما یأتی فی الشهب النورانیة اثره فی القهر ، فیصیرصاحبه شجاعاً قاهراً غلاباً . وان کان الشروق الذی یأتی فی الشهب القدسیة من الانوارالروحانیة بحسب استعداد النفس من جهة عشقیة ومحبیة ، فیکون «الخره» الساری اثره فی اسعاد صاحبه بامورلطیفة ومیل النفوس و عشقها الیه و تعظیم الامم له . لان الالق الساری الیه من ارباب طلسمات سعدیة معظمة معشوقة. وان اعتدل و کثر حصة هیأة النوربوساطة السید النیرالاعظم ،فیکون ملیکاً معظماً صاحب هیبة وعلم و فضیلة واقبال ، و هذا وحده یسمی «**کیان خره**» ، و اذا تم هذا کان من اشرف الاقسام لما فیه من اعتدال النوری مع ان النیرالاعظم فیشجاه جمیع الخلسات الکبیرة »[۱] .

هم سهروردی در«الالواح العمادیة» گوید[۲]:«ملك ظافر، کیخسرو فرخنده اقامهٔ تقدیس

۱- یعنی : [افاضهٔ خره برسه قسم است : اول] اگرامرقهری بر گوهر نفس غالب بود ، تابش بوجهی صورت گیرد که درآن بهرهٔ امورقهری ازسماویات وصاحبان طلسمات آنها ، غالب باشد . ومعنی آنچه که پهلویان « خره » گویند ، چیزیست که اثرش در شهابهای نورانی اندرقهرفرودآید : پس دارندهٔ آن دلیر وقاهروپیروزمند گردد .

[دوم] اگرتابش درشهابهای قدسی ازانوارروحانی برحسب استعداد نفس ازجهت محبت وعشق ورزی فرودآید ، اثر«خره»ساری ، درنیکبخت ساختن صاحب خویش است بتوسط امورلطیف ومیل وعشق نفوس (مردم) بدو و بزرگداشتن ملل اورا ، زیرا لمعهٔ ساری درآن از صاحبان طلسمات ، سعد وبزرگوار ومحبوب است .

[سوم] واگر[تابش] معتدل باشد ، ودرآن بهرهٔ هیأت نور بتوسط خورشید اعظم زیاد باشد ، پس [صاحب آن] پادشاهی بزرگوار ؛ باهیبت ودانش وفضیلت واقبال خواهد گردید ، وتنها همین [خره] است که « کیان خره» نامیده میشود ، و اگراین (تابش) تمام وکامل گردد ازشریفترین اقسام محسوب میگردد ، بجهت اعتدال نوریی که درآنست وآنکه خورشید اعظم پیشگاه همهٔ خلسه‌های بزرك است .

۲- مجموعة فی الحکمة الالهیه بند ۷۳ (شامل مستخرجاتی ازشرح ودودتبریزی) .

وعبودیت کرد . آنگاه منطقیت اب‌القدس [١] بدوفرا رسید [٢]، وبا اوسخن ازغیب گفت ، و اوخود ، منتقش ازحکمت الهی ، بسوی علم اعلی عروج کرد ، وانوارخداوندی بدومواجه شد ؛ وبـدین انوار معنایی را که بنام «**کیان خره**» خوانده شده است ، دریافت ، وآن القاء قاهر نسبت درنفس که بدان مردم سرخضوع واطاعت فرود آورند .» [٣]

از ریشهٔ خوره دراوستا ، صفت خوارننه ونت **Xvarənanhvant** آمده بمعنی فرهمند وخره‌مند ودارای شکوه وفروغ [٤] .

ورج ، ارج

« ورج » در فرهنگهای پارسی بفتح اول وسکون ثانی بمعنی قدرومرتبه وبزرگی وشأن وشوکت [٥] آمده [٦]. این کلمه درپهلوی بصورت ورج **varc** ودراوستا ورچه‌ **varəcah** ودر سانسکریت **varcas** استعمال‌شده بمعنی نیروی حیاتی وقوت، وورچه ونت **varəcahvant** دراوستا صفت است بمعنی نیرومند وقوی [٧].

ازدیرباز رابطه‌ای بین «ورج» و«فر، فره ، خره» قایل شده وبعدها آن دورا مترادف دانسته‌اند :

١- دریشت نوزدهم (زامیاد یشت) ، در نخستین بند از هر کرده (فصل) [٨] برای

١- خرد متقرر در ذات وذات متشخص خرد.

٢- اینجا ، مقاولات خرد مینوی و دانای دینی در کتاب پهلوی « مینوك خرد» بخاطرمیآید .

٣- رك . روابط حکمت اشراق ص ٤٦-٤٧ .

٤- رك . پورداود . یشتها ج ٢ ص ٣٠٣ ببعد ، حکمت اشراق وفرهنك ایران بقلم م . معین . تهران ١٣٢٩ص٢٥ ببعد .

٥- ونیز بمعنی : کندن وسخت .

٦- برهان ، انجمن‌آرا ، جهانگیری .

٧- Bartholomae , Air Wb . 1367 .

٨- زامیاد یشت دارای ١٥ کرده (فصل) است .

Kavaênem Xvarənô - یعنی فرهٔ کیانی - چند صفت آمده از جمله و چنگوهنتم varəcan(g)uhantəm بمعنی با ورج و نیرومند [۱].

۲- در تفسیر «سروش باژ» از نیایشهای خرده اوستا آمده : «بنام یزدان هرمزدخدای اوزونی (افزونی) **گرز** ، **خره** اوزایات(افزایاد) سروش‌اشوی (پاك) تگ (دلیر) تن‌فرمان شگفت‌دین.» کلمهٔ گرز gurz- که درمتون پازند گرج **gurj** و گرزه **guraza** و گرجه **guraja** وغیره‌آمده ، بهمان معنی ورج وارج وبرز وبزرگی است[۲].

۳- در «کارنامهٔ اردشیر پاپکان» درِهشتم بند ۱۰ چنین یاد شده : « اردشیر بسیار اندوهگین بود وهمی اندیشید ، وایشان [۳] درون [۴] یشته [۵] اردشیررا خواهش کردند که «واج[۶] فرمای گرفتن وخورش بخور، واندوه وتیمارمدار، چه اورمزد و امشاسپندان چارهٔ این چیزبخواهند (کرد) واین پتیاره [۷] ایدون نهلند[۸]، چه باستمکاری دهاك [۹] و افراسیاب تور و اسکندر ارومی ، پس نیز یزدان ازیشان خرسند نبود ، ایشان را به **ورج** و **فرهٔ** خویش ایدون نابین [۱۰] وناپیدا کرد ، چنانکه گیهان‌آشناست . » [۱۱]

٤- «ورج» در شاهنامهٔ فردوسی‌مترادف «فر» آمده :

۱- رك . پورداود . یشتها ج ۲ ص ۳۳۱ ببعد و Reichelt , Avesta Reader , p . 31 sqq .

۲- رك . پورداود . خرده اوستا ص ۸٤-۸۵ (متن وحاشیه).

۳- دو برادربنام : برز وبرزآذر .

٤- نان فدیه . رك . برهان قاطع مصحح م . معین : درون .

۵- یشتن = دعا کردن ، نیایش کردن . رك . برهان قاطع‌ایضاً : یشتن ؛ورك. ص۲۰۱ همین کتاب .

٦= باژ = زمزمه. رك . بهرهٔ ٤ همین کتاب .

۷- آفت ، بلا .

۸- چنین نگذارند ، چنین نمانند .

۹= ضحاك .

۱۰- نامرئی .

۱۱- کارنامهٔ اردشیر بابکان ترجمهٔ صادق هدایت ص ۲۱ .

ملك چون ورا دید با ورج و فر

که آنرا نه اندازه بود و نه مر...

در دو بیت ذیل از شاهنامه طبق نسخ معمول «ارج و فر» آمده که محتمل است ناسخان- که بمفهوم ورج آگاه نبودند -«ورج» را تبدیل به«ارج» کرده باشند،خصوصاً که دربیت‌قبل «ورج وفر» ضبط کرده‌اند:

زمهرش جهان را بود ورج و فر

ز خشمش بجوشد بتن درجگر...

نه تنها شه و خسرو کشور است

که شاه‌است و با ورج پیغمبر است.

۵- ابن‌سینا در دانشنامهٔ علائی[۱] آورده:

«... وایشان را (معقولات را) بخوشی ولذت برسوه‌شغولی است، زیرا که‌هرگز روی از برسو بفرو سو نکنند، وخودی خوشی را وقف کرده‌اند برنظارهٔ **ورج - یعنی شکوهمندی برین** - وبریافت خوشی‌مهین.»

۶- مؤلف «نوروزنامه» آرد[۲]: «سام نریمان [را] پرسیدند که: ای‌پیروز گرسالار! آرایش رزم [به] چیست؟ جواب داد که: بورجمند[۳] شاه، ودانشی سپهبد[۴] با رای ومبارز هنری که زره دارد وبا کمان جنك جوید.»

۷- امیرمعزی گوید:

ای به **ورج** و کامگاری ثانی اسفندیار

وی بعدل و نامداری نایب نوشیروان.

۱- بخش الهی، مصحح م. معین، ازانتشارات انجمن آثارملی ۱۳۳۳ ص ۱۰۹ - ۱۱۰؛ مصحح احمد خراسانی ص ۱۳۲.

۲- مصحح مجتبی مینوی ص ۴۲.

۳- درمتن‌چاپی: بدون نقطه‌و باعلامت‌استفهام (مراد: به‌ورجمند[ورج+مند]است).

۴- درمتن چاپی: دانش سپهبد.

۸ـ در « فرائد السلوك » مؤلف دراوایل قرن هفتم « ورج » نیکو تفسیرشده است اینچنین [۱] : «وطایفه‌ای را ازبندگان بعنایت لطف اختیارفرمود وبسعادت عقل ممتاز کرد و ایشان را به **فرالهی** [۲] بیاراست و به **ورج پادشاهی** [۳] مزین گردانید . پس بانبیاء مرسل که ممتاز خلایق بودند وحی فرستاد بتوسط ملئکه ، و آن پیغام است بنبندگان خویش ، وبملوك عادل **ورج** داد ، وآن **فری** است الهی و نوری است ربانی که از اشعهٔ عالم غیب فیضان کند ، وفروغی است که از پرتولوایح ایزدی لمعان زند و در سینهٔ ملوك مقام‌سازد وازسینه برجبین‌سرایت کند ، تا بقوت فیض‌آن برعالمیان مهترشود وبمددتابش آن برجهانیان غلبه گیرد ... »

بگفتارمؤلف کتاب مذکور،فروورج پیش‌ازاسلام به‌فریدون‌و کیخسرو‌واسکندر(!) وبعدازاسلام به محمود غزنوی وملکشاه سلجوقی وجهان پهلوان محمدبن‌ایلدگزوپسرش اتابك مظفرالدین ازبك که کتاب فرائدالسلوك بنام اوتألیف شده ـ تعلق گرفته‌است .

۹ـ در فارسنامهٔ ابن‌البلخی‌آمده [۴] : « جمشید گفت برسبیل خطبه که : ایزدتعالی **ورج وبهاء** ما تمام گردانید و**تأیید** ارزانی داشت. »

۱۰ـ درمرزبان نامه‌آمده [۵] : «ندانند که پادشاهان برگزیدهٔ‌آفریدگار و پروردهٔ پروردگارند ، وآنجا که **مواهب ازلی** قسمت کردند [و] ولایت **ورج‌الهی** بخرج

۱ـ نسخهٔ خطی متعلق بکتابخانهٔ ملی‌ملك. نسخه‌ای دیگر از « فرائد السلوك فی‌فضائل الملوك» تألیف اسحاق بن‌ابراهیم بن ابی الرشید (مؤلف بسال ۶۱۰هجری) درآیا صوفیا (بشمارهٔ ۱۹۹۵) موجود است (احمد آتش . دستور فارسی (بترکی) ص ۱۴۲).مؤلف معاصراتابك ازبك بن جهان پهلوان (۶۰۷-۶۲۲) بوده است .

۲ = فرهٔ ایزدی.

۳ = فرهٔ کیانی .

۴ـ چاپ کمبریج ص ۳۲ .

۵ـ چاپ دوم تهران ص ۱۹ .

رفت [1]، اول همای سلطنت سایه بر پیغامبران افکند، پس بر پادشاهان، پس برمردم دانا . . . »

۱۱- ابونصر رافعی گوید :

سرافرازان دولت را به **فر ایزدی یاور**

ستمکاران ملت را به**ورج حیدری** قاهر [2].

۱۲- زرتشت بهرام پژدو شاعرزرتشتی قرن هفتم در«ارداویرافنامه» گوید :

زشاهان **فر و خره**، جم فزون داشت

بهر کاری خرد را رهنمون داشت .

۱- علامهٔ مرحوم قزوینی درذیل صفحه مرقوم داشته‌اند : « مقصود از این عبارت معلوم نشد وجمیع نسخ مبهم‌ومضطرب‌است». مرحوم تقوی جمله‌را چنین تصحیح کرده‌اند (چاپ دوم تهران ص۳۲۵) : «لآلی‌درج الهی بخرج رفت ظ». آقای سید محمد فرزان‌در سلسله مقالاتی که درسال نهم مجلهٔ یغما تحت عنوان «تصحیحی ازمرزبان نامه » منتشر کرده‌اند ، پس‌ازشرحی نوشته‌اند (یغما ۹:۹ ص ۴۲۸) : «گمان می کنم تنها شکل قابل توجیه وقبول‌ازاشکال وصورمختلف که درنسخه‌های مختلفه بعبارت مزبورداده‌اند، شکلی است که از نسخهٔ D نقل شده یعنی «ولایت درج الهی بخرج رفت» ... چنین تفسیر نمود: «آنجا که درازل مواهب‌خدائی قسمت کردند وولایت الهی‌در(درجه بندی) بندگان‌بخرج رفت (یعنی صورت گرفت وانجام یافت) ...» (پایان قول آقای فرزان) باشواهد مذکور درفوق‌تصور نمیرود شکی در اصل‌کلمه باقی مانده باشد .

۲- درفرهنك جهانگیری «ورج» بمعنی کندن‌آمده وهمین بیت شاهدآورده‌شده . مؤلف فرهنك نظام نویسد : «درشعرمذکورمعنی اول (فروشکوه) هم درست درمیآید ، اما ورج بمعنی کندن هست وهمزه تبدیل بواو می‌شود » . دربن بیت بمعنی کندن منظور نیست ، بلکه بمعنی «فر»است وشواهد دیگر که درهمین مبحث یاد شده مؤیدآنست .

این اشتباه ازآنجا ناشی شده که علی (ع) کنندهٔ در خیبر است ، واینجا بقرینهٔ «قاهر» بمعنی « کندن» پنداشته‌اند ، در صورتیکه فرو ورج مختص ملوك قاهر است . دربعضی از نسخ خطی فرهنك جهانگیری فقط معنی کندن آمده بدون شاهد ، و ظاهراً این شاهد را بعدها ناسخان افزوده‌اند .

ز نور مینوانی یافت بهره
ز فرو ورج شد چون شید شهره.

وهم او در «چنگرنگهاچه نامه» گوید[۱]:

پر از نور و خره کن چون فرشته
ز پاکی و ز ورج وفر، سرشته.

«ورج» نیز به «فرج» و«ورجمند» به «فرجمند» تبدیل شده. در برهان قاطع آمده: «فرج، بفتح اول، بروزن ومعنی ارج است که بمعنی قدر وقیمت ومرتبه وحد باشد» و «فرجمند، بروزن ومعنی ارجمند است که صاحب وخداوند قدر ومرتبه باشد - و بمعنی زیبایی هم آمده است.»

ونیز در بیت ذیل از معزی «ارج» بمعنی مورد بحث آمده:

از جد خویش و زپدر وجد جد خویش
میراث یافتست بزرگی و ارج وفر[۲].

هرچند ورج وفرج وارج لغة یکی است، ولی نظر بشواهدی که مذکور شد، واستعمال معزی کلمهٔ «ورج» را بهمین معنی[۳]، محتمل است که اصل درینجا نیز« ورج وفر» بوده باشد.

ورجاوند یکی از معتقدات مزدیسنان آنست که پس از سپری شدن روزگار پادشاهی کی گشتاسب، دیگر فربکسی تعلق نگرفت، اما اهور مزدا آنرا تا دامنهٔ رستاخیز برای ایرانیان نگاهدارد، وسوشیانت Soshyant (موعود زرتشتی) ازفرایزدی برخوردارشود و از کنار دریاچهٔ هامون برخیزد، و گیتی را از راستی وعدل آباد کند.

---

۱ ـ نسخهٔ فیلمی از روی نسخهٔ خطی متعلق بکتابخانهٔ ملی پاریس محفوظ در «انستیتوایران وفرانسه» تهران.

۲ـ دیوان معزی ص ۲۸۹.

۳ـ که پیشتر گذشت.

یکی‌از وقایع ظهورهوشیدر(نخستین موعود) بسرکارآمدن پادشاهی است از نژاد کیانیان . این شهریارداد گر که بایران زمین دست یابد ، درناحیهٔ کینیستان (چین یا سمرقند) و برخی گویند میان هندوان تولد خواهد یافت . پدرش از پشت کیانیان است . این شاهزاده بهرام نام دارد وبلقب «ورجاوند» خوانده میشود .

بهرام ورجاوند در میان زنان سراپرده بزرگ شود ، و بعدها زمام پادشاهی بدست گیرد . آنگاه که شاهزاده بسن سی سالگی رسد لشکر بسیار ازهند وچین بیاراید ، با تیغهای‌آخته ودرفشهای گوناگون برافراخته ، بارایتی ازپوست ببر، ودیگرازپنبهٔ سفید ، بسوی به رود - و برخی گویند بطرف بلخ - شتابد . از هر گوشه ناموران و دلیران و سواران‌بدو پیوندند ... بهرام ورجاوند بمعر که درآید وچندان جنگاوران‌ازپای درآیند که درمقابل هزارزن یك مرد بیش‌زنده نماند . وقتی که ستارهٔ مشتری باوج خویش رسد و ستارهٔ زهره را براندازد ، آنگاه ورجاوند درمیدان پیروز گردد و از همت مردانهٔ وی ایران‌آباد شود [1] .

کلمهٔ ورجاوند ، در پهلوی **Warcâwand** [2] ، در اوستایی **varəcahvant** (نیرومند ، قوی) [3] ؛ لغةً یعنی بلند پایه وبرازنده و ارجمند ، و مجازاً بمعنی ورجمند ، دارای ورج وفرهٔ ایزدی . این صفت بارها دراوستا برای «ماه» و«تیشتر» و« کلام ایزدی» و«فر کیانی» آمده است [4] .

۱- رك . پورداود . سوشیانس .

۲- یوستی . نام نامه ص ۳۵٦ .

۳- بارتولمه ۱۳٦۷ .

٤- پورداود .سوشیانس‌ص۳۸-۳۹ ؛ ورك . بارتولمه ۱۳٦۷ ؛ مقالهٔ «ورج» بقلم م . معین . مجلهٔ یغما ۱:۳ ص ۲۸-۳۰ .

بخش پنجم

می مغانه

اشتقاق ـ جمشید و می ـ شمیران و می ـ کیقباد و می ـ جام جم ـ می و مزدیسنان ـ در ادبیات پارسی و تازی ـ مغان، پیر مغان، مغبچه، می مغانه، دیر مغان و خرابات ـ وصف پذیرایی مغان.

می مغانه

در خانقه نگنجد اسرار عشقبازی
جام می مغانه هم بامغان توان زد .
حافظ .

اشتقاق دراوستا می بصورت مذه **madha** استعمال شده . در هوم یشت (یسنای ۱۰ - بند ۸) چنین آمده :

«آری همهٔ می (مذه) های دیگر را خشم خونین سلاح در پی است ، اما آن می هوم را رامش راستی همراهست . مستی هوم سبك سازد هر آن مردمی که هوم را چون پسر(فرزند)خرد سالي نوازش کنند، هوم خود را برای آنان آماده ساخته بتنشان درمان بخشد . »

ونیز در وندیداد ، فر گرد۸ بند۲۲ ، مذومنت [illegible] (بمعنی‌می‌مند [1]) صفت برای میزد (خوردنیهای جامد)آورده شده، وآن مر کبست‌ازمذه (می) و منت (مند) ازادات اتصاف . درپهلوی می ، مد **mad** آمده (هزوارش آن [illegible] نوشته‌میشود)[2].

در اوستا از می‌انگور و امثال‌آن بویژه نامی برده نشده ، ودرهیچیك از کتابهای دینی مزدیسنا نیز ، تشویقی از باده گساری بعمل نیامده است ، فقط در یسنا۴۸ بند ۱۰

۱- میمند شهرمعروف‌ازنواحی غزنین که خواجهٔ بزرگ احمد حسن میمندی وزیر سلطان محمود بدان منسوبست ونیزقصبه‌ای درجنوب‌فارس که بقول هدایت درانجمن‌آرا «میوه‌های خوب‌دارد وآب روان دارد وانگوروخرمای‌آن موفوراست.» ظاهراً ازهمین ریشه است .

۲ - خسرو کواتان ا ریتك - اونوالا ص ۲۶-۲۷ .

آمده : « کی ای مزدا شرفا برسالت پی خواهند برد ، کی این مشروب مسکر و کثیف را خواهی برانداخت ، از آن چیزی که کرپانهای زشت کردار و شهریاران بد رفتار بعمدا کشورها را میفریبند . »

برخی گمان کرده‌اند که مراد ازمشروب مسکرمزبورمی است ولی بایددانست که درمتن آیهٔ فوق کلمهٔ دورئوشه **dûraosha** بکاررفته وآن لغة بمعنی (دوردارندهٔ مرگ) است ، واوستا شناسان نظر باینکه دردیگر بخشهای اوستا همه‌جا این کلمهٔ مرکب ، صفت «هوم»آورده شده ، معتقدند که دراینجا نیزمراد همان هوم (هومهٔ اوستا) است که نوشیدن آن دراعصارباستانی میان ایرانیان وهندوان رایج بوده [۱]. مع‌هذا می‌تحریم هم نشده، بلکه باده نوشی ازاعمال رایج زرتشتیان بوده وهست، واز دیرباز تا کنون، درمیان آنان هر کودکی که متولد شود ، درهمان ایام خانوادهٔ وی شراب درخم گذارند وآنرا محفوظ دارند تا در شب عروسی فرزند بعنوان میمنت صرف شود [۲] .

علاوه براینکه هوم ایرانیان وسوم هندوان مسکربوده (وآیهٔ مذکور درفوق خود دال برآنست) ، مردم ایران از ازمنهٔ بسیار کهن با مو وتاك آشنا بوده‌اند ، زیرا سرزمین اصلی آن حوالی آسیای صغیر و ایران زمین بزرك بوده است [۳] .

در روایات ملی آمده که جمشید مکتشف می بوده .

جمشید و می فردوسی نخستین بار جمشید را نام میبرد که باده گساری میکرد [۴] :

۱ـ رك . یشتها ج ۱ ص ۴۷۳ ؛ و ص ۴۹ـ۵۱ کتاب حاضر .

۲ـ بنقل استاد پورداود .

۳ـ همچنانکه اسفناج (که درزبانهای اروپایی همین لفظ مانده) ، فندق ، پسته ، بادام وهلو(درآلمانی **Perika** ودرفرانسوی **pêche** ازهمین ریشه) ازسرزمین ایران بوده . رك .

Kulturpflanzen und Hanstiere von Victor Helm , Berlin . 1911 . S . 65 _ 97 .

۴ـ شاهنامهٔ نادری ج ۱ ص ۷ ؛ شاهنامهٔ بخ ج ۱ ص ۲۶ حاشیهٔ ۳ .

نشسته بر آن تخت، جمشید کی
بچنك اندرون، خسروی جام می.

ونیز:

جم اندیشه از دل فراموش کرد
سه جام می‌از پیش نان نوش کرد.
ز دادار بس یاد کردن گرفت
بآهستگی رأی خوردن گرفت.

عوفی در جوامع الحکایات باب چهارم از قسم اول در «ذکر پادشاهی جمشید» آرد[۱]: «گویند که شراب درعهد اوپدیدآمد و آنرا **شاه دارو** می‌خواندند، و سبب ظهورشراب آن‌بود که انگور- که لطیفترین فواکه‌است - بسبب تغیرهواوهجوم‌لشکرزمستان باطل میشد، و درایام شتا و فصل بهار از وی تمتع میسر نمیشد. پس خواست تاآب گیرد، تا مگرازآب‌اوهمه وقت انتفاع تواند گرفت، آنرا درآوندی کردند وجمشید هرروزبیامدی وحال‌آن مشاهده کردی: اول بقوت بخود[۲] بجوشید وترك بینداخت، وبعدازآن ساکن شد، و هرروزجمشید آنرا میچشیدی و عیارانرا برمحك مذاق عرضه کردی، و چون از جوش بازایستاد تلخ شد، وحلاوت آن نماند. جمشید گمان برد که مگر زهر قاتل شد بسبب تلخی و تغییر مزاج. پس آنرا سر ببستند و بگذاشتند برظن آنك زهری جان گدازست، وجمشید را کنیز کی بود که خورشید دایگی جمال او کرده بود و ماه راتبه از کمال او گرفته، وقتی مرین کنیزك را علت شقیقه حادث شد و از درد بی‌طاقت شد وبمرك راضی گشت، وباخود گفت:«صواب آنست که‌ازآن زهرتناول کنم تا بیك بارخلاص یابم.» پس قدحی برداشت و ازآن قدری بخورد و اهتزازی دروی پدیدآمد، و دردسر کمتر شد، بخانه آمد طیب‌النفس گشته و خواب بروی غلبه کرد، بعدازآنکه چند روز

۱- نسخه‌های‌عکسی کتابخانهٔ‌ملی تهران‌ازروی نسخه‌های‌خطی کتابخانهٔ ملی پاریس بشماره‌های(Suppl. pers. 906) ص۲۷ الف و(Ancien fonds persan 75) ص ۴۷ ب.

۲- ظ. بقوت خود.

گذشته بود که خواب بزیارت برك چشم او نیامده بود ، یك شبانروز بخفت وچون بیدار شد ازآن زحمت خلاص یافته بود ، و آن حال با جمشید تقریر کردند ، و جمشید از ان بخورد و لذتی یافت و دربیشتر علل و امراض آنرا بکارمیبردند و سبب شفا میشد ، پس آنرا **شاه دارو** نام کردند . »

محمد بن محمود آملی درنفایس الفنون فی عرایس العیون نوشته [۱] :

«پس عضدالدوله ازو (صاحب بن عباد) پرسید که اول کسی که شراب بیرون آورد که بود؟ صاحب گفت درتواریخ آمده است که چون جمشید پای دررکاب شاهی آورد ودست درعنان فرماندهی زد ، درخاطرخطیرش که مصقلهٔ آیینهٔ احکام و ضمیرمنیرش که مشکات انوارمصالح خاص وعام بود افتاد که این صنایع را صانعی حکیم واین بدایع را مبدعی قدیم باید ، وبناچاردرایجاد هرموجودی سری ودراظهار هرمصنوعی حکمتی باشد که تا آدمی غواص واربدریای حکمت فکرت فرو نرود بتحقیق آن نرسد ، پس جمعی را تعیین کردتا نباتات و اشجار را درموضعی معین بنشاندند وثمرات آنرا تجربه مینمودند ، وچون ثمرهٔ رزبرمحك مذاق زدند ، درولذتی هرچه تمامتروحلاوتی هرچه بهتریافتند ، لیکن ازغایت لطافت بنکایت بادهای خزانی تغیرواستحالت دروظاهرمیشد ، طریقی میطلبیدند کهازآن ثمره نتیجه بماند، پس جمشید فرمودتاآب اورا بگرفتند ودرجره‌ای کردند وهرروزآنرا میچشیدند ، چون (چند) روزبرآمد تغیردرمزاج اوپدیدآمد وازاشتداد غلیان حلاوت او بمرارت مبدل شد . جمشید مهری برآن جره نهاد و گفت باید که هیچکس متعرض این نشود کههمانامادهٔ زهراینست. چون ازین حدیث مدتی برآمد اورا کنیز کی بود که مصور ابداع در کمال تصویراو بهیچوجهدقیقه‌ای اهمال ننموده‌بود ومکمل‌تکوین بتمکین‌جمال‌او ازوجهانسانیت هیچ‌نهالی‌نرویانیده،رعنابدردشقیقه مبتلاشدچنانکه تمامت اطبا ازان عاجز شدند وکاربجایی انجامید که دل‌ازجان‌برداشت‌وباخود گفت کهمصلحت من‌آنست کهقدری ازان زهر بیاشامم وازرحمت وجود خلاص یابم . پس قدحی ازان پر کرد و اندك اندك در

۱ــ قسم اول درعلوم اواخرص ۲۰۱ .

آشامید، چون قدح تمام شد اهتزازی دروپدیدآمد وقدحی دیگربخورد، خواب بروغلبه کرد، سر بربالین نهاد و یك شبانه روز بخفت. همه پنداشتند که کار او بآخر رسید. چون ازخواب درآمد ازدرد شقیقه هیچ اثری نیافت. جمشید ازسبب خواب و زوال علت تفحص نمود، کنیزك صورت حال باز راند. جمشید حکما را جمع کرد و جشنی ساخت و اول خود قدحی بیاشامید و بفرمود، تا بهریکی از آن (جمع) قدحی دادند. چون زمانی برآمد و یك دودور بگردید همه دراهتزاز آمدند و نشاط می کردند و آنرا **شاه دارو** نام نهادند، و بعدازان در تربیت درخت رز و ترتیب گرفتن شراب کوشیدند و هرچند برمیآمد، مبالغه درآن زیاده می‌نمودند و درخوردن‌آن افراط می کردند.» [۱]

منوچهری دامغانی در قصیده‌ای گوید:

چنین خواندم امروز در دفتری

که:«زنده‌است **جمشید** را دختری»

«بود سالیان هفتصد، هشتصد

که تا اوست محبوس درمنظری»

«هنوز اندران خانهٔ گبر کان

بمانده‌است برجای، چون عرعری»

«نه بنشیند ازپا و نی یك زمان

نهد پهلوی خویش بر بستری»

۱ــ در« رسالة الارشاد فی احوال الصاحب الکافی اسمعیل بن عباد» تألیف ابی القاسم احمدبن محمد حسنی حسینی قوبائی اصفهانی مؤلف بسال ۱۲۵۹ همین روایت تکرارشده (رسالة الارشاد، ضمیمهٔ محاسن اصفهان مافروخی مصحح سید جلال طهرانی چاپ مطبعهٔ مجلس ص ۱۱ و ۱۲) وهمچنین در برهان قاطع درکلمهٔ « شاه دارو » همین روایت آمده است.

« نگیرد طعام و نگیرد شراب
نگوید سخن با سخن گستری . »
مرا این سخن بود نا دلپذیر
چو اندیشه کردم من از هر دری
بدان خانهٔ باستانی شدم
بهنجار ، چون آزمایشگری
یکی خانه دیدم ز سنگ سیاه
گذرگاه او تنگ چون چنبری
گشادم در آن بافسونگری
بر افروختم دزد وار[1] آذری
چراغی گرفتم ، چنانچون بود
ز زر هریوه [2] سرخنجری
در آن خانه دیدم ، بیك پای بر
عروسی کلان ، چون هیونی[3] بری
سفالین عروسی بمهر خدای
برو بر ، نه زری ونه زیوری
ببسته سفالین کمرهفت هشت
فکنده بسر بر ، تنك معجری
چو آبستنان ، اشکم آورده پیش
چو خرمابنان پهن فرق سری

۱ـ زروار (تصحیح دهخدا) .
۲ـ زر خالص ورایج (برهان) .
۳ـ هیون ، شتر بزرك خراسانی (قاموس ، غیاث) .

بسی خاك بنشسته بر فرق او
نهاده بسربر ، گلین افسری
برو گردن ضخم ، چون ران پیل
کف پای او گرد ، چون اسپری
دویدم من از مهر نزدیك او
چنانچون برخواهری ، خواهری
زفرق سرش ، باز کردم سبك
تنك تر ز پرپشه‌ای [۱] ، چادری
ستردم رخش را بسر آستین
زهر گرد و خاکی و خاکستری
فکندم کلاه گلین از سرش
چنان کز سر غازیی مغفری
بدیدم بزیر کلاهش فراخ
دهانی و زیر دهان ، حنجری
مرو را لبی زنگیانه سطبر
چنانچون ز جوعی لب اشتری
ولیکن یکی سلسبیلش ، سبیل
گشاده بد اندر میانش دری
همی بوی مشك آمدش از دهان
چو بوی بخور آید از مجمری
مرا عشق آن سلسبیلش گرفت
چو عشق پریچهرهٔ احوری

۱– ز پر پشه (تصحیح دهخدا) .

ببردم ازو مهر دوشیزگی
و ز ان سلسبیلش زدم ساغری
یکی قطره‌ای بر کفم برچکید
کف‌دست من گشت‌چون کوثری
ببوییدم او را و زان بوی او
بر آمد ز هر موی من عبهری
بساغر لب خویش بردم فراز
مرا هرلبی گشت چون شکری
یکی هاتف از غیب آواز داد
چو رامش بری نزد رامشگری ،
که «هست‌این عروسی‌بمهرخدای
پریچهره‌ای سعتری منظری »
« بباید علی الحال کابینش کرد
بیرزد بکابین چنین دختری »
« بود عقد کابین او ، اینکه تو
کنی‌سجدهٔ شکرچون شاکری »
«سرازسجده برداری واین شراب
کشی یادفرخنده‌رخ مهتری ...»[۱]

دراین قصیده که شبه لغزیست در موضوع خم شراب ، که آنرا « دختر جمشید » نامیده ومحل‌آنرا «خانهٔ گبرکان» دانسته ، نظراستاد منوچهری بهمان روایت کهن است که پیشتر گذشت .

خاقانی در مدح جلال‌الدین الخزاری گوید[۲] :

۱ـ ازاین پس تخلص بمدح شیخ‌العمیدندیم سلطان مسعودآغاز میشود .

۲ـ دیوان چاپ عبدالرسولی ص ۵۷۷ .

دست جم چون راح ریحانیت داد خوان‌جم‌را خل خرمایی فرست.

خیام (؟) درنوروزنامه کشف می را بیکی ازمنسوبان جمشید اسناد داده نویسد[1]:

شمیران ومی

«اندرمعنی پدیدآمدن شراب ـ اندرتواریخ نبشته‌اند که بهراة پادشاهی بود کامگاروفرمانروا، با گنج وخواستهٔ بسیار، ولشکری بیشمار، وهمهٔ خراسان درزیرفرمان اوبود، و از **خویشان جمشید** بود،نام او **شمیران**، واین دزشمیران که بهراست وهنوز برجاست،آبادان او کرده است، و او را پسری‌بود، نام اوبادام[2]، سخت‌دلیرومردانه وبازوربود، ودرآن روز گارتیراندازی‌چون اونبود. مگرروزی **شاه شمیران** برمنظره نشسته بود، وبزرگان پیش او، پسرش بادام پیش پدر؛ قضا را همائی بیامد وبانك میداشت، و برابر تخت پاره‌ای دورتر، بزیرآمد و بزمین نشست. شاه شمیران‌نگاه کرد ماری دیددر گردن همای‌پیچیده وسرش درآویخته، وآهنك‌آن‌میکرد که‌همای رابگزد. شاه شمیران گفت: «ای شیرمردان! همای‌را ازدست این مار که‌برهاندوتیری بصواب بیندازد؟» بادام گفت: «ای ملك‌کار بنده است.» تیری بینداخت چنانك سرماردرزمین بدوخت، وبهمای‌هیچ گزندی نرسید. همای خلاص یافت وزمانی‌آنجا میپرید و برفت. قضا را سال دیگر همین روز **شاه شمیران** برمنظره نشسته بود، آن همای بیامد وبرسرایشان میپرید وپس برزمین آمد، همانجا که مار را تیرزده بود، چیزی‌ازمنقاربرزمین نهاد، و بانگی چند بکرد وبپرید. شاه نگاه کرد وآن‌همای را بدید، باجماعت گفت:« پنداری این‌همانست[3] که مااورا ازدست‌آن ماربرهانیدیم، و امسال بمکافات‌آن بازآمده‌است وما را تحفه‌آورده، زیرا که منقاربرزمین میزند، بروید وبنگریدوآنچ بیابید بیارید. دوسه کس برفتند، وبجملگی دوسه دانه دیدندآنجانهاده،

۱ــ چاپ تهران ص ۶۵ ـ ۷۰.

۲ــ ظ: باذان(مینوی). مرحوم بهار درحاشیهٔ کتاب نوروزنامه یادداشت کرده‌اند: باذان را در[خ]راسان (باذام) گفته‌اند. رجوع شود: طبری درفتوحات قتیبه.

۳ــ دهخدا: این‌هماییست.

برداشتند وپیش تخت **شاه شمیران** آوردند ، شاه بکار[1] کرد ، دانه‌ای سخت دید ، داناآن وزیرکان را بخواند وآن دانها بدیشان نمود ، و گفت هما این دانها را بما بتحفه آورده است ، چه می‌بینید اندرین ، ما را با این دانها چه میباید کردن ؟ متفق شدند که اینرا بباید کشت ونیك نگاهداشت تاآخرسال چه پدیدارآید . پس شاه تخم را بباغبان خویش داد و گفت در گوشه‌ای بکار، و گرداگرداوپرچین کن تاچهارپا اندروراه نیابد ، وازمرغان نگاهداروبهروقت احوال‌اومرا مینمای. پس‌باغبان‌همچنین کرد . نوروزماه بود ،یکچندی برآمد، شاخکی ازین تخمها برجست، باغبان پادشاه را خبر کرد. شاه با بزرگان ودانا- آن برسرآن نهال شد . گفتند ما چنین شاخ وبرك ندیده‌ایم ، و باز گشتند ، چون مدتی برآمد شاخهاش بسیارشد ، و بلگها پهن گشت ، و خوشه خوشه بمثال گاورس[2] ازو در آویخت . باغبان نزدیك شاه آمد ، و گفت : درباغ هیچ درختی ازین خرمترنیست . شاه دگرباره‌باداناآن بدیداردرخت‌شد،نهال‌اورا دید درخت شده ، وآن‌خوشها ازودرآویخته، شگفت بماند ، گفت: صبربابد کرد تا همهٔ درختان را بربرسد تابر اين‌درخت‌چگونه شود چون خوشه بزرك کرد،ودانهای غوره بکمال رسید هم دست بدونیارستند کرد ، تاخریف درآمد ، ومیوها چون سیب وامرود وشفتالووانارومانندآن دررسید . شاه بباغ‌آمد،درخت انگوردید چون عروس‌آراسته ، خوشه‌ها بزرك شده ، وازسبزی بسیاهی‌آمده ، چون شبه میتافت ، ویك‌یك دانه ازوهمی ریخت ، همهٔ داناآن متفق شدند که میوهٔ این درخت این است ، ودرختی بکمال‌رسیده است ، ودانه ازخوشه‌ریختن‌آغاز کرد ، وبرآن دلیل میکنند که فایدهٔ این درآب اینست . آب این بباید گرفتن ودرخمی کردن ، تا چه دیدارآید[3]، وهیچ کس دانه دردهان نیارست نهادن. ازآن همی‌ترسیدند که نباید که زهرباشد وهلاك شوند . همانجا درباغ خمی نهادند وآب‌آن انگوربگرفتند ، وخم پر کردند ، وباغبان را

١ــ آقای مینوی در حاشیه نوشته‌اند : ظ : نگاه ـ مرحوم دهخدا چنین تصحیح کرده‌اند : بگاز کرد (یعنی دندان زد) .

٢ــ ارزن .

٣ــ ظ : پدیدارآید .(دهخدا) . رك . صفحهٔ بعد سطر ۷(م.م.)

فرمود هرچه بینی مرا خبر کن ، وباز گشتند . چون شیره درخم بجوش آمد، باغبان بیامد وشاه را گفت: شیره همچون دیك بی آتش میجوشد وبنرمی؟ اندازد [۱] . گفت چون بیارامد مرا آگاه کن. باغبان روزی دید صافی وروشن شده چون یاقوت سرخ میتافت ، وآرامیده شده، درحال شاه را خبر کرد . شاه با داناآن حاضرشدند . همگنان دررنك صافی اوخیره بماندند ، و گفتند: مقصود و فایده ازین درخت اینست، اما ندانیم که زهرست یا پازهر. پس بر آن نهادند که مردی خونی را از زندان بیارند ، و ازین شربتی بدو دهند ، تا چه پدیدار آید . چنان کردند ، و شربتی ازین بخونی دادند . چون بخورد اندکی روی ترش کرد ، گفتند: دیگرخواهی ؟ گفت : بلی . شربتی‌دیگر بدو دادند . در طرب کردن وسرود گفتن و ... و کچول کردن آمد، وشکوه پادشاه درچشمش سبك شد ، و گفت: یك شربت دیگر بدهید ، پس هرچه خواهید بمن بکنید ، که مردان مرك را زاده‌اند . پس شربت سوم بدودادند ، بخورد وسرش گران‌شد وبخفت ، و تا دیگرروزبهوش‌نیامد . چون بهوش‌آمد پیش ملك‌آوردندش . ازوپرسیدند که‌آن چه بود که دیروزخوردی ، وخویشتن را چون میدیدی ؟ گفت: نمیدانم که چه میخوردم ، اما خوش بود ،کاشکی امروزسه قدح دیگرازآن بیافتمی . نخستین قدح بدشخواری خوردم که تلخ مزه بود ، چون در معده‌ام قرار گرفت طبعم‌آرزوی دیگر کرد ، چون دوم‌قدح بخوردم نشاطی وطربی دردل من‌آمد که شرم ازچشم من برفت ، وجهان پیش من سبك‌آمد ، پنداشتم میان من وشاه هیچ‌فرقی نیست ، و غم جهان بردل من فراموش گشت ، و سوم قدح بخوردم بخواب خوش درشدم . شاه ویرا آزاد کرد از گناهی که کرده بود . بدین سبب همهٔ داناآن متفق گشتند که هیچ نعمتی بهتر و بزر گوارتر از شراب نیست ، ازبهرآنك درهیچ طعامی ومیوه‌ای این هنرو خاصیتی نیست که در شرابست . **شاه شمیران** را معلوم شد شراب‌خوردن ، و بزم نهادن آیین‌آورد ، وبعدازآن هم ازشراب رودها بساختند [۲] ونواها زدند ، وآن باغ که دروتخم

۱- تیرمی اندازد : تیرزند بی کمان وسخت بکوشد.(منوچهری) [ازیادداشتهای استاد دهخدا] .

۲- مراد رود بمعنی ساز و آلت طربست . مع هذا ممکنست صواب (سرودها) باشد . (مینوی) .

انگور بکشتند هنوز برجاست ،آن را بهرا غوره[1] میخوانند وبردرشهرست ، وچنین گویند که نهال انگورازهراة بهمهٔ جهان پرا کند[2]، چندان انگور که بهراة باشد بهیچ شهری و ولایتی نباشد ، چنانك زیادت ازصد گونه انگوررا نام برسرزبان بگویند وفضیلت شراب بسیارست . »

کیقباد ومی

در راحة‌الصدور،اندرباب پیدایش شراب ، حکایتی شبیه بداستان فوق مذکور است که باحتمال مصحح راحة الصدور (محمد اقبال) ، راوندی آنرا از کتاب الشراب ، که خود او بدان اشاره نموده اخذ کرده است . عین عبارت راوندی چنین است :

«آورده‌اند که بدور **کیقباد** جشنی عظیم بود و کبار درحضرت بارسماطین خدمت کشیده، لکلکی بیامد، ماری در گردن‌آویخته ومحکم شده ، وبرشکل‌دادخواهان وفریاد خوانان ، درمقابل تخت ملك برزمین نشست، وبزبان مرغان ازدست مارفغان در گرفت . یکی ازحجاب گفت: این بیزبان‌ازدست‌این‌حیوان‌جانستان درمانده‌است واستغاثت‌بحضرت ملك‌آورده‌وبا اواستظهاروثوقی‌نتوان که‌ازما ایمن‌باشد تا اورابرهانیم . **کیقباد** بر گشاد تیرقادروواثق بودی، فرمود که من بتیرسرماردرزمین دوزم تامرغ راه هوا بردارد ومار را بزاروواربگذارد. گفتند: رای‌اعلی برترست . ملك رای بامضا رسانید ومرغ بفراغ خلاص یافته از چشمها غایب گشت . بعداز زمانی چون مستبشری و مستظهری گرازان و نازان حلقه کنان بهمان موضع فرود آمد پنج دانه در دهان ، خدمت کنان سر برزمین نهاد و بغیبت تشریف‌داد . ملك فرمود که مکافات این احسان که دربارهٔ اونمودیم این دانه‌آورده است. حاضر کنید تا خود چیست ؟ چون بکنارتخت نقل کردند ، ملك فرمود که این چه شاید بود ؟ گفتند: این از نوادردهروغرایب عصرست ، چشم ماچنین چیزی ندیده است و گوش‌جنس‌این‌واقعه نشنیده. اصناف‌مردم را ازعلماء و حکماء و اطباء و دهاقین ورهابین

---

[1] ــ غوره یا غورج (معرب) نام قریه‌ای بوده است بردر شهر هـرات . رك . معجم‌البلدان ج ۲ ص ۸۲۱ و ۸۲٤ (نوروزنامه . حواشی ص ۱۰۹). و رك. چهار مقالهٔ مصحح م . معین ص ٥۱ س ٦ .

[2] ــ مؤید انتشار مو از نجد ایران بدیگراقطار جهان میباشد.

وفیلسوفان(و) عطاران وبقالان ومردم کشاورزرا حاضر کردند و بخدمت تخت اعلی آوردند. هر کس سختی میگفت ودری میسفت. اتفاق بر آن نهادند که این دانه هرچرا بشاید ازاین قدر کاری نگشاید، درزمین دفن باید کرد تاازوچه زاید؟ درجائی حصین رودباری جستندو برطرف مرغزاری بکشتند ودرتعهد افزودند تا بمدت نبت ازهریکی شاخی جست که حضرت او ناموس اجنحهٔ طاوس بشکست. خبر **بکیقباد** رسید تجشم کرد وبدید و وصیتی که لایق بود تقدیم فرمود و در تعهد فزود تا بانگور بود و لطف خود بنمود. گفتند: این نبات در خضرت نضرتی داشت وبمیوه سربفراشت، ازو دیگردانها بباید کاشت تازیب باغها وآرایش راغها ازوحاصل شود. چوبسیارشد نمی یارستند خوردن، چه برمنافع ومضارواقف نبودند. ملك فرمود که منفعت این درآب وشراب تواند بود. چوآب بگرفتند ودرخنب کردند بجوش آمد. فیلسوفان ازآن درتعجب ماندند، برآن نهادند که جمعی مباح الدم را حاضر باید کردن تا تجربت حاصل آید. سه کس مختلف المزاج را بیاوردند وباکراهی عظیم با صدهزاربیم شربتی هریکی بازخوردند، بدوم شربت گستاخ شدند وبسوم شربت فریاد کردند تا چهارم بیاوردند، چون بپنج رسید نشاط دریشان آمد ورقص و کچول آغازیدند و لوروسمسول ورزیدند و کس را بالای خود ندیدند، زبان بدشنام **کیقباد** کشیدند، چون بغایت مستی رسیدند.روزدیگرصبرنمی توانستند وبزرگان درآن شروع نمی یارستند، گفتند تا چهارفصل بریشان نگذرد ایمن نشاید بود که این نشاط غمی آرد و مرگی بریشان گمارد. درچهارفصل چند کس را این شراب بدادند تا فواید شراب روی نمود و همه را نشاط افزود. گفتند: منفعت آن دانه این بود. بعدازآن زینت مجلس وجمع احباب بدان می جستند.» [۱]

مسعودی درمروج الذهب [۲] این واقعه را بیکی ازدوبرادر«ازور» و «خلخاس» از پادشاهان سریانی انتساب داده است.

۱ــ راحة الصدورص ۴۲۳-۴۲۴. این داستانهای مربوط به پیدایش شراب را، باید با داستان پیدایش «شاه اسپرغم» درعهد انوشروان (رك. برهان قاطع: شاه اسپرغم) مقایسه کرد.

۲ــ مصحح محمد محیی الدین ج ۱ ص ۱۷۹-۱۸۰.

چون درنظر مسلمانان ، پادشاهان پیش‌ازاسلام ایران ، علی‌الاطلاق ، گبرومجوس محسوب میشدند، جمشید و کیقباد را نیزدرزمرهٔ پیروان آن دین محسوب داشته‌اند. حتی فردوسی درشاهنامه، کیخسرورا خوانندهٔ (ژندواست)معرفی کرده است [۱]، ودروندیداد نیز آمده که دین‌اهورایی پیش‌اززرتشت بجمشید تفویض گردید [۲].

جام جم

نظر بشهرت انتساب پیدایش شراب درزمان جمشید، **جام جم** (یعنی‌جام منسوب بجمشید) در ادبیات ایران (علاوه بر اطلاق بجام جهان‌نما که کاشف اسرار بود [۳]) بجام شراب نیز اطلاق گردیده ودرادبیات پارسی بسا جام باده را بدو منسوب کرده‌اند.

حافظ [۴] گوید :

ساقی بیـار باده و بـا محتسب بگـو
انکارمامکن که چنین **جام**،**جم** نداشت.
سرود مجلس **جمشید** گفته‌اند این بود
که **جام** باده‌بیاور که **جم** نخواهد ماند.
که برد بنزد شاهان زمن گدا پیامی
که‌بکوی‌میفروشان،دوهزار **جم بجامی**؟

۱ــ رك. ج۲ کتاب‌حاضر، بخش۷ بهرهٔ ۳ (ذکر زند واوستا پیش‌ازظهورزردشت).

۲ــ دروندیداد ، فرگرد ۲ بند ۱ــ۲ آمده : پرسید زرتشت از اهورمزدا:ای‌اهورمزدای مینوی مقدس ، دادار پاك جهان خاکی ! باکه نخست در میان مردمان گفت و شنود کردی تو ، اهورمزدا جزازمن زرتشت ؟ بکه بنمودی‌آن‌دین اهورایی زرتشتی را ؟ آنگاه گفت اهورمزدا : بجم زیبای‌دارندهٔ گله ورمهٔ خوب ، ای زرتشت پاك ! با او نخست درمیان مردمان گفت وشنود کردم من اهورمزدا ، جز ازتو زرتشت ، باوبنمودم آن دین اهورایی‌زرتشتی را «نسخهٔ خطی ترجمهٔ وندیداد، بقلم‌استاد پورداود».

۳ــ که ازآن دربخش هشتم بتفصیل بحث خواهد شد.

٤ــ حافظ بیش از دیگر گویندگان از جام جم و رابطهٔ می و مغان گفتگو کرده و اوحدی مراغه‌یی مثنویی بنام (جام جم) بنظم درآورده است .

بـده **جام** مـی و از **جم** مکـن یـاد
که میداند که **جم** کی بود و کی کی ؟

ظهوری گوید :

چو از جام شد پنجهٔ جم جدا بفرقش کشید اره ، دست بلا .

گاهی نیز جام باده را «جام کیان» خوانند .

عطار گوید :

سیمین بران بسته میان ، می کرده در جام کیان
پسته گشاده ساقیان ، در پسته شکـر ریختـه .

باید دانست که در ادبیات پارسی «جام جم» را دارای هفت خط دانسته‌اند :

۱ـ خط جور .

۲ـ خط بغداد .

۳ـ خط بصره .

٤ـ خط ازرق .

٥ـ خط ورشکر .

٦ـ خط کاسه گر .

۷ـ خط فرودینه، و گویند خط لب جام را از آن جهت خط جور نام نهادند که چون خواهند حریف را بیندازند تا خط جور پر کرده بدو دهند[1] .

می و مزدیسنان در ادبیات پارسی و تازی

بلعمی در تاریخ خود «می خوردن» را از آداب و شرایع زردشت دانسته است، ومؤلف بیان الادیان نویسد[2] : «(مغان) شادی کردن ومی خوردن بطاعت دارند.»

فردوسی درضمن نقل نامه‌ای که رستم فرخزاد ، سپهبد

۱ ـ برهان ، رشیدی ، سروری ، غیاث .
۲ ـ ص ١٦ .

ایران درجنگ باتازیان ببرادرخود نویسدواوضاع کشورایران‌را پس ازغلبهٔ عرب پیش‌بینی میکند، گوید :

نباشد بهار از زمستان پدید   نیـارند هنگـام رامش نبید .

پیداست که درعهد ساسانیان ، بهنگام رامش وبزم باده گساری می کردند وحتی شاهنشاهان ساسانی سالی یك‌روز (درجشن مهرگان مجازبودند بحدافراط مست شوند[۱] . ابوریحان بیرونی درآثارالباقیه[۲] ضمن عید مجوسان سغد ، جشن (اشناخندا) را نام‌میبرد ونویسد : «الیوم الثامن عشرمنه **بابه خاره** [۳] ویقال با میخواره، وهوشرب العصیرالجید الصـرف . » در ادبیات تـازی نیز رز را بکسری (خسرو) [۴] نسبت داده و دختر کسری می نامیدند .

ابونواس گویندهٔ مشهور گوید :

اسقنی صهباء صرفاً   لم تدنس بمزاج.
نتجت من کرم **کسری**   قبل ابـان النتاج.
هی لدفع الهم والاحزا   ن من خیر عـلاج [۵].

۱- بنا بقول کنتز یاس . رك . مقالهٔ فروردین بقلم آقای پورداود در **ایران امروز** سال ۳ شمارهٔ ۱ .

۲- ص ۲۳٤ .

۳- قبلا حدس میزدیم که اصل « بایه خواره» باشد و « بایه» لغتی است در« باده» چنانکه «مایه» را دردیه‌های قزوین به«ماده (شتر)» اطلاق کنند (بنقل مرحوم دهخدا) وجمله را چنین میخواندیم : «. . بایه‌خواره ویقال له‌میخواره»، بااستاد هنینگ مذاکره شد ، این وجه را نپذیرفتند، زیرا لغات‌سغدی با فارسی بسیارفرق دارد ، واین لغت‌سغدی است مانند«اشناخندا» وحدس میزنند«بابه‌خواره» و « بامی خواره» هردویك اصل‌دارد. نیزممکن‌است« نابه خواره» خواند که درترجمهٔ «صرف» آمده، ولی گفته‌اند که این کلمه هم در سغدی دیده نشده است .

٤- خسروانوشروان وخسروپرویز بخصوص کسری خوانده شده‌اند .

٥- دیوان ابونواس چاپ مصرص ۱۲۷ .

و نیز :

مصونة حجبوها فی مخدرها
عن العیون **لکسری** صاحب التاج [۱] .

ابوالمعالی سعدبن علی بن قاسم انصاری خطیری گوید [۲] :

اشرب علی طرب من کف ذی طرب
قد قام فی طرب یسعی الی طرب.
من خندریس کعین الدیك صافیة
مما تخیرها **کسری** من العنب .
فالراح من ذهب والکاس من ذهب
یا من رأی ذهباً یسقی علی ذهب .

درایام خلفای اموی وعباسی،شاعران متذوق بغداد ودیگرشهرها ، بمناسبت حرمت می دراسلام [۳] ناچار بخارج شهرها رفته ، دردیرهای مغان و نصاری بنوشیدن باده مشغول میشدند . این معنی دراشعارتازی وپارسی جلوه گر گردیده است ، هم ابونواس گوید :

دع ذا عدمتك و اشربها معتقة صفراء تفرق بین الروح والجسد.
من کف مضطمر الزنارمعتدل کانه غصن بان غیر ذی اود [۴] .

شمس الدین احمد الطیبی راست:

قهوة فارسیة من خبایا اردشیر لنجله ابرویز [۵] .

و نیز ابونواس گوید :

۱- همان کتاب ص ۱۲۹ .

۲- معجم الادباء چاپ مارگلیوث ج ٤ ص ۲۳۲ .

۳- برای اطلاع از کیفیت حرمت می **در** اسلام ، رك . حافظ شیرین سخن تألیف نگارنده ص ۳۲۱ .

٤- دیوان ابونواس ص ١٦٤ .

٥- بنقل فرهنگ شعوری در: اردشیر .

و ان قلنا اقتلوا عنکم بباکر شربها الخمرا
اتاك حلیب صافیة بدا نطفا و معتصرا
فذاك العیش لاسبداً بقفرتها و لا وبرا [۱] .

ومنوچهری در مسمطی گوید :

بردآن کشتگکان را بسوی چرخشت [۲]،
همه را در چرخشت فکند از پشت،
لگد اندر پشت آنگاه همیزد و مشت
تا در افکند بپهلوشان پنج انگشت،
گفت کم دوش پیام آمد از **زردشت** [۳]
که دگر باره ببـاید همگی را کشت .

زیبارخان زرتشتی درین محافل دل از عارف و عامی میبردند .

خسروانی گوید :

چه مایه زاهد پرهیزگار صومعگی که نسث خوان شد برعشقش وایارده گوی.

حتی کاتبی نیشابوری (متوفی در۸۳۸) در اشعارخود نام «شاپور» و«جمشید» راکه ظاهراً زردشتی بودند [۴] برده،ازآنان تقاضای باده کرده‌است .

پاول هرن P . Horn ، خاورشناس مشهور در کتاب تاریخ ادبیات ایران [۵]

۱ـامثال وحکم‌دهخدا ص۱۷۰۲-۳ .

۲ــ فاعل « برد» رزبان‌است .

۳ــظاهراً اشاره است به‌زردشتی بودن رزبان .

٤ــ ازسعدی تا جامی ، ترجمهٔ تاریخ ادبیات براون ج ۳ توسط آقای حکمت ص ۵۵۰ .

٥ – Geschichte der Persischen Literature , Leipzig , 1901 , S . 73–77 .

نگاشته : « در کشور پرشراب ایران ، حرام بودن آب انگور بنا بر نص صریح قرآن مواجه با مقاومتهای سخت شده است . ایرانیان زرتشتی کمال دقت را در کشت ورزی انگور با نیروی حقیقی بکار میبردند و پس‌از سلطهٔ اسلام بدین آسانی نمیشد این نوشداروی پسندیده[1] را از ایشان باز گرفت ، بهمین جهت قدیمترین شاعران با کمال شوق وذوق در وصف باده اشعاری گفته‌اند . . . سه عنصر سرور و شادی درایران : شراب و عشق و آوازه بوده است . دربارهٔ رستم در یکی از سفرهای وی در شاهنامه چنین می گویند :

تهمتن بیزدان نیایش گرفت

برو آفرین و ستایش گرفت

که دردشت مازندران یافت خوان

می و رود با میگسار جوان .

عمر خیام بالعکس سه عنصر دیگر برای خود قایل شده است:

جامی وبتی و بربطی برلب کشت

این‌هرسه مرا نقد وترانسیه‌بهشت .

پس‌ازآن روحانیان تصور میکردند که این فسق را باید ازمیان برد . البته ایشان نیزازسوی خود حق داشتند ، بهمین جهت همهٔ اشعاری را که در بارهٔ عشق و شراب بود ، صوفیانه وانمود میکردند . کلمهٔ « میخوار » را بنام **موبدان زرتشتی** افزوده بودند . ایرانیان مسلمان‌کلمات «**مغ**» و «**مغکده**» و«**مغبچه**» را میخواروميخانه وساقی‌معنی کرده بودند . البته مقصود این نیست که موبدان زرتشتی در میخواری استاد بوده‌اند ، بلکه کلمهٔ «**مغ**» نام عمومی برای زرتشتیان شده بود . در شاهنامه ، در هرموردی که سروروشادی هست ، بزم میخواری فراهم میشود وبا مستی کامل حاضران بپایان میرسد .

۱- بقول مؤلف نفایس الفنون : شاهدارو . رك ص ۲۰۱ قسم اول در علوم اواخر ، وزك . ص۴۳۴،۴۳۵و۴۳۶ کتاب‌حاضر.

اساساً یك‌سلسله آداب ورسوم خاصی داشتند[1]. پیش‌ازیکدیگروپس‌ازیکدیگرمینوشیدند، بسلامت کسانی که حاضر نبودند میآشامیدند[2]. دربزمهای باشکوه وجلال نخستین جام‌را بسلامتی‌شاه میکشیدند،حتی هنگامی که‌حاضر نبود . . . پس شگفت نیست که دردربارهای جدید ازآداب و رسوم گذشتگان پیروی کرده باشند ، بیشتر از آنجهت که همه جای شاهنامه را با ذوق میخواندند . »[3]

محمد بن علی بن سلیمان الراوندی درراحة الصدورنویسد[4] : «وخمرخوردن اگر چه برخلاف شریعت است واخباروآثار بسیار در عقوبت‌آن کردارآمده است اما در ملل متقدمه‌حلال بوده است ودرآن‌زمان کسی‌ازآن‌اجتناب ننموده وملوك عجم عظمت‌وآرایش مجلس بزم بدان ساخته‌اند.»

منوچهری در مسمط خود اشاره بزرتشتی بودن رزبان کرده[5]. خاقانی در تحفة العراقین شراب را «فرزند مجوس» خواند :

آن کو زقریش‌جفت گیرد فرزند مجوس کی‌پذیرد؟[6]

در فرهنگها «چراغ مغان» کنایه از شراب انگوریست[7].

با ذکرمطالب مزبورعلت انتساب می بمغان ، نیك پیداست .

۱ــ می‌ده ای ساقی ! که می به‌درد عشق‌آمیز را

زنده کن درمی پرستی سنت پرویز را .

(دیوان سنائی ص ۵۸۰) .

۲ ـ چنانکه درمجلس نصربن احمد سامانی به « شادی بوجعفر احمد بن محمد » می نوشیدندورودکی قصیدهٔ‌مشهورخودرادراین‌موضوع بساخت. رك . دیوان رودکی(چاپ آقای نفیسی ص۱۰۰۸-۱۰۱۶) . و « شادی » (بصورت‌اضافه) بمعنی « بسلامتی » بکارمیرفته.

۳ــ رودکی ج ۳ ص ۸۸۷و۸۸۸ .

٤ــ ص٤٢٣ . ٥ ـ رك.ص٤٤٩.

٦ــ تحفه‌العراقین‌چاپ قریب ص ١٦٨ .

۷ــ رك . برهان قاطع .

مغان عمارهٔ مروزی گوید :

مغ از نشاط سبد چین [۱] که مست خواهد شد

کند برابر چرخشت [۲] ، خشت بالینا [۳] .

منوچهری گوید:

بروز گار دوشنبه **نبید خور بنشاط**

برسم موبد بنشین وموبدان موبد .

خاقانی راست :

بگوبا **مغان** کآبکاری شما راست

که درکار آب شما می گریزم .

مراد از«آبکاری» شرابخواریست ومنظور از«آب» دراین بیت باده است. هم دراین قصیده گوید :

مرا ز اربعین **مغان** چون نپرسی

که چل صبح در **مغسرا** میگریزم؟

بانصاف ، دریا کشانند ـ آنجا

ز جور نهنك عنا می گریزم .

ودریا کش شرابخواری را گویند که باده برطل گران کشد وزود مست‌نگردد .

بمغان آی تا مرا بینی

که ز حبل المتین کنم زنار.

عقل اگر دم زند بدست میش

چون زره بردهان زنش مسمار.

۱ـ سبد چین، بقیهٔ انگوراست که درباغ بجا مانده باشد .

۲ـ چرخشت، آن‌جای که انگور برای شراب بپالایند (لغت فرس).

۳ـ رودکی ج ۳ ص ۱۱۹۷ .

خوانچه کن **سخت مغان** می را
وز بلورین رکاب ، می بگسار [۱] .

هم او درتحفة العراقین گوید :

نبوم ببر مغان آزور   آتشخواری زآب انگور [۲] .

پیر مغان پیرمغانست که دستور سقایت میدهد.

حافظ :

تا ز میخانه و می نام ونشان خواهد بود
سرما خاك ره **پیرمغان** خواهد بود .

مغبچه سقایت شراب اغلب بعهدهٔ مغبچگان محول بود .

حافظ :

گرچنین جلوه کند مغبچهٔ باده فروش [۳]
خاکروب در میخانه کنم مژگان را .

دوش رفتم بدر میکده خواب آلوده
خرقه تر دامن و سجاده شراب آلوده .
آمدافسوس کنان**مغبچهٔ باده فروش** [۳]
گفت: «بیدارشو، ای‌رهروخواب‌آلوده! »

می‌مغان و می مغانه پس میی که مغان دهند مغانه‌است.رباعی‌ذیل‌منسوب بخیام است :

۱ــ دیوان طبع عبدالرسولی ص ۲۰۰ .
۲ــ تحفة العراقین شرح مولوی آسی الدنی ص ۲٦٤ .
۳ــ باده فروش ، صفتی است که بمغبچه تخصیص داده .

ساقی ! علم سیاه شب صبح ربود ،

برخیز و می مغانه را در ده زود ،

بگشای زهم دونرگس خواب آلود ،

برخیز کـه خفتنت بسی خواهد بود .

عطار گوید :

کاین یك دوسه روز عمر باقی است

از دست مده **می مغان** را .

وحافظ گوید :

در خانقه نگنجد اسرار عشقبازی

جام **می مغانه** هم با **مغان** توان زد[1] .

شراب خانگیم بس ، **می مغانه** بیار

حریف باده رسید، ای رفیق توبه، وداع![2]

رکن الدین عمیدالملك وزیر (ممدوح عبید زاکانی) گوید[2] :

ترسابچه‌ای که هر که در شهر سرمست **می مغانهٔ** اوست ،

خاصیت آب زندگانی در خاك شراب خانهٔ اوست .

دیر مغان دیرمغان جایی است که تشنگانرا سیراب کنند .

حافظ گوید :

در **دیر مغان** آمد یارم قدحی در دست

مست از می و میخواران از نرگس مستش مست.

۱ـ حافظ طبع قزوینی ص ۱۰۵. ۲ـ ایضاً ص ۱۹۸.

۲ـ تاریخ عصر حافظ تألیف مرحوم دکتر غنی ص ۸۹ حاشیه .

ای گدای خانقه باز آ که در **دیر مغان**

میدهند آبی[1] ودلها را توانگرمیکنند .

وهمودر ساقی‌نامه گفته :

بیا ساقی ! ازمی ندارم گزیر بیك جام باقی مرا دست گیر

که از دور گردون بجان آمدم روان سوی **دیر مغان** آمدم

بیا ساقی از کنج **دیر مغان** مشودور ، کانجاست گنج روان

ورت‌شیخ گوید:«مروسوی **دیر** جوابش‌چگویی؟بگو:«شب‌بخیر.»

خرابات بهمین مناسبت **خرابات** را که مجازاً بمعنی مصطبه و میخانه است، در ادبیات ما گاهی منتسب و مضاف به (مغان) آورده ، خرابات مغان گویند . حافظ راست :

در خرابات مغان ما نیز همدستان شویم[2]

کاینچنین رفتست در روز ازل تقدیرما .

خاقانی :

مغانرا خرابات ، کهف صفا دان

در آن کهف بهر صفا میگریزم .

سلمان ساوجی :

من خراباتیم و باده پرست در**خرابات مغان**عاشق ومست

میکشندم چوسبودوش بدوش میبرندم چوقدح‌دست بدست[3] .

فیض پیر مغان عام است ـ آذربیکدلی گوید :

بشیخ شهر فقیری ز جوع برد پناه

بدین امید که از لطف خواهدش‌نان داد.

۱ـ یعنی شرابی .

۲ـ ... طریقت ما بهم‌منزل شویم . (ن . ل .)

۳ـ برای اطلاع از ذکر اصطلاحات فوق در شعر دیگر شعرای ایران ، رك . بخش هشتم .

هزار مسأله پرسیدش از مسایل و گفت
که : گرجواب نگفتی نبایدت نان داد.
نداشت حال جدل آن فقیر و شیخ غیور
ببرد آبش و نانش نداد تا جان داد.
عجب که با همه دانایی این نمیدانست
که حق ببنده نه روزی بشرط ایمان‌داد!
من و ملازمت آستان **پیرمغان**
که جام می بکف کافر ومسلمان داد .

وصف پذیرایی مغان دوقطعه ازشاهکارهای ادبی ایران ازشاعران متذوق، بوصف پذیرایی مغان اختصاص دارد :

نخست غزلی است از دیوان لسان الغیب خواجه حافظ که فرماید[1] :

در **سرای مغان**، رفته بود و آب زده
نشسته پیر و صلائی بشیخ و شاب زده .
سبو کشان همه در بندگیش بسته کمر
ولی ز ترك کله چتر بر سحاب زده .
شعاع جام و قدح ، نور ماه پوشیده
عذار **مغبچگان**، راه آفتاب زده .
عروس بخت در آن حجله با هزاران ناز
شکسته کسمه[2] وبربرگ گل گلاب‌زده.

۱ـ دیوان مصحح‌مرحوم قزوینی ص ۲۹۱-۲۹۲ .
۲ـ کسمه، بفتح‌اول‌موئی باشد اززلف که‌سر آنرا مقراض کنند وخم داده بررخسار گذارند و آنرا پیچه نیز گویند (دیوان مصحح مرحوم قزوینی ص ۲۹۱ ح ۱ بنقل از جهانگیری وبهارعجم .)

گرفته ساغر عشرت ، فرشتهٔ رحمت
زجرعه بر رخ حور وپری گلاب زده

ز شور و عربدهٔ شاهدان شیرین کار
شکر شکسته ، سمن ریخته رباب زده

سلام کردم و بامن بروی خندان گفت
که : « ای‌خمار کش مفلس‌شراب زده !»

« که کرداینکه‌تو کردی‌بضعف‌همت‌ورای
ز گنج‌خانه‌شده خیمه‌برخراب‌زده ؟»

«وصال دولت بیدار ترسمت ندهند
که خفتهٔ تودرآغوش بخت خواب زده »

« بیا بمیکده حافظ که برتوعرضه کنم
هزار صف ز دعاهای مستجاب زده . »

دوم ، نخستین بند ترجیع مشهور هاتف است :

ای فدای تو هم دل و هم جان
وی نثار رهت همین و همان

. . . .

دوش از سوز عشق و جذبهٔ شوق
هر طرف میشتافتم حیران

آخر کار شوق دیدارم
سوی **دیرمغان** کشید عنان

چشم بد دور خلوتی دیدم
روشن از **نورحق** ، نه از نیران

هر طرف دیدم **آتشی**، کآن شب
دید در طور، موسی عمران
پیری آنجا بآتش افروزی
بادب گرد **پیر، مغبچگان**
همه سیمین عذار و گل رخسار
همه شیرین زبان و تنگدهان
عود و چنك و دف و نی و بربط
شمع و نقل و گل و مل و ریحان
ساقی ماهروی مشکین موی
مطرب بذله‌گوی خوش الحان
مغ و مغزاده، موبد و دستور
خدمتش را تمام بسته میان
من شرمنده از مسلمانی
شدم آنجا بگوشه‌ای پنهان
پیرپرسید: «کیست این؟» گفتند:
«عاشقی بیقرار و سرگردان»
گفت: «**جامی** دهیدش ازمی ناب
گرچه‌ناخوانده باشد این مهمان.»
ساقی **آتش پرست و آتش دست**
ریخت در ساغر **آتش سوزان**
چون کشیدم نه‌عقل ماند و نه هوش
سوخت هم کفر از آن وهم‌ایمان ... [۱]

۱ـ رك. بخش هشتم (تصوف ومزدیسنا).

بخش ششم

آیات واحادیث

دو آیهٔ قرآن
احادیث

آیات واحادیث

اگراین علم ازثریا آویخته بودی، مردانی‌از پارس بیافتندی.
(ترجمهٔ فارسنامهٔ ابن البلخی از حدیث نبوی)

دو آیهٔ قرآن

چون بیشترمزدیسنان ویهودیان مقیم بحرین، عمان و یمن پرداخت جزیه را برقبول‌اسلام ترجیح میدادند ومأموران پیغمبرنیز برطبق میل‌آنان باخذ جزیه اکتفا میورزیدند، این امرموجب غوغایی شد.

توضیح آنکه برخی ازعرب[1] این نحوسلوك با مزدیسنان را مخالف سنت پیغمبر میدانستند، اعتراض کردند که فقط یهودیان و مسیحیان **اهل کتابند** وبس. پس بچه دلیل پیغمبربامزدیسنان (زرتشتیان) مانندآن دو فرقه رفتارمیکند؟

آنگاه آیت ذیل از طرف پیغمبر ابلاغ شد:

«یا ایهاالذین آمنوا علیکم انفسکم، لایضر کم من‌ضل‌اذا اهتدیتم، الی‌الله‌مرجعکم جمیعاً، فینبئکم بما کنتم تعملون.»[2]

یعنی: ای کسانی که (باسلام) ایمان آوردید، شما مسؤول خودتان هستید. اگر براه راست باشید، گمراهی دیگران شما را زیانی نرساند. بسوی خدا خواهید بازگشت، پس شما را برفتارتان آگاه خواهد ساخت.

در تفسیر نیشابوری[3] در مورد این‌آیه، من‌جمله روایت ذیل آمده است:

۱ــ بقول مؤلف تفسیر نیشابوری منافقان عرب.
۲ــ سورهٔ پنجم (مائده) آیهٔ ۱۰٤.
۳ــ جلد دوم ص ٤۹.

« در شأن نزول این آیه از ابن عباس روایت شده که چون پیامبر خدا زردشتیان هجر [1] را بپرداخت جزیه واداشت ، مخالفان عرب گفتند در شگفتیم از محمد که گمان میکند خدا اورا برسالت گماشته است تا با همهٔ مردم بجنگد وآنان را بدین‌اسلام‌آورد، وی جزیه را جزازاهل کتاب نمی‌پذیرفت ، ندیدیم رفتاری را که با مشرکان عرب کرده است با مشرکان هجرهمان کند . پس خدا آیه را فرستاد ، یعنی شما را ملامت‌ـ کنندگان زیان نمیرساند اگر براه راست وحق باشید . »

عمربهنگام فتح ایران ، درمورد رفتاری که نسبت بزردشتیان میبایست انجام دهد درتردید بود ، عبدالرحمن‌بن عوف بدو گفت که از پیغمبر شنیدم که بامجوس باید مانند اهل کتاب [2] رفتار کرد .

این امر مقدمه‌ای شد برای اینکه زردشتیان « اهل کتاب » محسوب شوند [3] ، ولی درآیهٔ فوق تصریحی بنام‌آنان نشده است . بعدها آیتی دیگرابلاغ گردید که صریحاً نام «مجوس» درآن ، در ردیف اهل‌الکتاب یاد شده :

« ان‌الذین آمنوا والذین‌هادوا والصابئین‌والنصاری **والمجوس**، والذین‌اشر کوا، ان‌الله یفصل بینهم یوم القیمة ، ان الله علی کل شیء شهید. » [4]

۱ـ هجر نام چند ناحیه است ازجمله هجرالبحرین وهجر نجران وهجرجازان وهجر حصنة ازمخلاف مازن وهجرمدینة وغالباً الهجر(باالف ولام) خوانده میشود وهمهٔ ناحیهٔ بحرین را نیز هجر گفته‌اند وآن درستست و همچنین شهریست در یمن که بین آن وعثر ، یك روزوشب ازجهت یمن راه است (معجم‌البلدان یاقوت). بحرین ناحیه‌ای ازشبه جزیرهٔ عربستان را میگفته‌اند که در ساحل خلیج فارس میان بصره و عمان قرار داشته وشهر مرکزی آن موسوم بوده است به هجر. این ناحیه جزء بلاد نجد محسوب میشده وغیراز جزیرهٔ بحرین‌امروزیست (مینوی . حواشی نوروزنامه ص۱۱۲).

۲ـ رجوع شود بحدیث سوم در همین عنوان .

۳ـ اسلام بسیارزود مفهوم‌اصطلاح«اهل‌الکتاب»را توسعه بخشید.مسلمانان باتکای روایتی که طبق‌آن محمد (ص) از پارسیان‌هجر(بحرین) جزیه قبول کرده بود مجوسیان را نیز از طبقهٔ اهل الکتاب محسوب داشتند (دایرة المعارف اسلام : اهل‌الکتاب، بقلم گلدزیهر **Goldzieher**) . و رك .

Dr. Sadighi , Les Mouvements Religieux , p. 13 – 14.

۴ـ سورهٔ ۲۲ (الحج)آیهٔ ۱۷ .

یعنی : کسانی که ایمان (اسلام) آوردند و کسانی که یهودی شدند وصابیان و نصرانیان و **مجوس** و کسانی که شرك ورزیدند ، خدا بین آنان در روز رستاخیز حکم خواهد کرد . همانا خدا برهرچیز گواهست .

ابوالفتوح رازی در تفسیرخود نویسد[۱] :

« قتاده گفت درین آیت ، دینها پنج است : اربعة للشیطان ، و واحد للرحمن . چهار دیو راست و یکی خدایراست . وآنچه خدایراست مسلمانیست ، وآنچه دیو راست این چهارگانه است از : جهودی وترسایی و گبرکی ومشرکی . و گفت صابیان نوعی باشند ازیشان ...[۲]حق تعالی گفت این جماعت را ازمسلمانان وجهودان وترسایان و گبرکان وصابیان ومشرکان ، من فردای قیامت میان ایشان فصل کنم ، ودرفصل دوقول گفتند : یکی آنکه حکم کنیم ، من قولهم : الحاکم الفصال . و دیگر آنکه تمییز کنیم میان ایشان تا محق ازباطل پدیدآید بخلق علمضروری . واینکه روی محق سفید کنیم وروی مبطل سیاه، تامردمان میان ایشان فرق کنند بضرورت، وفصل فرق وتمییزباشد میان حق و باطل بآنکه از یکدیگر جدا بشود . »

از دقت درآیهٔ فوق آشکارمیشود که آن شامل سه فرقهٔ ممتازاست :

۱ـ مؤمنان (مسلمانان) .

۲ـ مشرکان .

۳ـ یهودیان و صابیان و مسیحیان و زرتشتیان[۳] .

بنابر این مجوس در نظر پیامبر اسلام بکلی از مشرکان مجزا و در ردیف یهودیان و عیسویان (که دراهل کتاب بودن آنان تردیدی نیست) وصابیان قرار دارند[۴]. بعض

۱ـ تفسیر سورهٔ حج ص ٥٨٨ چاپ قدیم .

۲ـ دراینجا مؤلف تجزیهٔ نحوی کرده است .

۳ـ این سه فرقه با ذکراسم موصول (الذین)ازهمجدا شده‌اند، وچهار گروه‌اخیر با حرف وصل (و) بهم پیوسته‌اند .

٤ـ درتاریخ سیستان ص ۹۲ آمده : «زیادبن‌ابیه ربیع را معزول کرد ازسیستان وعبیدالله بن ابی بکره را بسیستان فرستاد . (آمدن عبیدالله ابی بکره بسیستان اندرسنهٔ

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد

مفسران صابیان را درردیف نصاری محسوب داشته‌وبرخی آنانرا بیرون ازاین تقسیم‌دانند[۱].
صابیان را بیشتر مفسران و نویسند گان به « ستاره پرستان» تعبیر کرده‌اند. مؤلف بیان الادیان نویسد[۲]: «کواکب ثابته را نماز تطوع کنند، هرروزی آن ستاره را که‌آن‌روزرا بدوبازخوانند، چنانکه شنبه زحل راست کماکانوا، و روزهٔ ایشان هرسالی سی روزست تمام، لیکن پراکنده ... درایام روزه گوشت نخورند، و هرماه چهار قربان کنند بنام ستارگان ازخروس وخون‌آن خروس در گور کنند وپرواستخوانش بسوزند ... و عقوبت بر گناه ارواح روا بینند.» ـ صابئین و صابة البطایح و ماندائیان و مغتسله و ناصوری

بقیهٔ حاشیه از صفحهٔ قبل

احدی و خمسین) و او را فرمان داد که چون آنجا شوی شابورهمه هربدان (شابورمه هربدان ؟) را بکش و آتشهاءِ گبرکان برافکن. پس او بسیستان شد برین جمله، ودهاقین وگبرکان سیستان قصد کردند که عاصی گردند بدین سبیل، پس مسلمانان سیستان گفتند اگر پیغمبرما صلی الله علیه باخلفاءِ راشدین این کرده‌اند باگروهی که باایشان صلح کردند تاما نیزاین کار تمام کنیم، اگرنه ونبوداست اینجا کاری نباید کرد که اندرشریعت اسلام نیست واندرصلح، بازنامه نبشتند بحضرت (یعنی بشام)، برین جمله جواب آمد که : نباید که ایشان معاهدند و آن معبد جای ایشانست وایشان میگویند که ما خدای پرستیم، و این آتشخانه راکه داریم وخرشید راکه داریم نه بدان داریم که گوییم این را پرستیم، اما بجایگاه آن داریم که شما محراب دارید وخانهٔ مکه، چون برین حال باشد واجب نکنند [بر کندن] که جهودان را نیز کنشت است وترسایان راکلیسا وگبرکانرا آتشگاه، چون همه معاهدند میان معبد جای ایشان [چه فرق کنیم] ونیزدوست ندارند بر کندن چیزی و جایی که دیرینه گردد، وپیغامبرصلی الله علیه اگرخواستی زین هیچ نگذاشتی الاهمه کفر وادیان دون دین اسلام بر کندی، آنکه نکرد وبرنکند و برایشان بجزیه صلح نکرد، عزاسلام را بود تا هرچند جهان باشد وروزگار باشد مسلمانان که حقیقت اعتقاد خویش ودین‌خوش نگاه کنند، خدای‌را تعالی شکری نو کنند وچون‌خلل کیشهاءِ ایشان همی بینند وهمی شنوند. پس او آن فرمان بگذاشت.»

۱ـ تفسیر نیشابوری جلد ثالث سورة الحج.

۲ـ چاپ تهران ص ۲۱.

اسامی مختلف یك فرقه‌است . صبیان امروزه که در حدود اراضی واقع بین‌عماره ، بصره ، خرمشهر واهواز سکنی دارند منتسب بدین طایفه‌اند. صابیان ازحیث دین بظن‌قوی دراصل پیرو حضرت یحیی ـ و بقول مسیحیان یوحنای تعمید دهنده ـ بوده‌اند . ظاهراً بعلت سختگیریهای بخشی ازبنی‌اسرائیل که بدین عیسی گرویدند ، گروه مزبور که تابع عیسی نگردیدند وفقط یحیی‌رامقتدای خودمیدانستند، مجبوربمهاجرت شدند . وچون مهمترین ارکان دین آنان تعمید وارتماس در آب جاری بود ، سواحل نهرین یا رافدین را اختیار کرده درآن خطه مستقر شدند . در دین آنان آثار شرك دیده میشود . ازجمله به‌ارباب انواع متعدد معتقدند. معبود اول آنان (پرارب) یعنی دریای بی پایـان نامیده میشود که شناسایی او از محـالات و عقل بشر از درك حقیقتش عاجزست . معبود دوم (آیازیبایا) یعنی جوهر حقیقی وجود . معبود سوم (ماناربا) یعنی روح جلال . فرزند وی (پاتاایل) خالق‌زمین وبشرمحسوب میگردد . بعقیدهٔ آنان یکی ازارباب انواع موسوم به (اومر) با مادر خود تزویج کرد ونوزده فرزند آورد که عبارت از۱۲ برج و هفت کرهٔ معظم آسمان است . اسامی۱۲ برج و۷ کوکب در میان صبیان امروزه هنوز بزبان‌کلدانی (بابلی‌متأخر) یا یهودی است از این قرار: شاماش (آفتاب) ـ سرا (ماه) ـ نراق (مریخ)ـ ابنو(عطارد) ـ بعل (مشتری)ـ لیوات (زهره) ـ کیوان (زحل‌ـ کیوان پارسی) ؛ وبرجهای دوازده گانه ازاین‌قرارند : قَم دول (دلو) یاشباط ماه اول ، قم‌نون (ماهی، حوت) یاادار ، امبر(حمل) یانیسان ، تور(ثور) ، صرطنه (سرطان) ،آریا (اسد) ، شنبلت (سنبله) ، سلمی (میزان) ، عرقب (عقرب) ، حاتیا (مادیان) ، گدی (جدی) . همهٔ آنها دارای مراتب تقدیس و احترامند . صابیان قسمتی از تعالیم یهود و نصاری وایرانیان باستان را اتخاذ ودر دین خود داخل کردند[1] .

---

۱ ـ رك . تقی‌زاده. گاه شماری ص۳۵۹؛ ایضاً تقی‌زاده . صابئین وزمان زردشت ازانتشارات مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات تبریز. ۱۳۳۸؛مجلهٔ طوفان‌هفتگی‌سال دوم‌شماره‌های ۱۱-۱۲-۱۳، مقالهٔ «صبی یا صابی» بقلم جواهر الکلام .

درزمان مأمون خلیفهٔ عباسی (٢١٥ ه) مشرکان حران موفق شدند مسلمانان را اقناع کنند که ایشان همان صابیانی هستند که در قرآن در زمرهٔ ملل با ایمان نام برده شده ودارای کتاب آسمانی هستند که پیامبران قدیم برای ایشان آورده‌اند [١].

فی‌الجمله صابیان در مکتوم داشتن عقاید اصلی و تقیه میکوشند چنانکه خود را گاهی پیرو ابراهیم و کتاب آسمانی خویش را (صحف) وانمودمیکنند [٢]، واغلب یحیی‌بن زکریارا پیامبرخود معرفی نمایند . از کتب دینی ماندائیان برمیآید که آنان جداً مخالف یهود و نصاری و مسلمانان و معتقدات ایشان هستند ، و فقط با دین زرتشتی مخالفتی محسوس ندارند [٣] .

نظر بذکر(صابئین) در ردیف مجوس درآیهٔ مذکور ، برخی زرتشتیان را از اهل الکتاب بیرون پنداشته‌اند .

ابن رشد در کتاب «بدایة‌المجتهد ونهایة المقتصد» در مبحث‌فرائض (میراث)آرد [٤]: «اجمعوا علی‌توریث الملة الواحدة بعضهم بعضاً واختلفوافی‌توریث الملل المختلفة ، فذهب مالك وجماعة الی ان اهل‌الملل المختلفة لایتوارثون کالیهود والنصاری و به قال احمد و جماعة، وقال الشافعی وابوحنیفة وابوثوروالثوری وداود وغیرهم : الکفار کلهم یتوارثون، وکان شریح وابن ابی‌یعلی وجماعة یجعلون الملل التی لاتتوارث ثلاثاً : النصاری والیهود والصابئین ملة ، والمجوس ومن‌لا کتاب له ملة والاسلام ملة» .

١- Cf.Chwolson , Die Ssabier . 1,141 .
(دائرة المعارف اسلام : اهل‌الکتاب بقلم گلدزیهر) .

٢- رك . ص١١٦ کتاب حاضرج٥ .

٣- برای اطلاعات بیشتررجوع‌شود: تقی‌زاده.صابئین‌وزردشت(که‌قبلاذکرشده).و نیز الفهرست‌ابن‌الندیم‌چاپ‌مصر١٣٤٨-ص٤٥٤.باید درنظرداشت که‌حرانیان‌بغلط‌خودرا صابیان‌نامیدند ودر کتب‌اسلامی‌هم بدین‌نام‌شهرت‌یافتند (تقی‌زاده. تاریخ‌زردشت . یادگار سال ٥ شمارهٔ ٨-٩ ص٣٠ ح ٢) درنخبة‌الدهر دمشقی (چاپ لیبسك) فصل‌العاشر بعنوان (فی وصف هیاکل الصابئة) شرحی آمده است (ص ٣٩ ببعد) .

٤- دائره المعارف فریدوجدی ج ١٠ ص ٧٤١ .

ناصرخسرو در وجه دین نویسد[۱]:

«اندر گزیت براهل کتاب وتأویل آن ـ گوئیم بتوفیق خدای‌تعالی که جهاد کردن واجبست بر(مسلمانان با) ترسایان وجهودان ومغان و گبران وکافران ، وهر که ازیشان اهل کتابند مرامام را رواست گزیت بستدن و ازیشان دست بازداشتن . اگر خواهد آن گزیت را صرف کردن اندرمصالح دین وقوی گردانیدن مؤمنان‌ومسلمانان برقهر کردن دشمنان دین ، و بازداشتن شرایشان از پیرامن‌اهل دین ...[۲]گوئیم هر گروهی که‌ایشانرا کتاب نیست ازیشان گزیت نستانند چنانکه **مغان** وبت پرستان . ازجهودان و ترسایان که کتاب دارند گزیت بستانند»[۳].

بنابراین ناصرخسرو در اینجا مغان را در ردیف بت پرستان (مشرکان) محسوب داشته‌است‌واین خود مخالف تفسیر آیه[۴] وحدیث پیغمبر است (که‌ازین پس بیاید) وظاهراً وی بنابرمذهب اسمعیلیه این قول را ذکر کرده است[۵].

۱ـ چاپ برلن ص ٢٩٤ .

۲ـ دراینجا خبری را نقل میکند که غلاة درحکم نصاری ونواصب در حکم یهود وخوارج درحکم مجوسند، وشرح آن درهمین عنوان بیاید .

۳ـ رك . حدیث‌اول که شرح آن بیاید، ورك کتاب حاضرص٢٤ .

٤ـ که مشرکانرا جدا ذکرفرموده است .

٥ـ بجزاین‌دو آیه ،دردو آیهٔ دیگر با یرانیان (مطلقاً) اشارت شده است . مؤلف فارسنامه ابن البلخی نویسد (چاپ دارالفنون کمبریج ص ٥) : « ودرقرآن دوجای ذکر پارسیانست که ایشانرا بقوت و مردانگی ستودست یك‌جاعزمن قائل : بعثنا علیکم عباداً لنا اولی بأس شدید ، یعنی بفرستادیم برشما بندگانی ازآن ما که خداوندان نیرووبطش سخت بودند ، این خطاب با جهودانست که در عهدلهراسب بودند . لهراسب چون بخت (ا‌ل)نصررا اسپهبدی عراق داد تا بآخرروم واقصای مغرب و بخت (ا‌ل)نصر تا دمشق‌بیامد ... ودرجای دیگر میگوید جلت‌قدرته : ستدعون الی‌قوم اولی باس شدید تقاتلونهم او یسلمون . این خطات با مسلمانان کردست یعنی که شما را بجنك قومی خوانند که خداوندان نیرو و بطش سخت‌اند تا با ایشان جنك کنید و ایشانرا میکشید تا آنگاه که مسلمان شوند . این قوم که اشارت بدیشانست که پارسیانند .) برای توضیح رجوع شود بهمان کتاب .

بجزدوآیهٔ قرآن ، که تفسیر آنها گذشت ، چندحدیث از

احادیث [1] پیامبراسلام درمورد مجوس مرویست که درزیرشرح آنهابیاید :

۱ـ ناصرخسرودر کتاب وجه دین [2] نوشته :

«خبر است ازرسول علیه‌السلام که گفت:الغلاة نصاری هذه‌الامة ، والنواصب یهودها، و الخوارج مجوسها ، گفت غالیان [3] ترسایان امتند ، و ناصبیان [4] جهودان امتند ،

۱ـ منظوراحادیثی است که در کتب ادبی پارسی منعکس شده .

۲ـ چاپ برلن ص ۲۹٤ .

۳ـ «غالیه» بازپس‌ترین قومی ازشیعه این گروهند که کافرمحض باشند ، و ایشان از آن گروهند که یکی ازیشان نزد علی آمد و گفت : یا علی الاعلی السلام علیك . علی کرم الله وجهه فرمود تـا اورا بسوختند، پس گفت . یهلك اثنان : محب مفرط ومبغض مفتری . وایشان نه (هشت . ظ) فرقه‌اند:

۱ـ الکاملیه : اصحاب ابی‌الکامل .

۲ـ السبائیه : اصحاب عبدالله بن سبا .

۳ـ المنصوریه : اصحاب ابومنصورعجلی .

٤ـ الغرابیه : ایشان گویند علی بن ابی‌طالب بزاغ ماند.

٥ـ البزیغیه : اصحاب بزیغ بن یونس .

٦ـ الیعقوبیه : اصحاب محمد بن یعقوب . ایشان گویند علی هرگاه در میان ابر بدنیاآید .

۷ـ الاسماعیلیه : ایشان اصحاب اسماعیل بن علی‌اند .

۸ـ الازدریه : ایشان گویند این علی که پدر حسن وحسین است علی نیست ، او مردیست که‌اورا علی‌الازدری‌خوانند و آن علی که‌امامست اورا فرزندنباشد، که‌صانعست» (بیان‌الادیان ص ۳۵) .

٤ـ «قومی که ایشان خود را اهل سنت و جماعت خوانند ، این نام محمودست و خصم‌ایشانرا **نواصب** خوانندواین نام‌مذمومست.» (تبصرة‌العوام‌چاپ‌مرحوم اقبال‌ص۲۸). هم دراین کتاب (ص ۱۳۸) نواصب شامل (حنفیه ، معتزله ، اشاعره و غیره) دانسته شده .

وخارجیان [۱] **مغان** امتند. وازمغان مرخارجیان را خواست که فدویانند، و **مرمغانرا کتاب نیست** که بدان کار کنند و ازپس آن روند [۲]، چنانکه مرجهودانرا و ترسایانرا کتاب هست، که‌ازپس‌آن رونده‌اند. و تأویل این‌قول آنست که غالیان و ناصبیان، امام ثابت کنند همچنانکه جهودان وترسایان کتاب دارند از تورات وانجیل، و تأویل کتاب امام‌است وخارجیان‌امام ثابت نکنند و گویند امام‌هر که باشد رواباشد چون عادل‌باشد، همچنانکه مغان را که مثل ایشانند کتاب معلوم نیست.»

محشی فاضل وجه دین در ذیل صفحه درمورد حدیث فوق نگاشته‌اند:

«این خبرقطعاً مجعول باید باشد، چه اصطلاح غلاة و نواصب و خوارج واضحست که درعهد رسول هنوزمعمول نشده بوده است، چه اصل مسمیات این اسماء هنوز وجود خارجی نداشته است.»

۱ــ «ابتدای مذهب خوارج وپیداآمدن مقالت (ایشان) ازگاه حرب صفین بود که میان امیرالمؤمنین علی رضی‌الله عنه ومعاویه بود ومدت‌آن حرب دراز کشید ... و علامت وشمارایشان این بود: لاحکم‌الالله.» (بیان الادیان ص٤٤- ٥٠).

۲ــ ناصرخسرودراشعارخود بارها اززند نام برده:

ای خوانده کتاب زند و پازند زین خواندن زند تاکی وچند؟

مع‌هذا چنین قولی را بیان کرده، ناگزیر اوستا (وبقول خوداو زند وپازند) بنظرش کتابی آسمانی نبوده‌است. درنسخه‌ای‌خطی‌ازفرهنك‌اسدی، ذیل(زراتشت‌وزرادشت) آمده: «ودرفقه امامیه ازاهل بیت منقولست که مجوس را شبه کتاب ازآن ثابت کنند که ایشانرا رسولی بود زردشت نام. قوم فرس اورا تصدیق نکردند وبکشتند و کتاب وی بسوختند وبعدازقتل پشیمان شدند وهر کس هرچه از کتاب وی یادداشت، نوشتند؛ وخود نیز چیزی بدان دربستند وازآن زند وپازند است که الحال در میان است.» این عبارت در مآخذ نسخهٔ چاپ‌مرحوم اقبال نیست وپیداست که بعدها بکتاب افزوده شده (این‌جمله درفرهنك رشیدی آمده (ذیل: زراتشت و زرادشت ...) و ظاهراً ناسخ نسخهٔ لغت فرس ازفرهنك مزبور وارد لغت فرس کرده است (رك. ص ٢٩٢ ح ٤).

ما قبلا دستورخلافت(شام) را بنقل ازتاریخ سیستان درین باب آورده‌ایم.

نصیرالدین‌طوسی در«رسالهٔ جبروقدر» آرد [۱] : « ... و این قوم را قدریان خوانند و باشد که عدلیان‌خوانند، وباشد که قسم‌اول را قدری خوانند ، بسبب آنکه گویند : کارها بتقدیرخدایست وبجهت این خبر که «القدریة مجوس هذه الامة» هرقومی حوالهٔ قدری با دیگرقوم کنندومیان‌این طایفه مقالات بسیاراست .»

آقای مدرس رضوی درتعلیقات نوشته‌اند [۲] : « ... درهرحال مسلم است که مقصود ازمجوس معتقدین زردشت میباشد که‌بیزدان و اهریمن قائلند واین دو را خالق نیکیها و بدیها دانند .

اما مقصود ازقدریه چنانکه خواجه فرموده «اشاعره و جبریه گویند مراد ازقدریه معتزله باشند» چه این گروهند که بتفویض قائل باشند و گویند افعال عباد مخلوق خود آنهاست وخداوند کارهای بندگان را بخود آنها باز گذاشته و تفویض بدانها کرده‌است، **وهم المنسوبون‌الی القدرویزعمون ان کل عبدخالق فعله** ، وافعال بندگان را اختیاری محض دانند و گویند انسان در اراده وفعل‌آزادمطلق است ، ازاین جهت آنها را قدریه نامند که معتقد بقدرت وتوانائی کامل انسان براعمال وافعالند .

ومعتزله چون در اختیارعباد با قدریه شباهت دارند ،آنها را نیز قدریة گفته اند ، چنانکه درشرح مواقف آمده است که **قیل : القدریة هم المعتزلة لاستناد افعالهم الی قدرتهم**. ودرمنتخب کنزالعمال خبری بهمین معنی ازابن‌عباس روایت شده که گفته است : **القدریة الذین یقولون الخیروالشر بایدینا** (منتخب کنزالعمال چاپ مصر ج ۱ ص ۸۳) .

وشارح مقاصد گوید : « در ذم قدریه بین مسلمانان خلافی نیست ، چه در احادیث صحیحه واردشده: **لعن‌الله القدریة علی‌لسان سبعین نبیاً** ، ولیکن در اینکه مقصود از

۱- مجموعهٔ رسائل خواجه‌نصیرالدین باهتمام مدرس رضوی . ازانتشارات‌دانشگاه تهران (۳۰۸) ص ۱۰ .

۲ ـ ص ۹۱ ببعد.

قدریه کیست اختلافست و مراد گروهی باشند که خیروشررابتقدیرخدای تعالی وخواست اوندانند ، واین گروه را قدریه ازان روی گویند که استناد افعال را بذات خداوندسخت انکار کنند .

بعضی هم گفته اند این طایفه را ازان جهت قدریه گویند چون برای بنده قدرت ایجاد اثبات کنند،ولیکن این وجه درست نیست،چه ازراه لغت مناسب چنانست که قدری بضم‌قاف خوانده شوند (انتهی کلام شارح مقاصد) .

اما معتزله گویند مراد ازقدریه جبریه باشند ، چه این طایفه‌اند که اعمال مردم را بقدر دانند .

و کسانی که‌قائلند که‌خیروشر تمام‌ازخدا وبتقدیرومشیت‌اوست‌بنام قدریه سزاوارتر باشند ازان جهت که اثبات قدر کنند ، متعارف و شایع آنست که اثبات کنند گان صفتی بدان صفت منسوب باشند نه نفی کنند گان‌آن .

وعلامه حلی در کتاب شرح‌تجرید دربارۀ آنکه جبریه‌را چرا قدریه گویند ، وجوه چندی از حسن بصری و محمود خوارزمی نقل کرده که ازان جمله یکی این است که «همچنانکه مجوس گویند خداوند ایجاد فعلی میکند و بعدازان تبری و بیزاری میجوید چنانکه ابلیس‌راخلق کرد وبعداورا ازخود بیکسو کرده وراند، همچنین مجبره هم گویند که خداوند قبایح وزشتیها راآفرید و بعد ازان فعل تبری جست .»

علامه مجلسی در کتاب بحارالانوارپس‌ازذکرخبرزیر که درذم قدریه ازپیغمبر(ص) روایت شده : **صنفان من امتی لانصیب لهافی‌الاسلام: الغلاة والقدریة** (بحارج ۳ ص ۳) دربیان‌آن فرماید که مراد ازلفظ قدری دراخبارشیعه جبری وتفویضی هردو باشد ، ولیکن در این خبر مقصود گروه دوم یعنی تفویضی است و بعد فرموده که هریك از این دوطایفه ـ یعنی جبری وتفویضی ـ مقصود از قدریه دیگری رادانند .

بالجمله در ذم قدریه در احادیث شیعه واهل سنت وجماعت‌اخبار وروایات بسیاری وارد شده که برای مزید بیان ببعضی دیگردراینجا اشاره میشود :

صدوق‌علیه‌الرحمه در کتاب‌ثواب الاعمال باسنادخویش‌از حضرت امیرالمؤمنین‌علی

علیه‌السلام روایت کرده که‌فرموده است: **«لکل امة مجوس ومجوس هذه‌الامة‌الذین یقولون بالقدر** (بحار ج ۳ ص ۲۵) .

وابونعیم که ازبزرگان اهل سنت وجماعت است در کتاب حلیة الاولیاءِ ازابن‌عمر روایت کرده‌است که‌او گفته: **القدریة مجوس هذه الامة ، ان مرضوافلا تعودوهم** (جامع الصغیرسیوطی ج ۲ ص ۶۸) .

ودرمنتخب کنزالعمال نیزدر ذم‌قدریه ومرجئه نظیرخبرفوق‌روایت‌شده‌بدین‌عبارت: **لکل‌امةمجوس‌ومجوس‌هذه الامة الذین یقولون لاقدر** (کذا والظاهر: بالقدر)، **فان مرضوا فلاتعودوهم ، و ان ماتوا فلاتشهدوهم ، و هم شیعة الدجال ، وحق علی‌الله ان یحشرهم معه** (منتخب کنزالعمال چاپ مصر ج ۱ ص ۸۲) .

وبخاری درصحیح خودآورده‌است که: **القدری اوله مجوسی وآخره زندیق** (جزوهشتم از صحیح بخاری چاپ مصرباب قدر ص ۱۲۲) .

ونیزدیلمی روایت کرده است که: **القدریة مجوس امتی** (کنوز الحقائق ج ۲ ص ۳٤) . »[1]

دررسالهٔ «اصلاح ذات البین» نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی رشت بشمارهٔ ۳۳۸ (الف) ص ۱۱۵ حدیث مذکوربصورت «قدریة امتی مجوسها» ودرص ۱٤۷ بصورت «اولئك قدریة امتی و مجوسها » آمده . مؤلف در صفحهٔ اخیر گوید : «این حدیث متفق فریقین است ...» وازقول صاحب مواقف‌نقل کند:«المعتزلة لقبوا انفسهم با صحاب‌العدل والتوحید ، ویقولون ان‌اهل‌السنةهم القدریةلاثباتهم‌القضاءِ والقدرعلی الوجه‌الذی یلزمهم‌القول‌بالجبرکالمجوس.»[2]

مؤلف درالنظیم دراین‌مورد نوشته[3] :

«تحقیق حکمی ـ هرگاه که ثابت شد ومحقق گردید که جمیع ممکنات وسلسلهٔ

۱ـ پایان نوشتهٔ آقای مدرس رضوی .

۲ـ درعقدالفرید مصحح‌محمد سعیدالعریان ج ۲ ص۲۰۶ آمده : «واصطحب‌مجوس و قدری فی سفر، فقال القدری للمجوسی : مالك لاتسلم ؟ قال : ان اذن‌الله فی ذلك‌کان. قال : ان‌الله قد اذن ، الا ان الشیطان لایدعك . قال : فانا مع اقواهما . »

۳ ـ چاپ تهران ص ۱۸۲.

اسبابی که من‌جملهٔ آنها قدرت عبدواراده وعلم وشوق ومشیت آنست‌مستندند بمشیت‌خدا، وعلم خدا مشیت اوست درقضا و قدرخود ، وازاسباب قریبهٔ ظاهره برای افاعیل ما قدرت وارادهٔ ماست ، پس کسی که مقصورنماید نظرخودرا باسباب ریبه، قائل شود بقدروتفویض، یعنی میگوید که این امورات (!) واقع است بتقدیر، ووجودشان مفوضست بتدبیرما ، واز این‌جهت پیغمبرفرمودند که : القدریة مجوس هذه‌الامة، زیرا که ایشان نیزمثل‌مجوس که قائلند بیزدان و اهرمن ، اثبات دومبدأ مینمایند ، و کسی که نظر بمشیت اول میکند و میداند که این اسباب ووسایط باسرها [1] مستندند بواجب تعالی شأنه علی‌الترتیب‌المعلوم فی‌العلل والمعلولات‌استناداً واجباً وترتیباً معلوماً‌علی‌وفق‌القضاءِ والقدر، وقطع نظر نماید ازاسباب قریبه ، بالمره قائل شود بجبر و خلق افعال ، و فرق نکند مابین افعال انسانی و حیوانی وجمادی ، و شکی‌نیست که‌این هردو قائل اعور واحدالعینند : اما قدریه چشم راست او کورست وجبریه چشم چپ او .»

دراخبار وروایات اسلامی این نکته بتکرارآمده است.

شیخ شبستری گوید در معنی آن حدیث :

هرآن کس‌را که مذهب غیرجبرست   نبی فرمود او مانند گبرست [2] .

لاهیجی درتوضیح این بیت نوشته : «جبردرمقابل اختیاراست، وجبریه طایفه‌ای‌اند که اسناد افعال عبد بحق مینمایند و میگویند که بنده را اصلا قدرت نیست نه قدرت مؤثره چنانچه معتزله گفته‌اند که عبد در افعال خود مستقل است و نه قدرت کاسبه چنانچه اشاعره فرموده‌اند که افعال عباد بتقدیرحق است ، فاما بنده را قدرت و اختیار کسب هست وجبریه میگویند که بنده‌مانند جماداتست درصدورافعال ازو که هیچ‌اختیار بهیچ نوع ندارد ، سنگ را که حرکت‌دادند بی‌اختیارحرکت میکند، وبالامی‌اندازندبالا میرود، وبرسرهم می‌نهند دیوارمیشود، ودرچاه‌می‌اندازند خوش‌بشیب میرود، ودرهیچکدام نه قدرت دارد و نه اختیار . آدمی درافعال خود مانندآنست که میفرماید : « هرآن کس

۱- یعنی مجموعاً .

۲- شرح گلشن راز ص ۲۹۴ .

را كه مذهب غيرجبراست» يعنى هر كس كه مذهب وطريقه واعتقاد وى نه مذهب جبر باشد ونسبت قدرت واختيار بهر نوع كه باشد بخود نمايد ، خواه باستقلال وخواه بغير استقلال، «نبى فرمود كومانند گبراست» يعنى آن كس را كه سلب قدرت واختيار مطلقاً از عبدننمايد واسناد قدرت واختيار بخود كه عبداست كند، پيغمبر صلى الله عليه وآله فرمود كه مانند گبراست ، اشاره است بحديث : القدرية مجوس هذه الامة ، كه مجوس مراد امت ابراهيم پيغمبر ند عليه السلام[1] .»

در تاريخ ثابت است كه نهضت قدريه ومعتزله كه هردو علمدار تفويض واختيار بودند بنابر تأثير پيشوايان ايرانى بالا گرفته است وسبب سياسى پيشرفت اين مذهب اختيار آن بود كه بنى اميه طرفدار جبريه بودند وايرانيان كه بغض و كينهٔ بنى اميه را در دل داشتند، در ترويج فكر ملى خود يعنى اعتقاد باختيار كوشيدند وعاقبت غلبه يافتند .

اما كتب دينى زردشتيان هم سراسر پرست ازاين اختيار، زيرا كه زردشت مردمان را دعوت ميكرد بجنك با اهريمن وسپاه او، وميگفت اگر كسى در انديشه، گفتار و كردار با بدى ودروغ وساير امورى كه منسوب باهريمن است پيكار كند، وضد ديوان باشد ، وحشرات موذى را برطرف سازد، واختلاف كلمه را براندازد ، آن شخص رستگارست. وى درحقيقت انسانرا دعوت ميكرد بيك جنك دائمى برضد بديها وتاريكيها وامراض وشرور وآفات. اين نكته ثابت ميكند كه بانى آن شريعت اعتقاد تام داشته است بآزادى انسان والادعوت بجنك جايز نبود ، اگر انسان مغلوب ومحكوم بمغلوبيت است چه فايده از دعوت ، چه ثوابى، چه عقابى . چه بازپرسى ، چه پاداشى[2] ؟

با اين همه تشابه بين آيين مزديسنا با مذهب قدريان، ذكر همين اصطلاح «قدريه» توليد ظن مينمايد[3] كه پس از پيغمبر وتشتت آراء وظهور فرق متعدد ، اين حديث نشأت يافته باشد !

١ـ بنابر تطبيق زردشت با ابراهيم . رك . بخش دوم ص ١٦٦ ببعد ورك . ترجمهٔ تاريخ ادبيات براون ج ١ چاپ اول ص ٤١٤ (مقايسهٔ قدريه با مجوس) .

٢ـ رسالهٔ «كليات تاريخ» نگارش مرحوم ياسمى ص ٢٥ .

٣ـ اگرچه : ان بعض الظن اثم .

۳ـ مؤلف بیان‌الادیان نگاشته است[۱] :

«در اخبار می‌آید که پیغامبر علیه‌السلام فرمود: سنوا فی **المجوس** سنة اهل الکتاب غیر ناکحی نسائهم ولا آکلی ذبائحهم. از **مغان**، همهٔ سنتهای اهل کتاب نگاهدارید الا دو چیز: یکی از یشان زن مخواهید و دیگر از کشتهٔ ایشان مخورید.»

در این حدیث تصریح شده که مزدیسنان در ردیف اهل کتابند[۲].

٤ـ در فارسنامهٔ ابن البلخی آمده است[۳]:

«پیغمبر را علیه‌السلام پرسیدند که چرا همهٔ قرون چون عاد و ثمود و مانند ایشان هلاك شدند وملك پارسیان بدراز اکشید، با آنك **آتش پرست** بودند، پیغمبر گفت: لانهم عمروا فی البلاد، وعدلوا فی العباد، یعنی از بهر آنك آبادانی کردند در جهان، وداد گستردند میان بندگان خدای عز وجل.»

بدیهیست که آبادانی نواحی بدست مزدیسنان، بر اثر تعالیم عالی زرتشت بوده است. یکی از اسباب ترقی ایران باستان، محترم داشتن همین خاك بوده که مهد آسایش بشر و مایهٔ زندگانی است. زرتشتیان آبادانی و کشت وورز را ثواب میشمردند[۴]، وهنوزهم زراعت را از اعمال نیك میشمرند و آنرا بر کارهای دیگر برتری میدهند[۵].*

۱ـ ص ۱٦.

۲ـ «الرکن الثالث فی احکام اهل الذمة والنظر فی امور: الاول من یؤخذ منه الجزیة ویؤخذ ممن یقر علی دینه وهم الیهود والنصاری ومن له شبهة کتاب وهم المجوس ولا یقبل من غیرهم الا الاسلام والفرق الثلاثة اذا التزموا شرائط الذمة اقروا سواء کانوا عرباً او عجماً.» (کتاب الشرائع، القسم الاول، کتاب الجهاد. نیز رك. ص ٤٦۸ ح ۲).

۳ـ چاپ دارالفنون کمبریج ص ٥.

٤ـ رك. صد در نثر باب ۹۱ (که توسط بهمن جی نسروانجی دابر در بمبئی چاپ شده).

٥ـ یشتها ج ۲ ص ۱٦.

....

* بجز احادیث مزبور، چند حدیث از پیغامبر مرویست که مستقیماً بزرتشتیان مربوط

بقیهٔ حاشیه در صفحهٔ بعد

بقیهٔ حاشیهٔ صفحهٔ قبل

نیست ، بلکه دربارهٔ پارسیان (ایرانیان) مطلقاً آمده. برخی از آنها قطعاً مجعول وصحت برخی دیگر مورد تردید است از آن جمله :

۱ـ حدیث ذیل ازاحادیث ابوهریره است که آنرا محمدبن احمدبن ابی بکرالمقدسی (که درقرن چهارم هجری میزیسته) در کتاب احسن التقاسیم فی معرفةالاقالیم نقل کرده است : قال رسول‌الله صلعم : ابغض الکلام الی‌الله الفارسیة ، و کلام الشیاطین الخوزیة ، و کلام اهل‌النارالبخاریة و کلام اهل‌الجنة‌العربیة . مفاد این حدیث با تفسیر آیهٔ « وعلم آدم الاسماءکلها» واینکه برخی ازنویسندگان ازجمله (ابن‌البلخی مؤلف فارسنامه . ص ۱۷) تصریح کرده‌اند : « پیغمبرما صلوات‌الله وسلامه علیه بسیار لفظ پارسی دانستی وچند لفظ گفته است که بسیارمعروفست.»، وقول شیخ نصربن محمد سمرقندی در « تنبیه الغافلین» (چاپ مصرص۴۷) مبنی برهمین معنی ، مخالفست[1] . دربرهان قاطع درشرح «دری» آمده: « بعضی گویند دری زبان اهل بهشت است که رسول (ص) فرموده‌اند که : لسان اهل‌الجنة عربی او فارسی دری» .

۲ـ حدیث ذیل بسیار مشهورست : لوکان العلم بالثریا لناله رجال من اهل فارس (شرح حکمةالاشراق ص ۱۸ـ۱۹) و دربعض روایات : لوکان‌العلم بالثریا لتناولته رجال من اهل فارس ، لوکان الایمان فی الثریا لنالته رجال من فارس (قواعد فارسی عبدالکریم ایروانی ص ۳ الف) ، لوکان هذا العلم معلقاً بالثریا لناله رجال من اهل فارس (فارسنامهٔ ابن‌البلخی ص ۷). بدیهی است که موهبت دانش را ایرانیان از پرتو آیین خود بدست‌آورده بودند . در اوستا ، یشت شانزدهم که موسوم است به دین یشت ، سراسر متعلقست بایزد دانش که او را چیستی Cisti یا چیستا Cistâ نامند . علاوه بر معنی دانش ، دو واژهٔ مزبور بمعنی اندیشه و گاهی آیین و دستور دینی هم آمده است . ایزد دانش مقامی بس ارجمند دارد ، پیغمبر ایران تمام قوای مادی و معنوی خود را از اومیطلبد ، دربند دوم یشت مذکور، زرتشت به‌چیستا خطاب کرده گوید : «ای علم راست ترین مزدا آفریدهٔ مقدس! اگر تو درپیش باشی منتظرمن بمان واگر دردنبال باشی بمن

بقیهٔ حاشیه در صفحهٔ بعد

۱ـ معاشرت پیغامبراسلام با سلمان پارسی یکی ازجهات آشنایی وی بلغات پارسی است . درصبح‌الاعشی(چاپ مصرجزء اول‌ص ۱۶۶) آمده که وقتی‌سلمان برپیامبر درآمد، پیامبرفرمود : «درسته وساوته» یعنی اهلا ومرحبا ، و صحیح این دوکلمه : « درستیه و شادیه» است بصیغهٔ حاصل مصدر(اسم معنی) پهلوی .

بقیهٔ حاشیهٔ صفحهٔ قبل
برس» ــ از چیستا مکرر در گاتها ویسنا و یشتها و وندیداد سخن رفته است (رك . مقالهٔ چیستا دریشتها ج ۲ ص ۱۵۷ــ۱۵۸ .)

۳ــ قوموا لسیدکم بدأب الاعجام (فروغ مزدیسنی ص ۱۳۳) .

٤ــ انالله خیرتین من خلقه (انالله خیرمن خلقه صنفین . ن ل .) : من العرب قریش (قریشاً . ن ل.) ومن العجم فارس (فارساً . ن ل.)، یعنی که خدایرا دو گروه گزینند ازجملهٔ خلق او، ازعرب قریش وازعجم پارس، وپارسیانرا قریش العجم گویند یعنی درعجم شرف ایشان همچنانست که شرف قریش درمیان عرب، وعلی بن الحسین را کرم الله وجهه که معروفست بزین العابدین ابن الخیرتین گویند یعنی پسر دو گزیده، بحکم آنکه پدرش حسین بن علی رضوان الله علیهما بود ومادر شهر بانویه بنت یزدجرد الفارسی ، وفخر حسینیان برحسنیان ازین است که جدهٔ ایشان شهربانویه بودست و کریم الطرفین اند . » (فارسنامهٔ ابن البلخی ص ٤) . (راجع به شهربانو ، رك . شهربانو بقلم سید جعفر شهیدی) .

بشاربن برد درهمین موضوع گوید :

نمتنی الکرام بنو فارس قریش وقومی قریش العجم .

(مروج الذهب چاپ مصرج ۱ ص۲۰۲) .

٥ــ من اکرمهم فقدا کرمنی ، وله عندالله خیر، ومن آذاهم فقد آذانی وانا خصمه یوم القیمة و جزاؤه نار جهنم ، برئت منه ذمتی . این حدیث دربارهٔ زرتشتیان مرویست و ظاهراً پیروان این آیین که سخت تحت شکنجهٔ مسلمانان بودند حدیث مزبوررا ساخته اند تا از آزار ایشان در امان باشند چنانکه ارامنهٔ ایران عهد نامه ای بنام علی بن ابی طالب ساخته اند .

باید دانست که جز از اینها احادیث دیگری دربارهٔ اقوام ایرانی ویا افراد ایرانی مانند (ولدت فی زمن ملك عادل ــ سلمان منا اهل البیت) و احادیث دیگر وارد است که شرح آنها در کتب عربی راجع بمجوس آمده (رك. مجوس در کتب مقدس سامی بقلم آقای مشکور ـ مجموعهٔ انجمن ایرانشناسی شمارهٔ۱) .

فهرست موضوعات☆

☆ فهرست الفبایی نامهای کسان وجایها وقبیله‌ها و کتابها در پایان جلد دوم درج خواهد شد.

صفحه

صفحه

توضیح

در صفحات ۳۷۰ و ۳۷۱ شرح زیر هر تصویر اشتباهاً بجای دیگری آمده است ، اصلاح شود.

فهرست انتشارات دانشگاه تهران

۱	وراثت (۱)	تألیف دکتر عزت‌الله خبیری
۲	A Strain Theory of Matter	» » محمود حسابی
۳	آراء فلاسفه در بارهٔ عادت	ترجمهٔ » برزو سپهری
٤	کالبدشناسی هنری	تألیف » نعمت‌الله کیهانی
٥	تاریخ بیهقی جلد دوم	بتصحیح سعید نفیسی
٦	بیماریهای دندان	تألیف دکتر محمود سیاسی
۷	بهداشت و بازرسی خوراکیها	» » سرهنگ شمس
۸	حماسه سرائی در ایران	» » ذبیح‌الله صفا
۹	مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی	» » محمد معین
۱۰	نقشه برداری (جلد دوم)	» مهندس حسن شمسی
۱۱	گیاه شناسی	» حسین گل گلاب
۱۲	اساس‌الاقتباس خواجه نصیر طوسی	بتصحیح مدرس رضوی
۱۳	تاریخ دیپلوماسی عمومی (جلد اول)	تألیف دکتر حسن ستودهٔ تهرانی
١٤	روش تجزیه	» » علی اکبر پریمن
۱٥	تاریخ افضل - بدایع الازمان فی وقایع کرمان	فراهم آوردهٔ دکتر مهدی بیانی
۱٦	حقوق اساسی	تألیف دکتر قاسم زاده
۱۷	فقه و تجارت	» زین‌العابدین ذوالمجدین
۱۸	راهنمای دانشگاه	—
۱۹	مقررات دانشگاه	—
۲۰	درختان جنگلی ایران	» مهندس حبیب‌الله ثابتی
۲۱	راهنمای دانشگاه بانگلیسی	—
۲۲	راهنمای دانشگاه بفرانسه	—
۲۳	Les Espaces Normaux	تألیف دکتر هشترودی
۲٤	موسیقی دورهٔ ساسانی	» مهدی برکشلی
۲٥	حماسه ملی ایران	ترجمهٔ بزرگ علوی
۲٦	زیست شناسی (۲) بحث در نظریهٔ لامارک	تألیف دکتر عزت‌الله خبیری
۲۷	هندسه تحلیلی	» » علینقی وحدتی
۲۸	اصول گداز و استخراج فلزات (جلد اول)	تألیف دکتر یگانه حایری
۲۹	اصول گداز و استخراج فلزات (» دوم)	» » »
۳۰	اصول گداز و استخراج فلزات (» سوم)	» » »
۳۱	ریاضیات در شیمی	نگارش دکتر هورفر
۳۲	جنگل شناسی (جلد اول)	» مرحوم مهندس کریم ساعی
۳۳	اصول آموزش و پرورش	» دکتر محمد باقر هوشیار
۳٤	فیزیولژی گیاهی (جاول)	» » اسمعیل زاهدی

۳۵- جبرو آنالیز	نگارش دکتر محمدعلی مجتهدی
۳۶- گزارش سفر هند	» » غلامحسین صدیقی
۳۷- تحقیق انتقادی در عروض فارسی	» » پرویز ناتل خانلری
۳۸- تاریخ صنایع ایران - ظروف سفالین	تألیف دکتر مهدی بهرامی
۳۹- واژه نامه طبری	» » صادق کیا
۴۰- تاریخ صنایع اروپا درقرون وسطی	» عیسی بهنام
۴۱- تاریخ اسلام	» دکتر فیاض
۴۲- جانورشناسی عمومی	» » فاطمی
۴۳- Les Connexions Normales	» » هشترودی
۴۴- کالبد شناسی توصیفی(۱) - استخوان‌شناسی	» « امیراعلم - دکتر حکیم دکتر کیهانی - دکتر نجم‌آبادی - دکتر نیك‌نفس - دکتر نائینی
۴۵- روان‌شناسی کودك	نگارش دکتر مهدی جلالی
۴۶- اصول شیمی پزشکی	» » آ. وارتانی
۴۷- ترجمه وشرح تبصرهٔ علامه (جلداول)	» زین‌العابدین ذوالمجدین
۴۸- اکوستیك « صوت» (۱) ارتعاشات - سرعت	» » ضیاء الدین اسمعیل بیگی
۴۹- انگل شناسی	» » ناصر انصاری
۵۰- نظریه توابع متغیر مختلط	» » افضلی‌پور
۵۱- هندسه ترسیمی و هندسه رقومی	» احمد بیرشك
۵۲- درس‌اللغة والادب (۱)	» دکتر محمدی
۵۳- جانور شناسی سیستماتیك	» » آزرم
۵۴- پزشکی عملی	» » نجم‌آبادی
۵۵- روش تهیه مواد آلی	» » صفوی گلپایگانی
۵۶- مامائی	» » آهی
۵۷- فیزیولژی گیاهی (جلد دوم)	» » زاهدی
۵۸- فلسفه آموزش و پرورش	» دکتر فتح‌الله امیرهوشمند
۵۹- شیمی تجزیه	» » علی‌اکبر پریمن
۶۰- شیمی‌عمومی	» مهندس سعیدی
۶۱- امیل	ترجمهٔ مرحوم غلامحسین زیرك‌زاده
۶۲- اصول علم‌اقتصاد	تألیف دکتر محمود کیهان
۶۳- مقاومت مصالح	» مهندس گوهریان
۶۴- کشت گیاه حشره کش پیرتر	» مهندس میردامادی
۶۵- آسیب شناسی	» دکتر آرمین
۶۶- مکانیك فیزیك	تألیف دکتر کمال جناب
۶۷- کالبدشناسی توصیفی(۲) - مفصل شناسی	» » امیراعلم- دکترحکیم- دکتر کیهانی - دکتر نجم‌آبادی- دکتر نیك نفس
۶۸- درمانشناسی (جلد اول)	تألیف دکتر عطائی
۶۹- درمانشناسی (» دوم)	» « «
۷۰- گیاه شناسی - تشریح عمومی نباتات	» مهندس حبیب‌الله ثابتی
۷۱- شیمی آنالیتیك	» دکتر گاگیك
۷۲- اقتصادجلداول	» » علی‌اصغر پورهمایون
۷۳- دیوان سیدحسن غزنوی	بتصحیح مدرس رضوی

۷۴- راهنمای دانشگاه	—
۷۵- اقتصاد اجتماعی	تألیف دکتر شیدفر
۷۶- تاریخ دیپلوماسی عمومی (جلد دوم)	» » حسن ستوده تهرانی
۷۷- زیبا شناسی	» علینقی وزیری
۷۸- تئوری سنتتیك گازها	» دکتر روشن
۷۹- کارآموزی داروسازی	تألیف دکتر جنیدی
۸۰- قوانین دامپزشکی	» » میمندی نژاد
۸۱- جنگل‌شناسی جلد دوم	» مرحوم مهندس ساعی
۸۲- استقلال آمریکا	» دکتر مجیر شیبانی
۸۳- کنجکاویهای علمی و ادبی	—
۸۴- ادوار فقه	» محمود شهابی
۸۵- دینامیك گازها	» دکتر غفاری
۸۶- آئین دادرسی دراسلام	» محمد سنگلجی
۸۷- ادبیات فرانسه	» دکتر سپهبدی
۸۸- از سربن تا یونسکو- دو ماه در پاریس	» » علی‌اکبر سیاسی
۸۹- حقوق تطبیقی	» » حسن افشار
۹۰- میکروب‌شناسی (جلد اول)	تألیف دکتر سهراب دکتر میردامادی
۹۱- میزراه (جلد اول)	» » حسین گلژ
۹۲- » (جلد دوم)	» » » »
۹۳- کالبد شکافی (تشریح عملی دست‌وپا)	» » نعمت‌الله کیهانی
۹۴- ترجمه وشرح تبصره علامه (جلددوم)	» زین‌العابدین ذوالمجدین
۹۵- کالبد شناسی توصیفی (۳) - عضله شناسی	» دکتر امیراعلم-دکتر حکیم دکتر کیهانی-دکتر نجم‌آبادی- دکتر نیك‌نفس
۹۶- » » (۴) - رگ شناسی	» » » »
۹۷- بیماریهای گوش وحلق و بینی (جلداول)	تألیف دکتر جمشید اعلم
۹۸- هندسهٔ تحلیلی	» » کامکار پارسی
۹۹- جبر و آنالیز	» » » »
۱۰۰- تفوق و برتری اسپانیا (۱۵۵۹-۱۶۶۰)	» » بیانی
۱۰۱- کالبدشناسی توصیفی - استخوان‌شناسی اسب	تألیف دکتر میر بابائی
۱۰۲- تاریخ عقاید سیاسی	» » محسن عزیزی
۱۰۳- آزمایش و تصفیهٔ آبها	نگارش » محمد جواد جنیدی
۱۰۴- هشت مقاله تاریخی وادبی	» نصرالله فلسفی
۱۰۵- فیه مافیه	» بدیع‌الزمان فروزانفر
۱۰۶- جغرافیای اقتصادی (جلداول)	» دکتر محسن عزیزی
۱۰۷- الکتریسیته وموارد استعمال آن	» مهندس عبدالله ریاضی
۱۰۸- مبادلات انرژی در گیاه	» دکتر اسمعیل زاهدی
۱۰۹- تلخیص البیان عن مجازات القرآن	» سید محمد باقر سبزواری
۱۱۰- دو رساله - وضع الفاظ و قاعده لاضرر	» محمود شهابی
۱۱۱- شیمی آلی (جلداول) تئوری واصول کلی	» دکتر عابدی
۱۱۲- شیمی آلی «ارگانیك» (جلداول)	» » شیخ
۱۱۳- حکمت الهی عام و خاص	» مهدی قمشهٔ
۱۱۴- امراض حلق و بینی و حنجره	» دکتر علیم مروستی

۱۱۵- آنالیز ریاضی	» » منوچهر وصال
۱۱۶- هندسه تحلیلی	» » احمد عقیلی
۱۱۷- شکسته بندی (جلد دوم)	» » امیر کیا
۱۱۸- باغبانی (۱) باغبانی عمومی	» مهندس شیبانی
۱۱۹- اساس التوحید	» مهدی آشتیانی
۱۲۰- فیزیك پزشکی	» دکتر فرهاد
۱۲۱- اکوستیك « صوت » (۲) مشخصات صوت - اوله - تار	» » اسمعیل بیگی
۱۲۲- جراحی فوری اطفال	تألیف دکتر مرعشی
۱۲۳- فهرست کتب اهدائی آقای مشکوة (۱)	» علینقی منزوی تهرانی
۱۲۴- چشم پزشکی (جلداول)	» دکتر ضرابی
۱۲۵- شیمی فیزیك	» » بازرگان
۱۲۶- بیماریهای گیاه	» » خبیری
۱۲۷- بحث در مسائل پرورش اخلاقی	» » سپهری
۱۲۸- اصول عقاید و کرائم اخلاق	» زین العابدین ذوالمجدین
۱۲۹- تاریخ کشاورزی	» دکتر تقی بهرامی
۱۳۰- کالبدشناسی انسانی (۱) سر و گردن	» » حکیم و دکتر گنج بخش
۱۳۱- امراض واگیر دام	» » رستگار
۱۳۲- درس اللغة و الادب (۲)	» » محمدی
۱۳۳- واژه نامه گرگانی	» » صادق کیا
۱۳۴- آنك باخته شناسی	» » عزیز رفیعی
۱۳۵- حقوق اساسی چاپ پنجم (اصلاح شده)	» » قاسم زاده
۱۳۶- عضله و زیبائی پلاستیك	» » کیهانی
۱۳۷- طیف جذبی و اشعهٔ ایکس	» » فاضل زندی
۱۳۸- مصنفات افضل الدین کاشانی	نگارش دکتر مینوی و یحیی مهدوی
۱۳۹- روانشناسی (ازلحاظ تربیت)	» » علی اکبر سیاسی
۱۴۰- ترمودینامیك (۱)	» مهندس بازرگان
۱۴۱- بهداشت روستائی	نگارش دکتر زوین
۱۴۲- زمین شناسی	» » یدالله سحابی
۱۴۳- مکانیك عمومی	» » مجتبی ریاضی
۱۴۴- فیزیولوژی (جلد اول)	» » کاتوزیان
۱۴۵- کالبدشناسی و فیزیولوژی	» » نصرالله نیك نفس
۱۴۶- تاریخ تمدن ساسانی (جلداول)	» سعید نفیسی
۱۴۷- کالبدشناسی توصیفی (۵) قسمت اول سلسله اعصاب محیطی	» دکتر امیراعلم - دکتر حکیم دکتر کیهانی - دکتر نجم آبادی - دکتر نیك نفس
۱۴۸- کالبدشناسی توصیفی (۵) قسمت دوم سلسله اعصاب مرکزی	» » » »
۱۴۹- کالبدشناسی توصیفی (۶) اعضای حواس پنجگانه	» » » »
۱۵۰- هندسه عالی (گروه و هندسه)	تألیف دکتر اسدالله آل بویه
۱۵۱- اندامشناسی گیاهان	» » پارسا
۱۵۲- چشم پزشکی (۲)	نگارش دکتر ضرابی
۱۵۳- بهداشت شهری	« « اعتمادیان
۱۵۴- انشاء انگلیسی	« پازارگادی

۱۵۵- شیمی آلی (ارگانیك) (۴)	« دکتر شیخ
۱۵۶- آسیب شناسی (کانکلیوث استلر)	« « آرمین
۱۵۷- تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی	« « ذبیح‌الله‌صفا
۱۵۸- تفسیر خواجه عبدالله انصاری	بتصحیح علی‌اصغر حکمت
۱۵۹- حشره‌شناسی	تألیف جلال افشار
۱۶۰- نشانه شناسی(علم‌العلامات) (جلد اول)	« دکتر محمدحسین‌میمندی‌نژاد
۱۶۱- نشانه‌شناسی بیماریهای اعصاب	« « صادق صبا
۱۶۲- آسیب‌شناسی‌عملی	« « حسین رحمتیان
۱۶۳- احتمالات و آمار	« « مهدوی اردبیلی
۱۶۴- الکتریسیته‌صنعتی	تألیف‌دکتر محمد مظفری زنگنه
۱۶۵- آئین دادرسی کیفری	« « محمدعلی هدایتی
۱۶۶- اقتصاد سال اول(چاپ‌دوم اصلاح‌شده)	« « علی‌اصغر پورهمایون
۱۶۷- فیزیك (تابش)	« « روشن
۱۶۸- فهرست کتب‌اهدائی آقای مشکوة (جلددوم)	« علینقی منزوی
۱۶۹- « « « « (جلدسوم-قسمت‌اول)	« محمدتقی دانش‌پژوه
۱۷۰- رساله بودونمود	« محمودشهابی
۱۷۱- زندگانی شاه‌عباس‌اول	« نصرالله فلسفی
۱۷۲- تاریخ بیهقی (جلدسوم)	بتصحیح سعید نفیسی
۱۷۳- فهرست‌نشریات ابوعلی‌سینا بزبان فرانسه	« « «
۱۷۴ تاریخ‌مصر (جلداول)	تألیف احمد بهمنش
۱۷۵- آسیب‌شناسی‌آزردگی‌سیستم رتیکولو آندوتلیال	« دکتر آرمین
۱۷۶- نهضت‌ادبیات‌فرانسه دردوره رومانتیك	« مرحوم‌زیرك‌زاده
۱۷۷- فیزیولژی (طب عمومی)	نگارش‌دکتر مصباح
۱۷۸- خطوط لبه‌های جذبی (اشعهٔ‌ایکس)	« « زندی
۱۷۹- تاریخ مصر(جلددوم)	« احمد بهمنش
۱۸۰- سیرفرهنك‌درایران‌ومغرب‌زمین	« دکتر صدیق‌اعلم
۱۸۱- فهرست کتب‌اهدائی آقای‌مشکوة (جلدسوم-قسمت‌دوم)	« محمدتقی دانش‌پژوه
۱۸۲- اصول‌فن کتابداری	« دکترمحسن صبا
۱۸۳- رادیو الکتریسیته	« « رحیمی
۱۸۴- پیوره	« « محمود سیاسی
۱۸۵- چهاررساله	« محمد سنگلجی
۱۸۶- آسیب‌شناسی(جلددوم)	« دکتر آرمین
۱۸۷- یادداشت‌های‌مرحوم قزوینی	فراهم‌آورده‌آقای ایرج افشار
۱۸۸- استخوان شناسی مقایسه‌ای (جلددوم)	تألیف دکتر میربابائی
۱۸۹- جغرافیای‌عمومی(جلداول)	« « مستوفی
۱۹۰- بیماریهای واگیر(جلداول)	« « غلامعلی بینش‌ور
۱۹۱- بتن فولادی (جلد اول)	» مهندس خلیلی
۱۹۲- حساب‌جامع وفاضل	نگارش دکتر مجتهدی
۱۹۳- مبدء ومعاد	ترجمه آقای محمودشهابی
۱۹۴- تاریخ‌ادبیات روسی	تألیف « سعید نفیسی
۱۹۵- تاریخ‌تمدن ایران ساسانی(جلددوم)	« « « «

۱۹۶ـ درمان تراخم با الکترو کوآگولاسیون	« دکتر پروفسور شمس
۱۹۷ـ شیمی و فیزیک (جلداول)	« « توسلی
۱۹۸ـ فیزیولوژی عمومی	« « شیبانی
۱۹۹ـ داروسازی جالینوسی	« « مقدم
۲۰۰ـ علم العلامات نشانه‌شناسی (جلد دوم)	« « میمندی نژاد
۲۰۱ـ استخوان شناسی (جلد اول)	« « نعمت‌اله کیهانی
۲۰۲ـ پیوره (جلد دوم)	« « محمود سیاسی
۲۰۳ـ علم النفس ابن‌سینا و تطبیق آن با روانشناسی جدید	« « علی‌اکبر سیاسی
۲۰۴ـ قواعدفقه	« آقای محمودشهابی
۲۰۵ـ تاریخ سیاسی و دیپلوماسی ایران	« دکتر علی‌اکبر بینا
۲۰۶ـ فهرست مصنفات ابن‌سینا	« مهدوی
۲۰۷ـ مخارج الحروف	تصحیح و ترجمهٔ دکتر پرویز ناتل خانلری
۲۰۸ـ عیون الحکمه	ازابن‌سینا ـ چاپ عکسی
۲۰۹ـ شیمی بیولوژی	تألیف دکتر مافی
۲۱۰ـ میکربشناسی (جلد دوم)	« آقایان دکتر سهراب‌ـ دکتر میردامادی
۲۱۱ـ حشرات زیان‌آور ایران	« مهندس عباس‌دواچی
۲۱۲ـ هواشناسی	« دکتر محمد منجمی
۲۱۳ـ حقوق‌مدنی	« « سیدحسن امامی
۲۱۴ـ ماخذقصص و تمثیلات مثنوی	نگارش آقای فروزانفر
۲۱۵ـ مکانیک استدلالی	« پرفسور فاطمی
۲۱۶ـ ترمودینامیک (جلد دوم)	« مهندس بازرگان
۲۱۸ـ گروه بندی و انتقال خون	« دکتریحیی پویا
۲۱۸ـ فیزیک، ترمودینامیک(جلداول)	« « روشن
۲۱۹ـ روان پزشکی (جلدسوم)	« « میرسپاسی
۲۲۰ـ بیماریهای درونی (جلداول)	« « میمندی‌نژاد
۲۲۱ـ حالات‌عصبانی یانورز	ترجمه « چهرازی
۲۲۲ـ کالبدشناسی توصیفی (۷) (دستگاه گوارش)	تألیف دکتر امیراعلم ـ دکترحکیم دکتر کیهانی‌ـ دکتر نجم‌آبادی‌ـ دکتر نیک‌نفس
۲۲۳ـ علم الاجتماع	تألیف دکتر مهدوی
۲۲۴ـ الهیات	« فاضل تونی
۲۲۵ـ هیدرولیک عمومی	« مهندس ریاضی
۲۲۶ـ شیمی عمومی معدنی فلزات (جلداول)	تألیف دکتر فضل‌الله شیروانی
۲۲۷ـ آسیب‌شناسی آزردگیهای سورنال « غده فوق کلیوی »	« « آرمین
۲۲۸ـ اصول الصرف	« علی‌اکبر شهابی
۲۲۹ـ سازمان فرهنگی ایران	تألیف دکترعلی کنی
۲۳۰ـ فیزیک، ترمودینامیک (جلد دوم)	نگارش دکتر روشن
۲۳۱ـ راهنمای دانشگاه	—
۲۳۲ـ مجموعهٔ اصطلاحات علمی	—
۲۳۳ـ بهداشت غذائی (بهداشت نسل)	نگارش دکتر فضل‌الله صدیق

۲۳۴- جغرافیای کشاورزی ایران	« دکتر تقی بهرامی
۲۳۵- ترجمه النهایه با تصحیح و مقدمه (۱)	« آقای سیدمحمد سبزواری
۲۳۶- احتمالات و آمار ریاضی (۲)	« دکتر مهدوی اردبیلی
۲۳۷- اصول تشریح چوب	« مهندس رضا حجازی
۲۳۸- خون‌شناسی عملی (جلد اول)	« دکتر رحمتیان دکتر شمسا
۲۳۹- تاریخ ملل قدیم آسیای غربی	« « بهمنش
۲۴۰- شیمی تجزیه	« « شیروانی
۲۴۱- دانشگاهها و مدارس عالی امریکا	« « ضیاءالدین اسمعیل بیگی
۲۴۲- پانزده گفتار	« آقای مجتبی مینوی
۲۴۳- بیماریهای خون (جلد دوم)	« دکتر یحیی پویا
۲۴۴- اقتصاد کشاورزی	نگارش دکتر احمد هومن
۲۴۵- علم العلامات (جلد سوم)	« « میمندی نژاد
۲۴۶- بتن آرمه (۲)	« آقای مهندس خلیلی
۲۴۷- هندسهٔ دیفرانسیل	« دکتر بهفروز
۲۴۸- فیزیولژی گل‌ورده بندی تک لپه‌ایها	تألیف دکتر زاهدی
۲۴۹- تاریخ زندیه	« « هادی هدایتی
۲۵۰- ترجمه النهایه با تصحیح و مقدمه (۲)	« آقای سبزواری
۲۵۱- حقوق مدنی (۲)	« « دکتر امامی
۲۵۲- دفتر دانش و ادب (جزء دوم)	—
۲۵۳- یادداشتهای قزوینی (جلد دوم ب، ت، ث، ج)	« ایرج افشار
۲۵۴- تفوق و برتری اسپانیا	« دکتر خانبابا بیانی
۲۵۵- تیره شناسی (جلد اول)	« « احمد پارسا
۲۵۶- کالبد شناسی توصیفی (۸) دستگاه ادرار و تناسل - پردهٔ صفاق	تألیف دکتر امیر اعلم - دکتر حکیم - دکتر کیهانی دکتر نجم‌آبادی - دکتر نیک نفس
۲۵۷- حل مسائل هندسه تحلیلی	نگارش دکتر علینقی وحدتی
۲۵۸- کالبد شناسی توصیفی (حیوانات اهلی مفصل‌شناسی مقایسه‌ای) «	« میربابائی
۲۵۹- اصول ساختمان و محاسبه ماشینهای برق	« مهندس احمد رضوی
۲۶۰- بیماریهای خون و لنف (بررسی بالینی و آسیب شناسی) «	دکتر رحمتیان
۲۶۱- سرطان‌شناسی (جلد اول)	« « آرمین
۲۶۲- شکسته بندی (جلد سوم)	« « امیر کیا
۲۶۳- بیماریهای واگیر (جلد دوم)	« « بینش‌ور
۲۶۴- انگل‌شناسی (بندپائیان)	« « عزیز رفیعی
۲۶۵- بیماریهای درونی (جلد دوم)	« « میمندی نژاد
۲۶۶- دامپروری عمومی (جلد اول)	« « بهرامی
۲۶۷- فیزیولوژی (جلد دوم)	« « علی کاتوزیان
۲۶۸- شعر فارسی (در عهد شاهرخ)	« « یارشاطر
۲۶۹- فن انگشت‌نگاری (جلد اول و دوم)	نگارش ناصرقلی وادسر
۲۷۰- منطق التلویحات	« دکتر فیاض
۲۷۱- حقوق جنائی	تألیف آقای دکتر عبدالحسین علی‌آبادی
۲۷۲- سمیولوژی اعصاب	« « « چهرازی

۲۷۳- **کالبد شناسی توصیفی (۹)** (دستگاه تولید صوت و تنفس)	تألیف دکتر امیر اعلم - دکتر حکیم - دکتر کیهانی دکتر نجم آبادی - دکتر نیك نفس
۲۷٤- **اصول آمار و کلیات آمار اقتصادی**	نگارش دکتر محسن صبا
۲۷۵- **گزارش کنفرانس اتمی ژنو**	« « جناب دکتر بازرگان
۲۷٦- **امکان آلوده کردن آبهای مشروب**	نگارش دکتر حسین سهراب - دکتر میمندی نژاد
۲۷۷- **مدخل منطق صورت**	نگارش دکتر غلامحسین مصاحب
۲۷۸- **ویروسها**	« « فرج‌الله شفا
۲۷۹- **تالفیت‌ها** (آلکها)	« « عزت‌الله خبیری
۲۸۰- **گیاه‌شناسی سیستماتیك**	« « محمد درویش
۲۸۱- **تیره‌شناسی** (جلد دوم)	« « پارسا
۲۸۲- **احوال و آثار خواجه نصیرالدین طوسی**	« مدرس رضوی
۲۸۳- **احادیث مثنوی**	« آقای فروزانفر
۲۸٤- **قواعد النحو**	« قاسم تویسرکانی
۲۸۵- **آزمایشهای فیزیك**	« دکتر محمدباقر محمودیان
۲۸٦- **پندنامه اهوازی یا آئین پزشکی**	« « محمود نجم آبادی
۲۸۷- **بیماریهای خون** (جلد سوم)	نگارش دکتر یحیی پویا
۲۸۸- **جنین شناسی** (رویان‌شناسی) **جلد اول**	« « احمد شفائی
۲۸۹- **مکانیك فیزیك** (اندازه گیری مکانیك نقطه مادی وفرضیه نسبی)(چاپ دوم)	تألیف دکتر کمال‌الدین جناب
۲۹۰- **بیماریهای جراحی قفسه سینه** (ریه، مری، قفسه سینه)	« « محمدتقی قوامیان
۲۹۱- **اکوستیك** (صوت) چاپ دوم	« « ضیاءالدین اسماعیل بیگی
۲۹۲- **چهار مقاله**	بتصحیح « محمد معین
۲۹۳- **داریوش یکم** (پادشاه پارسها)	نگارش « منشی زاده
۲۹٤- **کالبدشکافی** تشریح عملی سر و گردن - سلسلهٔ اعصاب مرکزی	« « نعمت‌الله کیهانی
۲۹۵- **درس اللغة والادب** (۱) چاپ دوم	« « محمد محمدی
۲۹٦- **سه گفتار خواجه طوسی**	بکوشش محمدتقی دانش‌پژوه
۲۹۷- Sur les espaces de Riemann	نگارش دکتر هشترودی
۲۹۸- **فصول خواجه طوسی**	بکوشش محمدتقی دانش‌پژوه
۲۹۹- **فهرست کتب اهدائی آقای مشکوة** (جلد سوم) بخش سوم	نگارش محمدتقی دانش‌پژوه
۳۰۰- **الرسالة المعینیة**	« « «
۳۰۱- **آغاز و انجام**	« ایرج افشار
۳۰۲- **رسالهٔ امامت خواجهٔ طوسی**	بکوشش محمدتقی دانش‌پژوه
۳۰۳- **فهرست کتب اهدائی آقای مشکوة** (جلد سوم) بخش چهارم	« « «
۳۰٤- **حل مشکلات معینه خواجه نصیر**	« « «
۳۰۵- **مقدمه قدیم اخلاق ناصری**	« جلال‌الدین همائی
۳۰٦- **بیوگرافی خواجه نصیرالدین طوسی** (بزبان فرانسه)	نگارش دکتر امشه‌ای
۳۰۷- **رساله بیست باب درمعرفت اسطرلاب**	« مدرس رضوی
۳۰۸- **مجموعهٔ رسائل خواجه نصیرالدین**	« « «

٣٠٩ - سرگذشت وعقائد فلسفی خواجه نصیرالدین طوسی	» محمد مدرسی (زنجانی)
٣١٠ - فیزیك (پدیده‌های فیزیکی در دماهای بسیار خفیف)	» دکتر روشن

کتاب هفتم

٣١١ - رساله جبر ومقابله خواجه نصیر طوسی	بکوشش اکبر دانا سرشت
٣١٢ - آلرژی بیماریهای ناشی از آن	تألیف دکتر هادوی
٣١٣ - راهنمای دانشگاه (بفرانسه) دوم چاپ	—
٣١٤ - احوال و آثار محمد بن جریری طبری	تألیف آقای علی اکبر شهابی
٣١٥ - مکانیك سینماتیك	» دکتر احمد وزیری
٣١٦ - مقدمه روانشناسی (قسمت اول)	» دکتر مهدی جلالی
٣١٧ - دامپروری (جلد دوم)	» « تقی بهرامی
٣١٨ - تمرینات و تجربیات (شیمی آلی)	» « ابوالحسن شیخ
٣١٩ - جغرافیای اقتصادی (جلد دوم)	» » عزیزی
٣٢٠ - پاتولوژی مقایسه‌ای (بیماریهای مشترك انسان ودام)	» » میمندی نژاد
٣٢١ - اصول نظریه ریاضی احتمال	تألیف دکتر افضلی پور
٣٢٢ - رده‌بندی دولپه‌ای ها و بازدانگان	» » زاهدی
٣٢٣ - قوانین مالیه ومحاسبات عمومی ومطالعه بودجه	» » جزایری

از ابتدای مشروطیت تا حال

٣٢٤ - کالبدشناسی انسانی (١) سروگردن	» » منوچهر حکیم و
(توصیفی - موضعی - طرز تشریح)	» سیدحسین گنج بخش
٣٢٥ - ایمنی شناسی (جلد اول)	» » میردامادی
٣٢٦ - حکمت الهی عام وخاص (تجدید چاپ)	» آقای مهدی الهی قمشه‌ای
٣٢٧ - اصول بیماری‌های ارثی انسان (١)	» دکتر محمدعلی مولوی
٣٢٨ - اصول استخراج معادن	» مهندس محمودی
٣٢٩ - مقررات دانشگاه (١) مقررات استخدامی ومالی	جمع آوری دکتر کی نیا
٣٣٠ - شلیمر	دانشکده پزشکی
٣٣١ - تجزیه ادرار	مرحوم دکتر ابوالقاسم بهرامی
٣٣٢ - جراحی فك وصورت	تألیف دکتر حسین مهدوی
٣٣٣ - فلسفه آموزش وپرورش	» » امیرهوشمند
٣٣٤ - اکوستیك (٣) صوت	» » اسماعیل بیگی
٣٣٥ - الکتریسته صنعتی (جلد اول چاپ دوم)	» مهندس زنگنه
٣٣٦ - سالنامه دانشگاه	—
٣٣٧ - فیزیك جلد هشتم - کارهای آزمایشگاه و مسائل ترمودینامیك	» دکتر روشن
٣٣٨ - تاریخ اسلام (چاپ دوم)	» » فیاض
٣٣٩ - هندسهٔ تحلیلی (چاپ دوم)	» » وحدتی
٣٤٠ - آداب اللغة العربیة وتاریخها (١)	» » محمد محمدی
٣٤١ - حل مسائل ریاضیات عمومی	تألیف دکتر کامکار پارسی
٣٤٢ - جوامع الحکایات	» » محمد معین
٣٤٣ - شیمی تحلیلی	» مهندس قاسمی

٣٤٤ ـ ارادهٔ معطوف بقدرت (اثر نیچه)	ترجمه دکتر هوشیار
٣٤٥ ـ دفتر دانش وادب (جلد سوم)	مقالهٔ دکترمهدوی
٣٤٦ ـ حقوق مدنی (جلداول تجدید چاپ)	تألیف دکترامامی
٣٤٧ ـ نمایشنامه لوسید	ترجمهٔ دکترسپهبدی
٣٤٨ ـ آب شناسی هیدرولوژی	تالیف دکترجنیدی
٣٤٩ ـ روش شیمی تجزیه (١)	» » فخرالدین خوشنویسان
٣٥٠ ـ هندسهٔ ترسیمی	» » جمال عصار
٣٥١ ـ اصول الصرف	» علی اکبرشهابی
٣٥٢ ـ استخراج نفت (جلد اول)	» دکترجلال الدین توانا
٣٥٣ ـ سخنرانیهای پروفسور رنه ونسان	ترجمه دکترسیاسی ـ دکترسیمجور
٣٥٤ ـ کورش کبیر	تألیف دکترهادی هدایتی
٣٥٥ ـ فرهنگ غفاری فارسی فرانسه (جلد اول)	مهندس امیرجلال الدین غفاری
٣٥٦ ـ اقتصاد اجتماعی	دکترسید شمس الدین جزایری
٣٥٧ ـ بیولوژی (وراثت) (تجدید چاپ)	» خبیری
٣٥٨ ـ بیماریهای مغزو روان (٣)	» حسین رضاعی
٣٥٩ ـ آئین دادرسی دراسلام (تجدیدچاپ)	آقای محمد سنگلجی
٣٦٠ ـ تقریرات اصول	» محمود شهابی
٣٦١ ـ کالبد شکافی توصیفی (جلد ٤ ـ عضله شناسی اسب)	تألیف دکتر میربابائی
٣٦٢ ـ الرسالة الکمالیه فی الحقایق الالهیه	» سبزواری
٣٦٣ ـ بی‌حسی‌های ناحیه‌ای دردندان پزشکی	» دکتر محمود مستوفی
٣٦٤ ـ چشم وبیماریهای آن	تألیف دکتر باستان
٣٦٥ ـ هندسهٔ تحلیلی	» » مصطفی کامکارپارسی
٣٦٦ ـ شیمی آلی ترکیبات حلقوی (چاپ دوم)	» » ابوالحسن شیخ
٣٦٧ ـ پزشکی عملی	» » ابوالقاسم نجم‌آبادی
٣٦٨ ـ اصول آموزش وپرورش (چاپ سوم)	» » هوشیار
٣٦٩ ـ پرتو اسلام	بقلم عباس خلیلی
٣٧٠ ـ جراحی عملی دهان ودندان (جلد اول)	تألیف دکتر کاظم سیمجور
٣٧١ ـ درد شناسی دندان (١)	» » محمود سیاسی
٣٧٢ ـ مجموعهٔ اصطلاحات علمی (قسمت دوم)	ـ
٣٧٣ ـ تیره شناسی (جلد سوم)	» » احمد پارسا
٣٧٤ ـ المعجم	بتصحیح مدرس رضوی
٣٧٥ ـ جواهر الآثار (ترجمهٔ مثنوی)	بقلم عبدالعزیز صاحب الجواهر
٣٧٦ ـ تاریخ دیپلوماسی عمومی	تألیف دکتر محسن‌عزیزی
Textes Français ـ ٣٧٧	» بانو نفیسی
٣٧٨ ـ شیمی فیزیك (جلد دوم)	» دکترعلی‌اکبرتوسلی
٣٧٩ ـ زیباشناسی	» آقای علینقی وزیری
٣٨٠ ـ بیماریهای‌مشترك انسان ودام	» دکتر میمندی نژاد
٣٨١ ـ فرزان تن وروان	» » بصیر
٣٨٢ ـ بهبود نسل بشر	» » محمد علی مولوی

۳۸۳ ـ **یادداشتهای قزوینی (۳)** ایرج افشار
۳۸۴ ـ **گویش آشتیان** تألیف دکتر صادق کیا
۳۸۵ ـ **کالبد شکافی** (تشریح عملی قفسه سینه وقلب رریه) نگارش دکتر نعمت‌الله کیهانی
۳۸٦ ـ **ایران بعد از اسلام** » عباس خلیلی
۳۸۷ ـ **تاریخ مصر قدیم** (جلداول چاپ دوم) » دکتر احمد بهمنش
۳۸۸ ـ **آرگلونیاتها (۱) سرخس‌ها** » » خبیری
۳۸۹ ـ **شیمی صنعتی** (جلد اول) » » رادفر
۳۹۰ ـ **فیزیك عمومی الکتریسیته** (جلد اول) » » روشن
۳۹۱ ـ **مبادی علم هوا شناسی** » » احمد سعادت
۳۹۲ ـ **منطق و روش شناسی** » » علی اکبر سیاسی
۳۹۳ ـ **الکترونیك** (جلد اول) » » رحیمی قاجار
۳۹٤ ـ **فرهنگ غفاری** (جلد دوم) » مهندس جلال‌الدین غفاری
۳۹۵ ـ **حکمت الهی عام وخاص** (جلد دوم) » محیی‌الدین مهدی الهی قمشه‌ای
۳۹٦ ـ **گنج جواهر دانش (٤)** » حسن آل طه
۳۹۷ ـ **فن کالبد گشائی وآسیب شناسی** » دکتر محمدکار
۳۹۸ ـ **فرهنگ غفاری** (جلد سوم) » مهندس جلال‌الدین غفاری
۳۹۹ ـ **مزدا پرستی در ایران قدیم** » دکتر ذبیح‌الله‌صفا
٤۰۰ ـ **اصول روشهای ریاضی آمار** » » افضلی پور
٤۰۱ ـ **تاریخ مصر قدیم** (جلد دوم) » » دکتراحمدبهمنش
٤۰۲ ـ **عددمن بلغاء ایران فی‌الغة** » قاسم‌تویسرگانی
٤۰۳ ـ **علم اخلاق** (نظری وعملی) » دکتر علی‌اکبر سیاسی
٤۰٤ ـ **ادوارفقه** (جلددوم) » آقای محمودشهابی
٤۰۵ ـ **جراحی عملی دهان‌ودندان** (جلددوم) نگارش دکتر کاظم سیمجور
٤۰٦ ـ **فیزیولژی بالینی** » » گیتی
٤۰۷ ـ **سهم الارث** » نصراصفهانی
٤۰۸ ـ **جبرآنالیز** » دکترمحمدعلی مجتهدی
٤۰۹ ـ **هوا شناسی** (جلد اول) » » محمد منجمی
٤۱۰ ـ **بیماریهای درونی** (جلدسوم) » » میمندی نژاد
٤۱۱ ـ **مبانی فلسفه** » » علی‌اکبر سیاسی
٤۱۲ ـ **فرهنگ غفاری** (جلدچهارم) » مهندس‌امیر جلال‌الدین غفاری
٤۱۳ ـ **هندسهٔ‌تحلیلی** (چاپ دوم) » دکتراحمد سادات عقیلی
٤۱٤ ـ **کالبد شناسی** (عضله‌شناسی‌مقایسه‌ای) (جلدپنجم) » » میربابائی
٤۱۵ ـ **سالنامه دانشگاه ۱۳۳٦-۱۳۳۵** ـ
٤۱٦ ـ **یادنامهٔ خواجه نصیر طوسی** نگارش دکتر صفا
٤۱۷ ـ **تئوریهای اساسی ژنتیك** » » آزرم
٤۱۸ ـ **فولاد وعملیات حرارتی آن** » مهندس هوشنگ خسرویار
٤۱۹ ـ **تأسیسات آبی** » مهندس عبدالله ریاضی
٤۲۰ ـ **بیماریهای اعصاب** (جلد نخست) نگارش دکتر صادق صبا
٤۲۱ ـ **مکانیك عمومی** (جلد دوم) » دکترمجتبی ریاضی

٤٢٢ - صنایع شیمی معدنی (جلداول)	» مهندس مرتضی قاسمی
٤٢٣ - مکانیك استدلالی	» پرفسور تقی فاطمی
٤٢٤ - تاریخ فرهنگ ایران	» دکتر عیسی صدیق
٤٢٥ - شرح تبصره آیة الله علامهٔ حلی (جلد دوم)	» زین العابدین ذوالمجدین
٤٢٦ - حکیم ازرقی هروی	بتصحیح مرحوم علی عبدالرسولی
٤٢٧ - علوم عقلی	نگارش دکتر ذبیح الله صفا
٤٢٨ - شیمی آنالیتیك	» دکتر گاگیك
٤٢٩ - فیزیك الکتریسیته (جلد دوم)	» » روشن
٤٣٠ - کلیات شمس تبریزی	باتصحیحات وحواشی آقای فروزانفر
٤٣١ - کانی شناسی (تحقیق دربارهٔ بعضی از کانهای جزیره هرمز)	نگارش دکتر عبدالکریم قریب
٤٣٢ - فرهنك غفاری فارسی بفرانسه (جلد پنجم)	» امیرجلاالدین غفاری
٤٣٣ - ریاضیات درشیمی (جلد دوم)	» دکترهورفر
٤٣٤ - تحقیق درفهم بشر	ترجمه دکتر رضازاده شفق
٤٣٥ - السعادة والاسعار	بتصحیح مجتبی مینوی
٤٣٦ - تاریخ فرهنك اروپا	نگارش دکتر عیسی صدیق
٤٣٧ - نقشه برداری (جلددوم)	« مهندس حسن شمسی
٤٣٨ - بیماریهای گیاه (تجدیدچاپ)	« دکتر خبیری
٤٣٩ - حقوق مدنی (جلد سوم)	« دکتر سیدحسن امامی
٤٤٠ - سخنرانیهای آقای انیس المقدسی (استاد دانشگاه آمریکائی بیروت)	
٤٤١ - دردشناسی دندان (جلد دوم)	نگارش دکتر محمودسیاسی.
٤٤٢ - حقوق اساسی فرانسه	« « قاسم زاده
٤٤٣ - حقوق عمومی واداری	« « شیدفر
٤٤٤ - پاتولوژی مقایسه‌ای (جلد سوم)	« « میمندی نژاد
٤٤٥ - شیمی عمومی معدنی فلزات	« « شیروانی
٤٤٦ - فسیل شناسی	« « فرشاد
٤٤٧ - فرهنگ غفاری فارسی بفرانسه (جلد ششم)	نکارش امیرجلالالدین غفاری
٤٤٨ - تحقیق در تاریخ قندسازی ایران	« مهندس ابرهیم ریاحی
٤٤٩ - مشخصات جغرافیای طبیعی ایران	« دکترحسین گل گلاب
٤٥٠ - جراحی فك وصورت (جلد دوم)	« « حسین مهدوی
٤٥١ - تاریخ هرودت	« « هادی هدایتی
٤٥٢ - تاریخ دیپلماسی عمومی (چاپ دوم)	« « حسن ستوده تهرانی
٤٥٣ - سازمان فرهنگی ایران (تجدید چاپ)	« « علی کنی
٤٥٤ - مسائل گوناگون پزشکی	« « محمدعلی مولوی
٤٥٥ - فیزیك الکتریسته (جلد سوم)	« « روشن
٤٥٦ - جامعه شناسی یاعلم الاجتماع	« « یحیی مهدوی
٤٥٧ - اورمی	« « رفعت
٤٥٨ - بهداشت عمومی (پیش گیری بیماریهای واگیر)	نگارش دکتر اعتمادیان
٤٥٩ - تاریخ عقاید اقتصادی (چاپ دوم)	« مرحوم دکترحسن شهید نورائی
٤٦٠ - تبصره ودورسالهٔ دیگر درمنطق	بکوشش دانش پژوه
٤٦١ - مسائل گوناگون پزشکی (جلد سوم)	نگارش دکتر مولوی

٤٦٢ - کلیات شمس تبریزی (جزوه دوم)	تصحیح فروزانفر
٤٦٣ - ارتدنسی (جلد اول)	نگارش دکتر ریاض
٤٦٤ - یادداشتهای قزوینی (جلد اول)	بکوشش ایرج افشار
٤٦٥ - فهرست پیشنهادی اسامی پرندگان ایران	« سایمون جرویس رید
٤٦٦ - تاریخ دیپلوماسی جلد اول	نگارش دکتر بینا
٤٦٧ - مینودر - یاباب الجنه	« محمدعلی گلریز
٤٦٨ - فلسفه عالی یاحکمت صدرالمتألهین	ترجمه جواد مصلح
٤٦٩ - کالبد شناسی انسانی (تنه)	نگارش پرفسور حکیم
٤٧٠ - شیمی آلی	« دکتر شیخ
٤٧١ - بابا افضل کاشی (جلد دوم)	« « مهدوی
٤٧٢ - تجزیه سنگهای معدنی	« مهندس محمدرضا رجالی
٤٧٣ - اکوستیک	« دکتر اسمعیل بیگی
٤٧٤ - تاریخ دیپلوماسی عمومی (جلد دوم)	« « محسن عزیزی
٤٧٥ - راهنمای زبان اردو (جلد اول)	« « سیدباحیدو شهریار
٤٧٦ - تشخیص جراحی‌های فوری شکم	« « امان‌الله وزیرزاده
٤٧٧ - اصول آمار و کلیات آمار اقتصادی (تجدید چاپ)	« « محسن صبا
٤٧٨ - جواهر الاثار در ترجمه مثنوی (جلد دوم)	« « جواهر کلام
٤٧٩ - لغات و اصطلاحات مثنوی (جلد اول)	« « گوهرین
٤٨٠ - تاریخ دامپزشکی (جلد اول)	« « میمندی‌نژاد
٤٨١ - نشانه شناسی بیماریهای اعصاب	« « صادق صبا
٤٨٢ - حساب عددی ترسیمی	« مهندس ریاضی
٤٨٣ - شرح تبصره آیت‌الله علامه حلی جلد دوم (چاپ دوم)	« زین العابدین ذوالمجدین
٤٨٤ - ترمودینامیک جلد اول (چاپ دوم)	« دکتر روشن
٤٨٥ - کتابشناسی فهرستهای نسخه‌های خطی فارسی	« ایرج افشار
٤٨٦ - واژه‌نامه فارسی (بخش ۴ معیار جمالی)	« دکتر صادق کیا
٤٨٧ - دیوان قصائد - هزار غزل - مقطعات	« تقی دانش
٤٨٨ - مکانیک عمومی (جلد اول)	« دکتر مجتبی ریاضی
٤٨٩ - میکرب‌شناسی و زینهاری‌شناسی عمومی	« دکتر کاوه - دکتر احمد شیمی
٤٩٠ - حقوق جنائی (۱) (تجدید چاپ)	« « غلامحسین علی‌آبادی
٤٩١ - داروهای جالینوسی (۴) (تجدید چاپ)	« « صادق مقدم
٤٩٢ - روش تدریس زبان انگلیسی در دبیرستان (تجدید چاپ)	« « بازارگادی
٤٩٣ - اندام‌شناسی اسب	« « محمود یزدی‌زاده
٤٩٤ - شیمی آلی (جلد اول)	« « نادر شرقی
٤٩٥ - بیماریهای دندان	« « محمود سیاسی
٤٩٦ - راهنمای مذهب شافعی (جلداول)	« حاج سیدمحمد شیخ‌الاسلام کردستانی
٤٩٧ - مفرد وجمع ومعرفه ونکره	« دکتر محمد معین
٤٩٨ - بافت‌شناسی	« « ناصرالدین بامشاد (علوی)

۴۹۹ - هیدرلیك (تجدید چاپ)	نگارش آقای مهندس ریاضی
۵۰۰ - مؤلفات ومصنفات رازی	« دکتر محمود نجم‌آبادی
۵۰۱ - روشهای نوین سرم شناسی	« « نظری
۵۰۲ - شیمی آنالیتیك	« « حسین زادمرد
۵۰۳ - مکانیك سیالات	« « احمد وزیری
۵۰۴ - فلور ایران (جلد هفتم)	« « احمد پاوسا
۵۰۵ - شیمی مختصر آلی	« « پریمن
۵۰۶ - راهنمای دانشگاه (انگلیسی)	— —
۵۰۷ - فرهنگ غفاری (جلد هفتم)	« امیرجلال‌الدین غفاری
۵۰۸ - « « (جلد هشتم)	« « «
۵۰۹ - نام علمی گیاهان - واژه‌نامه گیاهی به انگلیسی - فرانسه - آلمانی - عربی - فارسی	« دکتر اسمعیل زاهدی
۵۱۰ - بیوشیمی	« آقای دکتر گاگیک
۵۱۱ - سرطان شناسی (جلد دوم)	« « کمال آرمین
۵۱۲ - مکانیك صنعتی (مقاومت مصالح)	« مهندس محمدی
۵۱۳ - فرهنگنامه‌های عربی بفارسی	« علینقی منزوی
۵۱۴ - وزن شعر فارسی	« دکتر پرویز ناتل خانلری
۵۱۵ - سرزمین هند	« علی اصغر حکمت
۵۱۶ - مقدمه روان‌شناسی (تجدید چاپ با اصلاحات)	« دکتر مهدی جلالی
۵۱۷ - یادداشتهای قزوینی (جلد چهارم)	« ایرج افشار
۵۱۸ - پزشکی قانونی	« آقای دکتر یاسمی
۵۱۹ - کلیات صنعت قندسازی	« « مهندس ابراهیم ریاحی
۵۲۰ - وزارت درعهدسلاطین بزرك سلجوقی	« مرحوم عباس اقبال
۵۲۱ - راهنمای سانسکریت	« آقای پرفسور ایندوشیکهر
۵۲۲ - اصول بایگانی	« « دکتر محسن صبا
۵۲۳ - تاریخ تمدن (جلد اول)	« « دکتر نظام‌الدین مجیر شیبانی
۵۲۴ - درس‌اللغة والادب (جلد دوم)	« « « محمد محمدی
۵۲۵ - علم اقتصاد	« « « علی اصغر مهدوی
۵۲۶ - زراعت (جلد اول)	« « مهندس منصور عطائی
۵۲۷ - ژاپن (مسابقات آسیائی توکیو)	« « دکتر کنی
۵۲۸ - آثارالوزراء	بتصحیح آقای میرجلال‌الدین محدث
۵۲۹ - تاریخ عمومی هنر های مصور	تألیف « علینقی وزیری
۵۳۰ - چینه شناسی	« « دکتر فرشاد
۵۳۱ - شیمی صنعتی (جلد دوم)	« « مهندس قاسمی
۵۳۲ - بررسی مقاطع بافت شناسی	« « دکتر شفائی
۵۳۳ - فهرست کتب اهدائی آقای مشکوة (جلد سوم)	« « محمدتقی دانش‌پژوه
۵۳۴ - فیزیك الکتریسته	« « دکتر محمد منجمی
۵۳۵ - روضات‌الجنات	« « سید کاظم امام
۵۳۶ - نسائم‌الاسحار من لطائم‌الاخبار	« « میرجلال‌الدین محدث

۵۳۷ - ترجمه و قصه‌های قرآن نیمه اول	بسعی واهتمام : یحیی مهدوی ومهدی بیانی
۵۳۸ - « « « نیمه دوم	« « « « «
۵۳۹ - تاریخ هرودت (جلد دوم)	ترجمهٔ آقای دکتر هدایتی
۵۴۰ - کشف‌الاسرار	بسعی واهتمام : علی‌اصغر حکمت
۵۴۱ - کلیات دیوان شمس تبریزی	بتصحیح آقای بدیع‌الزمان فروزانفر
۵۴۲ - فیزیک عمومی (ماده وانرژی (جلد اول)	تألیف آقای دکتر روشن
۵۴۳ - انوارالملکوت فی‌شرح‌الیاقوت	بتصحیح « محمد نجمی زنجانی
۵۴۴ - آزمایش آبها	تألیف : آقای دکتر جنیدی
۵۴۵ - فرهنگ لغات واصطلاحات مثنوی	تألیف : آقای دکتر گوهرین
۵۴۶ - اصول روزنامه نگاری	ترجمه : میهن دخت صبا
۵۴۷ - خون و توارث	تألیف : آقای دکتر محمد حسین ادیب
۵۴۸ - قضا دراسلام	« « محمد سنگلجی
۵۴۹ - آمار بیمارستانهای دانشکده پزشکی	
۵۵۰ - حقوق مدنی (جلد چهارم)	نگارش آقای دکتر سید حسن امامی
۵۵۱ - هندسه آلی (چاپ دوم)	« « « اسدالله آل بویه
۵۵۲ - قندسازی‌ازچغندر (جلداول)	« « مهندس ابراهیم ریاحی